وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

الحمد لله که

تفسیر قرآن مجید و فرقان حمید

جلد اوّل

تصنیف کمال الدین حسین واعظ کاشفی هم در ایام میر نظام الدین علیشیر [illegible] هجری [illegible]

واختتام در سنه ۹۰۲ که [illegible] حسین مرزا [illegible] رحلت مصنف

هذا مواهب علیه المعروف بتفسیر حسینی

در سنه ۹۱۰ هجری در هرات و تصنیف [illegible] کرد و مجوّد التفسیر

و روضة الشهداء و [illegible] و مخزن الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات از تصانیف

تفسیر حسینی

او ست [illegible] علم نحو و انشاء [illegible]

یکتای عصر

ابتدا الطبع فی مطبع عنایت حسینیت در [illegible]

در سنه ۱۲۶۹ ه

یا فتاح

سوره | فاتحه

بسم الله الرحمن الرحیم

رب یسر | وتمم بالخیر

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی معروض میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت که از معالی جناب
امارت پناه ایالت دستگاه معالی منقبت مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیه مؤتمن المملکة الخاقانیه عضد الدولة القاهره رکن السلطنة الزاهره مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والامارة
والدنیا والدین قطعه گوهر سپهر کرامت اختر برج کمال * افتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله * شهسوار عرصهٔ عزت علی شیر آنکه هست * والی والاجناب و داور دوران پناه * مستفیض از نفحهٔ کلک
فضلش جان و دل * مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه * دولت او با جهان رفعت او با سپهر * فاش میگویند هردم از سر تمکین و جاه * کای جهان از دولت ما هرچه میجوئی بجوی * وای سپهر
از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه * اعزه الله العزیز بعزة الدارین و نعمه بتکمیل اسباب حلوات المنزلتین شرف صدور یافته بود عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر
لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیعی شامل صورت داده بنظر عالی امارت پناهی رسیده غرض از [illegible]
در فور [illegible] و هجوم عوائق تحریر باقی مجلدات در حیز تعویق [illegible] تاخیر می افتاد تا در غرهٔ محرم المکرم سنه سبع و تسعین و ثمان مایة ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بنده حسین الحسینی
رسید که عجالة الوقت را ترجمه بر [illegible] از اظهار فضیلت تمامی کلمات قرانی را باقصر بیانی رقم زده کلک بیان گردد تا حضرت مشار الیه [illegible] اهتمام
تمام نمایند و معنی کلمات قران را بنظر [illegible] و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض حقایق بدین نوباوهٔ حدائق معانی که نسبت باسم سامی آن حضرت
السامی دارد محظوظ گردانند امید از ذات بی نعت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنان است که عنقریب بتوفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود برکشاید و عرایس مجلدات ثلثه بمنصهٔ ظهور جلوه
در آید شعر امیدم از آن بدیع المواهب * وزان ما یبتغی العبد واهب * و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و اوضح معنی آیت بر وجهی که شامل
از وجوه تفسیر باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام انچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در
محل صورت تعلیق خواهد پذیرفت چون قراآت جایز التلاوه بسیار است و اختلافات قرا در حروف و الفاظ بیشمار درین اوراق از قراآت معتبره روایت ابوبکر از امام عاصم
که درین دیار بصفت اشتهار و جهت اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی از کلمات که حفص را با او مخالفت است و معنی قران بسبب آن اختلاف تغییر کلی می یابد اشارتی میشود
و الله الهادی و علی کرمه اعتمادی اعوذ پناه میگیرم و التجا می نمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش یاد و رانده از رحمت
یا نفس الرجیم رانده شده از ریاض جناب یار میده گشته از طبقات آسمان بتقدیر ملک منان * سورة الفاتحة سبع آیة و هی مکیة بسم الله بنام
خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود حیات الرحیم بخشاینده و مهربان بر ایشان بقا و محافظت از آفات الحمد هر ثنائی و آفرینی که از ازل
تا ابد موجود و معلوم بوده است و خواهد بود همه آن بتمام کمال لله مر خدای راست که مسمی و موصوف است بهمه اسما و صفات و کمالات رب العلمین آفریننده و پرورنده
و دارنده و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرحمن بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد
از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار بر افت و رحمت مر مومنان را و در آوردن ایشان بهشت جاودان ملک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف
در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ احوال بندگان تا در داد و ستد آن تا مهما غلط نشود یا قاضی روز حساب که در آن میان بندگان بحق حکم کند با جزا هر چند براستی در
روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم و بجز تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر حوایج مهمات

منزل اول

اِهْدِنَا ما را راه نمای اَلصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ براهی راست که راه انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو
و تقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است عم و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید الله قدس سره درین معنی
نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن این است که بنمای ما را راه راست یعنی محبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو
ندانیم و جز تو نبینیم و جز تو نه اندیشیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیدا نیاید و بدایت کمالی
بی آن نمی رسد تا در همه احوال جز تو نبینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صِرَاطَ الَّذِیْنَ بنمای بما راه آنانکه بفضل خود اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ انعام کرده بر ایشان
بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بکمال نعمت باطن که اطلاع بر حقایق
اسرار تحقیقت ایشان را معزز و مکرم ساخته غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ نه راه آن کسانکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بعض بغضب تو در آمده اند و بدان سبب کفر آورده
بوده یا راه جهودان که بسبب تمرد و معانده و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّآلِّیْنَ و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق
مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله علیهما گمراه گشته اند سورة البقرة مائتان و ست و ثمانون آیة
و هی مدنیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓ حروف مقطعه اسرار قرآن است و کس بران اطلاعی ندارد و گفته اند که معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدا
دانا تر ذٰلِكَ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود و یا در لوح محفوظ نوشته اَلْكِتٰبُ این کتاب کامل است یعنی قرآن لَا رَیْبَ هیچ شک و شبهه
نیست فِیْهِ درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که درو تامل کند از ریب ایمن باشد و اینکه شبهه را دران مجال نیست هُدًی دلالت کننده است
و راه نماینده لِّلْمُتَّقِیْنَ مر پرهیزگاران که ایشان بدان منتفع شوند اَلَّذِیْنَ آنانکه از صدق عقیدت یُؤْمِنُوْنَ ایمان میگروند بِالْغَیْبِ بنادیده که حق تعالی است
ملائکه و قیامت یا متعلقات آن یا پوشیده که وحی است و گفته اند که غیب قضا و قدر است که مومنان بران ایمان آرند وَ یُقِیْمُوْنَ و بپا میدارند و ادا کنند اَلصَّلٰوةَ
نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن وَ مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم یُنْفِقُوْنَ نفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق
وَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ و آنانکه ایمان آرند بِمَآ اُنْزِلَ بدانچه که فرستاده شده است اِلَیْكَ بسوی تو از قرآن وَ مَآ اُنْزِلَ و بانچه نازل گشته مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن وَ بِالْاٰخِرَةِ و بسرای دیگر که دار الجزا است هُمْ ایشان که یاد کرده شده اند یُوْقِنُوْنَ بیقین
میشوند یعنی بوقوع آن متیقن اند اُولٰٓئِكَ آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که قرار یافته عَلٰی هُدًی بر راه راست و نشان درست
اند مِّنْ رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند وَ اُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیروزگان
بدرجات ثواب و ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم و جواب ایشان طریق رستگاری است برای رستگار رستگاری است این آیتها که گذشت در شان مومنان
از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان ذم کافران فرمود اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه از روی عناد كَفَرُوْا پوشیدند نور
ایمان مطلق بشرک سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ یکسان است بر ایشان ءَاَنْذَرْتَهُمْ آیا بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی ایشان را گر بیم کنی و اگر
نکنی لَا یُؤْمِنُوْنَ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللّٰهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نکنند وَ عَلٰی سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند
وَ عَلٰٓی اَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششی است تا راه حق نمی بینند وَ لَهُمْ و مر ایشان راست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر
و در عقبی بزجر و قهر و این آیت در شان کفار و مشرکان است که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر می زیند چون ابوجهل و کسانی که نه و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان
اهل نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کفار اصلی زیادت است وَ مِنَ النَّاسِ و از آدمیان مَنْ یَّقُوْلُ کسانی اند که میگویند اٰمَنَّا گرویدیم بِاللّٰهِ بخدای
وَ بِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت وَ مَا هُمْ و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِیْنَ گرویدگان و راست گویان یُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ فریب میدهند بزعم خود خدا را
وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنها را که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان ایشان اظهار ایمان می کردند از روی خداع وَ مَا یَخْدَعُوْنَ و نمی فریبند ایشان اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای
خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز می گردد وَ مَا یَشْعُرُوْنَ و نمی دانند چنین است فِیْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری است و آن نفاق باشد و شک یا
حقد مومنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللّٰهُ پس زیاده کرد خدا مر ایشان را مَرَضًا بیماری یعنی هر چند قرآن فرو آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حقد و حسد ایشان
روز بروز زیاده میشود وَ لَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک که انقطاع نباشد بِمَا كَانُوْا یَكْذِبُوْنَ بانچه بودند که با مومنان دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار
ایمان میکردند وَ اِذَا قِیْلَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان لَهُمْ منافقان را لَا تُفْسِدُوْا افساد مکنید و تباهی نورزید فِی الْاَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب با مومنان

قالوا گویند انما نحن جز این نیست که ما مصلحون اصلاح آرندگانیم کار خود در اطاعت و خیر الا بدانید ای شنوندگان انهم بدرستیکه منافقان هم المفسدون ایشانند
تباه کاران و فتنه انگیزان ولکن لا یشعرون و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند واذا قیل لهم و چون می گویند مر این منافقان را که آمنوا بگروید بدل کما آمن چنانچه
آمن الناس گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قالوا گویند با خود یا در میان قوم خود انؤمن آیا ایمان آریم یعنی نیاریم کما آمن السفهاء چنانچه ایمان آورده اند جاهلان
و بیخردان و اهل نفاق یا آنکه می دانستند که مومنان عقلا اند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه سفاهت ایشان را بایشان رد کرد
و گفت الا بدانید ای مومنان انهم بدرستیکه منافقان هم السفهاء ایشانند جاهلان و بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت فرو می گذارند
ولکن لا یعلمون و لیکن نمیدانند که بیخردند واذا لقوا و چون ببینند اهل نفاق و روبروی ملاقات کنند الذین آمنوا آن کسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قالوا آمنا
گویند منافقان ما نیز ایمان داریم بهچو ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبد الله بن ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق و مرتضی را دیدند و از روی خوشامد هر یک را مدحها گفتند
مرتضی گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق با ما نسبت می فرمائی حال آنکه ما بهچو شما مومن و مصدقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنان را
بینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید واذا خلوا و چون باز گردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بتعریف ایشان کشیاطین الانس اند
معروف می شوند قالوا گویند منافقان از روی صدق که انا معکم بدرستیکه ما با شماییم در دین و آئین شماییم انما نحن جز این نیست که ما مستهزءون افسوس دارندگانیم و استهزا
کنندگانیم با مومنان الله یستهزئ بهم خداوند جزا دهنده استهزای ایشان را بسخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجت است و اگرنه حق را استهزا نتوان
گفت یعنی آنست که خدا انتقام مکافات کند ویمدهم و مهلت دهد زمان دراز و فرو گذارد مر ایشان را فی طغیانهم در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و کبر تا ایشان در آن
حالتها یعمهون متحیر می باشند اولئک آنها که اهل این صفت اند الذین آن کسانند که از روی تمنا اشتروا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضلالة گمراهی را بالهدی
براه یافتگی کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را ببهشت و بدعت را بسنت فما ربحت پس سود نکرد و نفع نرسانید تجارتهم
بازرگانی ایشان ایشان را وما کانوا و این گروه نیستند مهتدین راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مثلهم مانند ایشان یا صفت ایشان
کمثل الذی مانند و صفت آن کسیست که در شب تاریک ابرناک در بیابان استوقد برافروزد نارا آتشی بجهت آنکه راه ببیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان
ایمن شود فلما اضاءت پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش ما حوله گرداگرد آتش افروزنده را ذهب الله ببرد خدای بنورهم نور آتش ایشان را وترکهم و فرو گذارد ایشانرا
فی ظلمات در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لا یبصرون نه بینند گرداگرد خود را صم ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند بکم گنگانند از گفتن
حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن حق نمی گویند عمی کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نگردند
ازین مقتضاها و بدین صفت محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صما مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر و ضلالت از بیم شمشیر
مسلمانان آتش کلمه شهادت بر افروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده عمری گذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته و ظلمات ندامت و حسرت و
عقوبت دریافت او کصیب یا مثل ایشان کصیب مانند سحاب باران بزرگ قطره است که بهمه عالم فرو آید من السماء از آسمان یا از ابر فیه در آن باران یعنی در آنجا باریدن آن باران
یا در ان ابر ظلمات تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب ورعد و آواز صعب که از ان ابر شنوده شود وبرق و روشنی که از و لامع گردد یجعلون در می آرند اهل این باران
مر آن اصابعهم انگشتان خود را فی آذانهم در گوش های خود من الصواعق از بیم صدای صاعقها که بدیشان برسد و صاعقه آواز سخت هائل که با او آتشی باشد بی زبانه و دود
بهر جا رسد بسوزد آن آتش گروه انگشتان در گوش کنند حذر الموت برای پرهیز و محافظت خود از خوف هلاک و بیم مرگ والله محیط و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بالکافرین بناگرویدگان
و اقوال و افعال ایشان بر وی پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد که روشنائی برق یخطف برباید ابصارهم
بینائیهای ایشانرا کلما اضاء لهم هر گاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لهم برای ایشان مشوا فیه بروند ایشان در آن روشنی واذا اظلم و چون باز
تاریکی گیرد راه علیهم بر ایشان بواسطه خفای نور برق قاموا بایستند و متحیر گردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدا لذهب بسمعهم ببردی
شنوائی ایشانرا باواز رعد وابصارهم و ببردی بینائی ایشان را بدرخشیدن برق ان الله بدرستیکه خدا علی کل شیء قدیر بر همه چیزها توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه
میکند منافقانرا بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت و ابر متراکم ایشانرا فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آواز
صاعقه انگشت بر گوش نهند و در ان ظلمتها جاده بر ایشان پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق در گذشته باشد تاریکی روی نماید متحیر
و سرگردان بمانند [illegible] ایشان ارباب نفاق [illegible] باشد چون [illegible] ریاست جهاد [illegible]

[illegible]

تو تدبیر ان احکام جهاد و قتل کفار داشتال آن نارسیدی و شد خوف بر ایشان مستولی می یکد میا و احکم الهی تبتل و تحقا ایشان جمعه رها بنموا است که تونیا استماع قرآن سبب بمرکات بر فرز
از اصحاب عنایم بر ایشان منشان شی بیا سدم لیست شد تی بی چون بار کی بیجا بد اد و با مقنا بحال ایشان سیری و سلوک جاده دین متوقف شد بی حال الکه با بعثت و وسعت کو بود و نوابح محنت
دشمن عیب جوی و احوال منافقان بر زبانی بهمین منوال است هنگام رحمت متابع شوند به وقت مشقت منازع شوند چه دولت در آید همه با کرامه و نکبت به دشمنی بد برآید یا ایها الناس
ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الذی آن آفریدگاری که بقدرت کامل خلقکم بیافرید شما را و از نیست هست گردانید والذین
و بیافرید نیز آنکسان را که بودند من قبلکم پیش از شما و نتیجه این امر آنست شما را بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم و غضب خدا الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه
جعل ساخت لکم برای نفع و فایده شما الارض زمین را فراشا بساطی گسترده بجهت آرام و حرکت بر و والسماء و گردانید آسمان را بناء سقفی برافراشته وانزل و فرو فرستاد من
السماء از آسمان یا از ابر ماء آب به فایده یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب و قتی که با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوه و نباتها رزقا روزی ساخته و پرداخته لکم
برای شما فلا تجعلوا پس مگردانید لله مر خدا را اندادا همتایان و انبازان در ملک و انتم و حال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثلی نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او برآفریدن مخلوقات
و بظهور آوردن معجزات قادر نیست وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و گمان مما نزلنا از آن چیزی که فرو فرستادیم او را بتدریج یعنی قرآن علی عبدنا بر بنده ما که محمد است و
میگویید که آن ساخته و بافته اوست فأتوا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بسورة بمقدار سوره یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن
وادعوا و بخوانید اگر بخود توانایی معارضه ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددگاری یا هر که را بمعاونت می خواهید بخوانید من دون الله بجز
خدای تعالی ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه این کلام بشر است فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردید ولن تفعلوا و در زمان آینده
نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فاتقوا پس بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه وقودها آتش افروز آن الناس مردمانند یعنی کافران والحجارة
و سنگ کبریت که حرارت آن صعب است و بوی آن ناخوش اعدت آماده کرده شده این چنین آتشی للکافرین برای ناگرویدگان وبشر الذین و بشارت ده ای محمد آنکسانرا که بتوفیق حق
آمنوا گرویده اند بخدا و رسول و قرآن وعملوا الصالحات و بجا آورده اند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن و مضمون بشارت چیست ان لهم آنکه مر ایشانراست در آخرت جنات بوستانها که در وی
نوع میوه باشد تجری میرود من تحتها از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرها الانهار جویهای آب و شیر و خمر و عسل کلما رزقوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان منها از آن بستانها
من ثمرة از هر نوع میوه رزقا روزی ساخته و طعامی پرداخته قالوا گویند بهشتیان هذا الذی این آن میوه است که رزقنا داده و خورانیده بودند ما را من قبل پیش از این در دنیا و گفته اند هم در
دنیا زیرا که میوه بهشت و اتوا به و بیارند پیش مومنان از میوه بهشت متشابها مانند میوه دنیا برنگ و صورت اما الطعم مختلف باشد چه مزه همه میوها در یک میوه بهشت است ولهم و مر ایشانراست
فیها در بوستانهای بهشت ازواج زنان از حوری و انسی مطهرة پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر و پاک از عیبها و اقذار که زنان دنیا را باشد وهم فیها و بهشتیان در آن بوستانها خالدون
جاوید باشند مانند گان ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یستحیی شرم نکند و باک ندارد ان یضرب از آنکه بیان کند مثلا ما مثلی هر چه باشد و هر که باشد و آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت
شنیده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدا از ضرب مثل شرم ندارد و اگرچه باشد مثل به بعوضة پشه خورد فما فوقها پس آنچه فراتر از وی باشد
چون ذباب و عنکبوت فاما الذین امنوا پس آن کسانی که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام حق است فیعلمون پس یقین میدانند که انه الحق بدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راست است
من ربهم از نزد پروردگار ایشان واما الذین کفروا و اما آنها که پوشیده اند حق را فیقولون پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس ماذا چه چیز اراد الله خواسته
خدای بهذا بدین که گفت مثلا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بدو خواهش یضل گمراه گرداند به بدان مثل کثیرا بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند و
یهدی به و بفضل خود راه نماید بدان مثل کثیرا بسیاری را از مومنان که در آن تفکر نمایند وما یضل و گمراه نکند خدای به بدان مثل کرده الا الفاسقین مگر بیرون روندگان را از مقام ایمان
الذین این فاسقان آنان اند که ینقضون میشکنند بغدر و خیانت عهد الله پیمان خدا را که از ایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در تورات
با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول منقضه کفار و منافقان باشند ویقطعون و میبرند این بیوفایان عهد شکنان
ما امر الله آنچه خدا فرموده است به بدان چیز ان یوصل آنکه او را بپیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه باهیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند
چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود ویفسدون و همین گروه فساد کنند فی الارض در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس اولئک آن قوم
هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی کیف تکفرون بالله چگونه کافر میشوید بخدا وکنتم و حال آنکه شما بودید امواتا مردگان یعنی اجسامی که ارواح نبود چون نطفه و علقه
فاحیاکم پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از نشو و نما ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در وقت انقضاء آجال ثم یحییکم پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخ صور یا بجهاد

شما را زنده سازد برای حساب ثم الیه ترجعون پس بسوی او بازگردانیده شوید برای مجازات هو الذی او آن خدایست که بقدرت بی علت خلق بیافرید برای انتفاع شما ما فی الارض هر آن چیز
که در زمین است جمیعاً همه آنرا از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثم استوی پس از آفریدن زمین استوی قصد کرد الی السماء بسوی آفرینش آسمان فسوّیهن پس راست کرد ٣ ع
بی فطور و اعوجاج خلق آنها را سبع سموات هفت آسمان و هو بکل شیء و او است بهمه چیز علیم دانا یعنی داند که هر چیز را ساخت و برای چه آفرید و اذ قال و یاد کن ای محمد چون گفت
ربک پروردگار تو للملائکة مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان انی جاعل بدرستیکه من آفریننده ام فی الارض در زمین که واضح آنست که مطلق زمین باشد
خلیفة بدلی از قوم بنی الجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را بنایب [illegible] گفته اند که خلعت از جمیع
موجودات و همه مکونات بجمعهم خلف [illegible] بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع رغایب غیب و شهادت است خلاصه عوالم جسمانی و روحانی او دست و جامع حقایق علوی و سفلی همه او شیء آدمی چیست برزخ جامع
صورت خلق و خوی [illegible] متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت قالوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند اتجعل ایا می آفرینی فیها در زمین من یفسد کسی که فساد کند و [illegible]
از و صادر گردد فیها در زمین و یسفک الدماء و بریزد خونها مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود
و عصمت خود ایشان و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی و نحن و حال آنکه ما نسبح تسبیح میکنیم ترا بحمدک با در تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است و نقدس لک و ذکر میکنیم
ترا به پاکیزگی از هر ناشایستگی قال گفت خدا با این ملائکه انی اعلم بدرستیکه من میدانم در آفریدن این خلیفه از حکمتها ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و علّم و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدم مر آدم را
که خلیفه عبارت از و بود الاسماء نامهای مخلوقات کلها همه آن از علویات و سفلیات ثم عرضهم پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملائکة بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها بودند فقال پس گفت
و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه عجز ایشان که انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما ان کنتم اگر هستید شما صادقین راستگویان در [illegible]
با استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی لا علم
لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمتنا مگر آنچه تو در آموختی ما را انک انت العلیم بدرستیکه تو دانا آموزگار الحکیم محکم کار و صاحب حکمت قال گفت خدا یا آدم انبئهم ای آدم
خبر ده این ملائکه را باسمائهم بنامهای اینها که حاضر اند فلما انبأهم پس آن دم که آدم خبر داد ملائکه را باسمائهم بنامهای مسمیات قال گفت خدای ملائکه را بر سبیل عتاب الم اقل لکم آیا نگفتم
مر شما را که انی اعلم بتحقیق من میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و الارض و آنچه مخفی است از امور زمین و اعلم ما تبدون و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار
اتجعل فیها و ما کنتم و آنچه بودید شما که بزعم خود [illegible] تکتمون می پوشیدید از کراهت معزول شدن خود از حکومت زمین و اذ قلنا و یاد کن ای رسول آن زمان که گفتیم للملائکة مر جمیع فرشتگان
که بیکبار اسجدوا سجده کنید لادم مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملائکه الا ابلیس مگر عزازیل و بقول اصح از قوم بنی الجان بود و حق سبحانه بجهت نافرمانی
او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدا ابی سر باز زد از سجده آدم و استکبر و تکبر و گردن کشی کرد و کان و بود ابلیس در علم خدا من الکافرین از جمله ناگرویدگان و قلنا یا آدم
و گفتیم ما [illegible] ای آدم اسکن انت ساکن شو تو و زوجک و جفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت و کلا و بخورید منها از بهشت یعنی میوه‌های آن رغداً خوردنی بسیار حیث شئتما
هر جا که خواهید شما و لا تقربا و نزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم است فتکونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید من الظالمین از
ستمکاران بر نفسهای خود [illegible] فازلهما الشیطان پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن دیو سرکش نافرمان بردار عنها از بهشت بعد از آنکه در دهان مار و طاوس به بهشت
در آمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد فاخرجهما پس بیرون کرد ایشان را و اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مما کانا فیه از آنچه بودند در آن
نعمت و کرامت و قلنا اهبطوا و گفتیم فرود آیید ای آدم و حوا و ابلیس که همه فرود آیید از بهشت بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمن باشید چون ابلیس با که دشمن
آدم و حوا و اولاد آدم [illegible] و لکم و مر شما راست و ذریت شما را فی الارض در زمین مستقر قرارگاه و متاع و بهره و [illegible] الی حین تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فتلقی
آدم [illegible] فرا گرفت آدم من ربه از پروردگار خود کلمات سخنی چند که آن بقول اشهر ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و این تلقی وقتی بود که
[illegible] فتاب علیه پس قبول کرد خدا توبه او را انه بدرستیکه او [illegible]
[illegible] قلنا گفتیم [illegible] اهبطوا فرود آیید منها از بهشت جمیعاً همه فاما یأتینکم پس اگر بیاید بشما منی
[illegible]
[illegible]
[illegible] اولئک آن گروه اصحاب النار
[illegible]

تا در مقصد خود النعمت نیکیهم انعام کردم برپدران و گذشتگان شما و نیکوی بجا آوردیها از نیکوییست بجا او لاد که مجد و مباهات پدران ایشان نیز حاصل آید اَوْفُوْا بِعَهْدِیْ بجای آرید پیمان مرا
ایمان باشارت ام در توریت حق سبحانه و تعالی در توریت آنحضرت را بمنزلت پیغمبر اُمّی تعریف کرده کما قال الله تعالی النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذِیْ یَجِدُوْنَهٗ مَکْتُوْبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰىةِ اُوْفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما
یعنی جزای وفا را که بشما سپاره وَاِیَّایَ فَارْهَبُوْنِ و تنها از من بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَاٰمِنُوْا و بگروید بِمَآ اَنْزَلْتُ بانچه فرو فرستادیم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتی که آن قرآن فرو فرستاده
موافق و مطابق در اصول است از توحید و علم و عید لِّمَا مَعَكُمْ مر آن چیزی را که با شماست یعنی توریت وَلَا تَكُوْنُوْا و مباشید اَوَّلَ كَافِرٍۢ بِهٖ اول گروهی گرویدگان از اهل کتاب بقرآن وَلَا تَشْتَرُوْا و مستانید
مگیرید و مخرید بِاٰیٰتِیْ بآیتهای کتاب من که توریت ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک را که طعامی که یهود از عوام میدادند و مال از اشراف و امثال او آیات توریت را تحریف میکردند و امر محمد را می پوشیدند وَّاِیَّایَ
فَاتَّقُوْنِ و خاصه از من بترسید بقبول کتاب و بازی جستن طعام بهای فانی وَلَا تَلْبِسُوا و میامیزید الْحَقَّ سخن راست و درست که در توریت از صفت محمد بِالْبَاطِلِ بناحق که شما بدست خود می نویسید وَتَكْتُمُوا
و می پوشید الْحَقَّ را که صفت مصطفی صلعم وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و شما میدانید که این آن پیغمبر است که نعت او می پوشید وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با مسلمانان میان و جهت ایشان گذارید وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ
و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وَارْكَعُوْا مَعَ الرّٰكِعِیْنَ و نماز گذارید با رکوع کنندگان یعنی جماعت مسلمانان اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ آیا میفرمایید مردمان را بِالْبِرِّ بنیکوی وَتَنْسَوْنَ و فراموش
می کنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را وَاَنْتُمْ و حال آنکه شما تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ می خوانید توریت را اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا چرا عقل خود را کار نمی فرمایید این آیت در شان بعضی یهود نازل است که یاران
خود را که در بقعه اسلام در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب کردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی می نمودند وَاسْتَعِیْنُوْا و یاری خواهید از خدای تعالی بِالصَّبْرِ بشکیبایی کردن از ادای
طاعت یا بروزه داشتن وَالصَّلٰوةِ و بگذاردن نماز خالص وَاِنَّهَا و بدرستیکه نماز بطریق مسلمانان لَكَبِیْرَةٌ هر آینه بزرگ و دشوار و گرانست اِلَّا عَلَی الْخٰشِعِیْنَ مگر بر ترسکاران و آرام
گرفتگان بر طاعت که متواضعان اند و عبادت برایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان به پرستش حق مرتاض شده و در مقابله ریاضت نفس عطایا از افاضات حق برایشان رسیده پس جهد کن
تا از نور خشان شوی تا سلوک حضرت آسان شود پس صفت خاشعان فرماید که الَّذِیْنَ یَظُنُّوْنَ آنانکه یقین میدانند اَنَّهُمْ مُّلٰقُوْا رَبِّهِمْ آنکه ایشان ملاقی اند یعنی رسندگانند بجزای پروردگار
۱۰ خویش وَاَنَّهُمْ و بدرستیکه این نیز میدانند که ایشان اِلَیْهِ بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن رٰجِعُوْنَ باز گردندگانند یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ اذْكُرُوْا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نِعْمَتِیَ
نیکوئیهای مرا الَّتِیْٓ آن نیکوئیها که اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ انعام کرده ام بشما وَاَنِّیْ و از آن نیز یاد کنید بدرستیکه من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کرده ام اجداد شما را و فضل نهادم عَلَی الْعٰلَمِیْنَ
بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوْا یَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که در آن روز لَّا تَجْزِیْ حق گذاری نکند و نتواند نَفْسٌ هیچ نفس مؤمن عَنْ نَّفْسٍ از نفس کافر شَیْئًا
چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب وَّلَا یُقْبَلُ و پذیرفته نشود از نفس کافر یعنی برای او شَفَاعَةٌ درخواستی
بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند وَّلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا و گرفته نشود از آن نفس کافر عَدْلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن خود از عذاب وَّلَا
هُمْ یُنْصَرُوْنَ و نباشد کافران در آن روز یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند و نتواند کردن در دفع عذاب وَاِذْ نَجَّیْنٰكُمْ یاد کنید ای بنی اسرائیل چون رهانیدیم شما را
مراد اجداد ایشان است منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول ولادت ایشان از اجداد باشد و رهانیدن ایشان از بود مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون یَسُوْمُوْنَكُمْ میکردند
یا می چشانیدند شما را سُوْٓءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذابی یُذَبِّحُوْنَ اَبْنَآءَكُمْ می کشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان اسرائیل
پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک در دست او بود وَیَسْتَحْیُوْنَ و باقی می گذاشتند نِسَآءَكُمْ دختران شما را برای خدمت وَفِیْ ذٰلِكُمْ و درین بچه کشتن و دختر زنده گذاشتن بَلَآءٌ
محنتی و آزمایشی بود شما را مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِیْمٌ بزرگ و بی نهایت وَاِذْ فَرَقْنَا یاد کنید ای بنی اسرائیل آنگاه که بشکافتیم بِكُمُ برای شما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را
و قتیکه از فرعون گریختید و دریا پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَاَنْجَیْنٰكُمْ پس رهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَاَغْرَقْنَآ و غرق کردیم اٰلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَاَنْتُمْ و حال
آنکه شما تَنْظُرُوْنَ می نگریستید بدریا که چگونه شکافته می شد یا بفرعونیان نگاه می کردید که چسان غرق می گشتند وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰٓی و یاد کنید آنگاه که وعده دادیم موسی را به دادن
کتاب و وعده داد موسی علیه السلام ما را بآمدن بجانب طور اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً چهل شبانروز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ باز گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله
معبود مِنْۢ بَعْدِهٖ پس رفتن موسی بطور وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ و شما ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد
توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ شاید که شما شکر گویید خدا را بر نعمت عفو وَاِذْ
اٰتَیْنَا مُوْسَی و یاد کنید نیز آنکه دادیم موسی را الْكِتٰبَ توریت وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَاِذْ
قَالَ مُوْسٰی و یاد آورید آنگاه که گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را که بعد عبادت عجل کرده بودند یٰقَوْمِ ای گروه من اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خویش
بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را معبود فَتُوْبُوْٓا اِلٰی بَارِىِٕكُمْ پس توبه کنید بسوی پروردگار خویش فَاقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی باید که کسانی که گوساله نپرستیده اند
بکشند کسانی را که خود را از گوساله پرستان ذٰلِكُمْ این کشتن شما خَیْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را عِنْدَ بَارِىِٕكُمْ نزد آفریدگار شما و بعد از آن کشتن عفو کرد بر ایشان

دو هزار تو در آمده سر در پیش افکندند و هارون با دوازده هزار مرد شمشیر زن شمشیر کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت عصر هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس الغرث فرمان آیت پذیرفته
حق قبول کرده بعد فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما پذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستیکه او اوست التَّوَّابُ توبه پذیرنده الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کاران در لطائف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس بود
مخصوص بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند تا رستگار شوند و توبه خواص این امت قتل نفس است در مهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومن نتواند کرد و هم کافر
ما قتل نفس به طی خبر مومن حال نفس میسر شود و آن قتل بقطع آرزو و مرادات نفس است * نفس خود را کش جهانی زنده کن * خواجه را کشته است او را بنده کن * تو طمع داری که او را بی جفا بی تبر داری در وقاره
در وفا جستی این تمنا کی رسد موسی باید که از در ها کشد * وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید از آنکه گفتید یعنی میثاق بستید هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند
بعد از شنیدن آن گفتند يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی ما تصدیق نکنیم مر ترا در این که این سخن از وراء حجاب شنیدیم سخن حق است حَتَّى تا وقتیکه نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ببینیم خدا را
آشکارا در دیدن فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُونَ می نگریستید بدان آتش
و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد چون آن قوم شنیدند یکبار بمردند و موسی متحیر در ایشان می نگریست و گفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند
حق سبحانه ایشانرا زنده گردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از آنکه رسیده بود مر شما را الصاعقه
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما سپاس دارید مر نعمت زنده کردن شما که حیات از اصول نعمت است وَظَلَّلْنَا و یاد کنید که چون سایبان ساختیم عَلَيْكُمُ بر سر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب
متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوَى و مرغی بر شکل سمانی و
آن طایفه در طرف یمن از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان شبها بر ایشان بنشستندی و انواع نغمات و اصوات و لکن از ایشان بظهور رسیدی پس بر ایشان ورید
به ایشان رسیدی یعنی مرغ بوده پاکیزه و بریان بی رگ و پی و خون و استخوان پس بنی اسرائیل بر ایشان ترنجبین بخورند كُلُوا گفتیم که بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه آن چیزی که روزی کردیم
شما را یعنی هر چه بروز رسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند همه متعفن و متغیر می شد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از
روی نافرمانی أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و بر رزاقی حق اعتماد نا نموده بادخار میکوشیدند وَإِذْ قُلْنَا و یاد آرید چون گفتیم شما را که ادْخُلُوا در آئید هَذِهِ الْقَرْيَةَ در این
ایلیا یا اریحا که در بیابانست فَكُلُوا پس بخورید مِنْهَا از این یعنی از میوه و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هر چه خواهید رَغَدًا خوردنی فراوان وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید در
از درهای این شهر سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه وَقُولُوا و گوئید حِطَّةٌ در خواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود و معنی آنکه بفکن از ما گناهان را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم
مر شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را بسجود و دعا وَسَنَزِيدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ظَلَمُوا
ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غَيْرَ الَّذِي بجز آنچه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطه ایشان گفتند حنطا سمقاثا یعنی گندم
سرخ بدل کردند توبه را بطلب خوردنی فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر ایشان که ستمکاری کردند بتغییر قول رِجْزًا عذابی و عقوبتی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا
كَانُوا بدان چیز که بودند بدان يَفْسُقُونَ بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیکساعت بیست و چهار هزار ع
کس مردند و بقول مقاتل هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى و یاد کنید از آنکه چون موسی آب خواست لِقَوْمِهِ برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فَقُلْنَا پس گفتیم ما مر او را که ای
موسی اضْرِبْ بِعَصَاكَ بزن بعصای خود که از شعیب رسیده الْحَجَرَ سنگ معین را و آن سنگی بود مربع بسبز رنگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود و گویند سنگ معین پیر
بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس گشاده شد مِنْهُ از آن اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانست كُلُّ أُنَاسٍ هر یکی از آدمیان
یعنی از اسباط مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را كُلُوا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوا و بیاشامید از آب چشمه مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی که خدای بی رنج و تعب بشما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید
فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتیکه شما تباه کار باشید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى و یاد آورید از آنکه گفتید ای موسی لَنْ نَصْبِرَ هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعام یکی یعنی من و سلوی
هر چند طعام دو بود اما هر دو را بهم سرشته یکی می ساختند فَادْعُ لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را و از و درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ از آن چیزی که از آن می روید زمین نسبت انبات بزمین مجاز است چه حق سبحانه بحقیقت رویاند مِنْ بَقْلِهَا از سبزه و تره های زمین وَقِثَّائِهَا و از خیار و بادرنگ آن وَ
فُومِهَا و از گندم یا سیر آن وَعَدَسِهَا و عدس آن وَبَصَلِهَا و پیاز آن قَالَ گفت خدای یا آنکه موسی فرمود أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي آیا بدل می کنید آن چیز را که بحسب واقع هُوَ
أَدْنَى آن فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز بِالَّذِي بآن چیز که در نفس الامر هُوَ خَيْرٌ و آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ را که چنین سهل باشد اهْبِطُوا فرود
روید مِصْرًا در شهری از شهرهای ارض مقدس یعنی بلاد شام فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستیکه در آن شهر مر شما را است مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول و غیره وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی لازم گشت
عَلَيْهِمُ بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و دیگر پریشانی و ضعف کرده شد در درویشی و بیچارگی که در جنید

توانگر باشد … خود و محتاج و بی‌نوای بخلق نمایند وَبَآءُوْ و باز گشتند بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدا گشتند ذٰلِكَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدا که بایشان را
بِاَنَّهُمْ بآن بود که ایشان كَانُوْا یَكْفُرُوْنَ بودند که کافر می‌شدند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بآیتهای تورات وَیَقْتُلُوْنَ النَّبِیّٖنَ و می‌کشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب بِغَیْرِ الْحَقِّ بناحق و ناروا
یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذٰلِكَ آن کفر و قتل ایشان بِمَا عَصَوْا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وَّكَانُوْا یَعْتَدُوْنَ و بودند که از حد در گذشتند
و تجاوز از حد فرمان او می‌کردند بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آیینه دل بیشتر نشیند شعر هر گنه زنگی است بر مرآت دل دل شود زین زنگها خوار و خجل چون زیادت گشت دل را تیرگی نفس
بیش گردد خیرگی اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه از روی نفاق اٰمَنُوْا گرویدند یعنی بزبان اقرار کردند وَالَّذِیْنَ هَادُوْا و آنانکه یهود شدند وَالنَّصٰرٰی و ترسایان وَالصّٰبِئِیْنَ و آنها که از دینی
بدینی گرایند گناه شد یعنی از هر دینی چیزی که خوش می‌آید اخذ میکردند یا ملائکه می‌پرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه آورده نماز میکنند و گفته‌اند صابیان … مَنْ اٰمَنَ هر که ایمان آرد
باخلاص تمام … بِاللّٰهِ بخدا و صفات سلبی و ثبوتی او وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا و کند عملی شایسته فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ پس مر ایشان راست مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد
پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترسی نباشد عَلَیْهِمْ بر ایشان در روز حشر وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کنید آنگاه که فرا گرفتیم از شما مِیْثَاقَكُمْ
پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام تورات وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ زبر سر شما کوه را تا پیمان بستند بنی اسرائیل بعد از نزول این آیت آغاز تمرد نهادند و گفتند این احکام کلام صعب است و دشوار
است ما گردن نمی‌نهیم حق تعالی کوهی را از کوههای فلسطین که از طور گفته‌اند … و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق تعالی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش ایشان آتشی
فروخت و در عقب ایشان دریا پدید آمد و چون گریزگاهی ندیدند … متحیر شدند و حق تعالی گفت خُذُوْا مَآ اٰتَیْنٰكُمْ فرا گیرید آنچه عطا دادیم شما را از احکام تورات بِقُوَّةٍ بجد تمام و تعهد
وَّاذْكُرُوْا و یاد گیرید و یاد سپرید مَا فِیْهِ آنچه در وست از ثواب و عقاب لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ تا باشد که شما پرهیزگار باشید ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ پس روی بگردانیدید شما از فرمان بردن مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس عهد
کردن فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ پس اگر نبودی فضل و بخشایش حق تعالی عَلَیْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشش او بسبب شما لَكُنْتُمْ هر آیینه می‌بودید شما مِّنَ الْخٰسِرِیْنَ از جمله زیانزدگان وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِیْنَ
و هر آینه بتحقیق دانسته‌اید شما آنانرا که در زمان داود اعْتَدَوْا از حد فرمان در گذشتند مِنْكُمْ از قوم شما در شهر ایله فِی السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشان را از صید ماهی و ایشان حیله
نموده … ماهی می‌گرفتند فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم ایشانرا بامر تکوینی … کُوْنُوْا باشید قِرَدَةً بوزینگان خٰسِئِیْنَ خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی فَجَعَلْنٰهَا پس گردانیدیم آن عقوبت را نَكَالًا عبرتی … لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهَا آنکه پیش ایشان حاضر بودند و دیدند
وَمَا خَلْفَهَا و آنها که بعد از ایشان آیند و قصه ایشان شنوند وَمَوْعِظَةً و گردانیدیم پندی لِّلْمُتَّقِیْنَ از برای پرهیزگاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلعم وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد کنید آنگه گفت
موسی علیه السلام … خود … معلوم گردد اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُكُمْ بدرستیکه خدای تعالی می‌فرماید شما را اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً آنکه
بسمل کنید گاوی … زنده شود و بگوید که قاتل وی کیست قَالُوْا گفتند قوم موسی اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا آیا فرا می‌گیری ما را اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی … که ما سوال از کشنده
… قَالَ گفت موسی اَعُوْذُ بِاللّٰهِ پناه میگیرم بخدا اَنْ اَكُوْنَ ازانکه باشم مِنَ الْجٰهِلِیْنَ از نادانان و فسوس کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان برای ما
از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا بیان کند برای ما مَا هِیَ چیست آن گاو و صفت و سال او چیست سوال … آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند …
… صادر شود … پس گویا حقیقت آن … قَالَ اِنَّهٗ گفت موسی که او
بدرستیکه خدای تعالی یَقُوْلُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ میگوید که آن گاو گاویست لَّا فَارِضٌ نه پیر که از کار افتاده وَّلَا بِكْرٌ و نه جوان و نارسیده عَوَانٌۢ میانه بَیْنَ ذٰلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی
فَافْعَلُوْا پس بکنید مَا تُؤْمَرُوْنَ آنچه فرموده شده بشما قَالُوْا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان از برای ما پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا پیدا و هویدا سازد از برای ما مَا لَوْنُهَا چیست
رنگ آن بقره قَالَ اِنَّهٗ یَقُوْلُ گفت موسی که خدا میگوید اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَآءُ که آن گاو زرد است فَاقِعٌ لَّوْنُهَا در غایت زردی رنگ او تَسُرُّ النّٰظِرِیْنَ و آن گاو شاد میگرداند بینندگان را
از رنگ خود نظر کنند کان بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بار دیگر بخوان ازبهر ما رَبَّكَ خدای خود را یُبَیِّنْ لَّنَا تا آشکار کند بر ما مَا هِیَ که آن چه گاویست کارکننده یا در صحرا چرنده اِنَّ الْبَقَرَ بدرستیکه گاوان
تَشٰبَهَ عَلَیْنَا مشتبه شده اند بر ما چه بسیار سال و زرد رنگ بسیار باشند وَاِنَّآ و بدرستیکه ما اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خدا خواهد لَمُهْتَدُوْنَ راه یافتگانیم … و از حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله منقول است که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قَالَ اِنَّهٗ یَقُوْلُ گفت موسی که میگوید خدا اِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاویست لَّا ذَلُوْلٌ نه رام کرده و نرم کرده شده بکلم
زراع تُثِیْرُ الْاَرْضَ بشوراند زمین را وَلَا تَسْقِی الْحَرْثَ و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب بر کشت بر آرد از زراعت مُسَلَّمَةٌ درست بازداشته شده از همه کارها و … از …
عیبی و تمام خلقت لَّا شِیَةَ فِیْهَا نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در آن چون بنی اسرائیل این صفات شنیدند قَالُوا الْـٰٔنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی
راستی را و صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو … بدست جوانی بود … خدمت مادر کردی … بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را … پوستش را پر زر کنند فَذَبَحُوْهَا پس کشتند
از … گوساله پرستان … قابل ذبح است … وَمَا كَادُوْا یَفْعَلُوْنَ و نمی‌خواستند که کنند این کار

بسبب گرانی بهای آن وَاِذْ قَتَلْتُمْ و اول قصه است می فرماید که یاد کنید آن را که بکشتید نَفْسًا یکی را که نام آن عامیل بود فَادّٰرَءْتُمْ فِیْهَا پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ و خدای
بیرون آورنده است و ظاهر کننده مَا کُنْتُمْ تَکْتُمُوْنَ آن چیز را که پنهان میداشتید از قتل بناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعْضِهَا به پاره ای از گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش
در بعضی تفاسیر چون بزدند زنده شد و خون از گردن وی میچکید و نام قاتلان که دو برادر زاده وی بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از گفتن این حال بیفتاد و
بمرد کَذٰلِکَ همچنان که این مرده را زنده گردانید یُحْیِ اللّٰهُ الْمَوْتٰی زنده می گرداند خدای تعالی مردگان را وَیُرِیْکُمْ و می نماید شما را خطاب با آن جماعت که در مجلس احیای عامیل حاضر بودند و شاید که منکران زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم را می گوید که انکار حشر میکنید که آخر خدای تعالی می نماید اٰیٰتِهٖ دلایل قدرت خود را در احیا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ مگر باشد که شما فکر کنید و دریابید که کسیکه قدرت دارد بر زنده کردن نفسی بر
احیای همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوْبُکُمْ دلهای شما ای یهود مِّنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس زنده شدن عامیل فَهِیَ پس آن دلها کَالْحِجَارَةِ همچو سنگ است در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ
قَسْوَةً و دلها سخت تر در قساوت و غلظت از سنگ وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستیکه بعضی از آن سنگهاست لَمَا یَتَفَجَّرُ آنچه برآید و روان گردد مِنْهُ الْاَنْهٰرُ از آن جویهای بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا و بعضی
هست که از آن لَمَا یَشَّقَّقُ آنچه برآید شکافته فَیَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَآءُ از وی آب خرد چون چشمها وَاِنَّ مِنْهَا و بتحقیق هست که از حجارت لَمَا یَهْبِطُ آنچه فرود آید از بلندی بپستی
مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ از بیم خدای وَمَا اللّٰهُ و نیست خدای بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ غافل از آنچه شما ای یهود میکنید اَفَتَطْمَعُوْنَ آیا طمع دارید ای مومنان اَنْ یُّؤْمِنُوْا لَکُمْ تصدیق کنند و استوار دارند جهودان
گفته شما را آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ کَانَ و حال آنکه بودند فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که با موسی بودند یَسْمَعُوْنَ می شنیدند کَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدای را بر کوه طور
ثُمَّ یُحَرِّفُوْنَهٗ پس میگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون بمیان قوم در آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اینکه فرموده
اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر آن آنکه کنید و باک مدارید وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و ایشان میدانند که افترای نمایند در تبلیغ آورده که چون حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه
نیایند که اندر آمدن ایشان بمدینه فتنه ظاهر شود و بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه در آمدند که با مسلمانیم همچون شما و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله وَاِذَا لَقُوْا و چون
ملاقات کنند یهود الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله صلعم قَالُوْٓا اٰمَنَّا گویند ما نیز گرویده ایم وَاِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر ایشان اِلٰی بَعْضٍ با برخی از اکابر
ایشان چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب قَالُوْٓا گویند آن اکابر ایشان را که اَتُحَدِّثُوْنَهُمْ آیا حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ بآنچه گشاده است خدای ابواب آن را عَلَیْکُمْ بر شما
در کتاب شما توریت یعنی از یهود مدینه در اول نزول آن حضرت اصحاب را از نعت و صفتی که در توریت مذکور بود خبر دادند و روسای ایشان از آن آگاهی یافته مجلس آن را از آن منع نمودند که شما آنرا
از صفات محمد خبر میدهید لِیُحَآجُّوْکُمْ بِهٖ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بآنچه دانسته باشند عِنْدَ رَبِّکُمْ نزد پروردگار شما در روز قیامت گویند شما حق را دانسته متابعت نکردید اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا در نمی یابید
یا بیدارید مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نهید اَوَلَا یَعْلَمُوْنَ آیا نمیدانند جهودان که اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بتحقیق خدای میداند مَا یُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میدارند از نعت رسول صلعم وَمَا یُعْلِنُوْنَ
و آنچه آشکارا میکنند از دعوی پیغمبر و صحابه منافق ... واند که حق سبحانه تعالی داننده آشکار و نهان است باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و ... بکن بطون
پاک نیست که دانای نهان و آشکار است وَمِنْهُمْ اُمِّیُّوْنَ و از جهودان جماعتی اند نانویسنده و ناخواننده که لَا یَعْلَمُوْنَ الْکِتٰبَ نمی دانند توریت را و نمی شناسند که در و چیست اِلَّآ اَمَانِیَّ مگر آرزوهای خود و آنچه
موافق هوای ایشان باشد از عدلی دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان ایشان را شفاعت خواهند کرد وَاِنْ هُمْ و نیستند ایشان اِلَّا یَظُنُّوْنَ مگر آنکه گمان
می برند و یقین ندارند فَوَیْلٌ پس عذاب الیم لِّلَّذِیْنَ مر آنانرا که ایشان یَکْتُبُوْنَ الْکِتٰبَ می نویسند نوشته محرف را بِاَیْدِیْهِمْ بدست خود یعنی مباشر کتابت اند و دیگری بفرمایند ثُمَّ یَقُوْلُوْنَ
پس گویند هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ این نوشته از نزدیک خدای است لِیَشْتَرُوْا بِهٖ تا بخرند بواسطه آن رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک را یعنی
عطایای یهود بواسطه آن رشوت صفات مصطفی صلعم که در توریت بدین نهج بوده که مرد نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغیر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ازرق چشم
سفید پوست فروهشته موی کج چشم باشد و این صفت دجال آورد با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فَوَیْلٌ لَّهُمْ پس وای مر ایشان را مِّمَّا کَتَبَتْ اَیْدِیْهِمْ از آنچه نوشته و تغیر کرده
دستهای ایشان وَوَیْلٌ لَّهُمْ و دیگر باره وای مر ایشان را مِّمَّا یَکْسِبُوْنَ از آن چیزی که کسب کنند از رشوت و مال حرام وَقَالُوْا و گفتند یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز مس نکند آتش دوزخ ما را
نرسد اِلَّآ اَیَّامًا مَّعْدُوْدَةً مگر بمقدار روزهای چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال که از آن هفت هزار سال عمر دنیا است یا چهل روز که بدان عدد قوم گوساله پرستیده
اند قُلْ بگو ای محمد ایشان را اَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللّٰهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهدی که شما را زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَنْ یُّخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهٗ پس
خلاف نکند خدا وعده خود اَمْ تَقُوْلُوْنَ بلکه میگوئید و افترا میکنید عَلَی اللّٰهِ بر خدا مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید بَلٰی چنانکه ایشان گویند بلکه مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد
وَّاَحَاطَتْ بِهٖ و فرا گیرد او را خَطِیْٓئَتُهٗ گناه او یعنی بدو مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه مشرکان اَصْحٰبُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آن اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آن
آتش جاوید مانندگان اند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدا آنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ عمل کردند نیکو و پاکیزه اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آن اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ
ایشان در آن بهشت جاوید باشندگان اند وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ عهد و میثاق فرزندان یعقوب را و گفتیم لَا تَعْبُدُوْنَ و نپرستید شما اِلَّا اللّٰهَ

مگر خدای را که سزای پرستش اوست وَبِالْوَالِدَيْنِ و نکوئی کنید به پدر و مادر اِحْسَانًا نیکوئی کردنی وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر نسبت خویشان وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان وَقُولُوا و بگوئید لِلنَّاسِ مر عامه مردمان را حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نکوئی باشد یا با نرمی چنان سخن کنید که دوست دارید که با شما سخن گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز را بپای دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ام ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس برگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما او بعضی سلاف آیت اند که بر شریعت توریت استقامت داشتند وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و شما اید که شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت محمد علیه السلام مامور شده وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید که گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان اسلاف شما و از ایشان عهد بستیم که لَا تَسْفِكُونَ نریزید دِمَاءَكُمْ خونهای اقربا و هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون نکنید کسان خود را مِنْ دِيَارِكُمْ از خانمان خویش و عهد دیگر بود که اسیر بنی اسرائیل را باز خرید ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای یهود مدینه گواهید بر آنکه آبای شما این عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که پیمان شکستید تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ می کشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون می کنید گروهی را مِنْكُمْ از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ پشت یکدیگر می شوید بر ایشان بِالْإِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ و از حد گذشتن و ستم در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگر نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شده و بنی نضیر با خزرج اتفاق کرده و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا همه مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه می فرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند اسارى اسیری ازیشان تُفَادُوهُمْ فدا میدهید یعنی با سیر دیگر بدل می کنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ این آیت تعلق باقبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا می گروید بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره از احکام توریت که فدا اسیرانست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ پس نیست مکافات آنکس که کند ذلک چنین عهد شکنی و نافرمانی مِنْكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه است و جلای بنی نضیر وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند از حضرت الله إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذاب که عذاب دوزخ است و کی نهایت نشده و ادوست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدا غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه عهد شکنان می کنند و حقیقت خطاب یهود اند و مخاطبیم یهود بخطاب عام است أُولَٰئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که از یهود اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بعوض بقای دار آخرت و آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در حشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که عطا کردیم مُوسَى الْكِتَابَ توریت وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس وی پیغمبران را چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی پسر مریم را الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بود یا باسم اعظم که برکت آن مرده زنده گشتی یا انجیل که دلها زنده گردد بدان چنانچه جان از زندگی از صحت ... جان زندگی از ... هر جا که دل واقف اسرار بود ... أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ آیا هر گاه که آمد بشما رَسُولٌ فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ بآنچه دوست ندارد أَنْفُسُكُمُ نفسهای شما آن را اسْتَكْبَرْتُمْ تعظیم کردید و گردن نهادید فَفَرِيقًا پس گروهی از ایشان را كَذَّبْتُمْ دروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهم السلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی دیگر را می کشید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا و گفتند یهود قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده است بپرده و پرده شده از قبول قول محمد علیه السلام سخن او نمی فهمیم خدای تعالی ... بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدای تعالی ایشان را ... دور کرده از لطف و ایشان را بازگرفته بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان آرند چون عبد الله بن سلام و اصحاب وی وَلَمَّا جَاءَهُمْ و چون آمد بدیشان كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزدیک خدا که آن قرآنست مُصَدِّقٌ گواه و موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتابی را که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت نزول آن يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت کردندی بدین کتاب که آن کتاب در آید بدین که کفار عرب بر یهود دکر ... عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا ... فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا پس آنگاه که آمد بدیشان ... كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدو ... فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدا عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران ... بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ بد چیزیست که ایشان فروختند بدان أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را أَنْ يَكْفُرُوا آنکه کافر می شوند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدا فرو فرستاده که آن قرآنست بَغْيًا از جهت حسد ... أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ باآنکه فرو فرستد خدا مِنْ فَضْلِهِ فضل خود را که کتابست و وحی عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر آنکس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که سزاوار آن باشد فَبَاءُوا پس باز گشتند بِغَضَبٍ بخشم از خدا که مستحق گشتند عَلَىٰ غَضَبٍ بالای خشمی دیگر یعنی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر جهودان را آمِنُوا بگروید بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدا فرو فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا گویند نُؤْمِنُ می گرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا بآنچه بر ما فرستاده شده یعنی توریت وَيَكْفُرُونَ و کافر می شوند بِمَا وَرَاءَهُ بآنچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آن ...

انجيل و قران درست و راست است مُصَدِّقًا در حالتي كه آن حق باور دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر آن كتاب را كه با ايشانست و ازينجا كفر ايشان بتوريت نيز لازم مى آيد چه كفر بانچه موافق خبر توريت
كفر باشد بآن خبر قُلْ بگو اى محمد در جواب ايشان كه ميگويند بتوريت ايمان داريم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا ميكشتيد أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پيغمبران خدا را مِنْ قَبْلُ پيش ازين إِنْ كُنْتُمْ اگر بوديد شما مُؤْمِنِينَ ۝
گرويدگان بتوريت وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ و هر آينه آمد بشما موسى بِالْبَيِّنَاتِ با نشانهاى درست و پيغامهاى راست احكام الواح ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس فرا گرفتيد گوساله را بخدائى مِنْ بَعْدِهِ
از پس رفتن موسى بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ۝ و شما بوديد ستمكاران بر نفسهاى خود وَإِذْ أَخَذْنَا و ياد كنيد چون فرا گرفتيم مِيثَاقَكُمْ پيمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتيم فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر زبر شما كوه را كه مسمى بود
بطور سيمبل از كوههاى فلسطين و آن شهريست از بلاد شام خُذُوا و گفتيم كه فرا گيريد مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه بشما داده ايم يعني توريت بِقُوَّةٍ بعزم درست و جهد تمام وَاسْمَعُوا و بشنويد يعني فرمان بريد
قَالُوا گفتند بانكار سَمِعْنَا شنوديم و پذيرفتيم بنهان با خود گفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانى كرديم يا شنيديم بگوش و عاصى شديم بدل وَأُشْرِبُوا و خورانيده شدند يعني در آورده شدند فِي قُلُوبِهِمُ
الْعِجْلَ در دلهاى ايشان دوستى گوساله بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود و انكار ايشان قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بگو اى محمد بد چيزيست آنچه ميفرمايد شما را بِهِ إِيمَانُكُمْ بآن چيز ايمان شما و آن كفر است
بقران و محمد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستيد شما گرويدگان بجهت آنكه اگر كسى مؤمن باشد ايمان او را بكفر نفرمايد و جهودان با اين همه سوى مى گفتند كه به بهشت جز جماعت ما نخواهد بود حق تعالى
فرمود كه قُلْ بگو اى محمد در جواب اين دعوى ايشان إِنْ كَانَتْ اگر هست بزعم شما لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ مر شما را سراى آخرت و نعمت بهشت عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى خَالِصَةً پاكيزه و خاص
مِنْ دُونِ النَّاسِ بى ديگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو كنيد مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستيد شما راست گويان در آنكه بهشت خاصه از آن شماست چه مرگ بدان سراى شما
رسيدن است و مرگ از علامات اشتياق لقاست پس هر كه آرزومندتر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا و مرگ سببيست كه دوست را بدوست رساند بر در آن كسيست كه او بمرگ شادان بود وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و آرزو نكنند
جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بانچه پيش فرستاده است دستهاى ايشان از قتل انبيا و تغيير نعت مصطفى صلى الله عليه وسلم وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۝ و خداى داناست بستمكاران و دروغ گويان
وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آينه بيابى تو جهودان را أَحْرَصَ النَّاسِ حريص ترين مردمان عَلَىٰ حَيَاةٍ بر زندگانى دنيا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آن كسانى نيز كه شرك آورده اند يعني كفار عرب و اصح ع
آنست كه مراد اينجا مشركان مجوس اند زيرا كه حريص اند بزندگانى دنيا و دوست تر از ايشانست يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست ميدارد يكى از ايشان يعني از گبران لَوْ يُعَمَّرُ كه كاش عمر داده شود
أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال و اين تحيت مجوس است كه چون بهم رسند گويند كه هزار سال زندگى كنيد و بعضى از علما گفته اند اين لفظ مكروه است وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نيست كه رهاننده او مِنَ الْعَذَابِ
از عذاب أَنْ يُعَمَّرَ آنكه عمر داده شود وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خداى بيناست بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ بانچه ميكنند يهود و مجوس و غير ايشان و بعضى از يهود ميگفتند
كه صاحب محمد جبرئيل است و او دشمن ماست و اسلاف ما را از جبرئيل رنجها رسيده است و اكثر بلا و عذاب بر آباى ما بواسطه او نازل شده اگر بجاى او ميكائيل بودى ما با بى القاسم ايمان
مى آورديم حق سبحانه فرمود كه قُلْ بگو اى محمد مَنْ كَانَ هر كه باشد عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ دشمن مر جبرئيل را و اين لفظ عبرانى است جبر بمعنى بنده و ايل بمعنى خدا و او امين خزائن وحى خداست پس هر كه ع
دشمن وى بود گو از خشم بمير فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستيكه او فرود آورده قران را عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ بر دل تو بفرمان خداى مُصَدِّقًا در حالتي كه قران تصديق كننده است لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مر آن چيزى را كه پيش از وى نازل شده و ما بين ايشانست از كتب منزله چون توريت و زبور وَهُدًى و قران راه نماينده است بحق وَبُشْرَىٰ و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ مر
گرويدگان را بنجات و درجات مَنْ كَانَ هر كه باشد عَدُوًّا لِلَّهِ دشمن خداى را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و اين دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ
پس بحقيقت كه خداى تعالى عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ۝ دشمن است مر كافران را كه دشمن ملائكه و رسل اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آينه فرستاديم بسوى تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهاى روشن يا آيتهاى درست و راست
يعني قران وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و كافر نشوند بدين آيتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ ۝ مگر بيرون رفتگان از فرمان خداى أَوَكُلَّمَا آيا هرگاه كه يهود عَاهَدُوا عَهْدًا عهد كردند عهدى نَبَذَهُ بشكستند آنرا
فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهى از ايشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلكه بيشتر از ايشان لَا يُؤْمِنُونَ ۝ نميگروند بتوريت وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام كه آمد بديشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده از نزديك خداى
يعني محمد مُصَدِّقٌ باور دارنده لِمَا مَعَهُمْ مر توريت كه با ايشانست نَبَذَ فَرِيقٌ بيفگندند گروهى مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنكه عطا داده شده اند توريت يعني علماى ايشان بيفگندند كِتَابَ اللَّهِ
توريت را يا قران را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت خود كَأَنَّهُمْ گوئيا كه آن علما لَا يَعْلَمُونَ ۝ نميدانستند كه آن كلام الله است و محمد رسول الله وَاتَّبَعُوا و پيروى كردند اين يهود مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ آن چيز را
كه ميخواندند ديوان عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ در زمان پادشاهى سليمان و آن چنان بود كه ديوان بعهد سليمان بسيارى از سحر و كهانت در صحيفه نوشته بودند ميان اهل جهال
شايع شده بود و سليمان بر آن حال اطلاع يافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند و در صندوقى نهاده مقفل ساختند و در زير تخت خود دفن كردند و بعد از وفات سليمان ديوان آنرا از زير تخت وى
بيرون آورده چنان فرا نمودند كه سليمان بدين سحر مسخر ساخته بود و پادشاهى ميكرد و بعد از آن يهود سليمان را بسحر نسبت ميدادند حق سبحانه ابرا آن مرد و فرمود كه وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز كافر نشد سليمان
يعني سليمان جادو نكرد وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ وليكن ديوان در زمان او كَفَرُوا كافر شدند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ در حالتي مى آموختند مردمان را السِّحْرَ جادوئى وَمَا أُنْزِلَ و ديگر يهود متابعت كردند آن چيز را
كه فرو فرستاده شده از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است و ايشان برآمده بودند كه طعنه ميزدند حق فرمود كه ايشان بسته
نفس شما اند و اگر شما را نيز همان حالت كه ايشان راست بود صدور عمل بد از افعال ايشان از شما ممكن است و ايشان اعتماد نمودند حق سبحانه نفس و شهوت را بديشان داد و در روى زمين فرستاد

بدیشان فرستاده بیشان بعد ازین آمده برایشان بود تا علم حاصل شده بود و بسبب سحر بر قتل پیامبران و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و هاروت و ماروت در زمین جهان منظور شده و
حالا در چاه بابل بمیری سرآویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که درآن زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت این علم را تعلیم ایشان
فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم در آموخت تا سحر را زیرکانه تعلیم دهند ایشان بکیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت نگردند و ما یعلمان و نمی آموزانیدند این دو فرشته
در بین وقت که در چاه اند من احد هیچ کس را حتی یقولا تا آنکه گویند پیش از آموزانیدن آن کس را انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش و تعلیم از خدای تعالی فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد
کردن که بر عمل سحر کاهی مترتب نیست فیتعلمون پس آموزند منهما ازان دو ملک ما یفرقون به آن چیزی را که جدائی افکند بآن بین المرء وزوجه میان مرد و زن او وما هم و نیستند جادوان
بضارین به ضرر رساننده بسحر من احد هیچ کس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای و یتعلمون و می آموزند ما یضرهم آنچه ایشان را زیان رساند ولا ینفعهم و سود نکند ایشان را
ولقد علموا و هر آینه بیک دانستند یهود لمن اشتراه هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد ما له نیست مر او را فی الآخرة در آن سرای من خلاق هیچ بهره از نیکوی ولبئس ما شروا به
و بد چیزیست آنکه فروختند بدان انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر دانستندی که مانند زیان این سودا را ولو انهم آمنوا و اگر این جهودان گرویدندی
بمحمد ﷺ واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کفر یهود پاداشی باشند و پوشیده نیست لمثوبة هر آینه پاداشی باشد من عند الله از نزدیک خدای خیر بهتر است از رشوت که بر کتمان فضیلت محمدی
ع ۱۳ ستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تقولوا راعنا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد ﷺ که یهود گفتار ما را دستاویز ساخته با تحریف
این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مومنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید وقولوا انظرنا و گوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی
ما واسمعوا و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول وللکافرین و مر کافران را یعنی آنها را که بسبیل ذمت این کلمه گویند عذاب الیم عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند
الذین کفروا آنانکه حق را پوشیده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل علیکم آنکه فرو فرستاده شود بر شما من خیر هیچ نیکوی
من ربکم از پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یعنی یهود نمیخواستند که نبوت بآل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را دعوی آن بود که پیغمبری بولید مغیره و یا بعیم ثقفی رسد والله یختص
و خدای اختصاص میدهد برحمته به نبوت و وحی خود من یشاء هر کرا میخواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل و بزرگیست بر هر که خواهد او را نبوت داده و در صفت
فضل بعظمت اشعاری است بآنکه فضل او فضلیست افزون از عد و لطف او لطفیست بیرون از شمار ما ننسخ هر چه منسوخ میگردانیم من آیة از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق و
مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم از دلهای بریم نأت بخیر منها می آریم بهتری از آن آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن از کافران منسوخ گردید با دو تن مقرر شد
او مثلها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود زیادتی مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم آیا نمی دانی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله
می کردند و میگفتند که آن پشیمانیست بر خدا روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی فرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم تو نیست یعنی میدانی ان الله
آنرا که حق سبحانه علی کل شیء بر همه چیز از محو و اثبات و نسخ و انسا قدیر توانا است بکمال الم تعلم آیا ندانستی ان الله آنکه خدای بتحقیق له مر او راست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی که از دل شما نفع رساند ولا نصیر و نه یاری که از شما دفع ضرر کند ام تریدون
آیا میخواهید ان تسئلوا آنکه سوال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی چنانکه سوال کرده شده بود موسی من قبل پیش ازین جهودان میگفتند محمدا باید که کتابی یکباره بما
چنانچه موسی آورده بود حق فرمود که شما از محمد معجزات طلبید از سوال های متعصبانه که پدران شما از موسی میطلبیدند ومن یتبدل الکفر بالایمان و هر که بدل کند کفر را بایمان یعنی کفر را بر ایمان برگزیند
فقد ضل پس براستی که گمراه گشته است سواء السبیل از میانه راه راست ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل توریت چون فنحاص بن عازورا و کعب و اشرف و امثال ایشان بود و امثال ایشان
او احبار لو یردونکم اگر باز گردانند مر شما را [illegible] من بعد ایمانکم
بعد از ایمان شما کفارا کافران حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای طبع ایشان است [illegible] من بعد ما تبین لهم از پس آنکه روشن شد مر ایشان را
الحق آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام فاعفوا پس عفو کنید [illegible] مسلمانان [illegible] واصفحوا و درگذرید [illegible] حتی
یأتی الله بامره تا وقتیکه بیارد خدای فرمان خود [illegible] ان الله بدرستیکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از عفو و انتقام قدیر توانا است واقیموا الصلوة و بپای
دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا و آنچه از پیش بفرستید لانفسکم از برای خود من خیر از نیکی مال یا بر سبیل صدقه و نفقات و انواع خیرات تجدوه بیابید آنرا
نوشته عند الله نزد خدا یعنی ثواب آن بیابید ان الله بدرستیکه خدای بما تعملون بصیر بآنچه میکنید بیناست وقالوا و گفتند جهودان و ترسایان لن یدخل
الجنة هرگز در نیاید در بهشت الا من کان مگر آنکه باشد هودا جهود او نصاری یا ترسا یعنی یهود گفتند که به بهشت نروند مگر جهودان و نصاری گفتند که به بهشت نروند مگر ترسایان تلک امانیهم این
دعوی از هر دو طایفه امانیهم آرزوهای باطل ایشان است قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در قول خود [illegible]

ایشان میگویند بلی مَنْ اَسْلَمَ بلکه هر که تسلیم کرد وَجْهَهٗ لِلّٰهِ همه خود را برای طاعت خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکار است در کردار و گفتار فَلَهٗ اَجْرُهٗ پس مر او راست مزد او عِنْدَ رَبِّهٖ نزد آفریدگار او وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترسی نباشد ایشان را از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و نه اندوهناک شوند از تصور زوال آن جمعی از نصارای نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نمودند هر فرقه
در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ و گفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصٰرٰى نیستند گروه ترسایان عَلٰى شَيْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصٰرٰى
و گفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُوْدُ نیستند جهودان عَلٰى شَيْءٍ بر چیزی از دین که معتبر باشد وَهُمْ و حال آنکه همه ایشان يَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ میخوانند کتاب الهی یعنی یهود از توریت میدانستند که
انکار بجهت اثبات [illegible] و فرزند مر حق را باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بی حاصل اند كَذٰلِكَ همچنین که این ها میگویند قَالَ الَّذِيْنَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُوْنَ
هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم درباره ایشان همین گفتند که جهود و ترسا بر حق نیستند فَاللّٰهُ يَحْكُمُ پس خدای داوری کند بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ میان ایشان در روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا در آن چیزی که هستند ایشان فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ که در آن چیز اختلاف می کنند از حق و باطل وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ مَّنَعَ از آنکس که باز داشت مَسٰجِدَ
اللّٰهِ مسجدهای خدای را اَنْ يُّذْكَرَ از آنکه یاد کرده شود فِيْهَا اسْمُهٗ در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد صلوات ادا کنند و [illegible] نمایند وَسَعٰى و سعی نمود فِيْ خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد و آن بخت
نصر بابلی بود یا طرطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و احبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع ذکر کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از مسجد مسجدیست یعنی محل سجده اُولٰٓئِكَ آن گروه که در منع و در خرابی مسجد
کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را اَنْ يَّدْخُلُوْهَآ که درآیند در آن اِلَّا خَآئِفِيْنَ مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام ترسایان را [illegible] در مسجد اقصی [illegible] از ترس
مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان را فِي الدُّنْيَا در این جهان خِزْيٌ رسوائی و خواری جزیه دادن وَّلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرا عَذَابٌ عَظِيْمٌ عذابی بزرگ وَلِلّٰهِ و مر خدای راست
الْمَشْرِقُ جای بر آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن آن آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت در شبی بسبب تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده بر آنسو محرابی ساختند و چون
روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود و چون بمدینه رسیدند باعادت قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه اجازت خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آن که تحری کرده ادا اعادت
نماز از حضرت رسالت پناه علیه السلام اجازت خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آن که تحری کرده ادا اعادت نماز حاجت نیست چه همه جهات از آن او ست در تحقیق فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا پس هر کجا که روی آرید فَثَمَّ
وَجْهُ اللّٰهِ پس آنجا وجه خدا است یعنی جهت طاعت او و محققان در تحقیق این آیت نکته ایست که از ابحر زبان عالیشان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت که علیه ظلال هدایت در ین ابیات اشارتی
بدان فرموده مثنوی این اینما تولوا خوان ثم وجه الله [illegible] بگذاری وجه حق کان بود در حقیقت او نماید آنجا بسوی او کن هیچ جا [illegible] استثنا پس همین حق [illegible]
همه جا عارف حق شناس [illegible] دیده [illegible] ببیند آنجا جمال حق [illegible] از جمال حق مطلق اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای وَاسِعٌ بزرگ مغفرت است و بسیار عطا عَلِيْمٌ دانا بمصالح احوال
مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بعضی از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا گرفت خدای فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحٰنَهٗ پاکی و بی عیبی مر او راست از آنچنان است که ایشان میگویند بَلْ لَّهٗ بلکه مر او راست
مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک ربوبیت باشند پس عیسی و عزیر ولد او توانند بود چه ولد باید که باشد الا از جنس الوالد و این المملوک
من المالک كُلٌّ لَّهٗ همه آنچه در زمین و آسمان باشد مر او را قٰنِتُوْنَ فرمان برداران یعنی مغلوب اند و در تحت تصرف قدرت او بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ از نو پدید آرنده آسمانها و زمین است وَاِذَا قَضٰٓى
و چون خواهد یا تقدیر کند اَمْرًا کاری را فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را كُنْ بباش فَيَكُوْنُ پس باشد وَقَالَ الَّذِيْنَ و گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُوْنَ نمی دانند خدا را و علم نخوانده اند
چون مشرکان مکه لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ اگر آنکه ما را بتوحید دعوت میکند پس چرا سخن نمی گوید خدای با ما اَوْ تَاْتِيْنَآ اٰيَةٌ یا بر ما آیتی از آسمان نمی آید كَذٰلِكَ همچنان که این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِيْنَ گفتند آنانکه
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصاری مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ ماننده یکدیگر شد دلهای کفار و
منکران در کوری و کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت تیرگی قَدْ بَيَّنَّا الْاٰيٰتِ بدرستیکه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُّوْقِنُوْنَ برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع مرد
[illegible] اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بدرستی که فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِيْرًا مژده دهنده مومنان وَّنَذِيْرًا و بیم کننده کافران وَّلَا تُسْـَٔلُ
و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِيْمِ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد [illegible] بر زبان حضرت رسالت گذشته که اگر خدای تعالی یهود را [illegible]
[illegible] عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو اداء وحی و رسالت
و بر حساب اعمال وَلَنْ تَرْضٰى و هرگز خشنود نشوند عَنْكَ الْيَهُوْدُ وَلَا النَّصٰرٰى از تو جهودان و نه ترسایان حَتّٰى تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگوی ای محمد وقتی که بر کیش ایشان ملت
خود را عرض کنند اِنَّ هُدَى اللّٰهِ بدرستیکه راه نمودن خدای هُوَ الْهُدٰى آنست راه نمودن بحق شما را بجهودی و نصرانیت می خوانید و ما را باسلام راه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد
اَهْوَآءَهُمْ هواهای ایشان را [illegible] بَعْدَ الَّذِيْ پس از آن چیزی که جَآءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است در [illegible] اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست مر ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب
خدای مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی سازنده وَّلَا نَصِيْرٍ و نه یاری دهنده صورت خطاب بحضرت منقبت [illegible] الَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت
در شأن عبد الله بن سلام است و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شأن اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب از حبشه بمدینه در آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان سلمان [illegible]

آمده باشد و بر تقدیر یتلونه می‌خوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق تلاوته چنانچه حق خواندنست یا متابعت کردنست اولئک آن گروه یؤمنون به ایمان آرند بکتاب آنها که تحریف کرده‌اند و من
یکفر به و هر که کافر گردد بکتاب و احکام او از تغیر به فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا آنکه
آن نعمتها که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و اسلاف شما وانی فضلتکم و بدرستیکه من برتر شمار تفضیل کردم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهیست
واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزی نفس کفایت نکند کسی عن نفس از کسی شیئا چیزی را از عذاب و لا یقبل منها و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل فدای او یعنی بدل
که بعوض او معذب گردد و لا تنفعها و سود نکند هیچ نفسی را شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع و لا هم ینصرون و نباشند کافران ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از عذاب
باز رهانند بیت سود نبود یاری هر یاری که هست تا در رسد وعده هر کار که هست واذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی که بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم ربه مر ابراهیم را پروردگار او بکلمات بسخنان او امر و نواهی
یا مناسک حج یا بخچه از فطرت اسلام شمرده‌اند فرق است یعنی شکافتن موی سر در دو نیم ساختن از آنکه کسی موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل
و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب فاتمهن پس ابراهیم باتمام رسانید از او قیام نمود بدان قال گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی انی جاعلک بدرستیکه من گردانندهٔ توام للناس برای مردمان
اماما پیشوای دین که همه کسان بعد از تو بتو اقتدا کنند و الحق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که بتبع ملة ابراهیم حنیفا و امت مرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای انجاز وعده و چون
ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت ابراهیم با حق تعالی و من ذریتی و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای در جواب لا ینال عهدی نرسد عهد
من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت یا امامت الظالمین ستمگاران را یعنی کافران را از ذریت تو واذ جعلنا و یاد کن از آنکه گردانیدیم البیت خانه کعبه را مثابة جای بازگشت
یا موضع ثواب للناس آدمیان را یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز گردند و زائران جای ثواب حاصل کنند و امنا و گردانیدیم او را موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند واتخذوا و فرا گیرید ای مومنان بعد
از آن سترصد من مقام ابراهیم از مقامی که منسوبست بابراهیم مصلی نمازگاه و آن موضعی است که در آن حجری وضع کرده‌اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بروست و حفص واتخذوا
بصیغه ماضی میخواند یعنی فرا گرفتند مردمان از اتباع ابراهیم از مقام او نمازگاه و عهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابراهیم و اسمعیل بسوی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا که پاک سازید بیتی خانه
مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی و طواف جنب و حایض للطائفین برای طواف کنندگان والعاکفین و برای مقیمان و معتکفان والرکع السجود و برای رکوع کنندگان و سجود
آرندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت برآنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین و گفته‌اند تطهیر بیت از ادناس اوثان است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار
بیت اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفا و صدق در اندرون کنی ادراک واذ قال ابراهیم و یاد کن از آنکه گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا این
مکان را که برای تو در آن خانه ساختم بلدا آمنا شهری ایمن محفوظ از خسف و مسخ یا اهل او از جور متغلبان را امان خود دارد وارزق اهله و روزی ده اهل این بلده را من الثمرات
از میوه‌ها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل علیه السلام یکی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از آن زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف داده در زمین تهامه
بر یک مرحله از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه کعبه طائف میگویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم علیه السلام تخصیص کرد رزق را بمومنان و گفت من آمن روزی ده هر که ایمان دارد
منهم از آنانکه ساکنان این شهر باشند بالله بخدای والیوم الآخر و روز بازپسین قال گفت خدای و من کفر و هر که کافر شود فامتعه پس برخوردار کنم قلیلا برخورداری اندک
یعنی در دنیا ثم اضطره پس او را بیچارگی برانم الی عذاب النار بسوی عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد مرجعی است دوزخ واذ یرفع و یاد کن از آنکه بر میداشت ابراهیم القواعد …
اصلها و اساسها من البیت از خانه کعبه واسمعیل عطف است بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده و هر یک در طرفی آن خانه کار می کرده یا بنوبت دیوار برآورده‌اند و اصح
آنست که اسمعیل سنگ جمع می کرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار می برده القصه بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر بتضرع برداشته گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار
خیر را انک بدرستیکه تو انت السمیع توئی شنوا مر دعای ما را العلیم دانا بنیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا و گردان ما هر دو را مسلمین لک ثابت در اسلام و تسلیم یا موحد
و مخلص لک مر ترا و من ذریتنا و گردان از فرزندان ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وارنا و بنما ما را مناسکنا و انفعی را من افعال حج ما یا جایهای او چون
میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان وتب علینا و بازگرد بما از آنچه … قصور و تقصیر واقع شده انک انت التواب بتحقیق توئی پذیرنده توبه
الرحیم و بخشنده بر گناهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و برانگیز در میان ذریت ما یا امت مسلمه مبعوث گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان یعنی از ایشان تا از دست او
عزتی و فخری باشند بدان رسول یتلوا علیهم آیاتک بخواند بر ایشان آیتهای کتاب ترا تا بیان کند توحید ترا و نبوت ترا بایشان ویعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشان را قرآن والحکمة …
کند آنچه در وی هست از اوامر و نواهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب بیان شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستیکه توئی توانا و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الحکیم
توئی دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز باجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و بکلمه انا دعوة ابی ابراهیم اشارت برین است ومن یرغب و کیست …
برای استبعاد انکار است یعنی هیچکس باز نگردد عن ملة ابراهیم از کیش ابراهیم الا من سفه نفسه مگر کسیکه خوار گرداند نفس خود را یا ناپاک ساخت یا سفیه … و لقد اصطفیناه

برگزیدیم ابراهیم را فی الدنیا در این سرای کرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت خانهٔ کعبه و انه فی الآخرة و بدرستی که او در آن سرای لمن الصالحین از جملهٔ فیروزی یافتگان است
بعلو درجات و اذ قال له ربه یاد کن وقتی را که گفت مر ابراهیم را پروردگار او اسلم گردن نهد فرمان مرا یا تسلیم شو در هر چه از کار و قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لرب العالمین
بپرورنده عالمیان [illegible] و وصی بها و وصیت کرد بملت یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه
پسران خود را و یعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را [illegible] یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزیده لکم الدین برای شما دین
مرضی شرع [illegible] که اسلام است فلا تموتن پس میرید الا و انتم مسلمون مگر شما مسلمان باشید یعنی باسلام مداومت کنید چون مرگ رسد بر اسلام [illegible] از ترک اسلام [illegible] از مرگ ام کنتم
شهداء آیا بودید شما حاضر اذ حضر یعقوب الموت آن هنگام که آمد یعقوب را مرگ یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید اذ قال آن وقت که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون
چه چیز را خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا و اله آبائک و خدای پدران ترا ابراهیم و اسمعیل و اسحق ابراهیم را که جد او بود و پدر گفتند جهت آنکه
جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجا آرند و این نظر باتحاد اصل است الها واحدا عبادت کنیم خدا را که یگانه و یکتاست و نحن
له و ما مر اوراست مسلمون منقادیم بطاعت تلک این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت گذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه کسب
کردند و لکم ما کسبتم و مر شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و شما را به اعمال پاداش خواهد داد و لا تسئلون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد
یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بکفر ابنا ایشان را معاقب سازند در این آیت فرمود که نه شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشان را بعصیان شما مواخذه خواهند کرد و قالوا و
گفتند جهودان مر اهل اسلام را که کونوا هودا باشید از جمع جهودان او نصاری و گفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگوای محمد بل نه جهود گردیم و نه ترسا بلکه متابعت میکنیم ملة
میگزینیم ملة ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا در حالتیکه آن ملت مایل است از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام و ما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از
شرک آرندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی دعوت میکنند بگوئید آمنا بالله گرویدیم بخدای و ما انزل الینا و آنچه
فرود آمده سوی ما یعنی قرآن و ما انزل و آنچه فرو فرستاده شد الی ابراهیم بسوی ابراهیم که ده صحیفه بوده است و اسمعیل و اسحق و بفرزندان اسمعیل و اسحق و یعقوب و به
پسران او یعقوب و الاسباط و بفرزندان یعقوب اگرچه باولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گویا آن بر ایشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل
است بر ما و ما اوتی موسی و عیسی و ایمان داریم بانچه داده شده موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و سایر دلائل نبوت و ما اوتی النبیون و ایمان بانچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب
و معجزات من ربهم از نزد خدای خود لا نفرق هیچ جدائی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم و نحن له و ما مر خدا را مسلمون گردن نهادگانیم فان آمنوا پس اگر ایمان
آورند یهود و نصاری بمثل ما آمنتم به بانچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس بدرستی که راه یافتند و ان تولوا و اگر برگردند و اعراض نمایند فانما هم
پس نیست که ایشان فی شقاق در مقام خلاف و عداوت اند و ای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند از تو بازوار د شر یهود و
نصاری را و هو السمیع و اوست شنوا مقالات موحدان و کافران را باقرار و انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه [illegible] چون انکار از متابعت پیغمبر اعراض کردند و
ترسایان نیز [illegible] با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما [illegible] صبغه [illegible] و صبغه ایشان آن بود که مولود [illegible] در آب معمودیه [illegible] باعتقاد
آنکه آن آب پاک کننده [illegible] آنرا قائم مقام ختان [illegible] و گفتند صبغنا بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صبغة الله بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که
[illegible] و گویند مراد ختان است و آن تطهیر مسلمانان باشد و من احسن و کیست نیکوتر من الله از خدا صبغة از جهت دین [illegible] و نحن له و ما
[illegible] عابدون [illegible] صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است [illegible] صبغة الله [illegible] بی رنگی است و تا کی
[illegible] بیان این صبغت و حقیقت آن [illegible] تعلیم
[illegible] و یهود و نصاری
[illegible] بگوای
محمد [illegible] ربوبیت
[illegible] و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم [illegible] و نحن له مخلصون [illegible]
[illegible] ام تقولون [illegible] ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط
کانوا هودا او نصاری [illegible] قل بگوای محمد ءانتم اعلم [illegible]

بر ادیان انبیا أَمِ اللَّهُ یا خدای که ایشان را بدان دین مبعوث کرد اعلم است وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر و بیخودتر مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که پوشید شَهَادَةً عِنْدَهُ گواهی را که نزدیک او ثابت است مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی گواهی

کتاب الهی دانسته بود و در این تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بی‌خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما می‌کنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد

تِلْكَ أُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند که قَدْ خَلَتْ بدرستی که گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کرده‌اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شما راست آنچه شما خواهید کسب کرد وَلَا تُسْأَلُونَ

و مسئول نمی‌شوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آن چیز که دیگران کرده‌اند تکرار این آیت برای تاکید تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت علیه السلام در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی و بعد از

هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارد یهود از این معنی مبتهج شده می‌گفتند که اگر محمد دین ما ندارد باری بقبله ما نماز می‌گذارد … و اصحاب او راه بقبله ما می‌برند

جهت قبله را بنا فقند خاطر آن حضرت ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشادند حق تعالی از آن حال پیش از وقوع خبر میدهد

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان مَا وَلَّاهُمْ چه چیز باز گردانید مسلمانان را عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا

از قبله ایشان آن قبله که بودند عَلَيْهَا بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدای راست جهات همه مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده هم مغرب که بیت المقدس در آن سو واقع شده يَهْدِي

راه نماید مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم است وَكَذَلِكَ و همچنین قبله شما را ای مسلمانان افضل قبله‌ها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ شما را گردانیدیم أُمَّةً

وَسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِتَكُونُوا تا باشید شُهَدَاءَ گواهان مر انبیا عَلَى النَّاسِ بر منکران نبوت روز قیامت وَيَكُونَ الرَّسُولُ و باشد فرستاده یعنی محمد عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

بر راستی شما گواه معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبله عبادت ترا الْقِبْلَةَ الَّتِي آن قبله که كُنْتَ عَلَيْهَا تو هستی بر آن یعنی کعبه إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه تمییز کنیم و جدا کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس

که پیروی رسول کند در امر قبله مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکس که باز گردد عَلَى عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود مثل است در باب کسی که باز گردد از دین و عدول کند بغیر آن وَإِنْ كَانَتْ و بدرستیکه هست قبله یعنی تحویل

آن لَكَبِيرَةً هر آینه بزرگ و گران إِلَّا عَلَى الَّذِينَ مگر بر آنانکه هَدَى اللَّهُ هدایت کرده خدای ایشان را … که تحویل این قبله را حق دانستند بخلاف یهود که در لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و گفتند که آن بود گفتند

اگر قبله نخست جهت کعبه است پس آنکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده‌اند از صحابه پیش از تحویل قبله وفات یافته چون سعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ

و نیست خدای با فضل و کرم لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گزارده اید یا تباه کند ایمان شما را که روی به بیت المقدس داشتید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِالنَّاسِ با ان

لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ هر آینه مهربان است صلاح ایشان فرو نگذارد رحیم بخشاینده است ایشان را ضایع نگرداند قَدْ نَرَى بدرستیکه ما می‌بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهت

آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر تحویل قبله است سید عالم از قول یهود که می‌گفتند محمد روی بقبله ما نماز میگزارد ملول شده و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است و اقدم قبلتین

است و درین باب با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده و سید کاینات علیه افضل الصلوات هر ساعت از پس وی باسمان نگریست و منتظر می‌بود تا جبرئیل … این آیت

که با توجه تو با آسمان می‌بینیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس هر آینه متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی و می‌پسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را … شَطْرَ

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه … در ماه رجب … حضرت خیر البشر در مسجد … بود که این حکم نازل شد … و

از صخره بگردانید بسوی کعبه توجه فرمود و آن مسجد ذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب بجهت تصریح بعموم حکم امت را میگوید وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هرجا که باشید در بر و بحر و سهل

و جبل و مشرق و مغرب چون خواهید که نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید روی‌های خود را شَطْرَهُ بسوی مسجد مذکور وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستیکه آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده

اند ایشان را توریت لَيَعْلَمُونَ هر آینه میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل توجه درست و راست است و حکم آن مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان است چه در توریت خوانده‌اند که پیغمبر آخر الزمان

بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله وی آن کعبه است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای غافل و بی‌خبر عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه یهود می‌کنند از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ و بخدا اگر بیاری تو ای محمد الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

برای آنانکه داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری بِكُلِّ آيَةٍ بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ

و تو نیز نیستی متابع قِبْلَتَهُمْ مر قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ و نیست بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیرو قبله بعضی … یهود قبله نصاری که مشرق است و نصاری قبله یهود که

مغرب است و جمع میان این دو متعسر است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی ای محمد علی سبیل الفرض أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنچه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش

که قبله ابراهیم حق است إِنَّكَ بدرستیکه تو باشی إِذًا آن هنگام که متابعت ایشان کنی لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه از جمله ستمکاران … خطاب با پیغمبر … الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ آنانکه ایشان را

الْكِتَابَ داده‌ایم توریت يَعْرِفُونَهُ می‌شناسند قرآن را یا محمد را كَمَا يَعْرِفُونَ چنانکه میشناسند أَبْنَاءَهُمْ پسران خود را … در میان کودکان …

وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ و بدرستیکه گروهی از ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه می‌پوشند حق را … وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که می‌پوشند … الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ

از پروردگار تو است فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش … مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان … وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ …

… هُوَ مُوَلِّيهَا …

یعنی هر گروهی را ازان گروهها و هر گیرنده ملتی ازان جهتی است که بمحقیقت متحققان گفته‌اند که از بهر هر یک جهتی سر برده و از سر سویدای سودای طور کرده که قبله اوست و هر یکی به قبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز می‌مانند گر محرمان
حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله ایشان تو و جهت وجه الله و کعبه دیگر اند مشتوی قبله شاهان تاج و کمر قبله ارباب دنیا سیم و زر قبله صورت پرستان آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل قبله ها محراب طین قبله
پیشه کاران فضول قبله تن پروران خواب و خورش قبله انسان اکل و شرب و روش قبله عاشق وصال ذو الجلال قبله عارف جمال ذو الجلال قبله اهل ملت منصب و جاه قبله اهل سلوک اسبابها قبله حرص اهل باشد هوا
قبله قانع توکل بر خدا حضرت الحقایق فرمود که هر چیز را از انسان قبله ایست که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمس از آن لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله
نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت ربانی و کشف حقایق و اطلاع بر معانی و در کشف الاسرار آورده که هر کسی روی
بجانبی آورده‌اند ای مومنان شما را باشید در روی آوردن از راه متابعت قبل الله ثم ذرهم در باب ایشان شاهد است و می فرماید اینما تکونوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یات بکم الله جمیعا
بیارد خدای همه شما را جمع کند در روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان الله بدرستیکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از احضار و تمییز قدیر تواناست ومن حیث خرجت
و از هر جا که بیرون روی ای محمد برای سفر فول وجهک پس بگردان روی خود را هنگام نماز شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام وانه و بتحقیق تحویل قبله بکعبه للحق هر آینه راست و
پسندیده و فرود آمده من ربک از پروردگار تو وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون ازانچه شما میکنید ومن حیث خرجت و از هر مکان و در هر زمان که بیرون می آیی
فول وجهک پس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام وحیث ما کنتم و هر جا که شما باشید ای امت فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود
یعنی همه بر خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود یا مشرکان را علیکم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی و جدالی یهود میگفتند که محمد دین ما را
منکرست و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد راجع‌شده که روی از قبله پدران خود دیگر دانید پس تحویل قبله بکعبه کسی بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا منهم مگر آنها که ستم کردند
بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان که یهود می گفتند بر امیل بقربانی خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فلا
تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید من بمخالفت فرمان من ولاتم معطوف است بر لئلا یکون یعنی و بکعبه آریدتا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام
کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنیفه علیکم بر شما ولعلکم تهتدون و دیگر شاید که شما راه بیابید بشرایع احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم
در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا بارسال رسل و انزال الکتب کرده ایم و فرستاده ایم فیکم رسولا منکم میان شما رسولی از شما فرستاده هم از شما یتلوا علیکم که میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما
که قرآن است ویزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید ویعلمکم و می آموزد شما را الکتاب قرآن والحکمة و حلال و حرام آن ویعلمکم
و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا آنچه نبودید که آنچه تعلمون ندانید فاذکرونی پس یاد کنید مرا بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه میگوید در اخبار
یا رسیده که حق سبحانه فرمود که من بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی آن نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی آن اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم و در جواهر التفسیر
قریب بچهل وجه درین آیت مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب مطوی است بیک و نکته از سخن محققان اختصار میکند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکره
حتی عشقنی و نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که از عشق خوانند مراد ازین ذکر نه ذکر زبان است بلکه ذکر دل و جان است در نهایت حال از سلطان العارفین پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان
نشنوی شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و شیخ ابو بکر واسطی فرموده است که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و درین باب فرزند او صفی الدین علیه الرحمه رباعی است رباعی چون یاد تو آمد
از دل نا شاد فتنه و از سینه سوزان گل و شمشاد برفت مستغرق ذکر تو چنانم که دگر در ذکر تو ام ذکر تو از یاد برفت واشکروا لی و سپاسداری کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید ١٢١
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان استعینوا یاری خواهید بقیام بر حقوق الهی بالصبر بشکیبایی که کلید در بهشت است والصلوة و بنماز که مجمع العبادات است ان الله بدرستیکه
خدای مع الصابرین با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت ولا تقولوا و مگوئید لمن یقتل مر آنکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدا یعنی در جهاد اموات که ایشان
مردگانند چنانچه بعضی گفته‌اند از عرب جهت ذکر شهید میکردند و بعضی بسبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بر باد داد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم ماند حق سبحانه فرمود
که بیجاره مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت او ولکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم و
هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله از مایندگان میکنیم و اگرنه بعلم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در غزوات والجوع و گرسنگی و
قحط و تنگی ونقص من الاموال و نقصان بعضی از اموال بتاراج حادثات و در آفات والانفس و نقصان نفسها ببیماری و ضعف و شیب والثمرات و نقصان میوه‌ها بآفات سماوی و ارضی
یا مرگ فرزندان که میوه دلند وبشر الصابرین و بشارت ده صبر کنندگان را بمهر کرامت که صفت الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشان را مصیبة رسیدگی و رنجی و گفته
اند هر چه ناخوش آید بنده را مصیبت است و آن صابران در وقت رسیدن مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خدائیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا وانا الیه
راجعون و بسوی او باز گردندگانیم اعتراف است ببعث و حشر اولئک آن گروه که در مصائب بکلمه استرجاع نمایند علیهم بر ایشان است صلوات درودها و رحمتها من ربهم از پروردگار

ایشان و رحمة و گفته اند مراد از رحمت بهشت است چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله و اولئک و آن کسان هم ایشان اند نه غیر ایشان المهتدون
راه یافتگان برضا و تسلیم بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم تر است سعید بن جبیر رض فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم مرحومه بدین امت عطا فرموده اند و پیش از ایشان بکسی نداده اند یعقوب علیه السلام بوقت فقدان
یوسف بجای آن یا اسفا گفتی و فاروق رض چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوة و رحمت و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سر آیت است ان الصفا والمروة بدرستیکه
صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند من شعائر الله از نشانهای خانه خدا اند فمن حج البیت پس کسی قصد خانه خدا کند باعمال مخصوصه در حالت احرام او اعتمر
یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فلا جناح علیه پس هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه
میکردند اهل اسلام ازان شعار کراهت داشتند حق تعالی فرمود که طواف این کوه در حج و عمره بجا باید آورد بی دغدغه که آن از شعائر است و من تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خود عملی نیکو بجا آرد از
زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس بدرستیکه خدای جزا دهنده شکر گوینده است علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستیکه آنان از علمای یهود که بحق و
یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم من البینت از سخنان و نشانهای توریت چون حکم رجم و الهدی و راه نمودن و صفت بعثت مصطفی صلعم من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کردیم آن را
للناس ای بنی اسرائیل فی الکتب در توریت یعنی باشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند اولئک آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله می راند ایشان را خدای و از رحمت خود دور
میکند و یلعنهم اللعنون و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سوال لعنت است از حق برین وجه که اللهم العنهم و ایشان
طایفه سزاوار لعنتند الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی و اصلحوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده و بینوا و بیان کردند از صفت
نعت آنچه پنهان میداشتند فاولئک پس ایشان اند که بسبب توبه و اصلاح اتوب علیهم باز گردم بر ایشان برحمت و انا التواب و منم قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم
در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد صلعم و ماتوا و مردند و هم کفار و ایشان در حال کافران اند بکتمان حق اولئک علیهم آن گروه
آنانند که بر ایشان است لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان و الملئکة و لعنت فرشتگان و الناس اجمعین و لعنت همه مردمان ... انقطاع ایشان ثابت
ثابت است خالدین فیها و این ملاعین جاوید اند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب و لا هم ینظرون و نباشند ایشان
که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند و الهکم و خدای شما اله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد الا هو مگر او که واحد است در ذات و واحد است
در کمال صفات الرحمن بخشنده است در ترتیب اشباح الرحیم مهربانست بر تقویت ارواح ان فی خلق السموت بدرستیکه در آفریدن آسمانها که خیمه ایست ستون افراشته و بی علاقه در هوا
معلق بداشته و الارض و در آفریدن زمین که بساطیست مبسوط و مهادیست ممهود و اختلاف الیل والنهار و از پی آمدن شب و روز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر
و سواد و بیاض و الفلک التی تجری و دیگر کشتیهای گرانبار که میروند فی البحر در دریا بما ینفع الناس با آنچه نفع رساند بمردمان از تجارت و مکاسب و ما انزل الله و آنچه فرو فرستاد خدای
من السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین بعد موتها از پس مردگی او و بث فیها و پراگنده کرد در زمین
من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن و تصریف الریح و گردانیدن بادها از جنوب و شمال و السحاب المسخر و ابر فرمان برده ... بین السماء
والارض میان زمین و آسمان تا بهر طرف که حکم شود برود لآیات هر آینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صانع حکیم بدیع لقوم یعقلون مر گروهی را
که خرد دارند و نظر تامل در موجودات بکار برند کفار قریش میگفتند که سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر را نمی توانند کرد و محمد صلعم می گوید من یک خدا دارم
و کار همه عالم می سازد اگر درین سخن حجتی بیارد و علامتی بنماید باور داریم و اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شد مشتمل بر هفت نشانه از آیات قدرت الهی در خبر آمده که وای بر کسیکه این آیت بخواند
و در وی تفکر نکند و من الناس من یتخذ و از مردمان کسی هست که فرا گیرد من دون الله بجز خدای اندادا همتایان و شریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند ایشان را
کحب الله چنانچه خدای را دوست می باید داشت و الذین امنوا و آنانکه ایمان آورده اند اشد حبا لله ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدای را بجهت آنکه مشرک هیچ
دوست میدارد و مومن نادیده دوست گرفته است و با میدی عمر میگذارد و دیگر محبت کفار ... است و اغراض نفسانی و دوستی مومنان محبت ربانی حقیقی ...
است که اول خدای ایشان را دوست داشت یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند یحبونه پس دوستی ایشان مر خدای را ... اهل طریقت قدس سره فرموده که اگر ...
... تنها ... فرد اگر از جانب معشوق نباشد کششی طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد و لو یری الذین ظلموا و چون ببینند آنانکه ظلم کرده اند باتخاذ انداد
اذ یرون العذاب وقتیکه معاینه عذاب دوزخ ببینند بدانند ان القوة لله جمیعا که همه قدرت و غلبه مر خدای راست و ان الله و آنکه نیز بدانند که خدای شدید العذاب
سخت عذابست بر ایشان ... اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت ... اذ تبرأ الذین اتبعوا ...
گروه من الذین اتبعوا ... و راوا العذاب و ببینند عذاب ...

تابعان و هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ و بریده شود بِهِمُ الْاَسْبَابُ از ایشان سببها و اسبابها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا و گویند
آنها که متابعت کرده بودند گمراه کنندگان خود را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما و ایشان را بازگشتنی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّاَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری
نمیم از ایشان كَمَا تَبَرَّءُوْا مِنَّا چنانچه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا كَذٰلِكَ همچنانچه در آن روز نمود عذاب بدیشان يُرِيْهِمُ اللّٰهُ بنماید خدای کافران را اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرٰتٍ
عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند و سبب تأسف ایشان گردد با اعمال سیئه که مباشر آن می‌شدند از قتل و غارت
و دفن بنات موجب حسرت گردد وَمَا هُمْ و نیستند تابعان و متبوعان بجملگی بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوْا بخورید مِمَّا فِي الْاَرْضِ
آنچه در زمین است حَلٰلًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه وَلَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید مشرکان عرب بوسوسه شیطان حلال و حرام می کردند
چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بگام شیطان منهید و پی او مروید اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ دشمنی است
آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و می خواهد که شما را بفریب وسوسه بدوزخ برد اِنَّمَا يَاْمُرُكُمْ جز این نیست که می فرماید شما را شیطان یعنی وسوسه می کند بِالسُّوْۤءِ وَالْفَحْشَآءِ و کار
زشت و گفته اند سوء گناهان نهانی است و فحشاء جرایم آشکارا یا سوء سهل است بنیاد و فحشاء متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشاء متناول اند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که
شیطان آدمیان را بدان امر می کند وَاَنْ تَقُوْلُوْا و دیگر میفرماید که گویید و افترا کنید عَلَى اللّٰهِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمی دانید حقیقت آنرا وَاِذَا قِيْلَ
لَهُمُ و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوْا مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ پیروی کنید آنچه فرستاده خدای یعنی قرآن و تحلیل آن بگروید قَالُوْا گویند بقرآن پیرو نیستیم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی می کنیم مَاۤ اَلْفَيْنَا آنچه
یافته ایم عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا بر آن پدران خود را این سخن بنی اسد عبداللّٰه گفتند اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند و اگرچه بودند پدران ایشان لَا يَعْقِلُوْنَ که فهم نمیکردند شَيْئًا
چیزی را از امور دین وَّلَا يَهْتَدُوْنَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و صفت پند دهندگان کافران كَمَثَلِ الَّذِيْ يَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ
بچیزی که نمی شنود اِلَّا دُعَآءً وَّنِدَآءً مگر خواندنی و آوازی هیچ از آن فهم نمی کنند یعنی کافران نیز از هم کننده پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او در نمی یابند صُمٌّ
کر اند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن درست عُمْيٌ کوراند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ پس ایشان نمی یابند آنچه سخن ایشان میگوید يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروندگان
گرویدگان كُلُوْا بخورید مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزه یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ و سپاس گویید مر خدای را بر روزی حلال اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
صدق اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ خاص مر او را می پرستید و بعد از امر بتناول حلال آنها بیان کند که حرام است و میگوید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار آن چیزیست
که ذبح شرعی نیافته باشد مشتبه از آنکه آن حیوان ماکول اللحم بود وَالدَّمَ و خون و از اینجا سنجیده شد و مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون سپرز و جگر حلال است و بعضی علما جگر را قیاس کرده اند و خوردن
حلال دانند وَلَحْمَ الْخِنْزِيْرِ و گوشت خوک را و همه اجزای او نیز بحکم حرمت شامل است وَمَاۤ اُهِلَّ بِهٖ و حرام کرد آنچه او از بردارند در وقت ذبح لِغَيْرِ اللّٰهِ برای غیر خدا بنام بتان
یا باسم غیر این بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که درمانده باکراه یا بگرسنگی مردینی که خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالیکه ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج امام یا طالب معصیت نباشد
وَّلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا سیر شونده فَلَاۤ اِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست در تناول آن اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضروره این
محرمات بخورد رَّحِيْمٌ مهربان است بر بندگان بر رخصت دادن ایشان در خوردن محرمات اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْتُمُوْنَ بدرستیکه از علمای یهود می پوشند بجهت اخذ رشوت مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه فرو فرستاد
خدای مِنَ الْكِتٰبِ از توریت و احکام آن وَيَشْتَرُوْنَ و میخرند یعنی بدل میستانند بِهٖ ثَمَنًا قَلِيْلًا بدان کتمان بهای اندک اُولٰٓئِكَ آن گروه مَا يَاْكُلُوْنَ نمیخورند در روز قیامت فِيْ
بُطُوْنِهِمْ در شکمهای خود اِلَّا النَّارَ مگر آتش را یا آنکه سبب است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است و تلف کرده پس اینجا مراد آنست
که در روز آتش خورند چنانچه رشوت می خورند یا کنایت است از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز
رستخیز سخنی که در ضمن آن لطف و راحتی باشد وَلَا يُزَكِّيْهِمْ و پاک نکند ایشان را از خبائث اعمال یعنی ایشان بآتش سوخته نشود وَلَهُمْ و مر ایشان را باشد عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذاب دردناک
اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بخریدند یهودیت که محض گمراهی است بِالْهُدٰى بایمان و معرفت و این معامله دنیا است وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ
و بخریدند عذاب را بآمرزش و این معامله آخرت است فَمَاۤ اَصْبَرَهُمْ چه چیز ایشان را شکیبا گردانیده یا چه شکیبا اند ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش و چنان آتشی که ابد الآبدین
در آن باشند ذٰلِكَ این عذاب مر ایشان را بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت براستی و ایشان حکم او نپوشیدند و در کتمان نعت محمد صلعم کوشیدند تا قرآن
فرستاده و ایشان متابعت نمودند وَاِنَّ الَّذِيْنَ اخْتَلَفُوْا اختلاف کردند فِي الْكِتٰبِ در توریت یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابها که منزله
آن باشد که بعضی لَفِيْ شِقَاقٍۭ بَعِيْدٍ در خلافی دور ور از حد اهل کتاب بعد از نزول این آیت گفتند
ما در شقاق لَيْسَ الْبِرَّ بیکی عظیم که از سایر ابواب خیر است اقتصار باید کرد

أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ اگر گردانید روهای خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی مَنْ آمَنَ

بِاللَّهِ آن کس است که بگرود بخدای به یگانگی و یکتائی نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرک دهند وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن هم تعریض است بجهودان

و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند وَالْمَلَائِكَةِ و دیگر بفرشتگان همه را دوست دارند نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزند وَالْكِتَابِ و ایمان آرد بهمه کتابهای آسمانی نه چون اهل جهود

که اختلاف می کنند وَالنَّبِيِّينَ و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که ببعضی ایمان می آرند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یا در حالی که

دوست میدارد و از سران باز میگردد در راه خدای به ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران که خرد سال اند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجان که سؤال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ

و ره گذریان که هیچ در دست ندارند یا مهمانان وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده را وَفِي الرِّقَابِ و در رهائی بندگان مکاتب که به نجم کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد و آزاد

کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپا دارد نماز مفروضه را وَآتَى الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مفروضه را آنچه قبل ازین در آیات مذکور باشد در بیان نوافل صدقات بود وَالْمُوفُونَ و تمام بجای آرندگان

که وفاکنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهد خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهد هم با حق می باشد و هم با خلق وَالصَّابِرِينَ و نصب بر مدح است یعنی و فضل صبر بر سایر صفات

یعنی این وفاکنندگان بعهد شکیبایند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد أُولَٰئِكَ

آن گروه که موصوف اند بدین صفتها اند الَّذِينَ آنانند که صَدَقُوا راست گفتند در عهد با تبلیغ حق وَأُولَٰئِكَ و آن طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزگاران از

همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر است در سه چیز صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد و تصدیق حق سبحانه و سایر مومن است و کر

معاشرت مواسات با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفا کردن بعهد و صبر مجموع درین آیت مذکور است پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد و در خبر از ابوهریره

نقل میکنند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل ایمانه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان و گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساوات در حد کما فی

الْقَتْلَىٰ در کشتگان یعنی سبب آن و پیشتر قبل از اسلام میان دو قبیله حرب افتاده بود یکی قبیله که غالب بود بنی ... قصد ارازل بعوض بنده آزادی و در مقابل زن مرد کشتند بعد از هجرت

این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک آزاد برای بنده

نکشند نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم رح حکم این آیت بآیت النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل در نفس اعتبار نکنند وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ و زن بزن و امام شافعی و امام مالک رح بنا بر اجماع قتل کردنی

روا ندارند و امام اعظم رح بحدیث المسلمون تتکافأ دماءهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کنند وی را که قاتل است مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر او که مقتول است شیء

چیزی اشارت بآنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس قاتل راست بعد عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی و آن

طوع و رغبت است در دادن دیت وَأَدَاءٌ و ادا کردن دیت إِلَيْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ به زودی و نیکوئی نه بطل و بدخوئی ذَٰلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیت تَخْفِيفٌ سبکی است

مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی است و بخشایش او و تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد در گذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده

یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قتل ستم کند و بعد از آنکه دیت گرفته دیگری را بکشد فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک

وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيَاةٌ بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن ماند پس حکم

قصاص سبب بقای شما است يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما پرهیز نمائید از قتل ناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ

چون حاضر شود أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی را از شما مرگ اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالی را مراد مال بسیار است الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر و مادر وَ

الْأَقْرَبِينَ و خویشاوندان و فرزندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شد این وصیت بحق و راستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزگاران گفته اند جاهلان ... اموال ...

برای سمعه وصیت می کردند و والدین و خویشان را محروم میساختند حق سبحانه ایشان را از آن منع کرد و وصیت برای این جمع مقرر ساخت و باز حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد و سهم میراث

قرار یافت و حالا وصیت صلت است نه فریضه و آن نیز در بابه درویشان باید و شاید که بر ثلث مال نیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را قول موصی را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ

بعد از آنکه شنیده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل آن میکنند و ذمه موصی از آن بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدا

شنوا است هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِيمٌ دانا است بنیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث و خواه وصی یا امام یا قاضی مِنْ مُوصٍ

از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی أَوْ إِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث مال فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی لهم

و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی التماس کند در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی در حق او نیست إِنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستیکه خدای آمرزنده مهربان است بر وصی که از مصلحت وصیت را دگر کند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا

كُتِبَ همچنانکه نوشته شده بود عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ برآنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتی است شاق تسلیت بخشید بجهت تانیس خاطر عابدان میگوید این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از رقم این طاعت آزاد نبوده و در مثل آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید چه شره در صوم کم شکننده آرزو و تفسیر عرائس آورده که این مدرکه اصحاب قلوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب رسد بطالبان هلال مشاهده در افق سموات غیوب ای که مفرح قلوب مفرح گردید میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکنونات کسب چرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجب است از مالوفات طبیعیت همچنانکه واجب بود و نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رسته از رجس بشریت و اصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضات قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارت است از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت از خوردن طعام و شراب اما طعام انا ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و شراب سقیهم ربهم شرابا طهورا و مقرر است که این صوم جز عارفان را دست ندهد فهو لهم مرد عارف فیه یابد لذت قرب حق نه باکل و شرب بود بل شرب اکل بی شرش چه باشد النو بحق دایم او ورق است مستغرق تقرار خوان یطعمنی شربت از چشمه ساز یسقینی اَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ روزه دارید روزهای چند شمرده مراد روزه رمضان است که بیست و نه باشد یا سی روز و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی عاشورا که قبل از رمضان فرض بوده فَمَنْ كَانَ پس کسی که باشد مِنْكُمْ از شما که مکلفید بروزه مَرِيضًا بیمار که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت شود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا راکب سفری بود که در آن قصر باید کرد و چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس بروی است از روزه شمردن بشمار آن روزها که افطار کرده مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنانکه ایشان يُطِيقُونَهُ توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فِدْيَةٌ فدا دادن است و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی درویشی بر درویشی بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد و این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند لا مضمر است و تقدیرش لا يُطِيقُونَهُ یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بر تطوع خود خَيْرًا نیکوی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ پس آن تطوع بهتر است مر او را وَاَنْ تَصُومُوا و اگر روزه دارید مطیقان میگوید یا رخصت داده گان از افطار خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از فدیه اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید شما که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضان است الَّذِيْٓ اُنْزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده شده فِيْهِ الْقُرْاٰنُ در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون بین اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و قرآن را منزل ساختیم هُدًى لِّلنَّاسِ حالیکه راه نماینده است مردمان را وَبَيِّنٰتٍ و دلایل هویدا و نشانهای روشن است مِّنَ الْهُدٰى از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی مقیم بوده در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد آن شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که بیمار باشد اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِّنْ اَيَّامٍ اُخَرَ پس بروی است قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تکرار تخییر مقیم که در آیت اول مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد يُرِيْدُ اللّٰهُ می خواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيْدُ و نمی خواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ و تا به بزرگی یاد کنید خدای را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ برانچه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ و تا مگر شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا اسباب صواب روزه و تخصیص مر او را که الصوم لی و انا اجزی به و از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بوجه شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آن بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به هر چه بدان شرع بشارت داده از همه حرف انا اجزی به است وَاِذَا سَاَلَكَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِيْ بندگان من عَنِّيْ از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَاِنِّيْ قَرِيْبٌ پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه رض گفتند خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله صلعم آیا نزدیکست خدا تا او را آهسته بخوانیم یا دور است تا او را بلند بخوانیم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست اُجِيْبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را اِذَا دَعَانِ چون بخواند مرا حاجت او را روا میسازم اگر خواهم و سوال او موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلْيَسْتَجِيْبُوْا لِيْ پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوْا بِيْ و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند یا در توقع ایشان اجابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ تا شاید که براه راست بمانند یعنی بیابند که مراد از عباد روزه داران اند که دعای ایشان قرین اجابت است و الله اعلم قبل از این آیت حکم روزهای روزه و بعد از خفتن شبهای روزه میان خورد و خوردن است و در بدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات بود و جمعی از صحابه بعد از نماز خفتن مباشرت کرده و مباشرت در وقتیکه حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بحضرت رسالت صلعم این آیت نازل شد که اُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است اِلٰى نِسَآئِكُمْ با زنان خود هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ ایشان پوشش مر شما راند وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایت است از اختلاط و التصاق چنانچه لباس بابدن باشد عَلِمَ اللّٰهُ دانست خدای در ازل اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُوْنَ که شما باشید که خیانت کنید اَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود

دستم روا داریه برخود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را
فَالْـٰٔنَ پس اکنون بَاشِرُوْهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوْا و بجویید مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست
که غرض اصلی از مباشرت بقای نسل باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ از شهوت وَكُلُوْا و بخورید وَاشْرَبُوْا و بیاشامید در شبهای روزه حَتّٰى يَتَبَيَّنَ تا وقتیکه روشن شود لَكُمُ
الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنای روزست مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارتست بتاریکی شب آمده در صحیحین که بعضی از صحابه رشته سفید
و رشته سیاه بر پای بسته استعمال می نمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ بیان خط ابیض است نازل شده دانستند که مراد ظهور نور صبحست ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّيَامَ
اِلَى الَّيْلِ پس تمام رسانید روزه را تا شب وَلَا تُبَاشِرُوْهُنَّ و مباشرت مکنید با زنان وَاَنْتُمْ عٰكِفُوْنَ و حال آنکه شما معتکفان باشید فِى الْمَسٰجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت
مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رح همه تلذذات بر معتکف حرام دارد و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دائره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رح فرموده که اعتکاف حبس نفس است
و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این شرط بجای آری هر جایکه خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدر آمد خادم را گفت مرا بقعه پاک نشان ده تا نماز گزارم خادم گفت دل خود را از ما سوی الله پاک کن و
هر جایکه میخواهی نماز بگذار فرد از ان محراب بسوز و گرد آن گرد مسجد و در خرابات دلی فارغ بباید پاک از اغیار که تا لذت بیابی در مناجات تو گرد مسند و مال و جاه گشتی یا صفا بینها تِلْكَ
آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهاست که خدای تعالی در دین مقرر کرده فَلَا تَقْرَبُوْهَا پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قربت بدان
واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذٰلِكَ همچنانکه تبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای اٰيٰتِهٖ نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُوْنَ تا شاید که بپرهیزند و از حدود الله در نگذرند وَلَا تَاْكُلُوْا و مخورید اَمْوَالَكُمْ مالهای شما را که واقع است بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایست چون دزدی
و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف میکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوْا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بِهَآ بدان مالها
اِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام دهید لِتَاْكُلُوْا تا بخورید بحکم ایشان فَرِيْقًا مقداری مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْاِثْمِ بظلم و ستم
یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و شما میدانید که ستم میکنید يَسْــَٔلُوْنَكَ سوال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْاَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه رض که از اعیان انصار بودند
از حضرت رسالت پرسیدند که سبب چیست که جرم قمر گاه گاه باریک می نماید و بمرور ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بتناقص نهد حق سبحانه بتعلیم اهل سنت که ایشان را حکمت نقصان و
کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فائده آن فرستاد که قُلْ هِىَ بگوی ای محمد که آن ماهها مَوَاقِيْتُ نشانهای هنگامها و وقتها است لِلنَّاسِ ای مردمان عزو فرود آن وعدهٔ
زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دین و تحقیق شرطهای وَالْحَجِّ و علامات اوقات اند برای حج که موسم را بدان بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِاَنْ تَاْتُوا الْبُيُوْتَ
بانکه در آیید بخانها مِنْ ظُهُوْرِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بر وی حرام بودی که از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا سوراخی
در پس خانه ساختی و از اهل وبر از پس خیمه در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بتمام السنت و تارک آن را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان قبیله بودند قریش
و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان را بسبب صلابت در دین و آیین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر ع از دری بیرون آمد و متعاقب آن رفاعه انصاری هم از آن در
قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت ع از وی پرسید که این جرأت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نموده ام خواجه عالم ع گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن
که من از حمسم یعنی از قریش و ثقیف گفت ای سید المرسلین اگر تو از حمسی من هم از حمسم دین من دین تو است آیین من آیین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نیکویی نیست
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰى و لیکن نیکویی کسیست که بپرهیزد از خشم خداوند بر کسی که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَاْتُوا الْبُيُوْتَ و در آیید بخانها در حال احرام و غیر آن مِنْ اَبْوَابِهَا
از درهای آن وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای یا از اوامر و نواهی او بر وید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ تا مگر شما رستگار شوید وَقَاتِلُوْا و بکشید و کارزار کنید فِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای الَّذِيْنَ
يُقَاتِلُوْنَكُمْ آنان که با شما کارزار می کنند وَلَا تَعْتَدُوْا و از حد مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال تا اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیت سیف منسوخ است اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِيْنَ دوست نمیدارد ستمکاران را در آن سال که حضرت با جمعی از صحابه بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تأملی دست داد که مبادا قریش نقض عهد کرده طرح جنگ افکنند
و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید دیگر فرمود که وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ هر جا که یابید
ایشان را در حل و حرم وَاَخْرِجُوْهُمْ و بیرون کنید ایشان را از حرم مِّنْ حَيْثُ اَخْرَجُوْكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ
سخت تر است در ناپسندیدگی از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقٰتِلُوْهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرمست حَتّٰى يُقٰتِلُوْكُمْ فِيْهِ تا
وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند فَاِنْ قٰتَلُوْكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوْهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم
برطرف نهاده اند و ابتدا بقتال کرده اند كَذٰلِكَ همچنین جَزَآءُ الْكٰفِرِيْنَ پاداش کفار ستمکار فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک باز ایستند فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه

ع ٢٣

عذابی آمرزنده است کناهی را که در زمان کفر مرتکب شده‌اند رحیم مهربان است که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام میرساند و قاتلوهم و با مشرکان قتال کنید حتی لا تکون فتنة تا آنکه نباشد
فتنه یعنی از شرک اثری نماند و یکون الدین و باشد پرستش و طاعت لله مر خدای را فان انتهوا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فلا عدوان پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن الا علی
الظالمین مگر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذی قعده این سال که بعمره قضا میروید بالشهر الحرام بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند
مشرکین با ایشان در این ماه حرام شما را از کعبه باز داشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض ایشان آن ماه را از ایشان برآرید والحرمات قصاص و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت
شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند بابتدای قتال فاعتدوا علیه پس شما نیز ستم کنید یعنی با او قتال نمائید این لفظ
بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزگاری کنید واعلموا ان الله
و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکاران است بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنها را که دست رس هست با چیزی نمیدهند که توشه
راه سازیم حکم شد که وانفقوا و نفقه کنید ای توانگران فی سبیل الله در راه خدای که جهاد است و لا تلقوا بایدیکم و میفکنید خود را بدستهای خود الی التهلکة بورطه هلاکت یعنی بخل
کرده خود را بهلاک دل است که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار بخل و خست مورد رسوا گشتن بلکه در چاه هلاکت افکند روی جنت نمی‌بیند بخیل لاجرم افتاده اندر بلای
احسنوا با یتیم کار نیکی جای ممسک جز میان نار نیست و نیکوئی کنید با فقرا ان الله بدرستیکه خدای یحب المحسنین دوست دارد نیکوکاران را واتموا الحج والعمرة و تمام
کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرائض و سنن و آداب ایشان بجای آرید لله برای خدای چون کفار از طواف و تلبیه ایشان منع میکنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید بجهت غلبه
دشمن و کم شدن قوت و کم شدن راحله فما استیسر پس بر شما است آنچه میسر شود من الهدی از قربانی و آنرا باید فرستاد که بمحل خود رسد بقول امام اعظم رح ولا تحلقوا
و مترا شید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حتی یبلغ الهدی تا وقتیکه برسد قربانی محله بمحل و مکان او فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار و روی احرام او به
اذی یا باشد او را بجهت اذی من رأسه از سر او چون صداع یا غلبه جنبندگان و درد بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد ففدیة پس بر وی است فدا دادن در اسباب نزول آمده که کعب بن عجره را
در حدیبیه محرم بود جنبندگان روی بوی آورده بود و چون مردم مجتمع دیده در کاسه سر وی افتاده بود حضرت بدان اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسپندی بکش و در حدیبیه گفت
یا رسول الله بدان دسترس ندارم حکم صادر شد که فدیه من صیام از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد او صدقة یا صدقه دهد و آن طعام شش مسکین باشد هر یک را
دو من از گندم او نسک یا قربانی و ادنی آن گوسپندی است فاذا امنتم پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فمن تمتع پس هر که بهره‌مند شود بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان
حج و عمره در سفر واحد بطریقه تمتع بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرائط آن بجا آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل و از آنجا بعمره احرام گیرد
و اعمال وی بجا آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رح این افضل است یا بطریق قران که در وقت احرام نیت حج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمرة معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در
ضمن آن است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم این قسم فاضل تر است یا بوجه تمتع که چون از وسم حج بمیقات رسد و احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از اعمال عمره فارغ شود و از احرام
بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد تا آنکه روز ترویه احرام گیرد بحج دیگر در آمده از حج فارغ شود و امام احمد رح این قسم را اختیار نموده و درین آیه میگوید که هر که متمتع باشد
فما استیسر پس واجب است آنچه میسر شود از گاو و یا گوسپند یا شتر من الهدی از قربانی شکرانه آنکه توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران
قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن سه روز است پیوسته یا گسسته فی الحج یعنی در ایام حج و سبعة و روزه داشتن هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن
خود تلک این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلک این حکم که یاد کرده شد یا صیام یا تمتع و قران لمن مر کسی را است که لم یکن
اهله نباشد اهل وی یعنی نباشد ساکن حاضری المسجد الحرام بمسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می‌توانند شد و اهل حرم غیر از متمتع بعمره احرام
می‌توانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع نباشد و این قول امام اعظم رح است واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمائید واعلموا ان الله و بدانید که خدای
شدید العقاب سخت عقوبت است کسی را که حفظ او امر و نواهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماهها معروف است یعنی شوال و ذو القعده و ده روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بر
اتمام تمتع رح و امام اعظم رح روز نحر را نیز شمار آورده فمن فرض پس هر که فرض گرداند بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی و بنیت احرام بقول شافعی فلا رفث
نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبت با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از حد شرع بیرون نرود و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و با مردم جدال و جنگ نکند با خادمان
و رفیقان و خصوصا در زمان فی الحج در ایام حج و قریش با یکدیگر مجادله می‌نمودند در مناسک و میگفتند حج من تمام تر است این حکم فرود آمد که جدال نکنید وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر
از نیکوئی یعلمه الله میداند آنرا خدای و تزودوا و توشه برگیرید قومی از فاقه‌مندان بی زاد و راحله قصد حج کرده بودند و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلب مینمودند حق تعالی
ورود و فرمود که توشه برداری بیابید تا بر مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد قادر

آیت بتر زود و توشه گرفتن در سفر آخرت هست و بهترین زادی در آن راه پرهیزکاریست امام قشیری فرموده که تقوی عوام در مشاهدت است بتن از توشه گناه و تقوی خواص امن اعتصاب است جسم
از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت نتوان کرد بیت از راه عاشقان بدوست تحفه زود که به راه زین گونه
بسیم کردار د عزم راه ❊ وَاتَّقُونِ و بترسید از من یَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَبْتَغُوا آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا روزیی
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تاجران را که بحج آمدندی گفتند داج الحاج یعنی این آینده است بی حاصل حق سبحانه فرمود که سود و معامله ایشان را فغیر
حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون برگردید مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا
بحال یکدیگر متعارف شدند فَاذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را بتهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند
وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستیکه بودید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش از هدایت حق یا قبل از بعث
هادی مطلق که محمد رسول الله علیه السلام است لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه نایافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا پس بازگردید خطاب با قریش و حلفا ایشانست که همه عرب را در وقوف بعرفات شریک
و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضت نیز راه دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید
مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ و از آنجا که باز می گردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان که
مستغفران را رَحِيمٌ مهربانست بر آنکه حج بگذارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ و چون حج بگذارید و بجای آورید مَنَاسِكَكُمْ کارهای حج و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید و ثنا گوئید
خدا را كَذِكْرِكُمْ همچو یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ از مناسک میان مسجد منا و جبل الرحمت بایستادندی و در ثبوت
نسب و شهرت حسب آباء و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدا را ذکر کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران شما را
مناقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِنَا فِي الدُّنْيَا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز
یعنی متاع محقر دنیا می طلبد وَمَا لَهُ و نیست خواهنده دعا را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره اگر داعی کافر است از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمن است
مرتبت دیگر مؤمنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از مردمان کسی هست که بگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکوی یعنی توفیق طاعت و در
الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوی یعنی بخشش و رحمت گفته اند حسنه این جهان علم است و از آن جهان شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ
علی کرم الله وجهه فرموده حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حور است و عذاب النار زن بد است تیره روزی زن بد در سرای مرد نیکو هم درین عالم است دوزخ او
زنهار از قرین بد زنهار ❊ وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ ❊ أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت می طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشان راست بهره مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَاللَّهُ
و خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بمقدار لمحه شمار همه خلایق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده که آن ایام
تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب هشت و سه نماز تکبیر باید گفت
و امام شافعی درین مسئله موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند در بازگشتن از منا فِي يَوْمَيْنِ درین دو روز یازدهم و دوازدهم از ذی الحجة فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس نیست هیچ
گناهی نیست بعضی از اعراب جاهلیت متعجل را آثم می گفتند و جمعی متأخر را حق سبحانه و تعالی فرمود که در تعجیل رخصت است هیچ گناهی نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سیم شب در منا باشد
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس نیست هیچ جرمی نیست و مطلقا وزر و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که پرهیزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در بقیه عمر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدای حشر خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان کسی هست مَنْ
يُعْجِبُكَ که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس بن شریق بود که بحضرت رسالت آمده و مرد شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت روی و حلاوت
گفتگوی او خوش آمد مضمون کلامش این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم و از آن جمله سوگند میخورد و ساخته مدعا را
بگواهی آورد و چون بازگشت از غایت مدینه در گذشته زراعت قومی را بآتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیه فرستاد که کسی هست که از عجب آمد
سخن که او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آورد خدا را عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ بر آن چیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست
وَهُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ سخت ترین دشمنانست ترا وَإِذَا تَوَلَّى و چون برگردد از حضرت تو سَعَى بدود و بشتابد فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا فساد
و تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود گرداند کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و چارپایان را بکشتن وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ دوست ندارد فساد و معصیت و تباهی را
وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گفته شود مر او را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بر ارتکاب گناه فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ پس بسنده است مر او را دوزخ

نصف

دوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشی است آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسی که
میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل می‌کند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ در طلب خوشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود که از مکه بمدینه رفتند و خبیب
که در مکه جمیع گرفتار شده بود و بدست کفار افتاده بردار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و مقداد و زبیر در قفای ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را
فرو گرفته بر زمین نهادند زمین او را فرو برد و بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد درست با همراهان خود بمدینه آمدند کافران در حرب ایشان عاجز شده باز گشتند و گویند که این آیت در شان
صهیب رومی است که چون قصد هجرت کرد کافران وی را اجازت هجرت ندادند و از برای رضای خدای و خوشنودی پیغمبر همه مال دنیا بگذاشت و بمدینه شد و صلش (؟) عزیز است و
گفته‌اند که در حق امیر المومنین علی است که در شب هجرت بر فراش سید مختار بخفت و جان فدای آنحضرت کرد وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربان است بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان
فدا می‌کنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آیید در اسلام كَافَّةً همه یکبار یا مومنان میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته‌اند که این سلام (؟) و اصحاب
او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت شتر را تناول نمی‌کردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی با سلام در آیید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام منمایید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است هویدا که وساوس خود خاطر شما
را متزلزل میسازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام دین و قرآن مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد شما را احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که عَزِيزٌ غالب
است و قادر بر عقوبت مخالفان دین حَكِيمٌ محکم کار است انتقام نکند الا بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی میدارند آنان که یکی در دایره اسلام حل نمیشوند الا
أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سپید چنانچه قوم شعیب در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکل
اند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هر کسی برسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شوند کارها یا آنکه او امر و احکام
سلاطین و حکام که امروز بر عبادی کنند روز قیامت باطل شود و امر و فرمان جز حق را نبود و الامر یومئذ لله سَلْ بپرس خطاب بآن حضرت است یا هر که صلاحیت خطاب دارد می‌گوید بپرس
بَنِي إِسْرَائِيلَ یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را كَمْ آتَيْنَاهُمْ که چند دادیم پدران ایشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن و سخنهای نیکو در شان محمد عم یا معجزات هویدا چون
عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که صفت پیغمبر است مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بدو در دنیا بقتل و اسر و اجلا و طرد و در آخرت بعذاب بی منتها زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای
ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا تا بدان فریفته می‌شوند و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریه میکنند و افسوس میگیرند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه
ایمان آورده‌اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان می‌خندیدند و میگفتند محمد را اگر که میگوید باین گرایان کار جهان راست میکنیم و اساس عظمت اشراف
عرب و بنای رسوم عادات ایشان بهم میشکنیم و اگر کار وی حق بودی بالیستی که سادات عرب و اوائل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود که وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزگاری کردند یعنی
این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالا از آن کسانند که ایشان را افسوس میکنند يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات اعلی علیین باشند از فردوس و کافران در درک
اسفل سافلین در سجین وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی میدهد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً
گروهی یکانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را یعنی شیث و ادریس و دیگر انبیا را مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب
وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت بعقاب و گویند در زمانی که نوح مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم نیز همین واقع بود و حق سبحانه پیغمبران را فرستاد
وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ و فرستاد با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغامبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا
اخْتَلَفُوا فِيهِ در آنچه مختلف شدند و اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف کردند در حق یا در کتاب یا در امر دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند از یهود
و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف می‌کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ معجزهای روشن و حجتها هویدا و خلاف ایشان نه از روی دین بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ
از جهت حسد که میان ایشان بود یا از روی ستمکاری فَهَدَى اللَّهُ پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده‌اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدان چیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ
الْحَقِّ از حق بیان ما اختلفوا فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب
خدای راه مومنان کرد بسوی کعبه و مسلم است یا مخالفت در افضل ایام هفته نمود یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزها است راه نمود وَ
اللَّهُ يَهْدِي و خدای راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیا است أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می‌پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان
گرفته‌اید و محبت قوم و کربت غربت کشیده‌اید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه به بهشت در آیید وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مانند آنان یعنی محنت آنانکه گذشته‌اند

ع ۲۵ ۱۴

وقف لازم

مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و تابعان ایشان بحصل آیت آن است که می پندارید که در آیید به بهشت و به لقا رسید آنچه بدوستان خدا پیش از شما رسیده است مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ
بدیشان میرسید محنت و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقل است که میان بعض از طایفه مفسران چنین یافته اند که سبب نزول این آیت گرسنگی بوده و در حدیث آمده که
سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و بعد از ایشان مثل ایشان و در زیب موید این قول است مثنوی این بلاها کانبیا برداشتند ✦ سر بچرخ هفتمین افراشتند ✦ هرکه در راه محبت بیشتر ✦ بر دل او بار محنت بیشتر
یعنی انبیاء و مومنان بمحنت گرفتار شدند وَزُلْزِلُوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبران یعنی گفتند باتفاق مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدا کار ما و ظفر دادن ما بر خصمان و التماس تعجیل نصرت می کردند آنگه بسبب
فرمود حق سبحانه بر سوال ایشان پیغام داد أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنان را قَرِيبٌ نزدیک است يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا که مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه
کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رض مردی بزرگ و توانگر از حضرت ﷺ پرسید مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه می کنید و اخراج
نمائید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس مر پدر و مادر را اولی تر سوال از وجه نفقه بود و جواب بیان مصرف آمد که اهتمام بیان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که
بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک که وارث باشند چه آن صله رحم است وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران خردسال که قادر نباشند
بر اکتساب نفقات وَالْمَسَاكِينِ و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از نیکوئی با هر کسیکه
باشد فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدا بِهِ عَلِيمٌ بآن چیز داناست و بران جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و نزد
محققان قتال با نفس و شیطان زیرا که عظیم ترین دشمنان ایشانند و این قتال بر شما سخت مکروه است چه آنکه نفس را خورد و خوش خواب و لباس على پوشیدن خوش می آید
و نخواهد که در گذشته روی به بندگی آرد و خود را یکی از این بندگان حق شمارد پس خلاف نفس بر شما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس بر شما بهتر است از عبادت بی حاصل وَهُوَ
كُرْهٌ لَكُمْ و آن قتال مکروه است مر طبع شما را و شاق است بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدا را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد
وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا و شاید که شما مکروه دارید چیزی را بنفرت طبیعت خود وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال آنکه آن نیکوئی باشد شما را چون غزو که مکروه شماست و نیکوی
شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا و شاید که دوست دارید شَيْئًا
چیزی را از روی کسالت طبع آن تخلف است از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بد باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو و نیل
ربع از درجه شهدا وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آن را نمی دانید يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از
قتال در وی حضرت رسالت ﷺ در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه به بطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو
حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الاخری بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ﷺ
حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد و مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگو ای محمد که جنگ در ماه حرام كَبِيرٌ کاریست بزرگ
است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران می کنند از بازداشتن وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز
داشتن مسلمانان از ایمان وَكُفْرٌ بِهِ و ناگرویدن بخدا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر به مسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر
و اصحاب او مِنْهُ از مسجد یعنی از مکه که بر مسجد مشتمل است أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرگتر است نزدیک خدا از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک نمودن أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگتر
است از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که بقصد عناد يُقَاتِلُونَكُمْ با شما ای مومنان جنگ کنند حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما
که اسلام است إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد
یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شود عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا در این سرای که از ایشان امان نماند و استحقاق مال و زوجه
و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ
جاوید باشند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنها که هجرت کرده اند از اوطان خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
یعنی عبدالله بن جحش و یاران او أُولَٰئِكَ آن گروه يَرْجُونَ امید میدارند رَحْمَتَ اللَّهِ رحمت خدا را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست رَحِيمٌ
مهربانست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رض چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رض با آنحضرت گفتند
که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و در آن زمان خمر حلال بود حق سبحانه تعالی فرمود که قُلْ فِيهِمَا

بگوید بین هردو اِثْمٌ كَبِيرٌ گناه بزرگ است وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتها است مردم را از منافع خمر آنکه بدلی بوده باشد چون استعمال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون
تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بددلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند
و در حقایق سلمی آورده که اثم کبیر است استعمال بدانها و منافع للناس در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگتر است از نفع آنها وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا ای محمد
مَاذَا يُنْفِقُونَ چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح این نوبت اول سوال کرد و جواب تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله از انسئم کصدقه که می باید داد اما نمی
و چه ... جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه فاضل تر آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم این آیت بآیت زکوة منسوخ است كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ
اللَّهُ بیان کند و روشن می گرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانها مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا باشد که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای
یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آن است که بدانند که ایشان قاطعان اند قال رسول الله الدنیا حرام على اهل الآخرة
والآخرة حرام على اهل الدنيا و هما حرامان على اهل الله دنیا و عقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی ز عاشق لایق است وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْيَتَامَىٰ
از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیت وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند در آن معاملات تصرف می نمودند
جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان طرف روند صورت حال بعرض سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن
مال ایشان خَيْرٌ بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا می پختندی و از جلوس بر وایشان احتراز کردندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نکشودندی
حق سبحانه فرمود وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدا
میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای تعالی لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما
تنگ گرفتی با آنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ هر آینه خدای غالب است و قادر بر اعنات حَكِيمٌ داناست در آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و زن
بزنی مخواهید زنان مشرک را حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آرند رسول خدا مرثد غنوی را که مرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان در مانده را که از آنجا بودند پنهان از کفار
بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم ازین داشته بودند نزدوی آمد و سلسله محبت تحریک داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام
میان ما و تو حایل شده و مواصلت بر وجه زنا از محالات است عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است با جازت پیغمبر پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض
آن حضرت رسانید و حکم الهی شد که مشرکان را تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نسازید و هم درین اوقات عبدالله بن رواحه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر زده و آزرده بود
و او داد خواهان بحضرت نبوت پناه آمد و آن حضرت بطریق تلطف از عبدالله تعرف حال کنیزک فرمود عبدالله گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارد
و استینه شده و فرمان نابرنده است حضرت رسالت فرمود پس او مومنه باشد با وی نکویی کن عبدالله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی بان طعن کردند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را
نکاح کرده حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مومنه خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
و اگر چه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا تا وقتیکه ایمان آرند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده
مومن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگر چه شما را در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه حسن یا ثروت أُولَٰئِكَ آن مشرکین و مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب دخول است بدوزخ وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند برسل یا اولیا خدا میخواند إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش
یعنی بعملها یکه بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بِإِذْنِهِ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ و هویدا میکند احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ع ۲۷
شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ و می پرسند ترا ای محمد از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی ۵
و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری برعکس این در آن حال با ایشان مجامعت و مواکلت می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند ثابت بن دحداح
گفت یا رسول الله با زنان خود در حالت حیض چگونه سلوک کنیم آیت آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگوی ای محمد حیض مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور باشید
یکسو شوید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت لیکن ترک مخالطت و مکالمت منمائید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید
بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است و عاصم بتشدید طا یطّهّرن خوانده یعنی تا وقتیکه پاک شوند و دم
منقطع گردد و این قول امام اعظم است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند و یا پاک شوند
فَأْتُوهُنَّ پس بیائید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده یعنی بالی مقرر که آن فرج است لا غیر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ هر آینه خدای دوست

دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ زنان شما حَرْثٌ لَكُمْ موضع کشت زار شما اند یهود می‌گفتند هرگاه در روش مباشرت نمایند بچه احول
از ایشان فرزند احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت بحضرت رسالت عرض کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولاد اند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت
خود أَنَّى شِئْتُمْ هرگونه خواهید بطریق ادبار و اقبال و استلقاء و غیر آن چون أنّى واحد باشد یعنی بأنی موضع حرث بود محل فرث وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و فراپیش دارید برای نفس خود یعنی
طلب ولد کنید یا از مثوبات بفرستید تا بعد از شما نصیحت صالحات نفس کنند یا از محرم اتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر ما شمرت نهی او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ
رسندگانید بدانچه از پیش فرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می‌رسید یعنی او را در تبصره یا مراد از ملاقات عرض بود گان است بر حضرت کما قال وعرضوا على ربك صفا و لَيْسَ
الْمُؤْمِنِينَ و مژده دهگان مومنان را بهشت و رویت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید نام خدای را عُرْضَةً بهانه و دستاویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را عبد الله بن رواحه سوگند خورد که
خود لبشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوی نکند و او را با خصمان صلح ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مگر دانید ذکر خدا را مانع أَنْ تَبَرُّوا
از آنکه نیکوئی کنید با قربا و اجانب وَتَتَّقُوا و از آنکه بپرهیزید از مروت با یاران مکالمت کنید وَتُصْلِحُوا و از آنکه اصلاح کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است سوگند
عَلِيمٌ دانا بمافی الضمیر سوگند خورندگان عبد الله رواحه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود درگذشت و باب پسر در مقام مرحمت و شفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نگیرد شما را
خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغْوِ بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم آن است که کسی چیزی یاد کند بظن آنکه راست گوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی
آنرا داند که بی اختیار خود بزبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و بر او دران قصد سوگند نباشد و بر هر دو تقدیر لغو کفارت نیست و خدای بران مواخذه نکند وَ
لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بانچه عزم کنند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده
باید ان شاء الله تعالى وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را که بیمین لغو بگیر حَلِيمٌ بردبار است در سوگند عمد و در عقوبت تعجیل نماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنان را که سوگند
خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود در شدن و باز ایستادن در جاهلیت چون کسی بزنی میل نمودی و غیرت داشتی که چون او با کسی دیگر بخواهد سوگند خوردی که یک سال یا دو نزدیکی
نکند و او را در آن مدت پابسته بگذاشتی و آن بیچاره نه متمادی و نه بیوه بودی و اند که صدا بیاسوده خدای تعالی از ازاله آن بیبد و حکم فرمود که بر ملاحظه احوال آنانکه چنین خورند تربص اربعة
أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است مر شکننده
سوگند را درین صورت رَحِيمٌ مهربان است که مباح کرد شکستن سوگند را و کفارت مقرر فرمود و حکم شرع آن است که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود و بوطی و اگر
عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و بر وی کفاره سوگند نیست اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نکند نزد امام اعظم یک طلاق باین واقع شود و قول شافعی آنست که زن را رسد مطالبه کردن
که یا بازآی و وطی کن و یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را از و طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ
اللَّهَ سَمِيعٌ پس خدای شنوا است قول مولی عَلِيمٌ داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان طلاق داده که مدخول بها و حامله نباشند يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار
نفسها خود تاکید است در انتظار ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه قرو و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک طهر است و نزد امام اعظم حیض و فایده خلاف در معتده ظاهر شود که چون در حیض
و فایده خلاف در معتده ظاهر می‌شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر گویند و بقول آنکه حیض گویند انقضا عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه
است وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ آنچه آفریده است خدای فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزندان و حیض کتمان ولد
سبب ابطال حق الرجعت است پس این زنان روا نبود آن کتمان إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ و اگر هستند که ایمان آرند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ
بِرَدِّهِنَّ سزاوار ترند برجوع کردن با ایشان فِي ذَلِكَ در زمان تربص إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن ایشان هم
در ابتدای اسلام تا سه طلاق سخن میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت می‌کردند و نیت بالغو گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار بود نه اصلاح وَلَهُنَّ و مر زنان را
بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان است بِالْمَعْرُوفِ بخوبی در حسن معاشرت و حق مرد بر زن آن است که فرمان او شنود و در حق مرد بر زن آنست
قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با او نفقه کافی بوجه احسن بدو و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزند وَلِلرِّجَالِ و مردان را است عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ
بر زنان افزونی و بلندی و با آنکه مهر ایشان است و نفقه ایشان با ایشان که ضعف زنان می‌برند یا بطلاق و رجعت که سررشته اختیار آن بدست رجال است و در حقایق
۳۸ نخبه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال و ولایت است و در خبر آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه و مریم
ع دختر عمران وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای عزیز است غالب که گردانید مردان را فضل بر زنان حَكِيمٌ دانا است بحکمت حکم میکند برین که الطَّلَاقُ طلاق
شرعی که دران رجعت باشد مَرَّتَانِ دو بار است بعد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود اگر هزار طلاق داده واقع شدی مرد را حق رجعت بودی تا بسیاری بود که زن را

طلاق میداد و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکرد روزی زنی بحجرهٔ حضرت عائشه رضی الله عنها از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و بعد ازان رجعت میکرد حکایت آن شکایت
بمسامع علیه نبویه رسانید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ باز خود گرفتنیست برجعت أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یا رها کردن به نیکوی یعنی بگذاشتن
تا عدت بگذرد و بعد ازان اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بران مرد حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را
ای مردان أَنْ تَأْخُذُوا که فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده اید زنان خود را شَيْئًا چیزی ثابت انصاری رض باغی بحساب مهر زن خود داده بود زن ازو طلاق طلبید بهمان کابین
خود را باز خرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه دانند و بترسند مرد و زن أَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای نمی توانند داشت حُدُودَ اللَّهِ
احکام الهی را در صحبت و معاشرت فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و بدست شما است أَلَّا يُقِيمَا آنکه مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدا را در
امر معاشرت آن مرد و زن فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و بآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت
کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خدا است که برای مصالح بندگان مقرر کرد فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از ان در مگذرید وَمَنْ
يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از اندازهای خدای فَأُولَئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد
بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن حلال نباشد بران مرد مِنْ بَعْدُ بعد طلاق ثالثه حَتَّى تَنْكِحَ تا وقتیکه بنکاح در آید زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری دیگر را و زوج ثانی
از مباشرت او برخورد دختر عبدالرحمن بن عوف قرظی که مطلقهٔ ثلثه بود و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت
منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی من عسیلته و یذوق هو من عسیلتک فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه أَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه باز گردند برجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی إِنْ ظَنَّا اگر دانند یا گمان می برند أَنْ يُقِيمَا آنکه بپای
دارند حُدُودَ اللَّهِ احکام خدا را در حق یکدیگر شناسند وَتِلْكَ و این که گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای احکام است که خدای يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بگروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس رسند نزدیک مدت یعنی بانقضای
عدت خود فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید ایشان را بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار أَوْ سَرِّحُوهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوفٍ به نیکویی تا عدت
ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رض زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه بار طلاق داد و
بار رجعت نمود حق سبحانه درین آیه ازان نهی کرد و فرمود که وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان
بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستی که ستم کرده است بر نفس خود و او را معرض غضب الهی آورده و آثار رسانده
بزبان نزد صاحب شریعت ملعون است در خلاف رکینه آورده که در امت موسی هر که خواستند که دعا بد کنند گفتندی بر کردار دل آزار ... بود زود بورطهٔ هلاکت در افتد
نکوخواه مردم نباشد بدش و نزد کسی که نیک افتد شوخ شر انگیز هم در شر شود چو گژدم که تا خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آيَاتِ اللَّهِ حکمهای خدا را هُزُوًا و افسوس
یعنی اعراض کنید ازان و تهاون منمایید در عمل بدان این آیت در شان جمعی است که امر نکاح و طلاق را سست میگرفتند و می گفتند بازی می کردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای
خدا را که بعضی میگردانید عَلَيْكُمْ برشما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس را زیاده از یک زن در رتبهٔ نکاح روا نبود مگر پیغمبران را و این جا تا چهار حره در عقد واحد
جایز است و انا تر ابعد طلاق مراجعت جایز بود و تزوج بزن دیگر جزوی و درین شریعت حلال است وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و یاد کنید آن چیز را که برشما فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ
از قران وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود آن يَعِظُكُمْ بِهِ پند میدهد بدان اخبار القرآن و منع می کند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیز از اعمال شما یا مصالح روزکار شما داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون خواهید که طلاق دهید
زنان فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بانتهای مدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح درآیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینهٔ خود را
بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که فضل طلق در میان شما جو نکیر آورده اند که معقل بن یسار خواهر خود را بعبدالله بن عاصم داده بود و عبدالله ویرا طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده
پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نباید و تو بوی نرسی حق سبحانه آیت فرستاد
و شما دل بانع شوهر زنان را از رجوع بازواج خود إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جایز و قبول احسن معاشرت ذَلِكَ این نهی عضل کردن
يُوعَظُ بِهِ پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بروجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز که دران همه جزا است ذَلِكُمْ این
پند گرفتن شما بترک منع و اضرار أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را از روی معاش چه زوجین هر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان باهم انسب است از نکاح با کسی

نديده ونداسته باشيد و اَطْهَرُ و پاکيزه تر از آنکه حرام انديشند و فکر فجور نمايند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خداى داند که زن و مرد خواهان يکديگر اند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نميدانيد وَالْوَالِدٰتُ
و مادران يعنى زنانى که مفارقت افتاده باشد ميان ايشان و شوهران و طفل شيرخواره در ميان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم است ايشانرا يُرْضِعْنَ
شير دهند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ مر آنکس را که خواهد اَنْ يُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ که تمام کند شير دادن فرزندان خود را وَعَلَى الْمَوْلُوْدِ
لَهٗ و بر آنکس است که فرزند براى او زاده اند رِزْقُهُنَّ روزى اين شير دهندگان يعنى خورش ايشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ايشان بِالْمَعْرُوْفِ بطريق انصاف و اعتدال لَا
تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکليف کرده و رنج يافته نشود هيچ نفسى اِلَّا وُسْعَهَا مگر از آنکه گنجايش و توانائى آن دارد لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بايد که رنج نرساند هيچ مادرى بِوَلَدِهَا بفرزند
شيرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد يا بايد که رنج رسانيده نشود مادر بسبب فرزند يعنى او را بى رضا اکراه نکند و اگر قبول کند از کسوت و نفقه باز نگيرد وَلَا مَوْلُوْدٌ لَّهٗ
و بايد که ضرر نرساند مولود له يعنى پدر بِوَلَدِهٖ بفرزند خود که او را در وقت شيرخوارگى از مادر بستاند و تا بايد که ضرر رسانيده نشود پدر بواسطه فرزندان يعنى از زياده از خورش
و پوشش نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفى شود بايد بر وارث صبى که اگر فرضا صبى بميرد وى وارث شود و لازم است مِثْلُ ذٰلِكَ مانند
آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار فَاِنْ اَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان يعنى باز کردن از شير قبل از اتمام حولين عَنْ تَرَاضٍ
مِّنْهُمَا از رضا و خوشنودى هر دو يعنى والدين وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با يکديگر برضا و نظام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هيچ وبالى نيست بر ايشان زين جهت
وَاِنْ اَرَدْتُّمْ و اگر خواهيد اى پدران و کسانيکه باسترضاع محتاجيد اَنْ تَسْتَرْضِعُوْٓا که دايه گيريد بجهت شير دادن اَوْلَادَكُمْ براى اولاد خود خواه مادر را مانعى باشد از
شير دادن و خواه نى فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هيچ گناهى نيست در دايه گرفتن اِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسليم کنيد بدايگان مَّآ اٰتَيْتُمْ آنچه اراده کرده ايد دادن آنرا بايشان بِا
لْمَعْرُوْفِ بنيکوئى و خوشنودى يا بى مضايقه و مبالغه وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسيد از خداى عز و جل در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانيد که خداى بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بدانچه ميکنيد از رضاع و فصال و استرضاع بَصِيْرٌ بيناست وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه ميرند از شما وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا و بگذارند زنان را بايد که زنان ايشان
يَّتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفسهاى خود اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشند که عدت ايشان بوضع حمل منقضى شود يا کنيزک که عدت او دو ماه
و پنج روز بود فَاِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده اَجَلَهُنَّ بپايان عدت خويش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هيچ وزر و وبالى نيست شما اى امت مسلمان يا اى
اوليا ازواج فِيْمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِيْٓ اَنْفُسِهِنَّ در نفسهاى خويش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوْفِ بنيکوئى يعنى بموافقت شرع مراد صحت ايجاب و قبول است بحضور
شهود عدول وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خداى بآنچه شما ميکنيد اى مردان و زنان خَبِيْرٌ داناست اى مطيع چون دانستى که کار ترا ميداند ...
چون ميدانى که گناه تو ميداند ترک معصيت کن تا از عذابت برهاند رباعى ...
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهى نيست بر شما اى قاصدان نکاح فِيْمَا عَرَّضْتُمْ بِهٖ در آنچه تعريض کنيد بدان يعنى بکنايت خبر دهيد مِنْ خِطْبَةِ النِّسَآءِ از خواستگارى زنان معتده
يعنى کلامى گوئيد بايشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ايشان مثلا برين وجه که تو از شوهر دير نخواهى ماند يا مرا مثل تو زنى مى بايد يا چون عدت بسر آيد مرا خبر کن
لازم است اما دان گناهى نيست که سخن بتعريض گوئيد اَوْ اَكْنَنْتُمْ يا آنکه پوشيده داريد فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ در دلهاى خود عَلِمَ اللّٰهُ دانست خداى بعلم قديم خود اَنَّكُمْ سَتَذْكُرُوْنَهُنَّ
زود باشد که ياد کنيد آن زنانرا بنيکوئى يعنى بموافقت شرع بعد از ترويج وَلٰكِنْ لَّا تُوَاعِدُوْهُنَّ وليکن وعده مدهيد ايشانرا سِرًّا بنهان
بکثرت مجامعت وعده مدهيد اِلَّآ اَنْ تَقُوْلُوْا مگر آنکه بگوئيد قَوْلًا مَّعْرُوْفًا سخن نيکو بر وفق اشارت بعبارت وَلَا تَعْزِمُوْا و قصد مکنيد عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد
نکاح را حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتٰبُ تا برسد کتاب يعنى آنچه خداى نوشته و فرض کرده از عدت اَجَلَهٗ بغايت خود و مدت او منقضى گردد وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانيد که خداى تعالى
يَعْلَمُ مَا فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ ميداند آنچه در دلهاى شماست از عزم بر کارى که جائز نيست فَاحْذَرُوْهُ پس بترسيد و حذر کنيد از عذاب و عقاب او وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانيد که خداى
غَفُوْرٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِيْمٌ بردبار است و بعقوبت تعجيل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناهى و وبالى نيست بر شما اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ اگر طلاق دهيد زنان را
مَا لَمْ تَمَسُّوْهُنَّ تا وقتيکه مس نکرده باشيد ايشان را يعنى لمس واقع نشده باشد امام اعظم رحمه الله خلوت صحيحه را موجب مهر ميداند بشرط عدم مانع و امام شافعى مس را کنايت از جماع
و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند اَوْ تَفْرِضُوْا لَهُنَّ فَرِيْضَةً يا بايست طلاق ايشان را که فرض کرده باشيد و تمام شود بر ايشان فريضه يعنى مهر طلاق دهيد
وَّمَتِّعُوْهُنَّ و برخوردار سازيد ايشانرا يعنى چيزى بدهيد مردى از انصار زنى خواست و در عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد اين آيت نازل شد و حضرت رسالت
فرمود که متعها ده و لو بقلنسوتك غرض آنست که متعه بايد داد و آن بقدر حال طلاق دهنده بايد عَلَى الْمُوْسِعِ قَدَرُهٗ بر مرد توانگر باندازه توانائى وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهٗ
و بر مرد درويش و تنگدست بمقدار دسترس وى ابن عباس رض فرمود که اکثر متعه جاريه است و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رحمه الله کرته است و چادر و مقنعه که ضعف مهر المثل

ع ۳۰ ۴

ومهر بکر دشوار اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ باندازه توانائی متعه دادنی بروجهی که شرعا و عرفا شاید صفت متاعا است حَقًّا
یعنی متعه واجب را ساختید حقا یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ
پیش از آنکه مس کنید بشهوت ایشان را وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بتحقیق که مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهر مقرر فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس شما راست ادای نیمه آنچه فرض کرده اید قبل از
نزول این آیت کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ
شد و نصف مهر لازم گشت إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا آنکه عفو کند کسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ
بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رح و این وقتی است که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رح فرموده است مراد ازین کس شوهر است که درگذارد یعنی تفضل
کند و تمام مهر بدهد و بهمین قول است اینکه میگوید وَأَنْ تَعْفُوا و اگر درگذرید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ نزدیکتر است بپرهیزگاری از بیداد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ
بَيْنَكُمْ و فراموش مکنید یا ترک مگیرید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده او را بمهر مسمی دلشاد گردانم و زن نیز تفکر
کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه از وی چیزی نگیرم إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید از جود و فضل بَصِيرٌ بیناست حَافِظُوا
محافظت کنید و التزام نمائید عَلَى الصَّلَوَاتِ بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ و بشرائط محافظت بخصوص صلوة وسطی رعایت کنید
و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و ابو امامه و جابر رض نماز بامداد است که میانه سواد لیل و بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و نماز نهاری است یا از هر طرف دو نماز نیست که
در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رض نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگذارند یا وسط صلوة نهاریه است و بروایت فاروق
و مرتضی و عائشه و ام سلمه و حفصه و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب احزاب شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة
العصر و او وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یکجانب دارد که در یکی قصر است و در دیگری نه و دو نماز شب از طرف دیگر بهمین وجه دارد یعنی نماز شام و نماز خفتن و بروایتی از ابن
عباس و قبیصه بن ذویب نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و او ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفائیه و دو
صلوة جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان است یا ما بین دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست
و تخصیص یکی ازین نمازها و نکاتی که بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر شرح و بسط مستوفی مذکور است و دیگر امر میکند که وَقُومُوا لِلَّهِ برای خدای قَانِتِينَ در حالتیکه فرمان بردارانید
یعنی نماز گذارندگان گفته اند که قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رض فرمود که هر یک از ما در عهد رسول ص در نماز با اصحاب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت
شدند فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رح و نزد امام شافعی
در ... با وجود خوف نماز توان گزارد خواه امکان وقوف باشد خواه نباشد أَوْ رُكْبَانًا یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا بغیر آن فَإِذَا أَمِنْتُمْ
پس چون ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ شکر گوئید خدای را كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز با شرائط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید شما که از و دانید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ
مِنْكُمْ و آنانکه وفات کنند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت می داشتند و جامهای کهنه پوشیدند و قاعده تزئین
و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در میان خانه یا اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در میان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اگر از اهل وبر بودندی از پلاس خانه جدا
برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتیکه از خانه معهود بر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت ص بمدینه
... مردی طایفی در گذشت و از وی زنی و پسر و مادر و پدری بماند آنحضرت ع ترکه او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه شوهر نفقه بدو
رسانند در آن محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وَصِيَّةً فرض کرده شد وصیتی و بعضی بنصب خوانده اند یعنی آنست که وصیت کرده
خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی بیرون کردن وی از مسکن
شوهر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضاء سال ایشان را نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس حرج گناهی نیست شما را ای اولیای شوهر
فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه ایشان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آن چیزی که بروفق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است انتقام
کشد از هر که مخالفت امر وی کند حَكِيمٌ صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بارث زن که ربع یا ثمن باشد از ترکه منسوخ است و عدت یکسال بچهار ماه و ده روز رانده چنانکه گذشت
وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتَاعٌ متعه است که بدان بهره ور شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکو و توسط و نه غلو و نه تقصیر حَقًّا سزاوار گردانیده
است خدای این را سزاوار گردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزگاران مراد متقیان اینجا از شرک یعنی مسلمانان كَذَٰلِكَ همچنانکه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میگرداند

ع ۱۳ ۷

خدای لکم آیاته برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما تعقل نمایید در قبول آن و تفکر در آن کار فرمایید الم تر آیا ندیدی ای حبیب و یا نشنیدی
تعجب کنانیده الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منزلها و سراهای خود و هم الوف و ایشان هزاران بودند امام سدی گوید که ... در دیهی از دیهای
واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر ... مردند ... و اغنیا بیرون رفتند سالی دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل آن ده بیرون رفتند هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد
هزار بیکبار از ده بیرون حذر الموت از بیم مرگ و ترک کردن ... تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت مر ایشانرا خدای موتوا بمیرید همه بیکبار
بمردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل آن ... همه بیکبار بمردند ... خود ... و جواب ... ایشان آمده
عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند ... مدتی بر ایشان بگذشت از ایشان جز استخوان نماند ثم احیاهم پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت برانکه
بوده که روزی حزقیل پیغمبر ... که ثالث خلفای موسی بود بران موضع گذر افتاد و آن توده‌ای استخوان مشاهده نمود و گفت الهی چه خوش است ... نموده نظر رحمت بر ایشان افکن
از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا من ایشانرا زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت ان الله بدرستیکه خدای لذو فضل هر آینه خداوند فضل و
رحمتست علی الناس بر مردمان و لکن اکثر الناس لیکن بسیاری از مردمان لا یشکرون سپاس نمی کنند خصوصا امم سالفه که چنین معجزه دیدند فرمان حق را گردن ننهادند
شما ای مسلمانان عبرت گیرید و قاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدا برای اعلای دین خدای و اعلموا ان الله و بدانید که خدا سمیع شنواست قول
مخالفانرا از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک می‌نمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی کیست آنکه یقرض الله وام دهد خدایرا یعنی بندگان درمانده او را
که وام خواهند قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و در ینجا تقدیر
مضافی محذوفست یا بتدای بقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف مضاف و اضمار نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا و اداء آن
عوض در آن لازم است و قرض حسن بر تقدیر آنست که خالص برای خدا ادا کند یا از مال حلال تصدق کند ... یا ... است که قرض را بخدا
فیضاعفه پس خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له برای او اضعافا کثیرة ... اضعاف کثیره را بیرون از حد شمار
تصور کنند چون این آیت نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای فقیر است که از ما قرض میطلبد و چون مومنان ... دیدند ... ابو الدحداح انصاری
پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا می‌طلبد آنحضرت فرمود که میخواهد که شما را بواسطه آن به بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله ... خرماستانی است و بهترین آن
خرماستان جنینیه دارد اگر آنرا بقرض بخدا دهم شما ضامن بهشت من می‌شوید سید عالم فرمود که من ضامن شدم ... یا ... بخوانی ... و گفت ای پیغمبر
اگر فرزندان من با مادر ایشان با من باشند خواجه عالم فرمود که آری چنین باشد پس بدست مبارک رسول ... و جنینیه را در راه حق سبحانه تصدق کرد ... بخرماستان آمد
مادر فرزندانرا گفت یا ام الدحداح این جنینیه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت ... کنیزان ... تو با من باشی ام الدحداح گفت خوش سودا است بارک الله
لک فیما اشتریت و حضرت رسالت در باره او فرمود که کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح و الله یقبض و خدا فرا میگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی
بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان در آنست و یبسط و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی دیگر ... و منفعت ایشان در آنست و الیه و بسوی او یعنی بجزای او
ترجعون بازگردیده خواهید شد ... قابض و باسط ... در بحر الحقایق گفته که ... از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و ...
بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده ... و اغنیا ... بصر بصیرت فقرا ... مشاهده کنند عارفی چنین فرموده که ...
یقبض در زندان خودی گرفتار کرده و گاه بانبساط ... خود ... بسیار ... قدمی ... گفته الهی ... کرم ... نیست چون تو کریم ...
ترکیست رباعی کاهی که بخود ... گاهی ... مست ... از عالت خود ... شده ام ... الم تر آیا ندیدی یعنی نیک نظر کن
منتهی شد الی الملأ بسوی جمعی ... اشراف ... من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی بعد از وفات موسی اذ قالوا چون گفتند آن بزرگان لنبی
لهم مر پیغمبری را که بود ایشانرا و آن بقول اصح اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بود یا شمعون بن صفیه ... تقدیر
گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن در میان ما ملکا پادشاهی تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت
و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که پیوسته بت می‌پرستیدند و شرک می‌ورزیدند با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند
و میان ایشان ملکی که کار فرمای باشد نبود و بسبب آن از پیغمبر خود درخواستند که ملکی تعیین کند که بمدد او جهاد توانند کرد قال گفت این پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما آن
کسب چون فرض گردانیده شود علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین الا تقاتلوا که شما مقاتله نکنید قالوا گفتند و ما لنا و چیست ما را

چه بران [illegible] تعالی که ما قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وقد اخرجنا و بدرستیکه بیرون کرده اند ما را من دیارنا از مواضع و مساکن وابنائنا و از پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند
ایشان در خبر است که جالوت با اتباع خود از ابناء ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه [illegible] شدند
فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شد علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعدای دین تولوا برگشتند از فرمان برداری بگذشتند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد
و سیزده تن بودند والله علیم و خدای داناست بالظالمین به ستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشمویل بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل حجت جواب او
[illegible] حق سبحانه و تعالی استدعا نمودند که [illegible] از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصا و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید
و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم او را سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یک از عظمای بنی اسرائیل بخانه وی نزد او آمد و شد آغاز نهادند و برای
هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان مساوی نبود تا روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه
اشمویل آمد فی الحال روغن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وقال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان ان الله بدرستیکه خدای قد بعث
لکم بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند از روی استبعاد انی یکون چگونه باشد و از کجاست له الملک مر طالوت را پادشاهی
علینا بر ما ونحن احق بالملک و ما سزاوارتریم بپادشاهی که از سبط یهودا ایم منه از وی که از سبط ابن یامین است و در آن سبط نه مملکت است و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط
[illegible] مقام است ولم یؤت و او را عطا نکرده اند سعة من المال بسیاری و فراخی از مال دنیا یعنی اگر از نسب و حسب عاری است تا بمالی که صاحب خرج
[illegible] بجمع لشکر [illegible] توانستی کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستیکه خدای برگزید او را علیکم بر شما وزاده و افزونی داد
او را بسطة [illegible] فی العلم در دانش یعنی علم حرب گویند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک والجسم و دیگر بزرگی داد او را در جسم آورده اند که طالوت مرد تمام بنده
و با جمال [illegible] بمنکب سر [illegible] والله یؤتی و خدای میدهد الملک علی الاطلاق است میدهد ملکه ملک خود را من یشاء هر کرا خواهد و
میداند که او را صلاحیت مملکت [illegible] والله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن زمام اختیار [illegible]
هر که خواهد علیم [illegible] از طریق الهام [illegible] گفتند بار اصطفاء طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما بفرمان بردار و هوادار او رغبتی پدید آید اشمویل از خدای درخواست
کرد تا از علامت پادشاهی او اعلام دارد وقال لهم نبیهم و گفت ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستیکه نشانه پادشاهی طالوت ان یاتیکم التابوت آنست
که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود و صورت انبیا در آن منقوش بود فیه سکینة در آنجا سکینه است من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر
شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو مشعله فروزنده که کسی قوت دیدن او نبود و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که روی
او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند باد تند بسخت و در روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا بنی اسرائیل این تابوت
را در پیش صف [illegible] میداشتند وبقیة و دیگر در میان تابوت باقی چیزاست مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی وآل هارون یعنی موسی و هارون علیهما السلام و آل شخص گویند که در
لغت نفس او می تواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم ای نفسه و در حدیث آمده که او بیت مزماراً من مزامیر آل داود مراد نفس داود است و آنچه از موسی و هارون
در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره من که در تیه بدیشان می بارید و ریزه الواح و خاتم سلیمان و آن تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت
خود برده بودند و در بتخانه که داشتند نهادند آفتی باهل آن موضع رسید آخر [illegible] حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد اشمویل آوردند حق سبحانه
میفرماید تحمله الملائکة بر دارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند ان فی ذلک بدرستیکه در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر
در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل [illegible] تابوت بحکم او منقاد گشتند و جمیع مقاتلان با طالوت همه شده هفتاد هزار
مرد در رکاب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا بالجنود با لشکرهای ساخته قال
گفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستیکه خدای آزماینده شما است بنهر بجوی آب گرم بجوی انهار که میان اردن و فلسطین
ظاهر شود تا مطیع از عاصی بشما جاید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد از این جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه و هر که نچشد
آب [illegible] فانه منی پس بدرستی او از من است یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب نخورد الا من اغترف
مگر کسی بر دارد غرفة بیده کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آبی در راه ایشان پدید آورد و چون لشکریان بجوی رسیدند با عطش غالب [illegible]

رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند ازان جوی زیاده از غرفه اِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی ازایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم ازان خود سیراب شدند و هم مطهرانرا ایشان از بقیه آب غرفه سیر شدند و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی برتبه غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و برکنار جوی ماندند و با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی بحر فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند بدین وجه که قوم طالوت سالکانند که متوجه مقاتله لشکر ابلیس نفس و هوا شده و آن جوی آب مال و متاع دنیا است هرکه ازان بیار اندو زیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هرچند بیشتر آرد تشنگیش بیشتر آن افزون گشته ابلیسها بیاید شعر تا سیم بر کسیان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد کر بریزی بحر را در کوزه چند گنجد قسمت یکروزه چون کیسه لب بحر دنیا مانده از دولت عزیز بالکلیه محروم بی بهره است و هرکه از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که ازان چاره نیست خورسند گشت تو حسبی توکلنا ادراک نموده و موید گردیده از روی استغنا بیت قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را قطعه ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست کنج صبر اختیار لقمان است هرکرا صبر نیست حکمت نیست فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس چون گذشت ازان هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آن کسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق [illegible] قَالُوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور نموده بودند که لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست توانائی امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکرهای او [illegible] جوی که [illegible] وازان چندین هزار مرد [illegible] ایشان بر لشکر جالوت افتاد سیصد و سیزده کس [illegible] قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه یقین می دانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ که ایشان ملاقات کننده اند [illegible] سیصد و سیزده تن که گفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیار گروه اندک از مومنان غَلَبَتْ غالب شده فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر بِإِذْنِ اللَّهِ [illegible] وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگانست بمعونت [illegible] و چون خایفان ابا نمودند و مخالفان بر طرف شدند [illegible] آن گروه اندک در مقابل لشکر جالوت صف کشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسیر صد هزار سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند بیت چو شیران اهل الناس [illegible] و جالوت نیز بخود مردی عظیم الجثه و شدید الشوکت بود و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده [illegible] وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ برای جالوت و لشکرهای او قَالُوا گفتند مومنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و کهدار و ثابت ساز قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس شکستند و روی بهزیمت کردند مومنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُدُ و بکشت داود [illegible] جَالُوتَ جالوت [illegible] فلاخن که بر خود وی زد و خود در سر او بشکست و مغز سر پریشان و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد [illegible] شرکت گرداند پس دختر خود را بداود علیه السلام داد و نصفی از مملکت باو گذاشت و بآخر تمام مملکت بدو رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و داد او را یعنی پیغمبری وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست و آن علمی است که معجزات را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و زبان مرغان و وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر باز داشتن خدای مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای شر کافران بسبب مومنان [illegible] لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت است عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان [illegible] تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ آن نشانها قدرت خداوندیست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ می خوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ [illegible]

وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستیکه تو هر آینه از فرستادگانی بجمیع خلق تِلْكَ الرُّسُلُ [illegible]

[illegible] فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا اختصاص بفضایل عَلَى بَعْضٍ بر بعضی مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ [illegible]

[illegible] چون موسی که گفت الی انا ربک و چون پیغمبر ما [illegible] وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ [illegible]

برخی از ایشان [illegible] و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان [illegible]

و دیگر [illegible] و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است [illegible] مَكَانًا عَلِيًّا

[illegible] که مفضل است بر انبیا بفضایل بسیار و خصایص [illegible]

[illegible] و سلطان [illegible]

ما فت وَ اٰتَيْنَا و دادیم عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰتِ عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وَ اَيَّدْنٰهُ و قوت دادیم او را بِرُوْحِ الْقُدُسِ
بجان پاک که جبرئیل است در بار وی میدید نیرو میگردانیدیم او را بر انجمن جبرئیل وَ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِيْنَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس ایشان بودند مِّنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَ لٰكِنِ اخْتَلَفُوْا ولیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ پس از ایشان کسی
بود که بگروید یعنی برایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده وَ مِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریض
بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی از راه راست منحرف شدند وَ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدا مَا اقْتَتَلُوْا اختلاف نکردندی بمخالفت که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر سبب
و اراده سبب وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار برای تاکید است وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدا يَفْعَلُ مَا يُرِيْدُ می کند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ۳۴ ع ۵
اٰمَنُوْۤا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَنْفِقُوْا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنٰكُمْ از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ پیش از آنکه بیاید بشما
يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَّا بَيْعٌ فِيْهِ وَ لَا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی حمایت کند وَّ لَا شَفَاعَةٌ
و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَ الْكٰفِرُوْنَ و ناگرویدگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر
موضعش اَللّٰهُ خدای سزاوار پرستش او است لَاۤ اِلٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را اِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت مر او راست اَلْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان
و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّوْمُ پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَاْخُذُهٗ فرا نگیرد او را سِنَةٌ مقدمه خواب از فتور و غیر آنکه نعاس
گویند وَّ لَا نَوْمٌ و نه خواب که معطل ادراک حواس ظاهر است لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه وَ مَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از کائنات
سفلیه مَنْ ذَا الَّذِيْ کیست آنکه يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهٗ نزدیک او روز قیامت کسی را اِلَّا بِاِذْنِهٖ مگر بدستوری او که اجازت
شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدا مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمین است از امور این جهان وَ مَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کار آن جهان وَ لَا
يُحِيْطُوْنَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖۤ بچیزی از معلومات او اِلَّا بِمَا شَآءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده و گنجیده كُرْسِيُّهُ
کرسی او که زیر عرش و زیر آسمانها است یا فرا گرفته است علم او السَّمٰوٰتِ همه آسمانها را و آنچه در آنست وَ الْاَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَ لَا يَـُٔوْدُهٗ و گران نیاید او را هیچ
نیکند و بد و گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین وَ هُوَ الْعَلِيُّ و او است برتر از حد اوهام الْعَظِيْمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریف ترین آیتی
است از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانی است که تقدیس میکند نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل قرأت او در اخبار بسیار است لَاۤ اِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست
فِي الدِّيْنِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام تا قبول جزیه کنند گفته اند حکم این
آیت بآیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابوالحصین انصاری را دو پسر قابل داشت ناگاه
ترسای از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه بسوی او مایل شده و مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابوالحصین از حضرت رسالت پناه حکم
خواست که برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بینی مند نیست قَدْ تَّبَيَّنَ بدرستیکه روشن شده است الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ
از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَّكْفُرْ پس هرکه کافر گردد یعنی نگرود بِالطَّاغُوْتِ بهر چیزی که سبب طغیان باشد یعنی بهر معبودی سوای خدا خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَ يُؤْمِنْۢ
بِاللّٰهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستیکه چنگ در زند بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى بدست آویز محکم که قرآن است یا اتباع سنت یا قوت نزدیک امر و نهی که سلوک طریق
پیغمبر است سلمی قدس سره گوید عروه وثقی توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق تحفه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعت است و مر خواص را مزید عنایت
محبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گردانده بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق والدین
النقشبند قدس الله سره سبحانی بکلام مذکور است که در طریق طاغوت ما سوای حق است کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است و پیغمبر علیه السلام فرمود که
عند الله ابغض من جمیع الالهه بدترین خدایانکه در زمین می پرستند هوای ایشان است افرایت من اتخذ الهه هواه آیا دیدی ای محمد آنرا که هوای خود را خدای گرفته است آن عجایب
کار بنده خدا نیست خواجه بنده اردکه دار و حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجه هلاک است بنده زر و بنده زن و فرزند
بر آنچه هرکه بنده چیزی باشد از پرستنده و نعم ما قال فرد هر چیز که اندر دو جهان بنده آنست هر آنچه در دو جهان مونس و معبود پس بالضروره از همه چیزها می باید برید و بحق
باید پیوست این آیت مر فقد استمساکا بالعروة الوثقی و این عروه است که لَا انْفِصَامَ لَهَا نیست گسستن آنرا و انفصام یعنی القطاع وَ اللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدا شنوا است قول کسی را که متوسل
بعروه وثقی بود عَلِيْمٌ و دانا است بنیت هر که تمسک بدان عروه اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا خدای دوست آن کسانست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشان است در راه

نمودن بصراط مستقیم یُخْرِجُهُمْ بیرون می‌آرد ایشان را مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر و ضلالت اِلَی النُّوْرِ بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از ظلمت معرفت و یا از شک یقین یا از ظلمات
نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهودیان یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را اَوْلِیٰٓـؤُهُمُ دوستان ایشان
الطَّاغُوْتُ شیاطین یهود را کعب بن اشرف و حی بن اخطب و امثال ایشان بت‌پرستان را اصنام و آلهه باطله و اهل اهوا را شیاطین یُخْرِجُوْنَهُمْ این معاندان بیرون می‌آرند ایشان را که طاغوت
عبارت از ایشان است بیرون می‌آرند یعنی میخواهند کافران مِّنَ النُّوْرِ از نور ایمان و میثاق اِلَی الظُّلُمٰتِ بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتدان را از اقرار
بانکار اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ آن کافران با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و بچشم
بصیرت نظر نکردی اِلَی الَّذِیْ بسوی آنکس که از روی عناد حَآجَّ اِبْرٰهٖمَ محاجت و مخاصمه کرد با ابراهیم فِیْ رَبِّهٖٓ در دین پروردگار او و یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او اَنْ
بجهة آنکه اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْکَ بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی و باعث او بر محاجه و مجادله چرا بود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت و او دست [illegible] از آستین طغیان
بیرون آورد و دست تکبر از گریبان عصیان برکرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتان را شکست و بپای ارکان دولت نمرود بر سر حضرت او قرار گرفت
نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست بنیاد مناظره کرد اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ یاد کن آنوقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن
او رَبِّیَ الَّذِیْ پروردگار من آنکس است که از روی قدرت یُحْیٖ زنده میگرداند مرده را و از عدم بوجود آرد وَیُمِیْتُ و می‌میراند و از منزل بقا ببادیه فنا می‌برد قَالَ گفت نمرود اَنَا اُحْیٖ
وَاُمِیْتُ من هم زنده کنم و بمیرانم پس دو تن را که واجب القتل بودند و رشته حیات ایشان قابل قطع کرده بود طلبید و قتل یکی را امر کرد گفت اینکه مرده را زنده میکردم و دیگری را بگناه طلب نمود بقتل
رسانید و گفت اینکه زنده را میرانیدم اعتقاد آن متمرد آن بود که احیا بعفو است و اماتت بقتل و نمیدانست که احیا و اماتت خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت
قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس [illegible] تلبیس کرد تا حجت ابراهیم [illegible] روشن‌تر انتقال نمود قَالَ اِبْرٰهٖمُ گفت ابراهیم فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای یَاْتِیْ
بِالشَّمْسِ می‌آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقیکه محل طلوع اوست فَاْتِ بِهَا پس تو بیار آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جانبی که محل غروب اوست فَبُهِتَ الَّذِیْ پس مبهوت
گردانیده شد آنکسی که کَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی و خدای راه ننماید بطریق حجاج الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ گروه ستمکاران را اَوْ کَالَّذِیْ
این سخن مترتب بآیت اولی است یا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکسی مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ که گذشت بر دهی وَّهِیَ خَاوِیَةٌ و آن ده افتاده بود عَلٰی عُرُوْشِهَا بر
سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود و پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابی است اشهر آنست که گذرنده بر این ده خراب عزیر بود [illegible]
از کلان احبار یهود و بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل برده و حق سبحانه و تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه بجانب بیت المقدس نمود [illegible]
آباد بود [illegible] بیت المقدس دید [illegible] درختان و میوه‌ها بود قدری انجیر چید و قدری انگور بر کرد [illegible] قرار گرفته انجیر چند بخورد و باقی
در سله نهاد و انگور را بفشرد و پاره بیاشامید و بقیه در خیکی بریخت و در گوشه که داشت چیزی خود ببست و تکیه بدیوار کرد و بدان ده ویران می‌نگریست چون آن ده را بدین خرابی
دید قَالَ اَنّٰی یُحْیٖ گفت عزیر بچگونه و بر چه وجه زنده گرداند هٰذِهِ اللّٰهُ این ده را خدای یعنی چگونه آباد دارد بَعْدَ مَوْتِهَا بعد خرابی او یا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد
مردن ایشان و این بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا نمود فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید او را خدای در وقت این سؤال و نقل مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر
نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهٗ پس زنده گردانید او را بهمان شکل و صورت که بود و آورده اند که حق سبحانه او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ
او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک نام پادشاه را بر انگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد و این ده بعینه آنچه پیشتر بود آبادان شد
پس عزیر را زنده گردانید گفته اند اول [illegible] در آن روز که زنده شد روز آفتاب بغروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای آمد در وقتی که عزیر زنده شده بود
قَالَ کَمْ لَبِثْتَ گفت فرشته چند درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ گفت عزیر درنگ کردم اینجا یَوْمًا روزی و چون نگریست که هنوز آفتاب بود گفت
اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ یا پاره از روز قَالَ بَلْ لَّبِثْتَ گفت آن فرشته چنان نیست که تو گمان برده بلکه درنگ کردی اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال [illegible]
عزیر با خود آمد و نگریست اوضاع آن موضع را بنوعی دیگر یافت تعجب او بیفزود دیگر بار او را گفت فَانْظُرْ نیک نگاه کن اِلٰی طَعَامِکَ بسوی طعام خود یعنی انجیر که
در سله نهاده بود وَشَرَابِکَ و نگر بسوی شراب خود یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بود لَمْ یَتَسَنَّهْ هیچ متغیر نگشته [illegible] وَانْظُرْ و نگر اِلٰی حِمَارِکَ بسوی خر خود که
استخوانهای او مانده و اجزا متفرق شده آنگاه خطاب رسید که [illegible] بعد از مرگ زنده کردیم تا [illegible] قدرت ما [illegible] وَلِنَجْعَلَکَ اٰیَةً و تا گردانیم ترا آیتی لِّلنَّاسِ نشانه
از برای مردمان که در حشر اجساد شک نکنند وَانْظُرْ اِلَی الْعِظَامِ و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت ما کَیْفَ نُنْشِزُهَا [illegible]
و بعضی را بالای بعضی مرتب سازیم ثُمَّ نَکْسُوْهَا لَحْمًا پس بپوشانیم مر آن استخوانها را گوشت [illegible]

شوند فوراً جمیع [illegible] که اعضا و اجزای همه مجتمع شده بجای صورت اولی و هیئت اولی درست یافت و [illegible] بجید او در آمد و فی الحال بر جست و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهٗ پس آن هنگام که روشن شد
مر اورا اثر قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قَالَ اَعۡلَمُ گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و ببیان اَنَّ اللّٰهَ که خدای عَلٰی كُلِّ شَیۡءٍ بر همه چیزها
از احیا و اماتت قَدِیۡرٌ توانا است پس عزیر بمیان قوم و پیران آن قبیله او را شناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا تورات از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت
نصر کتب الهیه را سوخته بود وَاِذۡ قَالَ اِبۡرٰهٖمُ و یاد کن وقتی را که گفت ابراهیم رَبِّ اَرِنِیۡ ای پروردگار من بنما بمن بقدرت کامله كَیۡفَ تُحۡیِ الۡمَوۡتٰی چگونه زنده میگردانی مردگان را
سوال ابراهیم از کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قَالَ گفت خدای اَوَلَمۡ تُؤۡمِنۡ آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو
ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت و بانمرود گفتی رَبِّیَ الَّذِیۡ یُحۡیٖ وَیُمِیۡتُ قَالَ بَلٰی گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام وَّلٰكِنۡ لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِیۡ و لیکن این سوال
کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی آن و در فتوحات مکی مذکور است که احیا متنوع میباشد چنانچه وجود خلق که بعضی کالبد موجود شدند و برخی را بیدی [illegible] و برخی را بیدین ایجاد کرده
و جمعی را ابتدا بوجود آورد و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود در اثبات و احیای خلق بعد از موت وجود دیگر است این نیز
متنوع می تواند بود در خواست نمود که بمن بنما که احیا کدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من از آن آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس لعین بر لب آب دریا گذشته نظرش
بر مردار افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک از وی پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکسار آن گران طبع را فریب
توان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل ع که بکنار فلان دریا شو که
دام مکری گسترده است و شبهه زندقی بدست آورده میخواهد که جمعی بعید بر پشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس [illegible] خود را القا کرد خلیل ع فرمود که چه محل تحیر است همان
که این اجزا را از کتم عدم بقبضه صحرای وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند ملعون [illegible] کوزه گر کوزه [illegible] چون بخواهد باز قایم میکند
آنکه داند کوزه کردن از نخست چه عجب گر سازد اشکسته درست یعنی ابراهیم ع زبان سوال بگشاد که الهی بمن بنما که چگونه زنده می کنی تا این خطای باطل لازم گردد دل من با آرام و اطمینان تمام
یابد قَالَ گفت خدای اگر مشاهده این حال آرزو داری فَخُذۡ پس فرا گیر اَرۡبَعَةً مِّنَ الطَّيۡرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاؤس و غیر این نیز گفته اند فَصُرۡهُنَّ
پس جمع کن ایشان را اِلَيۡكَ بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیات ایشان نیکو تامل کن و دقایق بین هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه
نگردد یا جمع ساز اجزای ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجۡعَلۡ پس وضع کن عَلٰی كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزو
از آنها بدو توانی نهاد چه نسبت این بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام است و اراده خاص [illegible] کوه که نزدیک تو باشد و توانی نهاد مِّنۡهُنَّ از این
مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جُزۡءًا پاره ثُمَّ ادۡعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت کنند يَاۡتِيۡنَكَ سَعۡيًا بیایند بسوی تو می شتابند شتافتنی ۳۵ ع ۳
وَاعۡلَمۡ اَنَّ اللّٰهَ و بدان از روی یقین که خدای عَزِیۡزٌ غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَكِيۡمٌ محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابراهیم مرغان را ذبح کرد و اجزای او
بیاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوائم و اجنحه ایشان پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره
کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بجانب سرهای خود بشتابید بفرمان خدای عز و جل اجزای هر یک از دیگری منفصل
شده و با یکدیگر [illegible] ابدان ایشان درست شده بسوی سرهای خود [illegible] دیدن آن بود که این صورت [illegible] در نزار [illegible] چه توهم از آن
می شد که مرغان [illegible] ایشان درست نشده باشد [illegible] ادراک [illegible] است از ادراک
آن در وقت [illegible] ابراهیم [illegible] از آنجا پرواز نموده [illegible] متصل شدند و در آواز آورد که هر کرا خواهد که نفس خود را بحیات
ابد زنده گرداند [illegible] ایشان [illegible] بشرح عقل بخواند
[illegible] محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که [illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان اربعه [illegible] ذبح آنها
[illegible] امساک صفت خاک است و حکم
[illegible] زنده کن هر چهار را خلیل مثل
[illegible] فی سَبِیۡلِ اللّٰهِ [illegible] ادعه‌ی بر چهار بیان

و مجاهدان و نزد بعضی همه ابواب البر راه خدا است و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان کمثل حبة همچون مثل حبه است که در زمین طیب بکارند و آن دانه انبتت برویاند
سبع سنابل هفت خوشه بدان نوع که هفت شاخ از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آید
والله یضاعف برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او والله واسع و خدا فراخ بخشاینده است که یکی را هفتصد و زیاده می دهد علیم دانا است بنفقه کنندگان و [illegible]
بیان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب مقصود آنکه چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصد [illegible] بتصدقات اشتغال نمایند [illegible] بشارت [illegible]
می دهد دانه با نبات خوشه [illegible] الذین ینفقون آن کسانی که نفقه می کنند اموالهم مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدا در جهاد و غیر آن
ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا آن چیز را که نفقه کرده اند منا منتی یعنی منتی بر کسی ننهند بر صدقه دادن ولا اذی و آزاری [illegible]
یعنی فقیر [illegible] قولا و فعلا لهم اجرهم مر ایشان راست مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و نه ترسی است بر ایشان
از کم شدن مزد ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب قول معروف سخنی نیکو و وعده جمیل مر درویش را و مغفرة و درگذاشتن
سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر بهتر است مر مسئول را در نفع من صدقة از آن صدقه که نسبت بسائل یتبعها اذی از پی درآید او را رنجی و آزاری
از سرزنش و غیره والله غنی و خدای بی نیاز است از صدقه آنان که نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حلیم بردبار است تعجیل نکند در عقوبت
منان و موذی یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم بالمن مزد صدقه‌ها خود بمنت نهادن بر درویش [illegible]
حق است و تو اگر بجز حال آن مبتلی [illegible] حال او [illegible] حقایق پناهی اشارتی بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید شعر بار فقر ار فکنی [illegible]
منت منهش بر گردن چون عطا بخش خدا آمد [illegible] که دانا ننهد منت کس در کرم حیله گری پیشه تو جود را گر گذری پیش [illegible] پس متصدق باید که [illegible]
وارنده باشد نه منت نهنده والاذی و دیگر نیست مکنید صدقه‌های خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن مر درویشان بزبان که او را گدائی [illegible]
بر جبین افکنید چه اگر [illegible] توانگر مظهر صفت جود و کرم خوانند بیت ای توانگر [illegible]
جهت تکمیل صدقه مومنان می فرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی همچون ابطال آن کسی که [illegible]
ماله نفقه میکند مال خود را رئاء الناس برای نمودن مردمان ولا یؤمن و نمی گرود در حقیقت بالله بخدا والیوم الآخر و بروز باز پسین [illegible]
[illegible] گرویده بجود صدقه برای [illegible] دیگران و اگر [illegible] اعتقاد داشتی برای معاد [illegible]
صدقه این منفق مرائی فمثله کمثل صفوان پس مثل او همچون مثل سنگی است خاره هموار علیه تراب که بر آن سنگ خاکی نشسته است فاصابه پس
رسید وابل باران بزرگ قطره که سیل انگیزد و بسیار خیزد فترکه پس بگذاشت آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صلدا سنگی تهی و پاک از گرد و
خاک و صفوان مثل منافق است و خاک بر آن سنگ نمودار نفقات او که بریا کرده و چون قطرات باران عدل از سحاب حساب بر آن ریزان گردد [illegible]
نفقات محو شده سنگی بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت [illegible] آتش فشان [illegible]
لا یقدرون قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه صدقه کرده باشند [illegible] والله لا
یهدی و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را ومثل الذین و مثل نفقه آنانکه باعتقاد
و اخلاص ینفقون اموالهم صرف می کنند مالهای خود را [illegible] ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای و تثبیتا
و از برای اثبات و یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان [illegible] کمثل جنة مانند میوه بوستانی است که واقع باشد بربوة
بموضع بلند که تابش آفتاب [illegible]
یعنی اصابها برسد بدان وابل باران بزرگ قطره فآتت پس بیاورد و برآورد اکلها میوه خود را ضعفین دو برابر [illegible]
زمینهای دیگر [illegible] فان لم یصبها وابل پس اگر نرسد بدان باران بزرگ قطره فطل [illegible]
است یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]

از انگور باشد و بعضی از میوه‌های دیگر تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ می‌رود زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا در آن بوستانها مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر جنس
میوه‌ها بعد از خرما و انگور و تخصیص ایشان بجهت فضیلت و کثرت ایشانست وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرارسید صاحب این باغ را پیری و بزرگسالی وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او را است
درین پیری فرزندان ضُعَفَاءُ خردسال و ناتوان در معیشت بدرو فرزندان همه این بوستانها فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس رسید بدین بوستان بادی گرم و گویند گردبادی فِيهِ نَارٌ
در آن باد آتشی و همچنین باد آتشین را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائی است که سموم عمل الهی
باغ اعمال ایشان را که بران امید داشتند بسوزد و ایشان مبهوت و محروم مانند مثنوی کار یکه باشد مرد بی بران بدان حالی که ببیند نفعی در آن بر آید زاریها افروخته همه کشت اعمال
ایشان سوخته كَذَٰلِكَ همچون بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانها و احسان لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ
شاید که شما در آن تفکر نمائید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان أَنفِقُوا نفقه کنید در راه خدای مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ
از پاکیزه و برگزیده آنچه کسب کنید بتجارت و صناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا و از آنچه بیرون آوریم لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ برای شما از زمین چون حبوب و اثمار و اعیان نقد و قوت
رسیدت خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بود پنهان از یکدیگر بمسجد رسول در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودند و از بخیلی از مال داران و نیادوست دولت
صاع خرما از آن متاع که هیچ نیرزید با ستانبیا در درمیان خرما آنیکو بیخت وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ خود را بدان مناقبهای پاکیزه برامیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که از
طلب ایشان صدقه رسید که قصد مکنید چیزهای تباه و ناخوش که از قدرت همت مِنْهُ تُنفِقُونَ از آن چیز نفقه کنید وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ و حال آنکه نیستید
شما گیرنده چنان چیز را اگر شما را چند در حقوق شما إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در ساختن آن و مسامحه و مساهله کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای
غَنِيٌّ بی نیاز است از آنکه تصدق کند بمال خبیث حَمِيدٌ ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید که یکی از
شیاطین انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج می ترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ و می فرماید شما را
به بخل و امساک و منع صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَّغْفِرَةً آمرزشی مِّنْهُ از خود مر گناهان شما را یعنی وَفَضْلًا و افزونی
مکافات بخیر در دنیا وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر منفقان عَلِيمٌ دانا باستحقاق ایشان مر حسن فضل و مغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد حکمت
انفاق مَن يَشَاءُ هر که را می خواهد یا داند یعنی و یکه می باید او یاد افتی که میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمییز کند تا از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد وَمَن يُؤْتَ
الْحِكْمَةَ و هر که را حکمت داده شد فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس بتحقیق که داده شد او را نیکوئی بسیار امام ابو اللیث فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا
قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقه او تی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و دانع خدمت ایشان بر جبین حال خود نکند که او را خیر کثیر داده اند
و از متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رضی الله عنه وارد است که شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باقی لا یزال بیت علم داده اند ما در
نقادان زر و سیم شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نمی‌گیرند و پند نگیرند بدین مواعظ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنفَقْتُم
و آنچه بیرون کردید ای مومنان مِّن نَّفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از زر و دیبا یا اخلاص یا خدا یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُم یا بر خود واجب گردانید
مِّن نَّذْرٍ از نذری معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ پس بیشک خدای میداند او را و فراموش نمیکند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران که نفقه بریا کنند
یا از حرام صدقه کنند و یا نذر بمعصیت کنند یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ أَنصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ
اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست آنچه دیگران با بدان رغبت افتند و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنائی با اهل حق میل
کند وَإِن تُخْفُوهَا و اگر پنهان دارید صدقات خود را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ و بدهید آنرا بدرویشان بخفیه فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه
صدقه‌ها از آفت ریا و سمعه دور می نماید و درویش نیز از مذلت اخذ دبی نام محفوظ باشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارد در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت
اخفا مبالغه عظیم داشته هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی برآنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل
آنکه حق سبحانه و تعالی بسبب توانگران دیگری شود باد آنکه زکوة ادا در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس منقول است که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد
درجه و آنکه صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنكُم و دور کنیم از شما آنکه صدقه فرموده و فرمود
یعنی فدای در گذرانیم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظلم نبود وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه می کنید از ابدای صدقه و اخفای آن خَبِيرٌ دانا
قبل از اسلام بجهت مصاهرت در صدقه با ایشان و یهود قرابت بود مر ایشان نفقه می کردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام

٣٦ ع ٦

شربت معرفت نوشیدند آن تصدق کردن را بر جهودان کاره شمردند و چون صورت حال بر حضرت رسالت عرض کردند این آمد که لَیْسَ عَلَیْکَ هُدٰیهُمْ نیست بر تو ای محمد هدایت ایشان
راه نمودن جهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس وَلٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ و لیکن خدای تعالی بعنایت خود هدایت میکند مَنْ یَّشَآءُ هر که را میخواهد [illegible] و چون حضرت رسالت
فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جایز است وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَیْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِکُمْ پس از برای
نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلمان [illegible]
[illegible] وَمَا تُنْفِقُوْنَ و نفقه نمیکنید شما که مؤمنید اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر برای طلب ثواب خشنودی خدای و وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله
وما اتیتم من زکوة تریدون وجه الله وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَیْرٍ و آنچه نفقه کنید از مال یُّوَفَّ اِلَیْکُمْ تمام رسانیده شود بشما یعنی جزای آن تمام بشما رسانند وَاَنْتُمْ
لَا تُظْلَمُوْنَ و شما ستم کرده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما [illegible] کم نمیکنند لِلْفُقَرَآءِ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الَّذِیْنَ اُحْصِرُوْا آنانکه بازداشته شده اند فِیْ
سَبِیْلِ اللّٰهِ در طاعت خدای یا در جهاد لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمی‌توانند بواسطه اشتغال بغزا یا بطاعت ضَرْبًا سیر کردن فِی الْاَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و بیان
درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار یاسر و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان [illegible] در مدینه منزل نداشتند [illegible] مسکن ایشان بشب صفه مسجد بود
و بروز ملازم آنحضرت بودندی [illegible] النفقات [illegible] و بسوال طلب روزی نپرداختندی [illegible] یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ پندارد ایشانرا مرد نادان [illegible] از حال ایشان
اَغْنِیَآءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب بازایستادن از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو میشناسی ایشانرا ای محمد بِسِیْمٰهُمْ بنشانهای ایشان که صفرة
اللون است و زاری بدن [illegible] لَا یَسْـَٔلُوْنَ النَّاسَ سوال نکنند از مردمان و چیز نخواهند از ایشان اِلْحَافًا [illegible]
موصوف اند بتعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت مرحمت و شفقت میکردند [illegible]
وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَیْرٍ از مال خود برای اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای بِهٖ عَلِیْمٌ بدان داناست [illegible]
[illegible] اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند [illegible] اَمْوَالَهُمْ مالهای خود بِالَّیْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز سِرًّا نهان وَّعَلَانِیَةً و آشکارا
غرض استغراق اوقات است باعطای صدقات و در اسباب نزول آورده که مرتضی [illegible] چهار درم داشت یکی بشب تصدق کرد [illegible]
این آیت فرستاد [illegible]
قبول یافته بموقع رضا رسید و صاحب کشاف آورده که صدیق چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار [illegible]
صدیق [illegible] فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ پس ایشانراست [illegible] عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان [illegible]
آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد [illegible] وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و هیچ بیمی نیست بر ایشان وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهگین شوند اَلَّذِیْنَ یَاْکُلُوْنَ الرِّبٰوا آنانکه میخورند
ال ربوا یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا یَقُوْمُوْنَ برنخیزند از قبرهای خود در بعث و نشور اِلَّا کَمَا یَقُوْمُ مگر آنچنانکه برمیخیزد الَّذِیْ یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰنُ [illegible]
مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صرع و جنون است [illegible]
ربوا در قیامت بشکل مجانین [illegible] ذٰلِکَ این عذاب ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوْۤا [illegible] اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا [illegible]
کفار یک درم بدو درم میفروختند و میگفتند این ربوا نیز بیع است [illegible] وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ و حال آنکه خدای تعالی بیع را حلال کرده است وَحَرَّمَ الرِّبٰوا و حرام ساخته ربوا را
فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ پس هر که بیاید بوی پند [illegible] مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار او [illegible] فَانْتَهٰی پس باز ایستد [illegible] فَلَهٗ مَا سَلَفَ [illegible]
[illegible] آنچه گذشت یعنی گناه [illegible] مغفور شد وَاَمْرُهٗۤ و کار او مفوض اِلَی اللّٰهِ بخدای [illegible]
وَمَنْ عَادَ و هر که بازگردد باستحلال ربوا [illegible] فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه [illegible] اَصْحٰبُ النَّارِ یاران آتش اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آنجا جاودان
خواهند بود [illegible] یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا [illegible]
ابن عباس فرمود که [illegible] وَیُرْبِی الصَّدَقٰتِ [illegible] وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ
[illegible] کُلَّ کَفَّارٍ اَثِیْمٍ [illegible] اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا [illegible] وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ [illegible] وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ
وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ [illegible] لَهُمْ اَجْرُهُمْ [illegible] عِنْدَ رَبِّهِمْ [illegible] وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ [illegible]
پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ [illegible] یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ [illegible] وَذَرُوْا [illegible]

ربع

بر آیید ما بقی من الربوا از آنچه مانده است از ربوا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو و ثقیف و بنی مغیره مخزومی بر ربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت
رسالت روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو شرط بالکه ربوای ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوای دیگران بر ایشان ثابت نشود و ربوای دیگران از ایشان ساقط شود صلح کردند و بوقت طلب ربوا
از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آورده گفتند ما چه بخت کسانیم که ربوا را از همه مردمان وضع کرده اند و ما هنوز بدان ملا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض عتاب بن اسید که
حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت حال ماجرای ایشان بجناب پیغمبر نوشت این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فان لم تفعلوا پس اگر نکنید و بقیه ربوا را ترک نمائید فأذنوا
پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب بجنگ کردن من الله و رسوله از خدای و رسول او و حفص فأذنوا خوانده از اذن یعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید و بدانید
که لایق باید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فلکم پس مر شما راست رؤس اموالکم سرهای اموال شما لا تظلمون ستم نکنید
بر مدیون و زیاده از رأس المال طلبید و لا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی کم نکنند بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از ربوا گذشته بسرمایه خود راضی
شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل اباء می کردند آیت آمد که وان کان و اگر واقع باشد غریم ذو عسرة
خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فنظرة پس حکم آن مهلت دادن است الی میسرة تا وقت توانگری و آسانی وان تصدقوا و اگر صدقه دهید بفقر خداوند مفلس خیر لکم
بهتر است مر شما را ان کنتم تعلمون اگر دانید شما کانچه خدای پیغمبر باید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح جاودانی واتقوا یوما و بترسید از روزی که ترجعون فیه باز
گردید و شوید در آن روز الی الله بحساب خدای یا جزا که مقرر کرده است از ثواب و عتاب ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس هر نفسی ما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وهم لا
۳۸ ع ۸ یظلمون و ایشان یعنی باز گردیدگان بوی ستم کرده نشوند یا ایها الذین آمنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم چون معامله کنید با یکدیگر بدین بوامی یعنی عقد کنید عقدی از عقود شرعیه
بدل او آن دین باشد الی اجل مسمی تا وقت نام برده و معلوم بتوقیت شرعی و مشهور فاکتبوه پس نویسید آن را در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله و اسم متعاملین و مبلغ حق
و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید ولیکتب و باید که بنویسد آن وثیقه را بینکم در میان شما کاتب نویسنده بالعدل با داد و راستی یعنی کم و زیاده نکند در اصل و مال
ولا یأب و باید که سر باز نزند کاتب هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقول بعضی فرض کفایت است و بقولی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که
فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که اباء نکند کاتب چون التماس کنند ان یکتب از آنکه بنویسد وثیقه معامله را کما علمه الله چنانچه
بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع شد فلیکتب پس باید که بنویسد ولیملل و باید که املا کند کاتب را الذی علیه الحق آنکس که بر وی است دین بزبان خود
اقرار کند ولیتق الله و باید که بترسد املا کننده از خدای ربه که پروردگار اوست ولا یبخس و کم نکند در وقت اقرار منه شیئا از آن حق که بر وی است چیزی فان کان
پس اگر باشد الذی علیه الحق آنکس که بر وی است حق یعنی بر ذمه اوست سفیها جاهل و توق یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین ... او ضعیفا یا عاجز یا ...
چون کودک خرد یا پیر بیک رسیده او لا یستطیع یا آنکه مطلقا توانای ندارد و نمیتواند ان یمل هو آنکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه آنکه
مرض لکنت مر وی را پیدا آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است گویا نبود فلیملل پس باید که املا کند آن حق ولیه ولی یکی از ایشان که گذشت یعنی متولی امر او وان قیم است مر طفل
و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند واستشهدوا و گواه گیرید بر معامله خود شهیدین
دو گواه من رجالکم از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فان لم یکونا پس اگر این دو گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فرجل
پس یک مرد وامرأتان و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نسای در موضع مستور مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست
و در غیر آن از حقوق مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبول است و گواه باید گرفت ممن ترضون از آن کسانیکه پسندید و راضی باشید من
الشهداء از گواهان پسندیدگان می کند علت اعتبار عدد در امراتین یعنی دو زن برای آن باید ان تضل تا چون فراموش کند احدیهما یکی از آن دو زن معامله را که بر آن گواه
بوده فتذکر پس یاد دهد احدیهما الاخری یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت نسیان بر افراد نسوان غالب است پس دو زن باید که بتذکیر یکی نسیان
دیگری زایل گردد ولا یأب الشهداء و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای ادا یا تحمل آن ولا تسأموا
و ملول مشوید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق را صغیرا در حالتی که خورد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید الی اجله تا مدتی که او مقرر شده
باز ادا بود ذلکم این نوشتن اقسط راست تر است عند الله نزدیک خدای واقوم و صواب تر للشهادة مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است وادنی و نزدیک تر است
... الا ترتابوا ... در شک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود حق چون رجوع نمایند بکتاب الا ان تکون مگر آنکه باشد معامله تجارة حاضرة
... تدیرونها بینکم ... یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی الا تکتبوها آنکه ننویسید آن را

وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این آیت منسوخ است بآیت فان امن بعضکم بعضا الایه وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و باید که
رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار بکتابت نفرمایید وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر
آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منقول چنان است که باید که کاتب تحریف نکند و شاهد درست گزارد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت
کند و از راستی در نگذرد و گواهی بموقع بوقت طلب بدهد وَإِن تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای مسلمانان آنچه که نهی کردیم از اضرار کاتب و شهید فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ پس این فعل
نهی که گفتیم نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللَّهَ و در همه شما بترسید از خدای در فرمان او و اطاعت کنید وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزاند خدا شما را مصالح دین و دنیا وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیز عَلِيمٌ داناست وَإِن كُنتُمْ و اگر باشید شما عَلَىٰ سَفَرٍ در سفری یعنی مسافر باشید وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق
کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرا ستده فَإِنْ أَمِنَ پس اگر امین دارد بَعْضُكُم
بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند آن کس که امین داشته شده است یعنی مدیون أَمَانَتَهُ وام او را و از او انکار نکند
وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ یعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از کبائر است
وَمَن يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستیکه وی بزهمند و گناهکار است دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیه تمام است بر وعید یعنی کتمان شهادت از جرایم ۳۹
قلبیه سخت تر و غلیظ تر است از آثام متعلقه اعضای ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه می کنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِيمٌ داناست لِّلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ع ۲
مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا در اوست عوالم روحانیه که اسماء غیوب بواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از ارکان و موالید
یا در اوست عوالم جسمانیه که مظاهر اسما و مظاهر افعال اند و آیات بنده اند وَإِن تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان
دارید آنرا يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ شمار کند خدا شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که او مطلع بر سرایر است آورده اند که حق سبحانه روز قیامت
اعمال بنده را تمام بر وی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ پس بیامرزد بعد از آن احصا مر آن کس را که خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ
و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدا بر همه چیز از غفران و تعذیب قادر و توانا است بعضی برآنند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسا الا
وسعها منسوخ است و جمعی گویند محکم زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیت خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیت لا یکلف الله
بعد از بیان این آیت تا دانند که مؤاخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام رضوان الله در مضمون آن متألم
گشتند بی طاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم اجمعین اتفاق نمودند که ملازمت حضرت رسالت پناه صلوات الله
علیه رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید پس ایشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق بما را تکلیف کاری کردند که قوت
آن نداریم بلکه چیزی بما فرستاده اند که طاقت استماع آن نداریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز و کدام عمل است گفتند یا رسول الله عمل دلها در قبضه اقتدار ما نیست
اندیشها در چه اختیار ما نیست چه بسا خیالی که در دل ما می آید و فکر سایر در خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا مکروه داریم و از قوه بفعل نمی آریم و حق سبحانه میخواهد که بحکم
بدان مواخذه کند اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و حیله از عهده آن بیرون نیاید سید عالم فرمود که مگر شما میخواهید که گویید چون بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لا جرم [illegible] بر گفتار
ایشان متفرع شد بگویید سمعنا و اطعنا اصحاب از کلام سید ابرار [illegible] تمام یافته گفتند سمعنا قولك و اطعنا امرك و ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان بر
ایشان آسان شد و حضرت حق سبحانه در ثنای این امت ستمکاری ایشان این آیت فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گرویده و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ
بدان چیز که فرستاده شده است باو مِن رَّبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نیز از امت او
بدان منزل گرویدند الا ایمان رسول بتحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان ذکر فرمود
كُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدا یعنی بوجود ازلی و ابدی او و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان
او که مقربان حضرت کبریا اند و حاملان وحی و بعضی میگویند که ملائکه [illegible] و رسل اند از حق سبحانه بانبیاء و سبب وصول وحی اند بر رسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای فرستاده او که همه حق
و سخنان او است غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گزارنده و خواننده بر راه حق اند لَا نُفَرِّقُ می گویند یعنی مومنان
که ما جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یکی مِّن رُّسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی عناد بعضی را منکر اند وَقَالُوا سَمِعْنَا
گفتند مومنان شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا [illegible] خطاب آمد که چه گویید غُفْرَانَكَ رَبَّنَا [illegible]

ای پروردگار ما فَاِلَیْكَ الْمَصِیْرُ و بسوی توست بازگشت همه و اگر این قول الحمد سبب نزول مذکور شد لغیبا کنند این آیت و آنچه بعد گفت و این حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و ثانی
مکی است و بی واسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شد چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نماز پنجگانه و خواتیم
سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزند هر کسی را از امت که شرک نیارد و سجاوندی در تیسیر آورده که چون رسول بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده
قرب سید مشوق سوی عالی شد که عالم نماند* وجود در میان نه هم نماند* بسرادق از پرده بود خویش* مکه کرد بی پرده مقصود خویش* بوقتی که در مقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله
تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَّبِّهٖ چنانچه خواجه عالم صلوات الله علیه مناجات کرد محتوی بر آنکه مراتب
این کرامت بر مومنان است گوارنده نیست حق تعالی فرمود وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلٌّ اٰمَنَ الاٰیه حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه عالم فرمود قَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا خطاب
آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لَا یُكَلِّفُ اللّٰهُ در رنج نیفکند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را بانضمام تکلیفی اِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد آنچه کسب
کند از نیکویها وَعَلَیْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بروی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اِنْ
نَّسِیْنَا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما فوت شد اَوْ اَخْطَاْنَا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا و بار مکن بر ما اِصْرًا باری گران كَمَا
حَمَلْتَهٗ همچنانکه بار کردی آن چیز گران را عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا بر آن کسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا
ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ آن چیزی که نیست طاقت ما را که حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسران که این آیت را دلیل دانند و ناسخ آیت محاسبه اند
و بقول دیگر بلی است مراد استیلای شیطان است بواسطه غلبه شهوت بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان بردار او باز دارد و گفته اند لا طاقة لنا به
تعریض قدم است از صراط مستقیم وَاعْفُ عَنَّا و عفو کن و درگذار از خطایا و فراموشیهای ما وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز گناهان ما را وَارْحَمْنَا و بخشش بر ما بقبول طاعتها
اَنْتَ مَوْلٰىنَا تو کارساز و یاری دهنده مائی فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و مظفر گردان عَلَی الْقَوْمِ الْكٰفِرِیْنَ بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل این سوره را
ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه این دعا را در شب معراج گفت و ملائکه آمین می کردند و حق سبحانه تعالی اجابت فرمود ففیه

سورة آل عمران مدنية بسم الله الرحمن الرحيم وهي مائتان آية

الٓمّٓ الف مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلای عمیم حق است و لام بلقاء کریم او و میم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلا او در دنیا همه را علی العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای
عقبی باب خصوص و اصل و فیض محبت بمقتضای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اَللّٰهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مگر او اَلْحَیُّ زنده که حیات هر زنده از وست الْقَیُّوْمُ پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده می خواستند که با حضرت رسالت در باب عیسی مناظره کنند
و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما پیش از اسلام بر دوش و حلقه دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شمار النصرانی و فرزند بجناب الوهیت
از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه متحقیقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول فرمود که در نسب او شما فنا بر بجار ابدا از ... نیست و خود
میدانید که عیسی مشرب اهل خواب چشید و دیگر شما اعتراف می کنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده هم بعقیده شما پروردگار عالم صورتی نیست و دیگر خود می گویید که عیسی
اکل و شرب داشته و رفتن و آمدن و خواب و بیدار می کرد و نسبت می کنید و حق سبحانه از این همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و چند آیت
از اول این سوره نازل شد و چون اختلاف ترسایان گاه در الوهیت عیسی و گاه در نبوت محمد واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد
از آن و بیان نبوت فرمود که نَزَّلَ فرو فرستاد خدای عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و در اخبار و درستی در دلالات مُصَدِّقًا در حالتیکه موافق است این کتاب لِّمَا
بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن کتابها که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ و فرو فرستاد توریت و انجیل
را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًی لِّلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در این دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود و
نصاری که با نسبت بعزیر و عیسی می گویند ثابت می شود وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاده کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزه
است که مقارن کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بدرستیکه آن کسانیکه نگرویدند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بنشانهای قدرت الهی یا آیات
قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ایشان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ مر ایشان راست عذابی سخت یعنی پیوسته وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار
ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ شَیْءٌ پوشیده نمی ماند بروی چیزی از کائنات فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ
نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و موجودات و علم عیسی ببعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بود و دلیل بجهان علم ناقص

ع ۳ ۴۰

آیاتش ... حروفش ...

مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هُوَ آن خدائی که علم او محیط است بهمه موجودات الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکس است که تصویر میکند شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مادران كَيْفَ يَشَاءُ
بهر نوعیکه میخواهد از دراز و کوتاه و نر و ماده و سیاه و سفید و ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی برین وجه نبود بلکه در رحم مادر تصویر یافته و مصور بوده خود نتواند بود زیرا که
مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و محتاج خدا را نشاید و خدائی همه است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ که جهت تقریر وحدانیت است علی رغم آنانکه نصاری سه خدا اثبات کردند الْعَزِيزُ
بی همتا در پادشاهی الْحَكِيمُ دانای محکم کار هُوَ الَّذِي أَنزَلَ او است آنکه فرو فرستاد عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضی از این کتاب آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ آیتهای
روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات محکمه أُمُّ الْكِتَابِ اصل و معظم قرآن است وَأُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ مانند
یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد و بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی فرموده
که عقل بیان محکم میداند و متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود خواستند که از روی حساب جمل مدت بقای دولت اسلام استدلال کنند و چون
فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در شمار افزودند بلجاج افتادند چنانچه در الم هفتاد و یک است و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک
طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فَأَمَّا الَّذِينَ پس اما آنکسانیکه از جهت تقلید و تعصب فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زَيْغٌ میل بباطل است
در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی میکنند مَا تَشَابَهَ آن چیزی را که لفظا و متشابه و معنی مشکل است مِنْهُ از کتاب ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که شک پدید آید در
قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حساب مخالف بر استقامت است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و دیگر اتباع متشابهات میکنند
بجهت طلب تاویل آن بر وفق رای و متمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که او را فرو فرستاده امام سجاوندی فرموده که مذهب اهل
سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل دخل نکنند چه بحقیقت حرف سبحانه باید و از آن عالم
نیست وَالرَّاسِخُونَ و ثابت قدمان فِي الْعِلْمِ در دانش مومنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخ بود يَقُولُونَ میگویند آمَنَّا بِهِ ایمان آورده ایم بمتشابه كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا همه محکم
و متشابه آن از نزدیک پروردگار ما است وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نمی پذیرند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقلهای صافی رَبَّنَا هم قول راسخان علم است و ایشان [illegible]
خود را بر عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا میل مده بباطل دلهای ما را از دین حق بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه ما را راه نمودی وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را
مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً از نزدیک خود توفیق استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت یا بار نا دار ما در بین حال از سلک و شبهه إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ بدرستیکه توئی بخشنده رَبَّنَا
ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستیکه تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ برای حساب روزی که هیچ شبهت نیست در آمدن آن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ
خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت را نفرین میکنند که [illegible]
بمال و اولاد مفاخرت و مکاثرت میکردند لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان مینازند وَلَا أَوْلَادُهُم و نه فرزندان ایشان که بدیشان [illegible]
مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای هیچ چیزی در دنیا اگر محنت در کار شود و در آخرت که ایشان ازلی مستحق جهنم اند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیز دوزخ [illegible]
عادت ایشان در تکذیب حضرت رسالت كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند عادت و متابعت فرعون است در تکذیب موسی وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و عادت آنانکه پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا [illegible]
آیتهای ما را بمعجزات انبیای خود فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشان را خدای بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان از انکار و تکذیب وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است کافران را قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
مر آنکسان را که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت ما بر شما وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ و گرد کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد
است دوزخ فرش خطاب بکفار قریش میفرماید که قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ بدرستیکه بود شما را علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در دو گروه بهم رسیدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ گروهی کارزار میکنند در راه خدا که لشکر پیغمبر بودند سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و سی و شش تن انصار وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروهی کافر که بعد ایشان لشکر ابو جهل بود
و نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُم می دیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مِّثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا که بچشم ایشان از برای معاینه دید شدند و گروه دیگر [illegible]
[illegible] مسلمانان را تا صابر شوند و بدو برابر غالب آیند [illegible] که علامت مذکور [illegible]
بچشم کافران آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب [illegible] ضعف لشکر ایشان [illegible] وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ
بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ [illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً [illegible] لِّأُولِي الْأَبْصَارِ [illegible]
[illegible]
[illegible] الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ [illegible] الْمُقَنطَرَةِ [illegible]

هزار مثقال نقره یا پری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان است که عیب و ضرر او ظاهر بگردانند چون مطلق الیمین و غره و محجل و امثال آن
و گفته اند مسومه آراسته است یا تمام خلقت یا راه وار یا فربه یا ابلق که میل عربان بیشتر بوده وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار
یا زمین برای زرع ذَٰلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخوردار یابند از آن در زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود
بحق است عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک اوست نیکوی بازگشت حسن المآب چه در قرب رب الارباب منصوبیست قطعه ای دل از درگاه جانان رخ متاب زندگی خواهی سحاب ان اقتراب
چند گردی کوه و صحرا در هوس پیش او آی احسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را ای رویشان صحابه بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ به بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ
اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علت مومنان باشد یا از ارتکاب فواحش گذشته یا متاع دنیا را دست باز بداشتند چون اهل صفه مر ایشان راست عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانها است که اندکی از آن بهتر است از دنیا و آنچه در وست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها پس صفت آن بوستانها
میکند که تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت خلود
در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و لهم و مر ایشانراست جفتها از حوریه و النسیا مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که نسای دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ
مِّنَ اللَّهِ و دیگر ایشانرا خشنودی است از خدای و این از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ متقیان که ایشان
نیازمندانه خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا می گویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه تو فرموده فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا
گناهان ما را امروز بحفظ کرم برو دفتر عصیان ما کش بفضل تو وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ دیگر صفت ایشان میکند
که صبر کنندگانند بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمانبردارانند امر خدای را
در پنهان و آشکارا وَالْمُنفِقِينَ و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت
دعوات است یا نمازگزارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهای
مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و فتور و منفق صفات و ذوات اند از روی محبت و مستغفر اند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق سبحانه
که آن شهود ما سوی الله است این نوع گناه استغفر الله و ازین صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوک است و صدق ابتدا التخلق با خلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس بوالفضول
و انفاق سبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحید است و تمامت رهبی سالک در مغرب فنا صورت نشود و خورشید بقا ابدای از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر
سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر سایل ملک و ملکوت مستعلی شد در شب وجود ما عدا که نمودی بود از اول کشته صبح
شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و این سر کلام تمام المثنوی السیر فقد طلع الصبح اینجا چه حرکت باید قطعه لمعه نور قدم چون تافت زاکوان جمله مرادات محدثات بر آمد صبح
و صاف شد میدید همه آفاق هر طرفی بانگ الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت رسالت سوال کردند که بزرگترین کلمه در شریعت شهادت در کلام
خدای کدام است این آیت نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود أَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی
سزای پرستش غیر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان نیز همین چه گواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای امت همین گواهی میدهند قَائِمًا
در حالتیکه هر یک از علما قایم اند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت یا خدا گواهی او بوحدت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی و گفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید
و شهادت ملایکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان آن و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم توان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
مکرر بجهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید الْعَزِيزُ قوی است و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بوی توحید موحدی و وصف واصفی گر وصف امر چه همه مورد اند
با ظهار کلمه توحید الْحَكِيمُ دانا در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستیکه دین پسندیده عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای دین اسلام است نه یهودیت و نصرانیت وَمَا
اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد رسول پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنگه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جویا که در میان
ایشان هست یا طلب ریاست و بزرگی قوم وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ و هر که نگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی محمد را ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای سَرِيعُ
الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم بروند و خدای تعالی بعد از حساب ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر ایشان جهودان یا ترسایان خصومت
کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصارای نجران در مقام جدال باشند تو بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ لِلَّهِ روی خود را

خود و کفار و کردار و نیت و دل خود را بسپردم مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بگوای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنکسان را که کتاب
بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مر مشرکان عرب را که کتاب نداشتند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آرید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی امر یعنی
اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورند و از حق روگردانند و انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بتحقیق راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر
اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام است وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست به بندگان در تصدیق
ع ۲ ۱۱ و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستیکه آن گروه که کافر اند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و محمد علیه السلام یا بحجتهای روشن که بر یگانگی حق سبحانه واقع است در کتابها وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ و می کشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن برایشان سزاوار باشد و درین سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان دانند که بغیر حق می کشند و این صورت اقبح است
از آنکه تصور نکنند که بحق می کشند از حضرت رسالت پناه علیه السلام مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز کشتند پس
صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای تعالی میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشند
آنها را نیز که از روی حقانیت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی سوای انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده ایشان را بعذاب
دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای
ایشان که می گفتند پذیرنده احکام توریت ایم و بشریعت موسی عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا درین سرای که ازو رایحی نیابید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که ثواب بر مرتب شود
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را یاری دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنها که أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره را
مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی اندک چیزی را از آن يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده می شوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند در میان ایشان در قصه یهود خیبر
که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مائده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند روزی حضرت رسالت جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن اوفی گفت ای محمد
با تو در حق علمای دین خود مناظره میکنیم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت من است بیارید و درین محکمه از احکم سازید ایشان ازین قول ابا
نمودند آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریت می خوانند ثُمَّ يَتَوَلَّى پس روی می گردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسای یهود اند وَهُمْ
مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذَلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان می گویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید
بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت یا چهل روز است وَغَرَّهُمْ و فریب داد ایشان را فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آن چیزی که میبستند که پدران ما بفته از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشان را فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آنگاه که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ
لَا رَيْبَ فِيهِ از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را تمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
ستم بدیشان نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات عمرو بن عوف روایت کرده که در غزوه احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پیدا آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع
بپیغمبر علیه السلام کردند و آنحضرت بدان موضع آمد کلند متین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی و تایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از
میان آهن و سنگ بجست که از پاره آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحدی که کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران آمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت مقداری از آن بجست
دوری و درخشان شد که بروشنای آن عمارات صنعا و یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر درآمد صحابه تکبیر فتح گفتند و حضرت رسالت فرمود که روح الامین
کرامت من برین داد این ظفر یافته که سلطانی چه و تصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه رسد و شقه رایات شریعت من سایه دولت بر مفارق اهل یمن افکند
مومنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان گرد
خندق میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده می دهد حق سبحانه این آیت فرستاد قُلِ اللَّهُمَّ
بگوای محمد که یا خدا یا مَالِكَ الْمُلْكِ خداوند پادشاهی متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ مر کرا خواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و می ستانی
ملک مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که میخواهد می سپارد و عنان شهریاری
از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست بستد و او را که خواست داد و گفته اند ملک رسالت و نبوت است که از
بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد و یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع
کرده به این امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که بهر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول دو جهان گشت امام محمد غزالی فرموده که این

[illegible] دست همه [illegible] خداوند [illegible] است هر کرا مقبول قلوب سازد و در اسلوب عنایت ساخت [illegible] و خوار گرداند [illegible] بستغلال [illegible] نکبت و [illegible]
[illegible] و تعز من تشاء و عزیز میسازی هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون مهاجران و متابعان و تذل من تشاء و خوار و حقیر میکردانی هر کرا خواهی بکفر و نکبت چون ابوجهل
[illegible] عزت [illegible] باستیلاء بر [illegible] دولت [illegible] انقضاء [illegible] عزت [illegible] نصاری [illegible] بقبول جزیه
[illegible] دنیا [illegible] عزت [illegible] قناعت و ذلت [illegible] حرص [illegible] قناعت [illegible] عقیدت [illegible] حرص [illegible] اکراز [illegible] در صف نعال
آورده اند در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقتی عزیمت سومنات بزیارت امام مغربی غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نموده
و جنیان [illegible] در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته در خواست فرمود شیخ امام قدس سره جواب داد که روشن [illegible] معنی آیت این است که ترا با هزار
و هفصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار کامل بجهت [illegible] باقی ملک بخانه سجود من گدائی آرد و در نعال [illegible] بایستد [illegible] کلیم کهنه [illegible] ملک قناعت بخشید در
صدر آزادی جای دهد بیت اگر قناعت [illegible] و [illegible] حرص و آز [illegible] و نزد محققان عزت [illegible] کشف
و ذلت حجاب [illegible] عطا بیدک الخیر بدست تو است یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نکوئیها از اقبال ملک و اعزاز مومنان و اگرچه شر نیز چون نزع ملک و اذلال بدست
قدرت او است اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبنی بر بشارت بر اهل ایمان است و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم پس اکتفا کرده بامر
القصدین چه از و ضد دیگر مفهوم می شود و چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر عالم
در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید ابیات پس بد مطلق نباشد در جهان زهر ماران مار را باشد حیات نسبتش
با دیگران باشد ممات یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و جود را با عدم امیرشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه در بعضی از ادعیه فرمود که الخیر کله بیدیک و الشر لیس الیک
[illegible] بعقد العقود [illegible] ظلال نوال علی مفارق اهل الخصوص [illegible] سخن [illegible] می نماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة و [illegible] فرماید
ابیات بلبل باغ [illegible] شهباز [illegible] بود [illegible] دیده [illegible] نظاره [illegible] کردید شناخت [illegible] قدم از
[illegible] کفت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا یعود الیک انک علی کل شیء قدیر بدرستیکه تو بر همه چیزها از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیری و توانائی تولج اللیل در می آری
شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول آفتاب بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روزمی افزائی تا روز بکمال او بحد
[illegible] ایام سنه بود و در اول سرطان اطول ایام سال می شود و تولج النهار و در می آری روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی
تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود و در آخر قوس اطول لیالی شود و تخرج الحی و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا من المیت از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ
از بیضه و درخت را از دانه و تخرج المیت و بیرون آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه من الحی از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون
می آری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مومن چون کنعان از نوح و مومن را از کافر چون ابراهیم از آزر و ترزق من تشاء و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه هر کرا خواهی بغیر
حساب بیشمار یعنی بمرتبه که تعلق عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المومنون باید که فرا نگیرند مومنان که دوستانند الکافرین کافرانرا که دشمنان اند اولیاء دوستان
[illegible] و [illegible] من دون المومنین بجز دون از مومنان یعنی دوست مومن بجز مومن نشاید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با روسای یهود طریق دوستی
[illegible] کرده بودند و عقد موالات [illegible] موافقت در میان آورده حق سبحانه ازان نهی فرموده از روی تهدید گفت و من یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمن فلیس من
الله پس نیست از دین خدا فی شیء در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم تقیة از ضررهای کافران ترسیدنی و حذر کردنی
حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست و یحذرکم الله و می ترساند خدای شما را و در ارتکاب مناهی نفسه
از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری نفس عبارت است از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر جا که لفظ نفس
نسبت با حق سبحانه آید مراد ذات او باشد و الی الله المصیر و بسوی جزای خداوند است بازگشت همه قل ان تخفوا بگو ای محمد که اگر پنهان دارید ما فی
صدورکم آنچه در سینه های شماست یعنی دوستیها از موالات کفار او تبدوه یا آشکار کنید ما فی الضمیر خود را یعلمه الله میداند خدای آنرا و یعلم ما فی
السموات [illegible] در آسمانها است از [illegible] علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از انواع سفلیات و الله و خدای که علم ذاتی او بر همه محیط است
[illegible] قدیر [illegible] است [illegible]
[illegible] و ما عملت

من سوء عملی که کرده باشد آرزو کند که دوست دارد آن نفس لو ان بینها ای کاشکی باشد میان او و بینه و میان آن عمل بد امدا بعیدا زمانی دور یعنی نخواهد که مطلق عمل خود را ببیند
و یحذرکم الله نفسه و می ترساند خدای شما را از عقوبت خود در فتوحات آورده که خدای شما را می‌ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بنحوی که نباید چه مناسبت میکند میان ذات
خود و ذات حق ما للتراب و رب الارباب قطعه چه نسبت ذره با چنین خورشید چه تو خاک را با عالم پاک والله رؤف بالعباد و خدای مهربان است بر بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قل ان
کنتم بگوی ای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که تحبون الله دوست میدارید خدای را فاتبعونی پس پیروی کنید مرا یحببکم
الله تا خدای شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت راسخ باشند رحیم مهربان است بر ایشان
برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند بتان را برای خدای دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید
متابعت حبیب او را فرو مگذارید قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی و الرسول و پیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر بگردند و روی گردانند از طاعت
خدای و رسول فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستیکه خدای دوست نمی دارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفر است
ان الله اصطفی آدم بدرستیکه خدای برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسماء و سجده ملائکه و ابوت انبیاء و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه
و آل ابراهیم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه کعبه و آل عمران و آل عمران را که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم علی العالمین
بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند این عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بودند که خدای تعالی ایشان را برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذریة و همچنین برگزید
فرزندان این پیغمبران را بعضها بعضی از ایشان من بعض از بعضی مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه یا مزخرفات نصاری را که پسر عمران را ابن الله گفتند علیهم
داناست باغراض فاسده ایشان این مقالات آورده اند که عمران [illegible] از اولاد سلیمان زنی داشت حنه نام که خواهر او در نکاح زکریا بود و متولی بیت المقدس بوده بود
در حالت توجه بنیاد آنچه خواهش است در خاطرش گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی و آنجا شدی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای چون بزاد و خبری بود غمناک
شد حق تعالی بر شکستگی دل او رحم فرمود و دختری که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود این است که حق از حکایت او می فرماید و اذ قالت امرأة عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران
بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود در وقتیکه حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم لک ما فی بطنی برای تو آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده
از قید تعلقات دنیا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند و دران زمان خدمت مسجد قدس بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد
والدین در چنین نذر فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت وی که این چه کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد نشاید زنان را حنه غمناک شد که فتقبل منی پس قبول کن
خدایا از من آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستیکه تو شنوای سخنی را که بزبان گفتم العلیم دانای بمقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواسته ام فلما وضعتها پس آنگاه
که نهاد بار خود را ضمیر عاید بحمل است یا نذیره قالت گفت بسبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستیکه من نهادم آن بار انثی فرزندی ماده والله اعلم
و خدای داناتر است بما وضعت بآنچه او بنهادم حفص وضعت خواند یعنی خدا داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و بقرائت بکر این جمله معقول قول حنه است و بقرائت حفص مستانفه من قول الله و لیس
الذکر گفت حنه که نیست پسری که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کالانثی همچون فرزند ماده که بمن داده و انی سمیتها مریم و بدرستیکه من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان
یعنی کنیزک خدا و انی اعیذها بک و بدرستیکه من پناه میدهم او را بحضرت تو و ذریتها و فرزندان او را من الشیطان الرجیم از دیو رانده شده یا از مس او برکت
حنه پروردگار مریم و عیسی را از مس شیطان محفوظ و محروس داشت و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او
مستور و محروس بودند فتقبلها ربها پس فرا پذیرفت مریم را پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه و انبتها و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نباتا حسنا رستنی
نیکو یعنی پرورش یافت بصلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بسن سالگی رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه او را بعد ولادت به بیت المقدس آورده
سدنه و احبار را گفت خذوا بگیرید این نذیره را فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدای است بزرگان بتقوی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا قرعه زدند بر آن
قلمهای خود را که بدان کتابت توریت میکردند یکبار بنهر اردن [illegible] در جواب آنکه [illegible] پرورش مریم و متعلق باشد القصه قلم زکریا بر سر آب آمد
مریم بر زکریا مقرر شد و کفلها زکریا و خواپذیر حق تعالی مریم را بر زکریا و زکریا او را جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون طفولیت در گذشت او را مسجد
که بغیر نردبان صعود بر آن میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از تفقد حال او فارغ شدی در بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی و در غایت حراست کوشش نمودی
تا مریم بزرگ شد کلما دخل علیها زکریا المحراب هرگاه که در آمدی بر مریم زکریا وجد عندها رزقا یافتی نزد او روزی [illegible]
قال یا مریم انی لک هذا گفت ای مریم از کجاست ترا این قالت هو من عند الله

نزدیک خداست إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بدرستیکه خدای روزی میدهد هر کرا می خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هُنَالِكَ در آن وقت که زکریا ثمره تازه دید بغیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبرسن بوجود فرزندی پس بهمان محراب دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را قَالَ رَبِّ هَبْ لِي گفت ای آفریدگار من ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ بدرستیکه تو از کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آن فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان گویند همین جبرئیل بود بجهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرد وَهُوَ قَائِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز می گزارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت أَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مژده میدهد ترا بفرزندی که نام وی یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر باو زنده باشد یا دین پدر بوی زندگی یابد مُصَدِّقًا در حالتیکه این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ یعنی کلمه است یعنی عیسی کلمه است این گفته شد که بی پدر او تولد شد و بکلمه کن پدید آمد مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدا و نقل آورده اند اول کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود علی نبینا و علیه السلام و دیگر صفت یحیی این است وَسَيِّدًا و مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادت است آراسته وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری ناشی شده از شایستگان یعنی زکریا و آباء او و جمالی آن پیغمبر که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسر وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستیکه فرا رسیده مرا پیری و بزرگسالی وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ و زن من یعنی ایشاع خواهر مریم بوده نازاینده است آیا مارا جوان می سازی یا همچنین پیر فرزند میدهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذَلِكَ همچنین همچنان که هستید از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق حکمت و مصلحت قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً گفت زکریا ای پروردگار من علامتی بگردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبر دار کند قَالَ آيَتُكَ گفت جبرئیل که خدا میگوید نشان تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانه روز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا و یاد کن پروردگار خود را بسیار وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ و تسبیح گوی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد انشاء الله تعالی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه شفاها گفتند يَا مَرْيَمُ ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستیکه خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت بیت یا پرورش داد ترا بعصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از افعال زنان که رسم ایشان باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ تکرار از برای تأکید است یعنی بی پدر ترا برگزید عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان عالمیان یا آنکه ترا بی شوهر فرزند داد و بنفخه جبرئیل مخصوص گردانید يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ ای مریم فرمان بردار که مر آفریننده و پرورنده خود را وَاسْجُدِي و سجده کن خدای را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذَلِكَ اینها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که بجهت اظهار اعجاز تو ای محمد نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم بزبان جبرئیل بتو می فرستیم وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ آن زمانی که انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ که کدام است از ایشان که بایستی و متعهد مریم شود وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان إِذْ يَخْتَصِمُونَ آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و الحق آنست که جبرئیل گفت يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ ای مریم بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بکلمه از او و مراد حضرت عیسی است و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد [illegible] یا واسطه این کلام آفریده شده است آنرا از سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نام آن کلمه مسیح لقب است و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گویند نام پیغمبر ما محمد مصطفی است [illegible] وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا روشنا [illegible] در دنیا [illegible] وَالْآخِرَةِ و در آخرت [illegible] وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از نزدیکان [illegible] کرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید با مردمان فِي الْمَهْدِ در گهواره [illegible] وَكَهْلًا و سخن گوید [illegible] وَمِنَ الصَّالِحِينَ [illegible] قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روی استفهام [illegible] ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ [illegible] قَالَ كَذَلِكِ گفت جبرئیل [illegible] فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ [illegible]

[illegible]

[illegible]

ع ١١ / ٧

وَرَسُولًا و گرداند او را فرستاده بسوی إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بآنکه من بتحقیق آمده ام بشما بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من است و مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ بدرستیکه من میسازم و
تصویر میکنم برای شما از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَأَنفُخُ فِيهِ پس میدمم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته فَيَكُونُ طَيْرًا پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده پرواز
کننده بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت بدست گرفته نفس در وی میدمید بعزت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان پرواز می آمد
و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب شدی مرده بر زمین افتادی علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بری میگردانم نابینای مادر زاد را از علت او علامت سیوم وَالْأَبْرَصَ
و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که
وقوع احیا از مخلوق متصور نبود و مفسران بر آنند که عیسی چهار مرده زنده کرد یکی از ایشان سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُم و خبر میدهم
شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای شما منقول است که در مکتب کودکان را گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام
خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده و [illegible] کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین پنج معجزه لَآيَةً لَّكُمْ هر آینه علامتی است
مر شما را و دلالتی بر صدق دعوی من إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمده ام بشما باور دارنده لِّمَا
بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیزی را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتاب موسی است و من تقریر کننده شریعت آنم وَلِأُحِلَّ لَكُم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بعض
الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ آنچه در شریعت موسی حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان [illegible] وَجِئْتُكُم و آمده ام بشما بِآيَةٍ
مِّن رَّبِّكُمْ و نشانی از پروردگار شما مراد معجزات [illegible] حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای [illegible]
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید [illegible] قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ
این است راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ پس آن هنگام که دریافت عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در [illegible] قتل
وی چون عیسی اعادت دعوت کرد جهودان بقصد او برخاستند عیسی فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت در لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان
گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود بیائید تا مردم را [illegible] بتوحید [illegible] صیادی کنید و در معالم
که عیسی گفت بیائید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسول او ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ گفت عیسی کیست
از شما یاران من در کار خدا تا وقتیکه نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریان گازران [illegible] بوده و معنی حواری
خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ ما یاران خداییم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویدیم بخدای وَاشْهَدْ بِأَنَّا
مُسْلِمُونَ و تو ای عیسی گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را آنگاه دعا آغاز کردند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بِمَا أَنزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی
یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را [illegible] با ایشان که گواهانند
بوحدانیت و [illegible] بتصدیق [illegible] و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار [illegible] حواریان این بود که [illegible] امت محمد
ببرکت [illegible] از همه امتان [illegible] بحکم نحن الآخرون السابقون [illegible] مرسل [illegible] اول [illegible] پیشوای صف
صدر المرسلین [illegible] سید المرسلین [illegible] وَمَكَرُوا و مکر کردند [illegible] آنکسانیکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] خانه [illegible] صباح [illegible]
[illegible] بیرون خانه فرستادند [illegible] عیسی [illegible] در آن شب عیسی را بآسمان برده بود [illegible]
چون بیرون آمد [illegible] عیسی [illegible] فلان کسم [illegible]
[illegible] وَمَكَرَ اللَّهُ [illegible] وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ [illegible] إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا
[illegible] عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ [illegible] وَرَافِعُكَ إِلَيَّ [illegible] وَمُطَهِّرُكَ [illegible] پاک کننده
[illegible] مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ [illegible]
[illegible] الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]

ایشان بواسطه معاونت قیامت و پیوسته ترسایان بر یهودان غالب خواهند بود اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ پس بسوی من است بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران
او فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ پس حکم کنم در میان شما فِیْمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ در آن چیز که شما هستید در وی اختلاف میکنید یهود موسی را تصدیق و عیسی و محمد را منکرند و نصاری عیسی و موسی را
تصدیق میکنند و محمد را و علی جمیع الانبیا منکرند و بثالث ثلاثه قایل می شوند و مومنان می گویند الله تعالی یکی است موسی و عیسی و محمد فرستادگان او یند بحق خدای تعالی فرمود که بنسبت این
طوایف حکم کنم فَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا پس اما آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَاُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِیْدًا عذابی سخت فِی الدُّنْیَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم
جزیه و خواری وَالْاٰخِرَةِ و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِیْنَ و نیست مر این کافران را از یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَاَمَّا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل صالح کردند فَیُوَفِّیْهِمْ پس تمام بدهیم ایشان را و بعضی نوفیهم خوانند یعنی خدای بدهد اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان در
دنیا بنیکنامی و در عقبی بدرستکاری وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ و خدای دوست نمی دارد ستمکاران را ذٰلِکَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوْهُ عَلَیْکَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْاٰیٰتِ
و آن از علامات نبوت و دلایل رسالت است وَالذِّکْرِ الْحَکِیْمِ و از یاد کرد استوار محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان
اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی می نهی خواجه عالم فرمود که عیاذا بالله که نام عبدالله بر عیسی دشنام باشد او بنده الهیست فرستاده خدای اما و کلمه الهیست
القا کرده شده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب بر افروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی بتحقیق صفت عیسی
و شان غریب او عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند کَمَثَلِ اٰدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و حال
آنکه او را ابن الله نمیگویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین
که عدم آبست یا در آنکه موجود است خارج از عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد و ببرد و را بتطهیر روح ایشان از مرور بر اصلاب و تعطف و تقلب بوجه مماثلت
ظهور در بروز و سیر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت لیکن بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای قالب او را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهٗ پس گفت مر آن قالب مصور را
که بحکم من کُنْ بباش زنده بروح فَیَکُوْنُ پس بود و تنبیه میفرماید که خاک را گفتیم آدم باش و باد را گفتیم عیسی باش اَلْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و پیغامی است رسیده
مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو به تو فَلَا تَکُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی تعیین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر
است اما مقصود بخطاب امت آن حضرت اند یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتند چون نصاری که در ظلمت
ظن و تخمین مانده اند و لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند بیت زاسرار یقین حرفی نخوانده اند + بزندان گمان محبوس مانده + بعینشان گشته ظاهر آفتابی + به پیش دیده ایشان حجابی + چه بینند چشم
نابینا ز خورشید + چه داند دو سر جام جمشید + فَمَنْ حَآجَّکَ پس هر که خصومت کند با تو و حجت آرد فِیْهِ در باب عیسی مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَکَ پس از آنکه آمد ترا مِنَ الْعِلْمِ از دانستن
عیسی که رسول و بنده است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباهلت نَدْعُ بخوانیم اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَکُمْ پسران ما و پسران شما وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ و زنان ما و زنان
شما را وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللّٰهِ پس کنیم لعنت خدای را عَلَی
الْکٰذِبِیْنَ بر دروغ گویان یعنی لعنت کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت وفد نجران را طلبیده گفت هر چند ما در حجت می افزائیم شما در عناد و منازعت
می افزائید اکنون بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بر آن صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت
پناه حسین را بر داشته و دست حسن گرفته و فاطمه زهرا از عقب و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه بیرون آمدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین
گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تامل فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم
را با اهل بیت بدید فریاد بر کشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدا که من روی چند می بینم که اگر از خدا درخواهند کوه را از موضع آن زایل گرداند و بیقین میدانم
که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند پس پیغمبر صلحنامه
نوشته بدیشان داد و باز گشتند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر مردم نجران با من مباهله کردندی خدا ایشان را مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر بر سقف های
منازل ایشان هلاک شدندی اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این قصه که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر راست و درست وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ
مگر الله که استحقاق معبودیت او را ثابت است وَاِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ اوست غالب قوی محکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند ترسایان و رو از مباهله
بتابند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق خدای عَلِیْمٌ بِالْمُفْسِدِیْنَ داناست بفساد تباه کاران ... مظهر ... آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید بیت
... قُلْ یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایان است قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب

ع ۹

داخل اند و مضمون خطاب این است که تعالوا بیائید الی کلمة سواء بسوی سخن راست بیننا و بینکم میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و اینجا کلمه عبارت است الا
نعبد الا الله که نپرستیم مگر خدای را تعریض بنصاری است در عبادت عزیر و عیسی و لا نشرک به شیئا و دوم انباز نسازیم بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهرست و لا یتخذ
بعضنا و سیوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا من دون الله خدایان جز خدای تعالی یعنی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند انحلال را صفت
از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود آنکه احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه عدل فقولوا اشهدوا
بانا مسلمون پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون فی ابراهیم چرا شما برده گروه محاجه میکنید
در دین ابراهیم و دعوی یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود و ترسایان گفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا در دین مجادله می نمائید ای یهود و ترسایان و ما انزلت التورية و الانجیل
و حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را کار میبرند الا من بعده مگر بعد از زمان ابراهیم مقررست که ابراهیم پیش از موسی بود
بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او برین دو پیغمبر و شریعت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد افلا تعقلون آیا درنمی یابید و تعقل
نمی کنید ها انتم تنبیه میکند که گوش دارید که شمائید هؤلاء حاججتم این گروه که حجت کردید و مجادله نمودید فیما لکم به علم در آن چیزی که شما را بدان چیز دانشی هست
یعنی نعت محمد که در توریت و انجیل خوانده بودید و آن را تغییر دادید فلم تحاجون پس چرا حجت میکنید فیما لیس لکم به علم در آن چیزی که نیست شما را بدان چیز دانشی یعنی
ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی والله یعلم و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما بوده و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما کان ابراهیم
نبود ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا جهود و نه ترسا و لکن کان حنیفا مسلما ولیکن بود پاک موحد و منحرف از عقاید باطله مخلص و تسلیم کننده و ما کان من المشرکین و نبود
از شرک آرندگان تعریض اهل کتاب است که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر ان اولی الناس بسزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر آینه
آن کسانند که پیروی کردند او را در زمان او و هذا النبی و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست و الذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر تمتی از مسارعت اهل کتاب با مسلمانان
در مقام مجادله در آمده گفتند که بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد را حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیت در رد قول ایشان نازل شد
واصح آنست که بر وفق قول نجاشی هم فرود آمده در وقتیکه جعفر بن ابی طالب با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا
پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد الغصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی
و اعیان و اساقفه ایشان در استماع قرآن رقت و گریه در رسیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت ترسی و هیچ تفرقه نخواهید دید [illegible] حزب ابراهیم عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی
گفت این گروه که همین پیغمبر که ایشان از نزد او آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که
در حبشه میگفت این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با ابراهیم حضرت پیغمبر ما است و اصحاب وی والله ولی المؤمنین و خدای دوست مومنان و سازنده کار
ایشان است ودت آرزو می برد طائفة من اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم کاشکه شما را گمراه گردانند خطاب بحذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکرد
چنانچه در سوره بقره گذشت و میخواستند که ایشان را از راه راست بیفکنند و ما یضلون الا انفسهم و گمراه نمی سازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است و ما یشعرون
و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات الله بقرآن یا بنعت محمد و انتم تشهدون و
حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم تلبسون الحق چرا می آمیزید راستی را بالباطل
بکجی و ناراستی یا غلط میکنید توریت را بمحرفات خود یا می پوشید اقراری که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتند بانکاری که بعد از آن دارید و تکتمون الحق و چرا می
پوشید سخن راست را که نعت و صفت حضرت مصطفی است و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید که آن حق است باید که آن را از حسد بپوشید بعناد و اخفاء آن می
کوشید و گفته اند که می پوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بهر سر و نفسی منطفی نمیگردد والله متم نوره بیت هر که بگذارد [illegible]
شمع خورشید زان نمیرد و قالت طائفة و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و قریه عرینه اتفاق کرده که اول روز بدین محمد در آیند و آخر روز [illegible]
چنان فرا نمائید که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مشاوره بسیار نمودیم بطلان دین محمد ما را روشن شد و نشانهای او با این پیغمبر موجود نیست بلکه در این حیله بعضی از ضعفا
در تردد افتند و گویند اینها اهل کتابند چنین سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف [illegible] شاید که از پی تصدیق محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه
ازین مکر آگاهی داد و آیت فرستاد که بیان میکند که گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که شما آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا ایمان آورید بدانچه فرستاده شده بر مؤمنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز
و اکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیزی که در اول اقرار کرده باشید لعلهم یرجعون شاید که مومنان [illegible] از دین خود برگردند [illegible] ایشان ظاهر است

ع ٨

یهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِیْنَکُمْ مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیت است قُلْ اِنَّ الْهُدٰی بگو ایشان را بدرستیکه دین حق هُدَی
اللّٰهِ دین خدا است یعنی دین اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود و رد قول ایشان باز تتمه کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید جز بهمدینان خود و راه باور مدارید
اَنْ یُّؤْتٰۤی اَحَدٌ آنکه داده باشند بکسی مِّثْلَ مَاۤ اُوْتِیْتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت اَوْ یُحَآجُّوْکُمْ و این نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّکُمْ
نزد پروردگار شما از دین شما در سرای آخرت و حجت شما قوی تر در روش تر قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستیکه برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بِیَدِ اللّٰهِ بدست قضای او و تصرف خدا او است
یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت است عَلِیْمٌ داناست باهل استحقاق در اعطای فضل یَّخْتَصُّ خاص میگرداند بِرَحْمَتِهٖ باسلام یا قرآن یا نبوت
مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مومنان وَمِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ و از اهل کتاب مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ
کسی باشد که اورا امین سازی بِقِنْطَارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال یُّؤَدِّهٖۤ اِلَیْكَ ادا کند آن مال را بتو و او عبد الله بن سلام بود رض که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود
و ابن سلام او را ادا کرد وَمِنْهُمْ و از ایشان باشد مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ کسی که او را امین گردانی بِدِیْنَارٍ بیک دینار زر لَّا یُؤَدِّهٖۤ اِلَیْكَ ادا نکند و باز ندهد بتو اِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه
مادام باشی عَلَیْهِ قَآئِمًا بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار امانت بوی داده بودند و او خیانت کرد در آن ذٰلِكَ این خیانت
مر یهود را بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بآن سبب است که گفتند لَیْسَ عَلَیْنَا نیست بر ما فِی الْاُمِّیّٖنَ در باب خیانت با عرب که امیانند و نویسنده نیستند سَبِیْلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد
یهود آن بود که هر که تورات نداند امی است و مال امی بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند تورات روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند درین
سخن عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلٰی نه چنان است که
شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب و حکم این است مَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهٖ هر که وفا کند بعهدی که خدای با وی بسته در تورات بادای امانت و ترک خیانت وَاتَّقٰی و بپرهیزد
در باب حلال و حرام فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست میدارد پرهیزکاران را اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه یَشْتَرُوْنَ میفروشند و بدل میکنند
بِعَهْدِ اللّٰهِ عهدی را که با خدای بسته اند و آن ایمان است بمحمد وَاَیْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و نعت آن حضرت بخورند ثَمَنًا قَلِیْلًا به بهای اندک و آن صلهٔ چند چون که
چند کرباس بوده که از کعب اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده و برین اخبار پیش عوام سوگند خورده اُولٰٓئِكَ آن عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی
نیست مر ایشان را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَلَا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان ننگرد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
روز رستخیز وَلَا یُزَکِّیْهِمْ و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و مر ایشان راست عذابی که الم آن منقطع نگردد وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیْقًا و بدرستیکه از جهودان هر آینه
گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی که از رو راستی یَلْوٗنَ اَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْکِتٰبِ بخواندن کتابی که نوشته و بر بافته احبار ایشان است و آن مفتریات بلغت عبری
می خوانند لِتَحْسَبُوْهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْکِتٰبِ از تورات است وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتٰبِ و حال آنکه نیست از تورات وَیَقُوْلُوْنَ و می گویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
آن محرف و مفتری از نزد خدای است وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و نیست آن از نزدیک خدای وَیَقُوْلُوْنَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند
وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و ایشان میدانند که دروغ می گویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری می کند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده
پس در رد قول ایشان فرماید که مَا کَانَ لِبَشَرٍ سزاوار نبود و نباشد و نیست مر آدمی را یعنی عیسی اَنْ یُّؤْتِیَهُ اللّٰهُ الْکِتٰبَ آنکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُکْمَ و فهم آن یا فصل
و قضیه یا نبوت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ یَقُوْلَ لِلنَّاسِ پس بگوید مردمان را که حق در است خود را کُوْنُوْا عِبَادًا لِّیْ باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای
وَلٰکِنْ کُوْنُوْا و لیکن گوید که باشید رَبّٰنِیّٖنَ خداشناسان در دین خدا استواران در آن بِمَا کُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُوْنَ الْکِتٰبَ بیاموزید مر دیگران را کتابی
که از حق فرود آمده است وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ و بآنکه باشید شما که میخوانید و درس کنید کتاب را از معنی چنان مفهوم می شود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و امام محمد
حنیفه رض در روز وفات عبد الله بن عباس رض فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة و این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده اند و از کمال توکل بغیر حق
ملتفت نشده چنانکه پیر صفات نفس قمع کرده و روی توجه بحضرت بافته و بدو آورده حیث بارانی عرفان از سحاب کرامت است نقش حرف غیر از صفحه سینه ایشان
دور ساخته تفسیر آورده که ربانیان دانایان با حق بخدای و بردباران در راه حضرت قائم باشند و فانی از ماسوی الله شوند و ایشان با حق است و گفتن ایشان با حق مصرع بالا و گویند ایشان از
حق شنوند هولا یامرکم و نمی فرماید شما را خدای یا پیغمبر آنکه امر کند شما را اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِکَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِیّٖنَ اَرْبَابًا و پیغمبران را خدایان چنانکه صابیان و
آن جهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر اند اَیَاْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ آیا می فرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ
مُّسْلِمُوْنَ بعد از آنکه شما گردن نهاده اید فرمان او را و سر در اسلام نهاده وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای مِیْثَاقَ النَّبِیّٖنَ پیمان و عهد پیغمبران را و ایشان را ٨ ع

تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران فراستده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد عم و مضمون میثاق چنین است که لَمَا آتَیْتُکُمْ هرچه بدهم شما را مِنْ کِتَابٍ وَحِکْمَةٍ
از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ پس بیاید بشما فرستاده از نزد من که آن محمد است مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت
لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری کنید او را بحق خود اگر در زمان شما آید و الا با طلب صفات و نعوت او در امم خود را بیابید او فرماید قَالَ گفت خدای
مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ بر این که گفتیم إِصْرِي عهد مرا و چون که بر آن عهد فالیه قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند
انبیا اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ و من که خدایم
با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد ازین عهد و پیمان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان بیرون رفتگانند از دایره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ آیا بجز دین خدای يَبْغُونَ میطلبید دیگر او و حفص یبغون
میخوانند یعنی آیا یهودان سرکشان بغیر دین حق میطلبند دینی دیگر را وَلَهُ أَسْلَمَ و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین
است طَوْعًا وَكَرْهًا برغبت و بکراهت یعنی اگر خواهند و اگر نی سر خط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکراهت
یا انقیاد ما عدا ثقلین بطوع است و از ایشان بکره وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد ای طایعان و کارهان و حفص یرجعون خوانده یعنی همه اهل آسمان
و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ آمَنَّا بگو ای محمد که ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدای که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویده ایم بآنچه فرو فرستاده
بر ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه نازل کرده اند عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ بر ابراهیم و دو پسر او و پسر پسر او و کتاب ایشان همان صحف
ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و بآنچه داده اند بموسی که توریت است وَعِيسَىٰ و بعیسی که آن انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و بآنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث
و ادریس و داود و صحیفه شیث که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدا نمی کنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان
یعنی بهمه ایمان آریم نه ببعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خداوند را گردن نهاده گانیم در امر و نهی او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هر که طلبد
جز دین مسلمانی دین دیگر را فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ پس پذیرفته نشود آن دین از و وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیانکاران باشد و این آیت
تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند و در شأن آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز داشتند و مرتد شوند میفرماید کَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای استفهام
است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافتند بدار کفر پیوستند چون
حارث بن سوید و طعیمة بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وَشَهِدُوا و گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ که فرستاده خدای یعنی محمد حق است و قول
او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان حجتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند
در موضع ایمان أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ آن گروه مرتدان پاداش ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او وَ
الْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان و آن نفرینست از ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مردمان و آن مذمت کردنست مر ایشان را خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشنده در لعنت
یا در اثر لعنت که عقوبت است لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای
رجوع بدنیا یا در تأخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه بازگردند بحضرت ربوبیت مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه برگشته اند از حق وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند آن چیزها
که در آن فساد کرده اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه گناهکاران است رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیت را بر دست
امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز ترا دروغ نشنوده ام و برادرم نیز رسول خدا را افترا نمیکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی بندد
و خدای اصدق همه است گو ترا است پس من انابت کنم توبه کنان بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بر آن یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه امتناع جواب او دادند که
حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و اعوان و انصار او می بریم اگر مطلوب با حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود
حق سبحانه در شأن ایشان این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ إِيمَانِهِمْ از پس گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند
کفر را بکفر یعنی ثبات ورزیدند بران یا بآن ابا توبه نیز کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ و آن گروه که بر کفر
اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ایشان
کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود و از هیچ یکی از ایشان مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا پری زمین زر وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ و اگرچه فدا

ران همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد در فدیه بدهد تا از عذاب دوزخ باز رهد مقبول نخواهد بود اولئك لهم عذاب الیم آن گروه
مر ایشان راست عذابی مشتمل بر الم بسیار و ما لهم من ناصرین و نباشد مر ایشان را هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن از عذاب ایشان لن تنالوا البر حتی
تنفقوا هرگز نیابید نیکوئی و بدانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان
معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا طاعت بند دل سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از داس تعلق
بماسوی الله ببرید و گفته اند که هرکه محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هرکه از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت می صرف وحدت
کسی نوش کرد * که دنیا و عقبی فراموش کرد * بعد از نزول این آیت ابو طلحه انصاری بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست
هرجا که خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول علیه گاه بدان در آمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پیغمبر
جواب ابو طلحه گفت بخ بخ این مالی است با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقربا او قسمت فرمود و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی خواه اندک خواه
بسیار و خواه از محبوبات اموال خود خواه از غیر آن فان الله به علیم پس بدرستیکه خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما را جزا خواهد داد کل الطعام
همه انواع خوردنیها کان حلا بود حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت نازل شد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات
احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاک حلال چون لحوم ابل و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده
گفتند اینها بر ابراهیم حرام بوده حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد اسرائیل علی
نفسه یعقوب بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدا شفا دهد بر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را
شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی الله تعالی و وفاء بنذر بر خود حرام ساخت یهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نمودند
گفتند در توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة
پیش از آنکه فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قل فاتوا بالتوریة بگو پس بیارید توریت صحیح را فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم
این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریت ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فمن
افتری پس هر که افترا کند و بربندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فاولئک
هم الظالمون پس آن مفتریان ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بالاتر نیست قل صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا
پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم دین او را حنیفا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن و ما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از شرک آرندگان ان
اول بیت بدرستیکه اول خانه که در روی زمین وضع علامت کرده و ساخته شده للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه است که در بکه واقع شده
و بکه اسم بلد است همچنانکه مکه نیز اسم مکانست یعنی که خانه درست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن
نیز بیوت عبادات بوده اما او اول خانه است که حق سبحانه مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع
و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در آن بی طواف و نماز برابر است در ثواب با عبادت یکساله که در غیر کعبه واقع شود و هدی و این خانه خداوند هدایت للعالمین
مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را رهنمونی میکند یا راه نماینده است مسلمانانرا به بهشت فیه در این خانه یا در حرم آیات بینات نشانهای روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم
و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن برآن بود و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت است اول تاثر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آن حضرت در وی تا کعبین سیوم بقای
آن رغم مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر و من دخله و هرکه آمد درین خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهگاری که پناه
بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه
آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که من دخله کان آمنا
داخل حرم از چه چیز باشد ایمن آوازی داد که از آتش دوزخ جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن داخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرده
باقی را مسکوت ساخته تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها ذکر میکنند چون میل قلوب بآن و اختصاص آن بقلید مومنان
و آنکه طیور بر بام خانه نه نشینند و بر کسی طواف کننده نباشد و هرکه نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در

حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات واضح بسیار است بیت گرچه گفتیم درو دفتر و صد یکی ازو یکحال هیچ نگفتیم که صد حکایت
محققان گویند که نخستین خانه که در کعبه صدر انسان است بجهت منظوریت و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم موضوع شد خانه دل است و جمیع اجزای وجود برکت دل راه حق بیابند چه هر گاه که اشعه
لوامعه نظرات بتجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و بصفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و در آن
خانه علامات روشن است که طالب آنجا بمطلوب حقیقی استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنها است شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که
بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و در آمدن بحرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن و دخول حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق
دوست زیاده نیست بیت به تیغم گر کشی باکی ندارم ٭ بهجرانم کشی طاقت نیارم ٭ وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ و مر خدایراست بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانا
بود اِلَيْهِ سَبِيلًا بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله است و بسخن امام مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسب که زاد ازان حاصل شود و امام اعظم رحمه الله
زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرط است وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفر کرد و بفرضیت حج فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدایتعالی غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِينَ بی نیاز است از همه عالمیان
و ازان نفقه ذات اقدس آنحضرت راجع نمی شود بلکه وبال بر تارک آنست قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ بگوی ای اهل کتاب لِمَ تَكْفُرُونَ چرا می پوشید و انکار میکنید بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بآیتهای که خدا در وحی
فرستاد وَاللّٰهُ شَهِيدٌ و خدای مطلع است و گواه عَلٰى مَا تَعْمَلُونَ بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر آیات ٭ قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ بگو ای اهل توریت لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید
عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدا که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ اٰمَنَ کسی را که بگرویده بمحمد و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است در نفاق او که یهود ایشان را بکیش خویش میخوانند تَبْغُونَهَا
میطلبید برای آن راه راست عِوَجًا کجی و انحراف یهود مسلمانان را میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست نعت و صفت او را در توریت تحریف
داده بودند با اهل اسلام گفتند حق سبحانه نعم فرموده که کجی میطلبید در دین اسلام وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم
و یعقوب عم دانسته اید وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید خطابست بجماعت انصار رضی
میگوید اِنْ تُطِيعُوا اگر فرمان برید فَرِيقًا گروهی را مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰبَ از یهود که شاس بن قیس و اصحاب او بودند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ اِيمَانِكُمْ پس از ایمان شما كٰفِرِينَ
کافر گردیدگان یعنی اگر متابعت شاس و امثال او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهود حقود حسود بود و پیوسته عیب جوی دین مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان
انصار اندازد و انصار دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم قایم بود چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیر
انگیخت که بنیان عداوت میان آن دو فریق تازه کرد و شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن
ایام شاعران اوس و خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر بعاث در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع حضار رسید بیان رسید غایت آتش خلاف در میان ایشان سر زد و بزبان حمیت آوازها بلند شد و سیاری تحمل نا کرده از
بسبب حمیت جهان کرده کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین بمضمار مقاتله و میدان محاربه بیار آستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه بر آمد ٭ الکیفیة ٭ مصرع٭ زلبها بانگ
تهیئم پر از ماه زد دیگر سوی جمعی در تک و تاز ٭ و در لغاده مهرات غیر غران ٭ بگرز و نیزه و شمشیر بران ٭ فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم بمعرکه ایشان در آمده در میان
دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم دعوی رسوم جاهلیت دارید بعد از آنکه خدایتعالی شما را باسلام گرامی ساخته و سابق دینداری فرو گذارید بشنوید که خدایتعالی
چه میفرماید پس آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بیختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان جهود برند از ایمان بکفر باز میگردند
و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب کرد وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ و چگونه کافر می شوید وَاَنْتُمْ تُتْلٰى و حال آنست که شما اید که خوانده می شود عَلَيْكُمْ اٰيٰتُ اللّٰهِ بر شما قرآن وَفِي
كُمْ رَسُولُهٗ و در میان شما هست رسول او وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ و هر که چنگ در زند بدین خدای یا بکتاب او فَقَدْ هُدِيَ پس بتحقیق راه نموده شود اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست
ع ۱۰ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقٰتِهٖ چنانچه سزاوار ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است چه تقوی بدان وجه که حق آنست کسی
را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع فرموده ناسخ این آیت فرستاد که فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزگاری کنید بدانمقدار که مقدور شما است وَلَا تَمُوتُنَّ
و ممیرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُونَ مگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظا نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند وَاعْتَصِمُوْا و چنگ در زنید بِحَبْلِ
اللّٰهِ بدین خدا که حبل المتین است جَمِيْعًا همه بقول بعضی علما حبل الله قرآن است یا موافقت امر پیغمبر و امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام و متابعت امام چه بی اتفاق ایشان و خلاف
آنحضرت نرسید نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید رباعی ٭ خاک پی متابعت سید رسل ٭ هر کس که نه بمنزل مقصود رسید نیافت ٭ از هیچ هیچ دری ره نیافته بند ٭ آنرا که استانه
روی دل تافت وَلَا تَفَرَّقُوْا و پراگنده مشوید از حق وَاذْكُرُوْا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدایرا بر شما که انعام کرده و آن اسلام است و قرآن و صحبت پیغمبر علیه السلام
اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَآءً آنزمان که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَاَلَّفَ پس الفت داد خدای بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ میان دلهای شما ببرکت اسلام

[illegible] نعمته اخوانا [illegible] وکنتم علی شفا حفرة من النار [illegible]
دوزخ یعنی [illegible] فانقذکم منها [illegible] کذلک یبین [illegible]
[illegible] یبین الله لکم آیاته [illegible] لعلکم تهتدون [illegible]
[illegible] ولتکن منکم امة [illegible] یدعون الی الخیر [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر [illegible] معروف [illegible] موافق کتاب و سنت
باشد و منکر آنچه مخالف قرآن و حدیث [illegible] واولئک هم المفلحون [illegible]
[illegible] ولا تکونوا کالذین تفرقوا [illegible] چون یهود و نصاری [illegible]
[illegible] واختلفوا [illegible]
[illegible] من بعد ما جاءهم البینات [illegible] واولئک لهم
عذاب عظیم [illegible] یوم تبیض وجوه وتسود وجوه [illegible] فاما الذین
اسودت وجوههم [illegible]
[illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] واما الذین ابیضت وجوههم [illegible] ففی رحمة الله
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible] تلک آیات الله [illegible] بالحق [illegible]
[illegible] وما الله یرید ظلما للعالمین [illegible] ولله ما فی السموات
وما فی الارض [illegible] نجوم و ملائکه [illegible] والی الله ترجع الامور [illegible]
[illegible] کنتم خیر امة [illegible]
[illegible]
[illegible] تأمرون بالمعروف
[illegible] وتؤمنون بالله [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] منهم المؤمنون [illegible]
[illegible] واکثرهم الفاسقون [illegible] لن یضروکم
[illegible] الا اذی [illegible] وان یقاتلوکم یولوکم الادبار [illegible]
[illegible] ثم لا ینصرون [illegible]
[illegible] ضربت علیهم الذلة [illegible] این ما ثقفوا [illegible]
[illegible] الا بحبل من الله [illegible] وحبل من الناس [illegible]
[illegible] وباءو بغضب من الله [illegible] وضربت علیهم المسکنة [illegible]
[illegible] ذلک بانهم [illegible]
[illegible] کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون الانبیاء بغیر حق [illegible]

ع ۸

وناواجب فی نفس الامر قتل الانبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود واین ابلغ است از انکه اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل انبیا [illegible] اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون ایشان بدان راضی بودند [illegible] قال تعالی ذٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوا الْکِتَابَ [illegible] بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی [illegible] و عبداللّٰه بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسید [illegible] اسلام [illegible] گفتند که ایشان [illegible] ماانند که خلاف اسلاف کرده و با مخالفت [illegible] فرستاد که لَيْسُوا سَوَاءً [illegible] مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ [illegible]

اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام [illegible] مستقیم بر قول [illegible] درست [illegible] [illegible] تعلیم گرفته يَتْلُونَ آيَاتِ اللّٰهِ [illegible]

[illegible] و ایشان سجده [illegible] نماز [illegible]

[illegible] الْيَوْمِ الْآخِرِ روز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ [illegible]

[illegible] فِي الْخَيْرَاتِ [illegible]

[illegible] فَلَنْ يُكْفَرُوهُ [illegible]

[illegible] ثواب [illegible]

[illegible] عمل ایشان ضایع نخواهد بود وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ [illegible]

[illegible] اصحاب بودند [illegible] لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ [illegible]

[illegible] رشوت می‌گیرند [illegible] وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان [illegible] مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا [illegible]

أَصْحَابُ النَّارِ [illegible] هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ [illegible] ایشان در آن آتش [illegible] مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ [illegible]

[illegible] فِي هٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible]

كَمَثَلِ رِيحٍ [illegible] فِيهَا صِرٌّ [illegible] أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ [illegible] ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ [illegible]

[illegible] وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ [illegible] وَلٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ولیکن ایشان [illegible]

[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ [illegible]

[illegible] لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا [illegible] وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ [illegible]

[illegible] قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ [illegible] مِنْ أَفْوَاهِهِمْ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ [illegible]

[illegible] إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ [illegible]

هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ [illegible]

[illegible] وَلَا يُحِبُّونَكُمْ [illegible]

[illegible] وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ [illegible]

[illegible] آمَنَّا [illegible]

ای محمد ایشانرا مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل آنکه بخشم و دردیکه از مومنان در دل دارید روزگاری گذرانید این غصه شمارا است تا بوقت مرگ إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدا تعالی دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان غلها که در دلها است و مطلع بر آن کینها که در سینهای شما است بعضی بر آنند که این کلام دعا علیهم است یعنی
سبحانه بپیغمبر خود امر نمود که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدا بمیراند شمارا در خشم و کینه و حسد و رشک که دارید بیت بمیرای ازحسد پیوسته غمگین که ترحم کست نخواهد داد
تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ دلتنگ گرداند ایشانرا و بدحال شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ و اگر بشما رسد سَيِّئَةٌ غمی و المی
چنانچه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت است که بنعم کسی شادمان نشادی کسی غمناک گردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای
مومنان صبر کنید بر جفا یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از دوستی اعدا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا شمارا زیان نکند کرد و حیلۀ ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ
۱۲ ع بدرستیکه خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه تمامی کنید از صبر و تقوی مُحِيطٌ رسنده است و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از منزل
عایشه که اهل تو است بقول بعضی آن روز اخرات جمعه بوده و اصح اشهر روز شنبه است و آن منتصف شوال سنه ثلاث من الهجرة بود و آورده اند که ابوسفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورد
متوجه مدینه گشت با سه هزار سوار و پیاده که هفتصد زره پوش و دویست اسپ با ایشان بود و بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان
مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتل ایشان توجه فرمود و در اثنای طریق عبدالله بن ابی سیصد کس
منافق لعنهم الله بتثبیط لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفتصد کس برابر دشمن صف برکشید کوه احد را در قفا و عینین را بر یسار گذاشت و روی بجانب مدینه آورده
و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود و موقف در ان مرکز ... و در آن مبالغه بسیار بود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر مجاهدان اقدام کرد و این
آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ میساختی و مهیا می کردی بجهت مومنان مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ جای های ایستادن برای کارزار
و آن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره بمقداد اسود داد و قلب الجیش بسیر و مرتضی را بملازمت خود تعیین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است قولهای شمارا که در باب
خروج از مدینه و توقف در آن می گفتید عَلِيمٌ دانا است بنیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس
بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و بازگردند حال آنکه خدای وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا یار و نگهدار این دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای بر عز او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گرویدگان
تا ایشانرا نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستیکه خدای نصرت داد شمارا بِبَدْرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار
در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از حرب با سلاح اندک داشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل میشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد و پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر رسید و میگوید که یاد کن إِذْ تَقُولُ چون میگفتی لِلْمُؤْمِنِينَ مر آن گرویدگان را
که درمانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نکند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مددکاری کند پروردگار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ
از فرشتگان فرود فرستادگان از عالم بالا و بعضی برانند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه می فرماید بَلَى ایجاب است ابعد نفی یعنی مددکاری نماید
إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب کند فاشهر ... اصح آنست که صدر رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید حق تعالی فرشتگان
فرستاد اول هزار فرشته پس از آن سه هزار رسید و آخر پنج هزار چنانچه فرمود وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ و بیایند بشما دشمنان شما از خشمی که ایشانراست یا بر فور بیایند هیچ درنگ
ربع نکنند هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ این ساعت که مددکاری کند شمارا آفریدگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ نشان کنندگان مر اسپان
خود را و این علامت مشهور است میان مبارزان که در حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود نهند و نشان ملائکه در ان روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسپان بسته بودند یا
... کرده بودند یا عمامهای سفید و طرهای آن از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر مژدگانی
مر شما را بر فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آنکه تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما بسبب نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی
مغلوب نشود الْحَكِيمِ حاکمی که نصرت و خذلان او بمقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شمارا نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند طَرَفًا گروه بزرگ از مت
الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ارکان ایشان و در ان واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شد أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا اندوه
خوار و منکوب گرداند ایشانرا فَيَنْقَلِبُوا پس باز گردند بهزیمت شده خَائِبِينَ در حالتیکه بی بهرگان و نا امیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا اصحاب هم
... کنند میان صبر و شکر چه یکی از این دو قصه مشتمل است بر فتح و غنیمت و برات لشکر یاد کرد و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در آن ... احد احوال ایشان ...
و بعد از تسویه صفین بجانب قتال شروع شد و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان رسیده آغاز نهب و غارت کردند و ...

تیرانداز آن که محافظت آن رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر عم مبالغه فرموده بودند که اگر غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجایی نگردید براميد تاراج غنیمت رو بلشکرگاه
آوردند چند آنکه عبد الله بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت ایشان را آگاهی داد بجایی نرسید همین اندک که عدد ایشان بده نمیرسید بادی توقف کردند و باقی لشکر اسیر خود التفات ننموده
متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی عم در لشکر اسلام در رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان دیدار خالی
خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبد الله بن جبیر تاختند و او را با یاران او بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بر شکستگان ایشان رسید بازگشتند و اهل
ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رض با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند و بعضی دیگر روی گریز نهادند و جمعی با حضرت
رسالت پناه عم جان نگردار در میان لبستند القصه هم بدان انجامید که سنگ بد گوهران در شاهوار دندان مبارک را بشکست و درج لعل آبدار سید مختار از زده شد و بعضی گفته اند لعل
لعل بخشنده و چون سهیل رفیق سنگ آمد و سنگ در دم عقیق رنگ آنحضرت رسید و حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد و جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کافران باز گشته روی بمکه نهادند
و حضرت عم چون از شهادت عم خود حمزه رض و شل کردن او با بعضی از کشتگان و قوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال این اهل ضلال افکند و ذلک از بارگاه
کبریا و جلال این آیت نزول اجلال یافت کَیْسَ لَکَ مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ نیست مر ترا ازین کار که نفرین کنی با ایشان چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح ایشان بدست تو نیست اَوْ یَتُوْبَ
عَلَیْهِمْ گفته اند اَوْ اینجا بمعنی اِلَّا اَنْ است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه ایشان را قبول کند که ایشان مستحق عطف باشند و بتوبه معطوف است بر لیقطع و معنی
چنین است که خدای نصرت داد شما را تا بعضی از چهار صنف شکسته شود در کین دیدن ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت رو نهادن پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد خدای ایشان چون مسلمان
شوند اَوْ یُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند فَاِنَّهُمْ ظٰلِمُوْنَ پس بدرستی که ایشان ستمکاران اند و مستحق عذاب که در غیر موضع آن وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
و مر خدای راست آنچه در آسمانها است وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ بیامرزد هر کرا خواهد وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللّٰهُ
غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ و خدای آمرزنده است دوستان خود را مهربان است بر بندگان خود یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَاْکُلُوا الرِّبٰۤوا مخورید مال ربوا را اَضْعَافًا مُّضٰعَفَةً
افزوده تو بر تو گفته اند اضعاف در ربا آنست و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بر ربوا میداد تا وقت معین اگر در اصل و ربوا می افزود تا آنکه همه مال مدیون
مستغرق میشد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ تا مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند شما
را بآتش الَّتِیْۤ اُعِدَّتْ لِلْکٰفِرِیْنَ آنکه آماده کرده شده است مر کافران را و غیر ایشان را بالذات آتش برای کفار است و بالعرض برای عاصیان تنبیه کار را یا کافر را تعذیب است
و مومن را تادیب وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُوْلَ و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ تا باشد که شما رحمت کرده شوید در
وَسَارِعُوْۤا و بشتابید اِلٰی مَغْفِرَةٍ بان چیزی که سبب آمرزش باشد مِّنْ رَّبِّکُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام لزوم جهت تشویق بنده گان است بموجبات مغفرت و آن
کلمه شهادت است یا ادای فرایض یا تکبیر اول که بجماعت در یابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجر قبل از فتح که یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود این آیه
آیت در خلال قصه احد نازل شد محققان گفته اند این مسارعت بقدم کل نیست بلکه بقدم دل است بیت این راه بپای تن بپایان نرسد تا جان نزند قدم بپایان نرسد و در بحر
الحقایق آورده که بشتابید بدین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که چون بدین قدم بمقام قرب جنت و وصال رسیدن محال است قطعه بگذار ره هوا
رو آر سوی خدا پرستی در راه مجو سروری شو بگذار ره خود پرستی وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی از روی عظمت عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ پهنای آن آسمانها
یعنی مانند آسمانها و زمین ها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم نگنجد و در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمینها طبق طبق سازند و بهشتی که هر یک
ازین طبقات سطحی باشد مولف اجزای لایتجزی و موصل گردانند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ آماده شده
چنین بهشتی برای پرهیزکاران از شرک الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ آنانکه نفقه می کنند فِی السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ در آسانی و در سختی مراد همه احوال است چه ایشان هیچ وجهی خالی اند
مفرد یا سختی نیستند یعنی همه حال نفقه می کنند و گفته اند که منفق اند در توانگری و درویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی وَالْکٰظِمِیْنَ الْغَیْظَ و فرو خورندگان خشم
خشم را با وجود قدرت آورده اند که کنیزکی امام اعظم را طبق گرم پیش آورد و از دستش بیفتاد و کاسه بر سر امام آمد امام گفت باش آن دیگر نیز شکسته و پرسید که تو خلیفه ای آن شکایت کنم الکاظمین وی گفت
...خشم را از جفا ... تا ... و بسیار می شود که بقیامت کسی را خصومت ... ما ... و آن ... و اگر مرا از ... در آن ... باشد و شفاعت
پذیرید ... بهشت ... هر که خشم را ... و عفو کند ... وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ و عفو کنندگان از مردم از گناهان
بندگان و ... که ... آماده باشد وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کنند با جمعی که با ایشان
بدی کرده باشند ... آن ... مجالس با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود خادمی با کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت هیبت آن آش بر سر ... امام

بر سر امام حسین افتاد و بجست و آتش بر سر مبارکش شد و بر تخت امام حسین از عدة رضی الله عنه دیشان از راه تعذیب به و دیگر بیت برزبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام فرموده که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس فرمود که عفو کردم خادم تمه آیت بخواند که والله یحب المحسنین امام حسین جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم اسباب بدی مکافات کردن بدیها بر اهل صورت بود و تجردی بمعنی کسانیکه بی پرده اند بدی دیده و نیکوی کرده اند و الذین معطوف است بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان و طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند دوم آنانکه بتصریح ایشان آمده که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و بزعم بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عمد است یا زنا و آنچه فرود ازوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را یا بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را که باستغفار باز بسته است فاستغفروا لذنوبهم پس آمرزش خواهند برای گناهان خود و من یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را الا الله مگر خدای و لم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شده از معاصی یعنی دیگر باره بر سر آن فعل نرفتند و هم یعلمون و ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم است نزول آیت در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و نبهان را دل برو کشش کرد و بیهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان بنصیحت بگشاد که اتق الله از خدا بترس و دامن پاک مرا از لوث حرام آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافته و صورت حال بعرض سید عالم رسانید فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها می کنید حق سبحانه برای تاکید امیدواری تا بیان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کرده بود یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آورده اولئک آن گروه متقیان بدو قسم بوده جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزشی است از پروردگار ایشان و جنات تجری و بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر بنیه یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالیکه جاوید باشند کاشند در آن و نعم اجر العاملین و نیکو مزدیست آن مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستیکه گذشته بوده من قبلکم پیش از شما سنن و واقعها میان جهانیان از نعم و شادی و محنت و راحت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث وی این واقعها یا اهل سنن مراد است و سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده اند با انواع رسمها و جهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فانظروا پس نگرید بنظر عبرت که بسبب تکذیب کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصه احد و بدر گذشت یا این شرح از امم گذشته و وقایع مذکور داده ایم بیان بیانیست برای سخن حق است للناس برای عامه مردمان و هدی و راه نماینده و موعظة و پندیست مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقین خاصه پرهیزکاران را که ولا تهنوا و سست مشوید و ضعیف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم بشعب کوه درآمد و سپاهیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و اصحاب را دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت جل و علی جهت تسلیه ایشان این آیت فرستاد که سستی مکنید و لا تحزنوا و اندوهناک مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم و انتم الاعلون و حال آنکه شما برتر باشید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما بر آن است که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد بود و از ایشان در درک اسفل و حقیقت آنست که این بشارت بود مر مومنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد و ایشان مقهور و مغلوب خواهند گشت ان کنتم مومنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرمود و ان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی یعنی زخمی فقد مس القوم قرح پس بدرستیکه رسیده است گروه کفار را در روز حرب بدر مثله زخمی و الی مثل قرح و جرح شما و تلک الایام و این روزها که مدار نصرت کار بران است نداولها بین الناس نوبتی کردانیم آنرا میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی به نکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداولت برای آنست که تا پند گیرند و لیعلم الله و برای آنکه ببیند خدا یا بدانند اولیا او و الذین امنوا صبر آنان را که بدو گرویده اند و یتخذ و برای آنکه فراگیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید در معرکه جهاد که کدام جان فدا کرد و کدام دل بر دیگری نهاد و الله لا یحب الظالمین و خدای دوست ندارد ستمکاران را که مشرکان اند و لیمحص الله و فایده دیگر در مداولت آنست که پاک گرداند خدای الذین امنوا مر مومنان را از گناه چه بلا که باهل ایمان میرسد کفاره ذنوب ایشان است و یمحق الکافرین و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد کافران را ام حسبتم آیا می پندارید ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید بهشت و لما یعلم الله و هنوز نداند خدای الذین جاهدوا منکم آنها که جهاد کرده اند از شما و یعلم الصابرین و نه دیده شکیبایان را بر زخم رسول یا صبر بر انواع هجوم مصایب و نوایب ملخص سخن آن است که بی مجاهده با رعایت مشاهده نتوان رسید صحبت بلبل کو ستم خار تحمل نکند بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند و لقد کنتم و بدرستیکه شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی تمنون الموت آرزو مرگ یعنی شهادت را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آن که حرب است فقد رأیتموه پس بتحقیق دیدید آنچه طلبیده بودید از مقاتله کفار و انتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید یاران و برادران که مقتول می شدند یا نظر میکردند به پیغمبر و او در آنها گذاشته در غزاهی خود می کوشیدند او در آن وقت که چون حضرت زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدا کرد الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفاء اهل اسلام

ربع

خواستند که رجوع بدین آبای خود نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان خط امانی بستانند و قوم دیگر بگریختند و گفتند که آنحضرت رسالت پناه منهزم شد با قامت بکرد کرد و فرار اختیار
بمیدان کارزار آورد و ایشان زبان عذر گشوده گفتند که آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما تیره شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت در جمع عذر ایشان این آیت فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ
و نیست محمد یعنی بنده ستوده مگر رسولی فرستاده از پیش مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ... قَدْ خَلَتْ بدرستیکه بگذشتند از پیش از وی فرستادگان أَفَإِنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ یا کشته گردد
انْقَلَبْتُمْ بازگردید شما عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد کنید یا مرتد میشوید وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ و هر که برگردد به پس رود و بار خدا و تارک جهاد فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس ضرر
زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را شَيْئًا چیزی زیرا که در وعده و وعید و منافع ضرر در و نیست وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ سپاسداران را وَمَا كَانَ
لِنَفْسٍ و نباشد و نرسد هیچ نفس را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدا و فرمان او نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی رسانیده اگر دهمند
کس پیش از آن نمیرد و تا آن نیز درنگذرد و درین آیت تحریص مسلمانان است در جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هرگاه که دانند که عمر او مقرر و اجل او معین است بر آینه دلیر و آ
در مبارزت معارک و شرور و مهالک حضرت مرتضی علی این را درین معنی دو بیت رباعی ای یومین من الموت افر یوم لا یقدر او یوم قدر یوم لا یقدر لا ابالی به یوم قد قدر لا یغنی
الحذر رباعی در روز حذر کردنت از مرگ روا نیست روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود روزیکه قضا نیست در و مرگ روا نیست وَمَنْ يُرِدْ و هر که
خواهد بجهادی که می کند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ
جزای آن جهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بنعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ
و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران که در راه حق قَاتَلَ کارزار کرد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهی است که کم از ده هزار نباشد و در عین المعانی گوید ربی
یعنی ده هزار یا ربی بمعنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ بدانچه بدیشان
رسید از محنت فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان چنانچه بعضی از شما کردید و اهانت به النبی بالتی
نمودند از ابوسفیان خط امان می طلبید وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدا دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان بعد قتل نبی ایشان اگر واقع
شده إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت است وَإِسْرَافَنَا و درگذر از جور و گذشتن ما را
فِي أَمْرِنَا در کار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ
اللَّهُ پس بداد خدای ایشان را برکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و دریافتن غنایم
وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و نیکو عطا کرد ایشان را نیکوی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران
را یعنی صابران ما و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه با فرید کار هر دو بیت قال نعم از هر دو مراد وصل تو بس ای خالق هر دو کون فریادم رس

۱۵ ع ۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید مر کافران را این آیت در شأن جمعی که از ابوسفیان طلب امان می کردند و در گستاخ آمده منافقان مؤمنان
می گفتند که این پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استیلا یافت شما را دیگر باره بدین خود درآئید بدرستی حق تعالی میفرماید اگر بفرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنها
شما یعنی بکفر باز برند فَتَنْقَلِبُوا پس بازگردید شما خَاسِرِينَ زیان زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ بلکه بدانید که خدای یار و مددکار و دوستدار شماست پس اعتماد بر
مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ خدای بهترین یاری دهندگان است سَنُلْقِي زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ ترس و بیم را خدای تعالی
هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته باز گشتند الرعب در دلهای ایشان بسبب بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ آنکه ایشان شرک آوردند
بخدای او انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آن چیزی را که نه فرستاده است خدای با شرک آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی ایشان را خدای بود و غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بود فرو فرستاده وَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ و جای ایشان آتش دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهی است ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و بدرستی که راست کرد با شما خدای وَعْدَهُ وعده خود را
در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر کردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباس نقل می کند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرده که در
جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای می گویم فرمود که وعده نصرت من باشما راست شد إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آن هنگام که می کشتید کافران را از روی غلبه بِإِذْنِهِ
بخواست خدای یا بحکم او یا بمعونت او در اول روز شما را ظفر بود حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بددل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و منازعت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی
شدید امر امیر خود عبدالله بن جبیر و ترک مرکز کردید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه بنمود شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه شما دوست میداشتید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ
مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام طلبند و آن طایفه بودند که پای از جای خود مرکز فرمان بیرون نهاده به غارت مال و غنیمت اقبال نمود

وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ و از شما است آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتیکه شربت شهادت چشیدند ثُمَّ
صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت خدای و رو گردان ساخت شما را از کبر ایشان عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند با شما تا عیار
نقد شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ و بدرستیکه عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت پیغمبر شما را شکسته و متاصل نگردانید وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ و خدای صاحب
خداوند فضل و رحمت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان و از جمله فضل او آنکه شما را بجاهای ملک کرد إِذْ تُصْعِدُونَ و یاد کنید آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت بالا کوه میگریختید وَلَا تَلْوُونَ
و نمی ایستادید و التفات نمیکردید عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یک از مردمان یا منتظر کسی نمیشدید بر یکی که آن پیغمبر بود وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر شما را میخواند فِي أُخْرَاكُمْ در عقب شما و میگفت الی
عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی
صحابه رضی یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد و شما را تا مستعد شوید بصبر کردن در شدائد دیگر تا اندوهگین نگردید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت
وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و دو نه اندوه خورید بآنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای دانا است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم پس فرستاد خدای
بر شما مِّن بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه و ملال أَمَنَةً ایمنی و آرامی و آن چه بود نُّعَاسًا خوابی سبک يَغْشَىٰ می پوشید یعنی در می پیچید آن خواب طَائِفَةً مِّنكُمْ گروهی از شما که مومنان
حقیقی بودند و نشان ایمان ... ابو طلحه... صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد بن ابی وقاص از مهاجران و حارث بن صمه و سهیل بن حنیف را از
انصار و بعضی دیگر بودند که اندوه را اجمعین فائده نعاس عود قوت ایشان بود و دفع کلال و ملال از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان
بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستیکه در غم افکنده بود ایشان را أَنفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ جز راست ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ
گمانی که اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد با تمام نخواهد رسید يَقُولُونَ می گویند هَل لَّنَا آیا هست ما را استفهام بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده
بود مِن شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قول آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج داد در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان
هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ بگو ای محمد بدرستیکه همه کارها از غنیمت و هزیمت مر خدا را است و بفرمان اوست يُخْفُونَ فِي
أَنفُسِهِم پنهان می سازند منافقان در نفسهای خویش از شک و شبهات مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو که خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا
دین حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بود ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین
بر حق بود مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند در هزیمت بما راه نمی یافت قُل لَّوْ كُنتُمْ بگو اگر می بودید شما ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای
خود و نمی خواستید که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بکشتنگاه
خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مومنان که خدا قتل ایشان بدست کفار مقرر ساخته است بیرون می آمدند بموکه حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان فرماید که بعد از چنان غمی والی
... شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای آنکه ظاهر گرداند خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شما است از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي
قُلُوبِكُمْ و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها باشد از سرایر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ
تَوَلَّوْا مِنكُمْ هر آینه آن کسانیکه روی بگردانیدند از شما در هزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که بهم رسیدند دو گروه یعنی کافران و مسلمانان در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ
الشَّيْطَانُ جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یعنی ایشان طلب لغزش کرد و فرمان ... بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشومی بعضی از آنچه کسب کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول
وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و بدرستیکه خدای درگذرانید از ایشان این گناه بجهت توبه و اعتذار ایشان إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است بردبار و تعجیل نکند
در عقوبت گناهکاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند آن کسانیکه کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا نسبی إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودند غازیان در جهاد و کشته گشتند
... لَّوْ كَانُوا عِندَنَا اگر بودندی نزدیک ما بسفر و غزوه نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی ... وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس شما ای مومنان
... ایشان ... لِيَجْعَلَ اللَّهُ ... ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ... در
دلهای ایشان وَاللَّهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد ... وَيُمِيتُ ... وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ ... بآنچه شما میکنید ای گرویدگان
از نیات بَصِيرٌ بینا است وَلَئِن قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر شما کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید ... خدای ... لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ هر آینه
آمرزش از خدای وَرَحْمَةٌ و بخشایش خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع می کنند از مال دنیا ... یعنی آمرزش و بخشش حق سبحانه شما را بهتر

است از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ و اگر بمیرید ای مومنان با خوشنودی حق أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ هر آینه بسوی خدای
که معبود شما است تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید بتیغ ریاضت در طریق طلب تعالی شما را حشر با کرم
خواهم بود که دل و جان را در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و از اینجا گفته اند اذا کان المیل الی السد طاب المسیر الی الله مثنوی که مرگ سه چیز است کان راه بدست می شناسم مرگان
بره نوبای مال است و شان ایقنمر وصال است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ پس ببخشایشی که رسید از حق سبحانه لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای منهزمان احد نزد آمدن ایشان در آن وقت بود که
حضرت رسالت ص بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تعنیفا و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی بر ایشان آن جماعت رعایت نمود و حق سبحانه و تعالی می فرماید که نرم خوئی
و نیکو خوئی تو به رحمت من بود وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر می بودی تو درشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل نامهربان لَانْفَضُّوا هر آینه پراکنده
شدندی مِنْ حَوْلِكَ از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه از من برای ایشان
آنچه را که در ادای حقوق من ورزیده اند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی بدان حکم خبری صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده بامور
محاربه و مقاتله با کفار فَإِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل بر خدای کن نه بر مشورت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
دوست دارد توکل کنندگان را و توکل حقیقی کسی راست که از غیر حق نترسد و جز حق امیدوار نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر خدای شما را نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلَا
غَالِبَ لَكُمْ پس نباشد غالب شونده مر شما را وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فروگذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ
یاری دهد شما را پس فروگذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ و بر کرم خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند باوردارندگان وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ و نباشد سزاوار
مر پیغمبری را که خیانت کند در غنیمت بعضی از اهل صحابه بظن از پیغمبر ص درخواست نمودند که ما را از غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بده آیت آمد که خیانت پیغمبر در
غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سفیه گمان از روی نفاق نسبت آن بسید علی الاطلاق صلوات الله کردند حق تعالی ذمه حبیب خود را
خصوصا و ذمه جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرده وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید
بگناه آنچه خیانت در آن کرده است یا بیارد آن چیز را که در آن خیانت کرده يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر بسوزنی یا رشته باشد در
اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنایم رسن کهنه که قبل از قسمت برده داشته بود نزد حضرت رسالت ص آورده بود آنحضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّى
پس تمام داده شود در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پیروی کند
رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی خیانت نکند كَمَنْ بَاءَ همچون کسی که بازگردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او باشد دوزخ وَ
بِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتنی است دوزخ هُمْ ایشان اهل امانت که تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایهای بلند اند یا مر ایشان راست درجها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای
وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بینا است بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ
چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی آدمی يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ می خواند بر ایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را از دنس عقاید
طبیعت و شبهات یا بتبلیغ احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را قرآن یا معارف شریعت وَالْحِكْمَةَ و حکمت یعنی حدیث یا
معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه بودند همه ایشان پیش از بعث رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و ظاهر [illegible] آفتاب شریعت تاریکی ظلمت جاهلیت
عالم بر روی روشن او نور حق گرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ آیا هرگاه که رسید شما را مُصِيبَةٌ ناپسندی از هزیمت و قتل و جراحت در احد و حال آنکه قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا رسیده بودید از ایشان دو چندان
یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشته بودند و شما در بدر هفتاد تن کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفتید قُلْتُمْ گفتید أَنَّى هَٰذَا از کجا است این مصیبت و جزع کردید
که چرا رسید با مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ما است قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ بگو ای محمد این از شما است از نزد شما است که از فرمان من بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت
آوردید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزی از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت توانا است وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه رسید بشما از مکروهات يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن
روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مومنان روبرو آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خدای و بقضا و قدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ و تا ببیند خدای ثبات قدم مومنان و ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ
الَّذِينَ نَافَقُوا و اظهار کند حال آنان که نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شد مر ابن ابی و اصحاب او را وقتی که بازگشتند ایشان از میانه راه که تعالوا بیایید و از حرب برمگردید تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار
کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید مشرکان را که از قتل و غارت اهل مدینه قَالُوا گفتند لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا اگر ما بدانیم حرب را لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه متابعت کنیم شما را
یا اگر ما بدانیم که اینجا جنگ خواهد بود لکن می دانیم که جنگ واقع نخواهد شد و محمد با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ این منافقان بسوی کفران روز که این سخن گفتند

اقرب منهم للایمان نزدیکتر از خود که بسوی ایمان میل کفر اوشان نزدیکتر بود در یاری دادن باهل این یقولون بافواههم میگویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان
یعنی بزبان گفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود والله اعلم و خدای داناتر است بما یکتمون بآنچه پنهان می پوشیدند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الذین
این منافقان باشند که از روی جهل یا بجهت نسب جهال قالوا لاخوانهم گفتند از برای امثال خود یا التزاد همنشینان خود که در احد شهید شده بودند و قعدوا و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای
خود باز ایستاده از قتال لو اطاعونا اگر فرمان بردندی آن برادران ما را در انصراف از راه و سکون و مساکن خود ما قتلوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قل بگو ای محمد اگر اختیار مرگ
بدست شما است فادرءوا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کتاب آورده که در آن روز
که منافقان این سخن گفتند بعضی از ایشان مرگ رسید کان تحسبن الذین و مپندار آنانرا که بصدق نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شدند در راه خدای امواتا که ایشان مرده اند
ابن عباس نقل کرده است که حضرت رسالت صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در جوی بهشت طواف کنند
و میوهای بهشت تناول کنند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین در سایه عرش آویخته و آن ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را
ازین دولت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود و جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که از شهدای احد بود از خدای
درخواست کرد که مرا بدنیا فرست تا دیگرباره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفت که آنکه ایشان را رجوع ممنوع باشد گفت پس یاران خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که ما داریم
یاران را خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار خود بدان معنی که بسان ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را
نمی خورد یا می شویند ایشان را چون سایر مردگان یا در سلام ایشان می کنند بدستور زندگان یرزقون روزی داده میشوند از میوهای بهشت فرحین در حالتی که شادمانند بما
آتاهم الله بدانچیزی که عطا کرده است خدای بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت خوشنودی حق است و عطائی که ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون
جواهر قدسیه با نوار الوهیت مشرق شود و بدان دوات الشان از لمعات معارف ربانی مستنیر گردد و آن نور اشارت بر آن نفس ایشان ... تنظر شوند فرحین عبارت از آنست چه
و بحسب فرح ابتهاج زیاده از وصول بمقام وصال و مستر افزون تر از جمال وجه کریم نمی تواند بود و حیث است خوشدلی آنجاست که دلدار آنجا مسکن جهد که خود را آنجا فکنم و یستبشرون
و مسرور میشوند بشارت یا شادی میکنند بالذین بآنکه هنوز لم یلحقوا بهم در نرسیده اند بایشان من خلفهم از پس ایشان و امیدوار بدانکه بهشت بدیشان رسند و در کرامت
با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست که بر احوال آخرت با خلاف صاحب وقت شده یقین میدانند الا خوف علیهم آنکه هیچ ترس نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد
و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در و گذارند یستبشرون شاد مانی می نمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدای بدیشان
یعنی ثواب اعمال و فضل و افزونی بر آن نعمت بعضی مستحق باشند و فضل آنچه زاید بر آن برسیده ارزانی دارد و ان الله و دیگر فرح ازند شهیدان بآنکه خدای لا یضیع اجر المؤمنین
ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد الذین استجابوا آنانکه از روی صدق اجابت کردند لله و الرسول مر فرمان خدای و رسول را و قصه آنکه بخروج المدینه امر کرد و آن چنان بود که
چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم آخر همان روز که شنبه بود منتصف ماه شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه
بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر ساختند و شب در آنجا آتش بسیار برافروختند تا صیت لشکر اسلام باحیا
و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجزی و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیت می ستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند من بعد ما اصابهم القرح از پس آنکه رسیده بود
ایشان را جراحت للذین احسنوا منهم مر آنکسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد و اتقوا و ترسیدند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر اجر عظیم مزدی بزرگ
است یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال مسلمانان عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آن حضرت بحمراء الاسد با او گفتند مر ترا
در دل ایشان ... از سر ... نیست بلکه آورده اند و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب بادیه که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نموده که محمد را بازار جا که ببینید از ما بترسانید و چنان باز
نمایند که ایشان با لشکر آراسته بازگشته اند جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده تقریر نموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند
از بی مسلمانان را دریافته هیچ حالی اثر تزلزل ایمانی خلوص ایشان را منافقت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان
می فرماید الذین اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قال لهم الناس گفتند مر ایشان را مردمان یعنی سیاحان یا اعراب ان الناس بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا لکم
بدرستیکه جمع شده اند و گرد آمده اند برای قتال شما فاخشوهم پس بترسید از آمدن ایشان که شما را بدان تحمل تاب حرب نیست فزادهم ایمانا پس زیادت گردانید این سخن مومنان را ایمانا
تصدیق و یقینی که کار خود را بخدای سپردند و قالوا حسبنا الله و گفتند بس است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکو کارسازی است حضرت پروردگار و نزد
بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از وی است در غزوه بدر صغری فرود آمده و گفته اند که چون ابوسفیان در بیابان شعب عصر کرد که میعاد حرب سال دیگر موضع بدر است در تفسیر فرموده

و در جواب او بگوید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت
از سفر بر تابند نعیم بیامد و بر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود و حضرت با صحاب و این احد و جمعی
دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند بسوی بدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازارها قائم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کسی را از بیم اهل اسلام بآن موضع نیامدند و حق تعالی آیت
ایشان فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم بن مسعود باشد و بهر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او بیند و تتمه حال مومنان این است
که فَانْقَلَبُوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ بعافیت تمام یا ثواب لا کلام مِنَ اللّٰهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا غزو فی مال تجارت
لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْءٌ نرسید ایشان را که و بلای از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و کرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ و پیروی کردند خوشنودی خدا را بفرمان برداری رسول وَاللّٰهُ
ذُوْ فَضْلٍ عَظِيْمٍ و خدای خداوند فضل بزرگ است بر دفع مشرکان از مومنان اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطٰنُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ اَوْلِيَآءَهٗ می ترساند بدان دوستان
خود را یعنی این جماعت اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم که گفته اند شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان و از لشکر پیغمبر رو گردان شوند و آن صورت سبب کار مسلمانان گردد فَلَا
تَخَافُوْهُمْ پس مترسید شما ای مومنان و بترسید از اولیای شیطان وَخَافُوْنِ و بترسید از من در مخالفت امر من اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا
يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ و باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه يُسَارِعُوْنَ فِي الْكُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند
اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَنْ يَّضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا هرگز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را چیزی بسبب مسارعت در کفر يُرِيْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر
ایشان را یعنی ندهد حَظًّا فِي الْاٰخِرَةِ بهره و ثواب آنجهانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ و مر این مسارعان عذابی بزرگ است یعنی بسیار و همیشه اِنَّ الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی آنانکه بخریدند
کفر را یعنی بدل کردند بِالْاِيْمَانِ بایمان لَنْ يَّضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا هرگز زیان نکنند خدا را چیزی بسبب استبدال بلکه ضرر ایشان بدیشان عاید گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ و مر ایشانراست عذاب
دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و نه پندارند آن کسانیکه کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ جز این نیست که آنچه
بمهلت میدهیم ایشان را خَيْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ بهتر است مر نفسهای ایشانرا اِنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ بدرستیکه ما درنگ میدهیم ایشانرا لِيَزْدَادُوْا اِثْمًا تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل
خود ثبات ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ و مر ایشانراست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللّٰهُ خدای بر آن نیست لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ که بگذارد مومنان را
عَلٰى مَآ اَنْتُمْ عَلَيْهِ بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صرف حکمت اقتضای آن کند که شما را بمحک امتحان زند حَتّٰى يَمِيْزَ
الْخَبِيْثَ تا وقتیکه جدا کند پلید را که آلوده نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مومن مخلص و این تمیز با جهاد باشد یعنی منافقان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند و خیانت
در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم را معلوم کرد و صحابه را بر آن اطلاع بخشید و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر
فرمود که امت من بصورت و حلیت بمن نمودند بدان شبابه که ذرات ذریات را با آدم صفی نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام بر ایمان اند و اسلام قبول کنند و کدام در بادیه ضلالت
سرگردان مانند منافقان بایکدیگر میگفتند که محمد چنین دعوی میکند [illegible] اگر راست میگوید بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق است
آیت آمد که وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان عَلَى الْغَيْبِ بران سر پوشیده که کدام ایمان دارد و کدام ندارد وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِيْ
و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران مِنْ رُّسُلِهٖ از فرستادگان خود مَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد فَاٰمِنُوْا پس شما ای مومنان بگروید بِاللّٰهِ بخدای بران وجه که او منفرد است
بعلم غیب وَرُسُلِهٖ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وَاِنْ تُؤْمِنُوْا و اگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید
از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ پس شما راست مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ و نه پندارند آنانکه يَبْخَلُوْنَ بخیلی می کنند
بِمَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ بانچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهٖ از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ که بخل بهتر است مر ایشان را بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ نه چنین است بلکه آن
بخل بدتر است ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق عقاب و اهوال سَيُطَوَّقُوْنَ زود باشد که در گردن طوق کرده شود مَا بَخِلُوْا بِهٖ آنچه
بخل کرده اند بآن از مالها و زکوة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و تعالی مال عطا فرموده و آنکس زکوة
بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند بروز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای او آشکارا بود و چنین
حیه خبیث ترین حیات است پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و در زبان تقریع و توبیخ کشاده میگوید انا مالک انا کنزک یعنی من آن مال توام در دنیا که بدان
لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افکندی بیت گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال قبار است و گنجت اژدها ست وَلِلّٰهِ و مر
خدای راست مِيْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین و آسمان از دعوی مدعیان و منازع منازعان او در اسلم ماند لمن الملک الیوم لله

ع ۹

الواحد القهار حقیقت آن گونه میراث بحقیقت چیزی را گویند که ملک کسی دیگر رسد بعد از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین میراث را بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان
و فی الحقیقة از آن خداوند است ولله میراث السموات والارض یعنی اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت او بصاحب باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست والحق
دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد بیت ای که بمال کسان بخل کنی خوی خود چو مال خود پسند کنی ابن مال آخر ز ملک کس در رود
امساک بمال دیگری چند کنی والله بما تعملون خبیر و خدای بانچه شما می کنید از انفاق و امساک داناست لقد سمع الله بدرستیکه بشنید خدای قول الذین قالوا سخن آنها را که
گفتند ان الله فقیر بدرستیکه خدای درویش است ونحن اغنیاء و ما توانگریم چون آیت واقرضوا الله قرضا حسنا به پیغمبر فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی
این آیت فرستاد از روی تهدید گفت سنکتب ما قالوا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را باو عز اسمه اسناد کردند وقتلهم الانبیاء و دیگر
بنویسیم نوشتن کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق ونقول و بگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید آتش سوزنده را ذلک
این چشیدن عذاب یا شمار او بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که از دستهای شما در پیش فرستاده شد و ذکر ید برای تحقیق فعل است و اگرچه فاعل ایشان نبودند افعال ایشان قتل انبیا بود و عبادت عجل و امثال آن
وان الله و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذاب بودید عدل او شما را معذب می سازد الذین قالوا دیگر بشنید
قول آنها که گفتند ان الله عهد الینا بدرستیکه خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده الا نؤمن لرسول بانکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم هیچ فرستاده را حتی
یاتینا بقربان تا وقتیکه بیارد برای ما قربانی تاکله النار که بخورد آنرا آتش یعنی بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در معبد بیتی که سقف مکشوف نهادندی و پیغمبران در میان
آن خانه ایستاده مناجات کردندی و علمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش افکنده متوجه بودندی تا وقتیکه قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان آن بود که آتشی سفید بی دود
با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان … گفتند … پیغمبر گردید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشانرا الزام میکند بدین آیت
که قل قد جاءکم بگو ای محمد تحقیق آمد نزد شما رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از من بالبینات بمعجزات و بالذی قلتم و دیگر آنچه گفتید آورده بودند بدین نیز
که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که شما خواستید چون زکریا و یحیی فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشانرا یعنی گروهی را که صاحب این معجزه بودند چون زکریا و یحیی ان کنتم صادقین اگر هستید
راستگویان که متابعت پیغمبر صاحب معجزه می باید کرد فان کذبوک پس اگر تکذیب کنند ترا ای محمد ملول مباش فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل من قبلک
فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جاءوا بالبینات آورده بودند حجتهای روشن معجزه ای ظاهر والزبر و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتاب
چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام کل نفس ذائقة الموت هر تنی چشنده مرگ است و درین دلداری اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه بشربت مرگ خواهند رسید وانما
توفون اجورکم و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یوم القیامة روز برخاستن از قبور فمن زحزح عن النار پس کسی که دور گردانیده شد از آتش دوزخ
وادخل الجنة و درآورده شد به بهشت فقد فاز پس بدرستی که رستگار شد و بمراد رسید وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور مگر برخورداری ناپایدار
حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرده که خریدار در آن فریفته شود مراد آن است که زندگانی دنیا مردم را فریفته میکند و اگر بحقیقت آن دانا شوند معلوم گردد که هیچ نمی ارزد ابیات در دیده اعتبار
خوانی … بر رهگذر اجل سرائی است … این … کرم و سرخ مشغول مشو بسرخ و زردش لتبلون بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد
هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بضیاع مال ایشان کشیدند و هر که از ایشان در راه دین می آمد در آتش تعذیب و تهدید می سوختند حق سبحانه آیت فرستاد
که … در مالها خود به نقصان و تلف وانفسکم و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل ولتسمعن و هرآینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب
داده شدند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگری شنوید از آن کسانیکه شرک آورده اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب
رنجش خاطر باشد مثل هجو و بهتان … وان تصبروا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وتتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان یا منتقم حقیقی گذارید فان ذلک پس بدرستیکه این
صبر و تقوی من عزم الامور از … کارهای … است و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمان است واذ اخذ الله و یاد کن ای محمد آنگاه که گرفت خدای میثاق الذین عهد و پیمان
آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشان توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آن است لتبیننه که هرآینه ایشان بیان کنند للناس برای مردمان کتاب را که در شان محمد
است ولا تکتمونه و پنهان نسازید امر پیغمبر را … خطاب … یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنند نعت پیغمبر را و پوشیده نکنند فنبذوه پس بینداختند کتاب را یا پیمان وراء
ظهورهم از پس پشتهای خود و این کلمه مثل است در عدم التفات واشتروا به و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود ثمنا قلیلا بهائی اندک را و آن ماکل و رشوتهای احبار و اسافله
بود که هر سال از عوام و سفلا می گرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزی است که می خرند یعنی بدل میکنند نعیم جاوید را … لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد آنانرا
که شادمی باشند بما اتوا بآنچه آمده اند یعنی کرده اند … و یحبون ان یحمدوا و دوست میدارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکرده اند حضرت پیغمبر … از

یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرانمودند که براستی خبر دادند و بآن جواب و دروغ ایشان از او استحسان نیز بود این آیت نازل شد
یا در شأن منافقان است که از غزوه تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد ایشان زبان باعتذار گشودند تو نه تحسبنهم پس مپندار ای محمد و مومنان ایشان را بمفازة
که اهل رستگاری اند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک در روز رستخیز ولله و مر خدا راست
ع ۱۹ ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله و خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیز از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار توانا است آورده اند که قریش از یهود
پرسیدند که معجزه موسی چه بود ایشان گفتند عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در بیان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی سوال کردند احیای موتی و ابرای مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت
پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جناب شتافته ایم اگر کوه صفا را در سلک زر اعلامت بکاهی معبود و توحید تو قبول کنیم حق سبحانه این آیت فرستاد
که اگر شما طالب آیات ... ان فی خلق السموات بدرستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در وی هست والارض و در آفرینش زمین و آنچه بروی است واختلاف اللیل والنهار و در آمد
شب و روز و اختلاف ایشان تو و ظلمت و نقصان و زیادت لآیات هر آینه نشانها است بر وجود صانع و قدرت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که عقول
ایشان از شوایب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی الذین و این اولو الالباب آنانند که از روی خلوص نیت یذکرون الله یاد می کنند خدا را قیاما در حالت
ایستادن وقعودا و در وقت نشستن وعلی جنوبهم و در زمان تکیه کردن بر پهلوها خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم بذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق اند حضرت شیخ اکبر
ذکره و نعم ما قال بیت در شب و روز بخیر یاد تو در خاطر منست * بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد از ذکر نماز است که بعضی بیماران می گذارند بحسب طاقت خود و یاد کرد معنی سکرات
یعنی بپا ایستاده می کنند بر عهده قیام که قوام عیشت بر آنست در نعمت بخود داکه پایدار صحبت ... در راحت اضطجاع منام که آسایش تمام است محققان گفته اند که مراد از ذکر دل است
زیرا که دوام ذکر زبانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد پس مراد از ین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل باشند قیاما حالتی که قایم اند یعنی متوجه با امر الهی
وقعودا و قاعد اند باز ایستاده اند از ملاهی وعلی جنوبهم و بر جانب اند از ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستانه خدمت و قاعد اند بر بساط قربت وعلی جنوبهم آسوده اند در بارگاه وصل
حال برکناره اند از پندار و هم غرور و خیال قطعه حجاب کثرت از هم بر دریده * بخلوت گاه وحدت آرمیده * ره وهم و خرد بر خویش بسته * بحق پیوسته و از خویش رسته ویتفکرون
و اندیشه میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را ره نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و حرمان از نظر ایشان برخاسته
از غیبت بحضور آمده اند و از روی شهود بزبان نیاز گویند ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفریدن باطل یعنی بی حکمت نکرده لن بعبث و لهو سبحانک
پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فقنا عذاب النار پس نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از عذاب آتش دوزخ ربنا ای پروردگار ما انک بدرستیکه تو ... من تدخل النار هر که در آری
بدوزخ و در آنجا ابد ... فقد اخزیته پس بدرستیکه او را خوار گردانیدی بعقوبت وما للظالمین و نیست ستمکاران را از شرک یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار هیچ یاری که عذاب از ایشان
مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندای آواز دهنده را که باشکارا ینادی للایمان می خواند خلق را بسوی ایمان این منادی محمد است و یا قرآن عام تر است چه
بسیار کس دعوت رسول در نیافته اند و همه کس از قرآن می شنود که بزبان بیان ندا میزند ان آمنوا بربکم ایمان آرید به پروردگار خود فآمنا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ربنا ای
آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبایر است یا مطلقا گناهان گذشته وکفر عنا و در گذران و بپوشان از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغایر است یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران
ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا ای مدبر کننده و بصلاح آرنده کار ما وآتنا ما وعدتنا و بده ما را آنچه وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانست یا آنچه بزبان ایشان
وعده فرموده از نصرت مومنان یا آن آمرزش که طلبیده اند انبیا الخ گفته که از آمرزش خواسته چنانچه نوح گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات چنانچه ابراهیم فرمود اغفر لی ولوالدی
وللمومنین و چنانچه پیغمبر ما را امر کرد که واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات ولا تخزنا یوم القیامة و رسوا مکن ما را در روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستیکه تو خلاف نکنی وعده را
در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس در این آیتها از حضرت رسالت پناه و چهار خلیفه بزرگوار او بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت پناه از مرتبه شهود خود دعا کرده ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق اکبر از مقام
خوف خبر میدهد که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و فاروق اعظم از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا و ذو النورین از مرتبه حیا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضی کرم الله وجهه
بهمت عالی بطلب جوائز آورد که ربنا وآتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسید چنانچه رحمت از دیوان عنایت بدین وجه صادر شده که فاستجاب لهم ربهم پس اجابت کرد مر ایشان را پروردگار ایشان
گفت انی لا اضیع من ضایع نکنم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از رسول اکرم پرسیدم که ... این حکمت باشد که مردان مهاجر ... بسیار کرده ...
را از آن نصیبی ... فرمود این آیت آمد که من عمل هیچ عامل را از شما ضایع نکنم من ذکر او انثی خواه مرد و زن بعضکم من بعض بعضی از شما از بعضی اند ...
از زبان ... شمار ... فالذین هاجروا پس آنان که هجرت کردند ... واخرجوا من دیارهم ...
و منازل خود ... مشرکان ایشان را ... واوذوا فی سبیلی ...

وقتلوا و کشته شدند در جهاد این جماعت مهاجران اند لاکفرن عنهم هر آینه در گذرانم از ایشان سیّئاتهم بدیهای ایشان را ولادخلنّهم و در آرم ایشان را جنّات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها ثوابا پاداش دهیم ایشان را ثوابا من عند الله پاداشی از نزدیک خدای ... مظهر در موضع مضمر دلیل
بر تعظیم ثواب ... واضافت ثواب بجنت بتقیید باسم الله دال است ... والله عنده حسن الثواب خدای است که نیکوی پاداش
پاداش نیکو نزدیک اوست ... که مشرکان مکه در عیش ... بودند و فقرای مومنان بعسرت می گذرانیدند و در خلال ایشان ... که خدا باید ...
و خدا ... جهت تسلیة ایشان پیغمبر خود را خطاب فرمود ... لایغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا گردش آن
کافران ... فی البلاد در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل برخورداری اندک است ... ثم ماویهم جهنم پس بازگشت ایشان باخرت دوزخ
ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ لکن الذین اتقوا ربهم لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود ... لهم جنت
مر ایشان راست بوستانها ... تجری من تحتها الانهار میرود از زیر قصور آن ... جویها از آب شیر و می و انگبین خالدین فیها جاویدان باشند
در آن بوستانها نزلا ... حالتی که این بهشتها ... باشد من عند الله از نزدیک خدای ... که در منزل مهمان نازل حاضر سازند ...
مهمان ... بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود ... بیت ...
... وما عند الله و آنچه نزدیک خدای است از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی وان من اهل الکتب و بدرستیکه از
از اهل کتاب لمن یومن کس هست که میگرود بالله بخدای وما انزل الیکم و بآنچه بر شما منزل شده که قرآن است
وما انزل الیهم و بدانچه برایشان فرستاده اند که توریت است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشعین لله در حالتی که ترسکاران اند یا متواضعان مر خدای را لا یشترون بدل نمی کنند بآیات الله باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوارند اولئک
آن گروه مومن خاشع ... لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ان الله بدرستیکه خدای سریع الحساب
زود حساب است ... حساب مومنان خواهد کرد یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد یا بر ایذای اعدا و حقیقت آن است
... احکام شرعیه ... صابروا ... در قتال دشمنان ... ورابطوا و ساخته و آماده باشید مقاطعه
اعدا ... آن است که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند ... واتقوا الله
و بترسید از خدای ... لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید ...
...
... بیت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید ... ربکم از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری که ... خلقکم بیافرید شما را ...
من نفس واحدة از یک تن که آن آدم است وخلق منها و بیافرید از آن تن زوجها جفت ... و آن حوا است ... وبث منهما
و پراگنده ... رجالا کثیرا مردان بسیار ونساء و زنان فراوان واتقوا الله و بترسید ... الذی آن خدای ...
تساءلون به ... والارحام و بپرهیزید از قطع رحم ... ان الله کان علیکم رقیبا ...
...
...
... وآتوا الیتمی و بدهید مر یتیمان ... اموالهم ... ولا تتبدلوا ...
...
... ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب ...
... ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم ... انه کان حوبا ...

نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیله غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عموبیت اموال او را متصرف شده
چون پسر بحد بلوغ رسید و مال خود را از عم طلب نمود از دادن آن تعللی میکرد چون نزاع ایشان بحکمه علیه نبوی افتاد و این آیت فرود آمد و مخلص کلمه نمود و باعدمن الحوب الکبیر بزبان راند
تمامی مال را تسلیم برادر زاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید و باشید أَلَّا تُقْسِطُوا اگر عدل نکنید در حق دختران بیتیم فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقه نقل
میکنند که این آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و در ولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قبیله نکاح آرد حق خدمت و تعین کابین یتیمان چنانچه
باید فرو گذارد با انواع شفقت او را از اجمع شد و هر چه گروه طبیعت و حرص می آورد و آیت آمد که اگر میترسید که در تعیین مهر یتیمان و دادن مال ایشان از روش عدالت دور
فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَىٰ دو گانه وَثُلَاثَ و سه گانه وَرُبَاعَ و چهار گانه نا کح مختار است که از اعداد مذکوره هر
عددی که خواهد بخواهد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا که عدل ننمایید در میان این زنان فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یا سریه
گیرید آن چیزی را که مالک آن است دستهای شما یعنی شما را ملکیت است ذَٰلِكَ این اختیار واحده یا سریه أَدْنَىٰ نزدیکتر است أَلَّا تَعُولُوا بآنکه میل ننمایید
و انحراف نورزید یا جور نکنید وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشان در حالتیکه هست آن نِحْلَةً بخششی و عطیه از
خدای تعالی بخشیده شده بایشان فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ پس اگر این زنان خوشنودی باشند و ببخشند مر شما را بطیب خاطر عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا از مهر چیزی از کابین
جهت نفس یعنی بطیب نفس خود فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا پس بخورید آن چیز را بخورید گوارا و خوش گوار در حدیث آورده اند که حضرت رسالت پناه در تفسیر فرمود که هنی آن بود که درو
گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی و درد نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید سفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را خطاب با اولیای نسوان و ایتام است و اضافت مال
بدیشان جهت تصرف ایشان است در آن بحق ولایت الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن مالهایی که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا برای شما سبب قوام معیشت دنیا و واسطه انتظام امور دین چون حج
و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فِيهَا در آن مالها بقدر کفاف ایشان وَ
اكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید بعد از منع مال ایشان قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن نیکو و پسندیده مثلا اگر صبر کنید این مال
از آن تو است و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشان را خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمایید یتیمان را اگر مراهق اند بعقل و تمیز
و صیانت اموال و تفحص بیع و شری و دیگر مانند بعزل و تصبح در تربیت امور حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح این کنایت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر ببینید
و دریابید بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان که در دست شما
بوده وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمان را وقت تنگدستی إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی مقرر کرده باشد وَبِدَارًا و دیگر آنکه
مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی شتاب مکنید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ
غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست او فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم در دست دارد و عفت خویشتن داری بجای آرد و در مکافات در کار سه از آن اجتناب کند وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا و هر که باشد محتاج فَلْيَأْكُلْ بس بخورد از مال یتیم
بِالْمَعْرُوفِ بنیکوی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که حرج مستحق آن باشد فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ بایشان مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر ایشان تا انکار نتوانند کرد
بعد از خصومت پدید آید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا گواه و بدان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان
بود که زنان را مطلقا و مردان خردسال را میراث نمی دادند و می گفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمتها از حوزه تصرف تواند آورد چون
حضرت رسالت پناه بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همان قانون مستمر بود تا زنی ام کجه نام بمجلس نبوت آمد و گفت که اوس بن صامت شوهر من دعوت حق را لبیک اجابت گفته و مرا
از وی سه دختر و یک ام و مال گذاشته و ابنای عم او بحیله تصرف در آورده اند و مرا و صغیران را محروم و بی نوا گذاشته حضرت رسالت ایشان را طلبید و صورت ماجرا تحقیق فرمود ایشان بلوازم
ایشان همان قانون جاهلیت از پیش آورده و خواستند که طریق بیداد آباء و اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهره است مِمَّا
تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین
و اقارب گذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مالی که گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِيبًا مَفْرُوضًا حصه بهره با فرض میتوان کرد وَإِذَا حَضَرَ
الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشانی که میراث نمی برند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ
مِنْهُ پس بدهید ایشان را چیزی از آنچه مقسوم میکردید تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که بر حاضران مجلس قسمت بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بود
در بدایت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب حظ خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که

بترسند آنانکه اگر گذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعٰفًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ می‌ترسند بر ایشان از بی‌نوایی و ضایع شدن
یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز
باشند و بعد از فوت ایشان چنین مجلسی درآیند حرمان ایشان بجایز هست یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند بنسبت زیردستان نیز جایز
نشمارند بیت دانی که چه چیز است کمال مردی مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا
سَدِيدًا سخن راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه از روی جرأت يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلْمًا از جهت
بیداد و ستم اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ جز این نیست که می‌خورند فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتش در انوار از ابو برده رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که حق سبحانه برانگیزد
روز قیامت قومی را که از گورها و بیرون می‌آید آتش از دهنهای ایشان گفتند کیانند یا رسول الله این گروه طایفه باشند فرمود که نمی‌بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر است
که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات درآید و آتشی که درون او از آن ممتلی است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می‌آید و بدین علامت همه کس بشناسد که
این آکل اموال یتیمان است پس مدین تقدیر حمل اکل نار برظاهر انسب است وَسَيَصْلَوْنَ و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم حقیقت بصیغه معلوم خوانده معنی آنست که
بزودی درآیند خورندگان مال یتیم سَعِيْرًا در آتش افروخته يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ امر میکند خدای شما را فِيْ اَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فرمان بعضی
می‌گزارد بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که لِلذَّكَرِ مر مرد را باشد مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن فَاِنْ كُنَّ نِسَآءً پس اگر باشند اولاد
میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشان را باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وَاِنْ كَانَتْ
وَاحِدَةً و اگر باشد یک وارث دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی وَلِاَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مر هر یکی مِنْهُمَا السُّدُسُ از
ایشان حصه شش یکی است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند اِنْ كَانَ لَهٗ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فَاِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهٗ وَلَدٌ پس اگر
نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَّوَرِثَهٗۤ اَبَوٰهُ و میراث برند از وی مادر و پدر او فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست یک بخش از سه بخش مال و چون حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب
ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فَاِنْ كَانَ لَهٗۤ اِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی را برادران مادری و پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را است
شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُّوْصِيْ بِهَاۤ وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند و بدانکه
موصی میت است اَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث باشد اٰبَآؤُكُمْ پدران شما وَاَبْنَآؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُوْنَ نمیدانید شما اَيُّهُمْ که کدام از ایشان اَقْرَبُ
نزدیکتر است و بکار آینده تر لَكُمْ نَفْعًا شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون
خود علم باحوال ورثه و مورث دانا است پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض گردانید فَرِيْضَةً فرض کردانیدنی مِّنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدای اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست
عَلِيْمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيْمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شما را ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما اِنْ لَّمْ
يَكُنْ اگر نباشد لَّهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیش خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مونث خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان
رود فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما را حصه چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع
که حصه شما است بتواند گرفت مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما يُّوْصِيْنَ بِهَاۤ وصیت کرده باشند بدان اَوْ دَيْنٍ یا از پس قضای وامی که در ذمه ایشان باشد وَلَهُنَّ
الرُّبُعُ و مر زنان راست چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما می‌گذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند
خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند بهر وجهیکه بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان را
است هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته اید از اموال مِّنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوْصُوْنَ بِهَاۤ وصیت میکنید بدان اَوْ دَيْنٍ یا بعد ادای دینی که در ذمه
شما باشد وَاِنْ كَانَ و اگر باشد رَجُلٌ یُّوْرَثُ مردی که از وی میراث میگیرند كَلٰلَةً کسی که والدین و اولاد ندارد اَوِ امْرَاَةٌ یا زنی بود کلاله وَّلَهٗ و مر این مرد را و زن نیز درین حکم
داخل است اَخٌ برادری مادری باشد اَوْ اُخْتٌ یا خواهری مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِّنْهُمَا از این برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصه رسد از میراث کلاله و ذکر درین صورت با مونث یکسانست فَاِنْ
كَانُوْۤا پس اگر باشند اولاد ام اَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان تمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَكَآءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند در سه یک
مال بی تمیز ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُّوْصٰى بِهَاۤ اَوْ دَيْنٍ وصیت کرده شده است بدان یا پس ادای
دین غَيْرَ مُضَآرٍّ در حالتیکه میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال تجاوز نماید و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مگر

ع ۱ ۱۰

کرده و مراد او چیزی ندانسته وَصِیَّةً مِّنَ اللّٰهِ نگاه دارید وصیتی که هست از نزدیک خدای وَاللّٰهُ عَلِیمٌ خدای داناست به بیان شما در نفع و ضرر حَلِیمٌ بردبار است بعقوبت عاصیان
تعجیل نکند و بتوبه کنندگان از ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللّٰهِ اندازه‌های حکم خداست که از آن نشاید گذشت
وَمَن یُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدا و رسول او را درین حکمها یُدْخِلْهُ درآرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن
جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که داخلان در جنات جاودان باشند در آن وَذَٰلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِیمُ رستگاری بزرگ است وَمَن
یَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را چون عیینه بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نشد و گفت من میراث نمیدهم مگر کسی را که بر پشت مرکب معاند تواند
کرد حق تعالی آیه فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَیَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از اندازه‌های که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده یُدْخِلْهُ نَارًا درآرد خدای او را
در آتش دوزخ خَالِدًا فِیهَا در حالتی که جاوید باشد در آن و قول صحیح آن است که خلود بجهت استحلال محرمات بود و مراد ماهی مستحل باشد وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِینٌ و مر او راست
عذابی خوار کننده وَاللَّاتِی و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِن نِّسَائِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهر
داران فَاسْتَشْهِدُوا پس گواه طلبید ای حکام شریعت ملک که اکنید عَلَیْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً مِّنكُمْ چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مومنان باشند تا بر ایشان گواهی
دهند فَإِن شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بزنای ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها و اصح اقوال آن است که در اول اسلام
حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّىٰ یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتیکه متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفا ارواح ایشان کند أَوْ
یَجْعَلَ اللّٰهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِیلًا برای ایشان راهی یا حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلعم فرمود که خذوا عنی قد جعل
الله لهن سبیلا صحابه رضی متوجه شدند که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة وتغریب عام پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و شهادت شهود
باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند یَأْتِیَانِهَا مِنكُمْ بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان آزاد اید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت
کنید و ابن عباس رضی فرمود که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فَإِن تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود بصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا روی بگردانید یعنی دست
باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد یعنی منسوخ شد إِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستیکه خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَّحِیمًا مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست
که قبول توبه عَلَى اللّٰهِ بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در آن متصور نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِینَ برای کسانی است که یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ میکنند بدی بجهالة
بنادانی و سفاهت فرموده که گناه مومن بجهالت است یعنی از روی شک و عناد و جحود و استکبار نمی‌باید که بجهالت شد بعقوبت آن و ایشان بجهل اعمال مبتلا میگشته ثُمَّ یَتُوبُونَ پس توبه میکنند مِن قَرِیبٍ
از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح آن است که زمان قریب پیشتر از مرگ است و اگرچه مقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر المعالم
آورده که تایبی که یک نفس پیش از مرگ توبه کند مانند کسی است که بطریق استحسان میگویند که چه زود آمد و چه خوش مسارعت نمود و موید این قول است آنکه حضرت رسالت پناه فرمود که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر و بزرگان
گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاشق دردمند دم بدم + هر دم دم آخر شمر و صادق دم باش هم
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بدین توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند یَتُوبُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ توبه پذیرد خدای و باز گردد بمغفرت برایشان وَكَانَ اللّٰهُ عَلِیمًا و هست خدای دانا بتوبه تایبان حَكِیمًا حکم کننده بآنچه تایب را عقوبت نباشد
اللّٰه علیما و هست خدای دانا بتوبه تایبان حکیما حکم کننده بآنچه تایب را عقوبت نباشد وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِینَ مر کسانی را که بطریق اصرار یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود و
در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ گوید بدرستیکه من توبه کردم اکنون توبه ایشان مقبول نیست اکثر این سخن در شان جمعی منافقان است که توبه ایشان قبول اسلام باطنی و ابن جبیر در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا
الَّذِینَ یَمُوتُونَ و نه توبه مقبول است مر آنهارا که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح کافر و منافق را ایمان قبول نیست که ایمان یأس آن دو را در قوله تعالی فلم یک ینفعهم
لما رأوا بأسنا أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق یا شقی اند آنها که بر کفر بمیرند و حال آنکه أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نپذیرد باشد آورده اند
که جاهلیت بود که چون یکی وفات کردی وارث او جامه بر زن او افکندی و گفتی که من بدو اولیترم از دیگران استحقاق میراث ... پس آن زن را یا بی مهر بزنی گرفتی یا دیگری را دادی و مهر او
متصرف گردیدی یا او را منع کردی از نکاح تا آنچه از میراث شوهر یافته بود فدا کردی ... محبوس ساختی تا بمیرد و میراث او گیرد و این رسم در اول اسلام باقی بود الی ان نزل القرآن
بر وی ... زوج متوفی بر وجه ... در اول اسلام ... رعایت کردند و چون ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام ... پسر ابو قیس از زن دیگر بر کبیشه جامه انداخت و وی را ...
بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هرچه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت پناه بموقف عرض رسانید خواجه عالم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا
از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید بعضی دیگر از زنان مدینه که چنان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله ما نیز چون کبیشه ایم ...
جام زهر آلود این بلیت نوشیده ایم و لباس محنت ... حق سبحانه از روی رافت این آیه فرستاد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا یَحِلُّ لَكُمْ

روا نیست مر شما را اَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنان را كَرْهًا از روی ناخواست و کراهیت ایشان بقصد میراث گرفتن بکره دلالت بران می‌کند که بطوع و رغبت ایشان را
میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمی‌کند کقوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ چه قتل در وقت عدم خشیه املاق هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع
مکنید این زنان را از تزویج و گفته‌اند خطاب با مردانیست که زنان خود را به تنگ آورده بر آنکه از سر مهر خود در گذرند و ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه می‌فرماید که زنان را مجبور
مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی از آنچه بدیشان داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بفعل زشت
روشن کرده شده یعنی بعدول و حفص بکسر خوانده‌اند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیت نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد روا بود که از زن
خلع طلبید و گفته‌اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت و در بدایت اسلام سترداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانیکه مرتکب فاحشه
نشده‌اند بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا با موزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نکویی به از آن نیست فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید
صبر کنید بران فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ دران چیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکوی
فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت از صحبت و عتاب لی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی
مَكَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کابین فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا پس مگیرید از آنچه
داده‌اید چیزی اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از آن زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و جرم ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال کنند و معنی بهتان درین
آیت آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون باسترداد آن می‌کند گویا مدعی آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ و چگونه
و بکدام وجه و بچه جهت در وای میستانید مال را از زنان خود وَقَدْ أَفْضَىٰ و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما به برخی دیگر افضی کنایت از مباشرت است وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ
و فرا گرفته‌اند آن زنان از شما در وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده‌اند
که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت زنان آبای خود در نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت وَلَا تَنْكِحُوا و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته‌اند
پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان و بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذاشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه نکاح زن پدر بود قبل از نهی
و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً عمل زشت ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می‌بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت
گفته‌اند یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست این راه و گفته‌اند ... سه امرست یکی قبح عقلی که فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی که مقت عبارت از آنست
سیوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شد بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما و این امر عمومی دارد هر زنی که نسب او راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور
چون مادر پدر و پدر پدر و هرچند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر پدر مادر هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این نیز عام است هر زنیکه نسب او بمرد
باز گردد از جهت اولاد ذکور یا اناث بیک درجه یا بزیادت درجات داخل است وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنیکه با وی در صلبی بوده باشد یا رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر
عام باشد یعنی پدری و مادری یا پدری یا مادری وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هرچند بالا رود در صلبی بوده باشد یا رحمی گرد آمده عمه آنکس است و اینجا نیز فرق
ملت منحصر نیست یعنی پدری و مادری و یا پدری یا مادری وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر او تا آنجا که برسد در صلبی شریک داشته یا رحمی گذشته خاله آنکس است و
وقوع آن بوجوه مسطوره امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر ... اخوت ثابت شود از وجوه ثلاثه و بنات او و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند بنات حکم
دارند وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهران از هر وجه که اخوت تحقیق یابد و این نیز شامل بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشانست هر چند پایان روند همه داخل بنات اخت اند
وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام کرده شده‌اند بر شما مادران شما اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنهاییکه شیر داده‌اند شما را در صغر و مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر در دهن کسی ... داده باشد
... باشد شوهر آن زن ... رضاع واقع شود همه رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام
اعظم و امام مالک رحمهما الله برآنند که حکم رضاع ... ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد حنبل کمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت
نمی‌شود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ ... وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در
کنار تربیت شما پرورش می‌یابند ... مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِنْ لَمْ
تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ پس اگر نباشید شما که بخلوت ... در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت است از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب وَحَلَائِلُ
... زنان ... الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ ... حضرت رسالت پناه زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت

بود طلاق داده و حضرت عم بعقد نکاح در آورد مشرکان عرب او را سرزنش کردند که زن پسر خود را خواست این آیت فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسیکه پسر خوانده باشد و ان تجمعوا و دیگر
حرام است بر شما آنکه جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و بعضی از مفسران بر آنند که مراد
از ما قد سلف آن است که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال بوده ان الله کان غفورا بدرستیکه خدا هست آمرزنده
آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رحیما مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل بجا آورده اند و بعد از آن توبه کرده تا مال در بعضی این دو اسم مفسران بعضی از شرائط تمام است جز
سیزده علامت بدارا و بعد عفو آن تو رحمت بی نهایت نیست والمحصنات و حرام کرده شد بر شما شوهر داران من النساء از زنان الا ما ملکت مگر آنچه مالک شد است ایمانکم
دستهای شما ابو سعید خدری رضی نقل می کند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بغنایم اهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان بجانب ... شما خشیم بعید اسیری در آمده و چون حرمت زنان
شوهرداران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت ایشان متردد گشتیم و ایشان را اگر چه ملک یمین ما بودند از قبیل محصنات می شمردیم مجهد عرض حال بحضرت رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان
اگر چه شوهر داشته باشند چون بسبب ملک یمین شما آمده اند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب ... و این قول امام اعظم است ... مجرد سبی ایشان طلاق ایشان است کتاب
الله لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات یا مصدر موکد است یعنی اثبت نوشت خدای نوشتنی علیکم بر شما در محرمات و احل لکم و حلال گردانیده مر شما را و حفص مجهول میخواند یعنی
آنست که حلال کرده شد بر شما ما وراء ذلکم آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است و بحدیث محرمات نیز ثابت شده چون نکاح مراة بر عمه او و بر خاله او و بر خواهرزاده او و برادرزاده او
و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح متعه و نکاح امت بر آزاد و تزویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقهیه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود ...
شما را ان تبتغوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید باموالکم بمالهای خود محصنین در حالیکه بآن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را با
نکاح در پناه آرید غیر مسافحین و نباشید زنا کننده گان فما استمتعتم به پس هر که بهره برگیرد ... منهن از زنان بسبب نکاح فاتوهن پس بدهید ایشان را
اجورهن مهرهای ایشان فریضة مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابل استمتاع است و لا جناح علیکم و هیچ وبال و گناهی نیست شما را ... فیما تراضیتم
به در آنچه با یکدیگر راضی شوید من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بدهد یا زن از مهر کم
کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت ان الله کان علیما بدرستیکه خدا هست دانا بمصالح بندگان حکیما محکم کار در تمهیدات نکاح ایشان و من
لم یستطع منکم طولا و هر که استطاعت نیست از شما از روی توانایی و توانگری ان ینکح المحصنات المؤمنات آنکه بنکاح در آورد زنان آزاد گرویده فمن ما ملکت ایمانکم پس باید
که بخواهد برای نکاح از آنچه مالک است دستهای شما من فتیاتکم المؤمنات از کنیزکان شما که گرویده اند والله اعلم و خدای داناتر است بایمانکم بگرویدن شما ...
شما باشد در ایمان بعضکم من بعض ... از شما که عبید یا ابد من بعض از بعض دیگر یعنی همه شریک اید در ایمان یا همه از یک پدرید در نسب ... فانکحوهن پس بنکاح خواهید کنیزکان را باذن
اهلهن بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند و آتوهن و بدهید کنیزکان نکاح کرده اجورهن مهرهای ایشان بالمعروف بنیکویی یعنی بی کاستن و منع
و دادن مهر بایشان هم باذن مالکان ایشان باید محصنات در حالتیکه این کنیزکان نگاه دارنده فرج خود باشند غیر مسافحات نه زنا کنندگان باشکارا و لا متخذات
اخدان و نه فرا گیرندگان دوستان به پنهانی فاذا احصن پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فرج خود را از حرام بسبب تزویج ... مجهول میخواند یعنی آنگه که تزویج
شوهر کرده شدند فان اتین بفاحشة پس اگر بیایند بزنا فعلیهن پس بر ایشان لازم بود نصف ما علی المحصنات نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر من العذاب از حد که
مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزک پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام ... امام ... می گوید که تغریب کنیزک نیم عام باشد امام اعظم فرموده که میان جلد و
نفی جمع نکنند مگر بر سیاست و رجم بر زنای عبید از حرج نیست ذلک آن نکاح کنیزکان لمن خشی العنت مر آن کسی راست که بترسد از رنج سخت یعنی از مشقت ... در زنا افتد
منکم از شما که عزب باشید و ان تصبروا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خیر لکم بهتر است مر شما را و احتیاط نزدیک تر ... والله غفور و خدای آمرزنده است
مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رحیم مهربان است بر عقدت بندگان یرید الله می خواهد خدا لیبین لکم تا بیان کند برای شما احکام حلال و حرام ... و یهدیکم و راه نماید شما را سنن الذین
راههای آنکسانیکه بودند من قبلکم پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسماعیل یا روش پیشینیان از اهل حق یا باطل و یتوب علیکم و باز گرداند شما را ... احکام ...
والله علیم و خدای داناست بمصلحت ... حکیم ... درست کار ... و الله یرید ان یتوب علیکم ...
بچیزی که سبب توبه شما گردد و یرید الذین و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یتبعون الشهوات پیروی میکنند آرزوها ... ان تمیلوا آنکه میل کنید ... میلا عظیما
میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شده یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله ... خواهرزاده ...
که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را توبه دهد ... یرید الله ان یخفف عنکم ...

کرده اند از مشاهده احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید شیخ منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم گذشته
که ایشان را اغلال و آصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردم و گفته اند ضعیف آدمی آنست
که از ماء مهین آفریده شده قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در مهم زمان و قوت آنکه خود را از میل بشهوات باز دارد و تدارک یاد در سر او الضرار و نعمت و محنت تسلیت محققان
گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که باینده و در داد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی بحال او پیدا آید سمعت
صعفی که بصحیح حال کشید پیشه زبان اعتذار بکشاید و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است بیت من ان ظلوم و جهولم که اولم گفتی * چه آید از صد دامی کریم و شر
جهالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گرویدگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و
قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد تصرف تِجَارَةً بازرگانی
و بیعی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خوشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد آیید وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و ما روا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان
از روی حقیقت یکی اند المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مکنید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا
ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب معاصی یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ بدرستیکه خدای هست بشما که از امت محمدید رَحِيمًا مهربان و از مهربانی که میفرماید آن از غایت رحمت است وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات
مذکوره عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حد وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد دوزخ است وَكَانَ ذَٰلِكَ
و هست این در آوردن باتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیکطرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ
که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْكُمْ
و در آریم شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است ملخص آیت آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز
چه می شاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید بر عکس علما را در کبایر اختلاف است بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند که هر چه ختم
آن باتش باشد چنانچه یصلی نارا یا بغضب و لعنت مانند و غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر از آن گناهان صغیره گویند و در
انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت رسیده آن است که کبیره گناهی است که شارع بر آن حدی مرتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در
تاویلات کاشفی مذکور است که اگر بپرهیزید از کبایر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از
ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم ایشان را بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت تا کی در تفرقه سوزی چو شمع * غرقه شو در لجه دریای جمع * در لوایح فرموده
که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی رباعی ای در دل تو هزار مشکل زهمه * مشکل شود آسوده
تر از دل زهمه * چون تفرقه دل است حاصل زهمه * دل را بیکی سپار و بگسل زهمه * در اسباب نزول آورده که ام سلمه رض بعرض رسالت پناه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان
از ان سعادت محروم اند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نساء از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج بنصف نصیب مردان گرفته راه
معیشت می سپرند کاشکی ما را در دایره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و میراث بهره مند می شدیم آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ آنچیز را که خدای افزونی
داده بدان چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ بعضی را از شما که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر که زنانند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان راست نصیبی و بهره مِمَّا اكْتَسَبُوا از
ثوابی که کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان راست بهره مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثوابی که تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج
پس هر یک بنصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزوی بهره دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مر شما را برساند إِنَّ
اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بدرستیکه خدای هست بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه خواهد و هر که را هر چه باید و جز آن نشاید بیت مفلس گر تو نگرت گرداند * از مصلحت
[illegible] آورده اند که در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلْنَا
مَوَالِيَ آفریدیم عصبه میراث خواران تا احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان و ندان نزدیک و دیگر رسم در میان
[illegible] بایکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان آورده و هر یک از متعاقدین میگفت خون من خون تست ... دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن
[illegible] و من از تو ... و من عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنان را بسوگند موکد میساختند و حلیف را سدس از میراث حلیف مقرر بود و چون آیت مواریث

نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله حبیبی را حلفا داریم که با هم میراث ازیکدیگر میبریم حکم الهی در باب میراث چه فرموده و هر دو حقی معاقده و هرگاه که شده‌اند که الذین
عقدت ایمانکم و در مخالفت پیمانهای شما است بدهید ایشان را نصیبهم بعد از آنکه با هم عقد بستند نصیب ایشان را از میراث تا آنکه ایشان را نصیبی از میراث و بعد آن حکم
ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه باولوا الارحام منسوخ گشت اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز شَهِیْدًا از همه و دیگر مخالفات
نقل آورده اند که حبیبه دختر سعد بن ربیع زن ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بی ادبی بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و او شکایت
پیش پدر خود برد و با اتفاق پدر بملازمت حضور سید عالم رفته قصه گذشته را موقف عرض رسانید آنحضرت بقصاص شوهر وی حکم فرمود ایشان متوجه قصاص شده و در مسجد
۵ ع ۸ نهادند و جبرئیل آیت آورد که اَلرِّجَالُ قَوّٰامُوْنَ مردان کارگذار و تسلط یافته عَلَی النِّسَآءِ بر زنان و قائم بمهمات ایشان حضرت رسالت پناه فرمود اردنا امرا و اراد الله امرا و کاری که خدای خواسته
خدای کار خواهد والذی اراد الله خیر و مفهوم این آیت تفضیل مردان است بر زنان چه مردان ادب کننده و کارفرمایند زنان را بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بسبب آنکه فضل داده خدای
بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را که مردانند عَلٰی بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و قوت است و جهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان
و خطبه و اعتکاف و نماز عیدین و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و انبیا و ائمه مردانند و بِمَا اَنْفَقُوْا
و دیگر فضیلت مردان بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ اَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصّٰلِحٰتُ پس زنان شایسته حال قٰنِتٰتٌ فرمان برند گان
مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حٰفِظٰتٌ لِّلْغَیْبِ نگاه دارندگان در غیبت ازواج یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ
بآنکه نگاهداشت خدای مر ایشان را وَالّٰتِیْ تَخَافُوْنَ و آن زنانکه میدانید یا می ترسید نُشُوْزَهُنَّ نافرمانی ایشان را فَعِظُوْهُنَّ پس پند گوئید ایشان را
که ایشان را لازم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید از حقوق ازواج وَاهْجُرُوْهُنَّ و ببرید از ایشان فِی الْمَضَاجِعِ در خوابگاه یعنی با ایشان در یک
جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوْهُنَّ و بزنید ایشانرا زدنی که نه سخت باشد و نشکند و عضو را زخمی نکند گفته اند و خط از ترتیب نشوز
و مجموع احکام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرر نشوز فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ پس اگر زنان فرمان برند شما را بآنچه گفته است فَلَا تَبْغُوْا عَلَیْهِنَّ سَبِیْلًا پس مجوئید بر ایشان
راه بیداد اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه هست عَلِیًّا کَبِیْرًا بزرگ است از آنکه ظلم بر ایشان راضی شود و بزرگتر از آنکه مظلوم را فروگذارد وَاِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیا
زوجین شِقَاقَ بَیْنِهِمَا مخالفت میان ایشان و نمی دانید که این مخالفت از کیست فَابْعَثُوْا حَکَمًا داوری که حکم کند مِّنْ اَهْلِهٖ از کسان شوهر که حال ضمیر مرد از رغبت بزن و نفرت از معلوم کند
وَحَکَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِّنْ اَهْلِهَا از قبیله زن که او نیز خبر از طلب صحبت و میل فرقت بداند اِنْ یُّرِیْدَآ اِصْلَاحًا اگر خواهند حکمین اصلاح
یُّوَفِّقِ اللّٰهُ بَیْنَهُمَا سازگاری افکند خدا میان زن و شوهر اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه هست عَلِیْمًا خَبِیْرًا دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللّٰهَ و بپرستید خدا را وَلَا
تُشْرِکُوْا بِهٖ شَیْئًا و انباز مگیرید و چیزی را از اصنام و غیر آن وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا و نکوئی کنید با پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَّبِذِی الْقُرْبٰی و با خویشان وَالْیَتٰمٰی و با یتیمان بنوازش
و کار سازی وَالْمَسٰکِیْنِ با درویشان وَالْجَارِ ذِی الْقُرْبٰی و با همسایه خویشاوند بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد با شما
با اصل همسایه ... در صحیح مسلم از انس ... لا یدخل الجنة ... امام ... قدس سره فرموده
جار دارد ... نیکوئی ... و مساکت ...
و مجاورت با موجودات ... وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْۢبِ ...
همراه ... وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْۢبِ و دیگر نکوئی کنید با هم نشین ...
تواند بود که رفیق سفر باشد ... و بعضی ... وَابْنِ السَّبِیْلِ ...
وَمَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ و با بندگان و پرستاران ... اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدا لَا یُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ کَانَ مُخْتَالًا ...
و بندگان با ایشان نیکوئی کنید فَخُوْرًا ... اَلَّذِیْنَ یَبْخَلُوْنَ ...
از روی نصیحت ...
النَّاسَ ... بِالْبُخْلِ ... مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ ...
... وَاَعْتَدْنَا لِلْکٰفِرِیْنَ ... عَذَابًا مُّهِیْنًا ... وَالَّذِیْنَ ...
یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ ... رِئَآءَ النَّاسِ ...

میگوید که هر قوم خود از جهت اغراض و اعراض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ و نمی گروند از روی حقیقت بخدا وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَّكُنِ الشَّيْطٰنُ و هر
که باشد دیو رانده یعنی ابلیس لَهٗ قَرِيْنًا مر او را یار و دمساز فَسَآءَ قَرِيْنًا پس بد یاری که اوست در دنیا در آینه و در آخرت نیز یار او خواهد بود قال الله تعالی [illegible] حکم
میفرماید مثنوی هر که این مانند قرین تو داد است آن سر سیر سخنین تو اوست دوستی چون که جان بسیر اید در دو عالم ترا بکار آید دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ
و چه چیز بودی بر کافران و زیان بر ایشان لَوْ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردندی وَاَنْفَقُوْا و بیرون کردندی حق
خدا را بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ از آنچه داده است خدای ایشان را وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِهِمْ عَلِيْمًا بر ایشان اقوال و افعال و احوال ایشان دانا جزای فراخور آنها
خواهد داد اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ بدرستیکه خدا ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بنگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که
ذره چیزی است که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و از چندان وزنی نبود که بوزن در آید حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی از ثواب مطیعان هم سنگ
ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقصر بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَاِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان
بنده مومن يُّضٰعِفْهَا ثواب آنرا زیاده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَّدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت نه استحقاق اَجْرًا عَظِيْمًا عطائی بزرگ که
اندازه اجر او عقل نتواند یافت و چون حال آن امت در حشر بر این است فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه اِذَا جِئْنَا وقتیکه بیاریم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از هر گروهی امم گذشته بِشَهِيْدٍ گواه
که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وَّجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلٰى هٰٓؤُلَآءِ بر این گروه از امت تو شَهِيْدًا گواه تا بر طاعت ایشان
گواهی دهی بر ایمان مومنان و در لطایف قشیری مذکور است که چون پیغمبر را شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز میسازند و مقرر است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت
باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود گواهی انبیا دران روز قیامت يَوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدا وَعَصَوُا الرَّسُوْلَ و نافرمانی کردند
رسول را لَوْ تُسَوّٰى اگر راست کرده شود بِهِمُ الْاَرْضُ بر ایشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایت است از آنکه ایشان آرزو میدارند که خاک ع ٦
شوند چه زمین [illegible] راست کرده شود وَلَا يَكْتُمُوْنَ اللّٰهَ و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيْثًا سخنی را يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه
گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ نزدیک نماز مگردید وَاَنْتُمْ سُكٰرٰى و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی
است [illegible] بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه شراب خمر که دران وقت مباح بود استعمال داشتند
[illegible] صدای اذان نماز شام باستماع صحابه کرام رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا که در چهار موضع ثبت است
حذف [illegible] وقت [illegible] نزدیک مشوید حَتّٰى تَعْلَمُوْا تا وقتیکه بدانید مَا تَقُوْلُوْنَ آن چیز را که در نماز میخوانید محققان گویند خطاب میکند بسوی
[illegible] دارند که نزدیک مشوید بنماز [illegible] در مسجد جامع دل در آن وقتی که مستان باشید از سکر غفلت تا وقتیکه از مستی هوا هشیار شده
دانید چه میگوئید [illegible] المصلی یناجی ربه بیت اگر در مستی هستی مانده دایما در خود پرستی مانده برسر [illegible] چون تو در زندان هستی
وَلَا جُنُبًا و نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل اِلَّا عَابِرِيْ سَبِيْلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن محل به تیمم نماز توانید گزارد
دیگر [illegible] در جنابت [illegible] حَتّٰى تَغْتَسِلُوْا تا وقتیکه غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه او ران باشد
وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَّرْضٰٓى بیماران مرضی که [illegible] است که دران از استعمال آب بترسید که ضرر بود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا باشید در سفر اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما
مِّنَ الْغَآئِطِ از طهارت جای [illegible] اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رح بر آن است که چون بعضی از بدن مرد [illegible]
شود از غیر محارم [illegible] و امام مالک و امام احمد رح برانند که لمس بشهوت وضو را می شکند [illegible] امام اعظم رح مباشرت فاحشه
[illegible] فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوْا پس قصد
کنید صَعِيْدًا طَيِّبًا خاک پاک [illegible] غزوه بنی المصطلق [illegible] سپاه اسلام در منزلی [illegible]
[illegible]
صدیق [illegible]
[illegible]
[illegible] فَامْسَحُوْا پس مسح کنید [illegible] بِوُجُوْهِكُمْ [illegible]

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا درگذراننده از شما و تخفیف کننده غَفُورًا آمرزنده کسانیکه تیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ای محمد نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند
نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ بهره از علم توریت يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ می خرند گمراهی یعنی بدل میکنند هدیت را بضلالت و هدیت ایشان آن بود که بعثت و صفت حضرت مصطفی عم عارف
بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند وَيُرِيدُونَ و می خواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه غلط کنید ای مومنان راه کم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا
داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهود اند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا و بس است خدای یاری دهنده شما بر دشمنان
مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آنکسانکه بدین یهودیه متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عَن مَّوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است
یا تاویل کلمات توریت را بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر یا کتمان آیت رجم آورده اند که زمره از یهود بملازمت حضرت رسالت پناه عم می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که
سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات پیغمبر را ایشان بحرف می ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان شما یهود
سخنان ترا که حبیبی از مواضع آن تحریف میکنند وَيَقُولُونَ و می گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ وعصینا آشکارا می گفتند از روی عناد
و در تفسیر کبیر اظهار الطعنا و اضمار عصینا کردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا می گفته و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده دیگری گفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو
در حالی که غیر شنوده شده باشی این کلمه دو وجهین روی مدح و روی ذم دارد و روی در ذم وجهه آنست که اسماع شنام او باشد یعنی کلام این است که شنام داده و شنوده نگردی
باشی و بر این تقدیر دعا باشد و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بود میگویند که بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم واپت و دعا علیه شد یهود بجهه مدح را بر زه نفاق می ساختند و مطمح
نظر ایشان دو جهه ذم بوده دیگری گفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه حسن آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و آن
یهود لسبت رعونت بوده بران حضرت دگفته اند یهود اشباع میکنند کسره عین را و راعینا می گفتند یعنی شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر تقدیری این کلمه
می گفتند لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالتیکه گردانیدن و پیچیدن سخن بزبانهای خود یعنی راعنا که مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت روی میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از وجه
ادبی بجانب نیند و بطریق لحن راعینا می گویند وآن ذم آنحضرت می خواستند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و طعن کردن در دین اسلام یعنی دینیکه پیغمبر او بشبانی منسوب بود با غیر آن خواهد بود و حال آنکه
ایشان بشبانی موسی عم معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ
خَيْرًا لَّهُمْ هر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشان را از استهزای پیغمبر ایشان و طعن بر دین اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر بودی سخن ایشان وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن براند و است
خدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازات بران فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نیاورند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر گروهی اندک یعنی ضعیفی که معتد به و معتبر
نباشد و آن ایمان است ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نیاورند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او و در اکثر تفاسیر آورده است که حضرت رسالت پناه احبار یهود را چون
ابن صوریا و کعب اشرف طلبید گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند می خورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از حق آورده ام برای شما
آورده ام حق است و شما را در توریت از حال من خبر داده اند و بر ایمان من پیمان از شما گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیت آمد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریت آمِنُوا ایمان آرید تصدیق کنید و گروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآن است مُصَدِّقًا
در حالیکه باور دارنده است و تصدیق کننده لِّمَا مَعَكُم مر آن چیزی را که با شما است یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول دین پس بگروید مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ پیش از آنکه
محو کنیم وُجُوهًا رویها را یعنی صورت آن نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیأت قفاهای آن یعنی
شکل و رایه صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم بر قفا هیئت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و
ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشد و رویهای ایشان بر پس سر بود و این مبالغه است در غایت زشتی و رسوائی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشانرا از اصحاب
وجوه اندازیم رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّا چنانچه براندیم یا مسخ کردانیدیم أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال
نمودند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدای یا وعید مَفْعُولًا کرده شده یعنی هر آینه بخواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستیکه خدای نمی آمرزد أَن يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند بدو و شریک
گیرند در عبادت او وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَن يَشَاءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان یا بوسیله عبادت و غفران بر تیم اثم
خود که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدا و انباز گیرد با او فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستیکه افترا کرده
باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغ بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بمضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعید و
تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت میدانیم پدران ما که نان ممالک نبوت و سالکان مسالک

ثبوت بوده اند و باز سؤال ایشان معتزه و مکرم حق سبحانه ستایشها ایشانرا نه پسندید و فرمود اَلَم تَرَ اِلَی الَّذِینَ آیا نمی بینی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی
فاخرت یُزَکُّونَ اَنفُسَهُم می ستایند و ثنا می گویند نفسهای خود را باینکه نحن ابناء الله و احباؤه یا بیاکی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقول است که بحرین عمرو نعمان
بن ادنی و مرحب پسر زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه صلعم آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست فرمود که نی ایشان گفتند بخدای سوگند یاد کردند که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما بروز در می گذرانند و خطیات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللهُ بلکه خدای
یُزَکِّی مَن یَشَاءُ مباکی یاد کند یا ستایش کند هر کرا خواهد و مستحق آن داند وَلَا یُظلَمُونَ و آن گروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب و ثواب فَتِیلًا بمقدار
آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان بپاداش و مکافات
ایشان نخواهد رسید اُنظُر بنگر در این جهودان که از روی عناد کَیفَ یَفتَرُونَ چگونه افترا می کنند و می بندند عَلَی اللهِ الکَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی گناه از روی
ما را می آمرزد وَکَفَی بِهِ و بسند است آن افترا دروغ ایشان اِثمًا مُبِینًا گناه ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان
چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان را تباع او را بر محاربه با حضرت
پیغمبر صلعم و اصحاب او رضی تحریص کردند و پنجاه کس از بطون قریش در بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسپانیده با یاران غلاظ و شداد بر حرب اهل اسلام
سوگند یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما آنست که زایران حرم را مهمانی کنیم و کعبه را
معمور میداریم و صله رحم بجا آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول می باشیم هدایت از برست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده
و دین پدران ما را مید اند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق ترست و آئین شما راستتر ابو سفیان گفت بر اعتقاد شما وقتی
اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید اَلَم
تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَی الَّذِینَ اُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نَصِیبًا مِنَ الکِتٰبِ بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمانان یُؤمِنُونَ می گروند بِالجِبتِ
وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش راست و گفته اند جبت سحرست و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان است که ایشان متابعت وی می نمودند و نزد محققان جبت نفس
اماره است و طاغوت آرزوهای او وَیَقُولُونَ و می گویند این جهودان لِلَّذِینَ کَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هٰٓؤُلَآءِ این گروه کفار قریش
اَهدٰی راه یافته ترانند مِنَ الَّذِینَ اٰمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر صلعم و اصحاب او سَبِیلًا از جهت راه یعنی راه یافته ترانند اُولٰٓئِکَ آن گروه متعنت و متعصب
و مغرور الَّذِینَ آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللهُ دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَمَن یَلعَنِ اللهُ و هر کرا خدای براند و دور سازد فَلَن تَجِدَ لَهُ پس هرگز نیابی
تو مر او را نَصِیرًا یاری که دفع کند عذاب از وی اَم لَهُم آیا مر ایشانراست یعنی جهودان را نَصِیبٌ مِنَ المُلکِ بهره از پادشاهی دنیا استفهام است بر سبیل انکار زعم یهود
آن بود که ایشان ملک و نبوت از غیر خود احق و سزاوار ترانند و بدین سبب از متابعت عربی ننگ می داشتند و می گفتند آخر منصب نبوت و ملک از ما و حکم گذاریست بما خواهد رسید حق تعالی فرمود
که ایشانرا ملک دنیا و آخرت بهره نیست جبت دون هر که تو بینی لیتبرزون که دولت آل نبی تا بقیامت باشد و اگر بالفرض از ملک مال بهره مند شوند فَاِذًا پس آنهنگام ایشان لَا
یُؤتُونَ النَّاسَ نمی دهند مردمانرا یا پیغمبر صلعم و اصحاب او نَقِیرًا بمقدار گوی که بر پشت دانه خرماست و این غایت مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با نقیر
نقیری ... دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیدا است که چه چیز بکسی دهند اَم یَحسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب عَلٰی مَآ اٰتٰهُمُ اللهُ بر آنچه خدای
داده ایشانرا مِن فَضلِهِ از فضل خود که آن بعثت حضرت رسالت پناه صلعم از ایشانست و نه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسمعیل است یا مردم جهودان حسد بر محمد می برند که با وی چندین
زنان از ... باشند و بیشتر که جبرئیل بر او فرود آمدی اما صحیح آن است که گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت پناه صلعم است و عرب جمع را بر واحد اطلاق
می کنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی اِنَّ اِبرٰهِیمَ کَانَ اُمَّةً و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب لعزاز و زیادتی که بخشیده از فضل آنست که حق سبحانه
نکاح گردانیده او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود بر ین حال حسد بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان
بر ... ... نبوت و کتاب است پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسد برند چه این صورت محقق بدان حضرت نیست و اگر بواسطه زنانست این مخصوص بآنحضرت است و کسی دیگر از سید
چنین کنند این فضل خداوندی است حسد چرا می بری ای سست نظم بر عاطفه قبول خاطر و لطف سخن خداداد است فَقَد اٰتَینَآ پس بدرستیکه ما عطا کردیم اٰلَ اِبرٰهِیمَ اولاد ابراهیم را
که موسی و داود و عیسی اند الکِتٰبَ یعنی توریت و انجیل و زبور وَالحِکمَةَ و علم حلال و حرام وَاٰتَینٰهُم و دادیم ایشانرا با وجود نبوت مُلکًا عَظِیمًا پادشاهی بزرگ چنانچه داود
و یوسف و سلیمان ... داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود علیه السلام صد زن داشته و سلیمان هزار و درین سخن تعریض بیهود است که اگر حسد شما بر محمد

بواسطه کثرت ازواج آنحضرت پس داود و سلیمان نیز چنین بودند و ایشان را بسیار زن بود گفته اند مراد از آل ابراهیم محمد است و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و الملک عظیم دولت شریعت با قیامت با تائید جلالت فمنهم

من آمن به پس از ایشان بود کسی که ایمان آورد بمحمد آل ابراهیم یعنی محمد ومنهم من صد عنه و از ایشان کسی هست که اعراض کند از بیعت او در بایست و تصدیق نکرد او را و باز داشت از متابعت

او را باید وکفی بجهنم سعیرا و بسنده است دوزخ سعیرا آتشی افروخته بآتش عذاب کافران ان الذین کفروا بایاتنا بدرستیکه آنانکه کافر شدند و کرویدند بآیات ما یعنی قرآن یا معجزات سوف

نصلیهم نارا زود باشد که درآریم ایشان را در آتشی کلما نضجت هرگاه که پخته شود و بسوزد جلودهم پوستهای ایشان بدلناهم بدل کنیم برای ایشان جلودا

غیرها پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری منقول است که در شبانه روزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود باید و تبدیل جلود بسبیل تحقیق آن سخن که احتراق

از ان ببرند و بحال اول باز آرند پس این تبدیل وصف است نه تبدیل عین و تجدید بیان حالت بجهت تعذیب و احساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه سازیم لیذوقوا العذاب

تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد ان الله کان عزیزا بدرستیکه خدای هست عزیزا غالب که کسی را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیما دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت

والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و بجا آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سندخلهم زود باشد که درآریم ایشان را جنات تجری بوستانها

که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند این مومنان در آن ابدا همیشه یعنی زمانیکه آن را آخر نباشد لهم

مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس یا از جمیع اقذار و ادناس وندخلهم و درآریم ایشان را ظلا ظلیلا در سایه پاینده که

آفتاب آن را زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن

کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت آن متاذی شوند پس ظل ظلیل چرا باشد و فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است

که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال منزه و معرا است بیت این سایها زوالی پذیرد عاقبت + در سایه گریز که آن را زوال

نیست + ان الله یامرکم بدرستیکه خدای میفرماید شما را ان تؤدوا الامانات آنکه ادا کنید امانتها را الی اهلها باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح که فرمود تا کلید

خانه کعبه از عثمان ابن طلحه طلب کنند و کلید پیش مادر او سلافه بود و عثمان بن طلحه نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید را

بطریق امانت باز سپرده عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضایقه می نمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رضی … بر در حجره سلافه آمدند و فاروق رضی آواز بلند گفت ای عثمان

بیرون آی که انتظار حضرت از حد می گذرد سلافه کلید بپسر داد و گفت تو بستانی بهتر که [illegible] پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آورد

و آن سرور عالم دست دراز کرد تا از و بستاند عباس بن عبد المطلب برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع این سخن

دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد و عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری

مفتاح را بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه بعد از آنکه علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب

حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه

برید که نفع از مردم بستانید پس عثمان را طلبید فرمود که خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید را ببرادر خود شیبه داد و تا امروز

مفتاح کعبه در دست اولاد او مانده است و اگرچه حکم اداء امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود

حقیقی است دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با آفتاب پس چنانکه وجود ظل امانت آفتاب است در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده و با شعه عالم افروز از افق

بزبان حال میگوید ان تؤدوا الامانات الی اهلها ظلال سایه ها بتکلی محو میگردند و آثار ایشان بکلی محو میشود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی بعزت التجلی از افق عنایت الله … طلوع نماید امانات

وجودات ظلیه را بآن حضرت باز میگردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور آید بیت [illegible] + کل شیء هالک الا وجهه واذا حکمتم

و چون حکم کنید بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل آنکه حکم کنید براستی ان الله بدرستیکه خدای نعما یعظکم به نیکو چیزیست که شما را پند میدهد بدان یعنی ادای

امانت و عدل در حکومات ان الله کان بدرستیکه خدای هست سمیعا شنوا بقول شما بصیرا بینا بکردار شما … یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اطیعوا الله فرمان برید خدای را

در آنچه … واطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را در سنتها واولی الامر منکم و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت رسالت پناه در عهد خود تعیین می نمود چنانچه اسباب نزول آن شد که حضرت

خالد بن ولید را بسر سریه امیر کرد و عمار یاسر را با او فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده اند من با شما … که اسلام

مرا دستگیری خواهد کرد یا … عمار او را امان داد و او بخانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر … غارت کرد … قبیله امر کرد … از آن مسلمان …

بیافتند … خالد … عمار … [illegible]

و بجهت آنکه صورت حال بعرض رسانید سید عالم ع امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه بغیر امیر کسی امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برید اولوالامر را یعنی امرای سرایا
یا مقاتلی فرموده که اولی الامر ابوبکر و عمر رض اند که وزیرین صدیق بودند و اشارت اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر در شان ایشان نافذ شده و ابوبکر وراق رح گفته که خلفای اربعه
اند و مجموع صحابه نیز گفته اند رض و رسول ع فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا فقها و علما یا ارباب عقول اهل رای و نزد عرفا اولوالامر مشایخ اند و پیران طریقت که بر تربیت
اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالکان را فرمان برداری ایشان لازم است قطعه هر که سر رشته فرمان دلیلی ننهد کی بمنزل شود ش روی براه آوردن هر که خواهد که رسد منزل مقصود سزد بایدش
پیروی راه نمایان کردن فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس بازگردانید آنرا بکتاب خدای و الرسول و رجوع کنید با رسول در زمان
حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله می گروید بخدای و الیوم الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت
مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول نمایند و برای ناقص خود مغرور نباشند در اعمال و اقوال ذلک خیر آن رجوع بهتر است شما را و احسن تاویلا و
نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی با منافقی خصومت افتاده بجایگی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بحکم نبوت می کشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف
میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناه ص آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم محمد ص راضی نیستم بیا تا
نزد عمر رض رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه در خانه فاروق رض رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر ع باز گفت عمر رض از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید
منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است الا من بر آن حکم راضی نیستم و از تو حکم می طلبم عمر رض فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و در میان شما حکم کنم ایشان
توقف کردند و عمر رض با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق بالصحرا افکند و فرمود که هر که بحکم خدای تعالی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت پناه ص
عمر را لقب فاروق داد حق سبحانه این آیت فرستاد که الم تر الی الذین آیا نمی بینی و نگاه نکردی بسوی آن کسانی که یزعمون گمان می برند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل
الیک بآنچه فرستاده شده بر تو یعنی قرآن و ما انزل من قبلک و بآنچه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون می خواهند با وجود دعوای ایمان ان یتحاکموا که مرافعه
کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و باغی است و قد امروا و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور اند ان یکفروا به بآنکه کافر شوند
بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنة ان یضلهم آنکه گمراه گرداند ایشان را که اهل طاغوت اند ضلالا بعیدا
گمراهی دور که هرگز از آن باز براه راست رجوع نتوانند نمود و اذا قیل لهم و چون گویند مر این منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا بیایید الی ما انزل الله بحکمی که خدای فرستاده
در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او می کند بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقان را که از روی عناد یصدون عنک صدودا اعراض می کنند از تو اعراض کردنی
از روی عداوت فکیف پس چگونه باشد و چه خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد ایشان را مصیبة عقوبت صدود و اعراض بما قدمت ایدیهم بآنچه دستهای ایشان
تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند عقیب قتل فاروق رض بود مر آن منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بکشایند بدیت قتیل خود طلبند یحلفون
بالله سوگند می خورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا اگر خواستیم ما بعدول از مجلس حکم تو با ترافع بخانه عمر رض الا احسانا مگر نیکوی که بالایق شود و توفیقا و
تالیف و سازش کردن بین الخصمین پدید آید اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آن کسانند که خدای میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان است
از نفاق و دروغ فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان و عظهم و پند ده ایشان را یعنی منع کن از نفاق و دروغ و قل لهم فی انفسهم و بگوی مر ایشان را
در خلوت درباب نفسهای ناپاک ایشان قولا بلیغا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند و آن تهدید است بقتل یا بحلول مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند
و ما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده را از پیغمبران خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدای و لو انهم و اگر این منافقان اذ
ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جاؤک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای
و استغفر لهم الرسول و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را توابا قبول کننده توبه
گناه کاران رحیما مهربان بآمرزش تائبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که بر دو زمین ایشان میگذشت و زمین زبیر در آب بالاتر بودی
چون محاکمه ایشان بحکم سید عالم ص رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق
سبحانه این آیت فرستاد که فلا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان برند و ربک بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا
وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی یا دردی در دلهای خود نکی
مما قضیت از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد و یسلموا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تسلیما فرمان بردار بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت

آورده‌اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد و رفیق بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن گردن گردن را تاب میداد و در دم
درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء این چه گروه‌اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند
و موسی علیه السلام فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس این سخن شنید
گفت بخدای محمد که اگر پیغمبر مرا امر فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و اگر ما حکم فرض میگردانیدیم بر ایشان که منافق‌اند یا بر آنها که دعوی ایمان
می‌کنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ یا بیرون روید از مصرها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل
بیرون رفتند نمی‌کردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقان‌اند فَعَلُوا
بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و نزدیکتر بودی از جهت
تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذًا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ هر آینه میدادیم ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا عَظِيمًا
مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه راه می‌نمودیم ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که از آن بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده‌اند که ثوبان
که مولای رسول خدا صلعم بود روزی بجناب مستطاب نبوت حاضر شد زار و ضعیف و نزار و نحیف حضرت رسالت پناه فرمودند که ای ثوبان چه چیز رنگ ترا تغیر کرده
عرض کرد که ام محنت زده گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جهالت میگذرانم آن زمان را از حساب زندگانی نمی‌شمرم بیت بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکل است بی تماشای جمالت
کامرانی مشکل است حالا در اندیشه‌ام که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم بیت از مرگ غمی نیست از آن می‌ترسم کز ترک تو دیدن
تو محروم روم و سخت ترین محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بر آنجا که درجه رفیع تو است چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله
که صاحب نوافل و مستجاب الدعوات بود آورده‌اند که نزدیک حضرت رسالت پناه گریان آمد و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من دوست
تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبایی ندارم میترسم از آنکه تو فردا در بهشت در درجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار انوار تو محروم مانم حق سبحانه تسکین
فراق را برده و وصال ایشان ساخته آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان خدای برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمان بردار رسول گشت در احکام و حدود دین فَأُولَئِكَ
پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با آن کسانی که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسل و اولوا العزم و غیر ایشان
وَالصِّدِّيقِينَ و راستگویان در دین از همه کس بتصدیق انبیا کرده‌اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدا مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان وَالصَّالِحِينَ
و شایستگان در اعمال و احوال و این نیز عام اند وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا و چه نیکواند این جماعت هم نشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق می‌کنند یا آنکه هر یک از ایشان نیکو رفیقی اند و عالم
فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق و شهدا عمر و عثمان و علی اند و صالحین سایر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد فردا
با او خواهد بود المرء مع من احب ابیات هیچ بلبل دوستی گل گزید تا نشوی با خرمن گل همنشین زاغ چون مردار را شد هم نفس بار او مردار خواهد بود و بس ذَلِكَ آن بودن با
جماعت مذکوره الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ افزونی کرامت است از خدای وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا و بس است خدای دانا بمقاصد و نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده‌اند
بقتال دشمنان خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا
یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ و بدرستی که از شما کسی هست که درنگ می‌نماید در بیرون رفتن بغزا و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن
ابی و اصحاب وی است که در روز احد تخلف ورزیدند فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن مبطی منافق قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ
بدرستیکه خدای انعام کرد بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر رسد شما را فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ نیکوی زیاده از خدای چون فتح
و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزوه كَأَنْ لَمْ تَكُنْ چنانچه گویی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان او مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور انداز و سخن بروجهی
گوید که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ ای کاشکی من بودمی درین غزوه با مسلمانان فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا تا فیروز یابمی فیروزی
بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه از روی اعتقاد يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
بفروختند زندگانی دنیا را که در و فنا دارد بِالْآخِرَةِ بسرای جاودانی و نعیم عرفانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه
شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید بر دشمن و مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که وصفش نتوان کرد وَمَا لَكُمْ و چیست
شما را ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد شامل لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمی‌کنید و بکارزار اشتغال نمی‌نمایید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و برای آن بیچارگان گرفتار

ودست کفار وایشان بجهت عجز بودند در مکه که مسلمان شدند وکسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع می کردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید وعیاش بن
ابی ربیعه وابوجندل بن سهیل وامثال ایشان وَالنِّسَآءِ واز زنان چون ام شریک وغیر او وَالْوِلْدَانِ واز کودکان چون ابن عباس که میفرماید که من ومادر من از مستضعفان بودیم از زنان
وولدان اَلَّذِيْنَ وآن مستضعفان آن کسانند که از غایت تضرع يَقُوْلُوْنَ می گویند یعنی دعا می کنند که رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ از این دیه یعنی که
الظَّالِمِ اَهْلُهَا دیهی که ستمکارند اهل آن در سبب شرک که ظلمی بنهایت عظیم است اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ وَّاجْعَلْ لَّنَا وبساز برای ما مِنْ لَّدُنْكَ از نزدیک خویش وَلِيًّا کسیکه
دوستدار ومتولی کار ما باشد وَّاجْعَلْ لَّنَا ودیگر بساز برای ما مِنْ لَّدُنْكَ نَصِيْرًا از نزد خود یاری ومددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب
گردانید وبعضی را خروج از مکه میسر شد وبرخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود ونصرت
دهنده وحامی را برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه حکومت مکه بوی داد واو یار ضعفا ومددکار آن بیچارگان بود اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آن کسانیکه گرویده اند
بخدا ورسول يُقَاتِلُوْنَ کارزار می کنند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وآن کسانیکه کافر شده اند از وثنی ویهود ونصرانی يُقَاتِلُوْنَ مقاتله می نمایند فِيْ سَبِيْلِ
الطَّاغُوْتِ در راه شیطان که طاغی وباغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوْٓا پس کارزار کنید ای دوستان حق اَوْلِيَآءَ الشَّيْطٰنِ با دوستان شیطان فرمان برداران شیطان را واز مکاید و ع ۸
مصاید او مترسید اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰنِ بدرستیکه حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيْفًا هست سست وبی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت وبرهان اَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی اِلَى الَّذِيْنَ
بسوی آنانکه در مکه مبالغه می کردند چون عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص ومقداد بن اسود رضی الله عنهم وامثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار وایذای ایشان
از حد گذشت وبحکم الهی قِيْلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار كُفُّوْٓا اَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وبپای دارید نماز را وَ
اٰتُوا الزَّكٰوةَ وبدهید مستحقان زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند ونوشته شد یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ
آن وقت گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسیدند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللّٰهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً یا بلکه ترسی از آن سخت تر واین
ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت وموت ترسیدند وَقَالُوْا رَبَّنَا وگفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی
عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَآ اَخَّرْتَنَآ چرا ما را نگذاشتی ایمن وفارغ نکردی اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيْبٍ تا اجلی که نزدیک است بهمه کس واگر این سوال از منافقان صادر شده چندان
عجیب نیست واگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف بد دلی سخنی گفته باشند وباز توبه کرده قول اول آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند واز جهاد تخلف
ورزیدند این سخن ایشان بود واصح آنست که سوال از جهت محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قُلْ بگوای محمد مر این ترسندگان کارزار را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا
آنچه بدان تمتع می گیرید از دنیا قَلِيْلٌ اندک است در جنب آخرت وَالْاٰخِرَةُ وسرای آخرت خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقٰى بهتر از دنیا وفاضلتر مر آن کسی که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا
تُظْلَمُوْنَ وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب ودرجات جهاد کم نخواهد کرد فَتِيْلًا بمقدار رشته که در دانه خرما است پس بوعده ایفای ثواب مستظهر باشید واز مرگ که
بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ گردنی را ازین کمندهای مرگ مفر نیست ودر هیچ جایی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه اَيْنَمَا تَكُوْنُوْا هر کجا باشید خواه در مدینه وخواه
در مکه يُدْرِكْكُّمُ الْمَوْتُ در یابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ واگر چه باشید شما فِيْ بُرُوْجٍ مُّشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال
وبهر جا که آدمی را از مرگ چاره نیست **رباعی** گر کاخ تو از سپهر اعظم سازند ✽ در کار تو چون سلسله درهم سازند ✽ هم عاقبت این حجره فانی ترا ✽ ترکان اجل سرای ماتم سازند ✽ وحکیم سنائی میفرماید
قدس سره **ابیات** چه کنی خانه گل آبادان ✽ دل منه بر جهان گذران ✽ چون درآید اجل چه بنده چه شاه ✽ وقت چون در رسد چه بام وچه چاه ✽ وَاِنْ تُصِبْهُمْ واگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ
نعمت بسیار وارزانی یا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر يَّقُوْلُوْا هٰذِهٖ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ می گویند این نیکوئی از نزدیک خدای است وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ واگر برسد بدیشان از قحط
دستتنگی وقحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد يَّقُوْلُوْا هٰذِهٖ مِنْ عِنْدِكَ گویند این سختی از نزدیک تو است که محمدی وبسبب تست که صاحب این ده در اقوال آورده
که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود ونرخها روی بگرانی نهاد ومنافقان ویهود آن حال را نسبت بقدوم سرور عالم
کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان را میفرماید قُلْ كُلٌّ بگوای محمد همه قبض وبسط وگرانی وارزانی وهزیمت وغنیمت مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداوند است وآفریده او فَمَالِ پس چیست جهالان
است هٰٓؤُلَآءِ الْقَوْمِ مر این گروه یهود ومنافقان را که لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيْثًا سخنی را که مشتمل است بر مواعظ ایشان یا آنکه نمی فهمند
که سخنی دریابند بلکه چون بهایم که می شنوند وفهم نمی کنند واز آن جمله سخن ایشان است که میگویند مَآ اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ آنچه بتو رسد از غنیمت وفتح فَمِنَ اللّٰهِ پس از فضل او
است وَمَآ اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ وآنچه بتو رسد از قتل وهزیمت اصحاب فَمِنْ نَّفْسِكَ پس از نفس تو است وبعضی معنی آیت برین وجه فرموده اند که ای انسان آنچه از نیکوئی
بتو رسد از فضل وکرم خداوند است وهر بلا که ترا پیش آید بسبب گناه تو است وَاَرْسَلْنٰكَ وفرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُوْلًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی

مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستیکه فرمان برده
باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدا میخواند یا امر خدای پس فرمان بردار او فرمان بردار حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه بوصف فنا فی الله بقا بالله موصوف
بود گوئی قائم مقام حق بود پس خلیفه الله بود و بلطف حق مرآت حضرت او بود هر معامله که با خلق می نمود چنانچه قال الله تعالی وما رمیت اذ رمیت و چنانکه خلیفه بود در هر معامله که خلق
با وی میکرده اند چنانچه قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شائبه شبهه طاعت مستخلف است وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که بگشت از تو و برنگشت از فرمان این فرمان
او دست باز میدارد گو مباش که نه فرمان میبرد تا نفع کند و نه عصیان میکند تا ضرر رساند بتو زیرا که فعل او عاید باو است و عقل از اظهار او ندارد و هم بنده ستم کننده بر نفس خود است و خدای عزیز و هم
تولی هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی نگاه داری بعضی از علما این
حکم را بآیت السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از فرمان برداریم و از تو حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو بَيَّتَ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ بشب باطل میکنند گروهی از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنچه میگوئی در روز یا میگویند و تقول بجانب مونث است و فاعلش ضمیر عاید
بطائفه یا مخاطب که حضرت پیغمبر است وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین را مر خدای می نویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای و کار خود باو گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است
خدای وَكِيلًا قائم با مور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا در آن تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند تا
با بر ایشان ظاهر گردد با ثار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزد یک غیر خدای یعنی کلام مخلوقی بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است
لَوَجَدُوا فِيهِ هر آینه یافتندی اهل عقول و فهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خلل نیست خواه بحسب لفظ
و خواه از روی معانی وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید منافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری یا مهمی مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه بر مصالحه قومی یا ظفر
لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در آن افشا ضرر و
فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان است وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر بازگذارندی آن
خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای صواب پیغمبر تا اگر صلاح باشد خود اشکارا کند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ یا بدیگر خداوندان امر از ارباب چون اشراف اصحاب و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ
هر آینه بدانند آنرا آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ استخراج کنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولو الامر که دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
و اگر نه فضل خدا بودی بر شما بارسال رسل وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر برکت این بودی لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن می آید و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه را
یافته بودند چون ورقة بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و جماعتی از اهل آیت در بدر صغری دیده
رسالت پناه ترغیب مردم فرمود و نعیم بن مسعود مردم را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی اصحاب رفتن را کاره بودند حضرت فرمود که اگر همه تنها روم من تنها بروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف کنند
از کارزار کفار تو تنها برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ تکلیف کرده نشده تو در جهاد مگر در نفس خود پس بمخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو
تحریض است نه تکلیف عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش یا که ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری
واقع شد که ابو سفیان بترسید و موضع حرب نیامد چنانچه در سوره آل عمران گذشت وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر در عقوبت دادن است
مَنْ يَشْفَعْ هر که در خواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً در خواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد يَكُنْ لَهُ باشد مر آن شفیع را نَصِيبٌ مِنْهَا بهره از ثواب آن
خواهش وَمَنْ يَشْفَعْ و هر که در خواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً در خواستی که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شود بشما بسلام فَحَيُّوا پس تحیت کنید تحیت کننده خود را بتحیتی
بِأَحْسَنَ مِنْهَا نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیک شما در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب برکاته زیادت کنید أَوْ رُدُّوهَا یا باز گردانید تحیت را
یعنی در جواب السلام علیک گوئید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت است و فضل شمرده سلام و جواب آن در جوامع التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی برآنند که اگر مسلم مسلم
باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود بر وی رد باید کرد بلفظ و علیک إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا بدرستیکه خدای هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اللَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدایی که نیست معبودی سزای پرستش مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای اگر گرد کند شما را و جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت یا در روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی در آن یا در جمع آمدن وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راستگوتر

من الله حدیثا از خدای تعالی یعنی هیچ کس راستگوی تر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدا از نقص مبرا است آورده اند که قومی
از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیغمبر پیغام از اسلام خویش بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف کردند و جمعی با یمان ایشان قایل بودند و بعضی
بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد که فما لکم پس چیست مر شما را فی المنفقین در شأن منافقان که متفرق شده اند فئتین بدو فرقه و جمعی آمده اند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه ع ١١
را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلعم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردید آمد این آیت نازل شد که شما را دو گروه شدید
و بر کفر ایشان اتفاق نمی کنید والله ارکسهم و حال آنست که خدای دگر ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا با آنچه عمل کردند در وا از مومنان بر تافته رجوع بکفار نمودند
اتریدون ان تهدوا آیا می خواهید که راه نمائید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است خدای و من یضلل الله و هر کرا خدای تعالی گمراه کرد فلن تجد له سبیلا پس نیابی
مر او را راهی بحق ودوا و دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون اگر کافر شوید شما کما کفروا چنانکه ایشان کافر شده اند فتکونون سواء تا باشید برابر یکدیگر
در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم از ایشان اولیاء دوستان حتی یهاجروا تا وقتیکه ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان باآنکه هجرت کنند فی سبیل الله در
راه رضای خدای بجهة غرض دنیا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم
هر کجا که یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و فرا مگیرید از ایشان ولیا دوستدار ولا نصیرا و نه یاری دهنده کار ایشان را مگیرید و بقتل آرید الا الذین یصلون
مگر آنان را که پیوند کنند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده است بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر با ایشان معاهده
کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد او جاؤکم یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما حصرت صدورهم و حال آنکه تنگ شده سینهای ایشان و کراهت داشته اند ان
یقاتلوکم از آنکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بسته بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز پیمان
کرده بودند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم بر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما با آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه
با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مردان و حلفا معاهدان شما فلم یقاتلوکم پس کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و القا کنند
بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله لکم پس نساخت و نداد خدای مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل النفس و نهب اموال ایشان حکم
این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون زود باشد که یابید آخرین قوم دیگر یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون ان یامنوکم
می خواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یامنوا قومهم و اراده آنکه ایشان ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشان را الی الفتنة
بسوی کفر یا قتال با اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردند در آن فتنه فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نکنند و یلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و
یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اقتلوهم و بکشید ایشان را حیث ثقفتموهم هر کجا که بر ایشان دست
یابید و اولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم مر شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و
غدر و مکر ایشانست وما کان و نسزد و روا نباشد لمومن مر مومنی را ان یقتل مومنا آنکه بکشد مومنی را بغیر حق الا خطاء مگر کشتنی بخطا و من قتل مومنا خطاء
و هر که مومنی را بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بر وی است آزاد کردن بنده مومنة گرویده و دیة مسلمة و بر وی است دیت تام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت
کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل دیت را یعنی عفو نمایند نزول آیت در شأن عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت
مسلمان شده از اقارب خود پنهان میبود و بمدینه گریخت و رو بمدینه نهاد و مادر او در فراق او [illegible] ابوجهل برادر او و حارث که برادر مادری عیاش بود جزع و فزع
در مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون باز گردانیدند در مکه دست و پایش بسته با آفتاب می انداختند تا از اسلام باز گردد و حارث بن زید روزی بر وی گذشت
و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن تا آسوده شوی القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که اگر
این که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از او در غضب شد و سوگند خورد که اگر بر تو دست یابم بهر حال که باشی ترا بکشم پس عیاش هجرت نمود
بمدینه و اسلام آورد حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی عیاش حارث را در محله قبا تنها یافت و بنابر آن سوگند وی را بقتل رسانید
صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر صلعم آمد و تمام قصه عرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم
و بخطا امری واقع شده منتظر جواب این آیت فرود آمد و حکم قتل خطا بیان شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وهو مومن
و قاتل مومن باشد فتحریر رقبة مومنة پس بر قاتل او است آزاد کردن بنده مومن و او را دیت باهل او نباید داد زیرا که میان کافر و مومن وراثت نیست و ان کان من قوم و اگر

اگر کشته شده از قومی باشد که بینکم و بینهم میثاق که میان شما و ایشان عهد و پیمان است یا اهل ذمه اند و حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمانان است فدیة مسلمة پس خون بهای
است و تی او که رده شده الی اهله با اهل او و تحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مومن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و توانائی نداشته باشد بر خریدن او فصیام
شهرین متتابعین پس روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة من الله و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن از خدای است و بتوفیق او و کان
الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت پناه
آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیت او بموجب شرع اداء کنید
بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس با زبیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که زبیر فهری بیگناه
را بکشت و با خود گفت یعنی القصاص نفسی بکشتم و مراد خود بدست آوردم پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیت نازل شد که و من یقتل و هر که بکشد مؤمنا متعمدا مؤمنی را
بقصد و عمد و حلال داند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخ است خالدا فیها در حالیکه جاوید باشد در ان و غضب الله علیه و خشم گرفت خدای بر او و لعنه
و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش و اعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بسبب ارتکاب گناه بزرگ آورده اند که حضرت رسالت پناه
سریه ای بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود و قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد چون سریه بکوه رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان بشنید او نیز تکبیر گفت
و پیش مومنان سلام کرده زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاد از کوه بزیر آمد اسامة بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان
او را براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی شرک تبرا نموده به یگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای
من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله و مروی است که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه چرا دل او
شکافته بودی تا دانی که او راست میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد
روید فتبینوا پس نیک بپرسید و با هستگی تفحص کنید و لا تقولوا و مگوئید لمن القی الیکم السلام کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا
تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی ازین کلمه گفتی تبتغون عرض الحیوة الدنیا میطلبید بجهاد متاع زندگانی دنیا یعنی فانی و بنابر آن او را غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمت اید
فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال و اگر چنانچه بغرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت
و سلام کرد کذلک کنتم من قبل همچنین بودید شما پیش ازین یعنی باول که در اسلام آمدید بجهت عصمت خون و مال توسل بکلمه شهادت مینمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد
خدای بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزدیک خدای
کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله بدرستیکه خدا هست بما تعملون خبیرا بآنچه شما میکنید دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشستگان در خانهای خود من المؤمنین
از مومنان غیر اولی الضرر که نباشند اولی ضرر یعنی بیماری و عجز و المجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدا باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز
مقاتلان میکنند و انفسهم و بنفسهای خود که در معرض قتل در می آرند و چگونه برابر توانند بود کسی در مرتبه راحت تن پرورد با آنکه در معرکه مجاهدت جان بر کف نهاده
[illegible] میفرماید که این آیت فرود آمده و در غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محرومم از دولت مقاتله با عدا همان زمان آثار وحی
بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم و انفسهم
بمالها و نفسهای خود علی القاعدین درجة بر نشینندگان بعذر پایه بلند که آن غنیمت و ظفر و نام نیکو و ذکر است و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان
که بجود مباشر اند و کلا وعد الله الحسنی و عده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفضیل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و فضل الله المجاهدین
و تفضیل کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بعذر اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن درجت منه پایهاست بلند از خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجه
است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیز رو هفتاد ساله و مغفرة و رحمة و آمرزش و بخشایش و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده کسانی را که گذشته
رحیما مهربان بر ایشان بزیادت اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون روسای
قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که ان الذین
توفیهم الملائکة جان میستانند از ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتیکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در ان وقت
هجرت فرض بوده و با موافقت با کفار وان ممنوع بوده قالوا فیم کنتم گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طائفه بودید از

از ستمکاران و موحدان قَالُوا كُنَّا گفتند بودیم مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ضعیفان و عاجزان در زمین که کفار غالب بودند قَالُوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ
اللَّهِ وَاسِعَةً آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار در دنیا که شما هجرت کنید فَتُهَاجِرُوا فِيهَا پس شما هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت
کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند در حضرت ایشان فرموده که شما در میان کفار نخواهید شما جای ساکن شوید پس حق بر مر اقربان هجرت شود شما بیایید یعنی بطرف
حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت هجرت کرد با حضرت ملاحق شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تارکان هجرت مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی را که بسبب
واقع ضعیف و عاجزند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و از زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانائی و چاره سازی ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا
و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه بیچارگان عَسَى اللَّهُ شاید خدای أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ که عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمای در
کند بر آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر امین نمی تواند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست خدای عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان وَمَنْ يُهَاجِرْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا موضع بسیار یعنی آرامگاه وَسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در
اظهار دین و اعلای کلمهٔ توحید عمر بن دینار از عکرمه روایت می کند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته
آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه را می دانم می ترسم که ناگاه بدست
اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خللی پذیرد و مرا بر سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را انقیاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر
موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو
با تو این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتیکه هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی ایشان برای نصرت ایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ
پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و هجرت که نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بتحقیق ثابت شد مزد او عَلَى اللَّهِ بر خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده کسی
کسی را که تقصیر در هجرت کرده رَحِيمًا مهربان در وعدهٔ مثوبت او بحسن نیت او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی ع ١٤
أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آن که کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شما را بکشند آنها که
کافرند این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی ترس نیز قصر باید کرد إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستیکه کافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شما را
عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را
لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو و نماز گزارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ
و باید که فرا گیرند آنها که نماز می گزارند سلاحها خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نماز گزارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز می گزارند
مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما و برابر دشمن چون این گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و باید بیاید گروه دیگر لَمْ يُصَلُّوا که نماز نگزارده و پاس لشکر می کردند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ
با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ و باید که فرا گیرند ایشان نیز حذر خود یعنی آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و نیزه و تیر و کمان
وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنان که کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ اگر غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سلاحهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعها که خویش از
البسه و سایر حوائج فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آرند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و بر شما یابند [illegible] نقل است که حضرت رسالت پناه بغزوه رفته بود و چون که بعسفان
رسید مشرکان عرب را دید که صف [illegible] کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار
میان قبله و سپاه مسلمانان حائل بودند حضرت رسالت پناه با اصحاب باقامت صلوة اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل
اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بترک و تاز شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفار آواز داد که این قوم را بعد از این نماز دیگری
است که در [illegible] آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز
وقت صلوة عصر نرسیده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه تعلیم داد و فقهاء را در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهیه مقرر شده
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران گرداند اسلحها شما را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ یا باشید بیماران

و ناتوان در حمل سلاح اَنْ تَضَعُوٓا اَسْلِحَتَكُمْ اگر بنهید سلاحها خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بگیرید در هر حال از کفر یدا آلات که بدان حفظ خود [illegible] تا خصم بر شما هجوم نکنند کفار اعدا

بر حذر باشید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای اَعَدَّ لِلْكٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا آماده کرده است برای کافران عذاب خوار کننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز

خوف و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدا را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَّقُعُودًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَّعَلٰى جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود از آنکه

زخم خورده اید و افتاده اید و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال و رد او المیسر که ذکر بعد خوف است یعنی [illegible] در حال اشتغال

بکار و شرب [illegible] و علی جنوبکم و در [illegible] توجه بمنام کرده اید [illegible] الاستخاف [illegible] اسباب [illegible]

خایفان را لاستخفوا گشتند [illegible] فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون آرام یابید از خوف و ایمن شدید فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگذارید نماز را [illegible]

و حفظ و شرایط آن اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستیکه نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ هست بر مؤمنان كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا فرضی موقت یعنی [illegible] و اوقات [illegible] آن از اوقات آن [illegible]

وَلَا تَهِنُوْا و سستی مکنید و ضعف [illegible] فِی ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ در طلب کافران [illegible] این آیه [illegible] الاسد [illegible] سفیان

رود و صحابه از جراحات [illegible] اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما ای مومنان که درد مند شده اید از جراحت فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ پس بدرستیکه کافران نیز درد مند

و زخم خورده كَمَا تَاْلَمُوْنَ [illegible] وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شما با وجود الم امید دارید از خدای مَا لَا يَرْجُوْنَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ

و هست خدای عَلِيْمًا دانا بمصالح شما حَكِيْمًا بحکم کار در امر و نهی [illegible] طعمة بن ابیرق از بنی ظفر [illegible] قتاده بن نعمان [illegible] ایشان [illegible] کرده بود

[illegible] ابیان [illegible] طعمه آنرا در خانه [illegible] بلکه از خانه بیرون آمد بخانه یهودی [illegible] بود

[illegible] قتاده [illegible] طعمه [illegible] یهود را [illegible]

[illegible] قتاده [illegible] حال [illegible]

که طعمه [illegible] حضرت [illegible] خیانت [illegible] قصه [illegible]

یهود [illegible] الْكِتٰبَ [illegible] بِالْحَقِّ [illegible] لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ

تا حکم کنی میان مردمان بِمَآ اَرٰىكَ اللّٰهُ [illegible] وَلَا تَكُنْ لِّلْخَآئِنِيْنَ خَصِيْمًا [illegible]

و آمرزش خواه از خدای [illegible] اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده [illegible] رَّحِيْمًا مهربان وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن

عَنِ الَّذِيْنَ از قبل آنانکه يَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ خیانت کنند بانفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت [illegible] اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد

مَنْ كَانَ خَوَّانًا اَثِيْمًا [illegible] يَّسْتَخْفُوْنَ [illegible] مِنَ النَّاسِ از مردمان [illegible] خیانت را

وَلَا يَسْتَخْفُوْنَ مِنَ اللّٰهِ [illegible] وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشان است [illegible]

اِذْ يُبَيِّتُوْنَ آن هنگام که [illegible] مَا لَا يَرْضٰى [illegible] مِنَ الْقَوْلِ [illegible] طعمه [illegible]

[illegible] وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُوْنَ مُحِيْطًا [illegible]

[illegible] هٰٓاَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ [illegible] جٰدَلْتُمْ عَنْهُمْ [illegible] فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

زندگانی دنیا فَمَنْ يُّجَادِلُ اللّٰهَ [illegible] عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ [illegible] اَمْ مَّنْ يَّكُوْنُ عَلَيْهِمْ وَكِيْلًا [illegible]

[illegible] وَمَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا [illegible] اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ [illegible] ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ [illegible]

[illegible] يَجِدِ اللّٰهَ [illegible] غَفُوْرًا [illegible] رَّحِيْمًا [illegible]

[illegible] فَاِنَّمَا يَكْسِبُهٗ عَلٰى نَفْسِهٖ [illegible] وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا [illegible] حَكِيْمًا [illegible]

وَمَنْ يَّكْسِبْ خَطِيْٓئَةً [illegible] ثُمَّ يَرْمِ بِهٖ بَرِيْٓئًا [illegible]

فَقَدِ احْتَمَلَ [illegible] بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا [illegible] وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ [illegible]

[illegible] لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ [illegible] اَنْ يُّضِلُّوْكَ [illegible]

[illegible] وَمَا يَضُرُّوْنَكَ [illegible]

آمرزیده است ترا ما لم تكن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و کونات ضمایر و جمهور گفته اند آن علم است بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم امکان و اسکون است که حق سبحانه در شب معراج بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراج آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت بها ما کان و ما سیکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود و کان فضل الله علیک عظیما و هست فضل خدای بر تو بزرگ هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست لا خیر فی کثیر من نجواهم در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورت نهاد کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم مناجیان است یعنی هیچ نکوئی در ایشان نیست الا من امر بصدقة مگر کسی که بفرماید بصدقه دادن او معروف یا امر کند بمعروف و آن چیزی است که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادن است یا دستگیری بیچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان برفع کدورت از دلهای ایشان و من یفعل ذلک و هر که بکند از اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خوشنودی خدای فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را اجرا عظیما مزدی بزرگ و من یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول من بعد ما تبین له از پس آنکه ظاهر شد له الهدی مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات و یتبع و پیروی کند غیر سبیل المؤمنین غیر آن راه که مومنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و در مدینه شد و از آنجا نیز نقب در خانه کسی زد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند و دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی اهل مکه درخواست نمودند که این مرد گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید دیگر بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و مدتها هر که آنجا میرسید سنگی برداشته از سنگهای انداخت تا تلی عظیم شد و در سبب آن بماند و قولی آنست که در جده در دریا نشسته بود و کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا او و عقاب آخرت را می گوید نوله ما تولی و اگذاریم او را در آن سرای آنچه دوست میدارد و در این سرای که آن کفر و ردت است یعنی او را در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم و نصله جهنم و در آریم او را بدوزخ و ساءت مصیرا و بد بازگشت است دوزخ ان الله لا یغفر بدرستیکه نیامرزد خدای ان یشرک به آنرا که شرک آرد بخدای و یغفر ما دون ذلک و بیامرزد آنچه جز شرک است لمن یشاء هر کرا خواهد نزول آیت در شان پیری بود که از اعراب بجناب نبوت آب آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیر ام در گناه غرق شده الا آن است که تا خدا را شناخته ام بدو شریک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدای را اگر بیمخت خود عاجز گردانم و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بدرگاه خدای حال شما تا حال من چگونه می بینی خدا بدین آیت مژده داد که همه گناهان را بیامرزد شرک ابدا آمرزش نیست و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای فقد ضل پس بدرستیکه گمراه شد از حق ضلالا بعیدا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که ان یدعون من دونه نمی پرستند بدون حق تعالی الا اناثا مگر مادگان را یعنی بتان را که مادگی گوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و یحتمل که هر قبیله را بتی بود که آنرا انثی بنی فلان می گفتند و در تفسیر آورده که بتان را بصورت زنان ساخته بودند و گفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند زعم ایشان ملائکه را دختران خدا اند و ان یدعون و نمی پرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برای آنکه خدای یعنی ابلیس که ایشان را امر کند بعبادت آنها لعنه الله دور کرده است خدای او را و دور کرده از رحمت وقال و گفت شیطان لاتخذن من عبادک هر آینه میگیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و آن از هر آدمیان هفتصد و نود و نه بود و در حدیث آمده که یاران از حضرت سوال کردند که یا رسول الله از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت صحابه مضطرب شدند پس آنحضرت فرمود که یکی از سایر امم و باقی از یاجوج و ماجوج و لاضلنهم و ایشان را گمراه میکنم از طریق حق و لامنینهم و در آرزو می افکنم ایشان را و می آریم در خشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا نا خیر توبه یا انکار بعث و نشر یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب و لامرنهم و هر آینه میفرمایم ایشان را فلیبتکن آذان الانعام پس بشکافند گوشهای چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند اشارت است بآنچه عرب حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید ان شاء الله و لامرنهم و هر آینه فرمایم ایشان را فلیغیرن خلق الله پس تغییر دهند آفریده خدای را بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و داغ و کبود زدن بر روی و دست و پای یا مراد تغییر فطرت است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله و من یتخذ الشیطان ولیا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی من دون الله بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فقد خسر پس بدرستیکه زیان کرد خسرانا مبینا زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و سود کند بدوزخ یعدهم وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند و یمنیهم و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند و ما یعدهم الشیطان

وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع می کند در آنچه مشتمل بر ضرر است أُولَٰئِكَ آن گروه که پرستنده بتان و تابع شیطان اند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از آن دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملها پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه ایشان جاوید باشند در آن أَبَدًا تا ابد یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی حَقًّا و راست کرد سخن خود را حقا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راستگوی تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای سخن خود ابو صالح روایت می کند که گروهی از مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت بجز ما دیگری نرود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شماست پس بهشت سزاوار تر ماییم آیت آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه وعده کرده خدای از ثواب یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه بطاعت باید کشید از آنکه این بهشت باید خرید بآرزو و هوس بر نیاید این معنی باید دید و خون جگر باید خورد مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد کار بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا و این حکم عام است مر همه عاملان را آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متالم گشتند و ابوبکر صدیق رض گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة یعنی بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت پناه فرمود که بیمار میشوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه عالم فرمود که هو ذلك یعنی اینها جزای آن بدیست و در تیسیر فرموده که حضرت رسالت پناه بعد ازین سخن فرمود که یا ابابکر تو و اصحاب تو و مومنان جزای گناه در دنیا خواهند داد تا چون بخدا رسند هیچ گناه نباشد و دیگران اجزاهای ایشان جمع کنند و روز قیامت بدیشان رسانند امام حسن بصری میگوید عمل سوء شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ و نمی یابد عامل سوء برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيًّا دوستی که مدد وی رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد چیزی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری که در پشت دانه خرما باشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ از آنکه خالص گرداند وَجْهَهُ نفس خود را لِلَّهِ مر خدای را یا بذل کرد روی خود را و سجده خدا وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او آینده است به نیکویی و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا و پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتی که ابراهیم یا این پیرو دین مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و گرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد او را بکرامتی که مشابه است بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم پیوسته از موائد خلیلی بهره مند بوده اند درین سال قحط جوع بیشتر رجوع بوی نمودند آنچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم این طعام از برای خود طلبیده بهر نوع که بودی چاره می توانستم نمود اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف نماید القصه غلامان ابراهیم بی زاد و بی هیچ چیز بیافتند بضرورت بازگشتند و ایشان را شرم آمد که شتران را خالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بی نوایان چشم بر آن داشتند که شتران خلیل از مصر طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت تمام عرض کردند ابراهیم ازین حال تنگدل شده روی بمسجد نهاد و دران حال ساره زوجه ابراهیم ع در خواب بود چون بیدار شد جوالها دید و خوشدل شده سر یکی بگشاد آردی بغایت سفید دید کنیزکی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال داد و چون ابراهیم ع از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این نان از کجاست گفت از نزد دوست مصری تو ابراهیم گفت که این از نزد یک دوست من الله است غذای بدین جهت وی را دوست گرفت بزرگان گفته اند [illegible] مقام خلیل [illegible] ذو الجلال [illegible] بود لاجرم بخلیل موسوم و محبت [illegible] در محبوب [illegible] و این مقام محمدی است [illegible] حبیب گشت و ازینجاست که ذکر خلت [illegible] فرمود که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و در همین گفته اند [illegible] خلیل سالک بود و حبیب مجذوب و سلوک نشانه هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت [illegible]

بدین اشارت نیز کرده‌اند که اسری بعبده لیلا الاحرام آنجا که نظر کار خلیل بود که نوری ابراهیم ملکوت السموات والارض و نگاه حبیب که چه دید که دنی فتدلی حبیب خلیل از خلیل باشان
سابقت [illegible] پیچ و نشان [illegible] وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین باشد پس اگر خواهد اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند
وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدا بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطًا به همه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُوْنَكَ و طلب فتوی می‌کنند از تو فِي النِّسَآءِ در باب میراث زنان یعنی عیینه بن
ام کجه خبانی [illegible] و عیینه بن حصن دختر و خواهر را از میراث منع کردند و گفتند ما میراث نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت آرد قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ بگوی ای محمد که خدای فتوی میدهد
یعنی بیان می‌کند حکم خود را فِيْهِنَّ در باب ایشان وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند برشما آنچه خوانده می‌شود بر شما فِي الْكِتٰبِ در قرآن فِيْ يَتٰمَى النِّسَآءِ
در شان یتیمان مر زنان اللّٰتِيْ آن زنانی که لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ نمیدهید ایشان را مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُوْنَ و رغبت میکنید
اَنْ تَنْكِحُوْهُنَّ که نکاح کنید ایشان را اگر جمیله باشند و مال ایشان را بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِيْنَ و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان
خورد که ایشان را میراث نمیدهید وَاَنْ تَقُوْمُوْا و دیگر حکم می‌کند قرآن باآنکه قیام نمائید لِلْيَتٰمٰى برای مهم یتیمان مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ
و آنچه می‌کنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِهٖ عَلِيْمًا بآن دانا و برین جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که
[illegible] زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمی‌داد و می‌گفت مرا طلاق مده هر جا خواهی برو که من تا تحمل کنم و گویند دختر
محمد بن مسلمه شوهر خود رافع بن خدیج بود که متحوست او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زنان تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد وَاِنِ امْرَاَةٌ
خَافَتْ و اگر زنی بترسد و دریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوْزًا سرباز زدن از صحبت اَوْ اِعْرَاضًا یا روی گردانیدن از مجالست و مکالمت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَآ پس
هیچ گناهی نیست بر ایشان اَنْ يُّصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلح یعنی آشتی کنند با آنکه زن مقداری از مهر خود بخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد
و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر برآنند که حضرت پیغمبر علیه السلام سوده بنت زمعه را
طلاق داده بود و او بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم صلی الله علیه وسلم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله هیچ حاجتی بمن نیست اما سوگند که دوستی میدارم در دل من هیچ نمانده
لیکن میخواهم که [illegible] روز قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشم حضرت علیه السلام مراجعت فرمود سوده در زوجیت او در حجره عایشه مقیم بود و این آیت نازل شد و اُحْضِرَتِ
الْاَنْفُسُ الشُّحَّ [illegible] بخیل یعنی بخیل آفریده شده نفسها [illegible] که هر یکی از زوجین بمساهلت و مروت عمل نمیکنند وَاِنْ تُحْسِنُوْا و اگر نیکوئی کنید در زندگانی وَتَتَّقُوْا
[illegible] فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِيْعُوْٓا و نمی‌توانید ای مسلمانان
[illegible] اَنْ تَعْدِلُوْا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَيْنَ النِّسَآءِ میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است
[illegible] ازدواج ظاهرات ملاحظه عدل می‌فرمود و می‌گفت خدایا این قسمت من در آن چیزیست که من مالکم آنرا از صحبت و نفقه مرا مواخذه
مکن [illegible] در آنچه من نمیتوانم یعنی دوستی با بعضی چنانچه عائشه رضی الله عنها از همه ازواج دوستر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر چه حریص شید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید
بدان فَلَا تَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل با آنکه مرغوبه است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوْهَا پس بگذارید
آن دیگر را كَالْمُعَلَّقَةِ [illegible] یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وَاِنْ تُصْلِحُوْا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته‌اید از امور زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوْا
[illegible] فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بتحقیق هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده گذشته را رَّحِيْمًا مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَاِنْ
يَّتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند [illegible] ایشان از صلح بطلاق يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا بی‌نیاز گرداند خدا هر یکی را مِّنْ سَعَتِهٖ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد
[illegible] وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشش بر بندگان خود حَكِيْمًا محکم کار در افعال و احکام وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست
وَمَا فِي الْاَرْضِ [illegible] وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و براستی وصیت کردیم و فرموده‌ایم الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ آنان را که داده شده‌اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود
و نصاری [illegible] وَاِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت کردیم یعنی پیغمبرانیم اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ باآنکه بپرهیزید از شرک بخدای وَاِنْ تَكْفُرُوْا و اگر
کافر شوید فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ پس بدرستیکه مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت
شما [illegible] و بایمان شما منتفع نمی‌شود وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا و هست خدای بی‌نیاز از همه خلق خود و را اگر فرمان برند و اگر نه برند حَمِيْدًا ستوده
در ذات [illegible] اگر نه گویند وَلِلّٰهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین بود از
[illegible] وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا بسنده است خدای کافی مهمات بندگان اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ و اگر خواهد ببرد شما را که شما را وفانی گرداند اَيُّهَا النَّاسُ

۱۹
ع ۸

ای مردمان و بیارد و یعنی ایجاد کند دیگران را که فرمان بردار تر باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه ﷺ دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت قوم این اند یعنی
پارسیان باشند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰى ذٰلِكَ قَدِيْرًا بر ایجاد و اعدام توانا مَنْ كَانَ يُرِيْدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای چون مجاهد مثلا که غرض
از کار جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خدای ثَوَابُ الدُّنْيَا پاداش دنیا دان خسیس است وَالْاٰخِرَةِ و پاداش آخرت دان شریف است پس چرا کسی طالب خسیس بود
وا از شریف تر بی بهره ماند و اگر با شرف مایل گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی السبیل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت در جنب آن حقیر نماید
باشد و غنیمت دنیا نیز بوی رسد پس چرا باید اصل بگذارد و فرع خود درجه آنست وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِيْرًا بیننده همه فعلها يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
ای گروه مومنان كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَآءَ لِلّٰهِ باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت
کنید براستی وَلَوْ عَلٰٓى اَنْفُسِكُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کنند بحقی که در ذمه او است و در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یارسول
الله کسی را بر پدر من حقی است و من بران گواهم مرا باز می دارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من این آیت نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگرچه بر نفسهای شما باشد اَوِ
الْوَالِدَيْنِ یا پدر و مادر وَالْاَقْرَبِيْنَ و خویشان و مردان نزدیک اِنْ يَّكُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غَنِيًّا توانگر اَوْ فَقِيْرًا یا درویش یعنی
برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمایید فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان با رانتفاع
مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰٓى پس شما متابعت بهوای نفس مکنید اَنْ تَعْدِلُوْا برای آنکه میل کنید از حق وَاِنْ تَلْوٗٓا و اگر بپیچانید زبانهای خود
از گواهی راست اَوْ تُعْرِضُوْا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدانچه شما میکنید از عدل و میل خَبِيْرًا دانا و شما را
بران مکافات خواهد کرد يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان است یا با منافقان یا مومنان اهل کتاب که گفتند یارسول الله ایمان داریم بتو
و بقرآن و بموسی و عزیر و زبور و توریت و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می شاید که مسلمانان را میگوید ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اٰمِنُوْا
ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را می فرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بهمه
آنها و کافران را میگوید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللّٰهِ بخدای وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او که محمد است ﷺ وَالْكِتٰبِ الَّذِيْ نَزَّلَ و بآن کتابی که خدای فرستاده عَلٰى
رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود یعنی قرآن را وَالْكِتٰبِ الَّذِيْٓ اَنْزَلَ و آن کتابها نیز که فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند ای آن کسانیکه ایمان آورده اید از جهت برهان
ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت ماب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول است که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا اشارت است بآنکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری می باید کرد و اثبات الحق جل ذکره می باید نمود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطائفه جنید قدس
سره منقول است که فرموده اند در معنی يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پنجاه سال است که در ایمان آورده ایم و در ایمان تازه کرده ایم و هنوز در آنم ... بی حق زدن محقق گناه است وجود
گشتن کفر راه است ... سر خود بینی خود کفر است نفی خود ... که جز حق در حقیقت نیست موجود وَمَنْ يَّكْفُرْ بِاللّٰهِ و هر که کافر
بخدای وَمَلٰٓئِكَتِهٖ و بفرشتگان او وَكُتُبِهٖ و بکتابهای او وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شد ضَلٰلًۢا بَعِيْدًا گمراه شدنی در نهایت دور از
مقصد و در نهایت بعد از مقصود اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند بموسی یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بسبب گوساله پرستیدن ثُمَّ اٰمَنُوْا پس ایمان آوردند ثُمَّ كَفَرُوْا پس
کافر شدند بعیسی و بقصد قتل او کردند ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْرًا پس بیفزودند کفر را با انکار محمد ﷺ لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را
دانسته که خاتمت امر ایشان بکفر و طغیان است وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا و نیست که راه نماید ایشانرا الی حق باشد بَشِّرِ الْمُنٰفِقِيْنَ بشارت ده منافقان را بِاَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست
عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی دردناک الَّذِيْنَ و منافقان آنانند که يَتَّخِذُوْنَ الْكٰفِرِيْنَ میگیرند کافرانرا اَوْلِيَآءَ دوستان مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ بجز مومنان اَيَبْتَغُوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ
از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فَاِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستیکه عزت لِلّٰهِ جَمِيْعًا خدایراست همه ... وللّٰه العزة ولرسوله وللمؤمنين وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ
و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مومنان فِى الْكِتٰبِ در قرآن ... و این آیت آنست که ...
آن جا در مدینه ... خدای در قرآن فرستاده بود که اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ چون بشنوید اٰيٰتِ اللّٰهِ آیتهای خدای را از قرآن يُكْفَرُ بِهَا انکار کرده شود وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا
کرده شود فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان حَتّٰى يَخُوْضُوْا تا وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖٓ در سخن غیر آن اِنَّكُمْ اِذًا بدرستیکه شما
باشید مِثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه ... اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِيْنَ
وَالْكٰفِرِيْنَ و کافران فِيْ جَهَنَّمَ جَمِيْعًا در دوزخ همه الَّذِيْنَ يَتَرَبَّصُوْنَ بِكُمْ ... فَاِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ
خدای قَالُوْٓا گفتند منافقان اَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ آیا نبودیم با شما ... وَاِنْ كَانَ لِلْكٰفِرِيْنَ نَصِيْبٌ ...

أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما و می توانستیم که شما را بکشیم [illegible] باز ایستادیم وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان با آنکه
سعی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که سست کردند [illegible] شما را پس باید که [illegible] خود شریک سازید قال الله فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدای حکم کند میان مومنان
میان شما و منافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که [illegible] دعوی حکومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ و هرگز نگرداند خدای لِلْكَافِرِينَ مر کافران را عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مومنان
در روز قیامت سَبِيلًا حجتی که بدان ایشان را الزام سازند یا در دنیا [illegible] بر مومنان إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر می کنند با دوستان
خدای [illegible] اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدای جزا دهنده است ایشان را [illegible] که در قیامت ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده
چون قدم بر صراط نهند نور مومنان [illegible] و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند و بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان
إِلَى الصَّلَاةِ به نماز قَامُوا كُسَالَى برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسیکه از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشان را بیند نماز گزارند و اگر نه ترک میکنند يُرَاءُونَ النَّاسَ
می نمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ و یاد نمی کنند خدای را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بزبان
دارند و لیکن آن نسبت با ذکر دل اندک است و در [illegible] القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و [illegible]
[illegible] اندک و مختصر است و ذکر خدا از همه چیز بزرگتر است لذکر الله اکبر و منافقان [illegible] مُذَبْذَبِينَ در حالتی که متحیر و مترددند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان کفر و ایمان
لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ نه با گروه مومنان اند تا ایشان را باشد هر چه اینهاراست وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ و نه با کافرانند که تا بر ایشان باشد هر چه برآنهاست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا
خدای گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی برای او [illegible] راهی بحق و صواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ مگیرید کافران را أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مومنان که این عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی میکنند أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ آنکه پدید کنید مر خدا را
عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی [illegible] آن موالات کافران است که موجب عقوبت و خذلان است إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ
مِنَ النَّارِ در طبقه زیرین اند از دوزخ [illegible] عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافر اند و کفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف
الاسرار آورده که چون منافقان [illegible] آتش گوید [illegible] حکم بر زبان است و زبان ایشان [illegible] هرچند مجاز گفته اند [illegible]
ایشان [illegible] آتش از احراق ایشان ابا کند [illegible] آتش آن درکه گوید حکم بر دل است نه بر زبان [illegible] از دل چه نشان دارید
در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد [illegible] آتش در دل ایشان [illegible] ابد الآباد در عذاب باشند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا و نیابی مر ایشان را
یاری که نجات دهد ایشان را از آن درکه [illegible] بیرون آید و همه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و باصلاح آرند آنچه فاسد
شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنند بدین خدا و سنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت
نکنند مگر برای رضای حق فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ
يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ [illegible] مومنان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای
بعذاب یعنی چرا عذاب کند شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید [illegible] وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید [illegible] بایمان آرید [illegible] نجات شما [illegible]

او است [illegible] شما [illegible] وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق شکر و ایمان لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای

[illegible] بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آنکه کسی ستم کرده باشد [illegible] گفته اند که مردی از قومی ضیافت
خواست و او را طعام نداد [illegible] شکایت [illegible] این آیت در عذر او نازل شد [illegible]
[illegible] وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا [illegible] عَلِيمًا [illegible] إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید [illegible] أَوْ تُخْفُوهُ
[illegible] أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ یا عفو کنید از بدی [illegible] فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا عفو کننده [illegible] قَدِيرًا
قدرت بر انتقام [illegible] إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ [illegible] وَرُسُلِهِ [illegible] وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا [illegible]
[illegible] وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ [illegible] وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ [illegible]
[illegible] وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا [illegible]

ایمان وکفر راهی وحالی اگر ایمان بهمه‌ای تمام نمی‌شود مگر بتصدیق رسل همه اولئک آن گروه که میان کفر وایمان طریقی می‌طلبند هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بکفر
مستحق شده یعنی کاملان اند در کفر خود وایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راست معتبر ومعتد به نیست واعتدنا للکافرین وآماده کردیم برای
کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین آمنوا وآن کسانی که ایمان آورده اند بالله بخدای ورسله وبهمه رسولان او ولم یفرقوا وجدا نکردند میان
احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اولئک آن گروه مومنان حقیقی اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشان را و حفص بصیغه غایب خواند یعنی بدهد
اجورهم مزدهای ایشان را که وعده داده است وکان الله غفورا وهست خدای آمرزنده سیئات ایشان رحیما مهربان به تضعیف حسنات ایشان
احبار یهود چون کعب بن اشرف وفنحاص بن عازورا وامثال ایشان بجناب رسالت آمده گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری کتابی بیکبار بیار نوشته بخط سماوی چنانچه توریت
موسی آورده آیت آمد که یسئلک اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی درمیخواهند ان تنزل علیهم که فرود آری بدیشان کتابا من السماء کتابی از
آسمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی یا کتابی که معاینه ببینیم که فرود آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیاید که نوشته باشد که تو رسول خدایی وچون این
درخواست از روی تعنت بود وسمت اجابت نیافت حق سبحانه تسلیه فرمود آنحضرت را که ازین سوال ایشان ملول مشو فقد سألوا موسی پس بتحقیق سوال کردند ایشان
یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشان اند درخواستند از موسی اکبر من ذلک بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت که کلام حق شنیدند فقالوا ارنا الله جهرة
پس گفتند بنمای بما خدای را عیان فاخذتهم الصاعقة پس فراگرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد وبسوخت ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال طلب
رویت است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فراگرفتند گوساله را بخدایی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی فعفونا عن
ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسی وبدادیم موسی را سلطانا مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان را
وایشان فرمان برداری نمودند ورفعنا فوقهم الطور وبرداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند وایشان آن پیمان را بعد از قبول
بشکستند وقلنا لهم وگفتیم ایشان را بزبان یوشع ادخلوا الباب که در آیید بدروازه شهر اریحا سجدا در حالتیکه سجده کنندگان باشید وایشان ازین حکم ابا
کردندی وقلنا لهم وگفتیم ایشان را بزبان داود لا تعدوا ستم مکنید وازحد مگذرید فی السبت در روز شنبه یعنی صید ماهی مگیرید وایشان ازین امر تجاوز نمودند
واخذنا منهم وفراگرفتیم از ایشان در هر یک ازین احکام میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود واکرام با ایشان
انچه کردیم از لعن ومسخ وانواع عقوبتها وکفرهم بآیات الله ودیگر بسبب کفر ایشان بتوریة یا بقرآن وقتلهم الانبیاء ودیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق
بناحق وقولهم قلوبنا غلف ودیگر بگفتن ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده ومحتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است وفهم آنچه محمد میگوید
نمیکند ونه چنان است که می گویند بل طبع الله علیها بلکه مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر وجحود ایشان واز ادراک محجوب گردانیده وتدبر وتوفیق
تدبر در آیات وپند گرفتن از مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند الا قلیلا مگر اندکی چون عبدالله بن سلام ویاران او یا ایمان اندکی غیر معتبر
وبکفرهم ودیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی وقولهم علی مریم ودیگر بگفتن ایشان نسبت به مریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم که انتساب زنا بود وقولهم
ودیگر بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح را عیسی بن مریم رسول الله فرستاده خدای این وصف خدای است عیسی را نه قول یهود
وما قتلوه ونکشتند او را وما صلبوه وبردار نکردند او را ولکن شبه لهم ولیکن مشتبه شده بر ایشان وقتیکه شبه مانند عیسی بمهتر ایشان افتاد وآن قصه در سوره
آل عمران گذشت وان الذین اختلفوا فیه وبدرستی آنانکه اختلاف کردند در شان عیسی لفی شک منه هر آینه در گمان وتردد بودند از قتل وی چه بعضی
مهتر خود را بردار آویختند که این عیسی است وبطلب وی مشغول شدند وچون از مهتر خود خبری نیافتند آغاز اضطراب وتردد کردند که اگر این عیسی است مهتر ما کجاست
گفته اند شبه عیسی بهمه یهود افتاده بود روز دیگر بپای دار آمدند ومقتول را در آورد گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا
مرجح وآن را بعیسی قتل ما لهم به من علم از دانشی الا اتباع الظن مگر آنکه پیروی گمان می کنند وما قتلوه یقینا ونکشتند او را یقینا بل رفعه الله الیه
بلکه خدای برداشته است او را وبمحل کرامت برده وکان الله عزیزا وهست خدای غالب بر آنچه خواهد از رفع عیسی وانتقام از یهود حکیما حکم کننده
بحکمت در مهم عیسی وان من اهل الکتاب ونیست از اهل کتاب کسی الا لیؤمنن به مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قبل موته پیش از مرگ خود وآن وقت معاینه مرگ
را ایمان یاس گویند وهیچ سود ندارد وگفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی وآن وقتی بود که از آسمان فرود آید ودجال را بکشد
یعنی یقین دانند که او پیغمبر بوده وادیان همه را باسلام دلالت کند ملل مختلفه از میان مردم بر افتد وغیر از ملت اسلام حق نماند

وقبل سالی در زمین بماند آنگه متوفی شود و مومنان بر وی نماز گذارند ویوم القیمة و در روز رستخیز یکون باشد عیسی علیهم شهیدا بر ایشان یعنی اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد
بر یهود بتکذیب و بر نصاری باآنکه او را ابن الله گفته اند فبظلم من الذین هادوا پس بستمی که واقع شده از آنها که منسوب اند بیهودیت باشند حرمنا علیهم حرام کردیم
بر ایشان طیبت احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بود بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشاء الله وبصدهم عن سبیل الله
و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای کثیرا بسیاری از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ما را و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود
نیست واخذهم الربوا و دیگر گرفتن ایشان ربوا را وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده اند از آن در توریت واکلهم اموال الناس و دیگر بخوردن ایشان مالهای
مردمان را بالباطل برشوت و غضب و سایر وجوه محرمه واعتدنا و آماده کردیم للکافرین برای کافران منهم از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم بسیار
لکن الراسخون فی العلم لکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند منهم از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحابه والمومنون
و مومنان از مهاجر و انصار یؤمنون بما انزل الیک ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بآنچه نازل کرده است پیش از تو یعنی
تمام کتب الهی والمقیمین الصلوة و ایمان می آرند گزارندگان نماز یعنی بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده والمؤتون الزکوة و دهندگان زکوة
والمؤمنون بالله و ایمان آرندگان بخدای والیوم الاخر و بروز آخر قیامت است اولئک آن گروه که متصف و مصدق اند سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشان را
اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد انا اوحینا الیک بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح ع ۲۴ ۱
که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسیکه مشرکان را بیم کرده و بدعای او امت او هلاک شدند و بعضی گفته اند که این سخن جواب اهل کتابست که می گفتند کتابی یکبار چرا حق سبحانه
می فرستد که کار تو در وحی همچون نوح است والنبیین من بعده و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب واوحینا و وحی کردیم الی ابرهیم واسمعیل
واسحق ویعقوب والاسباط و بسوی ابراهیم و دو پسر بزرگان او و فرزندان یعقوب وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان تخصیص این پیغمبران
بذکر با آنکه داخل النبیین من بعده اند جهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اولوا العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیاء و مشاهیر ایشان وآتینا داود و عطا
کردیم داود را زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر تحمید و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریت بود ورسلا و دیگر فرستادیم رسولان را
که در قرآن قد قصصناهم علیک بتحقیق تمام برخواندیم و قصه ایشان بر تو خوانده ایم من قبل پیش از این چون یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس والیسع و عزیر و غیر ایشان ورسلا
لم نقصصهم علیک و رسولانیکه خبر ایشان بر تو نفرستاده ایم و نام ایشان بر تو ظاهر نکرده ایم وکلم الله موسی و سخن گفت خدای با موسی تکلیما سخن گفتنی بی واسطه
مرتبه وحی است و اکرام بتکلیم با موسی بر وجه ظهور بود و با آنحضرت در شب معراج بود و فاوحی الی عبده ما اوحی ازان کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند و بر صحت وحی همه متفق و کامل خبر بتعلیم محمد علیه السلام اطلاع یافت بعث موسی اگرچه سخن گفت
با خدای بالای عرش ... محمد است و فرستادیم رسلا مبشرین پیغمبران را مژده دهندگان مر اهل ایمان را ومنذرین و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لئلا یکون تا نباشد
للناس مردمانرا علی الله حجة بر خدای حجتی بعد الرسل بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وکان الله عزیزا
و هست خدا غالب بر آنچه خواهست از فرستادن رسل حکیما محکم کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند
که از روسای کفار جمعی نزد سید انبیا محمد رسول الله آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آئین تو سوال کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما او را نمی
شناسیم و ذکر او و کتاب او نیست مقارن این احوال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم فرمود که بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم
آیت آمد اگر ایشان از عداوت گواهی نمیدهند لکن الله یشهد لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآن است معجزه
روشن و دلالت کننده بر نبوت تو انزله فرو فرستاد قرآن را بعلمه ملتبس بعلم خاص مخصوص بدو و آن علمی است بانزال قرآن بنظمی که عاجز آمدند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت
والملئکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو وکفی بالله شهیدا و بسنده است خدای گواه بر آن ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بنبوت
تو یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله و باز داشتند مردم را از راه خدا که ایمان است بمحمد و تغیر آن قد ضلوا بدرستیکه گمراه شدند ضلالا بعیدا گمراهی بنهایت رسیده
زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را که نبوت است وظلموا و ستم کردند بر محمد بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان
از راه حق لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم و نه راه نماید ایشانرا طریقا براهی الا طریق جهنم مگر راه دوزخ روزنده باشند خالدین
فیها ابدا جاویدان در وی همیشه ساکن وکان ذلک و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم
الرسول بدرستیکه آمده است بشما فرستاده بالحق براستی و درستی که آن کلمه شهادت است یا قرآن من ربکم از نزد پروردگار شما فامنوا پس بگروید بدو خیرا لکم گرویدنی

کر آن خیر باشد مر شما را وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستیکه مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین هاست پس کفر شما زیان بخود رسانید چه
بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا محکم کننده در بار شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب بیهود و نصاری است میفرماید لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ
غلو مکنید در دین خود جهود را نهی می فرماید که در جانب مسیح تفریط غلو مکنید بران وجه که او را بعزیر ابن الله گویند و در طرف نکوهش عیسی غلو ننمایند تا حد که او را ابن الفاحشه
گویند و ترسایان را نهی کنند که جانب ستایش عیسی غالی مشوید تا آن غایه که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و هیچ مگوئید شما بر خدا إِلَّا الْحَقَّ مگر
آنچه راست باشد و در آن نسبت که عیسی و عزیر پسران اویند نسبتیست باطل بد که ان بگویند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که عیسی مسیح پسر مریم است رَسُولُ اللَّهِ
فرستاده خدا است وَكَلِمَتُهُ و کلمه او و گفته اند مراد از کلمه بشارت بیت بوقوع و بکدام مساس أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ رسانید آن کلمه را خدای الی او تا بسوی مریم یعنی بشارت داد
او را وَرُوحٌ مِّنْهُ و روحی از وی عیسی خداوند و روح است صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با
ترسایان است خاصه وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگوئید که خدایان سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند عیسی و مریم و برخی بران بودند که سه عبارت
از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح قدس و این را اقانیم ثلثه گفتند حق ... انْتَهُوا باز ایستید از
تثلیث خَيْرًا لَّكُمْ باز ایستادنی که آن خیر باشد مر شما را إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خداوند یکانه است ... از وجوه در
راه نیست سُبْحَانَهُ پاکی یاد کنیم او را پاکی یاد کردنی أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزند باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانها
و زمین است و همه مخلوق او یند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کافی مهمات
بندگان یعنی نگاه دارنده بندگان و سازنده کار ایشان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای بنفس خود قایم است بحفظ اشیا
و کافی امور مستغنی از یار و مددکار در خبر است که نصارای نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او گفتند تو او را عیب میکنید بدانکه گفتند
که تو میگوئی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد و هیچکس از او عیب نشمرده و موافق قول آنحضرت آیت آمد که لَّن يَسْتَنكِفَ
الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی و تعظیم ننمود أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده ... که نیز ایشان فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان
نیز میکنند وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه ننگ دارند از بندگی او فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند و در معالم آورده که ایشان حمله عرش اند که ایشان را فرزند میدانستند
و در انوار گفته که ایشان کروبیان اند در حوالی عرش وَمَن يَسْتَنكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ
پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستنکفان را بسوی خود جَمِيعًا همه ایشان را تا جزا و مکافات بر ایشان برساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاما آنها
که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد خدا مزدهای موعود ایشان را وَيَزِيدُهُم و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِّن فَضْلِهِ از افزونی
کرم خود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آن کسانیکه از پرستش خدا استنکاف و استکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی
دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُم و نیابند مر ایشان را مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری دهنده يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُم بدرستیکه
آمد بشما بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است یا معجزات او یا دین اسلام وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُّبِينًا نوری ظاهر
که قرآن است فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس آنها که ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد
که در آرد ایشان را فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ در ثوابی که از وی بازای ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زیادتی بران از محض انعام و احسان وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و بنماید ایشان را بخود یا بآنچه
وعده کرده صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن عبد الله انصاری منقول است که من بیمار شدم و سید عالم بعیادت من آمد گفتم
یا رسول الله مرا مالی است و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند هست پس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیت نازل شد که يَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم
میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگو که خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ که نباشد مر او را فرزند یعنی
پسر چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمیکند وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را باشد خواهری فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر خواهر راست نیمه آنچه بگذارد از مال وَهُوَ يَرِثُهَا و آن
مرد میراث میگیرد از خواهران إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد همه مال آن فرزند خواه مذکر خواه مونث و الا طرد مذکر است چه مونث حجب
نمیکند فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشان راه دو ثلث است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته وَإِن كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان
برادران و خواهران رِّجَالًا وَنِسَاءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مر مرد را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ مانند بهره دو زن يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای احکام میراث را

لكم برای شما ان تضلوا تا گمراه نشوید یا بیان می‌کند آنچه درست و راست است برای کراهت آنکه گمراه گردید والله بكل شيء و خدای بهمه چیز از مصالح عباد در معاش و معاد عليم دانا است

سورة المائدة مدنية		بسم الله الرحمن الرحيم		وهي مائة وعشرون آية

يا ايها الذين آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر می‌کنید یا بعقود شرعیه شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن احلت لكم
حلال کرده شد برای شما بهيمة الانعام چهارپایان بسته‌زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو دشتی و گورخر یا آنچه از بطون انعام
بیرون آید الا ما يتلى عليكم مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما بعد ازین سوره و هو قوله حرمت عليكم الميتة الاية غير محلي الصيد حال از کم حلال دارنده باشید صید و انتم حرم و حال آنکه
شما محرم باشید یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی باشند و آن صید کنید در حالت احرام بر شما حرام است ان الله يحكم ما يريد بدرستیکه خدای حکم کند در حلال و حرام آنچه خواهد
يا ايها الذين آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده‌اند که تعظیم کنید که نام او شریح بن ضبیعه بود
و او بسفاهت و بیباکی و جهالت در میان عرب شهرتی داشت بمدینه بحضرت پیغمبر آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند
و براقامت صلوة و اداء زکوة مواظبت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما امرا دارم که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخن با ایشان در میان نهم
اگر قبول کردند من نیز قبول کنم و آنحضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد در شتران صحابه
و آنچه یافت براند [illegible] و در عام القضیه که رسول با اصحاب بجهت قضای عمره توجه فرموده بودند و چون بموضع تنعیم رسید آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم که در میان ایشان بود
و شتران [illegible] بکعبه می‌برد خواستند تا شتران او را بستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعائر الله
را مشکنید ولا الشهر الحرام و حلال مدارید ماه حرام را بقتال در آن ولا الهدي و نه هدی را که بمکه کعبه باشد ولا القلائد و نه خداوند قلاده‌ها را از هدی که قلاده چیزی بود
که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند ولا آمين البيت الحرام و نه قاصدان خانه حرم را که عازم زیارت
او باشند يبتغون فضلا من ربهم می‌طلبند قاصدان حرم فضلی را از پروردگار خود یا ثواب خدا یا روزی بسبب تجارت و اگر کافر باشند میطلبند بگمان خود ورضوانا و می‌طلبند مؤمنان
خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا در گمان آورده که رضوان حج است واذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر
خواهید ولا يجرمنكم و بر آن ندارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی کفار قریش ان صدوكم برای آنکه باز داشتند شما را در سال حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف
مسجد حرام ان تعتدوا بر آنکه از حد در گذرید و انتقام ایشان خواهید که اموال قاصدان حرم کنید و حکم این آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از
احرام بیرون آیند و کافران را هدی و قلاده امان نیست وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را على البر بر نیکوی که متابعت امر است و امتناع بدعت یا پیروی سنت والتقوى و بر
پرهیزگاری که مخالفت هوا است ولا تعاونوا على الاثم و یاری مکنید بر بدعه که ترک فرمان است یا جنایت و بیا [illegible] والعدوان و بر ستمکاری یا اتباع هوا واتقوا الله
و بترسید از نافرمانی خدا ان الله شديد العقاب بدرستیکه خدای سخت عقوبت کننده است بنافرمانان حرمت عليكم الميتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست
که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد والدم و خون روان ولحم الخنزير و گوشت خوک با همه اجزای او از پیه و عظم و غیر آن وما اهل لغير الله به و آنچه آواز برداشته
باشند یعنی یاد کرده باشند بر غیر خدا [illegible] بر ذبح و مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن می‌کشتند والمنخنقة و دیگر حرام کرده است بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران
گوسفند را خفه میکردند [illegible] والموقوذة و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد والمتردية و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد
والنطيحة و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده بود وما اكل السبع و باقی آنچه او را خورده باشد دد و مرده بود الا ما ذكيتم مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را در زندگانی آن
[illegible] او را حرکت دید یا دم خود را بجنباند وما ذبح على النصب و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده شده است بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام که اهل جاهلیت بتعظیم آن بجای آورده
بر آن قربانی میکردند [illegible] مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر على بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بتان بکشند وان تستقسموا و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بالازلام به تیرهای اقداح
[illegible] که عرب سه تیر بودی [illegible] الازلام اقداح گفتند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسیکه مجاور هبل بوده میسپردی بر یکی
نوشته امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم [illegible] گفتند از کتابت خالی بود پس کسی که عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی [illegible] دست در آن خریطه کردی و سهمی
بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی [illegible] بآن کار اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع بدان خریطه نمودی [illegible]
[illegible] ذلكم فسق [illegible]
[illegible] اليوم [illegible] يئس الذين كفروا [illegible]

از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از من این آیت نماز دیگر از در عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آن حضرت
بر ناقه عضبا سوار بود و بعد نزول این آیت هشتاد و یک روز زیست اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ امروز کامل گردانیدم برای شما دِیْنَکُمْ دین شما را که دیگر احکام او را هیچ نسخ نخواهد بود وَ
اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِیْ نعمت خود را که حج گذارید ایمن و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَرَضِیْتُ و اختیار کردم لَکُمُ الْاِسْلَامَ برای شما اسلام را
دِیْنًا دینی که اکرم تر از همه دین هاست فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شد فِیْ مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّاِثْمٍ در حالتیکه
مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و زیاده از سد رمق نخورد فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس هر آئینه خدای آمرزگار است مر او را درین گناه رَّحِیْمٌ مهربان که بأکل این مقدار رخصت
داده آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاده بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جائی باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری مهمات را می کنیم
و سگان آل ذریح و آل جویریه جانوران وحشی میگیرند بعضی از آنجمله است که ما می یابیم پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق
سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیت آمد که یَسْئَلُوْنَکَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ چه چیزها حلال کرده شد بر ایشان قُلْ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ
بگو که حلال کرده شده بر شما گشته پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید مِّنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون
سگ یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مُکَلِّبِیْنَ در حالتیکه شما مودب و معلم ایشانید تُعَلِّمُوْنَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللّٰهُ از آنچه خدای شما را
آموخته است از طریق تادیب آن حیوانات که از پی شکار روند و چون صاحب ایشان را بخواند باز آیند و شکار را نخورند و نگاه دارند فَکُلُوْا پس بخورید از آن حلال است
مِمَّآ اَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ از آن چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است وَ
اذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهِ و یاد کنید نام خدا را بر آن چیزی که تعلیم داده اند در وقت ارسال او بجانب صید گفته اند بسم الله الله اکبر باید گفت و بسم الله نیز کفایت است وَاتَّقُوا اللّٰهَ
و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است اِنَّ اللّٰهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ بدرستیکه خدای زود حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد اَلْیَوْمَ امروز یعنی در روز نزول این آیت اُحِلَّ
لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ حلال کرده شد شما را ذبیح بنام خدای وَطَعَامُ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حِلٌّ لَّکُمْ حلال است
مر شما را وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَّهُمْ و طعام شما نیز حلال است ایشان را در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنٰتِ از زنها
که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگرنه امت مومنه نیز حلال است وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلال است از زنان پارسا مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ از آنها که ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلِکُمْ
پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی حرائر اند پس امت کتابیه حرام است بمذهب وی و نزد امام اعظم عفایف اند پس حرائر و اماء از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد اِذَآ
اٰتَیْتُمُوْهُنَّ چون بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِیْنَ در حالتیکه شما از ایشان نکاح عفت و صلاح جوئید غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِیْٓ اَخْدَانٍ
و نه فراگیرنده دوستان پنهانی وَمَنْ یَّکْفُرْ بِالْاِیْمَانِ و هر که کافر شود بآنچه ایمان بدان واجب است یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهٗ پس بدرستیکه باطل
کردار او وَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ و او در آن سرای مِنَ الْخٰسِرِیْنَ از زیان کاران است یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه گرویدگان اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید
فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَکُمْ پس بشوئید رویهای خود را از منبت موی سر تا منتهای زنخ در طول و میان دو نرمه گوش در عرض وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را با مرفقین فرو
و عضد وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِکُمْ و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رحمه نظر بظاهر آیه میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم مسح ربع سر فرض است و امام شافعی میگوید آن مقدار که اسم
بروی اطلاق توان کرد کافی است وَاَرْجُلَکُمْ و بشوئید پایهای خود را اِلَی الْکَعْبَیْنِ تا آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است و کسر لام در ارجلکم بطریق جوار
است همچنانکه در عذاب یوم الیم جر الیم مخفض بسبب جوار است وَاِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوْا پس غسل کنید وَاِنْ کُنْتُمْ مَّرْضٰٓی و اگر باشید مریض که مضر بود شما را
استعمال آب شما را مضر شد اَوْ عَلٰی سَفَرٍ یا در سفر باشید اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْکُمْ یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَآئِطِ از خلا جای یعنی محدث بود اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را
فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب را بعد از طلب میان آب و شما میلی باشد یا از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد و یا آب چاه باشد و آلت استقا یا قیمت آب یا میسر نشود
و شما قیمت آن ندارید فَتَیَمَّمُوْا صَعِیْدًا طَیِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک و یا هر چیزیکه پاک باشد از جنس زمین الا خاکستر فَامْسَحُوْا پس مسح کنید بِوُجُوْهِکُمْ وَاَیْدِیْکُمْ برویها و دستهای خود را
مِّنْهُ از آن خاک و ضربت یکی برای روی و یکی برای ایدی مَا یُرِیْدُ اللّٰهُ نمی خواهد خدای از آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِّنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگی فرو گیرد وَلٰکِنْ یُّرِیْدُ
و لیکن میخواهد خدای لِیُطَهِّرَکُمْ تا شما را پاک کند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب است وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهٗ و تا تمام کند نعمت خود را عَلَیْکُمْ بر شما که رخصت می کند شما را در تیمم لَعَلَّکُمْ
تَشْکُرُوْنَ تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب الحقائق فرموده که معنی این آیت بزبان اهل اشارت اینست که چون خبردار از خواب غفلت میشوید بنماز یعنی معراج شما است در رجوع بمقام
پیش رویهای خود را که آن توجه است پاک کرده اید بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق و از تعلق باسباب الکونین و مسح کنید سرهای خود را یعنی زایل کنید تعصبهای خود را در راه حق

یا بیمار را از طین طیبت بدل تیمم با ما یسد غسل رسید و اگر شمار الجنابت رسیده آب از اندیشه جیز یاب پاک بسازید نفوس را از معاصی و ابدان را از دنس حدث و دلهای را از ملاحظه اغیار و ارواح را
از تعلق غیر باز دارید و سر را از لوث وجود که هیچ آلودگی از آن کثیف تر نیست وجودک ذنب لا یقاس به ذنب یعنی ای پندار وجود آلوده خود را پاک ساز که طهارت سالک را نمازی میکند
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و احکام شرایع آن وَمِيثَاقَهُ و یاد آورید پیمان او را الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ آنکه با شما پیمان بست یعنی
عهدی که خدای تعالی است با شما روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه حضرت رسالت پناه بستند که بسمع و طاعت بیعت کردند إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان
بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوان است که در تحت شجره واقع شده و عام میثاق را این مرد بیعت مجلس شد کو خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای از فراموشی نعمت و شکستن
پیمان او إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بانچه در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق
لِلَّهِ برای خدا شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را یعنی بار ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی مشرکان عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان
و نقض عهد ایشان کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ که عدل نزدیکتر است بپرهیزکاری یعنی عدل بالقیاس به تقوی اقرب است قیاس باید کرد که عدل با مومنان چه مقام خواهد بود

مثنوی

عدل کن زانکه در ولایت دل ◇ در پیغمبری زند عادل ◇ عدل مشاطه ایست ملک آرای ◇ دین و دولت ز عدل یابد جای ◇ وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ظلم و
ستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستیکه خدای آگاه است بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از ظلم و عدل وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده است خدای آن کسان را که ایمان آورده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کرده اند وعده این است لَهُم مَّغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ از فضل او وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما یعنی قرآن را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت پناه
در غزوه غطفان بمحاربه جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوها متحصن شدند و لشکر اسلام را امید بند در وقتی که باران باریده بود
و حضرت از لشکریان دور رفته در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند در یاب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده
و یاران وی از دور تر اند در چنین محل بی مشقت بسهولتی توان قصد او کرد غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت یا محمد من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت کند حضرت فرمود
که یمنعک منی که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرائیل در رسید که در یاب حبیب من جبرئیل دست بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد سید عالم
آن را بر داشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت لا احد هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت گفت بمیان قوم خود باز رفت و ایشان را باسلام دعوت
کرد و این آیه آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمتهای خدا را که بشما ارزانی فرموده إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث
و اتباعان او أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ آنکه بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس خدای باز داشت دستهای ایشان را عَنكُمْ از شما و مضرت ایشان
از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه در قصه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان رفته بود جهت دیت عامریان و شرح این قصه در سوره حشر
خواهد آمد انشاء الله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای از کفران نعمتها وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان که رساننده خیر و رهاننده از شر اوست
وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ و بدرستی که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی ع در محاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ ۲ ع ۶
نَقِيبًا دوازده مهتر از هر سبطی یکی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنان است که حق سبحانه وعده داده بود
موسی ع را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه گفتندی در زمان طلب ملک
و توانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که آنرا قرار و در ان هزار هزار باغ است
و جهاد کنید با جباران پس موسی ع دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستاد ایشان با یکی
از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند
و در تفسیر آورده که از هشت سه گز تا هشتاد گز بود پس باغهای ایشان را دیدند یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس بزحمت بر میداشت و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجیدند
نقبا این حال دیده باز گشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند
که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند ده نقیب بدلی کرده با قوم خود صفت جباران
و بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود با ایستادند و غلغله در میان بنی اسرائیل افتاد
و اضطراب در ایشان پیدا آمد که با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ گفت خدای إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ

الصلوة و بجای آورید نماز را با شرایط آن وَاٰتَیْتُمُ الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِیْ و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ و تقویت کنید ایشان را
تعظیم امر ایشان بجا آرید چه امر ایشان امر خدای است والتعظیم لامر الله وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و قرض دهید خدا را یعنی انفاق کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو لَاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر اینه
در گذرانیم از شما سَیِّاٰتِكُمْ گناهان شما را وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ و در آریم شما را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها که جاری است مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ پس هر
که کافر شود بعد ازین شرط و وعد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گم کرده سَوَآءَ السَّبِیْلِ راه راست را بنی اسرائیل بعد از عهد فاسد کردند و نقض میثاق کردند فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس بسبب شکستن
ایشان مِّیْثَاقَهُمْ پیمان خود را لَعَنّٰهُمْ براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردیم ایشان را یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشان را قٰسِیَةً
سخت بشانکه اثر نشود در ایشان مواعظ و آیات [illegible] یُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ میگردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت پناه [illegible] یعنی صفت پیغمبر را
صفت پیغمبر موضع میکنند یا کلمات توریت را از اول بیان خود تا وایات فاسد وَنَسُوْا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از آنچه پند داده شده بودند بدان که توریة است از متابعت
پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه مطلع شوی عَلٰى خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خیانتی از ایشان اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او
فَاعْفُ عَنْهُمْ پس عفو کن و در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است
اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا اِنَّا نَصٰرٰٓی و از آنان که گفته اند ما نصارائیم یعنی نسبت بخود کردند بنصرانی که نسبت داوند
مدینه نصران [illegible] که حضرت عیسی در ان وقت می بود یا آنکه میگفتند نحن انصار الله [illegible] اَخَذْنَا مِیْثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفته بودیم فَنَسُوْا حَظًّا
پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیطا که احمد مرسل است فَاَغْرَیْنَا پس الصاق کردیم و چسپانیدیم بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان
ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَآءَ و بغض پنهان اِلٰى یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز و آن بیان آنست که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی گفته اند [illegible] برانند که دشمنی بینهم
میان یهود و ایشان است وَسَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد ایشان را خدا بِمَا كَانُوْا یَصْنَعُوْنَ بآنچه ایشان می کنند و آن خبر دادن بجزاست یعنی جزا خواهد داد
یٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای شما كَثِیْرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ بسیاری از آنچه هستید که از انها
مِنَ الْكِتٰبِ از توریت چون نعت محمد مصطفی و آیت رجم و از انجیل چون بشارت [illegible] وَیَعْفُوْا عَنْ كَثِیْرٍ و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بآنچه [illegible]
بان نسبت نقل است که یهود با حضرت [illegible] گفت [illegible] کثیر کدام است [illegible] عفو کرد [illegible] نوبت مبالغه کرد [illegible] آن بود که
ازوی ظاهر شود [illegible] جواب [illegible] قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ بدرستی که آمد بشما از نزدیک
خدای نُوْرٌ روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالت است وَّكِتٰبٌ مُّبِیْنٌ و کتابی روشن کننده و گفته اند نور حضرت رسالت پناه است و کتاب مبین قرآن است و در بحر الحقائق آورده
که وجه تسمیه آنحضرت بنور آن است که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور قدم از ظلمت کده عدم بوجود آورده نور وی بود صلی الله علیه وسلم که اول ما خلق الله نوری بعد از ان عالم را از آن نور و از پرتو ظهور او موجود
گردانید و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل انشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقائق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است [illegible] صورت جامع جمیع
کمالات الهی کیانی و واضع میزان همه مراتب [illegible] و انسانی آنحضرت است عالم و معانی صور اجزای تفصیل او و آدم از میان صور [illegible] تکمیل او والیه الاشارة بقوله انا سید ولد آدم
و بقوله آدم و من دونه تحت لوائی نظم ابتدا اول شد پدید از غیب بود نور جان او [illegible] بعد از ان آن نور مطلق [illegible] عرش و کرسی و لوح و قلم یک علم از نور پاکش عالم است
یک علم ذریت است و آدم است نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون مطلق بر ذات بود [illegible] دعوت بر دو جهان [illegible] دعوت ذات [illegible] یَّهْدِیْ بِهِ اللّٰهُ راه می نماید [illegible]
بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهٗ آن کسی که پیروی خشنودی وی میکند سُبُلَ السَّلٰمِ بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشت است وَیُخْرِجُهُمْ
بیرون می آرد ایشان را مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل اِلَى النُّوْرِ بروشنائی ایمان یا یقین یا علم بِاِذْنِهٖ بارادت و توفیق خود وَیَهْدِیْهِمْ و راه می نماید ایشان را اِلٰى
صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راستی که نزدیکترین راهاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِیْنَ بدرستی که کافر شدند آنها که قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ گفتند بدرستی که الله
او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان [illegible] ظاهر است چه مادر او قدیم است بر ولد پس لابد حادث باشد و حادث
الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه درست که اصغر اله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ یَّمْلِكُ بگوای محمد پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللّٰهِ از ارادت
خدای شَیْـًٔا چیزی را یعنی کس نمی تواند شد اِنْ اَرَادَ اگر خدای خواهد اَنْ یُّهْلِكَ الْمَسِیْحَ ابْنَ مَرْیَمَ که هلاک کند عیسی پسر مریم را وَاُمَّهٗ و مادر او را وَمَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا
و آنها که بروی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدای را نشاید وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ می آفریند آنچه می خواهد

قادر مطلق است بی اصلی و ماده می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه با بینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که
جنس اوست چون اولاد از آدم و از مرد بی زن چون حوا از آدم و از زن بی مرد چون عیسی از مریم وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و خدا بر همه چیز توانا است وَقَالَتِ الْیَهُوْدُ وَالنَّصٰرٰی
و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ ما پسران خدائیم [illegible] پسر مهربان و دوست [illegible] اوراچون پسر در قرب حضرت ابراهیم [illegible] فرموده که در توریة با ایشان خطاب کرده
یا ابناء احبار ایشان خوانده [illegible] کلمات انجیل است [illegible] ایشان خوانده الی ابیکم وَاَحِبَّاۤؤُهٗ و دیگر گفتند که دوستان خدائیم قُلْ فَلِمَ
یُعَذِّبُکُمْ بگو پس چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوْبِکُمْ بگناهان شما و آن عذاب دنیا بقتل [illegible] است و در آخرت بعضی ایشان [illegible] ایام [illegible] پس اگر پسر [illegible] بودید
شما را عذاب نمیکرد زیرا که [illegible] پسر خواهد و دوست [illegible] عذاب دوست را روا نمیدارد [illegible] بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آدمیانید مِّمَّنْ خَلَقَ از آنها که
آفریده است [illegible] سایر آدم [illegible] یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَاۤءُ می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَاۤءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد
و آنها [illegible] کافرند وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و حکم فرمودن در آن دو وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان اینهاست وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ
و بسوی اوست بازگشت همه یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاۤءَکُمْ رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّنُ لَکُمْ روشن میگرداند برای شما راه حق عَلٰی فَتْرَةٍ
مِّنَ الرُّسُلِ [illegible] انقطاع [illegible] رسل اَنْ تَقُوْلُوْا [illegible] مَا جَاۤءَنَا مِنْۢ بَشِیْرٍ [illegible] وَّلَا نَذِیْرٍ [illegible] فَقَدْ جَاۤءَکُمْ بدرستیکه آمد بشما بَشِیْرٌ
[illegible] وَّنَذِیْرٌ [illegible] وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ [illegible] میان موسی و عیسی [illegible] هزار پیغمبر فرستاده و اگر

خواهم [illegible] انقطاع [illegible] رسل [illegible] میان عیسی و محمد [illegible] چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان [illegible] این آیت [illegible]
[illegible] منقطع بود [illegible] پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم [illegible] عالم [illegible] روشن [illegible]
وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی [illegible] چون گفت موسی لِقَوْمِهٖ قوم خود را [illegible] یٰقَوْمِ اذْکُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ نعمت خدا را بر خود اِذْ
شما اِذْ جَعَلَ فِیْکُمْ اَنْۢبِیَاۤءَ چون گردانید در میان شما بعضی پیغمبران [illegible] آن [illegible] که در بنی اسرائیل بود وَجَعَلَکُمْ مُّلُوْکًا و گردانید
شما را [illegible] چون [illegible] فرعونیان بود [illegible] مالک نفس [illegible] وَّاٰتٰىکُمْ [illegible] شما را از من و سلوی [illegible]
[illegible] مَّا لَمْ یُؤْتِ اَحَدًا آنچه نداد [illegible] مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ [illegible] یٰقَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ [illegible] پاک کرده شده [illegible] شام است با طور
و حوالی آن با فلسطین [illegible] الَّتِیْ کَتَبَ اللّٰهُ لَکُمْ آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که ساکن شما باشد
[illegible] چون ایشان [illegible] عمالقه [illegible] موسی گفت وَلَا تَرْتَدُّوْا عَلٰۤی اَدْبَارِکُمْ و باز مگردید
[illegible] فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِیْنَ پس اگر [illegible] زیان [illegible] قَالُوْا یٰمُوْسٰۤی ایشان گفتند ای موسی اِنَّ فِیْهَا بدرستیکه در ارض مقدس
قَوْمًا جَبَّارِیْنَ گروهی [illegible] شوکت [illegible] وَاِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَا [illegible] حَتّٰی یَخْرُجُوْا مِنْهَا تا وقتیکه بیرون آیند ایشان
از آنجا فَاِنْ یَّخْرُجُوْا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند [illegible] فَاِنَّا دٰخِلُوْنَ [illegible] قَالَ رَجُلٰنِ مِنَ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ گفتند دو
[illegible] اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمَا [illegible] یوشع و کالب [illegible] بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوْا عَلَیْهِمُ الْبَابَ
[illegible] فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ [illegible] فَاِنَّکُمْ غٰلِبُوْنَ [illegible]
[illegible] وَعَلَی اللّٰهِ فَتَوَکَّلُوْۤا [illegible] توکل کنید
اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ [illegible] قَالُوْا یٰمُوْسٰۤی گفتند ای موسی اِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَاۤ اَبَدًا [illegible] مَّا دَامُوْا فِیْهَا [illegible]
ایشان [illegible] فَاذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّکَ [illegible] پروردگار تو فَقَاتِلَاۤ [illegible] اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ
[illegible]
قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من اِنِّیْ لَاۤ اَمْلِکُ اِلَّا نَفْسِیْ [illegible] وَاَخِیْ و برادر خود را فَافْرُقْ بَیْنَنَا [illegible] وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ
[illegible] قَالَ گفت خدای فَاِنَّهَا پس بدرستیکه ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ حرام است بر ایشان [illegible]
[illegible] اَرْبَعِیْنَ سَنَةً چهل سال یَتِیْهُوْنَ فِی الْاَرْضِ [illegible] شهر مصر [illegible] موسی چهل سال [illegible]
[illegible] شام [illegible] چهل سال موسی با بعضی از بنی اسرائیل [illegible]

برفت و اریحا را بگشاد و دفن وی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای یوشع را پیغمبری داد و او ایشانرا دعوت
کرد و یوشع برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران برانداخت و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم خود دعا گفت حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد
وقف [illegible]
و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم به تحیر و سرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت
پیغمبر است میفرماید که قوم موسی سرگشته بودند تو از ایشان اندوه مخور که بسبب نافرمانی سزاوار تعذیب شدند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر
آدم که از صلب او بودند قابیل و هابیل بِالْحَقِّ خواندنی براستی و درستی خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا هر بطنی دختری و پسری می زاد چون بزرگ می شدند آدم جاریه
یک بطن با غلام دیگر بطن دادی اتفاقا با قابیل دختری بود اقلیما نام داشت در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا می گفتند و او چندان جمالی نداشت چون رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد
کرد و اقلیما را به هابیل قابیل این حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولی است آدم گفت که حکم خدای برین وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار
قصه هابیل و قابیل
قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم اقلیما را بوی می دهی آدم فرمود که اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یکی از شما قربانی کنید تا بنگرید قربانی
هر کرا مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اِذْ قَرَّبَا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک ازیشان قُرْبَانًا تقرب جستنی بقربانی خود
هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دستۀ گندم
ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر این قربانی من مقبول شود فبها و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول
کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید بیدود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود
و آتش از قربان او درگذشت و بگندم او ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و دود حسد دیده بصیرت او تیره کرد قَالَ گفت مر هابیل را لَأَقْتُلَنَّكَ هر آینه بکشم ترا که
نصف
قربان تو مقبول شد و از آن من ردّ قَالَ گفت هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران و تو پرهیزکار نیستی و قربانی خود را باخلاص ساخته
لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشائی و دراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ بسوی من دست خود را لِتَقْتُلَنِي تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ نیستم من گشاینده يَدِيَ إِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ
تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل از قابیل قوی تر بود اما ترسید و قتل از ترس خدای
نکرد بگفت إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي من میخواهم آنکه باز گردی تو بعقوبت گناه قتل من وَإِثْمِكَ و بار گناه خود که آن سبب قبول نشدن قربانی تو بود و این ارادت هابیل موافق حکم خدای
بود فَتَكُونَ پس باشی تو بسبب این دو گناه مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ پس آسان کرد
بر قابیل و یاری داد مر او را نَفْسُهُ نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در کشتن برادر او و ندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شد مرغی در دست گرفته پس آن مرغ را بر
سنگ نهاد و سنگ دیگر بر سر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل در خواب رفت سر او بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بسنگی بر سر وی زد و مغز وی پریشان ساخت
فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان زدگان در دنیا با آنکه بقیه عمر در دنیا مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصیب عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود
امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با آن جثه چه کند او را در جامه پیچیده چهل روز او را بر پشت گرفته بهر طرف میرفت و ابن عباس فرمود که یکسال میکشید تا گنده شد و گرد گرفت و
سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند و بسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ که میکاوید زمین را بمنقار و بر
پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ تا بنماید و این عمل سبب آن بود تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْأَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده
بیاورد و در آن حفره بنهاد و خاک بر آن می پاشید تا پوشیده گشت قَالَ يَا وَيْلَتَى گفت قابیل که وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ مانند
این غراب در این عمل فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمان طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس گشت از جمله پشیمان شدگان که الم کشیدن
او را میکشید و گویند ندامت او بران بود که مادر و پدر از وی بیزار گردیدند و تمام جسد او سیاه شده و ندای شنید که حق تعالی او را بعد از آن قابیل هر کرا میدید میترسید تا آنکه او را بکشتند و آخر در
ایشان از آن خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ آنکه هر کس بکشد نَفْسًا کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته
باشد و بر وی قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا زنا بعد احصان فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس چنان
باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دماء کرده و مردم را دلیر ساخته بالجمله قتل یکی و جمیع یکی است در استجلاب غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که بسبب بقای حیات
شخصی و عفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس چنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد و مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل
و ترغیب بر حمایت نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان ما بِالْبَيِّنَاتِ به معجزهای روشن و آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس

بعد ذلک بیان ایشان بعد از آن رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون هر آینه در زمین اسراف کنندگانند یعنی تجاوز از حد عدل با مسرفان در قتل یا در
ارتکاب معاصی از حدود و اوامر الهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند و قبول اسلام کرده ملازمت جناب نبوی اختیار کردند هوای
مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر چرا میکردند فرستاد روزی چند در آن موضع
بسر بردند و شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده بازده شتر از شتران آنحضرت را راندند و بیعت آن را شکستند و شبان را که مولای رسول بود با چند نفر
از عقب ایشان رفت و با ایشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت از این حال وقوف یافته کرز بن جابر را
با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد آنحضرت آورد حق سبحانه آیت فرستاد انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله جز این نیست
که جزای آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او و یسعون فی الارض و میشتابند در زمین فسادا از برای فساد یعنی قطع طریق و قتل و غارت است ان یقتلوا آنکه کشته شوند
ایشان را اگر کسی کشته باشند و مال نبرده او یصلبوا یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع ایدیهم و ارجلهم یا ببرند دستهای و پایهای ایشان من خلاف
بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشته او ینفوا یا برانند ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند
گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رح نفی را بر حبس فرموده و آورده اند که راه و در شهری دیگر مسلمانان نرسید پس حضرت رسالت پناه حکم فرمود تا دست
و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند تا که ایشان را مصلوب ساختند ذلک این حدود که مذکور شد لهم مر ایشان راست خزی فی الدنیا خواری و رسوائیست
در دنیا و لهم فی الاخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آن جمع حق
الله است من قبل ان تقدروا علیهم پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان پس اگر محاربی مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر وی و خواه بعد از آن
همه حدود که مذکور شد از و ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانانست که قبل از قدرت بر وی توبه کرد مالک بن انس رض میگوید که حدود واز وی افتد و
او را بجرم نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او باشد بخداوند بدهد و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت بر او حدود الله
از و ساقط شود نه حقوق ناس فاعلموا پس بدانید ان الله غفور رحیم آنکه خدای آمرزنده گناهان است و بر توبه کننده مهربانست بر تائبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بدو وسیله را یعنی چیزی که توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که
وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی است در لطایف قشیری میگوید وسیله تجرید اعمال است از ریا و تصفیه احوال است از عجب و تخلیص نفس از طلب حظوظ و در کشف
الاسرار فرموده که وسیله عابدان تفضیل است و از آن عالمان براهین و از آن عارفان تبرک و وسایل عابد معاملت توسل جوید و عالم مکاشفه راه رود و عارف بمعاینه
راه نظر کند عابد فکر درین آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا و عالم نظر درین آیه دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و عارف ازین کلام ذکر نکند که قل الله ثم ذرهم
پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره العزیز گفت که الهی وسیله تویی هم توی اگر کسی را طلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم این طلب یا الهی طلب تو داد
گنج احسان بر همه بگشاده این طلب در بام از ایجاد و حقیقت رستن از بید او ما رب و نست این قدر ارشاد تو بخشیده تا بدین عیب با پوشیده قطره دانش که بخشیدی ز پیش
متصل گردان بدریاهای خویش وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با عدای ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق
آورده که درین آیه فلاح را بجهار چیز بازبسته کلید آنها رستگاری حقیقی دست نداد اول ایمان که اصابت نور است و ... و سیوم را از حجب ظلمات شرک خلاص سیوم دوم
تقوی که منع اعمال شرعیه و مشار اخلاق مرضیه است و سالکان از ظلمت معصیت نجات می یابند سیوم ابتغا و وسیله ... در بقاء لاهوت و عا قبت این از
تاریکی اوصاف هستی بیرون آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود بازرسته بنور شهود میرسد نظم چون جلوه کند نور
شهود از حق عیب از ظلمت هستی تو آثار نماند از چهره وحدت بفکن پرده کثرت تا در نظر اندک و بسیار نماند ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام
و دلائل و دلیل عذاب آن لو ان لهم اگر باشد مر ایشان را ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه و مثله معه و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر
دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس از آن کافران باشد لیفتدوا به تا آن را فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیامة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم
قبول کرده نشود از ایشان و جان عقوبت لازم ایشان باشد و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست در آن روز عذابی دردناک یریدون ان یخرجوا من النار خواهند یعنی طمع میدارند
و قصد میکنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ و ما هم بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش و لهم عذاب مقیم
و مر ایشان راست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة و مرد دزد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای هر دو از ایشان را جزاء

آنند نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک رح زیاده چند آنچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق
یا از کسی نگاه میدارد و مثلا در راه یا در مسجد پنهان بردارند جَزَآءً بِمَا كَسَبَا جزای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی با آنچه کرده اند و آن ترک حرمت از مال مومن نَكَالًا
مِّنَ اللّٰهِ و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شود دیگران را و او را از رجوع مثل آن عمل وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالب است در حکم خود حَكِیْمٌ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند
فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْۢ بَعْدِ ظُلْمِهٖ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی عود ننماید
فَاِنَّ اللّٰهَ یَتُوْبُ عَلَیْهِ پس بدرستیکه خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود بر آن مذهب اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است گناهان را رَّحِیْمٌ مهربان است
بر وی که در محشر او را رسوا نکند اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب بحضرت است و مراد امت اند یعنی ندانستید اَنَّ اللّٰهَ که خدا لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی
آسمانها و زمین یُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ
شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از مغفرت و تعذیب قَدِیْرٌ توانا است یٰۤاَیُّهَا الرَّسُوْلُ ای فرستاده خطاب بحضرت عم است که آنحضرت را بلقب یاد کرد و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته
چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم انت قلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال
خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا یَحْزُنْكَ الَّذِیْنَ ترا اندوهناک نگرداند کردار آن کسانیکه از روی غبار یُسَارِعُوْنَ فِی الْكُفْرِ می شتابند و خود را می افکنند در کفر مِنَ
الَّذِیْنَ قَالُوْۤا از آنانکه گفتند اٰمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن بودست بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان
اند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا و بعضی از آن کسانیکه در دین یهود در آمدند سَمّٰعُوْنَ شنوندگان قول را لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ
گویند بر تو چه ایشان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می رفتند و می گفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنیده بودند آنها یهود مدینه بودند سَمّٰعُوْنَ لِقَوْمٍ اٰخَرِیْنَ شنوندگان
برای گروهی دیگر لَمْ یَاْتُوْكَ که نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بحضرت بایشان میرسانیدند نزول این آیت آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر
زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که پیغمبر نزول کرده
رجم نیست و بنی قریظه همسایه اند و حلیف پیش کسی بایشان فرستند تا حد زانی محصن از وی پرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر رجم امر فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی
از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه عم آمده از حد زانیین محصنین
پرسیدند حضرت فرمودند که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل عم بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند حد ایشان در توریة فرموده
که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بزنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل عم آنحضرت را خبر داد که دروغ
میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است میداند که حکم توریت رجم است پس حضرت فرمود که در میان شما مرد جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا
گویند گفتند آری دانا ترین همه اهل زمین است بتوریت حضرت عم فرمود که در میان ما و شما در حکم توریت او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی ایم پس حضرت عم طلبیده او را فرمود
بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه فرمود میان من و ایشان تو حکم باش گفت آنگاه یهود آن ابن صوریا را قبول کردند
حضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریت را بر موسی نازل گردانید و دریا را برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب
شما حد زانی محصن رجم است یا نی ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن بودی که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه حکم کرد حضرت رسالت
پناه عم فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون چهار گواه بزنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریت نیز همین حکم
فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت عم بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر
داد یُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ تغییر میدهند سخنان را اگر شما را این حکم محرف یعنی محمد بجلد حکم کند فَخُذُوْهُ پس فرا گیرید آن را و قبول کنید وَاِنْ لَّمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم بشما ندهد
فَاحْذَرُوْا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ یُّرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهٗ و هر کرا خدای خواهد ضلالت او یا فضیحت یا هلاکت او فَلَنْ تَمْلِكَ لَهٗ پس هرگز توانا نشوی
او را مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از عذاب خدای چیزی را دفع کنی اُولٰٓئِكَ آن گروه الَّذِیْنَ آنانند که در ازل لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ نخواسته است خدای
اَنْ یُّطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوْبَهُمْ دلهای ایشان را لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ مر ایشانراست در دنیا رسوایی بآنکه جزیه دهند و از مومنان ترسند
وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سَمّٰعُوْنَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ
بستن اَكّٰلُوْنَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَاِنْ جَآءُوْكَ پس اگر بیایند بنزد تو فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان اَوْ اَعْرِضْ

عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را درین آیت میان حکم و اعراض وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ
شَيْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و چگونه حکم میسازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ و حال آنکه توریت نزد ایشان است فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ
در آن حکم خدای است برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند
این گروه باورندگان بکتاب خود و نه بحکم تو إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستیکه ما فرو فرستادیم توریت را فِيهَا هُدًى در وی راه نمودنی بحق وَنُورٌ و روشنی که ظلمات شبهها
را دفع کند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتوریت پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِينَ أَسْلَمُوا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا برای آنها که ستندین اند بدین ع ۹
یهودیه وَالرَّبَّانِيُّونَ و حکم کرده اند علمای ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بسبب آنچه ماموری شده بودند بدان از محافظت
توریت یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ و بودند بران کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون این صورت باشد فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید
از مردمان در اجرای احکام حق بر یهودیان وَاخْشَوْنِ و از من بترسید در حکم مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید و بدل مکنید بِآيَاتِي باحکام من ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک
مذکر آنکه رشوت مال است یا اعتبار و جاه باشد از بهر آن وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنانکه حکم نکنند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدا فرو فرستاده یعنی یهود فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن
گروه ایشانند کافران وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل فِيهَا در توریت أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه نکشند یکی را بقصاص یکی دیگر بغیر خلاف حکم خدای عوض کشتن
و دون میکشته ازیشان وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم برون روشنایی کنند وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ و بینی ببینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش
بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیزی که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پا
و دران چیز که مساوات نگاه نتوان داشت حکومت باشد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق
كَفَّارَةٌ لَهُ بسقوط قصاص از و اجر عفو کننده برضای او وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنانکه حکم نکردند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای
فرو فرستاده فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم عَلَىٰ
آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ پیغمبر عیسی ابن مریم را مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده بود لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیز را که پیش از وی فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب
توریت وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در وی راه نمودنی است بتوحید وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آنچیز را که پیش از وی بود از توریت وَهُدًى و گردانیدیم او را راه نما وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پند دهنده مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ
الْإِنْجِيلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای دین بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه خدای فرو فرستاده در وی مراد حکم است در وقتیکه منسوخ نشده بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و آنکه
حکم نکرد بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان
اگر آنرا حکم نکنند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی و راستی مُصَدِّقًا در حالتیکه او مطابق است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا که پیش از وی
بوده از جنس کتب وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگاه بان است بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی بر هرچه در آنها تغییر دهند از روی راستی میشود یا گواه است مر آن کتب را بصحت
فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاده بر تو از رجم و تسویه در قصاص این آیه ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتیکه میل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آنچیز که بتو آمده است از حکم راست لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر گروهی ساختیم از شما شِرْعَةً شریعتی
وَمِنْهَاجًا و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
هر آینه میساخت شما را یک امت متفق بر یک ملت وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ و لیکن تا بیازماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داده است از شرایع مختلفه مناسب عصر و زمانی تا مطیع از عاصی
متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس شتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را
در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در وی اختلاف از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بآنچه خدای فرستاده سبب نزول این آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمد مصطفی شاید که او را از راه ببریم و بشبهه و
تزویر فریب دهیم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق با ما اتفاق کنند اکنون میان
ما و قوم ما دعاوی و انواع خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر در قصاص جنایات حکم کنی که برضای ما است دین ترا اسلام داریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول ملتمس ایشان

تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که خواهد
خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ که برساند بدیشان عقوبتها ببرخی از گناهان ایشان در دنیا و بعقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستیکه بسیار از یهود
فاسقانند بعد از نزول این آیه جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیه آمد أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیت را يَبْغُونَ می طلبند در حد زنا و قصاص حکم بحکم توریت و قرآن راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ
مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت با ابن ابی
در مجلس حضرت رسالت پناه مخاصمه کرد عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب و حوادث بایشان استظهار توانم بود امروز در دوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا
دوستی خدا و رسول بس است عبدالله بن ابی گفت که من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفای منند گزیر ندارم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ فرا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی اند بجهت موافقت ایشان در
مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستیکه او نیز از جمله ایشان باشد این سخن تغلیظ و تهدید است در موالات یهود

و نصاری إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ پس می بینی آنها را که فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ در دل ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ می شتابند در دوستی و یاری جهودان يَقُولُونَ میگویند نَخْشَى می ترسیم أَنْ تُصِيبَنَا از آنکه برسد بما
از گردش روزگار دَائِرَةٌ چیزی یعنی در کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب کفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشه ایشان را باطل گردانید و فرمود فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که
خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول و یاران او مراد از فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا فرستد فرمانی از نزد خود چون قتل
یهود و اجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشته اند در نفسهای خود از موالات یهود یا شک کار پیغمبر نَادِمِينَ پشیمانان وَ
يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند مومنان مر یکدیگر را أَهَؤُلَاءِ آیا این گروه اند الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنکه سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غلیظ ترین سوگندهای خود
إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ که بدرستیکه ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد همه عملهای ایشان فَأَصْبَحُوا
خَاسِرِينَ پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود
عَنْ دِينِهِ از دین خود این آیه اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه
و عبد القیس از بحرین و بعضی از دادن زکوة ابا نمودند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد که اگر کسی
مرتد گردد و دین حق را بگذارد و بکار نخواهد آمد فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که يُحِبُّهُمْ که او دوست دارد ایشان را وَيُحِبُّونَهُ و ایشان
دوست میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت دل و متغلب بیرحم باشند بر کافران
و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیت روی بموسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا اشاره بجانب او روز قادسیه که دو هزار مرد
از نخع و بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل عرب مدد آمده اند و در تفسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری برآنند که این قوم ابابکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل
ردت جنگ کردند يُجَاهِدُونَ صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَخَافُونَ و نترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ این صفتها که مذکور شد از فضل و کرم اوست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا میدهد بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر خلق خود عَلِيمٌ دانا بکسیکه
استحقاق آن دارد و علما را در باب يحبهم و يحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و حسن ثواب و کرامت
در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت خدای با بنده آنست که او را بحضرت خود قرب و نزدیکی داده و محبت بنده
با حق آنکه برای او دل از غیر او خالی کرده و ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف محدث را کلیم
هر کجا که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام يحبهم جود و فانی محبت را در بوته اضمحلال اندازد و دیگر باره محبوب بنفحات از جمیع عنایت يحبونه رسیده آن فانی شده را
بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء الناسوتية في بقاء اللاهوتية و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتية في فناء الناسوتية و در منازل السائرین شیخ الاسلام
خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از قواطع اسباب تفرقه و در نهایت محو ذات از برای اثبات در حضرت احدیت
بفنا از رسم حدوث در عیان ازلیت از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت آنکه محبت حق با بنده می رسد یا از محبت بنده با حق گفت از محبت حق با بنده

فرمود درین ساعت با حضرت مولوی بودم گفت از محبت حق باید بگفتم اکمل ملکوت طاقت شنیدن آن ندا شتند دیگر از مضمون منقول است که در محبت سخن میگفت
مرغ روحش که طایر آشیانه منه بدأ و الیه یعود بود در هوای هویت طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمد منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ
در خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة التی بود بر جانش برخست جان داد **نظم** بسکه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت
جگر لاله بران دل شده زار بسوخت * حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داده تا حال محبت
در یافته محکوم سلطان محبت گشت بجهت موعظه حاضران و تنبیه عیان آن صورت بظهور آمد صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات واردات فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است
بجمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بجمع و آن شهود جمال ذات است در مرات ذات بی توسط کائنات **رباعی** معشوق که کس سر جمالش نشناخت
در ملک ازل لوای خوبی افراخت * بی طاس سپهر و بی مهره مهر * هم خود بخود این نرد محبت باخت * و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یکانه در مظاهر بیحد و کرانه مشاهده لمعات
جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال خود می نماید **رباعی** جانا که دم عشق زند با همه کس کس را نرسد بدامنش دست هوس * مرات شهود اوست ذرات وجود * با صورت خود
عشق همی بازد و بس * یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده می کنند و ایشان جمال مقید را بل را معشوق
کلی دانند و بلذت وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند گردند **نظم** ای حسن تو کرده جلوها در پرده * صد عاشق و معشوق پدید آورده * بر بوی تو لیلی ال مجنون برده
در شوق تو وامق غم عذرا خورده * و یا از تفصیل بجمع چنانچه بعضی از خواص رخت فکر از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شیون و صفات
کرده سیادی افعال و آثار اند کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست **نظم** بیرون ز حدود کائنات است
دلم * برتر ز احاطه جهات است دلم * فارغ ز تفاصیل صفات است دلم * مرات تجلیات ذات است دلم * و ازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم می شود که یحبهم از مرتبه
میل است از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت جنید قدس سره در رساله که بنام نظام الدین بزرگوار خود نوشته فرموده که چون نیک نگری حق جل
و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است **بیت** یحبهم و یحبونه چه اقرار است * بزیر پرده نگر خویش را خریدار است * زیرا که دوست داشتن صفت جمال
است و ذاته نیست بلکه از جهت مشاهده جمال خود است در ذات لیس در حقیقت خود را دوست داشته است و صفت فطنت کامله از رتبه محبت و محبوبیت که درین آیت انسان
را ثابت است بحقیقت قرب النص و نوافل پی تواند برد بتامل وافی و الله الموفق و الکافی آورده اند که عبد الله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول
الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک مجمع ننشینند تا ما در دین اسلام باشیم سویدا خود را از ما
گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت مجالست صحابه شما محروم مانیم حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند **انما ولیکم الله** بجز این نیست که
دوست شما بحقیقت خدا است **و رسوله** و فرستاده او یعنی محمد **و الذین امنوا** و آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیت بشنید
گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکند **الذین یقیمون الصلوة** آنانکه برپای میدارند نماز را **و یؤتون الزکوة** و میدهند زکوة را
و هم راکعون و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز و از غایت
حرص که با حسان دارند و مسارعتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان مرتضی علی رضی الله عنه نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت
پناه از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک آنحضرت بر سایلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد گفت خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود
گفت این خاتم من که داده اند حضرت فرمود که این که عطا کرده است درویش اشارتی بعلی رضی الله عنه کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داده سایل گفت در حال رکوع آنگاه حضرت رسالت
پناه تکبیر گفت و این آیت برخواند که گذشت **و من یتول الله** و هر که دوست دارد خدا را **و رسوله** و رسول او را **و الذین امنوا** و آنانرا که ایمان آورده اند
یعنی مهاجر و انصار **فان حزب الله** پس بتحقیق لشکر خدای **هم الغالبون** ایشان غالبانند در خبر است که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام
میکردند و با خفیه نفاق میورزیدند و بعضی اصحاب با ایشان طریق مودت مسلوک میداشتند حق سبحانه این آیت فرستاده **یا ایها الذین امنوا** ای گروه گرویدگان **لا تتخذوا**
الذین اتخذوا دینکم آنانرا که گرفته اند دین شما را **هزوا و لعبا** باستهزاء و بازیچه یعنی ظاهرا میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را **من الذین اوتوا الکتاب**
از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا **من قبلکم** پیش از شما یعنی یهود **و الکفار** و دیگر مشرکان کافران را **اولیاء** دوستان **و اتقوا الله** و بترسید از خدای بترک مناهی
ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضا آن می کند که با دشمنان حق دوستی نکنید **و اذا نادیتم** و چون ندا میکنید مردم را میخوانید
الی الصلوة بسوی نماز **اتخذوها هزوا و لعبا** میگیرند منادات را با نماز را مسخریه و بازی چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود بانکید بگر

میکنند یعنی بعضی استهزا قاموا الی الصلوة قاموا الصلوة و میخندیدندی در مدینه ترسایی بود در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی
خادم او آتشی بخانه او در آورده و ترسا با اهل و عیال خود بخواب بود شراره از آن بجست و خانه او را با آن جماعت که دروی بودند تمام بسوخت ذلک این استهزای ایشان باذان
بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند در دین استهزا و چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفر
چند از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری آن حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه بما فرستاده اند و ما انزل الی ابرهیم و اسمعیل الی آخره چون نام
حضرت عیسی مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد قل یا اهل الکتب
بگو ای محمد ای اهل کتاب یعنی یهود هل تنقمون منا آیا عیب می گیرید ما را و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید الا ان آمنا مگر از آنکه ایمان آورده ایم بالله بخدای و ما
انزل الینا و بآنچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن و ما انزل من قبل و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب و ان اکثرکم فاسقون و دیگر آنکه
آنکه بیشتر شما فاسقانید قل هل انبئکم بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیان است و اهل این دین کم بهره تر اند یعنی
شما را آگاه گردانیم و خبر دهیم از بدین قومی که بدتر اند مثوبة عند الله از جهت جزای که ثابت است ایشان را نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست من لعنه الله
آنکه لعنت کرد خدای وی را و غضب علیه و خشم گرفت خدای بر وی و آن یهودند که خدای تعالی ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورده و جعل منهم القردة
و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشان را بآن صورت چنانچه اصحاب سبت را و الخنازیر و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی و عبد الطاغوت و آنکس که پرستید
طاغوت را مراد گوساله است یا کعب الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برد او را او کرد اولئک آن گروه موصوفان شر مکانا بدتراند از جهت منصرف خود در روز قیامت یعنی
بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد و اضل و گمراه تراند عن سواء السبیل از میان راه راست و اذا جاءوکم و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق
قالوا آمنا گویند ایمان آوردیم بخود شما و قد دخلوا بالکفر و حال آنکه در می آیند بکفر و هم قد خرجوا به و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول
و خروج و الله اعلم و خدای داناتر است بما کانوا یکتمون بآنچه پنهان کرده اند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان و تری کثیرا منهم و می بینی بسیاری را از یهود
یا منافقان یسارعون فی الاثم شتابی می کنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ و العدوان و در ظلم یا تجاوز از حد و اکلهم السحت و در خوردن ایشان رشوت
یا ربوا را لبئس ما کانوا یعملون هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ربانی و الاحبار و زاهدان عن قولهم
الاثم از گفتن ایشان دروغ را و اکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت یا ربوا را لبئس ما کانوا یصنعون هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان می سازند یعنی صنع
ایشان همی بر ورزند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر بمدینه یهود در اموال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت روزگار میگذرانیدند چون آنحضرت بیثرب تشریف فرمود ایشان
با نکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد و قالت
الیهود و گفتند جهودان ید الله مغلولة دست خدای بسته است ابن عباس گفت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ می سازد غلت ایدیهم
بسته باد دستهای ایشان از خیر و لعنوا بما قالوا و رانده شده اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بل یداه مبسوطتان بلکه دستهای الله گشاده است یعنی
جود او وافر و کرم او وافی است و ید صفتی است مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن
روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی وی را موافق محکم اداء باید نمود چنانچه درین محل این سخن جهت دلالت
بر غایت جود می کند چه عطا و عطا بید واحد واقع می باشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه عطاء او اکثر من ان یحصی است ینفق
کیف یشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت و لیزیدن کثیرا منهم و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را از یهود و ترسا ما انزل الیک
من ربک آنچه فرود می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طغیانا و کفرا از نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر اند بالله و قرآن سبب فزونی کفر و طغیان است باستماع آن
ایشان را این دو صفت زیاده می شود چنانچه از تناول غذای که صالح است مر اصحاء را مرض مریض زیادتی می پذیرد و القینا بینهم و افکندیم در میان طوایف یهود
چون قریظه و نضیر العداوة و البغضاء دشمنی و خصومت الی یوم القیمة تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد کلما اوقدوا
هرگاه برافروختند نارا للحرب آتشی برای حرب کردن با رسول الله اطفاها الله فرو نشاند آن آتش را خدای یا آنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدان یکدیگر مشغول شدند
بپرداخت و یسعون فی الارض و می شتابند در زمین فسادا برای تباه کاری که فتنه انگیزند و الله لا یحب المفسدین و خدای دوست نمیدارد تباه کاران
و لو ان اهل الکتب و اگر چنانچه اهل کتاب آمنوا ایمان آوردندی بمحمد و اتقوا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لکفرنا عنهم هر آینه محو کردیمی از ایشان سیئاتهم

از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را و لادخلناهم و هرآینه در می آوردیم ایشان را یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنت النعیم در بهشتها با ناز و نعمت و لو انهم و اگر ایشان
اقاموا التورية والانجيل بپای داشتندی احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی و ما انزل الیهم و اقامت کردندی آنرا که فرود آمده بدیشان من ربهم از نزد پروردگار
ایشان که آن قرآن است لاکلوا من فوقهم هرآینه بخوردندی روزیها از زبر سر خویش و من تحت ارجلهم و از زیر پایهای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و
رستن گیاه و میوه ایشان چندان بسیار شدی که از زبر سر چیدندی و از زیر پا برچیدندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان امة مقتصدة گروهی راست و درست کار
یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند و کثیر منهم و بسیاری از ایشان ساء ما یعملون که بد است آنچه ایشان می کنند یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بخلایق
ما انزل الیک تمام آنچه فرو فرستاده شد بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح تو و حکم جهاد و غیر آن و ان لم تفعل و اگر چنین نکردی
تمام آنرا نرسانیدی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است
والله یعصمک و خدای نگاه میدارد ترا من الناس از مردمان از شر دهان کسی که قصد قتل تو داشته باشد ان الله بدرستیکه خدای لا یهدی القوم الکافرین راه نماید گروه کافران را
را تسلط بر تو از انس بن مالک رضه منقول است که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردندی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه سر مبارک از خیمه که از ادیم دوخته بود
بیرون کرده و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قل بگو ای محمد یا اهل الکتاب ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا
التورية والانجيل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از آن بپا دارید و ایمان آرید بآنچه در هر دو کتاب ستوده و آن ایمان آوردن است بمحمد
و ما انزل الیکم و تا زمانیکه بپا دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده شده بسوی شما من ربکم از آفریدگار شما یعنی قرآن و لیزیدن کثیرا منهم و زیاده میکند بسیاری را از جهود و ترسا
ما انزل الیک من ربک آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی استماع قرآن بی فواید آیات را طغیانا و کفرا از روی عناد فلا تاس پس اندوه مخور و غمناک مباش علی القوم الکافرین
بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران ان الذین آمنوا بدرستیکه آنها که ایمان آورده اند بزبان والذین هادوا و آنانکه دین یهود گرفتند والصابئون والنصارى و ایشان
و ترسایان بچنین من آمن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صادق و نیت خالص بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین و عمل صالحا و بکند عملی پسندیده فلا خوف علیهم
پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عذاب و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا بدرستیکه ما گرفتیم بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل
پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان بمحمد و ارسلنا و فرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی آخر عیسی کلما جاءهم رسول هر گاه که آمد بدیشان رسولی بما لا
تهوی انفسهم بآنچه نخواست دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد و فریقا یقتلون و گروهی بودند که
می کشتند چون زکریا و یحیی و شعیب و حسبوا و می پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة که نباشد بلائی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن
حق و صموا و کر شدند از استماع سخن راست بعد موسی ثم تاب الله علیهم پس رجوع کرد خدای بتوبه بر ایشان به بعثت عیسی ثم عموا و صموا پس دیگر باره کور و کر شدند
کثیر منهم بسیاری از ایشان بانکار محمد مصطفی والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد کفر الذین
بدرستیکه کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیری قالوا ان الله گفتند بدرستیکه خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم است و قال المسیح و گفت مسیح یعنی
یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را ربی و ربکم که پروردگار من و آفریدگار من و شما است یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس سزد آن
خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را انه من یشرک بالله بدرستیکه هر که شریک آرد بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس بتحقیق حرام کرده است خدای
بر او بهشت را و ماواه النار و جای او در دوزخ است و ما للظالمین و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند من انصار هیچ یاری از یاری دهندگان
در رفع عذاب ایشان لقد کفر الذین بدرستیکه کافر شدند آنانکه از ترسایان قالوا ان الله ثالث ثلثة گفتند که خدای یکی از سه اله است معتقد مرقوسیه از
نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و هر یکی از ایشان اله اند خدا یکی از این سه است و ما من اله و حال آنکه نیست خدای در وجود که واجب و مستحق عبادت الا اله
واحد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و منزه از توهم شرکت و ان لم ینتهوا و اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لیمسن الذین
کفروا منهم هرآینه برسد آنانرا که کافر شدند از ترسایان عذاب الیم عذابی دردناک که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمی کنند الی الله بخدای از قول تثلیث و یستغفرونه
و آمرزش نمی خواهند از او باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله غفور و خدای آمرزنده گناهان رحیم مهربان است بر مستغفران ما المسیح
ابن مریم نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستیکه گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای
و او را معجزات داده چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر عیسی بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر

از مادر موجود گشت و آن غریب نیست پس آیات انبیاء ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی‌سازد وَاُمُّهٗ صِدِّيْقَةٌ و مادر او یعنی مریم بسیار صدق گو بود یعنی
تصدیق آیات ربانی می‌نمود کما قال الله تعالی و صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین كَانَا يَاْكُلَانِ الطَّعَامَ هر دو بودند که طعام می‌خوردند چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند
و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْاٰيٰتِ بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس بنگر در حال ایشان
اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ که چگونه برگردانند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ بگو ای محمد ترسایان را اَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ آیا می‌پرستید بجز خدا مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آن را که
مالک نیست برای شما ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا زیان و نه سود را یعنی عیسی تصرف آن ندارد که مثل خدای بر شما بلایی از بلاها و عنا یا عطا کند سود از صحت و غنا وَاللّٰهُ و خدای که معبود بحق است
هُوَ السَّمِيْعُ اوست شنوای اقوال الْعَلِيْمُ دانا بعقاید باشد شما قُلْ يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ بگو ای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ غلو مکنید در دین خود
غَيْرَ الْحَقِّ غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه غلوی یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوْۤا و پیروی مکنید اَهْوَآءَ قَوْمٍ هواهای قومی را از اسلاف قوم خود که
بجهل قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین قبل از بعثت پیغمبر وَاَضَلُّوْا كَثِيْرًا و بعضی گمراه ساختند بسیاری را از تابعان خود وَضَلُّوْا و گمراه شدند عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ
از طریق راست بعد از بعثت آن حضرت لُعِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْۢ بَنِيْۤ اِسْرَآءِيْلَ لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب یعنی یهودان عَلٰى لِسَانِ دَاوٗدَ بزبان
داود که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وَعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بزبان عیسی نیز که اصحاب مائده را نفرین گفت ذٰلِكَ این لعن مر ایشان را بِمَا عَصَوْا وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ
بسبب آن بود که نافرمانی کرده بودند و از حد در می‌گذشتند كَانُوْا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان مر بعضی را عَنْ مُّنْكَرٍ فَعَلُوْهُ از عملی زشت که میکردند لَبِئْسَ
مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان می‌کنند و درین آیت تهدید عظیم است آنها را که نهی منکر نمی فرمایند با آنچه می توانند تَرٰى كَثِيْرًا مِّنْهُمْ می‌بینی بسیاری را از اهل
کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان يَتَوَلَّوْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوستی می‌کنند با کافران چون کعب اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکان را بر حرب
مسلمانان تحریص نمود لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ هر آئینه بد چیزیست آنچه پیش فرستاده است لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ برای ایشان نفسهای ایشان آن چیز است اَنْ سَخِطَ
اللّٰهُ عَلَيْهِمْ که خشم گرفت خدای بر ایشان وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خٰلِدُوْنَ و ایشان جاوید باشند در عذاب وَلَوْ كَانُوْا يُؤْمِنُوْنَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند
بِاللّٰهِ وَالنَّبِيِّ بخدای و پیغمبر خود وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَيْهِ و آنچه فرستاده شده است بران پیغمبر یعنی توریت مَا اتَّخَذُوْهُمْ اَوْلِيَآءَ هر آئینه نگیرند مشرکان را بدوستی
چه فرمان موسی علیه السلام و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند و می‌شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و محمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی
وَلٰكِنَّ كَثِيْرًا و لیکن بسیاری مِّنْهُمْ از یهود و یا منافقان فٰسِقُوْنَ خارج‌اند از دایره ایمان لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ هر آئینه می‌یابی تو سخت‌ترین
مردمان را عَدَاوَةً از روی دشمنی لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوا با آن کسانی که گرویده‌اند الْيَهُوْدَ جهودان را وَالَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا و آنانکه شرک آورده‌اند یعنی بت‌پرستان
دشمنی در مومنان را جهودان و مشرکان اند و بدین سبب مخالفت شما موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ و هر آئینه می‌یابی نزدیک‌ترین آدمیان مَّوَدَّةً لِّلَّذِيْنَ
اٰمَنُوا از روی دوستی با مومنان الَّذِيْنَ قَالُوْۤا اِنَّا نَصٰرٰى آنان که می‌گویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم‌تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمی‌جویند ذٰلِكَ آن
نزدیک بودن بمودت بِاَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيْسِيْنَ دانایان در راست گویان اند وَّرُهْبَانًا و عابدان صومعه‌نشین اند وَّاَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ و
بسبب آنکه ایشان گردن‌کشی نمیکنند از قبول حق علماء گفته‌اند مراد از آنها که قریب‌اند بمومنان نجاشی و اصحاب او بودند نه نصاری که جهد در قتل مسلمانان و تخریب
بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند القصه حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابی طالب رض استماع کردند دل ایشان باسلام مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و
بعضی برانند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفی صلعم فرستاد و چون ایشان باستانه حضرت رسالت پناه
رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام و ایمان قبول کرده بازگشتند و گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده و مقصود
از قائلان انا نصاری ایشان‌اند وَاِذَا سَمِعُوْا مَاۤ اُنْزِلَ و چون می‌شنوند این علماء و عباد از حبشه یا دیار شام از سید انبیاء آنچه فرستاده شده است اِلَى الرَّسُوْلِ
بسوی رسول تَرٰۤى اَعْيُنَهُمْ می‌بینی چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ می‌ریزد اشک مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند از سخن
راست يَقُوْلُوْنَ میگویند رَبَّنَاۤ اٰمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت
کرده‌اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلعم یا ما را داخل امت محمد گردان که گواهان انبیاء اند در روز قیامت آورده است که یهود مدینه رفیقان جعفر را سرزنش کرده
پیش و ایمان آورده بدین تهامت که ما را دعوت می‌کند و قبول نمی‌کنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بعیسی که او را از خود حق سبحانه و تعالی خبر داد که ایشان
در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وَمَا جَآءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ اَنْ يُّدْخِلَنَا

ربنا و نطمع ان یدخلنا که طمع میداریم که درآورد پروردگار ما را در بهشت مع القوم الصالحین با گروه صالحان که امت حضرت رسالت پناه ﷺ اند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشان
را بما قالوا بانچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جنّٰت تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند
فیها و ذلک جزاء المحسنین و این است پاداش نیکوکاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا بآیاتنا و دروغ داشتند آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم آن گروه
اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه ﷺ برای صحابه صفت قیامت میکرد و از اهوال آن روز بیان می فرمود چند اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد
و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیه العمر بروز بصیام و بشب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان
نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده در عالم بر آیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه ﷺ رسید بایشان گفت که من مأمور نیستم بر آنچه شما فکر کرده اید بدرستیکه نفس شما را
بر شما حق است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسپید که من بر می خیزم و خواب کنم و روزه میدارم و افطار می نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن
سنتی فلیس منی و این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال ع ۱۲ ۹
کرده است و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حد در آنچه حلال ساخته است شما بر خود حرام می سازید ان الله بدرستیکه خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد از حد
گذرندگان را و کلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتیکه حلال پاک باشد و اتقوا الله الذی و بترسید از
عذاب آن خدای که انتم به مؤمنون شما بدو گرویدگانید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم این آیت آمد لا یؤاخذکم
الله مؤاخذه نمیکند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و بمذهب امام
اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بر ان سوگند در شرع مؤاخذه نیست و لکن یؤاخذکم و لیکن مؤاخذه می کند شما را بما عقدتم الایمان بانکه بندید
سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکنید فکفارته پس کفارت شکستن آن اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین
هر یکی را بقول امام شافعی رح نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم و صاعی بوزن عراقی چهار من است که هشت رطل باشد و بوزن حجاز پنج رطل و ثلثی و مدی بقول
اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من است در بر تقدیر طعام باید از من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میان آنچه میدهید اهل
خود را یعنی عالی و نه دون او کسوتهم یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع یا او نماز توان گزارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر زنی باشد مقنعه
نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامع باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح در رقبه ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم از
عیب باید خواه مؤمن خواه کافر فمن لم یجد پس کسی که نیابد یکی ازین کفارات ثلثه فصیام ثلثة ایام پس کفارة او روزه سه روز است پی در پی نزد امام شافعی رح تتابع
شرط نیست ذلک آنکه مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شما است اذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید و احفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگندان خود را
از شکستن یا نگاه دارید زبان خود را از سوگند بخورید کذلک یبین الله لکم آیاته همچنین که کفارت یمین را بیان کرد بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای
شرع را لعلکم تشکرون شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه و من ثمرات النخیل
والاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا و در آن زمان حلال بوده دوم عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت مصطفی ﷺ جواب آمد که قل فیهما
اثم کبیر و منافع للناس جمعی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال می نمودند سیوم در مجلس عبدالرحمن بن عوف رض که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون
بتحریف لا آت خواند آیت آمد لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر صحابه گفتند که شرب خمری که در میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک کردند چهارم در زمانیکه عتبان بن مالک
طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان که سعد بن ابی وقاص رض از ایشان بود مهمان آورد و بعد طعام بشرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن وقاص رض ازان شعری
که مشتمل بر هجاء انصار بود خواند یکی از جوانان سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس آنحضرت رسالت پناه ﷺ عرض کرد فاروق اعظم رض بزبان نیاز
بگشاد و دست دعا برداشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات در اصل
والمیسر و قمار و این نیز عام است نرد و کعب و شطرنج و غیر آن والانصاب و بتان را که نصب کرده اند برای عبادت و سنگها که بر ان ذبح میکنند والازلام و تیرهای اقداح خسیس
رجس پلید است من عمل الشیطان از وسوسه و تزیین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلید لعلکم تفلحون تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این
نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم که افکند در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن خمر والمیسر و در باختن قمار و یصدکم
و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدای و عن الصلوة و از گزاردن نماز فهل انتم منتهون پس آیا هستید شما باز ایستادگان و استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید

بعد از آنکه بر معایب این مسکرات مطلع شدید و در اخبار آمده که چون این آیت نازل شد عمر رض گفت انتهینا انتهینا یعنی باز ایستادیم و در تیسیر آورده که درین آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه بر او تا رجس تعبیر کرده و قمار حرام است پس خمر نیز حرام باشد دوم او را بابت پرستی در یک سلک کشیده و شرک بر همه حرامست پس این نیز حرام باشد سوم او را رجس گفت یعنی پلید و هرچه پلید است حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو کناره شوید و هرچه [illegible] بود [illegible] شد ششم آنکه رستگاری را باجتناب ازو منوط و متعلق ساخته و هرچه رستگاری باجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هرچه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از ذکر خدا و هرچه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام است نهم سبب منع است از نماز پس شراب حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازان یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است حرام باشد و از حضرت [illegible] آمده و عاقلان را بعضی گفته اند که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چون بت پرستند بیت نظم [illegible] بحکیم لقمان رحمة الله [illegible] که چیزی نخشید کش تمیز بخرد [illegible] واطيعوا الله فرمان برید خدای را در اجتناب خمر واطيعوا الرسول و فرمان برداری کنید رسول او را درانچه امر و نهی میکند واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فان توليتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید انما على رسولنا البلاغ المبين که نیست بر رسول ما الا رسانیدن روشن پس چون حکم بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عاید شود آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شارب خمر بوده اند و حالا در گذشته اند چون باشد آیت ليس على الذين آمنوا نیست بر آنان که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کرده اند جناح فيما طعموا گناهی در آنچه خورده اند پیش از آنکه حرام شود و در زندگانی پرهیز کردند از حرمت ارتکاب خمر [illegible] اذا ما اتقوا چون پرهیز کنند از شرک و شبهات و در زندگی ایمان وعملوا الصالحات و [illegible] ثم اتقوا پس پرهیز کنند از محرمات وآمنوا و ایمان آورند بتحریم آن ثم اتقوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوای خود واحسنوا و کارهای نیکو کنند یا احسان [illegible] والله يحب المحسنين و خدای دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده در میان خیمه ها و ایشان می آمدند و چون ایشان همه احرام بسته بودند از ترس ایشان [illegible] حق سبحانه این آیت فرستاد که يا ايها الذين آمنوا ليبلونكم الله ای گروه گرویدگان هر آینه بیازماید شما را خدای تعالی یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بشیء من الصيد بچیزی از صید وقت احرام شما و چنان صیدی که تناله ايديكم می رسد بدان دستهای شما چون صغار صید ورماحكم و نیزه های شما چون کبار صید و این ابتلای آنست ليعلم الله تا ببیند خدای یا پیدا شود و ستان او من يخافه كسى که می ترسد بالغيب و غیب یعنی نادیده او را فمن اعتدى پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بعد ذلك بعد از ابتلا فله عذاب اليم پس او راست عذابی دردناک يا ايها الذين آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اند لا تقتلوا الصيد مکشید شکاری را و آن نزد امام اعظم حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام مالک مراد حیوانی است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و زاغ و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس مگر غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را القتل مباح نه وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا بعمره ومن قتله منكم و هر که بکشد از شما صید را متعمدا عمدا یعنی دانسته که محرم است و قتل صید بر وی حرام است و ابو الیسر که در عام حدیبیه گوری را بنیزه زده بود [illegible] بعمد کرد و گفت پس متعمد اشارت بدوست و گر سهوی کشد بعد سنت یا بخطا فجزاء مثل ما قتل من النعم پس واجب است جزا مانند آنچه کشته است یعنی فدا دهد مانند صیدی که کشته از چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند يحكم به که حکم کند بران جزا ذوا عدل منكم دو صاحب عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود هديا در حالتیکه آن جزا قربانی باشد بالغ الكعبة رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین او كفارة یا بر وجه کفارت آن قتل طعام مساكين طعام دادن درویشان او عدل ذلك صياما یا برابر آن طعام که صید را روزه دارد ليذوق وبال امره تا بچشد کشنده صید در احرام وبال امره گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت باید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است فدیه باید کرد و مماثلت نزد امام شافعی و مالک رحمهما الله برابری در خلقت و هیئت است چنانچه مثلا شتر مرغ شتری و گورخری گاوی و آهوی گوسفندی و خرگوشی بزه و علی هذا القیاس و بقول امام اعظم رح آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی رسد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رحمة الله علیه بدل هر مد یک روزه طعام باید داد عفا الله عما سلف درگذشت عفو کرد خدای ازانچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا ازانچه قبل از تحریم بوده ومن عاد و هر که باز گردد مثل این عمل فينتقم الله منه پس انتقام کشد ازو والله عزيز و خدای غالب است در حکم خود ذو انتقام صاحب انتقام است بر کسیکه اصرار میکند در معصیت احل لكم حلال کرده شد بر شما صيد البحر شکار دریا اگر محلید و اگر محرم و جمیع حیوانات از ماهی و جانور دریا داخل اند وطعامه و طعام او نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب برکنار اندازد متاعا لكم برای برخورداری شما وللسيارة و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سفر سازند وحرم عليكم و حرام کرده شد بر شما صيد البر شکار بیابان ما دمتم حرما مادامیکه باشید شما احرام گرفتگان واتقوا الله و بترسید

ع ۱۲ ۷

از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ که آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانهٔ محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ
سبب قوام امور مردمان در دین بواسطهٔ آنکه قیام حج و مناسک بدانست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل در آنست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام را نیز سبب قوام مهمات مردم
برای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردم در روز قتل و غارت ایمن باشند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قوام کار یعنی با آنها از تعرض دزد و
حرامی مامون و مصون اند ذَٰلِكَ این که گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللَّهَ که بتحقیق خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ می داند آنچه در آسمانها و زمین
است وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیز داناست پس آنچه مقرر می‌کند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت کننده است هر کسی که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار و مهربان است هر کسی که از محرمات بپرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست
بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان ایشان را عذری نباشد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای می داند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا می کنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان
می سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای محمد لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ برابر نیست پلید وَالطَّيِّبُ و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد از
اشخاص و اعمال و اموال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار جودت و رداءت دارد نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس ١٣
بترسید از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید در هر دو عالم از ابن عباس نقل می کنند که قومی
بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه سوالها کردندی یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شده کجاست حق تعالی آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ع ٨
آن کسانیکه گرویده اید لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ از چیزها إِنْ تُبْدَ لَكُمْ که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین کند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا
و اگر بپرسید از چیزها که گفته شد حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتیکه فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و از عهدهٔ آن بیرون آیید عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو
کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرده است [illegible] که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده
حضرت رسالت پناه ازو اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را قوّت آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و این آیت
نازل شد که خدای در گذرانید و بدین سوال شما را مواخذه نیست وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است که عفو می کند حَلِيمٌ بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید قَدْ سَأَلَهَا بدرستیکه
پرسیدند مانند چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بآن سوالها از
کافران یعنی بعد از ظهور معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبختی آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بفعل فضولی اشتغال نکند و در این باب
گفته اند نظم [illegible] دیگر [illegible] بجا آر فعلی که لازم بود [illegible] ز افعال بیحاصل اندر گذر [illegible] آورده اند که عمرو بن لحی [illegible] بزرگ از قبائل عرب
که یکی قریش بود [illegible] جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل منحرف ساخته بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحائر و سوائب نیز از پیش او بود و اصح روایات در این
باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزاد و پنجم بطن نر بودی گوش وی را بشکافتندی و از سوار گردیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از ذبح و آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
ماده است آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی [illegible] وصلت اخاها یعنی بپیوست ببرادر خود و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و نحلی که ده [illegible]
[illegible] یعنی پشت خود را حمایت کرد [illegible] سوار [illegible] و از [illegible] آب و گیاه منع نمی نمودندی و [illegible] احکام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان
حضرت رسالت پناه اهل [illegible] خدای تعالی [illegible] فرموده که حق [illegible] ایشان کرده اند که مَا جَعَلَ اللَّهُ نگردانیده
است خدای [illegible] مِنْ بَحِيرَةٍ [illegible] وَلَا سَائِبَةٍ [illegible] وَلَا وَصِيلَةٍ [illegible] که ببرادر خود پیوسته بود وَلَا حَامٍ
[illegible] وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع يَفْتَرُونَ افترا می کنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ دروغ را [illegible]
که تحریم آنها [illegible] وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ [illegible] حلال و حرام [illegible] تحلیل آن عقل را کار نفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود ایشانرا [illegible] تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بیایید برسول که بیان کننده
آن حکم است قَالُوا حَسْبُنَا گویند بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا [illegible] أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ [illegible] تقلید میکنید و اگرچه باشند پدران ایشان

لا یعلمون شیئا هیچ چیز را از دین ولا یهتدون و نمی یابند راه راستی یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه یافته باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد
موافق این نظم است قطعه از مقلد تا محقق فرقهاست این یکی کوه است و آن دیگر صداست منبع گفتار این سوز بود و آن مقلد کهنه آموزی بود دست در دامن آن کس زن که راه دست او
زنی ای فتی بیجاده یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لا یضرکم ضرر نرساند شما را من ضل
بی راهی آنکس که گمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید و از جمله هدایت آنست که نهی منکر کنید بحسب طاقت خود و مگوئید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی
که نابینا و چاه است واگر خاموش بنشینی گناه است این آیت در نفی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان میکردند آورده اند که حق سبحانه و تعالی فرمود
که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت همه شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما
کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم و عدی که از نصارا بودند بتجارت عزیمت شام کردند و بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود با ایشان
همراه شد چون بولایت شام رسید بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بصحیفه ثبت کرده در میان رخوت مخفی ساخته و چون مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی
را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات رخوت او را بمدینه بتصرف آوردند و آنائی از نقره که بزر منقش ساخته بود و سیصد مثقال نقره در آنجا
بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند ورثه در میان آن صحیفه بدیل که مشتمل بر تفصیل رخوت وی بود یافتند و چون اناء مذکور در میان
آن یافته نشد رجوع بتمیم و عدی کرده ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس حضرت رسالت پناه بردند این آیت آمد یا ایها الذین امنوا ای آن کسانیکه گرویده اید
آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت در میان شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم الموت یکی از شما را علامت مرگ پس باید که گواه شود حین الوصیة
بهنگام وصیت کردن اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عدل منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا
این حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمان نمی شنوند باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد شما را مصیبة الموت مصیبت مرگ یعنی
یعنی نزدیک شوید بمرگ و محصل سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید و کسی را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد
تحبسونهما باز دارید آن دو کس را که غیر شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر که هنگام حضور وقت اجتماع مردم فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم
اگر شک دارید در شهادت ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به ثمنا نمی گیریم باین سوگند ثمنا بهای اندک را که آن اعراض دنیاست یعنی بجای طمع مال میت سوگند دروغ
نمیخوریم و لو کان ذا قربی و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد سوگند دروغ یاد نمی کنیم و لا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را باقامه
آن فرموده انا اذا بدرستیکه ما آنوقت که بپوشیم گواهی را لمن الاثمین از بزهکاران باشیم حضرت رسالت پناه تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما
قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی میخوریم بعد از آن آن اناء گم شده را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان
دور شد بدیل ... گفتند که ما این را از وی خریده بودیم اما بینه نبود اقرار نکردیم و انکار ... دیگر باره بمجلس حضرت رسالت پناه مرافعه کردند آیت آمد که فان عثر پس اگر اطلاع افتد علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را فآخران پس دو
گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خیانت کننده من الذین استحق علیهم از قومی که خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الاولیان اگر
اول بودند در ذکر مراد بیشه اولیای میت اند و حفص و اسحق ... یعنی دو گواه که ... نزدیک تر از ... خویشند و شما
بحقیقت او امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای بمضمون اینکه لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوار تر است
در راستی از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند و ما اعتدینا و ستم نمی کنیم و از حد نمی گذریم درین گواهی انا اذا بدرستیکه ما آن هنگام که چنین کنیم لمن الظالمین
از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر
که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آن اناء را بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از رد یمین بر شهود ادنی نزدیکتر است ان یأتوا
بانکه بیارند گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بر وجهی که آن حق است او یخافوا یا نزدیکتر است بآنکه بترسند ان ترد ایمان ازانکه رد کرده شود سوگند بر ورثه بعد
ایمانهم بعد از سوگند ایشان که سوگند خورده اند پس ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند و اتقوا الله و بترسید از خدای در خوردن سوگند دروغ
و اسمعوا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت فان الله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید فاسقان را که خائنان در گواهان و در عقد یوم یجمع الله الرسل

۱۴
٤٦٨

یاد کنید روزی را که خدای جمع کند پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشان را ماذا اجبتم چه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده‌اند و قبیله ایشان بتوحید تو
کردید سؤال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیا بر مومنان امت ایشان قالوا گفتند پیغمبران لا علم لنا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست
ما را بچیزی الا آنکه تو دادی ما را انک انت بدرستیکه تو علام الغیوب داننده نهانهایی پس میدانی که با ما ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند
و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یاد کن ای محمد چون گفت خدای یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم علیک وعلی
والدتک بر تو و بر مادر تو اذ ایدتک یاد آر که چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیاء دین کردی یا احیاء موتی و گفته‌اند روح القدس انجیل است
تکلم الناس سخن میگوئی با مردم فی المهد در گهواره و آن معجزه تو بود وکهلا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت
و بلاغت یکسان است باین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در زمان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید واذ
علمتک الکتاب و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط والحکمة و فهم چیزها والتوراة والانجیل و معانی و حقایق توریت و انجیل واذ
تخلق و یاد کن آنرا که می‌ساختی من الطین از گل کهیئة الطیر مانند هیئت مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس می‌دمیدی در آن صورت که از گل ساخته فتکون طیرا
پس میشود آن صورت گل مرغی زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه والابرص و از علت برون می‌آری کور مادرزاد را و چشم او را روشن میکنی و پاک بی علت میسازی ابرص را باذنی بامر من
واذ تخرج الموتی و چون بیرون می‌آری مردگان را از قبور ایشان زنده باذنی بفرمان من واذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان
را که قصد تو کرده بودند قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتیکه آمده بودی بر ایشان بالبینات بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا منهم پس گفتند آنانکه کافر شدند از ایشان
ان هذا نیست این احیا و ابراء و سایر معجزات که عیسی مینماید الا سحر مبین مگر جادوی روشن یعنی هیچ کس مخفی نماند که این سحر است واذ اوحیت الی الحواریین
و یاد کن ای عیسی آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود ان آمنوا بی آنکه ایمان آرید بمن وبرسولی و بفرستاده من یعنی عیسی قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم واشهد باننا
مسلمون و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم
هل یستطیع ربک هیچ توانی پروردگار تو یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو اگر دعا کنی ان ینزل علینا آنکه فرو فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی آراسته
از آسمان مائده خوانی را گویند که بر آن طعام باشد ایشان از عیسی خوانی طلبیدند قال اتقوا الله گفت عیسی بترسید از خدای و مثل این سؤالها مکنید ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت من قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نرید ان ناکل منها میخواهیم
که بخوریم طعامی از آن مائده وتطمئن قلوبنا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی یا دانش بیانی یعنی مشاهده با استدلال جمع شود ونعلم ان قد صدقتنا و بدانیم
که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدای درخواهید شما ارزانی دارد ونکون علیها و باشیم بر آن مائده من الشاهدین از گواهان و قبیله از گواهی طلبیدند از ابن عباس منقول
است که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی برای این
کار کردیم ما را اطعام داد از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام فرستد آن نقل میکنند که چون حواریان سؤال مائده کردند عیسی پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق خبر مود قال
عیسی ابن مریم گفت عیسی پسر مریم اللهم ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوار است ابو رجا عطاردی گفته که معنی آن از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل
میکنند که هر که گوید اللهم خدا را بجمیع نامها خوانده باشد عیسی در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند بگفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة
من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عید باشد لاولنا مر اهل زمان ما را واخرنا و آنها که از پس آیند
یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند وآیة منک و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وارزقنا و روزی کن
ما را از آن خوان یا توفیق شکر آن وانت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای انی منزلها علیکم بدرستیکه من فرو فرستنده‌ام
این خوان را علیکم بر شما جهت اجابت سؤال شما فمن یکفر بعد منکم پس هر که کافر شود بعد از نزول مائده از شما فانی اعذبه پس من او را عذاب کنم عذابا
عذابی کردنی چنانچه لا اعذبه احدا نکنم آن عذاب یکی را من العالمین از عالمیان پس حق تعالی دو فرشته را فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمدند
و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی بگریه درآمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت
و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی دید آراسته و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی می‌چکید نزدیک
سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و گرداگرد آن انواع تره الا گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دوم عسل و بر سیوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون

برخاست که یاروح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامی است که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود
گفتند یا روح الله اگر ازین آیت آیتی دیگر بنمائی که موجب ازدیاد یقین شود عیسی با ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی فرمود که بحال اول شو باز بحال ماهی بریان شد
حواریان التماس نمودند که تو ازین طعام بخوری عیسی فرمود که نمیخورم و ما از بیشان شد و ولی فرمود بخورید و گفت بخورید که شما را اعلام دهند و دیگر از آن طعام نخورند
از آنچه بود و کم نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس آن مائده با آسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن خوردند
بعد از چهل روز زعانیت و روز دیگر می آمد و روزی نمی آمد همچون ناقه صالح پس حق تعالی وحی کرد که مائده بفقرا دهند نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند
و آن را بر جادو حمل کردند هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد سه روز بمردند وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ و یاد کن چون
گفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدا در قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آیا تو گفتی مردمان را اتَّخِذُوْنِیْ وَاُمِّیَ فرا گیرید مرا و مادر مرا
که یکی پسر او و دیگری مادر او اِلٰهَیْنِ دو خدا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ غیر خدا قَالَ سُبْحٰنَکَ گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی مَا یَکُوْنُ لِیْ نمیسزد و نشاید مرا اَنْ اَقُوْلَ که گویم
مَا لَیْسَ لِیْ بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نیست اِنْ کُنْتُ قُلْتُهٗ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهٗ پس بدرستیکه تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ تو میدانی آنچه
در ذات منست وَلَآ اَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِیْ نَفْسِکَ آنچه در ذات تو است یا تو میدانی آنچه من پنهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو پنهان داری اِنَّکَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ بدرستیکه
که تو دانائی پوشیدهائی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را اِلَّا مَآ اَمَرْتَنِیْ بِهٖ مگر آنچه امر کردی مرا بآن با ایشان گویم از توحید و عبادت من گفتم ایشان را
که اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه پرستید خدای را رَبِّیْ وَرَبَّکُمْ که پروردگار منست و شماست من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه خالق وَکُنْتُ عَلَیْهِمْ و بودم بر احوال و افعال ایشان
شَهِیْدًا گواه یا نگاهبان مَا دُمْتُ فِیْهِمْ مادامیکه بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِیْ پس آن هنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیرانیدی کُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیْبَ
عَلَیْهِمْ بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَاَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و تو بر همه چیز شَهِیْدٌ گواه و مطلع و مراقب آن اِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب
کنی ایشان را بکفر فَاِنَّهُمْ عِبَادُکَ پس بدرستیکه ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را بعد از کفر توبه
کرده باشند و ایمان آورده فَاِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ پس بدرستیکه تو غالبی قادر بر ثواب و عقاب الْحَکِیْمُ دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللّٰهُ گفت خدا مراد آنست
که گوید خدای تعالی وایراد بلفظ ماضی برای تحقق و قوع آنست که قیامت قائم شد و خدا گفت هٰذَا یَوْمُ این روز است که درین روز یَنْفَعُ الصّٰدِقِیْنَ سود میرساند راستان را
صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنّٰتٌ مر ایشان راست بهشتها تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود زیر درختان آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ جاوید
باشند در آن اَبَدًا همیشه تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود گشتند
ایشان از وی بثواب ذٰلِکَ این دخول جنان و حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ رستگاری بزرگ است لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا
فِیْهِنَّ و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و او بر همه چیز توانا است بدانکه از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

الانعام مکیة وهی		بسم الله الرحمن الرحیم		خمس وستون آیة

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایش مر خدای راست و مرجع همه ثنا حضرت کبریا است الَّذِیْ آن خداوندیکه بقدرت کامله خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها را بی عمدی و زمین
را بی اصلی و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ وَالنُّوْرَ و پدید کرد تاریکیها و روشنیها و قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت
مخلوق من اند و بعضی آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم و یا معصیت و طاعت یا دوزخ و بهشت و در انوار فرمود که هدایت و ضلالت و این جهت ظلمات بلفظ جمع
یاد آورد که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدایت یکی است و در بحر الحقائق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پدید کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی و حیوانی و اخلاق
سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ پس با وجود این همه دلایل و آیات الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ با پروردگار
خود برابر میکنند بتان را یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ او است آنکه بیافرید شما را مِنْ طِیْنٍ از گل یا آغاز کرد خلقت
شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثُمَّ قَضٰٓی اَجَلًا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید اجل بمیرد وَاَجَلٌ مُّسَمًّی عِنْدَهٗ و مدتی نام برده و معین شده نزدیک
او کشتی اند و بعد از گذشتن آن قیامت قائم باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ پس شما شک میکنید ای مشرکان با وجود این آیت در توحید و بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که مبدء
خلقت خلق از دست پس شک نباید آورد که معاد خلق بدو است وَهُوَ اللّٰهُ و او است خداوند و معبود مطلق فِی السَّمٰوٰتِ وَفِی الْاَرْضِ در آسمانها و زمین یعنی جز او خدا نیست
یَعْلَمُ سِرَّکُمْ میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی میدارید وَجَهْرَکُمْ و آنچه آشکارا شماست یعنی زبان آرید وَیَعْلَمُ مَا تَکْسِبُوْنَ و میداند آنچه میکنید از خیر و شر

شمار بیان جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سر کلام اشارتست بنسبت باطنی انسان و جهر کلام عبارتست از نسبت ظاهری او وست صاحب تحقیق بود آورده که مراد از سر خلافتست که در انسان
ودیعت نهاده و جهر صفات بشری و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی از صورت جسمانی و معنی روحانی مجمع عالم خلق و عالم امر است سر عالم امر بیان از سر شود و جهر از آن
شامل دو نقشه اند و مبرز شود که انسان مرآت ذات الهی است در یکی وبیش خصایص ربوبیت پیدا و در دیگر دیش نقایص عبودیت هویدا چون خصایص ربوبیت نظر کنی از همه موجودات بزرگوار
تر است و چون نقایص عبودیت نگری از همه کائنات خوار و بی مقدار تر است اشعار حزین شود از او صفات تو یا بم اثری جانشان که بود باعث آن گر آدم که زجبت سجال خویشم نظری در ره
بیچاره باشند از من تبری فیر مق سبحانه و تعالی میفرماید که من اسرار خصایص شمار در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شمار در عالم شهادت می شناسم دیگر میدانم آنچه شما کسب میکنید از عملی که سبب
ترقی باشد بر مرتبه انسانیت یا موجب تنزل به درکات حیوانیت و النفس این دانا سالک را ایمان دارد که با اصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر روح
استیفای نعیم روحانی متصاعد گردد **نظم** خیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خور گذرد آدمی را که از کوشش که از فرشته بفضل درگذرد **وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ** و نمی آید بکافران
آیتی **مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ** از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بر ایشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن **إِلَّا كَانُوا** مگر هستند **عَنْهَا مُعْرِضِينَ** از آن آیت
و معجزه اعراض کنندگان **فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ** پس بتحقیق دروغ داشتند قرآن را **لَمَّا جَاءَهُمْ** آنهنگام که آمد بر ایشان **فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ** پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود
بر ایشان **أَنبَاءُ مَا كَانُوا** خبرهای آنچه بودند که بدان **بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** استهزاء میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بر ایشان یا بهنگام ارتفاع رایات اسلام و
اقتدار و شوکت ملازمان سید و سید خیر الانام و ظهور آن اخبار در آخرت **أَلَمْ يَرَوْا** آیا ندیدند و ندانستند که با بقوت ظاهرست **كَمْ أَهْلَكْنَا** چند هلاک کردیم **مِن قَبْلِهِم**
پیش از ایشان **مِّن قَرْنٍ** از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در وی پیغمبر بود و قرن مقدار یا شصت سال است که غالب اعمار مردم است و غیر از این نیز گفته اند و صفت اهل قرن میکند
مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ چنین گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان آرام داده بودیم و ایشان زمین را متصرف ساختیم و ایشان عطا کرده بودیم **مَا لَمْ نُمَكِّن**
لَّكُمْ آنچه عطا نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال **وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ** و فرستاده بودیم باران را **عَلَيْهِم** بر ایشان **مِّدْرَارًا** ریزان در پی یکدیگر که محتاج
بودند بدان **وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ** و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته **تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ** میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر منازل و قصرهای ایشان که بدان مشرف بودند یا در تحت
تصرف ایشان که بهر جا که می خواستند جوی می بردند و محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و وسعت عیش **فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ** پس هلاک کردیم ایشان را
بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت **وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ** و بیرون آوردیم از پس ایشان **قَرْنًا آخَرِينَ** گروهی دیگر این آیت کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار
آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند و گفتند ای محمد ما ایمان نخواهیم آورد تا نیاری چهار فرشته با نامه نوشته از آسمان بیاورند
و گواهی دهند که این کتاب از خدایست آورده ایم و در حق آن مکتوب این معنی مندرج که تو رسول اویی آیت آمد که **وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ** و اگر فرستیم بر تو **كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ** نوشته در ورقی
فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود **لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** هر آینه گویند کافران **إِنْ هَٰذَا إِلَّا** نیست این آنچه
آورده **إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ** مگر جادویی روشن بر بیم **وَقَالُوا** و گفتند کافران **لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ** چرا فرو فرستاده نشد بر محمد فرشته تا گوید که این پیغمبر است **وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا** و اگر فرو
فرستیم فرشته **لَّقُضِيَ الْأَمْرُ** هر آینه حکم کرده شود بهلاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را و ایمان نیارند هلاک ایشان لازم بود چون نگروند **ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ**
پس مهلت داده نشود بعد از نزول ملک چشم زدن و چون مشرکان می گفتند که چرا فرشته رسالت نمی آید حق تعالی فرمود که **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا** و اگر ما بفرستیم رسول فرشته را **لَّجَعَلْنَاهُ**
رَجُلًا هر آینه متمثل گردانیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیه کلبی متمثل میساختیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشر بدیدن فرشته بصورت اصلی ایشان وفا نمی کند مگر بمعجزه
انبیا **وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم** و هر آینه بپوشانیم بر ایشان **مَّا يَلْبِسُونَ** آنچه ایشان می پوشند یعنی شبهه را که ایشان بر خود پوشیده
آورده اند بر ضعفای خود یعنی چون فرشته بصورت بشر را سلم میگردانیدیم و ایشان گفتندی این بشریست مثل شما ... بر حال خود بمانند بالی رفاه خاطر آنحضرت
وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و بدرستی که استهزا کرده شد به پیغمبرانی که بوده اند **مِّن قَبْلِكَ** پیش از تو **فَحَاقَ** پس فرود آمد **بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم** بآنانکه
سخریت میکردند از رسل یعنی ایشان که استهزاء نموده اند **مَّا كَانُوا بِهِ** جزای آنچه بوده اند که بدان **يَسْتَهْزِئُونَ** استهزاء میکردند و آن جزای عذاب و نکال الهی بود که بکردن ایشان
در آمد **قُلْ** بگو ای محمد مر ایشان را اگر عذاب منکران اسلام نمی دانید **سِيرُوا فِي الْأَرْضِ** سیر کنید در زمین **ثُمَّ انظُرُوا** پس نظر کنید بنظر
عبرت **كَيْفَ كَانَ** چگونه بوده است **عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ** آخر کار تکذیب کنندگان **قُل** بگو ای محمد **لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** مر کراست آنچه در آسمانها و زمین
است ... اگر ایشان جواب نگویند و گرنه **قُل لِّلَّهِ** تو بگو که خدایراست **كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ** بر نفس خود یعنی التزام نموده از روی تفضل و جود رحمت را که قبول توبه
است ... در اخبار آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزد یک است فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت علی غضبی و می شاید که مراد رحمت دنیا باشد ع ١٠

کہ رحمت مطلقہ و امتنانیہ نیز گویند و آن رحمتی است کہ بہمہ چیز برافراز رسیدہ و نتیجہ آن عمل دادن است بی سابقہ سوال و استعداد و رابطہ حاجت و استحقاق کہ در منتہی …
وارد است فنظم در عدم با استحقاق … کہ برین جان و بعد از آن … شدیم با بودیم و تقاضا با بود و لطف تو نا گفتہ ما می شنود لیجمعنکم ہر آئینہ جمع خواہد
خدای شما را الی یوم القیمۃ تا روز رستخیز یا جمع خواہد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لا ریب فیہ روزیکہ در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسہم
آنکہ زیان کردند در نفسہای خود یعنی فطرت اصلیہ و عقل سلیم را کہ سرمایہ ایشان بود ضایع ساختند فہم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواہند آورد و لہ مر او راست
ما سکن آنچہ آرام دارد فی الیل والنہار در شب و روز یعنی او است مالک مکان و زمان و آنچہ زمان و مکان را فرا گرفتہ و ہو السمیع و او است شنوا آنچہ گویند
العلیم و دانا بآنچہ قصد کنند سبب نزول این آیت آن بود کہ جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم است کہ احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد کہ چیزی گفتہ بایست
تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم کہ تو توانگر ترین از جملہ خویشان خود شوی بشرط آنکہ ازین دین رجوع نمای حق سبحانہ و تعالی فرمود کہ ہر چہ … روز …
دارد از آن خدا است اگر خواہد پیغمبر خود را چندان مال دہد کہ توانگر ترین خلق شود قل اغیر اللہ بگو ای محمد آیا غیر خدا را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست
نگیرم فاطر السموات والارض خدائیکہ پیدا آرندہ آسمان و زمین است و ہو یطعم و او روزی میدہد خلق را … و لا یطعم و روزی دادہ نشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق او
محتاج اند قال اللہ تعالی ما ارید منہم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان اللہ ہو الرزاق ذو القوۃ المتین قل انی امرت بگو ای محمد بدرستیکہ من فرمودہ شدم ان اکون اول من
اسلم آنکہ باشم اول کسیکہ گردن نہد حکم خدا را زیرا کہ نبی سابق امت باشد در دین و لا تکونن من المشرکین و مرا گویند کہ مباش از مشرکان یعنی شریک آرندگان قل
انی اخاف بگو بدرستیکہ من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود یعنی غیر او پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ کہ قیامت است من یصرف
… عنہ از وی و حفص بصیغہ مجہول میخوانند یعنی ہر کہ گردانیدہ شود عذاب یومئذ در آن روز فقد رحمہ پس بتحقیق بخشایش کرد حق بروی بخشایش نمودہ است و ذلک
و این بخشایش الفوز المبین رستگاری ہویدا است و ان یمسسک اللہ و اگر رساند بتو خدای بضر سختی چون مرض و فقر فلا کاشف لہ پس نیست … از وی مر
… نیست الا ہو مگر او و ان یمسسک بخیر و اگر رساند بتو نیکوی چون غنا و صحت فہو علی کل شیء قدیر پس او بر ہمہ چیز تواناست و ہو القاہر
و او است قہر کنندہ فوق عبادہ غالب بندگان خود و فوقیت بمکان نیست بلکہ تصویر استیلا و غالبیت حق است بقدرت … ہمہ مخلوقات و ہو الحکیم و او است محکم
تدبیر خود الخبیر و دانا بخفایای احوال مشرکان نقل است کہ … قریش گفتند ای محمد کسی نمی بینیم کہ ترا تصدیق کند و از احبار یہود و علمای نصاری پرسیدیم کہ صفت
ترا در کتب خویش دیدہ اید ہمہ انکار کردند … کہ گواہی دہد بر رسالت تو در حقیقت کتاب … سوال ایشان آمد قل ای شیء اکبر
شہادۃ بگو کدام چیز بزرگتر از جہت شہادت یعنی … قل اللہ شہید بینی و بینکم …
… و اوحی الی ہذا القرآن … لانذرکم بہ … و من بلغ …
… الا اکتفا کردہ … دیگر انذار … قرآن …
… ائنکم لتشہدون ان مع اللہ آلہۃ اخری …
اشہد … قل انما ہو الہ واحد … و اننی بریء مما تشرکون …
… الذین آتیناہم الکتاب … یعرفونہ کما یعرفون ابناءہم …
…
… الذین خسروا انفسہم … فہم لا یؤمنون …
آرند و من اظلم و کیست ستمکار تر ممن افتری از کسیکہ افترا کند … علی اللہ کذبا …
او کذب بآیاتہ … انہ لا یفلح الظالمون …
و روز … و یوم نحشرہم جمیعا … ثم نقول للذین اشرکوا … این شرکاؤکم الذین
کنتم تزعمون … ثم لم تکن فتنتہم … الا ان قالوا واللہ ربنا
ما کنا مشرکین …

ع ١٠

گفتیم شاید که ایشان از شبهات باطل پشیمان شوند ... مشرکین ... بر جوارح ایشان مهر نهند ... اُنْظُرْ
كَيْفَ كَذَبُوْا بنگر که چگونه دروغ میگویند عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی بر ... وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گشت از ایشان مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ آنچه بودند که افترا میکردند از شریکان
مرغمائی اتفاق است که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر از مشرکین در مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن میکردند که حضرت رسالت پناه میخواند
پس نضر بن حارث را گفتند ... این چیست که محمد میخواند گفت من نمیدانم که چه میگوید الا اکاذیب ...
پیشینیان میخواند ... این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ و از کفار کسی که مَّنْ يَّسْتَمِعُ اِلَيْكَ که گوش فرا میدارد بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی
وَجَعَلْنَا و افگنده ایم عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَكِنَّةً پوششها اَنْ يَّفْقَهُوْهُ تا فهم نکنند آنرا وَفِيْٓ اٰذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا حق نشنوند
وَاِنْ يَّرَوْا كُلَّ اٰيَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو ... لَّا يُؤْمِنُوْا بِهَا ایمان نمی آرند بدان از غایت عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بنهایت رسیده
حَتّٰٓى اِذَا جَآءُوْكَ تا چون بیایند بتو يُجَادِلُوْنَكَ جدال و خصومت کنند با تو يَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا گویند آنها که کافر اند اِنْ هٰذَآ نیست این کتاب اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ
مگر افسانه پیشینیان وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمان را از ایمان برسول وَيَنْـَٔوْنَ عَنْهُ و دور میشوند بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می آرند
و نه دیگران را میگذارند و گفته اند این آیت در شان ابو طالب است و معنی آنکه منع میکند دشمنان را از تعرض رسول و حمایت میکند و خود از وی دور است وَاِنْ يُّهْلِكُوْنَ و هلاک نمیکنند
بدین عمل اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را وَمَا يَشْعُرُوْنَ و نمیدانند که ضرر ایشان بجز ایشان نمیرسد وَلَوْ تَرٰٓى و اگر ببینی ایشان را اِذْ وُقِفُوْا عَلَى النَّارِ چون
باز داشته شده باشند در آتش ... فَقَالُوْا پس گویند يٰلَيْتَنَا نُرَدُّ کاشکی ما باز گردانیده شویم
بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِاٰيٰتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را وَنَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ و باشیم از جمله باور دارندگان ... ایشان می گویند چون بدنیا
مومن باشند بلکه ... بَلْ بَدَا لَهُمْ ظاهر شده است مر ایشان را مَّا كَانُوْا يُخْفُوْنَ آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی
مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا ... وَلَوْ رُدُّوْا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا
لَعَادُوْا هر آینه باز گردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ و بدرستیکه ایشان دروغگویانند در وعده ایمان
و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد ... وَقَالُوْٓا و گفتند اِنْ هِىَ نیست این زندگی اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی ما در دنیا وَمَا نَحْنُ
بِمَبْعُوْثِيْنَ و نیستیم ما برانگیختگان ... وَلَوْ تَرٰٓى و اگر ببینی اِذْ وُقِفُوْا عَلٰى رَبِّهِمْ چون باز دارند کافران را بحکم خدای ... قَالَ گوید خدای اَلَيْسَ
هٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این ... قَالُوْا بَلٰى وَرَبِّنَا گویند بلی بحق پروردگار ما ... قَالَ گوید خدای فَذُوْقُوا الْعَذَابَ ع ٥ ٩
پس بچشید عذاب بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بانچه بودید ... قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ بدرستیکه زیان کردند آنانکه كَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ تکذیب کردند
دیدن ... حَتّٰٓى اِذَا جَآءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا چون بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان قَالُوْا يٰحَسْرَتَنَا گویند
ای حسرت و پشیمانی ما عَلٰى مَا فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر کردیم فِيْهَا در حیات دنیا وَهُمْ يَحْمِلُوْنَ و ایشان بردارند اَوْزَارَهُمْ گناهان خود را عَلٰى ظُهُوْرِهِمْ بر پشتهای
خود مراد آنست که گناهان ایشان لازم باشد ...
...
...
... اَلَا سَآءَ مَا يَزِرُوْنَ ... وَمَا
الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ و نیست زندگانی دنیا ... اِلَّا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ مگر بازی ... وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت
خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ بهتر است برای کسانیکه ... اَفَلَا
تَعْقِلُوْنَ آیا تعقل نمی کنند ... اخنس بن شریق ابوجهل را ملاقات کرد و گفت
یا ابا الحکم ...
...
...

گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق و امین دانسته ایم لیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد قد نعلم بتحقیق میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون
ترا اندوهگین میکند آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستیکه ایشان لا یکذبونک تکذیب تو نمیکنند یعنی در حقیقت براستی تو معترفند و لکن الظالمین ولیکن ایشان ستمکاران
بایات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت میفرماید و لقد کذبت و بدرستیکه تکذیب کرده شد رسل من قبلک پیغمبران پیش
از تو فصبروا پس شکیبائی کردند علی ما کذبوا بر آنچه تکذیب کرده شدند و اوذوا و ایذا کرده شدند تا آنکه بدیشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتیکه آمد ایشانرا نصرنا
یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مومنان بر کافران و لا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعده‌های خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان
فرموده و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و لقد جاءک و بدرستیکه آمده است ترا من نبإ المرسلین از خبر فرستادگان که امم
ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا و رسلی و ان کان کبر علیک و اگر چنانست که گران باشد بر تو اعراضهم
روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس اگر میتوانی ان تبتغی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص حضرت رسالت
پناه صلعم بر ایمان قوم خود خواست که هر معجزه که اقتراح می کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدائره مومنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول
و بر تو بزرگ می آید التمس میتوانی که بجست آری نقبی در زیر زمین و بدانجا در آی او سلما فی السماء یا نردبانی در آسمان که بآسمان بر آئی فتاتیهم بایة پس بیاری بدیشان آیتی چنانکه
خواهند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی همه ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان فلا تکونن پس مباش صورت خطاب بآنحضرت
است و معنی امت را میگوید مباشید من الجاهلین از نادانان بدینکه کفر و ایمان بسته بمشیت خداست و توفیق او انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین
یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل آنکافران که از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله و مردگانرا برانگیزد
خدای آنگاه ایشانرا ثم الیه یرجعون پس بسوی او باز گردانیده شوند برای جزا و قالوا و گفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه آیة چرا فرو فرستاده نشد
برو معجزه من ربه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلب کرده ایم قل ان الله قادر بگو بدرستیکه خدای قادر است علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات
ایشان و لکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بیشتر از ایشان نمی دانند که انزال آن مستجلب بلا و عنا است زیرا که علم الهی برین رفته که چون معجزه طلبند و حق
تعالی ظاهر گرداند و معترضان ایمان نیارند عذاب استیصال بایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده و ما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین و لا طائر
و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه میپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند من بچشم خود دیدم و فلان سخن بگوش خود شنیدم یا آنکه طیران نسبت از سرعت می‌کشد
یطیر بجناحیه قطع مجاز میکند و متصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم مگر گروهان امثال شما در آفرینش و مردن و زنده شدن یا در دانائی الهی
چه هر یکی از ایشان تسبیح حق سبحانه تعالی میگویند و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را که او مشتمل است بر دلایل
و حقایق امور علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده شوند والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیات ما را صم و بکم کرانند از شنیدن آیتها
و گنگانند از گفتن سخن حق فی الظلمات در تاریکیهای کفر و عناد من یشإ الله یضلله هر کرا خواهد
خدای گمراه گرداند یعنی توفیق ندهد و من یشأ یجعله و هر کرا خواهد بگرداند او را علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارأیتکم بگو خبر دهید مرا ان اتاکم
عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از
شما دور کند ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه بتان خدایانند بل ایاه تدعون بلکه او را میخوانید و تضرع بدرگاه او می برید فیکشف پس دور کند
آنچه از شما دفع آن ما تدعون الیه ان شاء اگر خواهد و تنسون ما تشرکون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید از آنچه شریک ساخته اید با او
و لقد ارسلنا و بدرستیکه فرستادیم رسولان الی امم من قبلک بسوی گروهان پیش از تو فاخذناهم پس گرفتیم ایشانرا بالبأساء بسختی
والضراء و بیماری لعلهم یتضرعون تا باشد که زاری کنند فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا پس چرا وقتیکه آمد بدیشان
عذاب ما زاری نکردند و تضرع و تذلل ولکن قست قلوبهم ولیکن سخت شد دلهای ایشان و زین لهم الشیطان
و آراسته کرد برای ایشان ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند
[illegible]
[illegible]

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ پس آن هنگام که فراموش کردند آنچه ایشان را بدان پند داده شده بود یعنی پند ها از بأساء و ضراء فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ گشادیم بر ایشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیز از نعمت
و راحت یعنی چون بلا و محنت پند نپذیرفتند به آسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا تا وقتی که شاد شدند بِمَا أُوتُوا بدانچه داده شد ایشان را از نعمتها و دل در آن بستند و از آداب
استیفای لذات حسی چنانچه بنعمت از منعم بازماندند و بر ایشان سکر لذات […] آن تنعیم نمودند أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فرو گرفتیم ایشان را ناگهان فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ پس ایشان نا امید و متحیر
عذاب بودند و پشیمانان و نا امید فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس بریده شد آخر آن گروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت کردیم انبیای خود را و هلاک کردیم تمامی اعدای خود را وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیان است بر اهلاک ظالمان چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردم است و بنیاد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت شگرف است این آیه
مر هلاک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو ای حبیب من آیا دیدید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوای شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ و بیناییهای شما را تا کور گردید وَخَتَمَ
عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش نماند مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام است خدای غیر الله که بقدرت و کرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد باز بشما آنچه گرفته است انْظُرْ كَيْفَ
نُصَرِّفُ الْآيَاتِ نگاه کن و در نگر که چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی بترتیب و ترغیب سخن میگوییم و گاهی بتخویف و ترهیب ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس ایشان اعراض
کنند از آن حق را انقیاد نکنند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو ای محمد کافران را که چه بینید چه کنید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن
أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته‌اند بغته آن است که شب فرود آید و جهره عذابی است که در روز واقع شود و بر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ آیا
هلاک شوند یعنی هلاک نشوند بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ
وَمُنْذِرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را ببهشت و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آورد وَأَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاودانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنجهان وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و آنان که تکذیب کرده‌اند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ
لَكُمْ بگو نمیگویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک من است خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و من نمیدانم غیب را تا از آینده [illegible]
جواب دهیم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمیگویم شما را که از جنس فرشته‌ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم […] إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ […]
چیزی را که وحی کنند بمن قُلْ بگو […] هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر باشند گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ
آیا هیچ تفکر نمیکنید تا تمییز توانید کرد میان حق و باطل وَأَنْذِرْ بِهِ و بیم کن بآن چیزی که بتو وحی میکنند الَّذِينَ يَخَافُونَ آن کسانی را که میترسند […] أَنْ يُحْشَرُوا ۵ ع ۵
از آنکه حشر کنند ایشان را إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی جزای خداوند ایشان اگرچه بیم قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که ایشان پند پذیرند و گوش بنصیحت شنوا ایشان را لَيْسَ لَهُمْ
نیست مر ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امر ایشان باشد وَلَا شَفِيعٌ و نه شفیعی که ایشان را از عذاب برهاند در عقبی […] ایشان را بیم کن لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده‌اند که صنادید قریش بآنحضرت رسالت پناه صلعم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامان اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب
و امثال ایشان اگر این بندگان را از مجلس خود دور کنی با تو نشینیم و […] کنیم و سخنان ترا بشنویم و قرآن بگوییم و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من از آن نیستم که مؤمنان
را از صحبت خود برانم گفتند پس حالا ایشان عیب و عار ماست اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی ما بروند شاید که انقیاد امر تو کنیم نقل است که فاروق رضی گفت یا رسول الله
چنین میتوان کرد تا ببینیم که […] حضرت […] درخواست ایشان را قبول کرد و ایشان برین وعده وثیقه التماس نمودند حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند
و مرتضی علی را امر کرد تا این صورت را بر چیزی کتابت کند آیت آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران از مجلس خود آنان را که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میگویند
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و صلوة عصر يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدای را و گفته‌اند وجه صله است یعنی
میخواهند خدا را و لهذا شیخ ابو یعقوب نهرجوری را قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در
کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است یکی ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی
بودن و از درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی و من اراد الآخرة وسعی لها سعیها و این نیز دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان
دنیا رضا دادن و در موافقت الفت بردن و درویشان گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق
باز گشتن بیت […] مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ نیست بر تو از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا
مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ و نیست از حساب عمل تو بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا برانی ایشان را […] فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ پس […]

باشی از غلامان اکر باشد وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا و چنانکه پیش از تو آزمودیم فقرا را با غنیا همچنان آزمودیم بَعْضَهُم بِبَعْضٍ برخی اشراف را ببعضی از ضعفا در دین و مقدم
ساختیم این ضعیفان را بر اقویای عرب بسبقت با یمان لِيَقُولُوا تا گویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم آیا این گروه اند که منت نهاده خدای بر ایشان و احسان با توفیق و
هدایت نهاد خدای بر ایشان مِّن بَيْنِنَا از میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَعْلَمَ دانا تر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ به شکر گویندگان بر نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ
و چون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان میدارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما باد مراد جماعت درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرموده
و بعد از آن هر کدام که بحضرت مصطفی آمدی آن حضرت علیه السلام بر وی پیش دستی کردی در تحیت لقا آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده
گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بسیار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آن حضرت صلعم جواب ایشان نگفت و ایشان نا امید از حضرت نبوت
باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون مومنان گنهکاران که بوحدانیت حق و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارتست بسلامتی در دنیا
و رحمت در عقبی و بگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعده که از شائبه خلف مبرا
بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ بدرستیکه هر که بکند از شما سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بتبعه آن و نداند عقوبتی که بدان مترتب است ثُمَّ
تَابَ مِن بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود آن گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است با بازآمدگان رَّحِيمٌ مهربان
است بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملک بر تو زلت می نویسد ملک برای تو بر خود رحمت می نویسد پس آن کتابت است کی ازلی و کی دیگر وقتی و مقرر است که کتاب وقتی
کتاب ازلی را باطل نمی تواند خیست مضمون این آیت شربت شفای بیماران گناه و شفا نظر بر براءت یعنی توبه و استغفار رباعی دردمندان گنه را روز و
شب شربتی بهتر ز استغفار نیست آرزومندان وصل یار را چاره بغیر از ناله بسیار نیست وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلائل توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در صفت مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق
از باطل متمایز شود نقل است که چون قریش آنحضرت علیه السلام را بدین آبا دعوت کردند این آیت نازل شد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستیکه مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ ع ۶ ۵
از آنکه بپرستم آنرا که شما تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ می پرستید بدون خدای یعنی نباید که از آرزوی شما است که من پرستش ایشان نمایم قُل لَّا أَتَّبِعُ بگو پیروی نمی کنم
أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستیکه گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند
که نضر بن حارث و روسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید مینمائی آنچه از عقوبت می توانی بیار ما را و بیش ازین ما را منتظر مدار این آیت آمد قُلْ
إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستیکه من بر حجتی و دلیلی روشنم مِّن رَّبِّي از پروردگار من که آن قرآن است و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَكَذَّبْتُم بِهِ
و شما تکذیب کردید آن دلیل را مَا عِندِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمائید بدان یعنی عذاب إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تاخیر و تعجیل عذاب
إِلَّا لِلَّهِ مگر مر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای خبر درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین کارگزار است یا بیان کنندگان قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي بگو اگر نزدیک
من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان شتاب می کنید یعنی عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه گزارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودی
بتعجیل و میان او و شما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِالظَّالِمِينَ بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِندَهُ و نزدیک او است مَفَاتِحُ
الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب
و البته بحکمت او است و متعلق بمشیت او و وارد است در خبر که مفاتیح غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از آن این آیت بر خواند که ان الله
عنده علم الساعة تا آخر و معنی این آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَيَعْلَمُ و میداند مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات وَالْبَحْرِ
و آنچه در دریا است از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیب است وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ و نمی افتد هیچ برگ از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر میداند
آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر وی باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و رو منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق سبحانه
وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمی است که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تری وَلَا يَابِسٍ و نه خشکی إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ مگر در کتابی
روشن ثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیز است از جسمانیات زیراکه جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست بعضی بر آنند که رطب عبارت از عالم روحانیات
و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم و او آنکس است که میگیرد ارواح شما را و متوفی میگرداند بِاللَّيْلِ بشب توفی و آن گرفتن
چیزی است تمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخو الموت

اشارت بدین آیت است و یعلم و میداند خدای ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس انگیزد شما را از خواب فیه در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی
لیقضی اجل مسمی تا وقتیکه تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در روز قیامت
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بانکه جزا دهد بر کردار شما و هو القاهر و اوست غالب فوق عباده بر بندگان خود و یرسل علیکم و فرو فرستد بر شما ع ۵
حفظة فرشتگان که نگاه بانند مر اعمال شما را یعنی نویسنده عملها را تا روز قیامت علی روس الاشهاد بخوانند و حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده
بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل خیر بجا آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد • نظم • تسلیتی از آن روز که در روی چگرها خون بود اظهار لیس یعنی
دهند نامه اعمال و گویند بخوان تا گردهای خویشتن یعنی نگویی کی تا دران کوش کاندر نامه نیکی بیش بینی • و این کرام الکاتبین شرف حال بندگان خواهند بود حتی اذا جاء تا وقتیکه
بیاید احدکم الموت بیکی از شما مرگ توفته رسلنا جان او بر دارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت ایشان ملائکه رحمت اند و هفت
دیگر از ایشان ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد و هم لا یفرطون و این فرشتگان تقصیر
نمی کنند در قبض ارواح تا چیزی نماید ... ثم ردوا الی الله پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدا مولیهم الحق که خداوند ایشان است و حق
است یعنی راست کار و راست گوی الا له الحکم بدانید که مر او راست حکم دران روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و هو اسرع الحاسبین و اوست شتاب کنندترین حساب
کنندگان گفته اند که حق سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت است قل
من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمت البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار و البحر و از ظلمت دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است مراد در ماندگی و سختی و شدتها
و کشتیها است تدعونه میخوانید نجات دهنده خود را تضرعا از روی زاری آشکارا و خفیة و پنهانی لئن انجینا میگویید اگر نجات دهد ما را من هذه از این
شدت و محنت لنکونن هر آینه باشیم ما من الشکرین از سپاسگزاران ... بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگو خدای شما نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر و بحر و من
کل کرب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس شما ... بازگشته مشرک میشوید و به عهدی که کرده اید وفا نمی نمایید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان
یبعث علیکم بر آنکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی
از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوقکم حکام ظالم اند و من تحت ارجلکم بندگان و خدمتکاران بد معاش یا بر
فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را با همدیگر گروه گروه هر گروهی بسودای و تمنای آرزوی و مدعای بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتله
انجامد و یذیق بعضکم و بچشاند عذاب بعضی را از شما بأس بعض سختی بعضی مراد شمشیرهای مختلف است که بهم بر انگیخته سازد انظر کیف نصرف بنگر که چگونه میگردانیم
الایت میگردانیم آیتها یا وعد و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان دریابند و کذب به و دروغ میدارند عذاب یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند و هو الحق
و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قل لست علیکم بوکیل بگو نیستم بر شما موکل ... که همه شما را ایمان گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل
نبا مستقر مر هر خبری را از وعد و وعید وقتی است که دران وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزای است و سوف تعلمون و زود باشد که بدانید آنرا و اذا رأیت
الذین و چون ببینی تو آن کسان را که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت و گوی می نمایند فی ایتنا در آیتهای ما که قرآن است و دران طعن میکنند فاعرض
عنهم پس اعراض کن و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتیکه درآیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن و اما ینسینک الشیطن و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان
اعراض کردن را از ایشان خطاب بآن حضرت است و مراد امت اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی ذکر خدا را مع القوم الظلمین با گروه ستمکاران که
وضع تکذیب و استهزا کنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با
بعضی از کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود و چون ببینید که کفار شروع تکذیب قرآن کردند بر خیزید از ایشان و دوری جویید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه
و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره ... سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد
آیا آثم باشیم بدین این آیت آمد که و ما علی الذین ... یتقون ... من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم آثام ایشان من
شیء از چیزی و لکن ذکری و لیکن ... باز داشتن ایشان از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهت کنید از افعال و اقوال ایشان لعلهم
یتقون تا باشند که بپرهیزند ... و ذر الذین ... اتخذوا دینهم لعبا و لهوا دین خود را بازی
و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحائر و سوائب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بآن سخریه میکنند و

واستهزا یا عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب گذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهٖ
و پند ده ایشانرا بقرآن اَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود و بهلاک یا رسوا کرده و باز گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفسی بآنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار
شده را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيْعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی دهد وَاِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا دهد آن مر فدای
که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا گرفته نشود ازو اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنکسانند که اُبْسِلُوْا اسیر شده اند بهلاک عذاب بِمَا كَسَبُوْا بسبب کرده
از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيْمٍ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشانرا بسوزاند وَعَذَابٌ اَلِيْمٌ و عذابی دردناک که درون
ایشان محرق سازد بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بسبب آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ اَنَدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بگو ای محمد آیا پرستیم بدون خدای یعنی بی پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا
آنچه ما را سود نکند اگر طاعت او بریم وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلٰٓى اَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی بر
گردیم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ اِذْ هَدٰىنَا اللّٰهُ پس از آنکه ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق بگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ
الشَّيٰطِيْنُ مانند کسیکه بیره برده باشند او را دیوان فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده راه نمی داند و نه چاره کار خود
می تواند لَهٗٓ اَصْحٰبٌ مر او را یاران و مصاحبان اند که از روی شفقت يَّدْعُوْنَهٗ می خوانند اِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست و می گویند بیا بسوی ما و دیوان او را بتحیر
خود دعوت می کنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجات میرسد و تمثیل
آن است که هر که مرتد شد مشابه است بکسیکه او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنان اند برده و در بیابان خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مومنان اند
او را با راه شارع که منهاج شرع است می خوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت می کشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان
بماند در کفر در ماند قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ بگو بدرستیکه دین خدا یعنی اسلام هُوَ الْهُدٰى او است دین درست و راه راست وَاُمِرْنَا و ما را فرموده اند لِنُسْلِمَ
تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ پروردگار عالمیان را وَاَنْ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را وَاتَّقُوْهُ و بترسید از خدای در اعمال اینها و
هُوَ الَّذِيْٓ اِلَيْهِ و او است آن خدای که بسوی او تُحْشَرُوْنَ جمع کرده خواهید شد بروز قیامت وَهُوَ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و او است آنکه
که بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت او بیند وَيَوْمَ يَقُوْلُ و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی مر چیزی را که تکوین
او خواهد امر فرماید كُنْ فَيَكُوْنُ باش پس باشد آن چیز مراد روز قیامت است و تکوین حشر اموات و احیای آن قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست است وَلَهُ الْمُلْكُ و
مر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ در آن روز که در دمند در صور آن شاخی است که در آن خواهند دمید و دمیدن و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی عٰلِمُ
الْغَيْبِ او است یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت است وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيْمُ و او است در کارها صاحب حکمت در بعث
و حشر خلایق الْخَبِيْرُ دانا آنکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ و یاد کن بر ایشان قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند [illegible]
آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصه او آنست که گفت لِاَبِيْهِ اٰزَرَ مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب او است و معنی
آزر پرستنده بت و بر تقدیر گفت مر او را کای پدر اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا اٰلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده خدایان اِنِّيْٓ اَرٰىكَ بدرستیکه من می بینم ترا وَقَوْمَكَ
و گروهی را که متابع تواند فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ در گمراهی هویدا و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِيْٓ اِبْرٰهِيْمَ می نمائیم ابراهیم را مَلَكُوْتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
عجایب و بدایع آسمانها و زمین را و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها و زمین از زبر و زیر
تا تحت الثری بر وی منکشف ساخت تا استدلال کند بران بر قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِيْنَ و تا باشد از یقین کنندگان یا موقن بود در علم [illegible] نمرود
بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشسته شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که [illegible]
و حکمای مملکت بتعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی [illegible] هلاکت تو بر دست
او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر سر راه ایشان یکی موکل ساختند و آزر را که
یکی از مقربان و محرمان نمرود بود [illegible]
پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر زاید پسر فی الحال بکشند [illegible]
در گذشتند و دیگر کسی [illegible] التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل [illegible]

بفت و در غاری که در میان دو کوه بود پنهان داشت و در آن غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده بجای بگذاشته در غار بسنگ استوار کرده آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت که آن از رحم ناگه شکستن
بصحرا رفتم و پسری بزادم فی الحال بمرد در مغاکی دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و آن زنی روزی دیگر آمده که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شد پس هر ساعت
بحمد و الفضل ابراهیم چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بر خوردن چندان می بالید که کودکی دیگر بر ماهی و بجای چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی بیت چون یک ماه بود کاروان در دل
نو بود آینده نور حق بروز تا روز چون پانزده ماه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و در بر تقدیر چون ابراهیم
بزرگ شد او را گفت یا آزر پسری تو که آن در جنب بزرگ بود رفع کرده ام لبی رسیده در غایت خوبی و نیکو روی بیش از غار و آورده و ابراهیم را به آزر نمود آزر بجمال او خوش شد
مادر او بیش را گفت این پسر از غار بیخانه در آورد که از بهت بمرد در بهم آزر رفت و او را ابراهیم را از غار بدر آورد نماز شام بود در راه آن غار کلها و اشتر در کنار گوسفند
جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام دارد مادر او یعنی مادر ابراهیم گفت شتر اینها را پرورد کاری باشد که آفریده و مالا روزی میدهد پس گفت مادر را بیخ مخلوق را از خاک
آفرید که او باشد و بمرد تربیت او پرورش بدهد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت که پروردگار تو پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ
بر وی زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه می پرستیدند و بعضی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود می کردند ابراهیم با مادر بخانه
شهر در آمد فلما جن علیه اللیل پس آن هنگام چون بپوشید و در آمد و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب طلوع کرده
بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت ابراهیم هذا ربی آیا این است پروردگار من بر سبیل استفهام بر زعم آن قوم فلما افل پس آن هنگام که آن ستاره
فرو رفت قال لا احب الآفلین گفت دوست ندارم فرو روندگان را بر آنکه زوال و انتقال بر و روا نباشد پس قدری راه دیگر برفتند و شب چهاردهم بود بر طلیعه
سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار گشت فلما رای القمر بازغا پس چون دید ماه را تابان آینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده در افتاده قال هذا ربی گفت
آیا این است پروردگار من فلما افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا و در ثابت نگاه ندارد
من بمعرفت و شناخت خود لاکونن هر آینه باشم من القوم الضالین از گروه گمراهان پس آن شب را گذرانیدند و به نزدیک شهر رسیدند آفتاب با ماه ابتدای طلوع کرد و جمعی
متوجه او شده عزم سجود کردند فلما رای الشمس بازغة پس چون دید ابراهیم آفتاب را بازغة بر آینده و جهان را بنور خود آراینده قال هذا ربی گفت این است که میگویند آفتاب
پرستان که پروردگار من است هذا اکبر این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر است در روشنایی فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم
انی بریء مما تشرکون بدرستیکه من بیزارم از آنچه شما انباز می گیرید بخدای انی وجهت وجهی بدرستیکه من خالص کردم دین خود را و دل خود را متوجه ساختم للذی فطر یعنی
کرا از بحض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را حنیفا در حالتیکه من مایلم از همه ادیان باطله بدین توحید و ما انا من المشرکین و نیستم
من از شرک آرندگان در تفسیر مذکور است که چون ابراهیم الیست آمد او را بنزد نمرود بردند و او بر صورتی منظر بود و ابراهیم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد
تخت او صف زده آزر پرسید که این چه کسی است که او را میدید او آورده اند گفت خدای است پرسید این ماز ماران بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان اند پس ابراهیم تبسم فرمود
و گفت ای پدر چگونه است که این خدا شبیه دیگرانست از خود خوبتر آفریده است بالشکل او از ایشان خوبتر بود و القصه ابراهیم بوسیله مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام
دادی و قوم او با او مجادله می کردند چنانچه حق سبحانه خبر داد و حاجه قومه و حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی گفت ابراهیم آیا با من حجت باطل
میگویید فی الله در وحدانیت خدا و حجت آوردید که بر من غلبه کنید و قد هدان و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود و ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی
ایشان بلاهای تو خواهند رسانید ابراهیم فرمود ولا اخاف و نمی ترسم ما تشرکون به از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باکی ندارم که بمن ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء
مگر آنکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره که بسبب ایشان بمن رسد وسع ربی در رسیده است پروردگار من و احاطه کرده کل شیء همه چیز را علما از جهت علم افلا
تتذکرون آیا پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمییز نمی نمایید و کیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنکه شما انباز گرفتید و لا تخافون و نمی
ترسید انکم اشرکتم بالله از آنکه شریک می آرید بخدای شریکی می دارید ما لم ینزل به آن چیزی را که فرو فرستاده است خدای بشرکت دادن او علیکم سلطانا بر شما حجتی و دلیلی
و حجتی فای الفریقین پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوار تراند با ایمن بودن از عذاب حق پس جواب سبد ان کنتم تعلمون اگر میدانید که
آن از کدام است پرسید که قادر است بر ایصال نفع و ضرر الله حق سبحانه و تعالی از سؤال ابراهیم جواب میدهد که سزاوار تر با امنی الذین آمنوا آن کسانند که ایمان آوردند و لم یلبسوا
و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کردند و بشرک خفی نیز نیامیختند اولئک آن گروه لهم الامن مر ایشانراست ایمنی از
خلود در دوزخ و هم مهتدون و ایشان راه یافتگانند و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بافول کواکب و تلک حجتنا و آن حجت و برهان ما بود که از روی ارشاد

اتَيْنٰهَآ دادیم آنرا اِبْرٰهِيْمَ یا حجت کرفت بدان عَلٰى قَوْمِهٖ بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ بر میداریم پایهای بلند مَّنْ نَّشَآءُ هر کرا خواهیم در علم و حکمت اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو حَكِيْمٌ
عَلِيْمٌ خداوند حکمت است در برداشتن و فروگذاشتن بندگان عَلِيْمٌ دانا باستحقاق هر کس برفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهٗ و بخشیدیم مر ابراهیم را اِسْحٰقَ پسر او اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است
وَيَعْقُوْبَ و نبیره او که اسرائیل است كُلًّا هَدَيْنَا هر یکی را ازین پدر و پسر راه نمودیم وَنُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهٖ و از فرزندان او یعنی از ذریت نوح و بعضی
گفته اند از فرزندان ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکوراند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم اند هم از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است
باتفاق پس حق سبحانه می‌گوید که از ذریت نوح راه نمودیم دَاوٗدَ داود را و در اکثر نسخ آنست که از اولاد یهودا است وَسُلَيْمٰنَ و پسر او سلیمان را وَاَيُّوْبَ و ایوب را که پسر موص است از اسباط عیص
بن اسحاق وَيُوْسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوْسٰى وَهٰرُوْنَ و موسی و هرون برادر او را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ابراهیم را جزا
دادیم برفعت درجات نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آذر بن مسلم است از اولاد رحبعم بن سلیمان وَ
يَحْيٰى و پسر او یحیی را وَعِيْسٰى و عیسی که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر ماثان بن آموص است از اولاد سلیمان و ازینجا معلوم
می‌شود که نسب از طرف مادر صحیح است که عیسی را در ذریت نوح یا ابراهیم یاد کرده حال آنکه نسب او از مادر است نه پدر پس حسن و حسین رضی از اولاد رسول باشند و بنو امیه درین باب
مضایقه میکردند وَاِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر بشیر بن فنحاص بن عیزار بن هرون است و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور می‌نماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او
كُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ همه این پیغمبران از شایستگان اند وَاِسْمٰعِيْلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ و یسع را که پسر اخطوب است و به ابن العجوز مشهور وَيُوْنُسَ و یونس بن
متی را وَلُوْطًا و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم است و علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را افضلیت دادیم بنبوت عَلَى الْعٰلَمِيْنَ بر اهل
جن و انس وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ و هدایت دادیم بعضی از پدران این پیغمبران وَذُرِّيّٰتِهِمْ و برخی را از فرزندان ایشان وَاِخْوَانِهِمْ و بعضی را از برادران ایشان وَ
اجْتَبَيْنٰهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنٰهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذٰلِكَ آن دینی که این انبیا بدان مهتدی
بودند هُدَى اللّٰهِ دین خدای است يَهْدِيْ بِهٖ راه می‌نماید بدان دین بفضل خود مَنْ يَّشَآءُ هر کرا می‌خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَلَوْ اَشْرَكُوْا و اگر این پیغمبران
شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آئینه باطل گردد و نیست شود از ایشان مَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال
است درین آیت تهدید عظیم است مر مشرکان را اُولٰٓئِكَ آن گروه انبیا الَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و دادیم حکمت یا فصل امور
وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَاِنْ يَّكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هٰٓؤُلَآءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بتحقیق که بر گماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان
بدینها قَوْمًا گروهی را که از روی صدق لَّيْسُوْا بِهَا بِكٰفِرِيْنَ نیستند بدین چیزها کافر از پیغمبران و متابعان ایشان اند و گفته اند این قوم اشارت بانصار و اهل مدینه است و چون در وقت
نزول این آیت ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارت است بایمان ایشان اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه انبیا آنانند که هَدَى اللّٰهُ راه نمود خدای ایشان را بدین خود که اسلام است
فَبِهُدٰىهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیز است که بدان متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها و در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه و تعالی حضرت محمد را
فرموده فَبِهُدٰىهُمُ اقْتَدِهْ یعنی بسیرت انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی نما اشارت است بر آنکه بوصف و سیرت هر یکی مطلع شده بود و آنحضرت را اقتدا فرماید زیرا که اقتدا بهر پیغمبری در بیان او در اصول
دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه و خصال حمیده
هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت تنها مجتمع است پس او بهمه افضل و اکمل باشد قطعه هر چه خوبان جهان داده اند قسم تو نیکوتر از آن داده اند هر چه بخاصه نظر از آن دلبرا جمله ترا است زیاده
بر آنها قُلْ بگوی ای محمد کافران را لَّآ اَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ نمی‌خواهم از شما بر پیغام رسانیدن اَجْرًا مزدی چنانچه هیچ پیغمبر از امت مزد دعوت نطلبیده اِنْ هُوَ نیست این قرآن اِلَّا ١٠
ذِكْرٰى لِلْعٰلَمِيْنَ مگر پندی مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و تعظیم نکردند جهودان خدا را حَقَّ قَدْرِهٖ چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف الاسرار گوید خدا را نشناختند چنانچه حق ع ٨
شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت آنجا سوال کردند فرمود که کل ما تفکرتم بالکنه فهو علی خلاف ذلک بیت هر چه آن بر هم نهاده
عقل و حس وهم و فکر با پیش سنگ بطلان بر ان انداخته و حضرت حقایق پناهی خلاصة الکمال بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت دارد که حق سبحانه و تعالی
کنه ذات مجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق سبحانه را زیرا که از ان حیثیت محتجب است بحجب عزت و کبریا که تحقق هیچ نسبت میان او و ما سوای او نیست و از طریق
معرفت او ازین جهت اعتراف بقصور و عجز مصرع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و امام علامه قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو
قطعه [illegible] اثبات تو نیست مفهوم [illegible] ذات تو [illegible] و گفته اند معنی این آیت این است که ما وصفوا الله حق صفته
[illegible]

بود دشمن شما بود گفت آری اینچنین در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس از ل نساخته است آیه آمد
که این نام را ایشان می باید و صفت کرده اند فی قالوا چون گفتند ما أنزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشر هیچ چیز از وحی و احکام شرع
پیغمبر صلعم آنکه انزال کتب و ارسال رسل است حق سبحانه سلب کردند قل بگو من أنزل الکتاب الذی که فرستاد آن کتاب را جاء به موسى آورد آن موسى یعنی
توریت بود آن حالتیکه بود نوراً روشنائی دهنده وهدى للناس راه نماینده مردمان را تجعلونه می سازید آنرا قراطیس صحیفها دفترها و ورقهای پراگنده تبدونها و ظاهر
می کنید آنچه میخواهید و تخفون کثیرا و پنهان می سازید بسیاری را از آن چون نعت مصطفى و آیت رجم و غیر آن و علمتم و آموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد مصطفى
ما لم تعلموا آنچه ندانستید أنتم ولا آباؤکم شما نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگو ای محمد که خدای فرستاد و این جوابست که فرستاد توریت را
ثم ذرهم پس بگذار ایشانرا بعد از رسانیدن دست بداری و بگذار ایشانرا تا پیوسته فی خوضهم یلعبون در اباطیل و خرافات خود بازی می کنند شیخ ابو الخیر قدس سره در کلمه
قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس ما سواه هوس شیخ آن قطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره
با بیقنی همه می گفت علیک به ودع ما سواه شعر چون تفرقه دل است حاصل همه دل را بیکی سپار بگسل همه وهذا کتاب أنزلناه واین قرآن کتابیست که فرستادیم
او را مبارک بسیار فائده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب ولتنذر و تا بیم کند این کتاب و حفص بتای خواند یعنی تا تو بیم
کنی أم القرى اهل مکه را و من حولها و هر که گرد اگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را از قرى جمع قریه است و ام از آنرو گرفته اند که بمعنی جمع است پس مجتمع انبیا از شهر
و وجه آن ام القرى گفت که تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قرى است و مجمع ایشان در وقت حج والذین یؤمنون
بالآخرة و آن کسانیکه ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان آرند بکتاب پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تفکر و تفکر موجب نجات
پیغمبر و قرآن است و هم و ایشان که نبی و کتاب گرویده اند علی صلاتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است او
که مسیلمه کذاب و اسود بن عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسول از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمگاری ایشانرا شرح داد که و من
أظلم و کیست ستمکارتر ممن افترى از آن کس که افترا کرد و بست علی الله کذبا بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبرم او قال یا گفت أوحی إلی وحی می کنند بمن و لم
یوح إلیه شیء و حال آنکه وحی نکرده اند و چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت که سخنی
ظاهر می شود و بر جای نشسته و سخنان بر من القا میکنند و من قال و کیست ظالم تر از آنکس که گفت سأنزل زود باشد که نازل کردانم مثل ما أنزل الله مانند آنچه خدای
نازل گردانیده گویند این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین نوشت و تقلب اطوار از علقه و مضغه
و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت رسالت پناه هم گفت بنویس که همچنین نازل شده عبد
در شک افتاد و مرتد گشت گفت اگر محمد صادق است پس بمن هم وحی فرود می آید چنانچه بروی می آید و اگر کاذب است من هم گفتم چنانچه او میگوید و لو ترى و اگر ببینی تو إذ الظالمون
چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای مرگ و الملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا أیدیهم گسترانندگان دستهای خود را برای قبض
ارواح ایشان در جامع آورده که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان می زنند و میگویند أخرجوا أنفسکم بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای
خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی مطالبه نماید میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب که می توانید الیوم امروز که وقت مردن شما است تا ابد الآباد
تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه راست بود و کنتم عن
آیاته و بودید که از آیات او تستکبرون گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تامل و تدبر نمی کردید و لقد جئتمونا فرادى و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرد آمدی تنها
مال باشما است و نه فرزندان و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم أول مرة نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه و ترکتم و
گذاشتید ما خولناکم آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم پس پشت خود نه از
پیش فرستادید نه با خود بردید و ما نرى معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم شفیعان شما را الذین زعمتم آنانیکه گمان بردید از روی جهالت أنهم فیکم
شرکاء بدرستیکه ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لقد تقطع بینکم بدرستیکه بریده شد پیوند شما و حفص بنصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود
از وصلت و مودت و ضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید که آن شفیعان شمااند إن الله بدرستیکه خدای فالق الحب شکافنده
تخم است که از وی نبات روید و النوى و شکافنده دانه است تا نهال از آن بر آید یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که نشو و نما دارد من المیت از مرده که تخم و دانه

یا بیرون آرد و اید را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَیِّ از زنده که نبات و آدمی
و مرغ است ذٰلِکُمُ اللّٰهُ این شده کننده و میراننده الله است فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ پس کجا گردانیده میشوید از وی فَالِقُ الْاِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح از ظلمت یعنی تاریکی برد
و روشنائی آورد وَجَعَلَ الَّیْلَ و گردانید شب را سَکَنًا آرام گاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا اوقات نهادی شمار یعنی
اینها را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذٰلِکَ این کار که تسییر شمس و قمر است برای حساب تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ تقدیر توانا
است غالب که حکم او بر همه جاری است الْعَلِیْمِ دانا به تدبیر ملک خود وَهُوَ الَّذِیْ و او است آن خداوندی که بقدرت کامل و حکمت بالغه جَعَلَ لَکُمُ النُّجُوْمَ بیافرید برای شما ستارها
لِتَهْتَدُوْا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها فِیْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در تاریکیهای دریا و نجوم بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رجم
شیطان و غیر آن و در تفسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه درینجا دلیل قدرت ظاهر تر است زیرا که ستاره را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان
آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِیْٓ اَنْشَاَکُمْ
و او است آنکس که بیافرید شما را مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از یک تن که آدم است فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را قرارگاهی است در صلب پدر یا در زمین وَّمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعتی مستقر
رحم آمد و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هرجا که آدمی قرار ندارد مستودع او است چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت
یا دوزخ است مستقر او و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته است و محققان درین آیت اشارتیست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند قطعه قومی که
حقائق و معانی گویند با خلق که اسرار نهانی گویند ... گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستیکه بیان کردیم علامات و دلائل خود را لِقَوْمٍ
یَّفْقَهُوْنَ برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِیْٓ و او است آنکه اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَآءً آبی فَاَخْرَجْنَا بِهٖ پس بیرون آوردیم بآن آب
نَبَاتَ کُلِّ شَیْءٍ رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد آنگه مفصل بگوید فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم ازین آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نُّخْرِجُ
مِنْهُ بیرون آریم ازین گیاه سبز حَبًّا مُّتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر رکب شده یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون آوردیم از خرما بنان مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ
دَانِیَةٌ خوشها بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک بسبب بار وَّجَنّٰتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور وَّالزَّیْتُوْنَ و بیرون آریم باب
باران درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا در حالتیکه آن درختان بعضی به بعضی مانند اند در برگ وَّغَیْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی
بغایت ترش می باشند و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین اُنْظُرُوْٓا اِلٰی ثَمَرِهٖٓ بنگرید بمیوه هر درختی اِذَآ اَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد ولی مزه و ضعیف
وَیَنْعِهٖ و بنگرید بر رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و بو و مزه و نفعی در وجه بید آید اِنَّ فِیْ ذٰلِکُمْ بدرستیکه درینها که یاد کردیم لَاٰیٰتٍ نشانها است بر وجود قادر حکیم
لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ مر گروهی را که بگروند وَجَعَلُوْا و ساختند ... یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لِلّٰهِ برای خدا شُرَکَآءَ الْجِنَّ
انبازان یعنی دیوان را گفتند که شیطان شریک خداست هرچه خیر است خدای می آفریند و ... می گویند هرچه شر است شیطان خلق می کند و او را اهرمن میخوانند وَخَلَقَهُمْ
و حال آنست که او آفریده است مر ایشانرا نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق او است و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وَخَرَقُوْا لَهٗ و بر می بافتند یعنی کافران برای
او بَنِیْنَ پسران چون عزیر و عیسی وَبَنٰتٍ و دختران چون ملائکه بِغَیْرِ عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت آنچه میگویند سُبْحٰنَهٗ پاک است خدا وَتَعٰلٰی و برتر
است عَمَّا یَصِفُوْنَ از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزند است و حاشا و کلا تعالی عن ذلک علوا کبیرا بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ او است پدید آرنده آسمانها ع ۱۲
و زمین اَنّٰی یَکُوْنُ از کجا باشد و چگونه بود لَهٗ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَّلَمْ تَکُنْ لَّهٗ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را ۶
زن باشد که در زنان و شوهری کفاءت و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نی وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند نیست وَهُوَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ و او بهمه چیزها است دانا ... ذٰلِکُمُ اللّٰهُ ... موصوف است الله
خداوند مستحق عبادت است رَبُّکُمْ پروردگار شما لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ آفریننده همه چیز فَاعْبُدُوْهُ پس او را بپرستید وَهُوَ و او با وجود این همه صفت
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز وَّکِیْلٌ نگاهبان و متولی امور بندگان است لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ و او در یابد دیدها را
این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوف است بر کنه شی و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن است و اگر ادراک را بمعنی رویت دارد تقدیر باید کرد که
بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِیْفُ و او است نیکو کار الْخَبِیْرُ دانا باسرار ... که او است باریک بین ...
... آنچه وی بیند ... قَدْ جَآءَکُمْ بَصَآئِرُ بدرستیکه آمد شما را نشانها ... مِنْ رَّبِّکُمْ از پروردگار شما فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهٖ

ببیند منفعت او مر او راست وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا و هر که نابینا شود یعنی نبیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر وی است وَمَا أَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیظٍ و نیستم من بر شما نگاهبان که
محافظت اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وَكَذَلِكَ و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآیَاتِ دیگر می گردانیم آیتهای قرآن را
از خوف برجاء و از وعد بوعید تا اسماع مستعد شنوند وَلِیَقُولُوا و تا گویند اهل مکه که تو دَرَسْتَ خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه ص از جبر
و یسار که دو بنده بودند از روم چیزی تعلیم میگیرد و میگوید خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که تصریف آیات میکنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور بشر نیست وَ
لِنُبَیِّنَهُ و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند که این کلام خدای است نقل است که در محلی که کفار عرب آنحضرت را بدین آبا دعوت میکرد
این آیت نازل شد اتَّبِعْ مَا أُوحِیَ إِلَیْكَ پیروی آن کن که وحی کرده شد بر تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش
نیست مگر او وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِینَ از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ایشان موحد
بودندی مَا أَشْرَكُوا هرگز شرک نمی آوردندی وَمَا جَعَلْنَاكَ و نگردانیدیم ترا عَلَیْهِمْ حَفِیظًا برین کافران نگاهبان وَمَا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَكِیلٍ و نیستی تو بر ایشان وکیل
یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام
بتان باز بند و گرنه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا میگوئیم آیت آمد وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ دشنام مدهید آنها را که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
دفع هجو ایشان نکنید فَیَسُبُّوا اللَّهَ پس ایشان در مقابله آن ناسزا گویند خدا را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی این عمل کنند از روی
نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام چیزیکه مستحق دشنام هست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی که مستحق آن نیست كَذَلِكَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان
زَیَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ پس بسوی آفریدگار ایشانست مَرْجِعُهُمْ
بازگشت ایشان فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه ص گفتند که ای
محمد تو ما را خبر میدهی که موسی ع عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی با ما بنمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه معجزه میخواهید گفتند
که کوه صفا را طلا گردان حضرت ص فرمود که اگر این معجزه بتحقیق بپیوندد مرا تصدیق خواهید کرد و جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این
معجزه بنمائی موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در حال فرموده که حضرت ص بدعا اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل ع نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر
سازم اما سنت من بران جاریست که چون امم از انبیا بر ثبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت ظهور یابد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی
این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت ص قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ سخت
ترین سوگندان ایشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آیَةٌ اگر بیاید بدیشان نشانه از آنچه طلب کنند لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ إِنَّمَا الْآیَاتُ بگو جز این نیست
که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای است و او بر اظهار کردن آنچه خواهد قادرست وَمَا یُشْعِرُكُمْ و چه چیز دانا گردانید شما را ای مؤمنان
بآنچه از کافران صادر گردد أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستیکه چون معجزها بیاید بدیشان و مشاهده کنند لَا یُؤْمِنُونَ نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ و میگردانیم دلهای
ایشانرا از تصدیق وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان بایمان نمی آرند در آخرت كَمَا لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ همچنان که ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر
شد أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ و میگذاریم ایشان را تا در بیراهی خود سرگشته میشوند

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا

و اگر چنانچه ما فرو فرستیم إِلَیْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه التماس مینمایند لولا انزل علینا الملئکة وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى و اگر سخن گویند با ایشان مردگان چنانچه
اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَیْهِمْ و اگر جمع میکردیم برای ایشان كُلَّ شَیْءٍ همه چیزها که در دنیاست قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت
رسالت پناه ص مَا كَانُوا لِیُؤْمِنُوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار یَجْهَلُونَ
نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نماید ایمان نخواهند آورد وَكَذَلِكَ و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا گردانیدیم لِكُلِّ نَبِیٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی
شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ گردن کشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند از رحمت رحمان یُوحِی بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان
یعنی شیاطین جن إِلَى بَعْضٍ برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه کنند و خبر میدهند بعضی از جن جن و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته را غُرُورًا
از برای فریب وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا یَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را و آن

ان کسانیکه لا یؤمنون بالآخرة نمیگروند بآخرت ولیرضوه و برای آنکه پسندند آنرا ولیقترفوا و برای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده اند از گناهان
أفغیر الله بگوای محمد که آیا بغیر خدای أبتغی حکما می طلبم کسی که حکم کند میان من و شما وهو الذی و او است آنکه انزل الیکم الکتٰب فرو فرستاد بشما قرآن را مفصلا
بیان کرده شده و حق و باطل والذین آتیناهم الکتٰب و آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب چون علمای یهود و نصاری یعلمون میدانند انه منزل که قرآن فرو فرستاده
شده است من ربک از پروردگار تو بالحق براستی و درستی فلا تکونن پس مباش تو مخاطب عموم است و مراد امت اند یا بر صد یعنی چون ادله بر حقیقت قرآن ظاهر
مباشید من الممترین از شک کنندگان وتمت و تمام شد کلمت ربک حجت آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صدقا از روی راستی در اخبار و مواعید وعدلا
و از روی عدالت در اقضیه و احکام لا مبدل لکلمٰته نیست تبدیل کننده کلمات او را اخبار و احکام آنرا چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعده حفظ
قرآن کرده که از تبدیل انا له لحافظون وهو السمیع و اوست شنوای گفتار ایشان العلیم دانا باسرار ایشان وان تطع و اگر فرمان بری اکثر من فی الارض
بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهله و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را یضلوک عن سبیل الله گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا
میرسد ان یتبعون پیروی نمی کنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون و نیستند
ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی ان ربک هو اعلم بدرستیکه آفریدگار تو دانا
تر است من یضل عن سبیله باکسی که گمراه میشود از راه وی وهو اعلم و او است داناتر بالمهتدین براه یافتگان فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم
الله از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای علیه بر وی در زمان ذبح او ان کنتم اگر هستید بآیٰته مؤمنین به آیتهای خدای گروندگان او در حلال و
حرام گردانیدن وما لکم و چیست شما را الا تاکلوا که نمی خورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده اند نام خدای بر وی در زمان ذبح کردن وقد فصل
لکم و بدرستیکه تفصیل کرده در آن خدای تعالی و بیان فرموده برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده است بر شما و تفصیل در آن آیت این است که حرمت علیکم المیتة الی
و حقتعالی […] معلوم میخوانند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته الیه بسوی آن […]
که آن نیز حلال است عند الضرورة وان کثیرا و بدرستیکه بسیاری از مردمان لیضلون هر آینه گمراه می کنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال باهوائهم بآرزوهای خویش
بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن ان ربک بدرستیکه پروردگار تو هو اعلم او است داناتر بالمعتدین بگذرندگان از حد در گذشتگان
وذروا و دست بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه و باطنه و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه آشکارا زنا است و پنهان گفته اند نکاح محارم […]
زنا با اهل […] بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند و در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیا است و باطن آن میل
به نعمتهای بهشتی […] و سبب مشغولی می شود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است به […] و گناه باطن […]
نفس است […] که خلق بر آن اطلاع یابند و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب
آن دست دهد و گناه باطن عقاید فاسده و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسان را ظاهریست یعنی بدن و باطنی است یعنی دل اثم گناه نیز
ظاهریست آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانی است و اوصاف سباعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال
طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی بتخلق اخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن ارزانی داشته
که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میگوید وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی […] نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب
نیران و ترک گناه باطن حلاوت قلوب است از عقوبت حرمان بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه […] ان الذین یکسبون الاثم
بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب کرده اند […] مشرکان […] مردار را
حلال […] گفتندی ای محمد گوسفندی که میمیرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند وا عجبا چیزی که یاران تو می کشند […] حلال
است و هر چه خدای کشد حرام و ناپاک است این سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد که ولا تاکلوا و مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از آنچه
یاد نکرده اند نام خدای را بر ذبح آن و امام احمد حنبل رحمه الله […] متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی بر خلاف آن میگویند که ذبیحه مسلمان
حلال است اگرچه تسمیه […] باشند و امام ابو حنیفه ره میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است و الا حلال وانه لفسق و بدرستیکه خوردن آن فسق است
وان الشیٰطین و بدرستیکه دیوان لیوحون هر آینه وسوسه میکنند الی اولیٰئهم بدوستان خود […] لیجادلوکم تا مجادله کنند با شما […]

ع ۱۴ / ۱۱

نخورید آنچه خدا کشته میگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستیکه شما مشرکان باشید
زیرا که ترک فرمان خدای تعالی و فرمان بردار غیر او شرک است أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا کسی که بود مرده بکفر یا بجهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده گردانیم او را باسلام یا بعلم یا بهدایت وَجَعَلْنَا
لَهُ نُورًا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ رود بآن نور در میان مردمان براه راست پس این چنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذَلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومنان
زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان حمزه رض و ابوجهل لعنه الله نازل شده در وقتیکه ابوجهل
از روی جهل و جرأت بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه ص کرده بود که گفتن لائق حال نبوت و موافق استماع مخلصان نیست و حمزه رض در آن روز در شکار بود چون
باز آمد شکایت بیحرمتی ابوجهل با و حکایت کردند حمزه رض خشمناک [illegible] رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است
[illegible] ظلمات کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در باره عمر بن الخطاب رض و ابوجهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز
گردان دعای آنحضرت در باره فاروق رض سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق
یا موت بشریت است و حیات بمعرفت و در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت [illegible]
[illegible] حیات بشریت را تغییر كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هرگز حیات معرفت را بسر نیاید فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً ازینجا است که المومن حی فی الدارین بیت میر و هر کرا جان شد بباقی خوش
جانی که جان اش بود باقی [illegible] پادشاه کرمانی قدس سره این آیت خواند که او من کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان و دل
و بزرگی این معنی را از نظم فرموده قطعه [illegible] خلایق در صحبت گشتا می باشی یکی [illegible] متوجه بخدا غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان تا زنده جاوید شوی در دو سرا وَكَذَلِكَ و همچنانکه
در مکه بزرگان گشته کافر [illegible] جَعَلْنَا آفریدیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان گنه کاران آن موضع [illegible] بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن
مقام لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر سوال کند
گویند ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ و مکر نمیکنند این کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر بنفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وَمَا يَشْعُرُونَ
و نمیدانند ایشان که نتیجه مکر بدیشان باز میگردد وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ آورده اند که ابوجهل و متابعان او میگفتند که با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم الکنون که
میگویند در میان ما پیغمبری است که بروی جبرئیل فرود می آید راضی نمیشویم تا بما وحی فرود آید چنانچه برو نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار
قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند ایمان نمی آریم برین آیت یا معجزه حَتَّى نُؤْتَى تا وقتیکه بدهند مارا مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه
داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدا یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آمد امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر ص است چنانچه در آیت یا ایها
الرسل مخاطب همه او است و این بر سبیل تعظیم باشد و در تفسیر عارف آورده که حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیا با او جمع کرده در آیت یا ایها الرسل خطاب فرموده مصرع آنچه
خوبان همه دارند تو تنها داری [illegible] در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه ص گفت که اگر نبوت حق است من از تو سزاوارترم بدین که من از تو اکبرم و مال از تو بیشتر حق
سبحانه و تعالی فرمود که نبوت بسبب سن و مال نیست بفضل و کمال است اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ آنجا که می نهد پیغام خود سَيُصِيبُ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا زود باشد که برسد آنکسان را که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ و عذاب سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب
آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان [illegible] در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ پس هر کرا خواهد خدا أَنْ يَهْدِيَهُ آنکه او را راه نماید بطریق حق يَشْرَحْ صَدْرَهُ
بگشاید دل او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول کردن [illegible] وَمَنْ يُرِدْ و هر کرا خواهد أَنْ يُضِلَّهُ آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند يَجْعَلْ صَدْرَهُ گرداند دل او را ضَيِّقًا
تنگ حَرَجًا سخت [illegible] كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ گوئی بالا میرود فِي السَّمَاءِ در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که باسمان رود و این غایت
تباعد است [illegible] كَذَلِكَ همچنانکه تنگ میگرداند دل کافران را يَجْعَلُ اللَّهُ میکند خدای الرِّجْسَ عذاب یا لعنت را عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ [illegible]
تصدیق نمیکنند وَهَذَا و این اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راه پسندیده [illegible] مُسْتَقِيمًا در حالیکه راست است و در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن
لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای گروهی که پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ مر این پند پذیران راست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او یار ایشان است
در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان را [illegible]
خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جَمِيعًا همه ایشان را گوید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستیکه بسیار یافتید مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان که باغوای

تابع خود ساختید و قال اولیاؤهم و گویند دوستان ایشان من الانس از آدمیان که اتباع
فرمان ایشان برده‌اند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما به بعضی دیگر برخورداری انس از جن آنست که ایشان را آموختند راه‌های نفع را و علم نجوم
و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی فرمود که استمتاع انس از جن آنست که در معصیت معاون یکدیگرند دیوان آدمیان را بگناهان خوانند و آدمیان
دعوت دیوان را اجابت میکنند و بلغنا و دیگر میگویند که الهی مستمتع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی و مراد بدان موت است از قبور یعنی بعث
شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قال گوید بدیشان النار مثواکم آتش است آرامگاه شما خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشید در آن الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد
خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک بدرستیکه پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان و کذلک
و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را و مسلط میگردانیم نولی بعض الظالمین بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وا میگذاریم برخی را بر برخی در آتش یا در دوزخ
و در یکی از کتب الهی خوانده‌ام که حق سبحانه فرمود که بنیت میگردانیم دشمنان خود را بر دشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود داشته و الله اعلم که قوت یا دفع
١٥٨ ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیگری نمی توانند رسانید و این صورت واقع می شود بما کانوا یکسبون باسخر آنچه ایشان کسب میکنند از معاصی
حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یأتکم آیا نیامد بشما یعنی آمد رسل منکم پیغمبران از شما اگر پیغمبران از آدمیان
بوده‌اند چون انس با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته‌اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن آنند که بگویند ایشان را رسل رسولان
همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت را بقوم خود رسانیدند قال الله ولوا الی قومهم منذرین در هر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامد بشما رسولان که یقصون
علیکم میخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا و ینذرونکم و بیم میکنند شما را لقاء یومکم هذا دیدن این روز که قیامت است قالوا گویند در جواب شهدنا علی
انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم به کفر و استحقاق عذاب و غرتهم الحیوة الدنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا
تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند و شهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه
ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که نیست آفریدگار تو مهلک القری هلاک کنند ده‌ها و شهرها
بظلم بسبب ظلمی که کنند و اهلها غافلون و حال آنکه اهل دیه‌ها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر نداده
بزرگان گفته‌اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد تقدیم وعید و انذار تا ایشان را بر حق حجت نبود که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی
بسوی ما تا پیروی میکردیم و لکل درجات و مر هر عمل کننده را درجاتست در ثواب و عقاب مما عملوا از برای آنچه کرده‌اند و ما ربک و نیست پروردگار تو بغافل
عما یعملون از آنچه مردمان میکنند از خیر و شر و ربک الغنی و پروردگار تو بی‌نیاز است از عبادت بندگان ذو الرحمة خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت
جهت تکمیل ایشانست و گفته‌اند بی نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان عاصیان ان یشأ یذهبکم اگر خواهد ببرد شما را ای عیال که امتید و
یستخلف و خلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا خواهد از آفریدگان خود کما انشأکم همچنانکه شما را بیافرید من ذریة قوم
آخرین از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند ان ما توعدون بدرستیکه آنچه وعده داده‌اند شما را از قیامت و متعلقات آن لآت هر آینه آینده است
بی شک و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را در بعث و حشر قل یا قوم اعملوا بگوای محمد ای قوم من مراد کفار قریش اند که عمل کنید علی مکانتکم
بر یک حال خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید بر حالت خود باشید انی عامل بدرستیکه
من نیز عمل کننده‌ام بر نیکی و بردباری فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون له کسی که باشد مر او را عاقبة الدار عاقبت پسندیده در سرای آخرت
انه لا یفلح الظالمون بدرستیکه فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده که بعد ربیع دی عبارتیه که حال دنیا کی ببود و دولت
فلاح کرا رسد ببینید که درد بیشان شکسته بال ابلیس را کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند قطعه باش تا کل بنی آنها را که
امروز اند جزو باش تا کل بینی آنها را که امروز اند خار تا کی از دار الغرور سازی سرای دار السرور تا کی از دار الفرار ساختن دار القرار و آورده‌اند که مشرکان عرب یعنی کشت و خود
حقی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهار پایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب خدای بود بدرویشان
و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بود بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی یا آن حصه را به حصه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود
بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر از نصیب بتان در نصیب خدای مختلط
شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج‌اند حق سبحانه از این حال خبر میدهد و میفرماید که و جعلوا لله و مقرر کردند برای خدا

مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زار وَالْاَنْعَامِ و از چهارپایان نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند هٰذَا لِلّٰهِ این نصیب خدا را است بِزَعْمِهِمْ بدعوای باطل
و گفتار دروغ ایشان وَهٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب برای شریکان یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ پس آن نصیب که باشد شرکاء ایشان برای بتان ایشان از عم ایشان
فَلَا يَصِلُ اِلَى اللّٰهِ پس نمی رسد بخدای یعنی در آن تصرف نمی کنند وَمَا كَانَ لِلّٰهِ و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد اِلٰى شُرَكَائِهِمْ ببتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا
با نصیب بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است که ایشان میکنند وَكَذٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت این زینت و آراستند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشان را بر ایشان لِيُرْدُوهُمْ
تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمٰعیل وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر
خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هٰذِهِ و گویند این
اَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرام است لَا يَطْعَمُهَا نخورد و نچشد از آن اِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان مطلق نه زنان اهل میدادند
بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی وَاَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپایان است که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سوار یعنی بحیره و سوائب و حوامی وَاَنْعَامٌ
و دیگر چهارپایان اند که برای قربانی بتان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ یاد نمی کنند نام خدا را عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و در همه افترا کرده بر خدای
بر خدای یعنی گفتند اینها خدا فرموده سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا می کنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ آنچه
در شکمهای این چهارپایان است یعنی شکم بحیره و سائبه از بچگان خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاک است و حلال مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلٰى اَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد
شود وَاِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک اند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که جزا دهد ایشان را خدای
وَصْفَهُمْ بوصف ایشان که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم اِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستیکه خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ دانا است بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستیکه
زیان کردند آنانکه قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور
میکردند که مبادا که در صغر سن اسیر افتند و قتل و غارت قبایل در ایام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز فراوان و احتیاج عروسی باید و حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد از روی جهل
وَحَرَّمُوا و حرام گفتند مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ آنچه روزی داده است ایشان را خدای یعنی بحایر و سوائب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللّٰهِ بر بافتن افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستیکه گم ١٦
شده اند در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نیستند ایشان راه یابندگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي و او است الکس که برای شما اَنْشَاَ بیافرید جَنّٰتٍ بوستانها از انگور
مَعْرُوشٰتٍ برداشته و بجفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشٰتٍ و برنابرداشته و بجفته و گفته اند معروش آن است که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروش آنکه در کوه و دشت
رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما وَالزَّرْعَ و کشت را که مُخْتَلِفًا اُكُلُهُ گوناگون است میوه او یعنی بعضی میوه بی مزه دارد و بعضی خوشمزه چنانکه مختلف در هر یک میوه است و کیفیت وَالزَّيْتُونَ
و دیگر بیافرید درخت زیتون وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در صورت مانند یکدیگر است در برگهای وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست در مزه میوه ها یعنی بعضی ترش است و برخی شیرین
و بعضی میان آن و این كُلُوا مِنْ ثَمَرِهٖ بخورید از میوه های هر یک اِذَا اَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگر چه نارسیده و خام باشد وَاٰتُوا حَقَّهٗ و بدهید حق آن یعنی تصدق کنید
يَوْمَ حَصَادِهٖ در روز درودن و کردن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه مبالغه است در اهتمام تصدق و عدم تاخیر در ادای آن و اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است زکوة معروف
چه زکوة در مدینه فرض شده و این آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوة است و این آیه مدنی است آورده اند که ثابت بن قیس را قریب پانصد نخل بود که خرماهای آن را برید و تصدق کرد
تا و قبیله هیچ نماند آیت آمد که وَلَا تُسْرِفُوا و اسراف مکنید در صدقه دادن یعنی بر همه بیکبار تصدق کنید و در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در کل
و امساک آن امام قشیری قدس سره فرموده که بر همه در رحمه نفس خود و لقمه که یکی اسراف است اگر چه یک کنجد دانه بود و در صرف برای خدای هیچ اسراف نیست اگر چه هزار انبار بود اِنَّهٗ بدرستیکه خدای لَا
يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان وَمِنَ الْاَنْعَامِ و اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُوْلَةً آن را که بار کنند چون شتر و گاو و غیر آن وَفَرْشًا
و آن را که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسپند گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار از خردی بر زمین نزدیک است كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه شما را
روزی داد خدای حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی منمائید خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ گامهای شیطان را یعنی بر راه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او
مر شما را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی ظاهر است ثَمٰنِيَةَ اَزْوَاجٍ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آن را گویند که با جنس خود فراوخت کند لیکن گر زوج انثی بود و
زوج و گوید مرد و را نیز زوج میگرند اما مراد آنست که گفته شد مِنَ الضَّاْنِ اثْنَيْنِ از گوسپند زوج دیگری مِنَ الضَّاْنِ از آنچه پشم دارد و ایشان را میش خوانند اثْنَيْنِ دو زوج یکی نر و دیگری
جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ و از آنچه که موی دارند و ایشان را بز خوانند دو زوج یکی نر و دیگر ماده قُلْ بگوی ای محمد آٰلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد خدا اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را

ع ١١

اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرده که مشتمل است بر وی اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه بچه در رحم [illegible] باشد و خواه نه نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ خبر دهید مرا بعلم [illegible]

معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید راست گویان که تحریم از نزد خداست وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَيْنِ و از شتر دو [illegible]

نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو دو [illegible] همان سؤال در دو نوع قُلْ بگو ای محمد آٰلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ یا دو ماده [illegible]

اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا که [illegible] اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا بودید حاضران [illegible]

اِذْ وَصّٰىكُمُ اللّٰهُ بِهٰذَا آنگاه که وصیت کرد خدای شما را بدین تحریم [illegible] آن [illegible] عوف بن مالک [illegible]

حلال کردی [illegible] حرام [illegible] گفت [illegible] حرام [illegible] این آیت [illegible]

از واج ثمانیه [illegible] بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام [illegible] تحریم [illegible] عوف [illegible]

[illegible]

[illegible] فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر

مِمَّنِ افْتَرٰى از آنکه افترا کند عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغ [illegible] لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کند مردمانرا بِغَيْرِ عِلْمٍ [illegible]

[illegible] اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ [illegible]

[illegible] قُلْ لَّآ اَجِدُ فِيْ مَآ اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا [illegible] حرام کرده شده عَلٰى طَاعِمٍ يَّطْعَمُهٗ

[illegible] اِلَّآ اَنْ يَّكُوْنَ مَيْتَةً [illegible] اَوْ دَمًا مَّسْفُوْحًا یا خون ریخته شده [illegible]

[illegible] اَوْ لَحْمَ خِنْزِيْرٍ [illegible] فَاِنَّهٗ رِجْسٌ [illegible]

[illegible] اَوْ فِسْقًا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهٖ [illegible] فَمَنِ اضْطُرَّ [illegible]

[illegible] غَيْرَ بَاغٍ [illegible] وَّلَا عَادٍ [illegible]

[illegible] فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ [illegible]

[illegible] وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِيْ ظُفُرٍ [illegible]

[illegible] وَمِنَ الْبَقَرِ وَ

الْغَنَمِ [illegible] حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُوْمَهُمَآ [illegible] اِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُوْرُهُمَآ [illegible]

[illegible] اَوِ الْحَوَايَآ [illegible] اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ [illegible]

ذٰلِكَ جَزَيْنٰهُمْ بِبَغْيِهِمْ [illegible] وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ [illegible]

[illegible] فَاِنْ كَذَّبُوْكَ [illegible] فَقُلْ رَّبُّكُمْ ذُوْ رَحْمَةٍ وَّاسِعَةٍ [illegible]

[illegible] وَلَا يُرَدُّ بَاْسُهٗ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِيْنَ [illegible] سَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا [illegible]

[illegible] لَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَآ اَشْرَكْنَا وَلَآ اٰبَآؤُنَا [illegible]

[illegible]

[illegible] وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ [illegible] كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ [illegible] حَتّٰى

ذَاقُوْا بَاْسَنَا [illegible] قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوْهُ لَنَا [illegible]

[illegible] اِنْ تَتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ [illegible] وَاِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُصُوْنَ [illegible] قُلْ

[illegible] فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ [illegible] فَلَوْ شَآءَ لَهَدٰىكُمْ اَجْمَعِيْنَ [illegible]

[illegible] قُلْ هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ الَّذِيْنَ يَشْهَدُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ هٰذَا [illegible]

ع ۸

غیر ان فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوها و هواهای آنان را
که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و دیگر پیروی مکن آنان را که نمی گروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ
ع ۱۸ ۶ و ایشان به پروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُلْ تَعَالَوْا بگو بیایید ای مردمان بشنوید تا من أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار بر شما
این آیت با دو آیت که تالی او است از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از اوامر و نواهی از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا آن است که شریک میارید به
او شیئا یعنی چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوی کردنی و در تأویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه
ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان
خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشان را چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما چرا از بیم قتل
ایشان می شوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده ها را و گفته اند فواحش زنا است و مقدمات آن که عرب پنهان از مردمان زنا کردندی
و او باشان و بی باکان با آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود و گفته اند
ما ظهر منها خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفسی که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ این چهار نهی است و یک امر وَصَّاكُمْ بِهِ امر کرد خدای شما را به نگاهداشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید
که راه راست آن است وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن
تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن محو بید و بکشید حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپایید کیل را در پیمانه وَالْمِيزَانَ
و ترازو را در سنجیدنها بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در تبیان آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم در آنکه در
پیمانه و ترازو یک حبه و خردله برابر باشد که بیک سو میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نمیکنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در
کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آن را عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت یا گواهی دهید فَاعْدِلُوا
پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که آن در احکام شرع است تا بندگی
کنید أَوْفُوا وفا نمایید ذَٰلِكُمْ این سه امر و یک نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا و دیگر شما را خواهم
حکم دهم را و آن آن است که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا راه من است راه راست تا به بهشت فَاتَّبِعُوهُ
پس متابعت کنید و پیروی نمایید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراگنده را ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَنْ
سَبِيلِهِ از راه حق ذَٰلِكُمْ این اتباع شما وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از ضلالات و دوری از حق عبدالله بن مسعود رض
نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم خطی کشید از برای ما پس گفت هذا سبیل الله این خط راه راست راه خدا است پس کشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راهها
است بر سر راهی از آن دیو موکل است که میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت بر خواند و ان هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط متعین نکرد الا میان بدایت
و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت بهمه کیست و حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است و
بکل شیء محیط و آن احاطه حق با وجود است با عدد باختلاف افعال و اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی
الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود گفتیم مگر سوی گمراهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثُمَّ پس بخوان بر ایشان
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی را توریت تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسیکه نیکو قیام نماید با حکام او وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای
بیان هر چیز که بکار آید در دین و سبیل تفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً و رهنمود و هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای
ع ۱۹ ۴ او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابی است أَنْزَلْنَاهُ که فرستادیم او را مُبَارَكٌ با برکت بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آن را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از
مخالفت او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت أَنْ تَقُولُوا و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ
این حیث که فرستاده شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که بودیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قرائت ایشان
هر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا و برای آنکه تا نگویید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ اگر فرستاده بودی عَلَيْنَا

الکتب بر کتابی چنانچه یهودان و ترسایان لکنا اهدی منهم هر آینه ما بودیم راه یافته تر ازیشان فقد جاءکم پس بتحقیق آمد بشما بینة من ربکم حجتی از پروردگار
شما یعنی قران که بلغت شما فرود آمده وهدی و راه نماینده بر کمال طاعت اوکند بمقصد مقصود و رسد ورحمة و بخشایشی مر مومنان را و این بر سه صفت قران است و بعضی میگویند معنی آنرا
و گویند مراد ازان حضرت رسالت پناه است گوا است و هدی و رحمت نیز او ست یعنی خداوند عالم در رحمت فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از آنکس
که دروغ شمرد آیتهای خدای را وصدف عنها و اعراض کرد ازان سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنها را که یصدفون عن آیاتنا میگردند از آیات ما سوء العذاب
بشدت عذابی که بدترین عذابها است بما کانوا یصدفون بسبب آنکه اعراض میکردند از قران و احکام آن هل ینظرون آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از
تکذیب پیغمبر و قران الا ان تاتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند بدیشان فرشتگان بر قبض ارواح ایشان یا فرود آیند با عذاب بر ایشان او یاتی ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب
ایشان یا تمامی آیات او و مراد ازین آیات علامات قیامت است و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی و بیرون آمدن یاجوج
و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یاتی بعض آیات ربک یا بیاید بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یوم یاتی بعض آیات ربک روزی که بیاید بعضی
از آیتهای پروردگار تو بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب غرب و چنان کی آفتاب صبحی از مغرب بر آید دراز باشد و درازی آن را متهجدان و اهل اوراد دریابند چون
از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح نشاید در گمان افتند و دیگر باره در اوراد سر کشند و چون تمام شود و از صبح هنوز نباشد دانند که کاری عظیم از علامت عیب و نشانه
شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا هیچ جهت غرب اثر کند آفتاب از افق غربی بر آید او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون
این امر عظیم ظاهر گردد رغبت این نشود و ایمان اضطرار باشد بسبب آن لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان بنفسی که لم تکن آمنت نبوده است که
ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین و ایمان امروز آورد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوی یعنی عمل نکرده این دلیل است
است که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمیکنند و آنکه ایمان بی عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را بدین روز تعیینی میکویند که مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان
کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اعمال
را فرو گذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیت معاینه بیند و آنگاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که درین روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول
نیست و مویداین قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگوای محمد انتظروا انتظار برید این آیتها را انا منتظرون
بدرستیکه ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حالی بر ما ان الذین فرقوا بدرستیکه آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی ازان ایمان
و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و کانوا شیعا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو در
قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی در تعرض محاربه با ایشان نیست این نکته آیت سیف منسوخ است و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان
بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدای است اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد درین سرا مهلت دهد و در آخرت عذاب کند و اگر خواهد ایشان را
توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را در روز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه میکردند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة بنیکوی فله عشر امثالها
پس مراو راست ده پاداش مانند آن یعنی ده نیکوی امام ماتریدی رح گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف و در بحر الحقایق آورده که هر که
بیاید بحسنه پس مراو راست ده حسنه قبل ازان تا آن حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعثت رسل و انزال کتب
و تبیین حسنات و سیئات و توفیق اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد مبتدی نتواند که حسنه بجا آرد ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید به بدی یعنی فعل بد
فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی به یکی وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم کرده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتی
عقاب قل بگوای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند کانی هدانی ربی بدرستیکه راه نموده است مرا پروردگار من الی صراط مستقیم براه
راست دینا قیما یعنی دینی پاینده و درست ملة ابراهیم که آن ملت ابراهیم است حنیفا در حالتیکه ابراهیم از همه دینهای باطل برگردیده آن توحید است
وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستیکه نماز من ونسکی و قربانی من یا حج من ومحیای
و زندگانی من یعنی آنچه من بر آنم در زندگانی ومماتی و آنچه بر آن می میرم از ایمان و عمل لله رب العالمین همه مر خدای راست پروردگار عالمیان لا شریک له که
هیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را شریک نمی سازم چنان بت پرستان که قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و حج بوقت تلبیه کبریا او یاد میکنم بخلاف
اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات تفویض جمیع امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کنم و گویم و دارم همه برای

خدمت قُلْ إِنَّنِي امرت و بدین یا مور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾ و من اول مسلمانم برای آنکه اسلام هر پیغمبری مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار بر آنحضرت را در رجوع با دین
ایشان این آیت نازل شد که قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو ای محمد آیا بدون خدا أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریک سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال آنکه خدای است آفریدگار
همه چیز و آلهه سوای او در ربوبیت مخلوق او باشند و مربوب برابر ربوبیت سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها إِلَّا عَلَيْهَا مگر وبال آن بر آن باشد و ولید بن مغیره
میگفت ای محمد و پیروی من کنید و گناه شما در گردن من حق سبحانه فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه دیگری را یعنی هر کس گناه خود بر
خواهد کشید ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ پس بسوی پروردگار شما است بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بِمَا كُنتُمْ فِيهِ بانچه بودید که در آن تَخْتَلِفُونَ ﴿۱۶۴﴾
اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ و اوست آنکس که گردانید شما را ای امت خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین
بعد از قوم پیش از شما یعنی امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دیگر دَرَجَاتٍ پایهای بلند در بزرگی و توانگری
و دانش لِّيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو سَرِيعُ الْعِقَابِ
زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را وَإِنَّهُ و بدرستیکه او لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۶۵﴾ هر آینه آمرزنده مهربانست بر شاکران و صابران

سورة الاعراف مکیة
مائتان و ست آیة بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓصٓ نام قرآن است یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الف و لطیف و ملک و صبور
یا هر حرفی کنایت است از صفتی چون الکرم و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسماء دارد و بعضی افعال بتقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل
خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میگردانم و در تیسیر کاشفی مذکور است که الف اشارت است بذات احدیت و لام عبارت است از ذات باصفت علم و میم کنایت است
از جامعیت که آن را معنی محمدی گویند و صاد صورت محمدی است و قول ابن عباس آن است که صاد جبلیست که علیه عرش الرحمن آیا بدین معنی میکند و در حقایق سلمی گوید الف انس است و لام لطف
و میم ملک از ازل و ابد و صاد دارت است باتصال هر متصل و انفصال هر منفصل و فی الحقیقة نه اتصال با مجال گنجایش و نه انفصال امحل گنجایش نظم این حروف از فصل و وصل
کاندرو نی فرع میگنجد نه اصل نی معانی نی عبارت نی عیان نی اشارت نی حقائق نی بیان برتر است از ادراک عقل و وهم لاجرم گم گشت وادی فکر و فهم چون کلی و لغت و گوی منتهیست یا کمیلش را خموشی به
نیست كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ این کتابیست فرو فرستاده شده بسوی تو فَلَا يَكُن پس باید که نباشد فِي صَدْرِكَ در سینه تو حَرَجٌ مِّنْهُ تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن پیغام
الهی از تکذیب قوم اندوهناک نباشی که این کتاب بتو فرود آمده است لِتُنذِرَ بِهِ تا بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرَىٰ و تا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲﴾ مر مومنان را اتَّبِعُوا پیروی کنید ای مکلفان
مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم آن چیز را که فرستاده اند بشما مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بکار بستن اوامر و نواهی وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید مِن دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان را
مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی افکنند قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾ اندکی پند میگیرید و قبول متابعت غیر حق کنید وَكَم مِّن قَرْيَةٍ و بسیار از دیههای
و شهرها از کفار و فجار که أَهْلَكْنَاهَا حکم کردیم بهلاک ایشان فَجَاءَهَا بَأْسُنَا پس آمد باهل آن ده و شهر عذاب ما بَيَاتًا در شب هنگام غفلت و خواب مانند قوم لوط أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿۴﴾ یا در روز آمد عقوبت
بایشان و بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصور توقع عذاب در نیست پس بلیه غیر منتظره صعب
و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوب و لذیذتر است فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوَاهُمْ درخواست ایشان إِذْ جَاءَهُم وقتیکه آمد بر ایشان بَأْسُنَا عذاب ما إِلَّا أَن قَالُوا مگر
آنکه گفتند إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ظَالِمِينَ ﴿۵﴾ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنه ایشان که اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب حال آنکه نزول
عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس از این حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فَلَنَسْأَلَنَّ
پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ آن کسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال
تعنیف و تعذیب است وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿۶﴾ و هر آینه خواهیم پرسید فرستاده گان را یعنی پیغمبران از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تکریم است و گفته اند امم را از فرمان برداری
انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی با امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آینه بخوانیم عَلَيْهِم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفتند و شنود
ایشان چه بود وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿۷﴾ و نبودیم ناپیدا و دور از ایشان بلکه حاضر بودیم اقوال و افعال ایشان را وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر کس يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ آن روز که قیامت است درست و بوده
گفته اند صحیفهای اعمال او راست گشته بمیزانی که او را عمودی بود و کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و این صورت برای اظهار عدالت است و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که او را عمود
میزان پنجاه هزار ساله راه است و کفتین او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و کفتین بعجو آسمان و زمین است فَمَن ثَقُلَتْ پس هر کس گران بود مَوَازِينُهُ
اعمال سنجیده او بر این تقدیر مراد از میزان جمع موزون است و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعت است و آنرا که میزان
ایشان گران بود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸﴾ ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات و حق حقیقت در گرا نسبک باشد و بجاذبه عملها که وزن کرده او آن سبکی بمعصیت

ع ۲۰ ۱۱

خواهد بود فاولئک پس آن گروه الذین خسروا انفسهم آنانند که زیان کردند برای نفسهای خود در این یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند بآیاتنا بآیات ما یظلمون
ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم و بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان فی الارض در زمین جهت سکنی و زرع و گفته اند خلفای زمین
است میگوید شما را و مسکن دادیم در زمین تا سیر میکنید شام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از مکاسب
و تجارات و آنچه سبب معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگویید با وجود تخصیص چنین نعمی یا از شما اندکی است که برسم شکرگذاری و سپاسداری قیام مینماید بجهت
نعمت بسیبی و شکر گزارنده اندکی است گویند سپاس الهی زحمد کی است ولقد خلقناکم در آیه بتحقیق بیافریدیم شما را از اصلاب پدران شما ثم صورناکم پس صورت کردیم
شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس گفتیم للملائکة مر فرشتگان را
اسجدوا لآدم سجده کنید سجده تعظیم و تحیت آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه آدم را از روی فرمان برداری الا ابلیس مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد لم یکن
نبود من الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت ندای مر ابلیس را ما منعک چه چیز باز داشت ترا الا تسجد از آنکه سجده کردی آدم را اذ امرتک چون امر کردم
ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خیر منه من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعادی نماید از آنکه مثل من را مسجود چون او کسی نباید پس مانع آنست
که من از وی بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است وخلقته من طین و آفریدی آدم را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی
است ابلیس درین صورت مغالطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت است از آن و بنسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی
اشارت است بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را نظم زاهد می ابلیس صورت دید و لیکن غافل از معنی شد آن مردود و گفتش که چرا من عبث این طین کنم مسجود
را من لقب چون دین کنم نیست صورت جنتم را نیکو مثال تا به بینی شعشعه نور جلال و قیاس نیز در افضلیت بار از خاک مستقیم بود زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست
گرداند و خاک امین است هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین نیک از خاین باشد و آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر است چنانچه آدم را نقش
معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش را بسوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس سوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل
مذکور است قطعه صورت خاک ارچه دارد تیرگی در ذات خود نیک بنگر معنی صفا اندر صفات این همه خاک است کاندر وصف او صاف حالی گفت گروی و دیده
جستن گر گرد اعز صنایع کردنت روی بر خاک سیه آور که کیمیا است قال گفت خدا مر ابلیس را فاهبط منها فرو رو از آسمان یا از بهشت و این عقوبت بود مر معصیت او که گفته
اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بود بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس سزد و روا نباشد ترا ان تتکبر که گردن کشی کنی
فیها در آسمان و تعظیم نمایی بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعان اند یا شاید که معصیت کنی در بهشت که جای اطاعت کنندگان است فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستیکه
تو من الصاغرین از خوار شدگانی و در تیسیر آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را از زشت ترین صورتها قال گفت
ابلیس وقتیکه ممنوع شد و از رحمت ناامید گشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبر یعنی تا روز قیامت قال گفت خدا انک بدرستیکه تو
من المنظرین از مهلت داده شدگانی ابلیس علیه اللعنه مهلت خواست تا روز قیامت یعنی می خواست که نمیرد حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخه صعقه او را امان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک
من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی ترا مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری تا فرزندان آدم هستند ترا مهلت
دادم قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود لاقعدن لهم هر آیینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که آن
راه راست است و درست یعنی دین اسلام و منتهی آن باشم که ایشان را راه زنم و بر سر راه مستقیم بکدام ثم لآتینهم پس هر آیینه بیایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان
یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در پیش چشم ایشان بیارایم وعن ایمانهم و در آیم از دست راست
ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا بعجب و ریا اندازم وعن شمائلهم و از جانب چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین آرایم ولا تجد و نیابی تو اکثرهم
بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر گویندگان یعنی گروان باشند که نعم را نشناسند قال گفت ندای ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما عیب کرده و در حالتی که
نکوهیده باشی مدحورا و عیناک رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک منهم هر که پیروی تو نماید از اولاد آدم لاملأن جهنم هر آیینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از شما همه
یعنی از تو و متابعان تو ویا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت وزوجک تو و جفت تو که حوا است الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوهای
بهشت من حیث شئتما از هر کجا که خواهید یا هر چه خواهید ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فتکونا
پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا

گردانید لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا ظاهر گرداند برای ایشان مَا وُورِيَ عَنْهُمَا آنچه پوشیده کرده بود از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمیدیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت
یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشان را جامها از حریر بهشت پوشانیده بود و ابلیس دانسته بود که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور می‌شود در خبر است که ایشان را در معصیت انداز و تا لباس
از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد و بعضی آنکه پنهان بسیاری مار در دهان مار در بهشت در آمده بود و با صورت دیگر بر آمده چنانچه در قصص
و کتب مطوله مذکور است وَقَالَ و گفت شیطان مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر
آنکه نگردید شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت با حسن صورت یا استغنا از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه
نبود چنانچه ملائکه خزینهٔ بهشت اند و این از آن گفت که در دل آدم علیه السلام گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی است که در وی جاوید توان بود بعد از آن خطره وسوسه کرد و هم از اینجاست
که محققان گفته اند که هر آرزو که بنده را بخداوند است خالی از وسوسهٔ شیطان نبود و چون با وجود این وسوسه آدم علیه السلام در خوردن آن اهمال می‌نمود ابلیس بر وی مکرر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد
ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّي لَكُمَا بدرستیکه من مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا همیشه مانید آدم گمان نبرد که کسی بخدای
تعالی سوگند بدروغ بخورد و بدان سوگند فریفته شد فَدَلَّاهُمَا پس تنزل داد ایشان را ابلیس بدین سوگند ایشان را از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ ساقطه افکند ایشان بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه
فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آنهنگام که چشیدند از میوهٔ آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس از تن
ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی بر حیای ایشان عورت ایشان را ندید و ایشان از این صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند و قصد کردند بر کهای
اشجار یَخْصِفَانِ می‌چسبانیدند برگ بر بالای برگ وی نهادند عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند
تا چون جامها از ار شد و عورات خود را بدان بپوشیدند و از یک طرف بدان طرف می‌گریختند وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد ایشان را آفریدگار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا
آیا نهی نه کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نه گفته بودم شما را و تحذیر کرده بودم که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستیکه شیطان مر شما را
عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکار است و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت أَفِرَارًا
مِنِّي یا آدم از من میگریزی آدم گفت لا یا رب بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس گناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه و تعالی از روی
نیاز گفتند قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را وَتَرْحَمْنَا
و نه بخشایی بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را اهْبِطُوا فرود روید بر زمین بَعْضُكُمْ بعض
از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعض دیگر را دشمن اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر اند وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ
قرارگاهی و آرامجای وَمَتَاعٌ و برخورداری إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر بار به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ
در زمین میزیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین می‌میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده می‌شوید برای حساب و جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم ۲
کرد که به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است مر همه فرزندان آدم علیه السلام را میگوید قَدْ أَنْزَلْنَا بدرستیکه ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی بیافریدیم برای ع ۱۵
شما لباسها به تدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ بیان فایده لباس میکند و میفرماید يُوَارِي می‌پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ
عورات شما را وَرِيشًا و دیگر فرستادیم لباسیکه بدان آرایش کنید و در الگفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد آنچه در آن است از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام
زاهد رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش آنکه از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش امتعهٔ خانه بود وَلِبَاسُ التَّقْوَى و پوشش تقوی یعنی لباس که برای
تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذَلِكَ خَيْرٌ آن بهتر است از لباسهای نرم و متکلف که متجبران می‌پوشند و گفته اند لباس حرب جامهای حرب است چون زره و
خفتان که در وقت محاربه باشد از اثر تیغ و نیزه و تیر و نزد محققان لباس التقوی طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده می‌شود چنانچه عورت متحقق بدان مستور می‌گردد و گفته
اند که لباس التقوی عفت است که آن فرو فرستادن لباس یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس دو گونه است لباس تقوی و آن معروض نام شریعت
است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی تن بهره مند است که ستر سوأت او می‌شود و لباس تقوی هر یک از قلب و روح و سر خفی بهره دارند و بهر یکی
چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب ولی و بدان پوشیده میگردد سوأت طمع دنیا و ما فیها و خط روح از لباس تقوی صحبت حق است سبحانه و تعالی و بدان ستر
کرده بصورت تعلق بغیر مولی و نصیب سر از لباس محبت الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوأت رویت ماسوا و بهره خفی از لباس تقوی بقای او است بهویت حق و بدان
پوشیده میگردد سوأت هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از صورت وجود آتشکده در کشید آید و سر لمن الملک الیوم بر غره وحدت قهار جلوه نماید نظم

ملک ملک اوست و او خود مالک است بغیر و ذات کل شیء هالک است و کل شی باطل الا الله بطال ان فضل الله عظیم اطلاق الملک آید مرتش و جهش هیبت حفظی اندر نیستی خود طرفه البیت ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ
اللّٰهِ آن از لباس تفضل و رحمت خدا است که بدان سوات آدمیان را بپوشند و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشند که ایشان پند گیرند و قدر
این نعمت بشناسند يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ حذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد كَمَا أَخْرَجَ چنانکه
بیرون آورد أَبَوَيْكُمْ پدر و مادر شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا برمیکند از ایشان لِبَاسَهُمَا جامه ایشان را لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک ایشان سَوْآتِهِمَا عورت
ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ يَرَاكُمْ بدرستیکه ابلیس می‌بیند شما را هُوَ وَقَبِيلُهُ او و لشکر او
مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جاییکه شما ایشان را نمی‌بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی‌آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می‌بینند پس حذر از
چنین دشمن لازم تر است إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ بدرستیکه ما گردانیده ایم دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی‌آرند یعنی بواسطه جنسیت و
مناسبت بوی از دوست کافران ساخته ایم وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فَاحِشَةً عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و چون کسی
ایشان را از آن نهی کند قَالُوا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَيْهَا یافته ایم برین عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا و خدای فرموده است ما را باین فاحشه
پس تقلید را با افترا جمع کنند قُلْ بگو ای محمد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ نمی‌فرماید بزشتی و ناپسند در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر میکند بمکارم
خصال و محاسن اخلاق أَتَقُولُونَ آیا میگویید شما عَلَى اللَّهِ بر خدای از راه افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ بگو أَمَرَ رَبِّي فرمود آفریدگار من بِالْقِسْطِ
بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیها است وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست کنید رویهای خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر زمان سجود یا مکان سجود مراد از سجود نماز است
یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید بآن جهت که در مساجد خویش گزارید وَادْعُوهُ و بپرستید خدا را مُخْلِصِينَ در حالیکه
پاک کنندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای خدا طاعت را كَمَا بَدَأَكُمْ همچنانکه بیافرید شما را در ابتدای خلق تَعُودُونَ باز خواهید گشت بوی تا بیابید جزا و بد شما را بر عملها یا چنانکه
شما را از خاک بیافرید باز بخاک عود خواهید کرد فَرِيقًا هَدَىٰ گروهی را راه راست نمود یعنی توفیق داد بایمان وَفَرِيقًا و گروهی را گمراه کرد گروهی را بخذلان و حرمان حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ
سزاوار گشت برایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق بفضل الله إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا بدرستیکه این گمراهان فرا گرفتند الشَّيَاطِينَ دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان خود که فرمان
ایشان بردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدا وَيَحْسَبُونَ و گمان بردند و پنداشتند أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ که ایشان راه یافتگانند و فی نفس الامر چنان نباشد يَا بَنِي آدَمَ بعضی بر آنند
که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمانان چه بنو ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرد مینمودی از ذنوب
تفاول نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردنی حیوان مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده از طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال کردندی اهل اسلام گفتند ما بدین تعظیم
و تکریم سزاوار تریم حق تعالی ایشانرا تحذیر نمود و گفت خُذُوا زِينَتَكُمْ فرا گیرید جامه‌های خود را که بدان آراسته آید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز
میگزارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسها است که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری قدس سره میگوید مراد از زینت سر اسرار است
نه آرایش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه اماکن و مساجد باید و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و ملبس حضور
دل است برای عرض راز و نیاز بیت ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر در این درگاه بس وَكُلُوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن
از ماکولات نیکو باشد میوه وَاشْرَبُوا شیر و سایر مشروبات طیبات وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و مشرب یا بخوردن آن إِنَّهُ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ
الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیادت از سیری خورند و در کتاب قوة القلوب فرموده که دو بار خوردن در روز اسراف است و از بعضی سلف نقل ۳ ع ۶
میکنند که اسراف آنست که هرچه آرزو کند بخورد و دلیل و میم ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بتحصیل طعام و شراب و در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب گوید
نظم خواجه را این ز سحر تا شام دائم اندیشه شراب و طعام شکم از خوشتری و خوشحالی گاه پر سازدش گهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جا دم بکلبه یا مطبخ شیخ الاسلام عبد الله
انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آن باشد که بی رضای حق سبحانه صرف کنی شیئی یکجوانی که خیر دایم ز دست
بندی و داو راهی در دیر گاهی اسیر خیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِينَةَ اللَّهِ آرایش که خدای مقرر فرموده یعنی جامه‌ها منسوج الَّتِي
آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهِ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّيِّبَاتِ
و دیگر که حرام کرده است از پاکیزه‌ها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سائبه و جز آن قُلْ هِيَ بگو این زینت و طیبات
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی اینها باصالت برای مومنان است فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند در آن

یسلکون نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه و بی شریک یوم القیمة روز رستخیز کذلک همچنانکه تفصیل کردیم این حکم را نفصل الآیت تفصیل میکنیم نشانهای احکام
دیگر و دلایل توحید را بیّن سازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و بدانند قل بگوای محمد انما حرم جز این نیست که حرام کرده است ربی آفریدگار من الفواحش گناهان کبیره را که موجب
عقوبت عظیم است ما ظهر منها آنچه پیدا است از ان چون کفر و ما بطن و آنچه نهانست چون نفاق والاثم و حرام کرد گناهی که بران حد مقرر نیست چون صغایر والبغی و
حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بغیر الحق بناحق و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود و ان تشرکوا و دیگر حرام کرد آنرا که شریک آرید بالله بخدای و شریک گیرید ما لم ینزل
به آن چیزیرا که خدای نفرستاده است به پرستش او سلطنا حجتی و برهانی و ان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون
آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام و لکل امة و مر هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده آخر حیات ایشانرا و گفته اند برای اعزاز
مومنان وقتی است که دران عذاب استیصال بر ایشان فرود آید فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدتی مقرر آید لا یستاخرون ساعة
و اپس نمانند از آن اجل ساعتی یعنی ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد نه ساعت منجمان است و لا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن اجل یعنی اجل چون فرود آید از پیش و پس
پس و پیش نکند از وی یکنفس یبنی آدم خطاب با مشرکان عرب است اما یاتینکم چون بیایند شما را رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب عام است یعنی ای فرزندان آدم چون
بیایند فرستادگان بشما از انواع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما آیتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فمن اتقی پس هر که پرهیزد از شرک و تکذیب و اصلح
و باصلاح آورد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه ترسند ایمن شوند و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امید دارند برسند
والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بایتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بمعجزات و آیات و استکبروا و کبر آوردند از تعظیم نمودند یعنی سرکشی کردند عنها از آیات و دلایل وحدت
اولئک آن گروه اصحب النار ملازمان آتش اند هم فیها خلدون ایشان در آن آتش باقی اند ببقای ابد فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از کسی
که بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی بآنکه گویند زن و فرزند و شریک دارد او کذب بایته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این نیز انکار نبوت است اولئک آن گروه مفتریان
و مکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتب از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان برسد یا بیابند جزای آنچه
نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتیکه بیایند بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند
یتوفونهم و اگیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع این ما کجا اند آن بتان که بودند کنتم تدعون بودید که میخواندید و می پرستید
ایشان را من دون الله بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ اثری از ایشان بما نرسید و
شهدوا و گواهی دهند علی انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا بآنکه ایشان بودند کفرین ناگروندگان قال گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشانرا ادخلوا در آئید
فی امم قد خلت در میان امتان که در گذشته اند من قبلکم پیش از شما هم بر دین و آئین شما من الجن و الانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که
حق سبحانه و تعالی گوید در آئید با هم فی النار در آتش دوزخ هر کرا از ایشان علاوه تکبر بیشتر باشد در آمیشتر با آتش در آرند کلما دخلت هر گاه در آید امة گروهی بدوزخ لعنت
اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند در یک کیش و ملت مرده باشند چنانچه جهودان جهودان را لعنت میکنند و ترسایان ترسایان را و کبران کبران را و علی هذا القیاس
حتی اذا ادارکوا تا وقتیکه بیکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخریهم گویند آنانکه پس آمده اند و از پی در آمدگان لاولیهم برای آنانکه پیشوا بوده اند یعنی درباره
ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کرده اند ما را فاتهم پس ده ایشان را عذابا ضعفا عذاب دو چندان که ما راست من النار از دوزخ یک قسم
برای گمراهی ایشان و یک قسم برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای لکل ضعف مر همه را عذاب دو باره است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید و لکن
لا تعلمون و لیکن ایشان نمیدانند حقیقت خطاب بخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید و قالت اولیهم و گویند پیشروان لاخریهم مر پس روان را فما کان لکم
پس نیست شما را علینا من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون
بسبب آنچه کسب کرده بودید از کفر اکنون حواله عذاب بدیگری مکنید ان الذین کذبوا بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتند بایتنا آیتهای ما را از قرآن و دلائل قدرت
و استکبروا عنها و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمان بردن آن لا تفتح گشوده نشود لهم برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان ابواب السماء
درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای ارواح و عمل مومن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان
هفتم است و لا یدخلون الجنة و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتیکه در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت ممکن نگردد
پس کافر هرگز به بهشت نرود و کذلک و مانند این پاداش سخت نجزی المجرمین جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش دوزخ

ع ۴

مِهَادٌ و واشی که بران نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم ازان یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد وَکَذٰلِکَ و مثل جزای این گروه نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ پاداش
دهیم ستمکاران را وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدای وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب چون اعمال صالحه سبب ایشانست و ارتکاب تمام
آن فوق طاقت بشر است میفرماید که لَا نُکَلِّفُ تکلیف نمی کنیم و نمی فرمائیم نَفْسًا هیچ تنی را اِلَّا وُسْعَهَآ مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجا آورد و این جمله معترضه بود میان مبتدا
و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اُولٰٓئِکَ آن گروه اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در بهشت باقی و دائم اند وَنَزَعْنَا
و بیرون بریم مَا فِیْ صُدُوْرِهِمْ آنچه در سینه‌های بهشتیان بود مِّنْ غِلٍّ از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن ایشان جویها
برای زیادتی لذت و سرور ایشان وَقَالُوْا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را بینند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هَدٰىنَا لِهٰذَا راه نمود ما را الهام داد
مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ و نبودیم ما که بقوت خود راه می توانستیم یافت لَوْلَآ اَنْ هَدٰىنَا اللّٰهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکر
است که بهشتیان بر نعمت هدایت او کنند زیرا که بی توفیق رفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقهٔ عنایت الهی نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد رباعی گر بدرقهٔ لطف
تو ننماید ره از راه تو هیچکس نگردد آگاه وانکه بره رسند و باید رفتن توفیق رفیق از نشود وای براه لَقَدْ جَآءَتْ دیگر میگویند بهشتیان که بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ
براستی و ما بدو ایشان راه توحید یافتیم وَنُوْدُوْٓا و ندا کرده شوند اهل بهشت اَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت است که وعده داده شده بودید اُوْرِثْتُمُوْهَا میراث داده شدید
آنرا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت و بهشت را میراث گفت زیرا که عطائی بی رنج است و دیگر آنکه میراث گرفتگان اند از کافران
چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مراورا منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مومنان شود در بهشت
وَنَادٰٓی اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت اَصْحٰبَ النَّارِ اهل دوزخ را از روی شماتت گویند اَنْ قَدْ وَجَدْنَا بدرستی که یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما
از مثوبها حَقًّا راست و درست فَهَلْ وَجَدْتُّمْ پس آیا یافتید شما مَّا وَعَدَ رَبُّکُمْ آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حَقًّا راست و درست بی شبه
قَالُوْا نَعَمْ گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَاَذَّنَ پس آواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند بَیْنَهُمْ میان بهشتیان و
دوزخیان اَنْ لَّعْنَةُ اللّٰهِ بدرستیکه لعنت خدای عَلَی الظّٰلِمِیْنَ بر کافران است که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الَّذِیْنَ یَصُدُّوْنَ آنانکه باز میداشتند مردمانرا عَنْ سَبِیْلِ
اللّٰهِ از راه خدای وَیَبْغُوْنَهَا و می طلبیدند از برای راه حق عِوَجًا کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت کٰفِرُوْنَ نا
گرویدگان بودند وَبَیْنَهُمَا و میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون سور باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نخواهند رفت کما قال
فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُوْرٍ و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وَعَلَی الْاَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ
یَعْرِفُوْنَ میشناسند این رجال کُلًّا همه اهل بهشت و دوزخ را بِسِیْمٰىهُمْ بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی باشند و این موضع را جهت آن اعراف
گویند که ساکنان آن عارف اند باحوال فریقین و اینها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان
چه از آنجا منازل خود در بهشت می بینند و از آن مسلط میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده کنند و بخلاص ازان مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر ثعلبی منقول است
از ابن عباس رض که اعراف موضعی بلند است از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رض آنجا باشند و دوستان خدا را بشناسند بتازگی و سفید روئی و دشمنان خدا را
دانند به تیرگی و سیاه روئی و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا کسانی که از ابوین ایشان راضی نبوده یکی بوده یا موحدان باشند مقصر در عمل و دین قول بودن ایشان بر اعراف جهت تقصیر
ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بسبیل تهنیت گویند اَنْ سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ تحیت
خدای بر شما باد یا خوشحالی شما که بدار الاسلام سلامت رسید لَمْ یَدْخُلُوْهَا هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند وَهُمْ یَطْمَعُوْنَ و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت
در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات ملکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت منگر ... در دوزخ در دخول بحکم آن مرجح شود در حق خلق
بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند وَاِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ و هرگاه که چشمهای ایشان را گردانند در تفسیر
زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشته را فرماید تا روی ایشان بگرداند تِلْقَآءَ اَصْحٰبِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوْا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ
مکن ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادٰٓی اَصْحٰبُ الْاَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا یَّعْرِفُوْنَهُمْ مردانی را که بشناسند ایشان را بِسِیْمٰىهُمْ بعلامتهای ایشان
از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا می گفتند که خدا امثال بلال و عمار و صهیب و فقرای صحابه را
به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدا آنکسان ... ما را بر ایشان تفضیل کند قَالُوْا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما در عذابید مَآ اَغْنٰی عَنْکُمْ دفع نکرد

وقف لازم

ربع

از شما عذاب را جَمْعُكُمْ جمعیت شما که جمع میکردید یا کثرت انصار و اعوان شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد
اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان که کافران گفتندی أَهَٰؤُلَاءِ این گروه الَّذِينَ آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که لَا يَنَالُهُمُ
اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان به بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادْخُلُوا
الْجَنَّةَ در آیید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس
فرمود که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید
ا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را آواز دهند از ایشان شربت طعام
بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا که بریزید بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب
بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا
مشغولی و بازیچه چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت
تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست فریبنده و مکاریست بازی دهنده **مثنوی** دیده اعتبار خوابی است در ره کند ز اهل سرابی مشغول شو ... ورد روش اندیشه
کن کرم و سرد ... سرمایه آفت است زینهار خود را از فریبش نگهدار فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فراگذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فروگذاشتند و در خاطر نگذرانیدند لِقَاءَ
يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنان بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و بدرستی که آوردیم
برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ بکتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در او عَلَىٰ عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى و آوردیم
این کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمیبرند و منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ
مگر عاقبت کتاب و حقیقت آنرا از وعد و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست شود يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزیکه
بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت است يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون کافران
که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستیکه آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و درستی و ما تکذیب
کردیم و آن خطای عظیم بود فَهَلْ لَنَا آیا هست ما را مِنْ شُفَعَاءَ از شفیعان درخواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا باز گردانیده شویم بدنیا
فَنَعْمَلَ پس بکنیم غَيْرَ الَّذِي غیر آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه بشرک پس هیچ کس ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا ایشان را
باز آرند قَدْ خَسِرُوا بدرستیکه زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند
که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای **بیت** دیروز بدود ز دلم امید سیه بختی * امروز برفت و نا امیدم بگذاشت إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستیکه پروردگار
شما علی التحقیق اللَّهُ خداوندی است جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ او است آنکس که بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار
شش روز چه قبل از خلق آسمان و زمین روز نبود که عبارت از مدتی است معین از زمان طلوع شمس تا غروب او بوده در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا
است وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و قول اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیل است بر اختیار قادر مختار
و اشارتیست بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و بکتة العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی **نظم** نرم شیطان است تعجیل و شتاب
خوی رحمانست صبر و احتساب * با تانی گشت موجود از خدا تا بشش روز این زمین و چرخها * ورنه قادر بود کز کن فیکون صد زمین و چرخ آوردی برون * این تانی از پی تعلیم تست صبر
کن در کار دیر آور درست * ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش یا مستولی شد و مراد بدان یا مستولی گشت بر آن و تخصیص عرش باستیلای حق بر وجه آن باشد که عرش اعظم
مخلوقاتست و حقیقت نیست که استواء عرش صفتی است مر خدای را بلا کیف ولا وصف و این جمله متشابهات قرآنست باید و ایمان آریم و تاویل آن بحق میگذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ در می کشد
خدای تعالی شب را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفا بأحد الضدین يَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید
حَثِيثًا شتابکننده و روز نیز از عقب شب طالب است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ رام شدگان بِأَمْرِهِ بفرمان او أَلَا لَهُ
الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ بدانید که خدای راست آفریدن بدایع مخلوقات و فرمان نافذ یا مراد آنست که آفریده و تصرف در آنها است تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت

ع ۶

و فردانیت در ربوبیت رب العالمین آفریدگار همه عالمیانست ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را تضرعا زاری کنان وخفیة و در پنهانی ... باطل اورا انشا سید و داد آن
تضرع نشانه احتیاج است بنده آن آنرا نهان داشتن دلیل اخلاص است محتاج مخلص را ... و نا امید نیست مصرع نومید نیم که نا امید کفراست انه لا یحب المعتدین بدرستیکه خدای دوست ندارد
از حد در گذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند یا برای آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج سماوات ولا تفسدوا
و فساد مکنید فی الارض در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وادعوه و بخوانید خدای را خوفا از بیم عقاب وطمعا و بامید ثواب ان رحمت
الله بدرستیکه رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیک است به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون مادران یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل
بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بر تو بناهی امیدوارند بیت من اگر جفا است کارم بتو پس امیدوارم بجز از تو کس ندارم
که تو منبع وفایی وهو الذی و او است آنکه یرسل الریاح میفرستد بادها چهارگانه را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش باران رحمت خود حتی اذا اقلت
تا چون بردارند بادها سحابا ثقالا ابرهای گران بار آگفته اند که باد صبا ابر را از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات در آرد و باد دبور بعد
باریدن همه را متفرق سازد و بهر تقدیر چون ابر را بردارند سقناه براندیم آن ابر را لبلد میت برای احیای زمین مرده فانزلنا به الماء پس فرو فرستیم بدان ابر آب
بران زمین فاخرجنا به پس بیرون آریم بدان آب من کل الثمرات از هر نوع میوها کذلک همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نخرج الموتی زنده کنیم و بیرون آریم
مردگان را از قبرهای ایشان واحیای ارض که مونس احیاء اموات است بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما دریابید و بقیامت بگروید و بدین صورت بدان تمثیل است ... که
کنید والبلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدا و منت او که بی رنج بار آرد
باسانی و خوبی والذی خبث و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی که در ان هیچ نفعی نباشد این مثلی است که حق سبحانه و تعالی برای
فرموده در شأن مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن رسد انوار طاعات و عبادات بر جوارح
او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی صفتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم اهل ضایع مگردان کذلک
همچنانکه این مثل بیان کردیم نصرف الایات میگردانیم این آیت ها را و ضرب امثال در فنون احوال سخنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجا آرند و در
شلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لقد ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم نوحا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را و نیکه پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل ۷ع۵
بودند و بت می پرستیدند فقال یا قوم پس گفت نوح ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدا را به یکانگی ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان او
برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستیکه من میترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ که یوم الطوفان است یا روز قیامت قال
الملا گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک بدرستیکه ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش خدایان بعبادت یک خدای دلالت
میکنی قال گفت نوح در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب ولکنی رسول ولیکن من رسولم من رب العالمین
از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم شما را رسالات ربی پیغامهای پروردگار خویش وانصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما واعلم و میدانم من الله از وحی
خدای که بمن آمده ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید قوم نوح عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و بعید دانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند تعجب کردند نوح گفت اوعجبتم
آیا شگفت میدارید و عجب مینمائید ان جاءکم ذکر از آنکه بیاید شما را ذکر پیغامی و وحیی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از جنس شما یعنی آدمی هم از
شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت ولتتقوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای ولعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما بخشایند بسبب پرهیز
کردن از شرک فکذبوه پس دروغ داشتند قوم نوح نوح را و دعا کرد بهلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی در آمد حق طوفان فرستاد و همه
کافران را هلاک کرد و نوح با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن والذین معه و آنانرا که با وی بودند فی الفلک
در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن واغرقنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا بایاتنا آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالت و حدانیت یا معجزات
نوح برنبوت انهم کانوا بدرستیکه قوم نوح بودند قوما عمین گروهی کوران که از دیدن نشانها و صدق آیات نابینا شدند و باقی قصه نوح در بعضی آیات و سوره خواهد آمد
ان شاء الله تعالی والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا برادر ایشان در نسب یعنی خویش ایشان هود را و عاد که قبیله را زاید و خواند چهارم پدر هود است و عاد پسر
عوص بن ارم بن سام بن نوح است و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است و برین قول از انبیای عاد باشد و قبیله عاد مردم قبیله بالا و تنها در بوده
و از ایشان در تمام روی زمین دران زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بتان میکذرانیدند حق تعالی هود را برایشان فرستاد تا بیان

قبیله عاد بود ایشانرا به توحید دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را و بیگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز وی و بجهان مستحق عبادت نیست أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدا قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه او چه بعضی از ایشان تبع او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او و اکافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستیکه ما ترا می بینیم فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را بگذاری و دین محدث می آری وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق ما گمان میبریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در آنچه میگویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و حماقت وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود را وَأَنَا لَكُمْ و من مر شما را نَاصِحٌ أَمِينٌ نصیحت کننده ام راستگوی بی خیانت أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب آید شما را أَنْ جَاءَكُمْ که آمد بشما ذِكْرٌ پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از جنس شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بر وی آنست لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ چون گردانید شما را جانشینان سکان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود شما را در آفرینش بَسْطَةً قوتی یا زیادتی و در شمار … بزرگان جثه گفته اند مراد از بسطه طول قامت است که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بوده و درازترین صد گز فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که شما رستگار شوید قَالُوا گفتند آن گروه مر هود را أَجِئْتَنَا آیا آمده ما را لِنَعْبُدَ اللَّهَ تا بفرمایی که بپرستیم خدا را وَحْدَهُ یگانه و یکتا و نذر و دست بداریم پرستش آن را و گذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان و با هیچ وجه ترک عبادت ایشان نکنیم و توعدنا از عذاب ترسانیدی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را بدان وعده میکنی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راستگویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود قَدْ وَقَعَ بدرستیکه واجب شد عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ بر شما فرود آید شما از پروردگار عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه گفتندی و گمان ایشان آن بود که باران ایشان می بارد و دیگری را حافظه میخواندند بمعنی آنکه در سفر نگاه میدارد ایشانرا و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامت احوال از ایشانست و این الفاظ اسماء بودند بی مسمی چه اصنام که جمادات بودند قدرت بر اینها نبود پس هود فرمود که مجادله میکنید در اسمائی که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ شما نام نهاده اید ایشانرا وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار نمایید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم مراد را آورده اند که هفت سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا تپه از ریگ سرخ بود که مسلم و مشرک بدو توجه بدانجا کردندی بعد عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاصی یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه فرستادند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیدند و استدعا که بجهت طلب باران بموضع معین [illegible] مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود نمایید و از [illegible] توبه و استغفار در آیید تا حق تعالی از سحاب فیض بر شما باران رحمت ببارد پس قیل و اصحابش از مرثد خوشنود نشده او را بمکه گذاشتند و خود بموضع معهود رفته گفتند خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهد فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی آواز کرد ای قیل از این سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه اختیار کرد که باران در بیشتر می باشد و آن ابر به بیرون آمده با قوم خود روی به بلاد قوم خود نهاد و چون آن ابر بصحرا که از مساکن ایشان بود رسیدند و آثار [illegible] رحمت عادیان خوشنود شده بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند در هفت شبانروز تمام عادیان را هلاک کرد و هود با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی در حق تعالی از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم هود را وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند یعنی در دین او بودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا برحمتی از ما آن رحمت بخشش و بخشایش بود از ما برایشان وَقَطَعْنَا دَابِرَ و ببریدیم دنباله الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی ایشان را مستاصل کردیم و بنیاد ایشان را بر انداختیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ و نبودند قوم عاد گروندگان بوحدت معبود و برسالت هود وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ثمود قبیله بودند از عرب نسبت ایشان به ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح [illegible] و مساکن ایشان بحجر بود که آنرا حجر میگفتند [illegible] میان حجاز و شام [illegible] فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشانرا در نسب که صالح بود و صالح به پنج پشت به ثمود میرسید قَالَ گفت صالح چون برسالت بر ایشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ معبودی غیر او [illegible] استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم وی بسبب کثرت [illegible] قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ [illegible] رسالت [illegible]

چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود چیزی درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگر از متابعت او باید کرد برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و مردم
حاجتیکه از بتان طلبیدند انر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سرها را در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود و اشارت بسنگی کرد که
منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه می گفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ از برای ما ناقه مشابه شتری بختی بسیار موی آبستن باشد صالح فرمود که اگر خدای من
بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت
نماز بگذارد و بعد دعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند نالید و بشکافت و ناقه بدان
که دعا قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی چنانچه از یک پهلو تا پهلوی دیگر صد و بیست گز بود و در عظمت جثه چون کوهی بود و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان
در آن می نگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و دیگر اشراف قبیله ثمود در بادیه ضلال سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار
بیرون کردند **قطعه** یکی بنور عنایت ره هدایت یافت ❊ یکی بوادی ضلال بماند سرگردان ❊ یکی بوسوسه از دیو رفت سوی سقر ❊ یکی ز پیروی حق گرفت ملک جنان ❊
القصه آن شتر میان قوم بماند و در مرعای ایشان میچرید و آب چاههای ایشان بطریق عب او را می رسید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُمْ
بدرستیکه آمد شما را بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت منست هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این شتر خدایست
اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از سنگ تا باشد لَكُمْ آيَةً مر شما را نشانی بر پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بگذارید این
ناقه را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بخورد گیاه در زمین خدای شما را خوردن او هیچ مؤنتی نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ
پس فرا گیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست
دیگر وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانید شما را خُلَفَاءَ جانشینان در زمین مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاک قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ و جای داد شما
را فِي الْأَرْضِ در زمین حجر تَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مِنْ سُهُولِهَا از زمین نرم قُصُورًا کوشکها برای تابستان وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و سوراخ میکنید در کوهها
یعنی می سازید در سنگ بُيُوتًا خانها برای زمستان فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها وَلَا تَعْثَوْا و در نهایت
غایت مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین حجر مُفْسِدِينَ در حالتیکه قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید
قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروه بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه گردنکشی میکردند مِنْ قَوْمِهِ از قوم صالح لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آن کسانرا که ضعیف شمرده بودند
یعنی بیچارگان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آن کسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران أَتَعْلَمُونَ آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آنرا که صالح فرستاده شده است مِنْ
رَبِّهِ از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا می گفتند قَالُوا گفتند آن ضعفا إِنَّا بدرستیکه ما بِمَا أُرْسِلَ بِهِ بر آن چیز که صالح بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت
مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از اطاعت خدای و پیغمبر او إِنَّا بتحقیق که ما بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بآن چیز که شما گرویده اید بدان
كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزیکه نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان را می آشامید و در روزیکه نوبت قوم بود
آب چاهها بچهار پایان ایشان و غنائم گذاشتی و دیگر بابت آن شتر بهر وادی که می رفت چهار پایان از هیبت او سر بر زده و از انعام قوم از هراسان شده بطلق آن می رفتند و زمستان بطن وادی قوم می
در بطن وادی گرم تر بود و چهار پایان بظهر وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بایشان می رسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این ضرر بایشان بیشتر بود
قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بر آن آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بر ایشان چنانچه حق سبحانه و تعالی
میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردگار خویش وَقَالُوا و گفتند يَا صَالِحُ ائْتِنَا ای صالح
بیار آن چیز را که بِمَا تَعِدُنَا وعده می کنی ما را از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی تو از فرستادگان راستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرو گرفت ایشانرا الرجفه بعد از پی کردن ناقه در روز
بعد از شنیدن صیحه عظیمه فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فِي دَارِهِمْ در سرای خویش جَاثِمِينَ مرده و بر رو در افتادگان و برجا مردگان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از ایشان
و قتیکه ناقه را کشتند خدای فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل و زلزله هلاک خواهم کرد وَقَالَ و گفت صالح از روی تحسر يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستیکه برسانیدم بشما
رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار من که بادای آن مأمور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ و لیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمی کنید
النَّاصِحِينَ نصیحت کنندگانرا که از راه مهربانی شما را بایمان میخوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند وَلُوطًا و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آزر را که برادرزاده ابراهیم
بود آزر در دوا چون ابراهیم از بابل متوجه شام شد برادرزاده او لوط با او بود و حق تعالی ویرا پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود که سدوم اعظم آن

مدائن بود یکی سدوم و دیگر عاموراء و داوما و صابورا و سعوداد و گویند صعود و در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بدینها رسید و آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و سی سال در میان ایشان
بود و بجز از امر خدای نهی فرمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از فواحش ایشان لواطت بود و حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود ای محمد یاد کن قصه لوط علیه السلام را اِذْ قَالَ چون گفت
لِقَوْمِهٖٓ مر اهل سدوم را که لوط میان ایشان بود اَتَاْتُوْنَ آیا می آیید شما الْفَاحِشَةَ بدین عمل زشت یعنی لواطت مَا سَبَقَكُمْ بِهَا پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما
این کار نکرده اند مِنْ اَحَدٍ هیچ یک مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ از عالمیان اَئِنَّكُمْ آیا شما و حفص اِنَّكُمْ بطریق خبر خوانده یعنی بدرستیکه شما ای قوم لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً
از روی مباشرت مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بطریق حق نمیشنوید بَلْ اَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ گروهی اسراف کنندگان و از
حد در گذشتگان وَمَا كَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهٖٓ جواب قوم لوط علیه السلام بازای این کلام اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم مر بعضی را اَخْرِجُوْهُمْ بیرون کنید لوط را و دختران
او را و آنها را که ایمان آورده اند مِّنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه شما یعنی سدوم اِنَّهُمْ بدرستیکه لوط و متابعان او اُنَاسٌ يَّتَطَهَّرُوْنَ مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل
با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب ایشان پسندید و عذاب ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید ان شاء الله تعالی و چون عذاب نازل شد فَاَنْجَيْنٰهُ پس نجات
دادیم لوط علیه السلام را از آن وَاَهْلَهٗٓ و کسان او را از اهل بیت و مومنان اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او را که واعله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را با انکار لوط علیه السلام اغوا می نمود
كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِيْنَ بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد در میان قوم هلاک شد وَاَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر کفار قوم لوط
مَّطَرًا بارانی عجب بارانی یعنی عجب آن سنگ بود که بر سر قوم لوط بارید فَانْظُرْ پس بنگر ای بیننده كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِيْنَ آخر کار گناهکاران وَاِلٰى
مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم علیه السلام بود اَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین قَالَ گفت يٰقَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا ع ۱۰ / ۱۲
اللّٰهَ بپرستید خدای را مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ هیچ معبودی بحق جز وی قَدْ جَآءَتْكُمْ بدرستیکه آمد شما را بَيِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ معجزه روشن از
پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات بآنکه ذکر معجزات انبیا میکنند میگوید که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که چون
خواستی که بکوهی بلند بر آید کوه سر خود را فرود آوردی تا شعیب علیه السلام بآسانی بر وی صعود کردی و برکت قوم و را او و کیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی
و بدان خوردتر فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن نمودم شما را تمام فَاَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و درست سازید
الکیل را وَالْمِيْزَانَ و آله وزن را یعنی در کیل و وزن راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را اَشْيَآءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت مکنید
وَلَا تُفْسِدُوْا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِى الْاَرْضِ در زمین بَعْدَ اِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن زمین ببعثت انبیا و انزال کتب ذٰلِكُمْ این عمل که میفرمایم خَيْرٌ
لَّكُمْ بهتر است مر شما را اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما گرویدگان چون قوم شعیب علیه السلام در شهر بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را چنانچه از
بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوْا و منشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که بجهت اخذ اموال تُوْعِدُوْنَ تهدید میکنید و میترسانید مردمانرا و گفته اند ایشان بر سر
راهها نشستندی هر که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را وَتَصُدُّوْنَ و باز دارید عَنْ
سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای مَنْ اٰمَنَ بِهٖ آنکس را که ایمان آورده است بخدای وَتَبْغُوْنَهَا و بجویید برای راه خدای عِوَجًا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید وَاذْكُرُوْٓا و یاد کنید
منت خدا را بر خود اِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيْلًا اندک از جهت عدد و عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین
بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط علیه السلام را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوْا و بنگرید كَيْفَ كَانَ چگونه
بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمومنان کرد و گفت وَاِنْ كَانَ طَآئِفَةٌ و اگر چنانچه
گروهی مِّنْكُمْ از شما اٰمَنُوْا بگرویدند بِالَّذِيْٓ بآنچیزیکه براستی اُرْسِلْتُ بِهٖ فرستاده شده ام بآن وَطَآئِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان لَّمْ يُؤْمِنُوْا نگرویدند و قومی از بدین
بشعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی
شعیب علیه السلام فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوْا پس شکیبایی کنید حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ خَيْرُ الْحٰكِمِيْنَ و خدای

بهترین حکم کنندگانست که در حکم او میل و مداهنت نیست قَالَ الْمَلَاُ گفتند بزرگان الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا آنانکه گردن کشی کردند از پرستش خدای مِنْ قَوْمِهٖ از قوم شعیب

بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يٰشُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنها نیز که گرویده اند بیرون میکنیم مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَآ از دیه
خویش اَوْ لَتَعُوْدُنَّ یا هر آینه باز گردید شما فِيْ مِلَّتِنَا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند
همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آنان مومنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت ما و لهذا شعیب علیه السلام جواب ایشان بر وتیره داد قَالَ گفت شعیب علیه السلام اختیار میکنید

مارا بعود وَاَوَلَو کُنَّا و اگرچه باشیم کٰرِهِینَ ناخواهان یعنی چگونه درآئیم بدین شما و ما آنرا کاره باشیم پس اگر عود کنیم بملت شما و گوئیم خدا را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَیْنَا
هر آینه افترا کرده باشیم و بربسته عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغی در رو سپید آورده که ادعا قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بران طریق باشند و بدین سبب آن ملت می
گفتند پس شعیب فرمود که عود بملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست افترا باشد بر خدا اِنْ عُدْنَا اگر باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و بیایند فِیْ مِلَّتِکُمْ
در کیش شما بَعْدَ اِذْ نَجّٰنَا اللّٰهُ مِنْهَا بعد از آنکه برهانید خدای ما را از ملت شما پس مفتریان باشیم وَمَا یَکُوْنُ لَنَاۤ و نشاید و روا نباشد ما را اَنْ نَّعُوْدَ فِیْهَاۤ آنکه باز گردیم
بملت کفر اِلَّاۤ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّنَا آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده وَسِعَ رَبُّنَا در رسیده است
پروردگار ما کُلَّ شَیْءٍ بهمه چیز عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیز او داناست بعاقبت کار همه کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن
و شما و تهدید میکنید می نمائید از اخراج مومنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلْنَا بر خدای توکل کردیم و کار خود را بوی باز گذاشتیم پس شعیب روی از معاندان برتافت
و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه نمود و گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَیْنَنَا میان ما وَبَیْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَاَنْتَ خَیْرُ الْفٰتِحِیْنَ و تو بهترین حکم
کنندگانی وَقَالَ الْمَلَاُ و گفتند گروهی اشراف قبیله الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهٖ از قوم شعیب با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت
کنید شُعَیْبًا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید اِنَّکُمْ بدرستیکه شما باشید اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ آن هنگام از زیان زدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش
پدران بگذرید یا بزرگان که ما بهم کفار خود و گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان باشید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است و او شما را از آن منع میکند پس بعد شعیب
نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل مدین صیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه کرده در آمد که زمین را بلرزانید
یا آنکه صیحه بعد از زلزله بود ... که زلزله صباح رباح می باشد ... که جبرئیل فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه لرزه در آمدند فَاَصْبَحُوْا پس شدند فِیْ دَارِهِمْ در شهر
و منزل خود جٰثِمِیْنَ بر زانو افتادگان یعنی بر زمین افتاده جسدهای بی ارواح اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا شُعَیْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند کَاَنْ لَّمْ یَغْنَوْا فِیْهَا گوییا هرگز نبوده اند
دران شهر اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا شُعَیْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کَانُوْا هُمُ الْخٰسِرِیْنَ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بعقوبت منسوب و لزوم عقوبت آورده اند که چون
شعیب معاینه عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران وَقَالَ یٰقَوْمِ و گفت از روی تحسر کای قوم من لَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ بدرستیکه رسانیدم بشما رسٰلٰتِ
رَبِّیْ پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَکُمْ و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان
در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت فَکَیْفَ اٰسٰی پس چگونه تاسف اندوه خورم و غمناک شوم عَلٰی قَوْمٍ کٰفِرِیْنَ در هلاک قومی از کافران که مرا
تصدیق نکردند پس بقصص بعضی از امم ماضیه هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید می نماید کفار قریش را و میفرماید وَمَاۤ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِیْ قَرْیَةٍ در شهری و دهی مِّنْ نَّبِیٍّ هیچ
پیغمبری که او را تکذیب کردند اِلَّاۤ اَخَذْنَاۤ اَهْلَهَا مگر گرفتیم اهل آن شهر را بِالْبَاْسَآءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّآءِ و برنج و بیماری لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُوْنَ تا شاید که ایشان زاری کنند و
پند پذیرنده تصدیق نبی خود نمایند اما پند نگرفتند چون بلا و محنت بر ایشان شدند ایشان را امتحان مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَکَانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا
و مرض و شدت سلامت و صحت و فراخی حَتّٰی عَفَوْا تا وقتیکه بسیار شدند هم بمال و هم بر حال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَقَالُوْا و گفتند این امنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر
و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستیکه رسید اٰبَآءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّآءُ وَالسَّرَّآءُ دشواری و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی و گاهی صحت بود و وقتی بیماری و این
عادت زمانه است ... پس برهان طریق ما ... چون این قوم بر سیاستی بکفر رسوخ ورزیدند فَاَخَذْنٰهُمْ پس گرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگهان یعنی در حالتیکه
ایمن بودند وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ و ایشان ندانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم است از آنکه مقدمات عذاب دیده باشند و نزول آن را ندانسته وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ
الْقُرٰۤی و اگر چنانچه اهل این دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند اَهل مکه و ما حول او اٰمَنُوْا بگرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه بگشادیم عَلَیْهِمْ
بر ایشان و پدید آوردیم ایشان را بَرَکٰتٍ برکتها و زیادتها مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بقبول دعوات ایشان یا بارش باران وَالْاَرْضِ و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نباتات و
لٰکِنْ کَذَّبُوْا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَاَخَذْنٰهُمْ پس گرفتیم ایشان را بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی و در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی
بمواعید من ... از فتح العطا من ... ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدان است و جوارح و اعضای ایشان
را بسجده مشغول ساختمی که برکت ارض عبارت از آن است نظم در زمین و آسمان خود را گم می کنند ایزدی اهل سجود از زمین برد او ته با برکت بر سما معرفت برد ار کن اَفَاَمِنَ
ایا ایمن شدند اَهْلُ الْقُرٰۤی اهل مکه و حوالی آن بعد بیان که در عذاب کافران کردیم اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا از آنکه بیاید بر ایشان عذاب ما بَیَاتًا در شب وَّهُمْ نَآئِمُوْنَ و حال آنکه ایشان
خفته باشند ... غفلت ایشان اَوَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰۤی آیا ایمن شدند اهل آن شهرها اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًی

معانقه

ع ۱۱ ۹

بر وقت چاشت وهم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی متصرف در مهمات دنیا که بازیچهٔ غافلانست مشغول باشند بمحض سخریه آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن توان
بود نه بر درونه نیست أفأمنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگاه گرفتن خدای مکر استعارت است از استدراج بنده و گرفتن او بر جهتی که نداند فلا یأمن ایمن نشوند
مکر الله از مکر خدای إلا القوم الخاسرون مگر گروه زیان کاران بکفر و نفاق زیانزده بر دو جهان باشند أولم یهد آیا بیان نکرد و راه ننمود خدای للذین یرثون الأرض ١٢ ع ٦
برای آن کسانیکه میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن من بعد أهلها از پس هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالت پناه اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای بر ایشان بیان
کرد آنکه أن لو نشاء آنرا که اگر خواهیم أصبناهم بذنوبهم بگیریم ایشانرا بسبب گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه پیشینیان ایشانرا کردیم ونطبع و مهر نهیم
على قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب اگر دل منشرح است الخ می شنود و در سمع یا دل گوش است دل از استماع کلام
حق نصیبه دارد نه گوش آب و گل نظم این سخن از گوش دل باید شنود گوش گل اینجا ندارد هیچ سود گوش سر با جمله حیوان همدم است گوش سر مخصوص نسل آدم است گوش سر چون حاجب گوینده است گوش
سر بهل گر آگهی و پس بجهت تسلیهٔ حضرت رسالت پناه میفرماید تلك القرى آن شهرها که نسبت با تو مذکور داشتیم چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نقص علیك خوانیم بر تو
من أنبائها بعضی از خبرهای آن ولقد جاءتهم و بدرستیکه آمدند بایشان رسلهم پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب بالبینات بمعجزات روشن یا دلائل
واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن رسل بما کذبوا بآنچه تکذیب میکردند لیؤمنوا ایمان آورند بعد از آمدن رسل بما کذبوا
من قبل یا بجهت تکذیب پیشتر قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب مهر در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان کذلك مانند آن مهرها سخت
که بر دلهای کفار گذشته بود یطبع الله مهر می نهد خدای على قلوب الكافرین بر دلهای کافران مراد آنها از کفار قریش که خدا میداند که ایمان نیارند وما وجدنا و نیافتیم
لأكثرهم مر بیشتر امم مذکوره را من عهد از وفای عهد که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وإن وجدنا
و بدرستیکه یافتیم أكثرهم بیشتر از ایشانرا لفاسقین شکستگان عهد و پیمان ثم بعثنا پس برانگیختیم و فرستادیم من بعدهم بعد از پیغمبران مذکور موسى موسی بن عمران
بآیاتنا بمعجزاتی که او را اعطا کرده بودیم إلى فرعون بسوی فرعون که نام او قابوس یا ولید بن مصعب بن ریان و فرعون لقب ملوک مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان و تبع که القاب
سلاطین فارس و روم و چین و یمن است وملئه و بسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن
آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگرویدند فانظر پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که غرق شدند
حضرت موسی چون از مصر فرار نموده در مدین بصحبت شعیب رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح در آورده باز عزم مراجعت با مصر فرمود و در اثنای طریق کوه ایمن رسیده خلعت پیغمبری
یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصه در اثنای سوره آینده مذکور است حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان
و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی ع بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد و آغاز دعوت کرد وقال موسى و گفت موسی یا فرعون إنی رسول ای فرعون بدرستیکه
من فرستاده ام من رب العالمین از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حقیق سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی و سزاوار و استوارم على أن لا أقول بر آنکه نگویم على الله بر خدای إلا
الحق مگر سخن راست قد جئتكم بدرستیکه آمده ام بشما ببینة بحجتی روشن من ربكم از پروردگار شما آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فأرسل پس بفرست
معی با من بنی إسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که مواطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را بندگی میگرفت و سبب آن
بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر آمد آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل
را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست در زمان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او قبول نکردند و گفت پدران شما
بندگان زر خرید کسان بوده اند شما بنده زادگان باشید پس ایشانرا به بندگی گرفت تا وقتیکه موسی مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا با وطن آبای خویش بروند قال گفت
فرعون إن كنت اگر هستی تو که دعوی خود جئت بآیة آورده معجزه و حجتی فأت بها پس بیار آنرا إن كنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان در دعوی معجزه خود فألقى عصاه
پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فإذا هی پس آنجا عصا بعد از القا ثعبان مبین اژدهای شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدها است در زرد آمده گویند آن اژدها دهن
گشاده ما بین لحییه هشتاد ذراع بود و فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون کرد و روی بسوی تخت وی آورد و مردمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلائق
بهنگام فرار بیست و پنجهزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی بحق کسیکه ترا بما فرستاده است که این عصا را بگیر که من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی ع عصا
ثعبان را گرفت باز عصا شد فرعون باز بر سر رجوع نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست راست را بگریبان برد یا بزیر بغل چپ آورد و گفت یک و بیرون کشید دست خود را فإذا
هی پس آنجا بود دست او بیضاء سفید که بیاض او در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت للناظرین مر بینندگان را نظاره کنندگان را آورده اند که موسی ع مردی گندم گون بود و چون ١٣ ع

دست در گریبان کشیدی و بیرون کردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی دست را سیاه نمود و بفرعون نمود و بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد شعاع نورانی
که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد همان حالت اولی شد القصه چون فرعون بدید این دو معجزه اشراف قوم او طلبید در باب موسی با ایشان مشاورت کرد قَالَ
الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این موسی لَسَاحِرٌ هر آینه جادوی است عَلِيمٌ دانا بفن سحر ماهر در آن که چوب را اژدها می سازد و دست
گندم گون را بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَن يُخْرِجَكُم که بیرون کند شما را مِّنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون
چون این سخن بشنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر این چیست قَالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او هارون را یعنی تاخیر کن مهم او را و شتاب زدگی منما وَ
أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ گرد فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر ساحری که باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق
در فن خود آورده اند که در هیچ قرن چندین ساحر نبوده که در قرن موسی و در وسائط وقعه باقصی این صعید بوده اند و در تفسیر زاهدی آورده که در ولایت صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن
سحر مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند از آن پیر پدر خود بر ما در سر قبر بسخن ایشان بکرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را
طلبیده بسبب آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصائیست که چون می افکنند اژدها می شود و بر هر چه میآید می خورد و فرعون را عاجز کرده که ما را با وی معارضه
فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بدیشان بسر سیدید که وقتیکه ایشان در خواب میشوند آن عصاها را که اژدها می گردد بیابند اگر میکرد بدانید که آن جادو نیست چه سحر ساحر وقتیکه در خواب باشد اثری
ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید که هفتاد
هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر باز میدهد وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان
بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزدی إِن كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد شما باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید
لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من بر درگاه که خواهید نزدیک من آئید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند دو از آن که سابور و عاذور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در تفسیر
لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون مستعد شدند سابور و عاذور در واقعه سوال جواب با پدر خود کردند ایشان قصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا بدیشان گفته پس بر ایشان
معلوم شد که هر گاه که موسی در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی می کند ایشان را تردد پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و نهان میداشتند تا وقتیکه فرعون بعضی موسی را طلبید و مقرر
شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصاها و رسنها در میدان آوردند و فرعون بالای تخت خود بر منظر نشست و مردم مصر به نظاره حاضر شدند هفتاد
هزار ساحران بیک طرف صف کشیدند و موسی و هارون بیکجانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَن تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی
عصای خود را وَإِمَّا أَن نَّكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افکنندگان حبال و عصای خود را قَالَ گفت موسی از روی کرم و تسامح و تحقیق که اختیار با شما باشد أَلْقُوا افکنید آنچه افکنید
فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقت نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ
و بترسانیدند مردمان را وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را هیچون ما فته و بافته بودند و بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجواف
را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بر آن تافت سیماب زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند
و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که همه میدان پر از مار است وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ
بسوی موسی أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ که بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدها شده دهان گشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند
و بدروغ تخیل می نمودند و آن جمل خرواری رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنها ایشان را فرو برد روی به نظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در آن انبوهی هلاک گشتند
پس موسی او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پدید آمد راستی موسی وَبَطَلَ و زائل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه
بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی غالب شد یا فرعون
و قوم او منکوب و مغلوب شدند وَانقَلَبُوا و بازگشتند از آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان و ما ابتدی بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند جادوان بر روی های خود سَاجِدِينَ
سجده کنندگان مر خدا را قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو کی باشی رب العالمین
رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پروردگار موسی و هارون و همه عالمیان است قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان آمَنتُم بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
پیش از آنکه دستوری دهم شما را و اذن إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این عمل لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ تدبیر خفی است که شما کرده اید و ساخته اید آن را فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما
با موسی مواضعت کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید از این شهر أَهْلَهَا اهل آن را از قبطیان و درین ملک شما و بنی اسرائیل مانند فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

موسی و فرعون با ساحران قصه

پس روی باشد که آیند نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدید بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَیْدِیَکُمْ دستهای راست شما را وَاَرْجُلَکُمْ و پایهای چپ شما مِنْ خِلَافٍ
از خلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُمْ پس بر دار کشیم اَجْمَعِیْنَ همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوْا گفتند جادوان آنکار ازین حیرت رسانی و وعید کشتن چه باک که
ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه آب زلال براکه بسبب مرگ اِنَّآ اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس خواهان آنیم و فی المثنوی المعنوی قطعه جانهای بسته
اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل در هوای مهر حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند چون نقاب تن برفتند ز روح از لقای دوست یابد صد فتوح میر جان در جهان آب گون اَثَرِه یا بیت
یعلمون وَمَا تَنْقِمُ مِنَّآ و ترا که فرعونی منکر نمی شوی از ما و عیب نمی کنی ما را اِلَّآ اَنْ اٰمَنَّا مگر آنکه ایمان آوردیم بِاٰیٰتِ رَبِّنَا به نشانهای قدرت آفریدگار لَمَّا جَآءَتْنَا آنگاه که آمد بما و مشاهده
۱۴ کردیم بر دست موسی پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا بریز بر ما و افاضت کن صبری که شکیبا در این بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِیْنَ و
ع بمیران ما را مسلمانی و ثابت قدم دار بر ایمان وَقَالَ الْمَلَاُ و گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون اَتَذَرُ مُوْسٰی وَقَوْمَهٗ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را
۱۸ لِیُفْسِدُوْا فِی الْاَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند وَیَذَرَکَ و بگذارند پرستش ترا وَاٰلِهَتَکَ و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند که فرعون خلق
را به پرستش خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او صورت خود بتان ساخته بود و بر یکی از قوم را بتی داده بود که این را پرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و ازین سبب گفت
انا ربکم الاعلی ای بهاء خدایان خود و تر بنده من خدای بزرگترم القصه اعیان مملکت فرعون را تحریض و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ اَبْنَآءَهُمْ زود باشد که
بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْیٖ نِسَآءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَاِنَّا فَوْقَهُمْ قٰهِرُوْنَ و ما بر ایشان
غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی روی آوردند بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوْسٰی لِقَوْمِهِ گفت موسی بگروه
خود اسْتَعِیْنُوْا بِاللّٰهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوْا و صبر کنید برآنچه با شما کنند اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ بدرستیکه زمین مصر خدای راست یُوْرِثُهَا میراث میدهد آنرا مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد
مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود درین سخن وعده هلاک قبطیانست و درآمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یافتن لِلْمُتَّقِیْنَ مر پرهیزکاران
راست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت فرموده قَالُوْٓا گفتند اُوْذِیْنَا ما را می رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِنْ قَبْلِ اَنْ
تَاْتِیَنَا پیش از آنکه تو بیایی از مدین بمعنی آنکه روز بار ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو آمدی و تمام روز ما را کار میفرمایند و پسران
ابنای ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند قَالَ گفت موسی از روی تعریض عَسٰی رَبُّکُمْ شاید که پروردگار شما عسی از برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای اَنْ یُّهْلِکَ
۱۵ عَدُوَّکُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما که فرعون است با قوم او وَیَسْتَخْلِفَکُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَیَنْظُرَ پس مینگرد خدای که بوقت
ع خلافت و ریاست کَیْفَ تَعْمَلُوْنَ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بر آن جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند وَلَقَدْ اَخَذْنَآ
۳ و بدرستیکه گرفتیم اٰلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِیْنَ بقحط و تنگی و خشکسالی وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرٰتِ و نقصانی بعضی از میوه های ایشان لَعَلَّهُمْ
یَذَّکَّرُوْنَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَاِذَا جَآءَتْهُمُ پس چون آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی و ارزانی قَالُوْا لَنَا
هٰذِهٖ میگفتند برای ماست نیکوئی و ما مستحق آنیم وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسید بدیشان سَیِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا یَّطَّیَّرُوْا فال بد گرفتندی بِمُوْسٰی وَمَنْ مَّعَهٗ بموسی و آنانکه با وی
بودند از مومنان و میگفتند این رنج و محنت از شامت ایشان بما میرسد اَلَآ بدانید اِنَّمَا طٰٓئِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست و آن اعمال ایشان
است که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملها بدیشان رسیده وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان یعنی قبطیان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد
از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمال است وَقَالُوْا و گفتند فرعونیان موسی را مَهْمَا تَاْتِنَا بِهٖ هرگاه که بیاری پیش ما هر چیزی بیاری مِنْ اٰیَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه تو
است مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِیْنَ پس نیستیم مر ترا گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان به نهایت انکار رسیدند
آمده فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمُ پس فرستادیم بر ایشان الطُّوْفَانَ طوفان آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه را چون باران و سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ بر ایشان وَ
الْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا شپش وَالضَّفَادِعَ و بزغ وَالدَّمَ و خون اٰیٰتٍ مُّفَصَّلٰتٍ در حالتیکه این ها نشانهای قدرت الهی بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدتی میان هر دو آیت
بود و استمرار هر آیتی یک هفته فَاسْتَکْبَرُوْا پس ایشان گردن کشی کردند از فرمان برداری وَکَانُوْا و بودند قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود نظر بر آیات و
تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان عذابی از آنها که مذکور شد قَالُوْا گفتند از روی تضرع یٰمُوْسَی ادْعُ لَنَا ای موسی
بخوان برای ما رَبَّکَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَکَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تو است یعنی خدای با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ کَشَفْتَ
اگر باز بری و زایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ هر آینه ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ و هر آینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل

تا هر جا که خواهی بفرستی فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنوقت که باز بردیم به دعای موسی و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَىٰ أَجَلٍ تا مدتی که از زمانی که ایشان هُم بَالِغُوهُ
ایشان رسند گانند بدان یا معذب کرده شوند بدان إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ پس ایشان عهد را می شکنند در نقل آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و بظلمت ابر آسمان تیره گشت و آب
بخانهای قبطیان درآمد و مردان و زنان بیرون آمدند و کودکان بر بلندیها نشستند و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب
بدان خانها در نیامد القصه تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از وی خواستند که روی بموسی آورد تا از خدای خود درخواه تا این بلا از ما رفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای
موسی رفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان از آن رطوبت بیشتر نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و گفتند این خود چنین می بایست خوشحال
بلکه شوره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخورد دیگر باره پناه بموسی آورند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدا تو بگرویم حضرت موسی بصحرا بیرون آمد و بعصا
خود اشاره بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از غله بمانده گفتند که این بایه محصول امسال است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد
تا آنچه از زراعت مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کردند آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز مرتفع شد گفتند ای موسی ما را محقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق
سبحانه و تعالی لشکر بزغ را بدیشان فرستاد تا بجامه و خواب ایشان در آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی درآمدندی باز تضرع نموده شرط کرده این بلا
رفع شد دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی مشکوزه آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خوناب می شد و اگر قبطی از طرف خود در دی به نسبت برکت
همین حال واقع بود دیگر اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا ترک متابعت بجا آوردند فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از او انتقام کردیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق ساختیم ایشانرا
فِي الْيَمِّ در دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ و بودند از تامل در آن بی خبران وَأَوْرَثْنَا
الْقَوْمَ و میراث دادیم آن قوم را الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک
فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن زمینی که برکت پیدا کردیم در آن با انهار
و بسیار محصولات یا بافدام انبیای عظام علی نبینا و علیهم وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ و تمام شد و بوفا رسید وعده پروردگار تو الْحُسْنَىٰ وعده نیکو عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل که آن نصرت
بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بِمَا صَبَرُوا و وفا این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و پرداخته
کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلها وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بود که برافراخته بودند از بناها چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ
و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس آمدند و بگذشتند عَلَىٰ قَوْمٍ برگروهی از قبیله لخم که در رود آمده يَعْكُفُونَ اقامت میکردند عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَّهُمْ بر پرستش بتان
که مرا ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قوم را مجاور بتکده دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى ای موسی اجْعَل لَّنَا بساز از برای ما إِلَٰهًا خدایی یعنی تمثالی که آنرا پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشانرا خدایان
هست که می پرستند قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی بدرستیکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی نادانید که وجه میسوز ندانید که توهم جواز عبادت غیر خدا از ایشان إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ
هلاک شده اند مَّا هُمْ فِيهِ یا آنچه ایشان در آنند یعنی خدای بن آئین ایشانرا در هم خواهد شکست و بتان ایشان بدست ما پاره پاره خواهد کرد وَبَاطِلٌ و زائل و مضمحل است مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آنچه هستند ایشان میکنند از عبادت اصنام قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ گفت موسی آیا بجز خدای أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان زمان شما و با نواع نعم تخصیص فرموده وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ از متبعان فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ
الْعَذَابِ سختی عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ می کشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده می گذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری وَفِي
ذَٰلِكُم و درین رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک
فرعون کتابی بیارم شما را از نزدیک حق که هر چه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی از خدای درخواست تا آن کتاب فرستد حکم شد که سی روز روزه
داشته پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی سی روز روزه داشت و روز سیم بطور توجه نمود که اثبات از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن بوی آید بریش دفع آن را بچیده مسواک کرد ملائکه گفتند
ما از تو بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا ماجرا باز ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده کردیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبها
از ماه ذوالقعده چون مدار حساب شهور عرب بر رؤیت هلال است و آن در شب می شود تاریخ را بشب مقید کرد وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیگر از ماه ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد میقات
رَبِّهِ وقتیکه پروردگار او مقرر فرموده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانروز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی لِأَخِيهِ هَارُونَ مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي خلیفه
من باش فِي قَوْمِي در میان قوم من وَأَصْلِحْ و صلاح آر بر کار برادر که شایسته اصلاح آید از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه کاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن
هنگام که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا بوقتی که مقرر و معین کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با او پروردگار او یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در میان آورده اند که چون حق سبحانه خواست

16 ع 12

ربع

[illegible] بی‌قرار بود تا مدت فرمان کرد او را در طور ظلمتی فرو گرفت و چون موسی قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمان با منظر وی در آورد و ملائکه را دید
در [illegible] و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق سبحانه با وی سخن گفت و در تبیان آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی صد و چهار هزار و اصح آن بود و چهار هزار است و در کشاف گفته که حق
جل شانه [illegible] با وی سخن گفت چون موسی علی نبینا و علیه السلام سخن حق بشنید و از جام کلام ملام ربانی جرعه ذوق محبت بچشید و فراموش کرد که او در دنیا [illegible] که در فردوس اعلی است و چون [illegible] مشتاق لقا
قَالَ گفت موسی رَبِّ ای پروردگار من أَرِنِي بنمای با من نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بنگرم أَنْظُرْ إِلَيْكَ بنظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای لَنْ تَرَانِي نتوانی دید مرا در دنیا
چه [illegible] زائل [illegible] که [illegible] در دنیا [illegible] و در [illegible] که بعضی فانی [illegible] بلکه جمال باقی [illegible] مشاهده باید کرد و آن [illegible] در بهشت خواهد بود [illegible]
موسی [illegible] دلیل جواز رویت است چه اگر رویت محال بود موسی این سؤال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست بیت ای بلبل که [illegible] نوبهار می‌سراید [illegible]
[illegible] که [illegible] خطاب لن ترانی شنید عالی‌تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت [illegible] مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قائم
[illegible] بیت لن ترانی [illegible] جواب [illegible] لن ترانی رسید [illegible] محال مرحمت
فرستاد که تو با ضعف بشریت [illegible] دیدار نداری از آن گفتم که لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ و لیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از
تو بیشتر است فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند بمکان خود در هنگام تجلی من فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا [illegible] طاقت دیدار من باشد و اگر کوه را
طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلَّى پس آن هنگام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود [illegible] از نور عرش بمقدار [illegible]
لِلْجَبَلِ برای آن کوه [illegible] که حیات و علم و [illegible] آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید و در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از هفتاد هزار حجاب
[illegible] ظاهر کرد در آن ساعت [illegible] که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر [illegible] که سر بالین [illegible] شفا یافت عرصه زمین [illegible] سبزی پذیرفت و آبهای شور [illegible]
و حلاوت متصف گشت بتان [illegible] در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای تعالی آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت
و شش کوه دیگر از وی جدا گشت سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا و بیفتاد موسی بیهوش از هول
آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه یوم جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آن وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از مرضه [illegible]
حضرت تو است یا پاکی میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گرویدگانم بعظمت
و جلال تو یا بآنکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای بیک لمعه تو کوه بصد پاره شود چه عجب گر دل عاجز و بیچاره شود چه عجب نیست که کوه بدان عظمت تحمل دید
نداشت که دل انسان را بحکم و لیکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته [illegible] که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را
معمور سازد بیت دل [illegible] آنچه گردون بر نتافت دل بدان [illegible] آنچه عرش اندر نیافت پس حق سبحانه جهت تسلی دل موسی و تدارک الم که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ
گفت خدای يَا مُوسَى ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقا ذات تو اندوهناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستیکه من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر
اهل زمان یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَيْتُكَ آنچه
عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از شکر گویندگان بران عطا وَكَتَبْنَا لَهُ و نوشتیم یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل را
گفتیم که نقل کرد و از نهر النور نوشت برای موسی فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل کتاب است و طول هر لوحی دوازده ذراع
[illegible] بوده و لوحها از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت یا از سنگی سخت که از برای موسی نرم کرده بود و چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و [illegible] نوشته بود مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ از هر چیز که در باب دین محتاج الیه اند مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی را فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ
بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را که بر تصدیق و عزیمت يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا بنیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و کل ما
الواح همه حسن بود و قول آنست که احسن عزائم بود و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع است بین الفرائض و النوافل سَأُرِيكُمْ زود آ
بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دائره فرمان من بیرون رفته
اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از صدا و ندای ایشان نمانده تا عبرت گیرید از آن قطعه چشم عبرت چو [illegible] قصر شاهان بنگر تا جهانیان از حادثات
دور گردون خرابه پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت جغد نوبت می زند بر قلعه افراسیاب سَأَصْرِفُ زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِي از قبول آیتهای من که قرآن است یا از فهم دلا
قدرت که در آفاق و انفس است الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنان را که تکبر می کنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا استحقاق یعنی [illegible] تکبر [illegible] تا فهم سخن نکنند

از ذو النون مصری قدس سره منقول است که خدای نخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده عبث وَإِن يَرَوْا و اگر
ببینند این گردنکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانه را یعنی همه معجزات را بر صدق نبوت محمد یعنی معجزات آنحضرت … لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نیارند بدان از جهت تکبر و عناد وَإِن يَرَوْا و اگر
ببینند این گردنکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آن را راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند این گردنکشان سَبِيلَ الْغَيِّ
راه گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آن را راه گیرند و سیر کنند ذَٰلِكَ این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمرده‌اند سخنان
ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان غَافِلِينَ ناآگاهان و بیخبران گفته‌اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمی
کردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که قرآن است یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دیدار را دروغ شمردند و دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و تباه
۱۷ ع ۶ گشت عملها که درین جهان کرده‌اند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بوده‌اند در دنیا يَعْمَلُونَ عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ و فرا گرفتند
قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِن بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایه‌های ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله جَسَدًا بدنی
لَّهُ خُوَارٌ مر او را آوازی چون آواز گاو آورده‌اند که بنی اسرائیل چون از مصر بیرون می‌آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم بدان
اشتغال می‌نمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون
موسی عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف در آن ایشان را حرام است هارون بفرمود که تا تمام
او را جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورد و در زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیئت گوساله ساخت
اما بی روح بود پس علی کرد که از وی آواز بر آمد چون آواز گاو آورده‌اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضهٔ خاک بر گرفته
با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از آن خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس میفرماید که چون آواز
وقف لازم گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه نماید ایشان را راهی که بخیر
رسد اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را بخدائی وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطائف امام قشیری مذکور است که هر که در دست بیان اثنی که مصنوع خود است پرستند
و میان امتی که عباد صانع خود کنند بیت آنکه تو ساختی بساز و کارش سازنده تواست ندو عالم یارش وَلَمَّا سُقِطَ و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِي أَيْدِيهِمْ
در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را چون یافتن کسی که چیزی در دست خود در آرد و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند بعد عجل از عبادت
او وَرَأَوْا و دیدند أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا که ایشان به تحقیق گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما وَيَغْفِرْ لَنَا
و اگر نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ که باشیم ما هر آینه از زیانکاران و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ و آن هنگام که باز گشت موسی از طور إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم
غَضْبَانَ خشمگین بغایت أَسِفًا اندوهناک … آورده‌اند که موسی در محل رجعت از این قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه وی را خبر کرده بود در طور و او خشمناک
بامده تمام در میان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابت کردید از من مِن بَعْدِي از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید
عَنْ أَمْرِ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود … وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ بیفکند موسی لوحها را که احکام الهی بر آن نوشته بود و آن غضب نیز برای خدا
بود … آورده‌اند لوح … بیفکند اما از دست نهاد چنانکه کسی چیزی بیفکند و جمهور برانند که الواح بیفکند و شکسته شد شش سبع … بران مکتوب بود …
و آن تفاصیل … بود و یک سبع مانده که هدی و رحمت بود پس موسی بعد از معاتبه با قوم الواح را افکند وَأَخَذَ و بگرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ موی سر برادر را … يَجُرُّهُ إِلَيْهِ
بطرف خود میکشید در طریق معاتبت … قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هارون ای پسر مادر من …
… إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي … وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي
و نزدیک بود که بکشتند … فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ پس شاد مکن بمن دشمنان … وَلَا تَجْعَلْنِي و مگردان مرا
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی همراه گوساله پرستان مسیار قَالَ گفت موسی بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا …
۱۸ … وَلِأَخِي و برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلم وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشایش خود …
ع ۷ … وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندگانی …
… إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ بدرستیکه آنانکه از روی جهالت …

خواهد رسید که برسد ایشان را غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر فرمود که بکشند یکدیگر را وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا که آن جزیه است یا اجلاء از دیار ایشان وکذلک و همچنین که پاداش داده ایم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را والذین عملوا السیئات و آنانکه عمل
بدیها کردند از صغایر و کبایر ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعدها از پس آن عملها وآمنوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر
مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آن است که تصدیق کردند آنرا که حق توبه کنندگان را قبول میکند ان ربک بدرستیکه پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور آمرزنده است
مر گناهان ایشان را رحیم مهربان است بر ایشان بر قبول توبه از ایشان ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت عن موسی الغضب از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل
موسی بود بدان فعل بکسی که امر باشد بچیزی و بدان اغوا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت می کند برانچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه گویا که آن بمنزله نطق است
و سکون آن بمنزله سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که بشکسته بود وفی نسختها و در آنچه مکتوب بود در ان هدی راه نمودن بود از
گمراهی ورحمة و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم مر عقاب پروردگار خود را یرهبون ترسکاری کنند یعنی از عذاب خدای می ترسند
آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی که جمعی از اخیار بنی اسرائیل با خود بطور بیار تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی با قوم گفت و قبول کردند واختار موسی و برگزید موسی
قومه از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد لمیقاتنا برای میعاد ما یعنی وقتیکه وعده داده بودیم و قولی آنست که طائفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده
و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بر آن گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود برد و چون
بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حایل شد و موسی ببرده غمام در آمد و اخیار قوم او بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود
پس چون ابر منکشف گشت موسی بیرون آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم ما نبود و ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن
صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی مضطرب شده آغاز زاری کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرجفة صاعقه و بسوختند
و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب و از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید و موسی ترسید
که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن ما
از میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی فرموده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء بسبب
آنچه کردند بی خردان منا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رؤیت ان هی نیست این کردار ایشان الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشان را
کلام خود شنوانیدی تا طمع رؤیت کردند و از گوساله آوازی بدید آوردی تا فریفته شدند و در کتب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط برآورد
تا بجایی حال انس رسیده از روی دلال بدین جرأت اقدام فرموده و دلال که در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبین من المستأنسین مناجات برخ
العبد الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادب است مثنوی گفتگوی عاشقان در کار رب جوشش
عشق است نی ترک ادب هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش نی ادب ماند در وی نی عقل و هوش و هم از مقام بسط است این سخن موسی تضل بها من تشاء گمراه میکردانی بدان
فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی که گمراه شود وتهدی من تشاء و راه مینمائی هم بدان هر کرا خواهی انت ولینا توئی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا
و ببخشای بر ما وانت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا فرما ما را فی هذه الدنیا درین سرا حسنة نیکوئی که
قبول توبه است یا توفیق طاعت یا رزق حلال یا صدق مقال وفی الآخرة و در آن سرا هم نیکوئی ما را که مغفرت است یا جنت یا سعادت رؤیت انا هدنا الیک بدرستیکه ما
بازگشتیم بسوی تو قال گفت خدای عذابی عذاب من اصیب به میرسانم او را من اشاء هر کرا میخواهم یعنی کفار ورحمتی وسعت و رحمت من
صفت او آنست که رسیده کل شیء به همه چیز یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا
بدان بر یکدیگر مهربانی ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم این رحمت بر همه گشوده همه را بالتصبر بدین رحمت دعوت فرموده که وتوبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است
یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده ورحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادن است بی سابقه سوال سایلی بی وسیله
حاجت محتاجی یا بی ثبوت استحقاق مستحقی لوجه من الوجوه کما اشار الیه فی المثنوی ای بداده رایگان صد چشم و گوش بی ز رشوت بخشش کرده عقل و هوش * در عدم ما مستحقان کی بدیم
که برین جان و بدین دانش شدیم * ما نبودیم و تقاضا مان نبود * لطف تو ناگفته ما می شنود * و دیگر رحمت وجوبیه که مقید بشرط خوانند و آن همه از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بندگان
رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت در رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده و بعد از فیض وجود استعداد استفاضه و قابلیت استفاضه داده و در

و جو هر را معتقد از جهت آن گو بند که معتقد هست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فسأكتبها پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را للذين يتقون برای آنکه
پرهیز کنند از شرک و يؤتون الزكوة و میدهند زکوة مفروضه را والذين هم و برای آنکه ایشان بآياتنا بآیات منزله ما يؤمنون میگروند قتاده گوید که یهود و نصاری
تمنای این رحمت نمودند و گفتند که ما بآیات ایمان داریم و زکوة ادا می کنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخت آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان
و مومنان که رحمت برای ایشان می نویسیم الذين آنانند که از روی صدق يتبعون الرسول پیروی می کنند فرستاده را که صفت او هست النبي الامي پیغمبر نانویسنده و ناخواننده
وصف آنحضرت بدین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند بود شعر نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و در بحر الحقائق
فرموده که عرب اصل و منشا را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدا و منشای همه شهرها و دهها است و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه را باصل منسوب ساخته تا دانند که
اصل همه موجودات و اول همه مکونات اوست و نکته لولاک لما خلقت الافلاک موید این سخن است بیت تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست الذي آن پیغمبری که يجدونه
می یابند اسم و صفت او را مكتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان في التورىة در توریت آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة والانجيل و در انجیل آنجا
از قول عیسی پیغمبر باید انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیط جائی تا آخر يأمرهم میفرماید این پیغمبر امی ایشان را که بگروند بالمعروف به نیکوئی که توحید است وينهىهم و باز میدارد ایشان را
عن المنكر از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف ويحل لهم و حلال میگرداند برای ایشان الطيبات
مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات که بر یهود حرام بود چون شحوم ويحرم و حرام میسازد عليهم الخبائث بر ایشان خورشهای پلید را
مردار و خون و لحم خنزیر یا بدیها را و جهه چون رشوت و ربوا ويضع و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بارگران ایشان یعنی تکلیف گران
مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع کردن عضو که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جز آن والاغلال و دیگر سختیها که
و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التي كانت عليهم که بود بر ایشان و آن تعیین قصاص است در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فالذين امنوا
به پس آنکسانی که بگروید بدین نبی امی از بنی اسرائیل وعزروه و تعظیم کردند او را ونصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا و پیروی کردند النور الذي آن نور را که
انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآن است و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی قرآن فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی فرود آمد
و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا از و مفصل و هویدا اولئك آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت
پیغمبر کردند هم المفلحون ایشان رستگاران اند از عذاب و فائز برحمت و ثواب قل بگو ای محمد بر سبیل عموم يايها الناس ای همه مردمان اني رسول الله بدرستیکه من فرستاده خدایم
اليكم جميعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الذي آن خدای که بتحقیق له مر اوراست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین و تدبیر و تصرف
در آن لا اله الا هو هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او يحيي زنده گرداند ويميت و بمیراند فامنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید ورسوله و بگروید بفرستاده
او النبي الامي پیغمبر امی الذي يؤمن آن پیغمبر که میگرود بالله بوحدانیت خدای وكلمته و بسخنان فرستاده او بر انبیا واتبعوه و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان وی را لعلكم
تهتدون شاید که راه راست یابید ومن قوم موسى و از قوم موسی امة گروهی هستند که ایشان يهدون راه می نمایند خلق را بالحق بسبب حق که با ایشانست وبه يعدلون
و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبد الله بن سلام و اصحاب اویند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات موسی و فوت خلیفه او یوشع هرج و مرج در میان
قوم بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بیزار تمام از حضرت ملک العلام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق سبحانه ایشان را
در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده تا در آن دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما در شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از قرآن بر ایشان خوانده و ایشان
بوی ایمان آورده اند حالا مسلمان اند و بقبله ما نماز می گذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از احوال قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید
وقطعناهم و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثنتي عشرة دوازده اسباطا گروه بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را اسباط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب
اند امما گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی واوحينا الى موسى و وحی کردیم بسوی موسی اذ استسقىه قومه آنگاه که آب خواستند قوم او
از او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه جبارین سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متأذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند وحی کردیم بموسی ان اضرب آنکه بزن بعصاك الحجر
بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه در آمدی با تو سخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حال در توبره داری پس موسی عصا بر آن سنگ زد فانبجست پس گشاده شد و
روان گشت منه از آن سنگ اثنتا عشرة عينا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستیکه دانستند كل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبخور خود را و با آبخور غیر خود
گرد نیامدند وظللنا و سایبان ساختیم عليهم الغمام بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متأذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم عليهم المن بر ایشان ترنجبین چون برف سفید والسلوى و مرغ

مت بسیار بی دادیم کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه‌های آنچه بخشیدیم روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف فرمان کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وما
ظلمونا و ستم نکردند بر ما در ذخیره کردن ولکن کانوا انفسهم یظلمون ولیکن بودند که با فرمانی انفسهم بر نفسهای خود ستم میکردند واذ قیل لهم و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد
از خلاصی تیه بدیشان که اسکنوا ساکن شوید هذه القریة درین ده اریحا یا ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوه‌ها و حبوب آن حیث شئتم از هر جا که خواهید وقولوا حطة
و بگویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وادخلوا الباب و درآیید بدر دروازه این ده سجدا در حالتیکه سجده کننده‌گان باشید یا منحنی شده‌گان از تواضع نغفر
لکم تا بیامرزیم شما را خطیئاتکم گناهان شما را سنزید المحسنین زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادت دهیم ایشان را ثواب و درجات فبدل الذین ظلموا
پس تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند منهم از بنی اسرائیل قولا سخنی مر آن را غیر الذی قیل لهم بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را یعنی بجای حطه گفتند حنطة فیها شعیر وای
از روی استهزا بود فارسلنا پس فرستادیم علیهم بر ایشان بسبب تغییر و عصیان رجزا عذابی من السماء از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند و ستم
میکردند یعنی فعلی را در غیر موضع آن وضع مینمودند واسئلهم و بپرس ای محمد یهود را عن القریة از خبر دهی واقعه آن التی کانت آن دهی که بود حاضرة البحر نزدیک دریا
و آن دهی ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن دهی مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بر تقدیر مردم این دهی بشریعت تورات بوده‌اند و از جمله
فرائض ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت
اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت پناه خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از حال آن دهی اذ یعدون چون در گذشتند از حدود او امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور بودند
بدان فی السبت در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود و ایشان خلاف کردند اذ تأتیهم چون می‌آمد بر ایشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه ایشان
یعنی روزی که منهی بود در آن شکار ماهی ماهیان آمدندی شرعا ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته ویوم لا یسبتون و در روزی که سبت عمل نمی‌کردند یعنی بتعظیم آن روز مامور
نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لا تأتیهم نمی‌آمدند بر ایشان ماهیان و این ابتلای بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و اکثر کوه‌ها
و چون شنبه بگذشتی برفتندی و ناشسته دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله آزماینده‌گان کنیم بما کانوا بآنچه هستند که از سر جهل یفسقون
بیرون می‌روند از دائره فرمان چون اهل ایله در شنبه‌ها ماهی بسیار می‌دیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و با نواع حیل و تدابیر تمسک جستند در طلب چاره آن کار
بودند آخر الامر رای ایشان برین قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بر آن حوضها بریدند در روز شنبه که زمان طغیان ماهیان بود و ایشان را بدان حوضها راه دادندی و دهانها در شب
راه نقب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه گرفتندی چند نوبت این عمل کردند و اثر نقصانی ظاهر نشد دلیر شده از تعظیم سبت در گذشتند و اهل آن دهی سه گروه شدند قومی
مباشر این فعل بودند و گروهی ایشان را نهی می‌نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد واذ قالت و بپرس از اهل
کتاب خبر آنرا چون گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لم تعظون چرا پند میدهید قوما گروهی را که الله مهلکهم
خدای هلاک کننده ایشان است در دنیا بنا فرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب کننده ایشان عذابا شدیدا بعذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قالوا
گفتند فرقه ناهیه معذرة این موعظه ما عذر خواستنی است از ما و حفص معذرة بنصب خوانده یعنی پند دادن ما برای معذرت است الی ربکم بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر ما
واجب است ما ایشان را پند میدهیم تا عذر ما مسموع باشد ولعلهم یتقون و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند
فرقه صید کننده‌گان ما ذکروا به آنچه پند داده شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا برهانیدیم الذین ینهون آنانرا که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی واخذنا
و بگرفتیم الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بصید ماهی منهی عنه بعذاب بئیس بعذابی سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی عناد یفسقون خارج شدند از راه فرمانبرداری و در فرقه سوم
اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب قوم خبر میدهد فلما عتوا پس آن هنگام که گردن کشیدند عن ما نهوا عنه از آن چیزیکه نهی
کرده شده بودند از آن یعنی صید قلنا لهم گفتیم مر ایشانرا کونوا قردة گردید بوزینگان خاسئین دور شده‌گان و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از صید پرفتن
ایشان ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانها خود و ایشان دیواری کشیدند و در محله خود نشستند راه آمد و شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند کسی از محله فاسقان بیرون
نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده و هر بوزینه گرد کسان خود گریه کنان می‌گشت و روی در حالت ایشان می‌مالید سه روز زنده بودند و در روز چهارم مردند واذ تأذن ربک و یاد کن ای محمد
چون آگاهی داد پروردگار تو یا سوگند خورد لیبعثن علیهم که برانگیزد بر یهود الی یوم القیامة تا روز رستخیز من یسومهم کسی را که بچشاند ایشان را سوء العذاب عذاب
سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند بخت نصر ایشان را بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشان را بر نشانیدند و باج می‌گرفتند تا زمانی که رسالت پناه صلعم مبعوث شد حکم
فرمود بقتل ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا بقیامت باقی است ان ربک بدرستیکه پروردگار تو لسریع العقاب زود عقوبت کننده است مر کافران را وانه

و میدرسیند او لغفور آمرزگار است مر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رحیم مهربان است که بعد از توبه گناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا گروه گروه
در زمین جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که دران یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایسته اند بدین مستقیم سجال ایشان راه نیافته باز ایمان آنها اند که بحضرت
پیغمبر ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج با آنحضرت ملاقات کردند وَمِنْهُمْ و از ایشان هستند دُونَ ذَٰلِكَ فروتر از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشان را
بِالْحَسَنَاتِ بنیکویها چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و بدیها چون شدت و فقر و مصایب لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که باز گردند بخدای و از معصیت
بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت شکر می بایست کرد بطر و استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناشکر کرده گفتند ید الله
مغلولة پس بمحک اعتبار تمام عیار نیکو بیرون نیامدند عیب خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس بیامد از پی ایشان صالحان
را خَلْفٌ ناخلفان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آنرا از پدران يَأْخُذُونَ فرا میگیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته و متاع این جهان فرودتر
که در دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه اند حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگیرند وَيَقُولُونَ و میگویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که بیامرزند ما را ادعاء ایشان آنکه
که گناه رشوت ایشان بسبب جرم نسب ایشان بعذر آمرزیده می شود و ایشان اخذ رشوت را گناه می دانستند وَإِنْ يَأْتِهِمْ و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع
دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند آنرا و ازان توبه نمی کنند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا گرفته
نشده است بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریت أَنْ لَا يَقُولُوا آنکه نگویند عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران جو در شب
و روز حق سبحانه نسبت داده اند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان است وَدَرَسُوا و خوانده اند مَا فِيهِ آنچه در وست و این حکم در وی دیده اند وَالدَّارُ الْآخِرَةُ
و سرای دیگر که عقبی است خَيْرٌ بهتر است از عرض دنیا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که پرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید
و حفص بخطاب میخواند یعنی در نیابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ دران می زنند مراد مومنان اهل کتاب
اند و کتاب درین آیت قرآن است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین
است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن نظم خانه دین خویش را چو خدای + بر ستون نماز کرد بنای + بی تکیه گی ستون بجا بود + خانه دین حق بپای بود + إِنَّا لَا نُضِيعُ بدرستیکه ما
ضایع نمی کنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن ای محمد مر یهود را زمانی که چون بجنبانیدیم و برداشتیم کوه طور را فَوْقَهُمْ
بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گوئی که کوه سایه بانی است بر سر ایشان وَظَنُّوا و دانستند أَنَّهُ آنکه کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند خدای تعالی ازین خبر داده بود
خُذُوا و گفتیم که بگیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَاذْكُرُوا و پیوسته یاد کنید مَا فِيهِ آنچه در وست از اوامر و نواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که پرهیزگار
گردید و از جمله متقیان باشید وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان
را وَأَشْهَدَهُمْ و گواه گردانید ایشانرا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان تا اقراری کردند یا بعضی بر بعضی گواه شدند و گفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَىٰ گفتند
آری تو پروردگار مائی حق سبحانه ذریت آدم را بیرون آورد بعضی را از اصلاب بعضی چون توالد انبیا از آباء و ذکر آدم نکرد چه همه کس معلوم است که ذریت اوست و همه از صلب او بیرون
آیند حاکم ابوعبدالله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که خدای تعالی گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان آن وادی است نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب
گویند و بقولی بطن نعمان خوانند در لباب آورده که اخذ میثاق در دنیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند بعد خروج آدم بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران برانند
که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده بر فضائیکه بر در بهشت است و عرض آن نهصد سال راه است حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خورد و زرد و بعضی
میگویند که سفید با سرخ و گروهی آنند که از جانب راست صورت سفید و از جانب چپ سیاه و بعضی برانند که توالد و تناسل از پشت آدم یکبارگی بوده نه بر وجه توالد و تناسل و حیات
و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم با اقرار خود و گفته اند چون ذریت آدم بلی گفتند حق سبحانه
ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا گواه شدیم و فرموده که این خبر است که حق سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که با قرار ذریت آدم گواه شدیم أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
تا نگوئید بروز قیامت إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم عَنْ هَٰذَا ازین اقرار غَافِلِينَ بی خبران أَوْ تَقُولُوا یا آنکه گوئید إِنَّمَا أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ
پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم أَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را و معذب میسازی بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند آن
تبه‌کاران یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی حاصل و علامت آن در ذریت آدم واقع شده
پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش این آیه مر عهد الست است تا بیخبران کوچه غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند از

از این عجیب‌تر سخنی بشنو که بغیر از الوالی در خروش و در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی قدس سره گفته که روز بلی با بود دادی گفت چون قدم بر کوی دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رح
فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب نیامده و صوفی در همان روز است نظم روز را فردا و دی نیست ای صوفی شان کی بود دی از فردا نشان آنکه از حق غایب است غافل یک
نفس ماضی مستقبلش ثنا آنکه صوفی ابن الوقت است از شیخ حسین سعید قدس سره منقول است که فرموده که غایت حقایق سوال است که جواب ابلیس خطاب عجیب بغایت نازک است بیت تو در میان نه
بر حقیقت دوست هم خود الست گوید هم بلی گوید و کذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و بیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن
و لعلهم یرجعون و شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق و اتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آن کس که آتیناه آیاتنا دادیم او را آیات علم یا بیانها یعنی
کتب منزله آن کس که این است امیه ابی الصلت بوده که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت پناه
مبعوث شد امیه از روی حسد کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال فانسلخ منها پس بیرون آمد از آن آیتها بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید
فاتبعه الشیطان پس در پی او رفت شیطان یا او را پیرو خود فرمود فکان پس گشت آن داننده آیات من الغاوین از گمراهان و گفته‌اند آن کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر او را
فاسق لقب نهاد و او سازنده مسجد ضرار است صفت حضرت رسالت پناه در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بدین کافر شد و اشهر آنست که آن
کس بلعم باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب
الدعوات بود والتماس نمودند که بر موسی و قوم او دعای بد کند در اول ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم
از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند و لو شئنا و اگر میخواستیم لرفعناه هر آینه بر میداشتیم او را بها بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل
ابرار و مساکن اخیار است و لکنه و لیکن او بواسطه نافرمانی اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی بخسیس رذالت و اتبع و پیروی کرد هویه هوا و آرزوی خود در القبول تحف
و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب مانند صفت سگ است در اخس احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه برو و براتی او را یلهث زبان از دهن بیرون افکند او تترکه
یا اگر بگذاری او را و زجر نکنی یلهث هم زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن او یکسان است در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت
که هیچ چیز از دنائت و خساست خود برنگشت او را ذو خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعا بد مکن سخن در نشد و در فتنه که متوجه لشکر موسی ع بود که برایشان نفرین کند دراز گوشی که بر وی سوار بود با وی
بسخن در آمد که ازین راه باز گرد و ازین عمل بکذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمر بند عشق
بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را برانداخته با سگ خسیس برابر دهد و نعم ما قال رباعی ای آنکه بری از صومعه ره بر کبران افکنی وین کشتی از بتکده سر حلقه
مردان کنی چون چرا در کار تو عقل زبون آلی رسد فرمان ده مطلق تویی حکمی که خواهی آن کنی ذلک این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثل آن گروهی است که از روی
جحود و استکبار کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند آیتهای ما را که قرآن است و این گروه کفار مکه اند فاقصص القصص پس بخوان برایشان این خبر را و گفته اند مراد این قوم یهود اند که
تکذیب آیات توریت کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت ع بودند پس پیغمبر باید که قصه بلعم را برایشان بخوان که انسلاخ او از آیات با مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون
تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن وفا کند که پند پذیر شوند ساء مثلا بد است مثل القوم یعنی بد مثلی است مثل قوم الذین کذبوا بآیاتنا آنکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از
علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد
الله هر کرا راه نماید خدای بمحض فضل خود فهو المهتدی پس او راه یافته است و من یضلل و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک پس آن گروه که گمراهند هم الخاسرون ایشانند زیان کاران در هر دو سرای
و لقد ذرأنا و بدرستی که آفریدیم یا بیافریدیم لجهنم برای دوزخ کثیرا من الجن و الانس بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و در علم قدیم ما اصرار
ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشان راست دلها که مطلقا لا یفقهون بها هیچ حقیقتی و معنی نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیکردند
و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی‌سازند و لهم اعین و مر ایشان راست چشمها که بهیچ وجه لا یبصرون بها نمی بینند بآن روی حق نمی بینند آن بدان
سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و لهم آذان و مر ایشان راست گوشها که بهیچ روی لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع
نمی کنند اولئک آن گروه همه اندیشه را متوجه باسباب معیشت دارند و مقصود بلذت فانی شمارند کالانعام مانند چهارپایان اند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست ملتفت به
نعیم باقی و لذت دایمی نیستند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع نمی‌ورزند بخلاف ایشان منفعت نمیستند اولئک آن گروه که یاد کرده
شد هم الغافلون ایشانند غافلان در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف با مور را فرو گذاشته معذور نیست چه آدمی هم روحانی است و هم جسمانی
هم عقل است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملائکه افضل است و اگر خرد او مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و اذل است و درین معنی گفته اند بیت بهره از ملکت

نصیبی ازو بهره ترکیه یابی کن بگذر به فضیلت ذکر تو وَلِلّٰهِ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی و مر خدایراست نامهای نیکو فَادْعُوْهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که خبر من احصیها
دخل الجنة دران باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی در نماز یا رحمن یا رحیم گفت ابو جهل گفت که محمد را گمان است و میگوید که ما بجز یکی را پرستیم
این مرد چرا دو خدا را میخواند این آیت نازل شد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشف گفته که خدا را اسماء صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت
و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستائید و کفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِیْنَ و بگذارید متابعت آنهارا که از روی جهل و عناد میل میکنند
یُلْحِدُوْنَ فِیْ اَسْمَآئِهٖ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه گفتندی و نصاری یا ابا المسیح و کفته اند
الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَیُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ جزای آنچه هستند که عمل میکنند و فرمود
جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ و از آنها که آفریده ایم برای بهشت اُمَّةٌ گروهی اند که ایشان یَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ راه می نمایند
بحق وَبِهٖ یَعْدِلُوْنَ و بحق عدل کنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشانند وَالَّذِیْنَ كَذَّبُوْا و آنانکه تکذیب کردند بِاٰیٰتِنَا آیتهای مارا یعنی کفار مکه با استهزا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم مِّنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُوْنَ از آنجا که ندانند یعنی هرچند که گناهی میکنند نعمت ایشان را زیادت میکردانیم
تا در طغیان و عصیان افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطا براست و انسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس گذاری بر دل ایشان فراموش میکرداند تا وقتیکه
مستحق عقوبت شوند وَاُمْلِیْ لَهُمْ و زمان دهم مر ایشانرا اندک پس بگیریم ایشانرا اِنَّ كَیْدِیْ بدرستیکه گرفتن من مَتِیْنٌ سخت است کید ملامی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج بجهت آنکه
در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه بر کوه صفا برآمد یک یک گروه قریش را از عذاب خدا بیم میفرمود تا بعضی از ایشان صدیق و فاروق
و بعضی را رهنمون نمی دید گفت آیا این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد که اَوَلَمْ یَتَفَكَّرُوْا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه نمودند در آنکه مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست یار ایشانرا یعنی
محمد را مِّنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی این نهان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین گفتند بعد از آن که دعوت حق را اشکار کرد چرا دیوانه میخوانید اِنْ هُوَ نیست او اِلَّا نَذِیْرٌ مگر بیم
کننده از عذاب الهی مُّبِیْنٌ پیدا و هویدا بیم کردن او اَوَلَمْ یَنْظُرُوْا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِیْ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْاَرْضِ و ملکوت زمین گفته اند
ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبال و اشجار وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ و نگریستند در آنچه آفرید خدای مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر کرده در آنکه شاید اَنْ یَّكُوْنَ
آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده اَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمی کنند در آنکه شاید که اجل ایشان نزدیک رسیده باشد که از وقوع فوت و حلول موت پیش
اقدام نمایند که موجب نجات و رستگاری و واسطه فلاح ایشان باشد فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهٗ بعد از قرآن یُؤْمِنُوْنَ ایمان خواهند آورد این سخن که این قرآن کریم که او جامع حقایق دین و منابع مصالح صوری و معنوی است مَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ هر کرا خدای تعالی
گمراه گرداند و بحرمان نگرود فَلَا هَادِیَ لَهٗ پس هیچ راه نماینده نیست که او را راه آرد وَیَذَرُهُمْ و میگذارد خدای تعالی ایشانرا فِیْ طُغْیَانِهِمْ در گمراهی ایشان یَعْمَهُوْنَ
سرگردان و متحیر در آن و متحیر میکردند بیت اگر دو راهی توفیق رفیق مطلق راه بیاید منزل رسند گروهی از قریش یا صحیح آن است که یهود گفتند ای محمد خبر ده مارا از وقوع ساعت
اگر پیغمبری که ما میدانیم کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچ کس نمیداند آیت آمد که یَسْئَلُوْنَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسماء غالبه
است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قایم شود و ایجاب خلایق و یا از سرعت وقوع باید یا از قرب زمان در نزد خدای تعالی شود بر تقدیر
سوال میکنند که اَیَّانَ مُرْسٰهَا کی باشد ثبات کردن و پدید آوردن او قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقوع عِنْدَ رَبِّیْ نزدیک پروردگار منست هیچ ملکی مقرب
و نبی مرسل را بران اطلاع نداده لَا یُجَلِّیْهَا اشکار نکند او را و ننماید لِوَقْتِهَا در وقت او اِلَّا هُوَ مگر او که دانا است بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت بر گران و تعلیم
دانستن آن فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه و ثقلین گران است از جهت مهول آن گوید که علی اخفای او است لَا تَاْتِیْكُمْ نمی
آید بشما قیامت اِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان یَسْئَلُوْنَكَ می پرسند از تو وقت آنرا و وقت آمدن او و چنانکه كَاَنَّكَ گویا که تو حَفِیٌّ عَنْهَا مهربانی و دوست میدارد سوال از آن
و دانا که تو کار می از آن سوال چه معرفتی با که حضرت حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بگو دیگر بار از روی تاکید و مبالغه اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای است وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که از اخفای آن نمیدانند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد
بنرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و بدان سود کنیم آیت آمد که قُلْ لَّآ اَمْلِكُ بگو نمی توانم لِنَفْسِیْ از برای خود نَفْعًا جز
منفعتی وَّلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدای و مراد دران تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودمی من که بی تعلیم حق اَعْلَمُ الْغَیْبَ دانستمی
غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه بسیار طلب کردمی مِنَ الْخَیْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِیَ السُّوْٓءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت اِنْ اَنَا

۲۲ ع ۱۰

مستورند لا یجلیها ... مستوراست ... و یسئلونک ... لقیتم یوم ... برای کردی ... هو الّذی خلقکم اوست یعنی خدا است آنکه بیافرید شما را
من نفس واحدة از یک تن آدم است و جعل منها و بیافرید ازو یعنی از ضلعی از اضلاع او زوجها جفت او را که حوا است و این جهت آن بود که لیسکن الیها تا آرام گیرد آدم بوی
و الفت پذیرد فلما تغشّٰها پس چون بپوشید آدم حوا را یعنی صحبت کرد با او حملت بارگرفت حوا حملا خفیفا باری سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او درآمده فمرّت به پس گذشت
بآن یعنی می آمد و میرفت فلما اثقلت پس چون گران شد حوا یعنی آنکه در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دعوا الله بخواندند آدم و حوا خدای را ربهما که پروردگار ایشان
است گفتند بخدا وند الّٰهی لئن اٰتیتنا اگر دهی ما را صالحا فرزندی درست خلقت که مشابه باشد در صورت لنکوننّ من الشاکرین هر آینه باشیم از سپاس داران مر ترا بدان نعمت بحقیقت قول آنست که چون
حوا حامله شد ابلیس بصورتی مجهول بر حوا آمد و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست
ابلیس گفت شاید از بینی یا گوش یا از سوراخ دیگر بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا ازین سخن بترسید و صورت ماجرا با آدم در میان نهاد آدم نیز اندیشناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بصورت
دیگر با ایشان ظاهر کرده از سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوتم از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشر سوی خلقت گرداند و شرط
او با شما آنست که او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود و حوا این فریب را قبول کرد فلما اٰتٰهما پس آنگاه که عطا کرد خدای تعالی بدیشان صالحا فرزندی
صالح الجسم درست جعلا له شرکاء گردانیدند آدم و حوا برای خدای شریکان یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی پسر را که عبد الله نام کردند عبد الحارث بعضی گویند معنی تقدیر میکنند
یعنی فلما اتٰهما اولادهما صالحا جعلا اولاد هما شرکاء و بعضی برآنند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حوا را فرزندان شایسته ایشان غیر را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا میخواند
بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فیما اٰتٰهما در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد پیغمبر که خدای اورا
زوجه بخشید یعنی قرشی عربی کرامت فرمود و زن و شوهر مستر کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندی شایسته دهد شکرگزار و سپاس داری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند ارزانی داد
و تسمیه ایشان شرک پیدا کردند مر خدا را عبد عزی و عبد قصی و عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فتعالی الله پس برتر است خدای پاک عمّا یشرکون از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت
و نفسی را با اولاد او و قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را ایشرکون آیا انباز میگیرند در عبادت ما لا یخلق شیئا آنچه را که نیافریده چیزی و قدرت ندارد بر خلق
اشیاء وهم یخلقون و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود پس شرکت ولا یستطیعون و نمیتوانند بتان لهم برای پرستندگان
خود نصرا یاری دادن در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدن در دفع مضرت از ایشان و لا انفسهم ینصرون و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتیکه کسی ایشان را
می شکند یا آلوات و ادرات آلوده میسازد و ان تدعوهم و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدٰی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نمیکنند شما را سواء علیکم یکسانست بر شما ادعوتموهم
که بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی که در علم حق محروم بودند چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت حق محروم بودند ان الّذین
تدعون بدرستیکه آنانکه شما میپرستید ای مشرکان من دون الله بجز خدای ایشان آن بتانند که پرستیده میشوند عباد بندگانند یعنی مملوک و مسخر امثالکم مثل شما یعنی ایشان نیز
مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشان را چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان کنتم صادقین اگر هستید
راستگویان در آنکه ایشان آلهه اند چه آلهه بحق آنست که ندای بنده و دعای پرستنده خود را اجابت کند الهم ارجل آیا مر این بتان را پایهاست که در پیمایند یمشون بها که بروند بدان چنانچه
شما میروید ام لهم اید یا ایشان را دستهاست که چیزها را یبطشون بها فرا گیرند بآن چنانچه شما میگیرید ام لهم اعین یا ایشان را دیدهاست که مرئیات را یبصرون بها ببینند
بدان چنانچه شما می بینید ام لهم اٰذان یا مر ایشان را گوشهاست که مسموعات را یسمعون بها بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و چون قابلیت که ایشان را پا روان و دست گیران و چشم
بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بر اینها از ایشان فاضلتر باشید و نهایت جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیت اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت پیغمبر را
تخویف کردند و گفتند ای محمد از آلهه خود بترس مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قل ادعوا شرکاءکم بگوی ای محمد که بخوانید شریکان خود را که انبازان خود در الوهیت خدا ساخته اید ثم
کیدون پس مکر کنید در ساختن من شما و ایشان فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و بکنید هر چه خواهید که من از قصد و مکر
شما هیچ اندیشه نیست اگر بر در جهانیم و جمله شما قصد کنید بحفظ و حمایت الهی ان ولیی الله بدرستیکه یار و متولی کار من آن خدای است الّذی نزّل الکتاب که فرو فرستاد قرآن را که حامی
بندگان حق است و هو یتولّی الصالحین و او دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را والّذین تدعون و آنانرا که شما میخوانید و میپرستید من دونه بجز او لا
یستطیعون نمیتوانند نصرکم یاری دادن شما را و لا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری کنند بوقت قصد کسی بحطم ایشان و ان تدعوهم و اگر بخوانید ای
مومنان کافران را الی الهدٰی بسوی راه راست که راه انبیاء و اولیاست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول و تریٰهم و می بینی تو ای محمد بتان را که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک می نگرند بسوی
تو وهم لا یبصرون و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا بنظر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند یا آنکه ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی

پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هرکه بایزید را دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت شیخ این سخن بگفت و داد انکار و بیهوده مناقضان میدیدند حضرت شیخ
فرمودند که این دیدن راحمل بر رؤیت بکن معلوم است که حضرت پیغمبر در زمان ایشان چندکس بوده باشند و بجمال او بینا شده باشند بیت برای این روی تو چیستی دیگرم باید که این چیستی که دارم
جمالت را نمی‌شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاق است پیغمبر مدیر که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و بجوی از ایشان کاری که شاق باشد ایشان یا بگیر صفت عفو از کار
سرکشهگاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و بفرمای دیگران را به نیکوئی در
اقوال و افعال و گفته اند عرف خصالی است که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابوحمزه بغدادی
قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلان است و او سزاوار تر است باینکه از وی اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیت از جبرئیل پرسید که حقیقت این
سخن چیست جبرئیل فرمود که پروردگار تو میگوید که بپیوند با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن آنکسیکه بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم سنائی فرمود
بیت هرکه زهر تو دهد بر وی قند و انکه از تو ببرد بپیوند وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ هرگاه که برانگیزد ترا و بجنباند بحسب صورت خطاب بآنحضرت است و اما مراد امت اند هرکه از امت انگیختگی یابد چون
از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بردن و آن در حالت غضب تواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او
إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای شنونده است آنرا که بزبان گوئی عَلِيمٌ داننده است آنرا که در دل آری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق إِذَا
مَسَّهُمْ چون برسد بایشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را و از وعید او بر اندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه
صواب و بران بینا وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ مدد میکنند کافران را فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم
ایشان می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ و چون نیاری تو ای محمد بکافران آیتی از
قران مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و بر نگزیدی آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی می طلبیدند و چون
در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشای نکردی چنانچه دیگر اشعار را این آیت نازل شد و امر آمد که قُلْ بگوی ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست
که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از آفریدگار من یا فرستنده و سازنده قران نیستم هَذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلها و حجتها است
که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی از انصار در عقب رسول صلعم نماز میگذارد و هر چه آنحضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که وَإِذَا
قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر آنرا وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت
کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرأت قرآن است هرجا که خوانند اما عامه علما برآنند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصات برای خطبه امام روز جمعه و خطبه مشتمل
می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا زاری کنان وَخِيفَةً و ترسکاری یعنی با زاری یا بفضل او و ترسکاری از عدل او
وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را و خوانی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه
این دو وقت افضل و اشرف ترین اوقات است وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب بحضرت رسالت پناه است و مراد امت اند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ از جمله بی خبران از
ذکر خدای اگرچه ظاهر خطاب بآنحضرت است اما در حقیقت خطاب بجمیع امت او است که پیغمبر ما گاه از من غافل مباشید و بعضی گفته اند درتحت این خطاب آمده در نفیه سهوها
از خدای تعالی التماس این ذکر نموده بسعادت شعور و حضور مع الله مستعد گشته بدوام آگاهی مشرف شده اند ذکر و طاعت ایشان دایم در دل است و ظاهر نیست چون طایفه سنیه
خواجهای نقشبند قدس الله اسرارهم آورده اند که کفار که تعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدای را متنفر بوده می گفتند انسجد لما تامرنا و زاد هم نفورا حق سبحانه پیغمبر را مدد که ای محمد
اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه از ملا اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمیکشند
عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهُ يَسْجُدُونَ و مر او را خاص سجده میکنند تعریض بمشرکان است و تنبیه و
دلیل است بعد از تلاوت این آیت سجده باید کرد و سجدهٔ تلاوت در چهارده موضع است از قران و اختلاف در دو موضع یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رح سجده است و بمذهب
امام اعظم رح سجده نیست و دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رح و بمذهب باقی ائمه نی و نزد امام اعظم رح سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر
فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده را ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجده
از خضایص ملکی فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده باو قیام یابد ... بجهت سجده متصف بطهور جهره می کشاید در فرقانی علی انفسکم بکثرة

بود از سه عمر مشهور دمی به سجده مخاطبی هست خاص باب اقربیت زینت بنده به مقام باب الاخلاص نظم زینت تو اس کبر بندگی تاج تو در سجده سر افکنده شرم تو او اکبر بالا دست سجده طاعت
بی تحصیل جهت ست توکل السجده و او کیش ... که از بن شیوه بقدم در کشتی در حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده ... در بجودی نیست سجود به از دست و کعبی کرد بجودی نیست سجده به از دست و نعم فعال حیثیت

سورة الانفال مدنية وهي خمس وسبعون آية بسم الله الرحمن الرحيم

یسئلونک می پرسند ... که این آیت در غزوه بدر ... [illegible]

ترا ای محمد عن الانفال بحکم غنیمت های کفار که براین آیت حلال آیات در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان را مدعا آنکه ما ببرکاتیم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند
ما بیرون دکار و سعادت شما بودیم اما نیز نصیبی باید با برقومی از مهاجر و انصار ادعای حرز غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آید که قل الانفال بگوی محمد که حکم
غنیمت لله مر خدا راست والرسول و فرستاده او را که بامر او قسمت می کند بر هر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید واصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم
میحه میان خویش است مواسات با یکدیگر عباده بن الصامت رض فرموده که این آیت در باب ما اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف می کردیم اخلاق ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم
آن را برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما اختلافهای خود را باصلاح آوردیم واطیعوا الله و فرمان برید خدا را ورسوله و رسول او را در آنچه فرماید در باب
غنایم و غیر آن ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المؤمنون بجز این نیست که مؤمنان کامل الذین آنانند که اذا ذکر الله
چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت بترسد قلوبهم دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزالی یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او واذا تلیت و چون
خوانده شود علیهم بر ایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیاده گرداند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت
انضمام پذیرد با ایمان ایشان بآیتهای متزلزل بالتصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی آورده است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان
پیدا شود در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت حوصله دل درآمدی بی نهایت قرآن بر ارباب قلوب خوانند در دل ایشان ببرکت آن قرائت گشاده تر
گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس نور جمال مستغرق گردند وعلی ربهم و بر پروردگار خویش یتوکلون توکل کنند بر دنیا و اهل دنیا هر کس در تحت سطوات غلبه نورانیت
حق مضمحل و مقهور شد او را بر دنیا التفات نماید بلکه بغیر حق هیچ چیز نبیند ابیات هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود غرقه دریا بجز دریا ندید
غیر دریا هست در ... الذین واین مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را و مما رزقناهم و از آنچه روزی
داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب از وجل و توکل و یقین و اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا
بایمان درست و راست ابن عباس رض فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر این مؤمنان را درجات مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت آن
درجه بهشت ومغفرة و آمرزشی مر نقصیرات ایشان را ورزق کریم و روزیی پاک که صافی باشد از کدر اکتساب و خالی از خوف زوال حساب امام قشیری رح فرموده که رزق
کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد هیچ تو در روزی دیدی روز و ایمان از سبب بگذر و در مسبب بین عیانا از سبب سیر بر حیز و شرف نیند اسباب وسایط ای پسر احول بیند دیده چون
اکمل بود فرع بیند دیده چون احول بود آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بود و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سر دار آن قافله می بود جبرئیل علیه
السلام حضرت را خبر داد و آنحضرت صلعم صورت حال بمؤمنان باز گفت که ایشان را بسیار مال و اندک رجال اند بلکه نشکر ... کاروان گیرند پس قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان
خبر یافته ضمضم بن عمرو غفاری را بجهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از ... آمده متوجه مدینه شدند حضرت پیغمبر ص در روادی رفران بود که جبرئیل ع بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد
در مدارک آورده که آنحضرت صلعم صحابه را فرمود که خبر این است که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست میدارید یا مقاتله کافر را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان
بدست آید مناسب است حضرت پیغمبر ص از این سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند آنحضرت ص فرمود که گویا که بکشتنگاه قوم نظر میکنیم و فلان و ابو جهل و فلان موضع کشتند
و امیه بن خلف در فلان موضع خواهد افتاد در این قیاس از اینجا آنحضرت ص فرموده بود که بقدم خلف کرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را امیدوار کرد تا اصحاب را بموضعی که مصارع کفار
است خواهد برد کما اخرجک ربک چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است برای جنگ بالحق براستی و صلوة و ان فریقا و بدرستیکه
گروهی من المؤمنین از گروه مؤمنان لکارهون ناخواهانند آنکه از رفتن بدر را و آن کراهت طبیعی بود از جهت سفر دلی برگ کراهت از نظر حیثیت الفت یجادلونک جدال می کنند با تو
فی الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آنکه روشن شد مر ایشان که جهاد واجب است یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میگویند که ما غافل بودیم و بهیچ
ساخته ... کانما یساقون گویا رانده می شوند الی الموت بسوی مرگ وهم ینظرون و ایشان میبینند اسباب مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و عدم استعداد ایشان بود چه تمام لشکر ایشان سیصد و پنجاه نفر بود
و مقداد سوار داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای احدی الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که انها
لکم که آن یکی شما راست و تودون و دوست میدارید ان غیر ذات الشوكة که آنکه غیر صاحب شوکت و سلاح یعنی کاروان تکون لکم باشد شما را چه ... تو رسیده اید که در کاروان

چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار نهصد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را میخواهید و یرید الله و میخواهد خدای ان یحق الحق که ثابت گرداند حق را بکلمته باتی که در باب مجاهده
ذات الشوکت فرستاده یا بوعده که فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته و یقطع و ببرد دابر الکافرین بیخ و بنیاد کافران و مستاصل گرداند
لیحق الحق تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را و یبطل الباطل و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر شرک را ولو کره المجرمون و اگرچه نخواهند کافران
یاد کنید ای مومنان اذ تستغیثون ربکم و یاد کنید آنرا که فریاد رسی میخواستید از پروردگار خود و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین ... و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که
خدایا اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فاستجاب لکم پس اجابت کرد دعای شما را انی ممدکم که من مدد کننده ام شما را بالف من الملئکة بهزار تن از فرشتگان
مردفین از پی یکدیگر در آیند گان مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال کردند
و آن ثلثة و خمسة که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و در بساطی میگوید که الفی بودند ... بعد از الفی پنجهزار شدند و ما جعله الله و نگردانید خدای این امداد را
الا بشری مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت و لتطمئن به و تا آرام گیرد بآن قلوبکم دلهای شما و زایل شود ترس و قلت از شما و ما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر
از نزدیک خدای نه از ملائکه و غیر ایشان ان الله عزیز بدرستیکه خدای غالب است بر لشکر ... حکیم راستکار است دوستان خود را نصرت میدهد و دشمنان را مقهور سازد اذ یغشیکم النعاس
ع ۱۰ و یاد کنید آنرا که کشید در سر شما خوابی سبک صحابه کرام ... که روز التقای فریقین ... بود ... عظیم ... جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که ... قدم
خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت امنة منه برای ایمنی از نزدیک او در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه
کرد که شما اغازی باید گزارد و بعضی محدث شدند و برخی جنب و آب ندارید و تا بزانو بریگ فرو میروید کافران در زمین سخت و بر آب قادر و شما میگوید که دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ما
این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرستاد چنانچه فرمود و ینزل علیکم و فرو فرستاد بر شما من السماء ازابر یا از طرف آسمان ماء آبی لیطهرکم به تا پاک
گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت و یذهب عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان را که بیگفت حدث و جنابت یا هم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید
که رودها روان شد پس صحابه کرام غسل کردند و وضو ساختند و چهار پایان خود را آب دادند و در یکها کردند و میان ایشان و کفار بود بر هم بشکست و وسوسه زایل گشت و لیربط و تا ببندد
علی قلوبکم بر دلهای شما امید و آرام لطف حضرت باری و یثبت به و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الاقدام قدمهای شما را یعنی چون باران بزمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام
داد پس قدمگاه مومنان مستحکم شد و در زمین سخت منزل کفار بود وحل عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب اذ یوحی ربک یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار
تو الی الملئکة بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمدند و مضمون وحی آن بود که انی معکم بدرستیکه من با شما ام در امداد و اعانت یا ناصر و نگاهدار شمایم از شر دشمن فثبتوا الذین
امنوا پس استوار سازید یعنی مدد کنید مومنان را بتکثیر سواد ایشان یا بمحاربه با کافران و اصح آنست که بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر
مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شوید و خدا یار شما است و مردانه باشید که دشمنان نامرد اند و مدد فرشتگان آنست معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت
دهید که من سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه کافر شده اند الرعب ترس و بیم را فاضربوا پس بزنید ای ملائکه فوق الاعناق بالای گردنها
بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا بر روس ایشان ... و اصحی از امام ابن الانباری نقل میکند ... از حضرت ... کرام عضوی می بارکرد
سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا منهم و بزنید از ایشان یعنی بر از کافران کل بنان همه انگشتان و گفته اند مراد تمام بدن است و اطراف ذلک این
بدینسان بانهم بسبب آنکه ایشان شاقوا الله مخالفت کردند خدای را و رسوله و فرستاده او را و من یشاق الله و رسوله و هر که خلاف کند خدای و رسول او را فان الله پس بدرستیکه خدا شدید
العقاب سخت عقوبت است بر مخالف کنندگان ذلکم این عقوبت ... فذوقوه پس بچشید آنرا عاجلا وان للکافرین و بدرستیکه مر کافرانراست آجلا عذاب
النار عذاب آتش دوزخ یا ایها الذین امنوا ای آنانکه ایمان آورده اید اذا لقیتم چون ملاقات کنید الذین کفروا آنانرا که کافر شده اند زحفا انبوه در هم پیوسته ... فلا تولوهم الادبار پس مگردانید
بر ایشان پشتها را ... [illegible]
و هر که بگرداند بر ایشان یومئذ ... پشت خود را الا متحرفا لقتال مگر ... برای قتال ... اوتحیزا یا ... جای گیرنده الی فئة ... مسلمانان ... فقد باء پس بدرستیکه باز گردد بغضب من الله
بخشمی بزرگ از خدای ... و ماویه جهنم ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

دلاکر آغاز حرب کردند و مومنان بکارزار اندر هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از بازگشت اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت من کشتم و آن میگفت من اسیر کردم
آیت آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود وَلٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدا کشت ایشان را بآنکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید و مدد ملائکه
وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بروی ایشان اِذْ رَمَيْتَ چون بیفکندی تو و افکندن بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى و لیکن خدای
بیفکند آن یعنی بچشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعبد از راه کسب است و نفی از روی خلق و ایجاد و ثابت فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را از نسبت افعال و سلب فعل از ایشان و اثبات
آن مر خود را که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ اما چون حضرت رسالت پناه در مقام فنا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که وَمَا رَمَيْتَ و نسبت داد آن فعل را بوی که اِذْ رَمَيْتَ و اثبات کرد مر خود را
که وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى بالافاده معنی تفضیل کمثل در عین جمع فیکون الرامی محمداً باللّٰه لا بنفسه در فتوحات مکی آورده که حضرت رسالت پناه سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس اللّٰه سبحانه کان رمیت
بسبب حکم باشد نه بسبب عاملیت و این کلام در مرتبه قرب نفلی است در نفحات الانس بعد از روائح الانفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی علیه السلام استغراق او در حالت فنا فی
از جمیع انبیاء علیهم السلام و اولیاء بیشتر بوده و چون حضرت مستغرق مقام فنای احدیت حق بود سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی نفی کرد هر چند نسبت فعل از وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت
تا بر جود و غیر خود هر چه اندازی خدای انداخت و هم از آن معنی فعل از وی نفی حاصل آمد و فرمود که قتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی علیه السلام و دیگر
پیغمبران علیهم السلام فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بدو اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث است و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث
نظم ما رمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بر کارها دارد سبق * گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست * تا شد مغلوب کسی منزل یافت * گر تو خواهی آن طرف باید شتافت
دو از منزل ای سوی چنین مفهوم میشود که تنفیذ تیر ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بسطی لایق سمت تحریر یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ
و تا کرد خدای آنچه کرد تا پیدا و ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را از نزد خود بَلَاءً حَسَنًا عطای نیکو که آن نصرت است و غنیمت و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق
نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی گرداند و بنفس خود باقی سازد و امام قشیری رح گوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین
بلا نظم خود را نیستی لذت درد تو از کشت تیغ خویشتن می باش خرم * گر او زهر دهد بهتر ز شکر * و در او زحمت زند خوشتر ز مرهم اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنوا
است استغاثه و دعا شما شنود عَلِيمٌ دانا است بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذٰلِكُمْ این است کار که دیدید وَاَنَّ اللّٰهَ و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ
سست کننده و باطل سازنده است كَيْدِ الْكٰفِرِينَ مکر و حیله کافران آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا از دو قوم محمد را و ما را
نصرت ده ازین دو لشکر آن را که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز ابوجهل همین دعا کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با
کفار بسبیل تهکم ای مشرکان اِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد شما را یعنی فتح آن دین که بمن دوست تر است وَاِنْ تَنْتَهُوا و اگر
باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ و از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وَاِنْ
تَعُودُوا و اگر باز گردید بحرب مسلمانان نَعُدْ باز گردیم بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ و دفع نکند عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما شَيْئًا چیزی را از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ و اگر چه
بسیار باشند این جماعت وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان است بنصرت و معونت يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَطِيعُوا اللّٰهَ ع ۱۶ ۱
فرمان برید خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَلَا تَوَلَّوْا و بر مگردید و اعراض مکنید عَنْهُ از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدا یا رو بر مگردانید از رسول چه مراد از آیه
امر است بطاعت پیغمبر علیه السلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه شما میشنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول او سر متابید وَاَنْتُمْ تَسْمَعُونَ و حال
آنکه شما میشنوید که من یطع الرسول فقد اطاع اللّٰه ای میشنوید مواعظ قرآن را وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا مانند آنانکه گفتند شنودیم مانند اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند بیت گر کسی میشنوم هیچ گفته سعدی * چه شنید که می شنوی چون سخن نشنوی اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنانکه در
نمی یابند حق را و بدتر از بهایم جهت آنند که در ترکه سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که
مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و سوید بن حرمله وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ و اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان
نیکوئی که انتفاع است بآیات قرآنی لَاَسْمَعَهُمْ هر آینه شنوانیدی ایشان را یعنی شنیدن نافع دادی وَلَوْ اَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوْا
هر آینه برگشتندی از ایمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگان اند از قبول حق قول آنست که کفار مکه می گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مرد کبار
بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر بشنوانیدی ایشان را کلام قصی هم ایمان نمی آوردند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ اجابت

کنید مر خدا را لِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را اِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول لِمَا يُحْيِيكُمْ بآن چه که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از دست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله
که موجب حیات ابدیست مر نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیات حقیقی نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مؤمنان است وَ
اعْلَمُوا و بدانید که اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی تعالی و سبحانه
مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند بتصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همت و ارادت است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان او و دل
او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی افکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب است تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما را یابند طوبی و لمن کان له
قلب اشارت بر آنست و عرفا دل را گم کنند بحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل حجاب است بیت بر زبن چیز همی رید بیش از دل خویش دل اینجا حجاب بود
بر رونت زمین وَ اَنَّهُ و آنرا نیز بدانید که شما اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد و جزای عمل شما خواهید شد مجازات عمل شما خواهد فرمود وَ اتَّقُوا و بپرهیزید فِتْنَةً
از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بکسانیکه ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصه یعنی مخصوص به ایشان نبود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن
فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای چون عقوبت کند شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت
عقوبت است بر کسیکه مصر ظلم و متعدی بغیر باشد وَ اذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ آنرا که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارگان فِي الْاَرْضِ در زمین که مکه است پیش از هجرت
تَخَافُونَ می ترسیدید اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش با هم داشتید که اگر از مکه بیرون آیند مشرکان عرب شما را غارت آرند فَاٰوٰىكُمْ پس جای داد شما را خدای در
مدینه وَ اَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه در بدر وَ رَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبٰتِ از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال
نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس داری کنید بر این نعمتها امام ثعلبی فرموده که بعضی از صحابه بر سخنان از پیغمبر علیه السلام شنیدند و در افشای آن می کوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته
خبر بمشرکان می رسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ خیانت مکنید با خدای و با رسول وی در اظهار سر و فرود
آمدنست چون پیغمبر ابو لبابه را صحابی به بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند که محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد
کشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار فرود آمد و بمسجد پیغمبر در آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتیکه توبه او در قبول یافت و این آیت نازل شد و گفته اند خیانت کنید با خدای
در تعطیل فریضه یا رسول او در تقصیر سنت وَ تَخُونُوا اَمٰنٰتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و شما میدانید که در آن خیانت بسیارست یا می شناسید
که ضبط امانت بر شما واجب است وَ اعْلَمُوا اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ و بدانید که مالهای شما وَ اَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای بدان شما را می آزماید بدوستی مال و محبت
فرزندان شما را بر وقوع در اثم مدار و احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو شویم و با پیوسته بحکم خداوند آن فتنه را زیادت نخواهیم محبت
جوان پسر که در بند مال و فرزند اند بدانند عاقلند که طفلان با خود مشغول اند وَ اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال
ع ١٧ حب لذا را بگذارید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه باور دارندگان اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا
نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محظورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری
که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما با سرار جلال خود و بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث
و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین در منابع از خیال معلوم شود که متقی آن است که حق سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات
و افعال یعنی او در افعال حق سبحانه و تعالی فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته بیت کم شده چون سایه اندر آفتاب پا چو کل در اجزای کلاب
وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و در گذراند از شما سَيِّاٰتِكُمْ بدیهای شما را وَ يَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را یعنی گناهان کبیره شما را بتوبه یا بمشیت خود از سر جرایم شما در گذرد
وَ اللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه رضی الله تعالی عنهم عزم مدینه فرمودند و جز
ابو بکر و علی رضی الله عنه کسی در خدمت سید عالم علیه السلام نماند قریش از این حال مترد و شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در
باب پیغمبر علیه الصلوة و السلام استشاره نمود یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را استحکام باید کرد و از روزنه آب و نان بوی می باید داد تا بمیرد
ابلیس این رای را نپسندید و گفت اگر اهل مدینه اسلام آورده اند و یا آن و بیشتر انجا رفته و بنی هاشم نیز در این شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را
خلاص دهند دیگری گفت او را از این ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد رود ابلیس گفت هر جا که رود مردم فریفته وی می شوند جمعی کثیر را فریب داده بیاید و با شما مقاتله کند
ابو جهل لعنه الله علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش جوانی از قبایل مختلف اختیار کنیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد بنو هاشم با تمام قبایل محاربه

متوانستند مولود بالای پرورش ... بیت راضی شوند که بیعت ... ابوجهل ... و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل آنحضرت را خبر داد و آنحضرت علی کرم الله وجهه
را بر فراش خود بخوابانید و با صدیق بغار رفت حق سبحانه [illegible] میفرماید وَاِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند
لِيُثْبِتُوْكَ تا حبس کنند ترا اَوْ يَقْتُلُوْكَ یا بکشند ترا بشمشیرها اَوْ يُخْرِجُوْكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُوْنَ و ایشان می سگالند وَيَمْكُرُ اللّٰهُ و جزا میدهد خدا ایشان
را بر مکر ایشان وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمٰكِرِيْنَ و خدا بهترین جزا دهندگان است مکاران را و جزا آنست که کار ایشان بدیشان می کند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند
بیت هر که در راه کسی چاهی کند خویش را آخر در آن [illegible] نضر بن حارث [illegible] بتجارت بلاد فارس [illegible] قصه رستم و اسفندیار [illegible] و معرب ساخته [illegible] گفت
اینک افسانها آورده ام شیرین تر از افسانهای محمد [illegible] وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر نضر و متابعان او اٰيٰتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوْا
گویند قَدْ سَمِعْنَا بتحقیق شنیدیم این کلام لَوْ نَشَآءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هٰذَآ مانند این و این لاف کذاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فَأْتُوْا بِمِثْلِهٖ و ایشان
عاجز شدند [illegible] غرض از این اظهار عناد و مکابره بود [illegible] گفت من مثل این بگویم و دیگری گفت اِنْ هٰذَآ نیست این اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ مگر قصه های که پیشینیان نوشته اند
و من نیز از این قصص بیاد دارم [illegible] رسالت [illegible] کلام خدای است و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد
وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که با او متفق بودند که ای بار خدایا اِنْ كَانَ هٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو
فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً پس ببار بر ما سنگها مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی اَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ عذابی دردناک غرض از این دعا اظهار یقین است
از ایشان به بطلان قرآن وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدا که عذاب کند ایشان را و اگرچه [illegible] طلبند و استعجال میکنند وَاَنْتَ فِيْهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی
بر آن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد حضور تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ
و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی [illegible] مؤمنان [illegible] ببرکت ایشان بلا بدیشان نمیرسد یا بفرض اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان [illegible] از مرتضی علی رضی
منقول است که فرمود در زمین دو امان بود [illegible] یکی رفت حضرت پیغمبر و آنچه باقی مانده استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنب است [illegible] ثبات بلکه موجب
و زوال او است پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد [illegible] در حدیث [illegible] فرمود که آمرزش از من طلب کنید مثنوی گفت حق
کامرزش از من طلب کن [illegible] باشد سبب [illegible] زهر گناه [illegible] هست استغفار تریاق قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ آنکه عذاب نکند
ایشان را وَهُمْ يَصُدُّوْنَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از آنجا بیرون میکنند وَمَا كَانُوْٓا و نیستند ایشان اَوْلِيَآءَهٗ
متولیان امر مسجد حرام رد قول کفار است که میگفتند نحن ولاة المسجد الحرام [illegible] اختیار مسجد حرام [illegible] فرمود که ایشان با وجود شرک [illegible] اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗٓ نیستند
سزاوار تولیت مسجد حرام اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست [illegible] عناد میکنند وَمَا
كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای اِلَّا مُكَآءً مگر صفیر زدن وَّتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی از کفار آن بود که مردان
و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر دست میکوفتند [illegible] وقتیکه حضرت رسول [illegible] نماز میکرد ایشان [illegible] تغلیط آنحضرت این عمل میکردند [illegible]
مراد از صلوة نماز [illegible] فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر [illegible] بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بآنچه هستید که کفر
می ورزیدید [illegible] بعد از خروج [illegible] دوازده کس از اشراف [illegible] هر روزی یکی از ایشان لشکر را طعام [illegible] ده شتر [illegible] در روز
می کشتند [illegible] اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستیکه کافران یعنی [illegible] يُنْفِقُوْنَ نفقه می کنند اَمْوَالَهُمْ [illegible] لِيَصُدُّوْا
تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای [illegible] متابعت رسول [illegible] ابوسفیان [illegible] بجنگ احد [illegible] لشکری [illegible]
[illegible] ابوسفیان [illegible] این آیت نازل شد [illegible] فَسَيُنْفِقُوْنَهَا
[illegible] ثُمَّ تَكُوْنُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً [illegible] ثُمَّ يُغْلَبُوْنَ [illegible]
[illegible] وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا [illegible] اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُوْنَ [illegible]
[illegible] لِيَمِيْزَ اللّٰهُ [illegible] الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ [illegible] وَيَجْعَلَ الْخَبِيْثَ [illegible]
[illegible] فَيَرْكُمَهٗ جَمِيْعًا فَيَجْعَلَهٗ فِيْ جَهَنَّمَ [illegible] اُولٰٓئِكَ [illegible]
[illegible] قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا [illegible] ابوسفیان [illegible]

از کفر و عداوت رسول یُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشان را مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته باشد از کنایات ایشان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله فَقَدْ مَضَتْ پس بتحقیق گذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی پیشینیان که بر پیغمبران تکبر کردند و بآخر مستاصل گشتند گو ایشان نیز همین حکم رسند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل شرک حَتَّىٰ لَا تَكُونَ تا وقتیکه نباشد فِتْنَةٌ شرکی یعنی مشرک نباشد الا ذمی و اهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و باشد همه دین خالص توحید یعنی پرستش مر خدا را و بس فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستادند از کفر یا از جنگ با اهل ایمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید بَصِيرٌ بیناست و مناسب عمل او را ثواب خواهد داد وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند پاک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای مَوْلَاكُمْ ناصر و مدد کار شما است نِعْمَ الْمَوْلَىٰ و نیکو یار است خدای که دوستان خود را ضایع نکذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ و یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چیز که اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستیکه مر خدا راست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خویشان رسول را که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافر مسلمانان یا توشه که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برآنند که ذکر خدای برای تیمن و تعظیم است و از غنیمت چهار قسم بر مقاتلان دهند و یک خمس دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول الله و چهار طایفه مذکوره مقدر است و حالا سهم رسول الله بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا با امام باید داد یا بسهام اربعه منقسم باید ساخت و نزد امام اعظم رحمه الله بوفات پیغمبر علیه السلام سهم خویشان ذوی القربی ساقط است و تمام را بسه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک هم تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع مستقر اند برین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدا را و قسمی پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمتی که از نزد خدا است بعمارت خانه کعبه عظمها الله صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم کتب فقه است بس بایشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا أَنْزَلْنَا و بآنچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه یا مدد فتح و نصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا شدن حق از باطل در روی بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزیکه روبرو آوردند در گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت بود وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد إِذْ أَنْتُمْ یاد آرید آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکناره وادی نزدیک تر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای در زمین فرو میرفت و آب نه اشتید وَهُمْ و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب جا در بودند وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند أَسْفَلَ مِنْكُمْ زیر تر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق تفرقه عظیمت ساحل بودند وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدد و قوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبری یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف می‌کردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح وَلَٰكِنْ و لیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعاد لِيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای یا تمام سازد أَمْرًا کاری را که آن کار كَانَ مَفْعُولًا بود کائن در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لِيَهْلِكَ برای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک می‌شود عَنْ بَيِّنَةٍ از حجت روشن قایم سخن وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ و زنده بماند هر که زنده عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعه روز بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده نموده اگر میمیرد و اگر می‌زید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضح است که کافر کرد بطلان او روشن است و هر که اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای لَسَمِيعٌ شنواست مر اقوال مومن و کافر را عَلِيمٌ داناست باحوال ایشان و در ترجمه رشحه مذکور است که گو هر شب افروز عقل را همچنانکه در حقه سینه دوستان می سپارند در آستین دشمنان نیز در امن نیز می‌نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضائت پذیرد سبب اختطاف ابصار بصایر دشمنان شود يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا

نظم

خنک آنکس که عقل رهبر اوست ✽ هر دو عالم بطوع چاکر اوست ✽ عقل کان رهنمای حیله نیست ✽ آن نه عقل است کان عقیله نیست ✽ نقل است که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلامه در ان شب که روز جنگ بدر واقع شده در واقعه دید که لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رویا و تعبیر آن بغایت فرحان و مسرور شدند و حق تعالی تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ آنرا که چون بنمود خدای ایشان را فِي مَنَامِكَ در خواب قَلِيلًا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا و اگر خدای بتو نمودی ایشان را بسیار و تو خبر دادی لَفَشِلْتُمْ هر آینه بد دل می‌شدید این اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینه نزاع میکردید فِي الْأَمْرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم ✽✽

وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ ولیکن خدای سلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از هزیمت إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستیکه او داناست بذات الصدور یعنی بآنچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم
وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ و یاد کنید ای صحابه که نمود خدای تعالی دشمنان را بشما إِذِ الْتَقَيْتُمْ چون ملاقات کردید فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا اندکی تا دل شما قوی شد در حرب ایشان حق
سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیده مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین بکسی که در پهلوی او بود گفتم
که اعدا را هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که صد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَيُقَلِّلُكُمْ و اندک گردانید شما را نیز فِي أَعْيُنِهِمْ در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند
در کارزار شما و از آن حساب بر نداشتند و تهیه اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقل است که ابوجهل گفت با ایشان بسلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سینه ایشان نهید و چون بحرب مشغول شدند
حق تعالی مؤمنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود بر وفق نَرَاهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این چنین از غرایب آیات است چه تصویر کثیر
بسبب قلیل و الکثیر یا کثیر را قلیل می‌بیند تا این عدد نتوانند بود که قریب بهزار تن را صد تن می‌بینند و نزدیک بسیصد نفر را بنهصد و مر آنرا قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از بعضی و جعل
علی ما علیها وجود فساد بصر در رویت لِيَقْضِيَ اللّٰهُ أَمْرًا تا براند خدای کاری كَانَ مَفْعُولًا که هست کردنی در علم او وَإِلَى اللّٰهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ بازگردانیده شود کارها
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذَا لَقِيتُمْ چون ببینید فِئَةً گروهی از کفار که قصد حرب کنند با شما فَاثْبُتُوا پس بایستید و از مقابله ایشان نگریزید وَاذْكُرُوا اللّٰهَ ع ٥ ٨
و یاد کنید خدای را كَثِيرًا یاد کردنی بسیار بتسبیح دل و زبان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا مگر باشید که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعا بر کفار بر وجهی که اللهم
اخذلهم اللهم اقطع دابرهم و درین آیه تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد قطعه تو بهر حالی که باشی و در هر وقت یک نفس غافل مباش از ذکر رب در خوشی ذکر تو شکر نعمت
است در بلا التجا بحضرت است وَأَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و اختلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از جنگ
بددل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت و قوت شما یعنی کار از دولت نیست چه دولت در تشبیه بوزیدن باد مشابهت دارد در هبوب و نفوذ او گفته اند اذا هبت ریاحک فاغتنمها
بعضی برآنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نبی باشد الا بباد که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصر میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور وَاصْبِرُوا
و شکیبایی نمایید در مقاتله إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابران است بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ
از شهرهای خویش بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر در گذشت
مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت باید که تا به بدر رویم و شراب خوریم و استقبال نماییم تا آوازه ابهت ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس خدای تعالی مؤمنان را منع فرمود
که شما از دیار خود چون کفار بیرون آیید که ایشان عجب و غرور در بر دریا می‌کنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از دین خدای وَاللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان میکنند
مُحِيطٌ عالم است و برابر آن جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند و خواستند که بازگردند ابلیس
بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود برآمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما بکجا میروید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس
با جمعی شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهای
ایشان را در دشمنی پیغمبر و در حقایق تسلی افزود که قوت ایشان را در نظر ایشان بیاورد تا اعتماد بر آن کردند وَقَالَ و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ
النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و من فریادرس و زینهار دهم شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنگام که بدیدند دو
گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَى عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و این عبارت است از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملایکه فرود آمدند ابلیس نزد بدر رو بگریز نهاد
بود و دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه درین حالت کجا میروی ابلیس دست بر سینه او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستیکه من بیزارم از زینهار شما
إِنِّي أَرَى بدرستیکه من میبینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی‌بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مؤمنان آمده اند إِنِّي أَخَافُ اللّٰهَ بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس گفت دروغ گفت آن ملعون خدای که اگر
از خدا ترسیدی کار او بنجا نرسیدی وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدا سخت عقوبت است بر کسیکه از وی نترسد نقل است که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را بتمام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی
سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند ع ٦
منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان است شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت
بدولت هجرت سرفراز نشده و در وقت خروج قریش ایشان نیز آمده بودند نیت ایشان آنکه هر لشکر که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت آن
در ایشان رسید و قلت مؤمنان را مشاهده نمود گفتند غَرَّ هٰؤُلَاءِ فریفته است این گروه مؤمنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم آلات در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند
حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللّٰهِ بر خدای و کار خود را با وی گذارد فَإِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالب است متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ

ستم کننده است که اهل توکل را آید کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه که چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند
در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه بن خلف و منبه و ابنا الحجاج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب اگر مشاهده میکردی تا که بودند میقبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند
عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که همه عذاب دوزخ است
هر آینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملائکه میگفتند ذَٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ
و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدل است نه بسبب حضرت رسالت پناه بگوی عادت
مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران
ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند به نشانهای خدا یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بود و بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشان را
و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرت شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ
این گرفتن و عقوبت پیشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تغییر دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی
حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغییر و تبدیل کنند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن و این تهدید قریش است که ایشان حال خود را که
بت پرستی و مردار خواری بود بمعادات حضرت پیغمبر و تکذیب او و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدرستیکه خدای شنواست سخنهای
ناهموار مشرکان را عَلِيمٌ و داناست بعقاید باطل ایشان دیگر باره تمامی آیه میفرماید که کار قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
و آنانکه پیش از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب
قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم در دریا آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از غرقیان و قتیلان قریش كَانُوا
بودند ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که
راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابو جهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان فَهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بستی با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر با ایشان معاهده
فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند و در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند
در روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند در روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نموده عهد شکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان
پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس پراکنده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ از آنها
که پس ایشانند از دشمنان یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو باز دارد لَعَلَّهُمْ شاید که آن رمندگان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت یابند
وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بترسی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من
عهد شما را انداختم تا تو و ایشان باشید عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنانرا که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب مراد گریختگان بدر اند یا شکستگان عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستیکه ایشان
نمی کنند ما را از عذاب خود حقیقت لَا يَحْسَبَنَّ بغیبت میخواند یعنی نباید که کافران پندارند که از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید ای مومنان برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ
آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از سلاح و مرکب جنگ که لشکر بدان قوت می یابد و عقبه بن عامر رضی الله عنه فرموده که ما شنیدیم از پیغمبر علیه السلام که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوت تیر انداختن است و بعضی از علما
گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل آنست که تیر و کمان قوی ترین سلاحهاست شیخ الاسلام ابو القاسم نصیر آبادی قدس سره فرمود که در این آیت گفته اند قوت رمی است الا بحقیقت باشید از ما رمی بر سه گونه بود یکی ظاهر
به تیر و کمان و دیگری باطن به تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی دقاق قدس سره فرمود که قوت اعتماد است بر کرم حق و اشتی بوده بعنایت او
حیث که اعتماد بر اسب و سلاح مر است بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته اند که مراد از قوت حصارها است سپاهیان که آماده گیرند قلعها بجهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده
کنید از اسبان بسته تُرْهِبُونَ بِهِ تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدا را وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باین سلاح و غزا
دیگران را مِنْ دُونِهِمْ بجز کافران مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمُ نشناسید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا جن
و در تبیان آورده که یا کفره جن اند چه صهیل اسب جن را می ترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه می کنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که باشد فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در سلاح

و نفقه اسپ یُوَفَّ اِلَیۡکُمۡ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَاَنۡتُمۡ لَا تُظۡلَمُوۡنَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وَاِنۡ جَنَحُوۡا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلۡمِ
بصلح و استسلام فَاجۡنَحۡ لَهَا پس تو هم میل کن به مصالحه وَتَوَکَّلۡ عَلَی اللّٰهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیۡعُ بدرستی که خدای
شنوا است اقوال ایشان اَلۡعَلِیۡمُ داناست بدروغ و راستی آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر بر ایشان گمارد چنانچه فرمود وَاِنۡ یُّرِیۡدُوۡۤا و اگر خواهند ایشان
اَنۡ یَّخۡدَعُوۡکَ آنکه فریب دهند ترا بصلح از جنگ خود را باز دارند فَاِنَّ حَسۡبَکَ اللّٰهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِیۡۤ اَیَّدَکَ او آنست که قوت داد ترا بِنَصۡرِهٖ بیاری
کردن خود و فرستادن ملائکه وَبِالۡمُؤۡمِنِیۡنَ و بهمه مؤمنان و مراد آنست که بانصار وَاَلَّفَ بَیۡنَ قُلُوۡبِهِمۡ و پیوند افکند بدرستی میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست
سال میان ایشان تعصب مستمره بود و همواره بقتل و غارت اشتغال می نمودند حق تعالی به برکت تو دلهای ایشان را بایکدیگر الفت داد لَوۡ اَنۡفَقۡتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان
مَا فِی الۡاَرۡضِ جَمِیۡعًا آنچه در زمین است از مال و متاع مَّاۤ اَلَّفۡتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بالفت بَیۡنَ قُلُوۡبِهِمۡ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه
که با هم داشتند وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای بحکمت بالغه خود اَلَّفَ بَیۡنَهُمۡ ایقاع الفت کرد در میان ایشان اِنَّهٗ عَزِیۡزٌ بدرستیکه او قادر و غالب است هر چه خواهد بکند حَکِیۡمٌ داناست
بحکمت بچه میکند یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر حَسۡبُکَ اللّٰهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَکَ و آنانکه پیروی تو کرده اند مِنَ الۡمُؤۡمِنِیۡنَ از گرویدگان این آیت در غزوه بدر قبل از قتال
نازل شده برای تقویت حضرت رسالت پناه صلعم و تسلیه خواطر صحابه و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رض بشرف اسلام در رسید و عدد اربعین
تمام شد این آیت نازل گشت و ابن عباس رض فرمود که سبب نزول آیت اسلام فاروق رض است و برین تقدیر آیت مکی باشد یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای نبی رفیع قدر با خبر کننده حَرِّضِ الۡمُؤۡمِنِیۡنَ ع ۸
تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَی الۡقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار اِنۡ یَّکُنۡ مِّنۡکُمۡ اگر باشد از شما عِشۡرُوۡنَ بیست تن صٰبِرُوۡنَ صبر کنندگان در معرکه
قتال یَغۡلِبُوۡا مِائَتَیۡنِ غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از مشرکان شکیبایی ورزند و فرار نکنند وَاِنۡ یَّکُنۡ
مِّنۡکُمۡ و اگر باشد از شما مِّائَةٌ صد تن یَّغۡلِبُوۡۤا اَلۡفًا غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن مِّنَ الَّذِیۡنَ کَفَرُوۡا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بِاَنَّهُمۡ
بسبب آنست که ایشان قَوۡمٌ لَّا یَفۡقَهُوۡنَ گروهی اند که نمیدانند خدای و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبایی
ندارند بعد از نزول این آیت مومنان از مقاتله یکی با ده تن اندیشناک شدند و بدیشان گران آمد حق سبحانه و تعالی این آیت را منسوخ گردانیده فرمود اَلۡـٰٔنَ اکنون که این
حکم شما گران بار ساخت خَفَّفَ اللّٰهُ عَنۡکُمۡ سبک گردانید خدای از شما وَعَلِمَ و دید و بدانست اَنَّ فِیۡکُمۡ ضَعۡفًا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَاِنۡ یَّکُنۡ
مِّنۡکُمۡ پس اگر باشد از شما مِّائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا یَّغۡلِبُوۡا مِائَتَیۡنِ غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر
کند و نگریزد وَاِنۡ یَّکُنۡ مِّنۡکُمۡ و اگر بود از شما اَلۡفٌ هزار کس یَّغۡلِبُوۡۤا اَلۡفَیۡنِ غالب شوند بر دو هزار بِاِذۡنِ اللّٰهِ بامر خدای و یاری او وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیۡنَ و خدای
با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید از چمن صبر ثمر
شاید که روزی بباغ شود سبز و شاخ گل ببر آید و آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه صلعم در باب ایشان با اکابر صحابه رض مشاورت نموده از قوم مهاجران ابو بکر رض
فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد مدد مسلمانان زیادت شود و فاروق رض
گفت یا رسول الله ایشان همه عدوانند همه را بفرمای تا گردن بزنند و بحمد الله که حق ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه رض و اصح آنست که سعد بن معاذ رض فرمود که اشارت کرد تا این اشرار را
بشرار آتش تیغ بسوزیم حضرت رسالت پناه صلعم بقول حضرت صدیق رض میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیت فرستاد مَا کَانَ نسزد و نشاید لِنَبِیٍّ اَنۡ یَّکُوۡنَ هیچ پیغمبر را که باشد لَهٗۤ اَسۡرٰی مر او را اسیر
که از ایشان فدا گیرد حَتّٰی یُثۡخِنَ تا آنگاه که بسیار را بکشد از ایشان فِی الۡاَرۡضِ در زمین چه این صورت سبب ذلت و قلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تُرِیۡدُوۡنَ میخواهید شما عَرَضَ
الدُّنۡیَا متاع و حطام دنیا که عرض سریع الزوال است وَاللّٰهُ یُرِیۡدُ الۡاٰخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت که باقیست و نعمت لازوال وَاللّٰهُ عَزِیۡزٌ و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَکِیۡمٌ داناست
در آنچه بایشان کند لَوۡ لَا کِتٰبٌ اگر نبودی حکمی و فرمانی مِّنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بدانچه مواخذه نکند اهل بدر را عذاب نفرماید
یا غنایم را بر شما حلال سازد لَمَسَّکُمۡ هر آینه برسیدی شما را فِیۡمَاۤ اَخَذۡتُمۡ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِیۡمٌ عذابی بزرگ و در روایت آمده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که اگر عذاب آمدی غیر عمر و سعد
بن معاذ از آن نجات نیافتندی زیرا که این دو تن بقتل کفار اشاره نموده بودند صحابه بعد از نزول این آیت از غنایم دست باز کشیدند آیت آمد که فَکُلُوۡا پس بخورید مِمَّا غَنِمۡتُمۡ از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه
از آن جمله است حَلٰلًا طَیِّبًا خوردنی حلال و پاک وَّاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر وی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای غَفُوۡرٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَّحِیۡمٌ مهربانست که غنیمت
بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه صلعم عباس رض را که از جمله اسیران بود باداء فدیه نفس خود و دو برادر زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل
بن حارث و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد ما را وا میداری که عم تو بسوال کاری روی نهد و پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا

آرم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که گواه بودهای زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی چنین و چنان عباس گفت ای محمد من این سخن را با هیچ کس نگفته بودم ترا که خبر داد فرمود

که خداوند کار من پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود در سر کس و بکر بداد آیت آمد که یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ

بگو مر آن کسانرا که در دست شما اند مِنَ الْأَسْرَىٰ از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدا و ببیند فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما خَيْرًا نیکویی ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ خَيْرًا بدهد شما را

بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از آنچه فرا گرفته است از شما یعنی بدین که برای فدا داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهی که در زمان کفر واقع

شده است رَحِيمٌ مهربان است که شما را توفیق اسلام داده اورده اند که عباس گفت خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بعهد وفا کرد حالا بیست

بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار در دنیا تجارت می کنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم و وعده دوم مغفرت است امیدوارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد

چه در وعده کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محال است اگر کریم آید لئیم اگر بکند وعده را وفا شاید وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِيَانَتَكَ خیانت

کردن با تو بنقض عهد و بازگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستیکه خیانت کردند با خدا مِنْ قَبْلُ پیش از این بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای تو داد ترا بر ایشان تا در بدر بدست

تو گرفتار شدند بعد از این نیز ممکن است که ترا متمکن گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده باحوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه

ایمان آورده اند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از وطنها خویش وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقه صحابه صرف نمودند

وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و ایشان قوم مهاجران اند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و

نصرت کردند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را مراد گروه انصار اند أُولَٰئِكَ آن گروه بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان بعضی دیگر اند و متولی در میراث در مبدای کار

حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند با شما مَا لَكُمْ نیست مر شما را

مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتیکه هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مومنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند

از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروهی که

باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهد مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما می کنید از وفای عهد و نقض

آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان بعضی دیگر اند در مظاهرت و معاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ

اگر نکنید آنرا که فرمودیم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَكُنْ حاصل شود فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فتنه در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند

و همدیگر را یاری نکنند مهم ایشان روی بخلل نهد و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه از این بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای

هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدای و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه

خدای وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت وَنَصَرُوا و یاری کردند مر پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند

مومنان براستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانرا آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و منت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ پس از صلح حدیبیه

وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا و جهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ پس آن گروه از جمله شمااند

یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ سزاوارترند به

بعضی در میراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ

به همه چیز از مواریث با حکمت آن یا اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست کسی که بر این جهت و چه از سر مصلحت احکام دانست چون و چرا

در افعال و حکم او چه جای

سورة التوبة مدنية مائة و تسع عشرة آية

این سوره را سوره برائت و فاضحه و مخزیه و مبعثره و سوره انعذاب نیز خوانند و ترک تسمیه درین بجهت آن است که بسم الله سبب امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه اختلاف

کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که متمم سبع طوال است یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند تا هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه ... دل

بستان فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که تعالی مشایخ رضی الله عنه از ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده اند که کاتب خامه بیسوی کُنْ عن الانفال فاتحه براءة من الله بود حضرت رسالت

میان این دو سوره الا تسمیه نفرموده او رده اند چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه علیه السلام چهل آیت از اول این سوره با ابوبکر رضی الله عنه داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که

بر اهل موسم خواند و بعد چند روز از عقب صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را رضی الله عنه طلب فرمود و برناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر رضی الله عنه فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود

قرائت کنند و چون این حال به پیغمبر رسید جواب داد که جبرئیل علیه السلام بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضی الله عنه خطبه خواند و مردمان را تعلیم
مناسک فرمود و در روز نحر علی رضی الله عنه نزدیک جمره عقبه آیتها را با اهل موسم خواند بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ این بیزاریست از خدای وَرَسُوْلِهٖ و رسول او فرستاده اِلَى الَّذِیْنَ عٰهَدْتُّمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید
با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِیْنَ از شرک آرندگان آورده اند که حضرت پیغمبر علیه السلام با بعضی مشرکان عرب عهدها بسته بود و غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه آیت فرستاد که تصور ع
برائت بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا ابتدا نقض کرد بر ایشان و حکم شد که ای مشرکان فَسِیْحُوْا پس سیر کنید فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی
بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیت در اوایل شوال فرود آمده است پس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی آورده
که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و از ان بر چهار ماه بیشتر آنانکه اجل ایشان کمتر بود مهلت ایشان چهار ماه تمام کرد تا خود فکری کنند و آنانکه بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا
در مهم خود تدبیری نمایند و آنانکه عهد نه بسته بودند نیز تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ و بدانید که شما غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ نه اید که عاجز کنندگان
خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَ اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای مُخْزِی الْكٰفِرِیْنَ رسوا کننده کافران است در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَاَذَانٌ و اعلامیست و آگاه ساختن
مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖٓ از خدای و رسول او اِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق در وی است یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد
اهل کتاب با وی اتفاق افتاده بود یا آنکه زیاده از روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر تقدیر مضمون اعلام کرام است اَنَّ اللّٰهَ بَرِیْٓءٌ که خدای بیزار است مِّنَ الْمُشْرِكِیْنَ از مشرکان و عهود ایشان
وَرَسُوْلُهٗ و پیغمبر او نیز بیزار است فَاِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَیْرٌ لَّكُمْ پس آن باز گشتن بهتر است شما را از اقامت بران وَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر
نکنید فَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ پس بدانید که شما غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ عاجز کنندگان خدا نه اید یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با او ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و بده کافران را بشارت یعنی کافران را بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ
بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در صلح حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید اِلَّا الَّذِیْنَ لیکن آنانکه عٰهَدْتُّمْ عهد کردید با ایشان مِّنَ
الْمُشْرِكِیْنَ از شرک آرندگان ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوْكُمْ پس ایشان کم نکردند شَیْـًٔا چیزی از عهد شما یعنی نشکستند پیمان شما را وَّلَمْ یُظَاهِرُوْا و یاری ندادند و پشتی نکردند عَلَیْكُمْ بر قتال شما اَحَدًا کسی را از
دشمنان شما فَاَتِمُّوْٓا اِلَیْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشان را اِلٰى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشان را چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت منهید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدا
یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست میدارد پرهیزگاران را و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام آن الی آن شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود
والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و درین معنی ترجمه یافته است مثنوی متقی را بود چهار نشان حفظ احکام شرع اول آن ثانیا آنچه دست رس باشد بر فقیران و بیکسان
باشد عهد را باز وفا کند پیوند هر چه یابد بران شود خرسند و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی
روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم از روست یا آنکه حرام بود در این چهار ماه تعرض
کفار معاهد بقولی که از زمان نزول سوره گیرند از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذو القعده و ذو الحجه و محرم و بر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِكِیْنَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته اند حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ هر جا که بیابید در حل و حرم وَخُذُوْهُمْ و بگیرید ایشان را باسیری وَاحْصُرُوْهُمْ و باز دارید
ایشان از طواف مسجد حرام وَاقْعُدُوْا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری فَاِنْ تَابُوْا پس اگر باز گردند از شرک یا
وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة اموال خود را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوْا سَبِیْلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست
بدارید از ایشان و راه دهید تا بهر جا که خواهند روند اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَّحِیْمٌ مهربانست بدادن ثواب بیحساب بدیشان وَاِنْ
اَحَدٌ و اگر یکی مِّنَ الْمُشْرِكِیْنَ از مشرکان که تعرض ایشان باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زینهار خواهد از تو فَاَجِرْهُ پس ایمن ساز او را و زینهار ده حَتّٰى یَسْمَعَ تا بشنود
كَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدا را که قرآنست ثُمَّ اَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَاْمَنَهٗ بجای او که موضع امن اوست و بعد از آن با وی مقاتله نمای ذٰلِكَ این امان دادن بایشان
بسبب آنست که ایشان بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا یَعْلَمُوْنَ گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدا را و دران تدبر و تفکر نمایند كَیْفَ یَكُوْنُ چگونه باشد استفهام بمعنی
انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِیْنَ مر مشرکان را عَهْدٌ عهدی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُوْلِهٖ و نزدیک رسول او و بعد ظهور اسلام امتیاز میان حق و باطل اِلَّا
الَّذِیْنَ عٰهَدْتُّمْ مگر آنانکه عهد بستید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر علیه السلام عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه
معظمه فَمَا اسْتَقَامُوْا لَكُمْ پس مادامیکه ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما فَاسْتَقِیْمُوْا لَهُمْ پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست میدارد پرهیزگاران را که عهد و پیمان استقامت نمایند كَیْفَ چگونه باشد عهد مشرکان وَاِنْ یَّظْهَرُوْا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَیْكُمْ
بر شما لَا یَرْقُبُوْا فِیْكُمْ نگاه ندارند در باب شما اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً حق قرابتی و نه وفای عهدی یُرْضُوْنَكُمْ خشنود میگردانند شما را بِاَفْوَاهِهِمْ بدهانهای خویش یعنی

وعده میدهند بایمان وطاعت با سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ وسرباز میزند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست عهد
در ادای شکر وای من علام... وَأَكْثَرُهُمْ وبیشتری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون شدند از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اشکل از ایشان
عهد بحرزمی نمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی اندک را که آن متاع دنیا است بعضی مشرکان
قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتال مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خدا یا باز داشتند
راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدکاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را شکستند و آیات توریت را
چیزی فروختند مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا وَلَا ذِمَّةً قرابت
یا سوگند و عهد وَأُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان فَإِن تَابُوا پس اگر باز ایستند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را و
آتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشان راست آنچه شما را بوده و بر ایشان است آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و
بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِن نَّكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُم سوگندان و پیمان خود را مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از
آنکه عهد بستند با شما وَطَعَنُوا و طعنه کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر را سرداران اهل شرک إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ
بدرستیکه ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی نشکستندی بدان راه نیابید پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از
شرک و طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَّكَثُوا با گروهی که بشکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانها که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهد میان پیغمبر و قریش آن بود که حلفای
یکدیگر را بر نجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول بودند جنگ کردند یا مراد از
ناکثین عهد یهود و بنی قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مدد کار کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ بیرون کردن رسول را از مکه و مشاورت
نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در باب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را جهت ادای عمره بمکه راه ندهند قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف
کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُم بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ
آیا شما می ترسید از محاربت و کارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است أَن تَخْشَوْهُ باکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب اشتغال کنید إِن
كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور به قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا عذاب کند خدای ایشان را بِأَيْدِيكُمْ
بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت و مغلوبیت وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا
بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت
بعرض حضرت رسالت پناه رسانیده بودند فرموده که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای آنها را که بسبب
آزار کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل خود عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه در این آیت خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن واقع
شد چنانچه ابو سفیان و عکرمة بن ابو جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول توبه
أَمْ حَسِبْتُمْ آیا پندارید ای مومنان که قتل کفار بکار نیاید گفته اند خطاب با منافقان است مقرر باید که بندارید أَن تُتْرَكُوا که شما را بگذارند بدین که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ
و نه بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگیرند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ و بغیر فرستاده او وَ
لَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مومنان وَلِيجَةً دوستی را که افشای اسرار کنند باوی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی
با مشرکان نادیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما می کنید و غرض شما از عملها وی را معلوم است آورده اند که چون عباس اسیر شد مسلمانان
وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رض جواب داد که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمی کنید علی رضی الله عنه فرمود شما را چه چیز است که آنرا از
جمله محاسن توان شمرد عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام نمائیم و خانه کعبه را تعظیم می کنیم و حاجیان را شربت زمزم میدهیم و اسیران را از بند می رهانیم این آیت نازل
شد که مَا كَانَ نشود و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را أَن يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که
قبله مساجد است پس کانه که عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالیکه گواهان باشند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ
بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت

حق است وعبادت غیر او اولٰئک آن گروه مشرکان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ تباه وباطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَفِی النَّارِ
ودر آتش دوزخ هُمْ خٰلِدُوْنَ ایشان جاویدانند لیکن اِنَّمَا یَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که بگرویده است بخدای و ایمان
بخدای تمام نیست الا بایمان برسول وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و بپای داشته باشد نماز وَاٰتَی الزَّکٰوةَ و داده است زکوة را وَلَمْ یَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ
و نترسیده است در امور دین مگر از خدای فَعَسٰٓی اُولٰٓئِکَ پس آن گروه شاید اَنْ یَّکُوْنُوْا که باشند مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع
جهت قطع طمع مشرکان است یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیدا است که چگونه خواهد بود بیت جایی که [illegible]
در معرض عتاب اند روباه سیرتان را آنجا چه تاب باشد و دیگر منع مومنان است از اغترار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هرکه بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است بیت [illegible] و روایت
که بعضی از اهل حرم در جاهلیت بعمره حجاج نبیذ زبیب باعسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت رسالت پناه آن منصب بعباس تعلق داشت و منصب عمارت مسجد الحرام بشیبة بن طلحة حجبی بود
روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمد عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات مینمودند و علی بسبقت اسلام و جهاد مفتخر می بود و حق سبحانه تصدیق علی با رضی آیت
فرستاد اَجَعَلْتُمْ آیا گردانیدید سِقَایَةَ الْحَآجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت مسجد حرام را کَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ همچون آنکس که ایمان آورده است
بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز آخر وَجٰهَدَ و جهاد کرده است فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای لَا یَسْتَوٗنَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاللّٰهُ و خدای لَا
یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ راه ننماید و مقصود نگرداند مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه بگرویدند بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند از دیار خود وَجٰهَدُوْا
و جهاد کردند با مشرکان فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ به بذل کردن مالها خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود در معارک حرب
اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی بلند مرتبه تراند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند وَاُولٰٓئِکَ
و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهانی یُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ برحمتی فائض
از نزد خویش وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل ایشان وَجَنّٰتٍ و بوستانها که لَهُمْ فِیْهَا نَعِیْمٌ مُّقِیْمٌ مر ایشانرا باشد در آن بوستانها نعمتی دایم بی انقطاع و در تنکیر مبشر به
ایمایی است بآنکه زبان تعریف بادای توصیف آن وافی نیست خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا در حالیکه این گروه جاوید باشند در آن بوستانها همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طول
نکنند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عِنْدَهٗ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیْمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود
در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هرچند
گناه عظیم بود رحمت از آن عظیم تر است قطعه گنه ما فزون بود در شمار عفوت افزون تر از گناه همه قطره زبر رحمت تو بس است شستن نامه سیاه همه آورده اند که چون حضرت رسالت
پناه را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه رضی الله عنهم به نشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان و مان را بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و
جمعی دیگر آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده برای تمام سکون و آرام در منزل در مقام التماس میگردیدند و ایشان رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می
این آیت نازل گشت یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوْٓا فرا مگیرید اٰبَآءَکُمْ پدران خود را وَاِخْوَانَکُمْ و برادران خود را اَوْلِیَآءَ دوستان
یعنی این گروه را بدوستی مگیرید اِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ اگر گزینند ایشان کفر را عَلَی الْاِیْمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ یَّتَوَلَّهُمْ مِّنْکُمْ و هر که از شما ایشان
را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی
مومنان باید که با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم
چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی کس و بی مال مانیم آیتی دیگر آمد که قُلْ بگوای محمد مر تارکان هجرت را اِنْ کَانَ اگر هست
اٰبَآؤُکُمْ پدران شما وَاَبْنَآؤُکُمْ و فرزندان شما وَاِخْوَانُکُمْ و برادران شما وَاَزْوَاجُکُمْ و زنان شما وَعَشِیْرَتُکُمْ و خویشان شما وَاَمْوَالُ ۨ اقْتَرَفْتُمُوْهَا
و مالها که کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که می ترسید کَسَادَهَا از ناروائی آن وَمَسٰکِنُ و مسکنها که تَرْضَوْنَهَآ می پسندید آن را اَحَبَّ اِلَیْکُمْ
دوست تر است بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوست تر میدارید مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِیْ سَبِیْلِهٖ و از جهاد کردن در راه او
فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید و بنشینید حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ تا بیارد خدای بِاَمْرِهٖ عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ
گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان درین آیه تهدید عظیم و توبیخی بزرگ است و قولی مبین ائمه تفسیر راجع است بآنکه ازین آیت رایحه ناامیدی استشمام می توان کرد چه اغلب مردم
الا ماشاء الله درین مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر میدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار می کنند ای عزیز مرد می باید که ابراهیم وار از کون بگذرند

ع ۳ ۸

فانهم عدو لی الا رب العالمین بالی رااز اهل مهمانان و فرزند را بقصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد **رباعی** آنکس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند حضرت رسالت پناه فرموده است لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده
و ولده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقول است که احمد بن یحیی دمشقی قدس سره روزی پیش پدر و مادر نشسته بود قصهٔ قربان کردن حضرت اسمعیل را خوانده و ذکر فرمان
میخواندند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز در هر در که ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آن که بیست و چهار سال مقیم بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش جواب داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک گفت پیش از این مرا فرزندی بود
او در کار خدا کردیم احمد و محمود را با او چه کار **رباعی** ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز دیدها که
کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مومنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی مواضع حرب و معارکها چون
روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و در واقعهٔ صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در روز حنین و آن وادی است میان مکه و طائف
که حضرت رسالت پناه در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت
پناه رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار ده هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب الیوم من قلة امروز ما از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد
بحضرت پناه این سخن خوش نیامد و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مومنان میدهد که خدای شما را
یاری داد در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را از صولت
دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بر شما زمین آن زمان بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُم پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُّدْبِرِينَ
در حالیکه هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه چهار تن ماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت
در آن روز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و در دل دشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب
و انا ابن عبد المطلب عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمی گذاشتند که آنحضرت بمیان دشمن در آید و ازین صورت کمال شجاعت سید عالم استدلال میتوان کرد که در چنان
روز برا استر که در معرکهٔ حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مدد کار متوجه حرب کفار گشته نسبت خود را اظهار می فرمود القصه چون عباس رضی آن حضرت را نگذاشت که محاربه نماید
حضرت رسالت پناه فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس رضی مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله یا رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقره مردم بآواز عباس رض باز گشتند
و جمعی که عدد ایشان بصد نمی رسید بملازمت حضرت پیوسته بر برای حمله کفار شدند و آنحضرت فرمود که الآن حمی الوطیس و بتلاوت دعای موسی که در روز فلق بحر خوانده بود اللهم
لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سوار مشت خاک و سنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر
طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگریزه پر شد و شکست بر دشمنان افتاده دلهای مومنان
آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود تا که بتنها دامن
حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس رض باز گشتند وَأَنزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَّمْ تَرَوْهَا ندیدید
شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت یا شانزده
هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند یا کشته بسیاری از ایشان کشته شدند و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار
هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و این واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش ناگروندگان ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ
پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن
چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعهٔ حنین بملازمت سید الثقلین آمده بشرف اسلام مشرف شدند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزندهٔ گناه توبه کنندگان است رَّحِيمٌ
مهربان است که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدانند بسبب خبث باطن و نا پاکی اعتقاد یا
بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط
بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا پس ازین سال که سنهٔ برائت است و آن سنهٔ تاسعه بود از هجرت یا سال حجة الوداع که سنهٔ عاشره بود امام اعظم رح گفت مراد منع کفار است از حج و عمره
نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد امام مالک منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام منع میکند تخصیصا وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر می ترسید

اگر بترسید عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم حج بیت خرید و فروخت اطعمه و البسه آوردند حق تعالی میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر از بیم می ترسید که بسبب انقطاع
تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود اِنْ شَآءَ اگر خواهد این وعده فرمود تا اکثر اهل تباله و جرش
ایمان آورده بودند و از بلاد یمن مسلمان شده و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اعتنا مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات آنجا میروند اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ
بدرستیکه خدای داناست باحوال بندگان حَكِيْمٌ محکم کننده کار است بتحقیق آمال ایشان اگر در وی بندند دیگری میگشاید قطعه گمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب برد در
در احسان اگر تو بربندی در دیگر بگشاید مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله و منع محاربه کتابی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ بکشید ای مومنان و کارزار کنید با آنکه
ایمان نمیآورند بخدای یعنی یهود که تثنیه قایل شده و نصاری که تثلیث را معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و نمیگروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری که معاد
روحانی را اثبات میکنند پس گویا ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُوْنَ و حرام نمیدانند و نمیدارند مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُوْلُهٗ
و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده است وَلَا يَدِيْنُوْنَ دِيْنَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا
الْكِتٰبَ از آنانکه داده شده اند کتاب یعنی توریت و انجیل بایشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یومنون میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند
جزیه یعنی آنچه از خراج بسبب سرکشی ایشان مقرر شود و مینهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَّهُمْ صٰغِرُوْنَ و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشسته
تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرست اند چون شبهه کتاب است ملحق اند باهل
کتاب و امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند امام اعظم رح فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گوید از همه کفار گیرند مگر
از مرتد که حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ و گفتند جهودان عُزَيْرُ ۨابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است
از سبط لاوی و بچهارده پشت بهارون بن عمران میرسد و مجمل قصه وی آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت بیت المقدس را منهدم ساخت
و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را اسیر کرد و عزیر را بحیله اسیر بود و توریت میخواند اما چون خردسال بود از خواندن و حسابی نکردند و او را بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافت
روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی او را در اثنای طریق در قریه خراب آباد او را بمیرانید و بعد صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر را بمیان قوم آمد تصدیق
وی نمیکردند او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و بهر پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر
القلب تا بتمام رسید دیگرا بحث کردند که چون کسی توریت را نمیدانست و نخوانده در میان ما نیست چون دانیم که این توریت است یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از
پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام چون با هم رفتند و توریت را از آن محل بر داشته بمجمع آوردند با نسخه عزیر مقابله
نمودند هیچ تفاوتی نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی توریت بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست پس معتقدان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی
از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت پناه این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصٰرَى و گفتند ترسایان الْمَسِيْحُ ابْنُ اللّٰهِ عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان که نحو
فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از برای آنکه او مرده را زنده می کرد و ابرص و اکمه را شفا میداد بدین جرات اقدام کردند ذٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشان است بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای
ایشان نه که برهانی بر آن اقامت کنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد يُضَاهِئُوْنَ مشابهت می سازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ
قَبْلُ پیش از ایشان یعنی بسخن آنانکه گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ لعنت کناد خدای بر ایشان اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ
چگونه برگردانیده می شوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اِتَّخَذُوْۤا فرا گرفتند یهود و نصاری اَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عبادان خود را اَرْبَابًا خدایان مِّنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای باید برد یا سجده کردند ایشانرا وَالْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ و گرفتند عیسی پسر مریم را بخدایی بگرفتند
وَمَاۤ اُمِرُوْۤا و حال آنکه عیسی علیه السلام در میان فرمود نشده یا از اکابر که ایشان بخدایی می پرستیدند در هر کتابها اِلَّا لِيَعْبُدُوْۤا مگر آنکه فرمان برند و بپرستند اِلٰهًا وَّاحِدًا یک خدا را
او در وحدت لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی لایق پرستش مگر او سُبْحٰنَهٗ پاک است او عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه با او انباز میگیرند يُرِيْدُوْنَ می خواهند جهودان و ترسایان اَنْ يُّطْفِئُوْا
که فرو نشانند نُوْرَ اللّٰهِ نور خدا را که قرآن است یا نبوت محمد مصطفی یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِاَفْوَاهِهِمْ بدهانهای خویش یا بتکذیبی که بر زبان میرانند
وَيَاْبَى اللّٰهُ و نمی پسندد خدای اِلَّاۤ اَنْ يُّتِمَّ نُوْرَهٗ مگر آنکه تمام گرداند نور خود را دین روشن خود را با علای اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ و اگرچه کاره باشند کافران
و در این معنی گفته اند شعر [illegible] هر کس تف کند [illegible] بسوزد [illegible] آن نور بسکیند و میفرماید
هُوَ الَّذِيْۤ اَرْسَلَ او آنست خدای که فرستاد رَسُوْلَهٗ فرستاده خود را که محمد است بِالْهُدٰى بقرآن که محض هدایت است وَدِيْنِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام

است دار حال بر آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی خواهد بود و که هر که از پی غیر دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید إِنَّ كَثِيرًا بدرستیکه بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری
لَيَأْكُلُونَ هر آینه میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع می کنند از دخول در اسلام وَالَّذِينَ
و آنکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند آن گنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بران وعید مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة
نا دهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَى روزیکه گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَى پس داغ کرده شود بِهَا بدان گنجها
و درمهای سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان
که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف الاعضا ظاهر این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه دماغ و دل و جگر است دارند این هر سه را در آن روز معذب سازند و داغ کنند و گویند هَذَا مَا كَنَزْتُمْ
این آنست که گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره می کردید و ذخیره که وبال
بدان متفرع نباشد اعمال صالح است در امالی امام ظهیر الدین ولواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزانه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو موز اسرار باقیه جوی قطعه گر کرم کان
دهی بدرویشی به بهتر از گنجهای مدخر است ز آنچه داری منتفع بردار کان دگر روز کسی دگر است چون اعیاد و معتبرات اهل کتاب دائر بر ماه قمری نیست و سال شمسی است و سال شمسی سه صد و
شصت و پنج روز و خمس روز و ربع روز است تقریبا و سال قمری سه صد و پنجاه و چهار روز و کسری پس هر سال سنه ایشان سیزده ماهی باشد و عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه
بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مترتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستیکه شمار ماهها که پسندیده است
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در کتاب او در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در
روزیکه بیافرید آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب است ذَلِكَ الدِّينُ
الْقَيِّمُ این است حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ درین چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور علما برآنند
که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه شهور ترک معاصی لازم است اما تخصیص این چهار ماه را بجهت شرف
چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً
چنانکه همه ایشان با شما کارزار می کنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت معتاد
شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند و چون متصل سه ماه حرام بود میگفتند سه ماه پی در پی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم منبر
کرد و ایستاده شده خطبه خواند که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد
که خدای تعالی درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بود که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشتندی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از وی و او را حلال داشتندی
و در هر سالی چهار ماه را حرام می داشتند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و اعتبار داشتندی و این عمل را النسی میگفتند حق سبحانه فرمود إِنَّمَا النَّسِيءُ
جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان منضم می باید يُضَلُّ
گمراه میگردانند و حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده می شوند بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را
از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر حرام می کنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت میگذارند و در آن سال
که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال می کنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم
چهار ماه می داشتند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند بر آن موافق عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شده است مر ایشان را یعنی
شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق [illegible]
آورده اند که جاهلان عرب در هر سالی چهار ماه را حرام میداشتند خلق را از دست و زبان خود ایمن ساختند مومنان سزاوار تر اند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود
سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار قطعه آزار دل خلق مجوی بسبب تا نگشته بار الم بیخ بی
و حمال خویش تکیه کن چو کار اگر ابنسبی بر خود و ابنداء نیز * نقل است که در [illegible] مسافت [illegible] غزوه تبوک شده بود و در غایت حرارت بود و اهل مدینه [illegible]

ركوع ٥ ع ٨

٥ ع ٨

متقل الحال میکند باشید چون فرمان رسید که اصحاب بجهاد بر سبیل اجتهاد بسته کنان عزیمت بران صوب معطوف سازید ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهیت طبعی در
رفتن بکاسلی ورزیدند آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید مَا لَکُمْ چیست شما را که برای کاهلی درین اِذَا قِیْلَ لَکُمُ چون گویند مر شما را که بجهت تمام اِنْفِرُوْا بیرون روید
فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای و جهاد کنید با اعدای دین اثَّاقَلْتُمْ گران شدید و درنگ کنید یعنی مایل شوید اِلَی الْاَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن اَرَضِیْتُمْ
آیا راضی شدید و خوشنود گشتید بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا بزندگانی دنیا مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت این چنین یعنی دنیا را بآخرت گزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا برخورداری
از زندگانی دنیا فِی الْاٰخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن اِلَّا قَلِیْلٌ مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر قطعه متاع این جهان فانی معیوب نعیم آن جهان باقی
و مرغوب چه کس و وقت باقی گذارد + بنعمتهای فانی سر در آرد + اِلَّا تَنْفِرُوْا اگر بیرون نروید بجنگ که شما را فرمان شده یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی دردناک
بانکه دشمن بر شما ظفر یابد یا ببستن اسباب قحط شما را هلاک کند وَیَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَیْرَکُمْ بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابنا فارس وَلَا تَضُرُّوْهُ شَیْئًا
و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت او است وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قَدِیْرٌ تواناست اِلَّا تَنْصُرُوْهُ
اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشته فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستیکه نصرت کرد او را و یاری داد اِذْ اَخْرَجَهُ
الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ در حالتیکه دوم دو تن بود و نصرت داد اِذْ هُمَا بوقتیکه بودند
فِی الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست بر اعلی جبل ثور از طحل در جانب یمن از مکه بمسافت ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بآنجا نمیرسید و عادت اهل صحاری از نزول در آن فارغ بوده اند پس
حضرت رسالت پناه ﷺ شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رض برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و سه شب در آنجا بیتوتت فرمود روز دیگر کفار بطلب آنحضرت
بیرون آمده پی بدر غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته اند جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام
داد تا بدر غار بتنند کما قیل شعر ظلوا الحمام وظل العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم * القصه کفار بدر غار رسیدند بسبب آن علامات که دلالت بر خلو مقام از سکان داشت متعرض
غار نشدند و صدیق رض می گفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجه کائنات علیه افضل الصلوة والتسلیمات فرمود ما ظنک باثنین الله
ثالثهما یکی از دلایل و براهین افضلیت صدیق رض این حدیث و این صحبت یاری است و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اِذْ یَقُوْلُ چون گفت پیغمبر لِصَاحِبِهٖ مر یار خود را یعنی ابوبکر
صدیق رض لَا تَحْزَنْ اندوه مخور اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای مَعَنَا با ماست بنصرت یاری دادن و عصمت از عوادی فَاَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِیْنَتَهٗ رحمت خود را که سبب
آرامش است عَلَیْهِ بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رض بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکینه
بر صدیق رض فرموده نظم وَاَیَّدَهٗ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُوْدٍ بلشکرهای ملایک که شما لَّمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را یعنی فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مر
ملایک مدد او بودند در روز بدر و احزاب و حنین وَجَعَلَ و گردانید کَلِمَةَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا کلمه آنها را که کافر شدند السُّفْلٰی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر شد خوار و بی مقدار ساخت
وَکَلِمَةُ اللّٰهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هِیَ الْعُلْیَا آن بلندتر و رفیع قدر و عالی تر است وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست عزیز گرداند اهل توحید را حَکِیْمٌ
داناست خوار سازد اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای یاران جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یکی بیش نبود و تمام
صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنان سلامت بیرون آوردم پس معنای نصرت بقبضه قدرت منست و ما النصر الا من عند الله نظم اِنْفِرُوْا بیرون روید
بغزوه تبوک خِفَافًا سبکباران وَّثِقَالًا و گرانباران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوال است حاصلش آنست که مراد سوار و پیاده و کودکان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران
یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا بی اعوان یا با اعوان و فرزندان یا منفردان و خدمتگاران و سلمی رح می گوید سبکروحان باریکتاب طاعات و گرانباران از مباشرت
مخالفات امام قشیری رح میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود ماسوی آزاد اند و ثقال آنانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجردانند از کشش عنایت
بر راه سلوک در آمده و ثقال سالکانند که به پرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپا میرود در هر
قدمی خالی زیر پا میکند و آنکه ببال اقبال می پرد بعدم بساط مشاهده ماسوی را طی میکند نظم مرد عارف چون بپران پر برد * در دمی از منظر شاهی بگذرد * سیر زاهد هر مهی یکروزه راه * سیر
عارف هر زمان تا تخت شاه * در اسباب نزول مذکور است که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیه تخلف از غزوه تبوک می داشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد
و فرمود که بیرون روید آنها که سبکبارند از مال و منال و آنها که گرانند با حمال و اثقال وَجَاهِدُوْا و جهاد کنید بِاَمْوَالِکُمْ بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید وَاَنْفُسِکُمْ و بنفسهای خود که مباشر
کارزار گردید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا ذٰلِکُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَیْرٌ لَّکُمْ بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که بدانید ثواب
جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ﷺ مردم را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و ان

اکابر مهاجران و انصار بودند و بعضی ضعفای مؤمنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول بر هوای نفس اختیار کردند و بی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان
بودند و در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عَرَضًا خواسته دنیوی قَرِيبًا نزدیک بگرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه
آسان لَاتَّبَعُوكَ هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ ولیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود
باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان کرده که چون از تبوک باز آئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر توانستمی سفر
کردن و استطاعت داشتمی لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما و در مرافقت موافقت می نمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی
مستحق عذاب می سازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ عفو کناد حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میگوید
عفو کناد خدای از تو و عادت مردم باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطای از وی چنانچه مثلا یکی گفته را آب ده او گوید غفر الله لک یا در جواب عاطس میگوید
یرحمک الله و بر آنند که حضرت رسالت پناه بعضی منافقانرا اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و برین تقدیر خطاب با پیغمبر باشد یعنی درگذراند خدای از تو لِمَ أَذِنْتَ
لَهُمْ چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشانرا و عذرهای حیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ تا وقتیکه روشن می شد مر ترا الَّذِينَ
صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و تو میدانستی دروغ گویانرا لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری نمی طلبند از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آن کسانیکه بتحقیق
و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز باز پسین أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست بِالْمُتَّقِينَ به پرهیزکاران از تخلف إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری می طلبند از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت وَارْتَابَتْ و در شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان
و متحیر میگردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه لَأَعَدُّوا لَهُ هر آینه آماده میکردند برای خروج عُدَّةً از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت
خروج داشتند وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ ولیکن کراهت داشت و نه پسندید خدای برانگیختن ایشان را درین سفر فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشانرا و ترس و کاهلی بر ایشان
وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گوینده این سخن حضرت پیغمبر بود یا بعضی از ایشان
با بعضی میگفتند و اصح آنست که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبد الله بن ابی با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل ایشان نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل تا منزل
دیگر کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نمود و بازگشت این خبر بحضرت رسالت پناه رسید و مومنان اگر در آن حزنی بود با ایشان آمیخته منت داریدکه از شر ایشان خلاص شده بود
حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و غدر
وَلَأَوْضَعُوا و هر آینه در می شتافتند خِلَالَكُمْ در میان شما بسخن چینی و غمازی و فساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما افکندندیا
شما را از جنگ روم بیم می ترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسان اند مر ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران
یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب تو و تشتت امر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا
مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ و غالب شد کار خدای بر کار ایشان
تا دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهندگان اند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشانرا اثری نیست بیت چون ترا اندر حریم قرب خود ره داده + از نفیر پرده داران
طعن دربانان غم مخور آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء یعنی شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سرّیه
و کنیزان بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشغوفم بنسا میترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ
يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میفکن أَلَا فِي الْفِتْنَةِ آگاه باشید که ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشان
است وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فرا گیرنده است و احاطه کننده بِالْكَافِرِينَ بمنافقان و کافران إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد ترا ای محمد در بعضی اوقات حَسَنَةٌ نیکوئی
از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشانرا از فرط حسدی که دارند وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد ترا در بعضی از جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع
شد يَقُولُوا گویند از روی خودپرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستیکه گرفتیم أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در اندیشه کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلس
خود وَهُمْ فَرِحُونَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگو ای پیغمبر لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای
برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار و ناصر ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و باید که

۴۶۵

نزديکست سوشان که نتيجه توکل برخداي حصول مرادات است و کفايت مهمات وايمني از آفات قُلْ بگواي محمد مر ايشان را هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَآ آيا چشم ميداريد يعني انتظار نمي بريد براي ما اِلَّآ اِحْدَى
الْحُسْنَيَيْنِ مگر يکي از دو چيز نيکو که نصرت است اگر بکشيم و شهادت اگر کشته شويم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم ميداريم بشما يکي از دو چيز اَنْ يُّصِيْبَكُمُ اللّٰهُ آنکه برساند بشما خداي
بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهٖٓ عذابي از نزديک خود چون صيحه و رجفه و خسف تا هلاک شويد اَوْ بِاَيْدِيْنَا يا برساند بشما عذابي بدستهاي ما که شما را بکشيم بقتل رسانيم فَتَرَبَّصُوْٓا پس انتظار بريد آنرا
که ما ميخواهيم اِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُوْنَ بدرستيکه ما با شما منتظرانيم آنرا که با شما ميخواهيم آورده اند که جد بن قيس با حضرت رسالت پناه گفت من اجازت تخلف مي طلبم چه آمدن من بحرب بني الاصفر
متعذر است اما شکر بمال خود مدد کاري نمايم آيت آمد که قُلْ بگواي محمد در جواب اَنْفِقُوْا نفقه کنيد امر است بمعني خبر يعني چون نفقه کنيد طَوْعًا خواه بطوع و رغبت اَوْ كَرْهًا و خواه
بکره و نفرت بهيچ وجه لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما اِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستيکه شما هستيد قَوْمًا فٰسِقِيْنَ گروهي بيرون رفتگان از دائره احکام و نفقه کافران قبول نيست
وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ايشان را اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ايشان نَفَقٰتُهُمْ نفقهاي ايشان اِلَّآ اَنَّهُمْ مگر آنکه ايشان كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخداي وَبِرَسُوْلِهٖ
و بفرستاده وي وَلَا يَاْتُوْنَ الصَّلٰوةَ و نمي آيند بنماز و جماعت پيغمبر اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى مگر که ايشان کاهلان اند يعني بنماز مي آيند بکاهلي و کراهت و تصدق را ارادت وَلَا يُنْفِقُوْنَ
و نفقه نميکنند در راه خدا اِلَّا وَهُمْ كٰرِهُوْنَ مگر که ايشان ناخواهانند يعني بکراهت نفقه ميکنند زيراکه باداي آن اميد ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نترسند فَلَا تُعْجِبْكَ
پس بايد که ترا در شگفت نيارد و خطاب با آنحضرت است و مراد امت مومنان است يا مراد پيغمبر که متعجب ندارد شما را اَمْوَالُهُمْ مالهاي منافقان وَلَآ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ايشان چه کثرت مال
و اولاد و بال است مر ايشان را اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ جز اين نيست که ميخواهد خداي لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند خداي ايشان را بدانها فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگاني دنيا بتعب و مشقت در
جمع مال و حفظ و آنچه بديشان ميرسد از مصائب و نقصان وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بيرون رود روحهاي ايشان از ابدان بصعوبت بسيار وَهُمْ كٰفِرُوْنَ و ايشان کافر باشند
يعني بر کفر بميرند مال ايشان را دستگير نشود و نه فرزندان بفرياد ايشان رسند بر باغي چون چه کنند کردن گردان در رسند بستيزه جست ازان تخم کمند + و آن نخل که دست اجل
از پاي فکند + قي ال بفرياد رسد في فرزند + وَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ و سوگند ميخورند بخداي اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ايشان از جمله شما اند يعني از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ
و نيستند ايشان از شما بجهت بطلان کفر وَلٰكِنَّهُمْ و ليکن ايشان قَوْمٌ يَّفْرَقُوْنَ گروهي اند که مي ترسند از شما که با ايشان از قتل و اسر آن کنند که با مشرکان ميکنيد پس بجهت
اظهار اسلام مي کنند لَوْ يَجِدُوْنَ مَلْجَاً اگر بيابند پناهي که بدان التجا توانند کرد از قلعه يا سر کوهي يا جزيره اَوْ مَغٰرٰتٍ يا غارها در کوه يا سردابها اَوْ مُدَّخَلًا يا سوراخي که
در آنجا توانند خزيد لَّوَلَّوْا اِلَيْهِ برگشته روي ميگردانند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُوْنَ و ايشان مي شتابند شتافتني که بمنع کسي باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
قسمت غنيمت ميفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب شما را مي بينيد که صدقات شما را بر اعيان غنم ميدهد و گمان مي برد که عدل ميکند آيت آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَّنْ يَّلْمِزُكَ
کسي هست که عيب ميکند ترا فِي الصَّدَقٰتِ در قسمت صدقها و گفته اند اين آيت در شان ابن ابو الخويصره يعني حرقوص بن زهير که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنايم
حنين که حضرت بجهت تاليف قلوب مسلمانان جديد الاسلام از غنايم بديشان داد و او بران طعن کرد با آنکه طلا و تبر خالص که مرتضي علي کرم الله وجهه از يمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا
بچهار کس از اشراف عرب عطا فرموده حرقوص با حضرت گفت اعدل يا رسول الله حضرت در جواب او گفت ويلك ان لم اعدل فمن يعدل و آنحضرت او را و قوم او را مارقين لقب نهاد در صحاح
مذکور است که مرتضي علي کرم الله وجهه فرمود که تو با اين قوم قتال کني و امام ثعلبي رح در تفسير خود از ابو سعيد خدري رض نقل ميکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضي علي رض با ايشان قتال کرد و تفسير
اين حکايت در جواهر التفسير توان ديد و گفته اند عيب کننده قسمت متعب بن قشير بود که در قسمت غنايم طعن ميکرد غرض وي جز نفع خود نبوده چنانچه ميفرمايد فَاِنْ اُعْطُوْا پس اگر داده شوند مِنْهَا
از صدقات چندانچه بخواه ايشان باشد رَضُوْا بپسندند آن قسمت را وَاِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَآ و اگر داده نشوند از ان بموجب اراده ايشان که داعيه دارند اِذَا هُمْ يَسْخَطُوْنَ آنگاه که
ايشان خشم گيرند و ناخشنود باشند وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوْا و اگر ايشان بپسندند مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ آنچه داد ايشان را خداي وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او از غنيمت و صدقه و بدان خرسند گردند
وَقَالُوْا و گويند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خداي سَيُؤْتِيْنَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خداي مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود غنيمتي ديگر وَرَسُوْلُهٗٓ و فرستاده او نيز عطا کند ما را بيشتر ازين
که عطا فرموده اِنَّآ اِلَى اللّٰهِ بدرستيکه ما بخداي رٰغِبُوْنَ بازگردندگانيم و اميدداران هر آينه اين بهتر باشد ايشان را از آنکه رضا بقسمت نميدهند سبب آنست و جزع در ان موجب حجت حق
سلمي از ابراهيم ادهم قدس سره نقل ميکند که هرکه بمقادير خرسند شد از غم و ملال باز رست بيت رضا بداده بده وز جبين گره بگشاي که بر من و تو در اختيار نگشاده است + و در معني نخرو
بيت بشنو اين نکته که خود را ز غم آزاده کني + خون خوري گر طلب روزي ننهاده کني + پس بيان مصارف صدقات مي کند تا دانند که آنچه حضرت رسالت پناه در قسمت غنايم کرده عين
صواب بود اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ جز اين نيست که صدقات يعني زکوة لِلْفُقَرَآءِ مر درويشان راست وَالْمَسٰكِيْنِ و بيچارگان را امام اعظم رح ميفرمايد که فقير آنست که سوال نکند
بجهت آنکه کفاف معيشت در حال دارد و مسکين آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعي رح بر عکس اين است وَالْعٰمِلِيْنَ عَلَيْهَا و ديگر عمل کنندگان را
بران يعني جمعي که سعي کنند در تحصيل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ و قومي که بهم آورده شده است دلهاي ايشان يعني باسلام آورده اند اما نيتهاي ايشان هنوز خالص نيست پس بجهت ع ١٥

تا لیف دل ایشان با سلام المبتا نزا لمصطفی باید ساخت و مولفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را بالفت ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ابی سفیان از غنایم حنین
قسمتی کامل داد چون ابو سفیان و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر آن چون سهم مولفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان با جماع صحابه
ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن است در گشاده کردن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابت او را زکوة
مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رح برآنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِي
سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای باید که نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباطها ازین قبیل است وَابْنِ السَّبِيلِ
و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فریق کرده است زکوة را فَرِيضَةً فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا
داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در قسمت کشاده هر کسی آنچه می بایست داد و حیف واقع اندران قسمت جل جلاله بنده را
خواهی رضا خواهی سخط آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلعم خالی نبود در خلا آن حضرت
را بسخنهای ناگفتنی زبان را بصدا ادا آن غیبت میکردند یکی گفت خاموش باشید اگر این سخن بآنحضرت رسد بر ما خشم شما رسوا شوید گفتند محمد صلعم گوش شنوا است هر چه میگوییم بشنود و چون پیش او رویم و
سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند یا نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را بمنافقان در میان نهادی و چون ورا منع کردندی گفتی محمد مردی سخن شنوا است ما نفی
و اثبات هر چه بگوییم قبول میکند آیت آمد وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ و میگویند او مرد سخن شنوا
است که هر چه باو میگویند استماع می کند قُلْ بگو ای محمد آنرا که او أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول
کننده نیکوست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق می کند خدا را در هر چه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنان را در سخن ایشان بغیر قبول میسازد بسبب خلوص نیات
ایشان وَرَحْمَةٌ و او سبب رحمت است لِّلَّذِينَ آمَنُوا مر آن کسان که اظهار ایمان کردند مِنكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما او را حیثیت صدق و کذب شما میشد اما پرده از روی
کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت رفق بر شما می نماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا را لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خوشنود سازند از خود وَاللَّهُ وَ
رَسُولُهُ و خدای و رسول او أَحَقُّ سزاوارترند أَن يُرْضُوهُ آنکه خشنود سازند از خود منافقان و بر انجی رسول را چه سخن در ایذا و ارضا رسول آورده اند خدای را
و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدای البته خشنودی رسول او است پس خدا و رسول هر دو را خشنود باید ساخت إِن كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستند
مومنان چنانچه گمان می برند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد در گذرانند فَأَنَّ
لَهُ پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتیکه جاوید باشد در آن ذَٰلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوائی
بزرگست در اسباب نزول از قرا با مجاهد آورده اند که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدا را سخن آمیز و متردد آنچه گفتند و بعضی استهزا استحقان او ادا میکردند
و بعضی از ایشان تمنا می بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیت نازل شد يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ می حذر
می کنند منافقان أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از آنکه فرود آمده شود بر مومنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُم که بیاگاهاند ایشان را آن سوره خبر دهد مومنان را بِمَا فِي
قُلُوبِهِمْ بانچه در دل منافقان است از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگوی ای محمد ایشان را که افسوس کنید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا بکنید که هر چه خواهید با
وجز آن است که بدان تفضیح شما إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ بدرستیکه خدای ظاهر کننده است مَّا تَحْذَرُونَ آنچه را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و افعال
شما را آورده اند که در غزوه تبوک ودیعت بن ثابت با جمعی از منافقان پیش آنحضرت رسالت پناه میرفتند و میگفتند ببینید این مرد یعنی محمد صلعم را که میخواهد حصارهای
شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت صلعم ظاهر شد با عمار یاسر فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان آنچه
نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتند عمار رض پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل ترک و بازی میگفتیم و دل بدان
بانشدی گفتیم آیت آمد که وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد منافقان را که چه میگفتند لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ جز این نیست که بودیم ما بیهوده سخن در خوض
وَنَلْعَبُ و خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم در انجه می گفتیم قُلْ بگو ایشان را بر سبیل توبیخ أَبِاللَّهِ آیا بخدای وَآيَاتِهِ و بسخنان وی وَرَسُولِهِ
و بفرستاده وی كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ بودید شما که استهزا میکنید و استهزا بایشان شاید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگویید که عذر شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُم بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن
در رسول بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إِن نَّعْفُ اگر عفو کنیم عَن طَائِفَةٍ مِّنكُمْ از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان

ع ربع

که توبه کرد و از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفه دیگر را بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه ایشان هستند مُجْرِمِينَ
گناهکاران با صرار بر نفاق اَلْمُنَافِقُونَ مردان منافقان که سی صد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و دیگر زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان
از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق يَأْمُرُونَ میفرمایند بِالْمُنْكَرِ بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر وَيَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ
از نیکوئی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت پیغمبر وَيَقْبِضُونَ و فراهم میگیرند أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از رفع یداد دعا و مناجات
سلمی (؟) چنین فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللَّهَ ترک کردند فرمان بردار خدا را فَنَسِيَهُمْ پس فرو گذاشت خدای ایشان را و از داشت فضل خود از ایشان إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون روندگان از دائره ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق
را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان از مرد و زن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است
مر ایشان را برای عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد
یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است رباعی ای آنکه ز تیره جانی و بدروئی + در باطن آتش نفاق افروزی در هر نفست شعله غم بیش است همی سوزد زان
شعله که خرمن میسوزی + كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی
قوت یعنی به تن از شما قوی تر بودند وَأَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا از روی مال و اولاد یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوا
پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ
الَّذِينَ همچنانکه تمتع یافته بودند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ به بهره خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید و شروع نمودید در باطل كَالَّذِي خَاضُوا همچون
خوض کردن گذشتگان خوض نمودند و بر آن رفتند أُولَئِكَ آن گروه حَبِطَتْ نابود شد و تباه گشت أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزند ایشان با ایشان
وفا نکرد وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثوابی بر آن عملها مترتب نگشت وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانزدگان در هر دو جهان أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان
یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجوراند نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح که بطوفان
غرق شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بر جفه و صیحه مردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به پشه
نیم بر هلاک رسید وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب بودند که بعذاب یوم الظله هلاک شدند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل شهرها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط که بچه
نوع هلاک شدند أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بهمه ایشان فرستادگان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن و نشانهای درست فَمَا كَانَ اللَّهُ پس نبود خدای لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی
بی جرم ایشان را عذاب فرستد وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند بر کفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان گرویده
وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مومنه بَعْضُهُمْ برخی ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگراند در تعاون و تناصر يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکوئی که ایمان و فرمان برداری است وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی که کفر و گناه کاری است وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را با شرائط آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
و فرمان می برند خدا را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در همه امور أُولَئِكَ آن گروه سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب است بر هر چه خواهد
کند حَكِيمٌ داناست بوضع هر چیزی در موضع آن وَعَدَ اللَّهُ وعده داده خدای الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان مومن و زنان مومنه جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها مشتمل بر میوه که
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید مانند در آن وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد که ایشان را مسکنها پاکیزه و خوش فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ در بهشتهای پاینده جنات عدن نام شهری است در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد با اعلی درجات بهشت امام ثعلبی میگوید که نهری است در جنت که بوستانها او بر دو کنار
اوست وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و خوشنودی از نزدیک خدا مومنان را أَكْبَرُ بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدا جمیع سعادات و منشای تمام کرامات رضای حضرت عزت
است و خوشنودی بنیل وصال و فوز لقای ذو الجلال او ست و محققان راه و عارفان آگاه را در هر گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست مثنوی ای نخواهد از تو جنت و حور کی
خواهد که از دوزخ شود دور + دلیکن ما نخواهیم این و آن جنت مرادی با مان خوشنودی ست بس تو خوشنود گردی از دو عالم + همین مقصود بس و الله اعلم + در احادیث صحیحه آورده است که حق
سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست مارا که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنکه هیچ از مخلوقات
خود عطا نکرده حق گوید ایا بدهم شما را فاضلتر ازین عطا بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که از نیها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما
خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم شود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذَلِكَ آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست فیروزی بزرگ که نعم دنیا

در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت باز آن مختصر است یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِینَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر
ایشان وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ و درشتی کن بر ایشان در جهاد و محاجا کردن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و باز گشت ایشان همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد باز گشتی است دوزخ آورده اند
که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوش سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تخلف مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد آورده است حق باشد ما از این دراز گوش که برو
سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب این سخن را بعرض حضرت پیغمبر رسانید آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که من نگفته ام مصعب مناجات
کرد خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه آیت فرستاد یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای مطلق مَا قَالُوا که نگفته اند آن سخن را وَ
لَقَدْ قَالُوا و بدرستی که گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین وَكَفَرُوا و کافر شدند یعنی کفر را ظاهر ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام
وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ یَنَالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر و اصحاب مهاجران بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و بپادشاهی برافرازند او را
وَمَا نَقَمُوا و کینه نکشیدند با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ
عیش بودند چون قدم مبارک سید عالم بدانجا رسید و برکت قدم آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس بجای آنکه بدولت پیغمبر توانگر شدند کفران کردند و گویند مولای
جلاس کشته شده بود حضرت رسالت پناه فرمود تا دوازده هزار درم بوی دادند توانگر شد دوازده هزار درم زیادت دیت از فضل و کرم رسول بود و این جا تعریض میکوید سبب این کینه و
دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ یَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق یَكُ باشد آن بازگشت خَیْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را وَإِنْ یَتَوَلَّوْا و اگر روی گردانند از توبه و مصر باشند بر نفاق یُعَذِّبْهُمُ
اللَّهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ و نیست مر ایشان را در زمین مِنْ وَلِیٍّ هیچ دوستی و
دستگیری وَلَا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقول است که جلاس بعد از نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان امت محسوب شد آورده اند که ثعلبه انصاری که از جمله زهاد و محتاجان
بود بمجلس حضرت رسالت پناه آمده التماس نمود که آنحضرت از خدا درخواهد تا او را توانگر گرداند چند آنکه حضرت او را پند داد که ازین دعا درگذر سود نمند نیفتاد حضرت رسالت پناه
از خدای درخواست تا او را بخواه او مال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق سبحانه بر گوسپندان او برکت کرد تا چندی در حوالی مدینه ایشان را چراگاه نماند روی بنادیه
آورد و از اقامت در روز جمعه و نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمی آمد بالاخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل
التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سر کشیده گفت اینکه محمد از ما می طلبد جزیه است این زکوة نداد و خبر بپیغمبر رسید صحابه متعجب
ماندند و این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ کسی هست که با خدا عهد کرد لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه
صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر آینه که باشیم مِنَ الصَّالِحِینَ از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آنهنگام که بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود
بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدای را ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی در آورد آن
بخل و منع زکوة ایشان را نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد إِلَىٰ یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای بخل را و آن روز قیامت
باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدای مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یَكْذِبُونَ دروغ گفتند أَلَمْ
یَعْلَمُوا آیا نمیدانند منافقان و عده أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ آنکه میداند خدای سِرَّهُمْ آنچه نهان ایشان است از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است
وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند که خدا عَلَّامُ الْغُیُوبِ داننده نهانها و پوشیدهها است درین آیت تهدید عظیم است طبیب مکن از ثعلبه چو میدانی که میداند مبین روی ایشان چه میداند
آورده اند نقل است که حضرت رسالت پناه همه اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص نمود و صدیق رضی الله عنه از دنیا هرچه داشت بیاورد و فاروق رضی الله عنه نصف اموال خود تصدق کرد
و عثمان رضی صد شتر با جهاز بداد و حضرت مرتضی علی هزار مثقال طلا نزد پیغمبر آورد و عبدالرحمن بن عوف رضی چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم نقره صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد
و عباده و محمد بن سلمه رضی مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شد و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورد که دو هزار و چهارصد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو
عقیل انصاری صاعی از خرما آورد گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما باجرت بمن داده اند یکی برای عیال خود نگاه داشتم و یکی آورده ام حضرت
بفرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه رض آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز طنز و غمز کرده گفتند که عبدالرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول
از آن صاع ابوعقیل بی نیاز اند او خواست که خود را یاد دهد حق سبحانه آیت آمد که الَّذِینَ یَلْمِزُونَ آنانکه طعنه میکنند الْمُطَّوِّعِینَ بر رغبت کنندگان و عیب میکنند
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گروندگان فِی الصَّدَقَاتِ در صدقات یعنی عبدالرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند وَالَّذِینَ لَا یَجِدُونَ و آنانرا عیب میکنند
إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابوعقیل را فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس فسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند سَخِرَ اللَّهُ

منهم جزاء دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک بدان سخریه و استهزا که می کنند در انوار آورده که پسر عبد الله بن ابی که هم عبد الله نام
داشت از جمله مومنان و مخلصان مطیعان خالص بود [illegible] از حضرت رسالت پناه ﷺ درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبید آن حضرت رسالت پناه برای ابن ابی استغفار کرد
آیت آمد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار بکن برای ایشان که منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ
لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نیامرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه ﷺ فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم سید عالم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا معلوم شود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذَٰلِكَ آن
عدم قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای راه ننماید گروهی را
ع ۱۰ ۸ که فاسقانند یعنی متمردانند در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند بازپس ماندگان از غزوه بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خویش خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بعد از رسول خدای وَكَرِهُوا و کراهت داشتند که أَنْ يُجَاهِدُوا
جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسها خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای [illegible] و آسانی طلبیدن وَقَالُوا و گفتند مومنان را لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید فِي الْحَرِّ در گرما خود نرفتند و نخواستند
که مومنان را نیز [illegible] کنند قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ بگو آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت تر است از جهت حرارت نسبت با این گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند در آن
حرارت لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر باشند که بدانند که مال ایشان در آن جهان آتش است فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا اندکی وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند بسیار جزاء
بصیغه امر وارد شده دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فرح
ایشانرا هیچ نباشد [illegible] جَزَاءً پاداش [illegible] بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بوده اند که کسب میکرده اند از نفاق [illegible] فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز گرداند ترا خدای إِلَىٰ طَائِفَةٍ
بسوی گروهی از منافقان متخلف فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ پس بگو بیرون نیایید هرگز نفی بمعنی
نهی یعنی بیرون میایید مَعِيَ با من أَبَدًا هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار نکنید در مصاحبت من عَدُوًّا با دشمنی إِنَّكُمْ بدرستیکه شما رَضِيتُمْ خورسند شدید بِالْقُعُودِ
بنشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوه تبوک فَاقْعُدُوا پس بنشینید دیگر باره مَعَ الْخَالِفِينَ با بازپس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان
چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از بیمردی این کار نیاید و نامردی در روز مبارزت معرکه مجاهدت ماننده [illegible] بر و چون زنان [illegible] گیر یا چو
مردان اندر آی و گوی در میدان فکن آورده اند که حضرت رسالت پناه ﷺ در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس کرد که پیراهن خود [illegible] کفن من ساز
من حاضر شده بر من نماز گذارد و مرا آمرزش طلب حضرت [illegible] بود پیراهن با بیته مبارک خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گذارد و فاروق رضی در آن
باب [illegible] بسیار [illegible] با حضرت [illegible] و چون منع بسیار [illegible] آن حضرت ﷺ از کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز بر وی گذارد آیت آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارده
بود نازل شد وَلَا تُصَلِّ و نماز مگذار عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یکی مِنْهُمْ مَاتَ از منافقان که بمیرد أَبَدًا [illegible] لا تصل باشد و گفته اند ظرف [illegible] است یعنی چون کسی بمیرد
[illegible] برای [illegible] که [illegible] وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ و مایست بر سر گور او برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ بدرستیکه
منافقان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او و فرمان بردار نگردند وَمَاتُوا و مردند وَهُمْ فَاسِقُونَ و ایشان [illegible] بیرون رفتند
از طریق [illegible] وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که بشگفت نیارد ترا [illegible] و خطاب بحضرت است [illegible] یعنی در عجب نیارد ترا أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار باشد وَأَوْلَادُهُمْ
و فرزندان ایشان اگرچه قوی [illegible] إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا که عذاب کند ایشانرا بدان فِي الدُّنْيَا [illegible] بسبب جمع مال و محافظت
آن [illegible] و [illegible] اموال و اولاد [illegible] ایشان [illegible] وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بجسم تمام وَ
هُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از جهان بروند [illegible] اغنیا [illegible] الاشقیا [illegible] انواع [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible] وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ و چون فرستاده شود سوره [illegible] سوره را [illegible] می کنند
[illegible] چون سوره نازل گردد أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ [illegible] وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در صحبت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ دستوری [illegible]
أُولُو الطَّوْلِ [illegible] مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند ذَرْنَا بگذار ما را [illegible] نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان [illegible] رَضُوا
[illegible] بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ [illegible] وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ [illegible] فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ [illegible]
[illegible] لَٰكِنِ الرَّسُولُ [illegible] وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ [illegible]

در خدمت او جَاهَدُوا جهاد كردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهاي و نفسهاي خود وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ايشانراست نيكوئيهاي هر دو سراي يعني غنيمت و نصرت
در دنيا و بهشت و كرامت در عقبي وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ايشانند فيروزي يافتگان و بمقصود رسيدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خداي براي ايشان
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها كه ميرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير مساكن عالي آن جويها خَالِدِينَ فِيهَا جاويد مانندگان در آن ذَٰلِكَ آن است الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاري بزرگ
و فيروزي تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوك عذر گويندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از باديه نشينان يعني اسد و غطفان كه عذر گفتند از قلت مال و كثرت
عيال يا رهط عامر بن طفيل اعتذار كردند با آنكه اگر با غزوه آئيم طي اهالي و مواشي ما را غارت مي كنند و اين عذرها مي گفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوري دهد مر ايشانرا در تخلف وَقَعَدَ
الَّذِينَ و بنشستند آنانكه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خداي وَرَسُولَهُ و با رسول او در دعوي ايمان مراد منافقان اعراب اند كه نيامدند و اعتذار نكردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا
زود باشد كه برسد آنانرا كه كافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابي موجع بقتل در دنيا يا حرق در آخرت لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نيست بر ناتوانان و عاجزان
وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و نه بر بيماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنانكه نمي يابند مَا يُنْفِقُونَ چيزي كه نفقه كنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهينه
و بنو عذره و مزينه يعني بر بني ستم طايفه نيست حَرَجٌ گناهي اگر باز ايستند از غزوه إِذَا نَصَحُوا چون نيك خواهي نمايند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خداي و رسول او را و نصح
اصلاح فعل است با اخلاص نيت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نيست بر نيكوكاران كه ناصح اند مِنْ سَبِيلٍ هيچ عتابي و ملامتي وَاللَّهُ غَفُورٌ و خداي آمرزنده است آنرا كه بعذر از غزوه باز
ماند رَحِيمٌ مهربانست كه معذوران را رخصت قعود دهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هيچ معاتبتي نيست بر آنها كه از درماندگي إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بيايند بسوي تو در خواست كردند
لِتَحْمِلَهُمْ تا ايشانرا مركبي دهي و با خود ببري قُلْتَ گفتي تو كه در اين وقت لَا أَجِدُ نمي يابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چيزي كه شما را سوار كنم بر آن تَوَلَّوْا بركشتند از
تو وَأَعْيُنُهُمْ و چشمهاي ايشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان شد از اشك يعني اشك از ديدهاي ايشان ميريخت حَزَنًا از روي اندوه أَلَّا يَجِدُوا بجهت آنكه نمي يابند مَا يُنْفِقُونَ
آنچه نفقه كنند در آن سفر و اين قوم را بكائين گويند و ايشان هفت تن بودند كه در كار نبوت پناه آمده گفتند يا رسول الله ما عزم جهاد داريم و پياده نتوانيم مركبان عنايت فرمائي تا بران سوار شده بغزوه آئيم حضرت رسالت
پناه فرمود كه آنچه ميجوئيد ندارم ايشان گريه كنان از پيش سيد انس و جان بيرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان ايشانرا زاد و توشه و مركب داده همراه بردند پس حق تعالى
فرمايد كه بدين نوع مردم اگر تخلف كنند حرجي و عتابي نيست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز اين نيست كه معاتبت و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست كه ايشان يَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوري مي طلبند
در بازايستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنكه ايشان توانگرانند و زاد و مركب ايشان آماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضي شدند بآنكه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و كودكان
وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاده است خداي عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاي ايشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ايشان نميدانند خاتمه عاقبت خود را و عقوبتي كه برين نافرماني مترتب است يَعْتَذِرُونَ
اليكم عذر خواهند كرد منافقان إِلَيْكُمْ بسوي شما يعني عذر خواهند خواست از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گرديد از تبوك إِلَيْهِمْ بسوي ايشان و بمدينه باز آئيد قُلْ بگو اي
محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مجوئيد و معاذير كاذبه بر آرمكنيد لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهيم داشت شما را و تصديق نخواهيم كرد براي آنكه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقيق خبر داده است ما را خداي
مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما كه چرا نيامديد و قصد شما چه بوده وَسَيَرَى اللَّهُ و زود بيند خداي عَمَلَكُمْ كار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده او نيز خواهد ديد كه از نفاق
توبه مي كنيد يا بر ايمان ثبات مي ورزيد ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانيده خواهيد شد در قيامت إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوي داناي نهان و آشكارا كه مطلع است بر ضماير و ظواهر
فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوديد كه ميكرديد از كتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار به توبيخ و عقاب خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد كه سوگند
خورند بخداي لَكُمْ براي شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ چون باز گرديد از سفر بسوي ايشان و از اعجاز قرآن يكي آن بود كه خبر داد از سوگند بعضي منافقان چون جد بن قيس و امثال
او بعد از رجوع پيغمبر عم و اصحاب او رض بمسجد آمده قسم ياد كردند كه ما بر خروج قادر نبوديم حق سبحانه و تعالى پيغمبر را خبر داد كه سوگند مي خورند بدروغ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روي بگردانيد از عتاب
و سرزنش ايشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض كنيد از ايشان و بگذاريد ايشانرا إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستيكه ايشان پليدانند و توبيخ و ملامت كه سبب پاكي توبه و انابت است در حق ايشان مفيد نيست زيرا كه خبث باطنهاي ايشان مزيد تطهير
وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جاي ايشان دوزخست و جحيم عقوبت ايشان خواهد بود جَزَاءً جزا براي پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند كه كسب ميكردند از كفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند ميخورند منافقان لَكُمْ براي شما لِتَرْضَوْا
عَنْهُمْ تا از ايشان خوشنود شويد و ايشان را از تعرض شما ايمن شوند ابن ابي بعد از رجوع آنحضرت سوگند ياد كرد كه ديگر در هيچ سفر از رسول خدا تخلف نكند و عبد الله بن ابي سرخ نيز
كار دو از جد بن قيس نوع سوگند ياد كرد حق سبحانه پيغمبر را بدين كه سوگند ايشان براي اطلاع رضاي شماست نه براي خوشنودي خداي فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ پس اگر خوشنود شويد اي مومنان از
منافقان دروغ گويان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستيكه خداي لَا يَرْضَىٰ خوشنود نميشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان يعني رضاي شما با وجود خشم خداي ايشانرا سود ندارد
و مراد از آيت نهي مومنانست كه از ايشان راضي نشوند و به عذرهاي باطل ايشان فريفته نشوند الْأَعْرَابُ باديه نشينان مراد بنو تميم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالي مدينه اند
تمام اهل باديه بلكه اين جمع مخصوص أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت تراند از روي كفر و نفاق يعني نفاق و كفر ايشان را از اهل حضر بيشتر است بجهت آنكه متوحش اند و سخت دل اند

عم نشست وخدمت نکرده اند وَاَجْدَرُ و سزاوارتراند اَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه نداند حُدُودَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اندازهای چیزی که خدای تعالی فرو فرستاده عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن
شرع وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيْمٌ حکم کننده است از روی حکمت با مهال ایشان وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ يَّتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد یعنی
شمرد مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه می باید داد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می شمارد چه بران امید ثوابی ندارد و از ریا و تقیه انفاق میکند وَّيَتَرَبَّصُ و انتظار
می برد بِكُمُ الدَّوَآئِرَ بشما گردش روزگار یعنی اگر دولت اسلام نکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابد عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش
بد در روزگار ایشان منقلب شود وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدای شنواست مر آنچه بر زبان آرند عَلِيْمٌ داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ يُّؤْمِنُ کسانی هستند که
می گروند بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله ذی البجادین و رهط او مزینه که بخدای و قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا
يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُبٰتٍ اسباب قرب عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدا یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بتقرب الهی وَصَلَوٰتِ
الرَّسُوْلِ و سبب دعاهای پیغمبر که سبب میشود قبول آنرا بخیر و برکت دعا کند و آمرزش طلبد که اللهم صل علی آل ابی اوفی اَلَآ اِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان با صلوات رسول قُرْبَةٌ لَّهُمْ سبب نزدیکی
است مر ایشانرا بپارگاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که درآرد خدا ایشانرا فِیْ رَحْمَتِهٖ در بهشت خود که محل نزول رحمت است اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای
آمرزنده است مر معتقدانرا رَّحِيْمٌ مهربانست بر متقربان وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کرده اند بر عامه مؤمنان مِنَ الْمُهٰجِرِيْنَ از مهاجران یعنی
آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدراند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان وَالْاَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از
ساکنان اهل مدینه اند که اهل یکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سابق سبعه اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه
ثانیه وَالَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بِاِحْسَانٍ با ایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت
ایشان کند تا قیامت از زمره متابعان است رَّضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خوشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعات ایشان سابق و لاحق و رضا از ایشان وَرَضُوْا عَنْهُ و خوشنود شدند
ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینی و دنیوی وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدا مر ایشانرا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ زیر درختان آن جویها خٰلِدِيْنَ
فِيْهَآ اَبَدًا جاوید باشند در آن همیشه یا کسی نبود ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ آن است فیروزی بزرگ و رسیدن به تمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شمااند
مِّنَ الْاَعْرَابِ از اهل بادیه مُنٰفِقُوْنَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام می نمایند وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ
و از اهل شهر مدینه نیز گروهی اند که خو کرده اند و اقامت نموده مَرَدُوْا عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ
نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و صلاح ظاهر میکنند پس تو ایشانرا با حیات ایشان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ مائیم که میدانیم ایشانرا که بسرائر ایشان مطلعیم
سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا دو بار یکی بفضیحت و دیگری بعذاب قبر یا اخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ يُرَدُّوْنَ پس باز گشت شوند در قیامت
اِلٰی عَذَابٍ عَظِيْمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است ... ایشان از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رویت و هیچ عذابی از کیفیت حرمان و مشقت هجران
بزرگتر نیست مثنوی ز فراق تلخ میگویی سخن هرچه خواهی کن ولیکن این مکن تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست در فراق بی نهایت صد هزاران مرگ تلخ از سوی تو نیست مانند فراق روی تو چون
دوران رنجها ... سهل تر از بعد حق غفلت ... زانکه اینها بگذرد و این نگذرد ای خوشا آن دل که جا آگه بود از فراق این خاکها شوره شود و فراق این آب تیره بود و دوزخ
از فرقت ... چون زنان شدستم گر بگویم از فراق یک شراره تا قیامت یکی بود آن از هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذر تخلف ورزیده
بودند ... که درباره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید
تا ... چون ... از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود و بر عادت معهود بمسجد در آمد و ایشانرا دید و فرمود که چه کسانند صورت حال موقوف
... و سوگند خورده اند که ایشانرا ... ایشان ... و نفسی که امر فرموده آمده این آیت آمد که وَاٰخَرُوْنَ و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعْتَرَفُوْا
بِذُنُوْبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود و غفلت ... خَلَطُوْا عَمَلًا صَالِحًا بیامیختند کرداری نیک را یعنی غزوه که باتفاق حضرت رسالت پناه از ایشان پدید آمده بود وَّاٰخَرَ
سَيِّئًا و بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نموده عَسَى اللّٰهُ شاید که خدا اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْهِمْ که توبه ایشان در پذیرد اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر بازگشتگان را رَّحِيْمٌ
است بتفضل ... و در تاویلات کاشفی مذکور است که اعتراف بذنب ... است و بعدم ... ملکه خطیئات و ... استدلال نمی توان کرد ... معترف ... کشاده بگرد
در قیامت گناه ... و گشته ... غفلت ... مجرم و گناه ... ایشان
نظم چون بد گناه را دادی ... کشت جانب ... آن ... مناقبت ... ایشان ...

آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت آلهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله سبب تخلف ما این اموال بود اکنون این اموال را فرا گیر و در راه خدا تصدق کن
خواجه عالم علیه السلام فرمود که من مامور نیستم باخذ اموال شما [illegible] این آیت نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از اموال ایشان صَدَقَةً زکاتی تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشان را
از گناهان یا از رذیل که موجب تخلف بود [illegible] عصیان [illegible] وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا و زیادت گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشان را بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کن برایشان
و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستیکه دعای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلهای ایشان را وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مر آنرا أَلَمْ
يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ
الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ و نمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست پذیرنده توبه الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کنندگان وَقُلِ
اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگو بدان گروهی که توبه نمیکنند بکنید آنچه خواهید فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که بیند
خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستاده او وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان نیز ببینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز گردانیده شوید بعد از مرگ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آگاه کند شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد بدان. قبل ازین مذکور شد که متخلفان
از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش حضرت رسالت پناه
آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت علیه السلام حکم فرمود که کسی با ایشان مجالست و مکالمت نکند و در شان ایشان نازل شد وَآخَرُونَ و دیگرانند از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده
شده گان و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای درباره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بدان گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و
یا توبه دهد ایشان را اگر ندامت ورزند از آن عمل تردید برای عباد است و اگر نه عند الله تردید نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر حال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده است با ایشان
آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلبه بن حاطب و معتب بن حارث و ودیعه بن ثابت و اقراب ایشان بسخن ابو عامر راهب برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب
از اشراف قبیله بنی خزرج بود و در علم تورات و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم علیه السلام بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد و اهل آن خطه مشغوف
جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی بروی التفات نکرد بیت با وجود آفتاب نتوانی که [illegible] ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت
مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده اول کسیکه تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز
حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خود
برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه علیه السلام چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله
ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته ایم والتماس میرود که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت علیه السلام خود را در استحکام
دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست [illegible] مسجد و اصحاب مسجد را نواز [illegible]
از دل [illegible] مراد آن نفر خاص [illegible] حضرت رسالت پناه علیه السلام در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم تا باز آئیم چون وقت بازگشتن [illegible] آوان که قریب
[illegible] اهل مسجد [illegible] جبرئیل این آیت فرود آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مومنان وَكُفْرًا و برای تقویت کفر
[illegible] وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع میشدند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای وَرَسُولَهُ
و با رسول او مِن قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است [illegible] وَلَيَحْلِفُنَّ و سوگند خورند که چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا ما نخواستیم ازین بنای مسجد
إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر و توسعت بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا مایست برای نماز در آن
مسجد ابدا لَّمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است [illegible] آنست که مسجد قباست در محله عمرو بن عوف
حضرت رسالت پناه علیه السلام اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمد و چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت پناه آنجا نماز گذارده
و در تفسیر [illegible] از ابن عباس نقل میکند که حضرت رسالت پناه هر روز شنبه سوار یا پیاده بمسجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر عمره است [illegible]
که مسجدی که اساس او بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَن تَقُومَ فِيهِ آنکه قیام کنی در وی برای نماز فِيهِ در آن مسجد مومنان رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند أَن
يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و احداث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقول است که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه علیه السلام از اهل مسجد قبا پرسید که آن
طهارت که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت چیست جواب دادند که ما آب در پی سنگ آریم [illegible] استنجا [illegible] وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ

خدای ترسیده و بر مستند پاکی و ... أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا کسی که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای خود را عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ بر ترسکاری از خدای وَرِضْوَانٍ و طلب خشنودی او خَيْرٌ بهتر است
أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیرش آب برده و سیل تهی شده و ظاهرش بجای ایستاده هَارٍ شکافته شده و نزدیک
افتادن رسیده و این چنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بر آن بنا کنند فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست گردد و در افتد بِهِ با بنا یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این
مثلی است از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهند و مآل حال ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران را بآنچه
مقصود ایشان است لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنای که بنیاد نهاده اند آن را بر اغراض فاسده رِيبَةً سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در
دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی که دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشان است که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت علیه السلام بمسجد ایشان در آید و نماز گزارد آیت آمد که لا
تقم فیه ابدا حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مسجد را بکنند و بسوزانند و حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بیت پس بفرمود کان را بکنید ** سطح خاشاک و خاکستر کنید
حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی بوسطه در غم و حسرت و نفاق در ریب خواهند بود و بسبب این تخریب چرا ما این بنا کردیم که فا
نده است و از این حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته اند
تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که پیوسته بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن اسود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بنیاد
بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ حکم کننده است بجزای آن بروجه حکمت و در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد یا هفتاد و پنج تن از
اهل مدینه با حضرت رسالت پناه صلعم بیعت میکردند عبدالله بن رواحه رض گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید
و بدو شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت صلعم فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود
انصار گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل این خرید و فروخت سود مند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از آن بیع و شرا خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
بدرستیکه بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ
بآنکه مر ایشان را باشد جنت این تمثیل است مر اثابت مومنان بهشت و بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتری زیرا که بیع و شری جائی وقوع پذیرد که تباین املاک بود و در وجود
هر که هست و هر چه هست همه از آن حق است العبد و ما له لمولاه پس این تحریض است که بر غزوه و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس
سرمایه شر و شور است و مال سبب طغیان و غیر و این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب بستان نظم سنگ بینداز و گهری بستان ** خاک زمین ده و دری بستان ** در
عوض فانی خوار و حقیر ** نعمت پاکیزه باقی بگیر ** در کشاف و عین المعانی و غیر آن منقول است که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه صلعم می گذشت آنحضرت این آیت را میخواند لمعات
انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که هذا کلام من حضرت صلعم فرمود که هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب داد که در روز میثاق
که ذرات ذریات را خطاب الست بربکم شنوانیده اند اعرابی گفت و الله بیع مربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض آن بهشت باقی بدهد گران
بیع را بر هم نزنیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم ** اصلا درین حدیث اقالت نمیرود ** عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و بعیب او دانا
باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند بیت امید از فضلت برد و نکردم من ** چون بهمه عیبی لطف تو خریدارم ** در
نفحات الانس مذکور است از ابو دربو زجانی نقل میکند رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی ** دیدی آنگه بعیب بخریدی ** تو بعلم آن من بعیب آن ** رد مکن آنچه خود پسندیدی ** در حقیقت این بیع
و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر اختصاص داد و دل را درین مبایعه دخل نکرد نه ذکران و محققان را عبارات عجیب و اشارات غریب است و بعضی
از آن در جواهر التفسیر ثبت است تحریر یافت بیت هر که خواهد گزین بود نو ** گو تماشای آن گلستان کن ** و بعد از اشترا و بیان ما لاجله اشتری میکند و میگوید يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند
این مومنان که نفس ایشان خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای از طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنان را وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وَعْدًا
عَلَيْهِ وعده دادن است خدای ایشان را برین بیع و شرا وعده دادنی حَقًّا ثابت و باقی که خلاف در آن نیست فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ درین کتابها الزامات است برانکه
اهل توریت و انجیل مامورند اند بقتال وَمَنْ أَوْفَىٰ و کیست وفا کننده تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای که کریم است و کرم خلف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شاد مان
باشید ای مومنان بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ یا که مبایعه کرده اید بآن وَذَٰلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگ است در مدارک از امام جعفر صادق رض
نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی باقی است در مثنوی معنوی آورده مثنوی
خویشتن نشناخت مسکین آدمی ** از فزونی آمد و شد در کمی ** خویشتن را آدمی ارزان فروخت ** بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ** التَّائِبُونَ این مومنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگانند

بحق سبحانه تعالی الْعَابِدُونَ پرستندگان حق باخلاص با قیام بشرائط عبودیت الْحَامِدُونَ ستایندگان حق بدانچه بر ایشان رسد از سرا و ضرا یا ستایندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه
السَّائِحُونَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا هجرت کنندگان از بادیه نفس در روندگان بسر منزل انس الرَّاكِعُونَ رجوع کنندگان در نماز با خشوع آیندگان بدرگاه بی نیاز
السَّاجِدُونَ سجده کنندگان در خلوات با طالبان قرب فسیح الدرجات الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت پناه وَالنَّاهُونَ عَنِ
الْمُنْكَرِ و باز دارندگان از کفر و معصیت و از ارتکاب بدعت و چون بهفت عقد کامل است دخول واو بر هشتم است برآنکه واو ثمانیه است یا برای انضمام میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا یا جهت جمع
میان امر معروف و نهی منکر که گویا نهی و امر یک اند و هر یکی با دیگری منضم باشند وَالْحَافِظُونَ و نگهدارندگان لِحُدُودِ اللَّهِ مر احکام خدا را یعنی گوید نگاهدارندگان او امر بر جوارح و قلوب
و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مر مومنان را که بدین صفات موصوف اند و وضع مظهر بر موضع مضمر دلیل است برآنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و مدح
بیشتر اشارت است بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه السلام بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند چون در استغفار
او اجازت خواستم مرا باز داشتند این آیت آمد مَا كَانَ صحیح نباشد و روا نبود لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنکه طلب آمرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ
برای شرک آرندگان و گفته اند پیغمبر علیه السلام ابو طالب را در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نا امید شد وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامی که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات
برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آن حضرت علیه السلام بجهت ابو طالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا آبا و اقربای خود را استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم علیه السلام
و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند
أُولِي قُرْبَىٰ خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ مر ایشانرا أَنَّهُمْ آنکه اصحاب شرک أَصْحَابُ الْجَحِيمِ یاران دوزخ اند وَمَا كَانَ
اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ
مر پدر را آنجا که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در تبیان آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم علیه السلام آن بود که
برای تو توفیق بگردی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ بدرستیکه دشمن است پدر او مر خدای را یعنی بر کفر بمیرد و توفیق ایمان نیافت
یا او را بوحی معلوم شد که از ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایت است
از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِيمٌ بردبار بوده بجدیکه پدر میگفت لَأَرْجُمَنَّكَ و او جواب میداد سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي پس در آیت تالیه تمهید عذر رسول و مومنان است
که چون ایشان قبل النهی استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه کرداند یا ایشان را بگیرد چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ
إِذْ هَدَاهُمْ پس آنکه راه نمود ایشانرا باسلام حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتیکه روشن گرداند برایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجب است که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیت
در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اصل نوشیده میمیرفتند که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ
بهمه چیز از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ دانا است إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند بی مانعی
و منازعی يُحْيِي زنده گرداند مردگان را وَيُمِيتُ و بمیراند زندگان را وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ
یاری دهنده و مددکاری وی شاید که خطاب با کفار باشد یعنی فرماید که خدا را پرستش کنید که شما را بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جزاء یاری که عذاب از شما باز دارد
لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستیکه توبه پذیرفت خدای یعنی بقبول توبه باز گشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تنبیه مر حضرت پیغمبر را کی کند
از تعلق بدنیا تو بجا قال لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یا بعث است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر علیه السلام و اصحاب او پس هر کس
مقامی است که مادون آن نسبت وی منقص خواهد بود پس توجه بادون گناهی است که از آن توبه لازم باشد و بعضی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت باین است
و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت علیه السلام نیست چه توجه آن حضرت علیه السلام بغیر حق متصور نبوده پس سلمی میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا که مقدم توبت
باشد و توبه تابع بمقدم صحیح پذیرد و بر تقدیر پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر علیه السلام وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بوده در خروج
بتبوک یا بالطبع نه بعناد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود و هم
در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی یک خرما بسر بردند و هم در آب که با وجود قلت هر آب شتر را می کشتند و از رطوبات احشاء و امعاء آن دم
خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان مدح کند که درین زمان تنگی متابعت حضرت پیغمبر علیه السلام میکردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک
که از غایت عسرت بزیغ میل کنند و از جای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ دلهای گروهی از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند و از متابعت رسول علیه السلام دست

بود از تردد بواسطهٔ شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس بخشای در گذشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود و شر إِنَّهُ بِهِمْ بدرستیکه خدای بر ایشان رَءُوفٌ بسیار رأفت است
چون توبه کردند رَحِيمٌ مهربان است بتفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و
امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل ازین ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تأخیر افتاد و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از پنجاه
روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی آمد که مرد پیر و ضعیف است و عاجز گشت بسبب عدم مباشرت و کار بر ایشان بتنگ آمد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتیکه
تنگ شد عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادگی و وسعت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی است وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ و تنگ شد بر ایشان
أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بجهت آنکه فرح و انس را در آن راه نبود وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ آنکه نیست پناهی مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر بوی
و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون در ماندند و بیچارگی خود را دانستند توفیق توبه داد خدای ایشان را لِيَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق بازگشتند و مقرر است که تا او
توبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبهٔ هیچ تائب درست نشود بیت یا حی گر لطف تو نیاید در پیش هم توبه شکسته است و هم پیمان سست چون توبه باید برفتن نشستن تا
توبه پذیری نشود توبه درست القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبهٔ ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کننده توبه از ما جان
الرَّحِيمُ متفضل است برحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و مثل ابن خلف در تخلف معاودت مکنید وَكُونُوا مَعَ
الصَّادِقِينَ و باشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب و مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند
نظم از کجی افتی بکم و کاستی از همه غم رستی اگر راستی راستی خویش نهان کس نکرد در سخن راست زیان کس نکرد و گفته اند خطاب با اهل کتابست یعنی ای گروندگان بموسی و عیسی
بترسید از مخالفت محمد و باشید با صادقان که اصحاب اخیار اند راست بزرگوار او بند مَا كَانَ روا نیست و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنکه گرداگرد ایشان
مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَنْ يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدا صلعم مراد نهی است در صیغهٔ نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن
بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت صلعم بسفر تبوک وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نه سزد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن
را دوست دارند و خود را بر ظرف ندارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری رض در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه صلعم گذشته بود روزی
بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود او دو زن داشت زنان وی هریکی در عریشی نشسته بودند و آنرا آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب داده
و ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و در زنان نگریست و آن ترتیب را ملاحظه نمود و گفت روا باشد که رسول خدا صلعم در بیابان بشدت حرارت و باد گرم در مانده بود و ابو خیثمه در سایهٔ خنک
آب سرد و طعام نیکو خورد و با زنان خوبروی خوشبو معاشرت کند بخدای سوگند که در هیچ عریش در نیایم و آب و طعام نخورم تا زمانیکه بدان حضرت صلعم ملحق نشوم پس زاد برداشت
و روی براه آورده در منزل تبوک بمعسکر همایون ملحق شد ذَلِكَ آن وجوب متابعت و ترک مخالفت بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ نرسد ایشان را
ظَمَأٌ تشنگی وَلَا نَصَبٌ و نه رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه گرسنگی فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَطَئُونَ و نسپرند مَوْطِئًا مکانی از اماکن کفار بسم ستوران یا بپای خود بسپردن آن
يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافران را وَلَا يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود
برای ایشان بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ بدان کرداری شایسته یعنی بهر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رض فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد حسنه
در دیوان ایشان می نویسند إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ بدرستیکه خدای ضایع نمیکند و تباه نمیکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران یعنی مجاهدان را وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه
نمیکنند نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقهٔ اندک خرد چون علاقهٔ تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرما که بدهند چون ابو عقیل رض وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقهٔ بزرگ چنانچه ذی النورین رض
و عبد الرحمن بن عوف رض وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا و قطع نکنند در سیر خود هیچ مسیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای
ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای آنست لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد خدای تعالی ایشان را أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نیکوترین آنچه بودند که عمل میکردند و چون آن
جزا دهند بجزای حسن بر میدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و گفته اند در تابع فرموده که آن عمل عادی مباح در طاعت باشد بهمه نیکوتر بود حق سبحانه از ثواب عظیم بهره ور گرداند
... قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بنسبت ... جمیع مجاهدان ثمرات این چنین از آن ...
منافقان که در میان بودند ... انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد بر آید بتمامی عازم حرب شوند این
آیت آمد که وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ و نیست و روا نیست مر مؤمنان را لِيَنْفِرُوا كَافَّةً که بیرون روند بغزا همه ایشان چه از جمعیت خلل می ماند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون
نرود مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ از هر جمعی کثیر از ایشان طَائِفَةٌ گروهی اندک بجهاد روند و باقی توقف نمایند لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب

ع

ع دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند و لینذروا قومهم و تا بیم کنند فقها قوم خود را گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون
بازگردند از غزوه بسوی ایشان لعلهم یحذرون تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده می شوند ازان یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید قاتلوا الذین
کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شما اند من الکفار از گرویدگان نسل یهود که در حوالی مدینه باشند و گفته اند اهل روم اند که در ولایت شام بودند و شام قریب مدینه
است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک و لیجدوا فیکم و باید که بیابند کافران و فهم کنند فیکم غلظة در شما درشتی یا نسبت خود یعنی غلظت در مقابل قبل از وقوع قتال
باشد یا صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است که حق
سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب فیقرب امر فرمود و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیکتر دشمنان بتو او ست کما اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس
اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است اولی و انسب می نماید و الیه الاشارة فی المثنوی المعنوی مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند از خصمی بتر در اندرون قد رجعنا
ربع من الجهاد الاصغر ثم این زمان اندر جهاد اکبریم سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن است آن که خود را بشکند و اذا ما انزلت و چون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم
من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا یا ضعفای مومنان گوید ایکم زادته هذه ایمانا کیست از شما که بیفزود او را این سوره ایمانا
گرویدن یعنی آنکس کدام است که این سوره ایمان او را زیادت کرد فاما الذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس زیادت کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین
یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره ایمان برین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر و هم یستبشرون و ایشان شادمانی کنند بنزول آنکه سبب زیادتی
کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست و اما الذین فی قلوبهم مرض و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و حقد و بغض اسلام است فزادتهم رجسا پس زیاده می کند آن سوره
ایشان را رجسا الی رجسهم شکی مذموم بشک ایشان یعنی در سوره رای دیگر شک داشتند پس شک ایشان در یک ره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر و ماتوا و بمردند
یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتیکه بمردند و هم کافرون و ایشان کافران بودند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون که ایشان مبتلا می شوند با صنا
بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا بافتضاح و کذب ایشان بظاهر می شود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دوبار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق و لا هم یذکرون
و پند نگیرند و اذا ما انزلت و چون فرود آید سورة سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم الی بعض نظر کنند بعضی از ایشان الی بعض بسوی بعضی یعنی بچشم یکدیگر را
اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخط با استماع عیوب خود با انتفاع عیوب ایما کنند بفرار از مجلس و باهم گویند هل یریکم من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را
اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی می بیند اقامت کنند و اگر نه بیند بر خیزند ثم انصرفوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم صرف الله قلوبهم بگرداند خدا دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول
ایمان و اصح آنست که از همه نکو تها این کلام خبر است و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشان را از خیرها بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که فهم نمیکنند
دو دریمی یابند حق را لقد جاءکم بدرستی و راستی که آمد شما ای آدمیان رسول فرستاده که بحکم خدای من انفسکم از شما یعنی از جنس شما و بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت نماید و افاده
و استفاده تواند کرد یا از شما ای اعراب یعنی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس گفت که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم با ایشان رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرات شاذه من انفسکم بفتح
فا خوانده یعنی از نفیس ترین و شریف ترین شما عزیز علیه ما عنتم دشوار و سخت بود بروی رنج دیدن شما در آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر ما عنتم توقف کرده و آن را صفت رسول دانند و گویند
علیه ما عنتم برین تقدیر دارد که بر وی است آنچه کنید از گناه یعنی عقد آن بر وی است در قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین سخنی گفته اند عجب نماند عصیان کسی در گروه که دارد چنین
سید پیش رو اگر در قرآن کرده باک نیست چو او عذرخواه بود حریص علیکم صفت دیگر آن است که حریص بر اسلام شما بالمومنین بگرویدگان رؤف رحیم مهربان و بخشاینده حق
سبحانه پیغمبر را بدو اسم از اسمای خود اختصاص داد گرامی گردانید و فرمود که ان الله بالناس لرؤف رحیم درباره او گفت بالمومنین رؤف و یک وجه تفضیل آن حضرت بر انبیا این است فان تولوا
پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری تو و تخلف نمایند از فرمان بردار فقل حسبی الله پس تو با وی بگو بسنده است مرا خدا که بسنده است مرا الکفایت کند و در برابر غالب آید لا اله الا هو نیست معبود بحق غیر او
علیه توکلت بر وی توکل کردم و کار خود با او گذاشتم و هو رب العرش العظیم و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت
و عظمت حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و ... هزار قاعده ... از آن جمله ...
تکیه در دارد و قادرست که مرا نیز از شر منافقان در پناه آورد که حافظ بندگان و ملجا سرافکندگان است ابیات از در خواه یارکه یار ده او بس ... والتجا کن که زمان او ست ... آور در پناه ...

مطالعه لطایف و اشارات این آیت حواله است باول جواهر التفسیر و الله نعم المولی و نعم النصیر

سوره یونس و هی مکیة مائة و تسع آیة بسم الله الرحمن الرحیم

٥ الر ... حروف مقطع بقول ابن عباس ... اسم سوره اند و ... قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهاد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی انا الله الرحمن و در ... آورده که هر حرفی
ع اشارتست ... تلک این سوره آیات الکتاب

الحكيم يا آيتهاى قرآن مشتمل بر حكمت است يا محكم كه در وى تناقض و اختلاف نيست يا آنكه قرآن حاكم است كه شبهه نشود يا كتابى كه تغيير در وى قادر نبود و ابن عباس رضه فرموده كه چون ساميان نبوت محمد
يافته حضرت رسالت پناه او را به رسالت اختصاص داد صناديد قريش انكار نموده گفتند عجب است كه حق تعالى يتيم ابوطالب را اختيار كند از آدميان رسول فرستد و از جمله ايشان يتيم ابوطالب را اختيار كند
حق سبحانه فرمود أَكَانَ لِلنَّاسِ آيا هست مر مردمان را عَجَبًا شگفتى أَنْ أَوْحَيْنَا آنكه وحى كرديم إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ بسوى مردى از جنس ايشان و از قبيله ايشان و مضمون وحى آنست أَنْ
أَنْذِرِ النَّاسَ كه بيم كن مردمان را از عقوبات الهى تعميم كرد اندار را چه هيچكس خالى از معصيتى نباشد كه لوازم آن بايد ترسيد الا ما شاء الله و تخصيص كرد بشارت را با اهل ايمان چه كفار
را صفتى كه بسبب آن بشارت را باشند نيست پس فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنان را كه گرويده‌اند أَنَّ لَهُمْ باآنكه مر ايشان راست قَدَمَ صِدْقٍ منزلتى نيك عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد خداوند ايشان
يعنى ايمان و طاعت گفته‌اند مراد از قدم صدق سابقه ازلى است كه حق سبحانه نعم وعده راست داده در نجات مؤمنان و بيان آن كرده كه مقام صدق است كه در وى زوال و بطلان نيست يا ايمان
صادق يا رضوان الهى يا دعاى ملائكه در باره ايشان يا عملهاى خير كه از پيش فرستند يا سلف صدق كه بركت ايشان بخلف ميرسد يا ولد صالح كه پيش از ايشان در گذشته يا تقديم حق تعالى
اين امت را بطاعت چنانچه بحواى نحن الآخرون السابقون اشارت بدان شده يا شفيع صدق كه حضرت رسالت پناه است در عين المعانى فرموده كه حضرت پيغمبر را از قدم صدق بر سر
فرمود كه بى شفاعتى توسلون الى ربكم و مقرر است كه گناه كاران تباه روزگار را هيچ وسيلتى برآمرزش برابر شفاعت آن حضرت صلعم نيست شعر گفتى كنم شفاعت عاصى عذر خواه
دل را اميد آن كرم افتاد در گناه قَالَ الْكَافِرُونَ گفتند ناگرويدگان بعد از آمدن پيغمبر برايشان و نمودن خوارق عادات إِنَّ هَٰذَا بدرستيكه اين مرد لَسَاحِرٌ مُبِينٌ جادوى
است آشكارا إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ بدرستيكه پروردگار شما آن خداست الَّذِي آنخداوندى كه بقدرت بى عجز و حكمت بى قصور خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بيافريد آسمانها و زمين تا كه بر در
اجسام اين عالم اند فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ايام دنيا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولى شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش كه اعظم مخلوقات است يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مى سازد امر كائنات را بر مقتضاى
حكمت يا تقدير ميكند بر وجهى كه بهيچ وجه نخواهد مَا مِنْ شَفِيعٍ نيست هيچ شفاعت كننده در روز قيامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستورى دادن خداى مر او را در شفاعت
اين كلام رد شفاعات آلهه است و اثبات شفاعت مأذون ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنخداوندى كه موصوفست بصفات خلق و تدبير است رَبُّكُمْ پروردگار شماست نه غير او چه غير
او را در اين صفت اشتراك نيست فَاعْبُدُوهُ و پس او را بيكانگى پرستيد أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آيا پند نمى‌گيريد يا تفكر نمى‌كنيد كه مستحق عبادت اوست معبودان شما إِلَيْهِ
بسوى اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغير او پس آماده باشيد جواب سؤال او را وَعْدَ اللَّهِ وعده داد شما را خدا وعده دادنى حَقًّا راست درست
إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بدرستيكه خداى تعالى كه در اول بيافريد خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از مردن زنده گرداند ويرا و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه
فرموده است لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد آنان را كه گرويده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهاى پسنديده كرده‌اند بِالْقِسْطِ بعدل خود يا مكافات كند ايشانرا بعدل يعنى
برعايت عدل كه در امور فرموده باشند يا بايمان ايشان چه ايمان عدل قوى است و در برابر آن شرك ظلم عظيم و اين وجه بر آن مقابله ارجح است چه اراده مى‌كند اين كلام را بقوله
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانكه كافر شدند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ مر ايشانراست آشاميدنى از آب گرم دوزخ كه چون بخورند احشا و امعاى ايشان پاره پاره گردد وَ
عَذَابٌ أَلِيمٌ و ديگر ايشانرا بود عذاب دردناك كه تخفيف نيابد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب آنكه بودند كه برسول كافر مى‌شدند هُوَ الَّذِي اوست آنخداوندى كه
بقدرت كامله جَعَلَ الشَّمْسَ گردانيد آفتاب را ضِيَاءً خداوند روشنى وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور علما برآنند كه اگر روشنى بالذات باشد ضياست و اگر بالعرض
باشد نور است و در انوار آمده است كه حق سبحانه درين آيت تنبيه فرموده بآنكه آفتاب بذات خود نيراست و قمر نيز بعرض نير ميشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس
چنانچه در علم هيئت مبين شده وَقَدَّرَهُ و تقدير كرد هر يكى را از شمس و قمر منازل منزلها بر فلك بقدر سير ايشان و اشهر آنست كه تقدير كرد براى قمر منزلها بيست و هشت كانه كه معلوم
و مشهور است و قمر قريب بشبانه روزى قطع منزلى ميكند لِتَعْلَمُوا تا بدانيد شما عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذكر آن نكرد وَالْحِسَابَ و دانيد
شمار اوقات از ماه‌ها و روزها در معاملات و مهمات خود مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ نيافريد خداى آنچه مذكور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستى نه بباطل و گويند با بمعنى لام است يعنى براى اظهار
حق يُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن ميكند و حفص يفصل ميخواند يعنى خداى بيان ميكند دلايل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ براى گروهى كه ميدانند يعنى در آن انديشه مى‌كنند و از آن
نفع ميگيرند إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستيكه در آمد و شد شب و روز پس يكديگر يا در مخالفت ايشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در آنچه آفريد خداى فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمين از انواع بود لَآيَاتٍ هر آينه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و كمال علم و نفاذ قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهى را كه بترسند از
عواقب احوال و خواتيم امور يعنى از مآل و معاد بر انديشند و از سوء خاتمه ترسان گردند چه آن انديشه و خوف باعث بود مر ايشانرا بر تفكر و تدبر إِنَّ الَّذِينَ بدرستيكه آنانكه
لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اميد ندارند لقاء ما را يعنى منكر آخرت‌اند و بحصول لقا اميد ندارند وَرَضُوا و خشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانى دنيا و پسنديدند آنرا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام
گرفتند بدان يعنى همت خود در لذات محسوسه و زخارف فانيه مقصود گردانيدند و از نعيم جاودانى و لذات باقيه غافل شدند يا آنكه در دنيا ساكن گشتند بر وجهى كه گويا هرگز ايشانرا

از بجهار رحلت بخواهم بود و ندانستند که لحظه بلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت رباعی آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تاخیری هست گو خیمه بزن که میخ می باید کند
گو رخت منه که بار می باید بست * وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیات کتاب یا از دلایل صنع ما غَافِلُونَ نا آگاهان و بی خبرانند أُولَٰئِكَ آنگروه که یاد کرده شد مَأْوَاهُمُ
النَّارُ جای بودن ایشان دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بالبیان الیه ازو راه نماید بسلوک سبیلی که موصل
ادراک حقایق باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت دَعْوَاهُمْ خواندن ایشان بهشتیان مر خدا را فِيهَا
در بهشت وقتیکه آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آن است که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه
اشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ایشانرا بر یکدیگر فِيهَا در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ
و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که گویند حمد مر خدا را رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مومنان به بهشت درآیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده
کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایک با حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر گردند و لطایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام
بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید بیت ذوق نام عاشق مشتاق را * از بهشت جاودانی خوشتر است * گرچه در فردوس نعمتها بسیست
وصل او از هرچه دانی خوشتر است * در عین المعانی آورده که یکی از بزرگان حرم محترم سید عالم بند اسیری را سبک گردانید و آن امیر کم بخت حضرت رسالت پناه خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین
ع ٦ فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن ایشان استعجلت اجابت دعای
خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشانرا زود اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشانرا استجابت میکردانیم
ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت پناه فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدیکه مراد ازان خلافی نخواهی فرمود بدرستیکه من بشرم پس هر مومنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا نفرین کنم
یا بزنم او را دربار او دعا خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برانند که کفار نزول عذاب استعجال می
نمودند و این آیت آمد که ما در عذابیکه ایشان می طلبند تعجیل نمی کنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس میگذاریم آنانرا که لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی بحشر منکر شدند و رجا بمعنی خوف
نیز می آید یعنی نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فِي طُغْيَانِهِمْ در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ
و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافر است یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر تقدیر چون ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را باخلاص لِجَنْبِهِ و تکیه کرده بر پهلوی خود
یعنی صاحب فراش بود و از آن منع أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده و فائده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف الام و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون زایل گردانیم
و ببریم عَنْهُ ازو ضُرَّهُ رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ بگذرد بر سنن سابق که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا
گویا که او نخوانده است ما را إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذَٰلِكَ زُيِّنَ همچنین آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده
اند مَا كَانُوا آنچه هستند که از استغراق در بلا و اعراض از قبول اوامر و نواهی يَعْمَلُونَ عمل میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ و بدرستیکه ما هلاک کردیم اهل قرنها و اصحاب ملکها مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه آمده بودند بدیشان رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای
ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشانرا كَذَٰلِكَ نَجْزِي
که ایشانرا جزا دادیم بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم داد گروه منکران را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس گردانیدیم
شما را ای گروهی که پیغمبر شما مبعوث است خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ خلیفها که نشستگان در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قرونی که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت بعد
از آنکه دانسته ایم در غیب که شما كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ... قطعه
جزا آینه عمل است گویی که در وی هرچه کردی نماید اگر کردی نکوی نیک بینی و گر بد کرده بد بینیت آید * در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه گفتند آیتی بیار که
که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان دران نبود حق سبحانه فرمود وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ
در حالتیکه واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند برسیدن با ما یا نمیترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را ائْتِ
بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا بیار قرآنی غیر این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که دروی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب
آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت بمتابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ بگو با ایشان مَا يَكُونُ لِي بمنزله

در روایت مراآن ابدّله آنکه تبدیل کنم قرآن را مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآن را تغییر کنم بی وحی و دران بزیادت و کم تصرف نمایم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نکنم و از پی نمیروم
اِلَّا مَا يُوحٰى مگر آنچیزی را که وحی کرده شود اِلَيَّ بمن از حق تعالی بی زیادت و نقصان اِنِّيٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم از پروردگار خود به تبدیل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ را که قیامت است قُلْ لَّوْ شَآءَ اللّٰهُ بگو اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهٗ نخواندمی اینچه بر من نازل شده است عَلَيْكُمْ بر شما وَلَآ اَدْرٰىكُمْ بِهٖ و نه نیز شما را دانا کردی
خدای بقرآن بلکه از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ پس بدرستیکه من درنگ کردم فِيكُمْ در میان شما عُمُرًا عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِّنْ
قَبْلِهٖ پیش از نزول قرآن یعنی دران مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و هیچ
علمی نه آموخته و با عالمی مصاحبت نه نموده این زمان کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از حجال بلاغت آن حیران اند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان گیرند و در آیینه جمال این
صنعت استنشاق آن نتوان نمود پس آنکه ایقاع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله سعادت است مثنوی امی دانا که بعلم فزون + راند از قم بر ورق کاف و
نون + بی قلم و کاغذ و آب سیاه + معجزه آورد ز وحی اله + بی خط و قرطاس ز علم ازل + مشکل لوح و قلمش گشت حل + مضمون آیه سابق آنست که من افترا نمی کنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما
افترا میکنید که قرآن را کلام من میدانید فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰى از کسی که افترا کند و بربندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی اَوْ كَذَّبَ بِاٰيٰتِهٖ یا تکذیب کند
آیتهای او را و بدان کافر شود اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُوْنَ بدرستیکه نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران وَيَعْبُدُوْنَ و می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ
چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر اوقات به پرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادات است و جماد بر ایصال
نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند عبده اصنام هٰٓؤُلَآءِ این
بتان شُفَعَآؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت می کنند و از خدای تعالی درخواست می نمایند تا مهمات ما کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد
چنانچه معتقد مومنان است ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ اَتُنَبِّـُٔوْنَ اللّٰهَ بگو آیا خبر میکنید خدای را استفهام توبیخ است بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچیزی که نمیداند فِي
السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِي الْاَرْضِ و نه در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میگویید که خدای را شریکیست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع
معلومات این نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمه بعلم صله است و معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری
سُبْحٰنَهٗ پاک است خدای وَتَعٰلٰى و برتر است عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه ایشان شریک میدارند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان اِلَّآ اُمَّةً وَّاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق
بودند بر دین اسلام در زمان آدم یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح و اصحاب سفینه کسی نبود و یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم خلیل الله فَاخْتَلَفُوْا پس اختلاف کردند بسبب
بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه
کلمه ایست سَبَقَتْ مِنْ رَّبِّكَ که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتأخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان محققان و مبطلان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيْمَا فِيْهِ در آنچیزی که ایشان دران يَخْتَلِفُوْنَ اختلاف می کنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق باز رستی وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند منکران
آیات یعنی مشرکان که لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد اٰيَةٌ معجزه مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار او از معجزاتی که ما طلبیدیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و مانند
آن در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد ان شاء الله فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها از عالم غیب است و بی شبه اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ جز این نیست که علم غیب مر خدای راست
که در ضمن این آیات مقترحه شما مصلحتی هست یا نه که باز دارد آیتها را از نزول فَانْتَظِرُوْٓا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را اِنِّيْ مَعَكُمْ بدرستیکه من نیز با شما مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ
از منتظرانم تا ببینم که عذاب شما می آید یا آیتها که مطلوب شماست واقع میشود وَاِذَآ اَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً خوشی مِّنْۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ
از پس بیماری مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اِذَا لَهُمْ مَّكْرٌ آنگاه ایشان را است مکری فِيْٓ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما یعنی طعن کنند دران و در باره
پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال بقحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی دریافت سبحانه از اهل آن طلبیده نمود بقدح کلام الهی جل و علا و قصد حضرت رسالت پناه
مشغول شده بحیله و حیل تمسک جستند حق سبحانه فرمود قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خدای اَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما
نزول عذاب بر شما امر خواهد کرد اِنَّ رُسُلَنَا بدرستیکه فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُوْنَ می نویسند مَا تَمْكُرُوْنَ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی
شما بر فرشتگان پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هُوَ الَّذِيْ اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ سیر میدهد و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را
فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکب چهارپایان وَالْبَحْرِ و در تری بمرکب فلک یعنی کشتی و زورق حَتّٰٓى اِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید شما فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها سیر کنند
بایشان و میروند بِرِيْحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم می وزد و قاعده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است مر غیر مخاطبان را تا متعجب شوند از احوال ع

این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان را بباد راست که باندازه صلاح کشتی می وزد و میرود وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان بآن باد جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ
بادی سخت نه موافق که دریا را بشور آرد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج درآید وَظَنُّوا و گمان کنند
أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلا ما را از همه جوانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را بکشف آن بلا ازیشان مُخْلِصِينَ حالیکه پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ
برای خدا دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی مِنْ هَٰذِهِ ازین احوال
وبلاها لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آئینه باشیم از جمله سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون بازرهاند ایشان را و بمقصد رسید یعنی خدای ایشان را از آن
نجات دهد و از غرق شدن نگاه دارد إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ناگاه ایشان ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ و آن
است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه دانند که در آن عمل مبطل اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال
آن راجع است بشما مصرع هر آنکه بد بکند با نفس خود می کند و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است و خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی آنکه ستم و بیداد شما برخوردار زندگانی دنیاست یعنی
دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف اند یعنی برخوردار شده برخورید از زندگانی دنیا
ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازگشت شماست در روز قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبیست یعنی باران که أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر
فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غذائیه و اثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه میخورند چهارپایان
چون گیاه ها از تر و خشک حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتیکه فراگرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایه خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ
أَهْلُهَا و گمان بردند اهل زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا که ایشان قادراند بر درودن گیاه و چیدن میوه آن أَتَاهَا ناگاه آمد بران زمین أَمْرُنَا عذاب ما یعنی زیان یا آسیبی
آن در رسید لَيْلًا أَوْ نَهَارًا در شب یا روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حَصِيدًا شبیه بآنچه درووده باشند یا از اصل برکنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گویا که هیچ نبوده
بِالْأَمْسِ دی روز كَذَٰلِكَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا می کنیم و روشن می سازیم دلیل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای قومیکه تفکر کنند در ضرب المثل
و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است تشبیه کرده حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از فور اقبال بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره
و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را صفت صعود است و آخر سمت کردن مبدا او دنیا نیز نوازش دولت است و منتهای آن گذارش نکبت و حسرت بیت یا بنگر باآنکه ردی من فصل
نوبهار مانند نقش نگارخانه مانی مزین است + وقت خزان بسرگ ریاحین بنگری منصف سوی که لایق برباد دادنست + گفته اند که تمثیل آب باران است در مثل الیال جهان و در تشبیه مال دنیا
بآب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن بآب باران از آن روی است که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی نازل
دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق مقسوم است و از اول مقرر کرده اند + هیچکس را بیش از آن حاصل نمیگردد بجهد + هرچه آید از زمین
بآنچه خورسند باش کانچه خواهی از آسمان نازل نمیگردد بجهد + دیگر آنکه آب باران ما دامیکه جاری بود بسمت پاکیزگی موسوم باشد اما چون در جائی مکث نماید و مدتی یکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته بود
انتفاع از آن انقطاع یابد مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در تحت بخل و امساک خسیسان ماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده نظم
مال چون آبست و تا باشد روان + فیض بخشا بینند ازو اهل جهان + چند روزی چون بیکجا در نشست + گنده و بیحاصل و تیره گشت + و دیگر آنکه جمیع فرمود که در حیات مال آنست که چون آب باران باندازه آید نعمت حاصل
نازل کرد و سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید بواسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود و مال دنیا نیز بمقدار احتیاج بر آید مقاصد دین و دنیا بنجاح
گردد و فواید آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزائن و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر بر اقران و اقاصی شود کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بیت توانگری کند انسان را عجب
و نخوت [illegible] خوشست فقر که دارد هزار سود و نیاز + و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت افزاید و چون بخارستان رسد حدت و شوکت افزاید مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آفات است بلکه بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامت از محنتها و مصیبتها است چنانچه فرموده وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بندگان را إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ بسوی سرای سلامت و آن بهشت است یعنی بعملی که موجب دخول بهشت
و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه اهل آنرا یا تحیت بهشتیان یکدیگر را سلام است یا اسلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافه بهشت بآن بجهت تعظیم چنانکه [illegible]
آورده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرای که اول منزلش بلا است و اوسطش عنا و آخرش فنا بسرای که مبدا او عطا و میانه اش رضا و منتهایش بقا است

والله يدعو آمده ازادی زندانیان + زندانیان غمگین شده کوی گمخوان می آیتی + شاهان سفیهان زا هم در بند و زندان می کشند + تواز چه و زندان شان سوی گلستان میکشی + همه را به بهشت میخواند
و يهدي من يشاء و میرا می نماید هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت سید انام علیه السلام ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناه
و هدایت خاص است وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما تا کرا پسند قبول نشاند مصرع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد + للذين احسنوا مر آن کسان را
که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الحسنی مثوبه حسنی و پاداش نیکو است یعنی بهشت وزيادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است یکی به یکی
و زیادة آنکه یکی را ده برابر یا بیشتر یا حسنی مغفرت است و زیادة خوشنودی حضرت حق است در مدارک آورده که زیادة محبت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب
ننماید و گفته اند سحابت که بر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بر ایشان ببارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای حق تعالی است که محض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد و لا يرهق
و نپوشیده نکرد اند وجوههم رویهای بهشتیان را قتر گردی و غباری و لا ذلة و نه خواری و رسوائی یعنی اثر ذلت بر بشره ایشان نباشد اولئک آن گروه محسنان اصحاب
الجنة اهل بهشت اند هم فیها ایشان درآن بهشت خالدون جاوید مانندگان نه نعمت ایشان را زوال باید و دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور
او که در صدد فنا و زوال است والذين و آنانکه کسبوا السيئات کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جزاء سيئة پاداش بدی است بمثلها مانند بدی که کرده
اند نه زیادت بر آن وترهقهم و بپوشد ایشان را ذلة خواری و رسوائی یعنی اثر ذلت بر ایشان بود اگر ما لهم نیست مر ایشان را من الله از عذاب خدای من
عاصم هیچ نگاهدارنده یعنی بیکس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشيت گوییا که پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من الليل پاره های از شب مظلما
در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسب سیئات اند یعنی مشرکان و منافقان اصحاب النار ملازمان دوزخ اند
هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید باشندگان اند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب نیابند ويوم نحشرهم و بر انگیزیم ایشان روز محشر که مشرکان و بتان را جميعا
همه ایشان را ثم نقول پس گوییم للذين اشركوا مر آنانکه شرک آورده مكانكم بایستید بر جاهای خود انتم وشركاؤكم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان
بایستید تا شما بپرسیم فزيلنا بينهم پس جدا کنیم درمیان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه
بتان را بسخن آرد وقال شركاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما كنتم ايانا تعبدون نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید
افرأيت من اتخذ الهه هواه در بیان این آورده است که کافران آنرا بهوا نموده گویند … بلکه شما را بپرستش خود امر کرده اید بتان گویند فكفى بالله شهيدا پس بسنده است
خدای گواه بيننا وبينكم میان ما و شما ان كنا بدرستیکه بودیم ما عن عبادتكم از پرستش شما لغافلين هر آینه بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نمیداشتیم هنالك
دران مقام تبلوا بیازماید یعنی بیابد و بچشد كل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه ببیند وردوا و باز گردانیده شوند
همه نفسها الى الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولاهم الحق خداوند ایشان بحقیقت یا متولی امور ایشان براستی وضل عنهم و گم گردد از کافران ما كانوا يفترون
آنچه هستند که افترا میکردند از شفاعت بتان و دلالت بتان از ایشان بیزاری می نمایند قل من يرزقكم بگو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که باران می بارد والارض
و از زمین که گیاه و حبوب می رویاند امن يملك السمع یا کیست که خداوندی کند گوش شما را والابصار و دیدها را یعنی که تواند سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد ومن يخرج
الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوان است یا نبات من الميت از مرده که نطفه است یا دانه ويخرج الميت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوان
است یا نبات ومن يدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و آسان کند دشوارهای مردمان را تعمیم است بعد تخصیص چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح
و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسيقولون الله پس زود باشد که گویند در جواب این همه که پرسیده اند چون این اقرار بزرگترین حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ
اصنام است فقل پس بگوی ای محمد مر ایشان را که بعد از این اقرار افلا تتقون آیا پس نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او می سازید فذلكم الله پس آنکه او را این
صفتها باشد الله است ربكم الحق پروردگار شما است که ثابت است ربوبیت او و ثباتی که شک را در آن مدخل نبود فماذا بعد الحق پس چیست شما را بعد از راستی و بیان حق
الا الضلال مگر گمراهی فانى تصرفون پس کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از هدایت بضلالت كذلك همچنانکه ربوبیت حق را ثابت است حقت ثابت شد و راست كلمت ربك
حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی على الذين فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا يؤمنون ایمان نمی آرند
قل هل من شركائكم بگو آیا هست از شریکان شما یعنی بتانیکه شرکت خدای می پرستید من يبدؤا الخلق کسیکه آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم يعيده پس اعاده کند یعنی زنده کند
او را بعد از موت چون کفار اعاده را منکر بودند از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود قل الله بگو ای محمد که خدای يبدؤا الخلق بآغاز بیافریند خلق
ثم يعيده پس زنده سازد و حشر بعد از فنا فانى تؤفكون پس کجا گردانیده میشوید از راه راست قل هل من شركائكم آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من يهدى

کسیکه راه نماید بارسال رسل وانزال کتب وتوفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج وبراهین کسی تا راه یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللَّهُ بگو که خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ راه می نماید خلق را
بجانب حق أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَى مگر آنکه او را
نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده است که بت پرستان بتان را بر چهار پایان بستند و از جا بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود که برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسیکه تو او را راه نمایی فَمَا لَكُمْ
پس چیست وچه بوده است شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی که شما او را محتاجید با کسیکه او بشما محتاج است و یکسان می شمارید عاجز و قادر را حکیم فرموده فطرت عجز و قدرت
که هر دو ضد آنند به عقل کی روا بود که یکسان انگارند عجز بر خلق میدرانند پوشیده است قادر بر کمال حضرت اوست وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی نمیکنند أَكْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی روسای ایشان در معتقد
خود إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستیکه گمان لَا يُغْنِي بی نیاز نگرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ
از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نخواهد بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز
ندارد از عذاب حق شَيْئًا چیزی را إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدا داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند از متابعت بتان و گمان و اعراض در حجت و برهان وَمَا كَانَ و نیست و نشاید
هَذَا الْقُرْآنُ این قران با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرَى آنکه بر بافته شود و کسی تواند گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود وَلَكِنْ و لیکن فرستاد
خدای تعالی او را تَصْدِيقَ الَّذِي برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده
از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی در وی شاید که باشد چه این منزل است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان الکفار باین نمی گروند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند افْتَرَاهُ
بر بافته است این کلام را محمد از خود قُلْ بگو اگر این سخن را از خود میتوان یافت فَأْتُوا پس بیارید شما و بر بافید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر
فصیح مشهور زمان و سر آمد دورانید و اگر بخود شما معارضه نتوانید کرد استعانت نمایید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود بتان را در آوردن سوره مثل قران مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا
توانید که از وی یاری خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تا شما را مددکاری کنند و بسازید مانند قران إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان که محمد قران از خود میسازد که او
یک سوره بیاوردند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کردند و مکروه بدیدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بآن چیزی که فرا نرسیده اند بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند از امر
آنست که بعد از سماع قران و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و هنوز نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشته برایشان تَأْوِيلُهُ بیان
حقیقت قران و دین ایشان با سر او فایق آن نرسید بتکذیب کردند آنچه نشناختند در قران از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده
کرده بودند و هر آینه خواهد آمد چه بعد از وقوع آن چیز ندامت حاصل نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد همچنانکه از دیدن پشیمان گردید اما پشیمانی ترا سود نکرد
كَذَلِكَ همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان فَانْظُرْ پس در نگر و ببین كَيْفَ كَانَ چگونه
بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ انجام کار ستمکاران و مکذبان و ایشان نیز مثل آنها معذب خواهند شد درین آیه تسلیه حضرت رسالت پناه و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است وَمِنْهُمْ و از
ایشان که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی باشد که بگرود بقران و تصدیق میکنند در نفس خود و میدانند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمیکنند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ
و از ایشان کسی هست که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالْمُفْسِدِينَ به تباه کاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیت ع ۹
این است که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقران و از کفر توبه کنند و بقرآن باشند که از ین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن
نمایند و تو از اجابت ایشان نا امید شوی فَقُلْ پس بگو لِي عَمَلِي مراست جزای کردار من وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ و شما راست جزای کردار شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما بیزارید یعنی در شما بر آن است مِمَّا
أَعْمَلُ از آنچه من میکنم شما بعمل من مواخذه نخواهید کرد وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید یعنی با خود بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این آیت بآیت
السیف منسوخ است وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر آورده که یهود مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسانی هستند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو وقتیکه قران میخوانی و احکام
شرع می آموزانی باستهزا آنکه دانند أَفَأَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند که با وجود کری
لَا يَعْقِلُونَ و نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوت که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون اصم
و عقل برد و مفقود باشد سیه است که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَنْظُرُ کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ بسوی تو و دلایل نبوت و آیتهای
صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده أَفَأَنْتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه می نمایی کوران را یعنی قادر نیستی
بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لَا يُبْصِرُونَ و نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده
دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه بسیگی جهالت در ایشان

و جهالت ایشان جمع شده و منکر است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود إنّ الله بدرستیکه خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی
سلب نکند حواس و عقول ایشان ولکنّ الناس ولیکن مردمان أنفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است در راه آن استعمال نمایند و مشاعر و
قوا و مدرکات ایشان فایت گردد و ظلم چشم از برای دیدن آیات قدرت است و گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کر است بلکه از آن
هم بتر است و یوم یحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حشر کنیم بنعمت میخوانند یعنی خدای جمع می کند کافران را و از هول آن روز مدت بودن دنیا و در قبر ماندن ایشان را کوتاه نماید کأن لم
یلبثوا گویا درنگ نکرده اند إلا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز و در تفسیر امام زاهد آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب
بودندی مدتی بدین درازی را ساعتی ننمودی و جواب گویند که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند
یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هم را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از
یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه کذّبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وما کانوا مهتدین
و نبودند راه یابندگان بایمان وإمّا نرینّک و اگر بنمائیم ترا بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکی جمعی از ایشان بود در روز بدر أو نتوفّینّک
یا بستانیم ترا قبل از ارادت آن تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو ببینی فإلینا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و ترا
در آخرت نمائیم عذاب ایشان ثمّ الله پس خدای بعد از ارادت آن یا پس از توفی تو شهید گواه است علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند و فراخور جزا خواهند یافت ولکلّ أمّة
و مر هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فإذا جاء رسولهم پس چون آمد بدیشان رسول ایشان رسولی که مبعوث بود بر ایشان و تکذیب او کردند
قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وهم لا یظلمون و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم کرده نشوند
یعنی ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت و اما نرینک الایة کفار که استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که ویقولون و میگویند
کفار از روی استبعاد و استهزاء متی هذا الوعد کی باشد این وعده عذاب اگر این خبر راست است إن کنتم صادقین اگر هستید راستگویان خطاب بحضرت پیغمبر است و مؤمنان که ایشان کفار را تخویف میکردند قل لا أملک
بگو مالک نیستم لنفسی برای نفس خود ضرّا زیانی را ولا نفعا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جلب نفع إلّا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرر برای شما و
نزول عذاب و عقوبت بر شما لکلّ أمّة مر هر گروهی را أجل وقتی است که برای هلاک ایشان إذا جاء أجلهم چون بیاید اجل ایشان وقت عذاب ایشان فلا یستأخرون پس باز پس
نمانند از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن آورده اند که مشرکان میگفتند که ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب او در کار شما رسد
و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد و در تعیین آن چیزی که ... خواهد که ... فریاد کنی سود ندارد قل بگو ای محمد أرأیتم آیا دیدید و خبر دهید شما یعنی
در دیده مرا إن أتاکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که نزول آن تعجیل می کنید بیاتا در وقت مشغولی شما بخواب یعنی شب أو نهارا یا در روز که زمان اشتغال شما بطلب معیشت است هر آینه
پشیمان شوید از استعجال پس چون حال برین منوال است ماذا چه چیز را یستعجل منه شتاب می کنند از عذاب یعنی کدام نوع را از انواع عذاب طلب کنند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان حال
آنکه همه انواع عذاب تلخ است و در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آوریم آیت آمد که أثمّ آیا پس از استعجال
إذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه بینید آمنتم به ایمان آورید بوی پس گویند با ایشان آلآن آیا اکنون ایمان می آرید وقد کنتم و بتحقیق بودید شما که از روی استهزاء و تکذیب به عذاب
بنزول آن تستعجلون شتاب می نمودید ثمّ قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان یأس مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد
عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام بود هل تجزون آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمی یابید شما إلّا بما کنتم مگر بآنچه بودید که همه عمر تکسبون که کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از
یهود مدینه قبل از هجرت بدان حضرت بتجارت مکه رفته بود و چون بحرم رسید طلب دعوت حضرت رسالت پناه استماع نمود بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید ای محمد آیا دانستم که نازل این
کتاب کیست و با تو در وحی کلام کیست بخوانی او حق است یا باطل حق تعالی این آیت فرستاد که ویستنبئونک و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت أحقّ هو آیا حق است و راست این و گفته اند
الذین ... از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است یا نه جواب آمد قل إی وربّی بگو ای محمد آری بحق پروردگار من إنّه لحقّ بدرستیکه وعید یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست ع ۱۰
وما أنتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از عذاب کردن یعنی بعجز نقدرت او راه نیابد و شما عذاب او از خویشتن باز نتوانید داشت ولو أنّ و اگر باشد لکلّ نفس ظلمت مر هر نفسی را
که ستم کرده است بر خود یعنی اگر کافری را باشد ما فی الأرض آنچه در زمین است از مال و متاع لافتدت به هر آینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وأسرّوا الندامة و پنهان کنند
پشیمانی خود را از تابعان و سواد اعظم خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بنطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در اینجا اسرار بمعنی
ندامت پیدا در دل با خویشتن گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده است بمضمون آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از افعال خود لمّا رأوا العذاب آنگاه که ببینند
عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بالقسط براستی وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند به نقصان ثواب

و افزونی عقاب ألا إن لله بدانید آگه بدرستیکه مر خدای راست ما في السموات آنچه در آسمانهاست والأرض و آنچه در زمین است پس بعذابی کافران احتیاج ندارد و برایصال ثواب و عقاب
قادرست ألا إن وعد الله بدانید آگه وعدهٔ خدای در مثوبت و عقوبت حق راست است و در ان خلاف ممکن نیست ولكن أكثرهم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا يعلمون نمیدانند
بجهت آنکه بدنیا مغرور اند و از شناختن عقبی در غفلت مانده در تنگنای این محبس غیر دنیا ندیده دیده حس چشم دل گو که پرده با بدرد ٭ جانب پاک آخرت نگرد ٭ مرغ کو در قفس زبون باشد
چه شناسد که باغ چون باشد ٭ هو يحيي او است که زنده گرداند و يميت و میراند و إليه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث يا أيها الناس ای مردمان
ندا عام است قد جاءتكم بدرستیکه آمد بشما موعظة من ربكم پندی از پروردگار شما و شفاء و شفائی و دوای لما في الصدور مر آن چیزها که در سینهاست از امراض
جهالت و غوایت و هدى و راه نمونی بسوی حق و رحمة و بخشایش للمؤمنين مر گروندگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که مجالس اعمال ترغیب
می کند و از مقابح افعال تنفیر می نماید مشتمل است بر حکمت علمی و معانی او که از اذهان شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز می رهاند و مشتمل بر حکمت نظری و بر آیتهٔ غیب
کلامی علیحده بدایت و مخصص رحمت خواهد بود و معظم زینی کلام تو مخصص هدایت و حکمت زینی پیام تو عین عنایت و رحمت گشته کلام تو اول عرفان را از سور زار جسمانیست بکلش رحمت
و گفته اند قرآن مواعظ نفوس است و شفای صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفا است خواص را و رحمت است از برای همه که بدان رحمت بمرتبه خود رسیده اند
قل بگو ای محمد شادی کنید بفضل الله بفضل خدای که قرآن است و برحمته و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانیده یا رحمت
حضرت رسالت پناه است یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی آورده که فضل معرفت است و رحمت توفیق در یافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت
نعم باطنه یا فضل دخول جنان است و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطا است و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید که ای بنده من بر فضل و رحمت من
اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کرا این سرمایه است سرمایه مومنان فضل من است هر کرا این خزانه است خزانه مومنان رحمت من است
هر شاه را خزانهٔ نهادان بود و خزینهٔ درویش دل او بعضی بر آنند که معنی آیت اینست که بفضل و رحمت من فرود آمده مواعظ و شفا فبذلك پس بدین که فرود آمد
فليفرحوا باید که شاد شوند مومنان برای آنکه هو خير او بهتر است مما يجمعون از آنچه جمع میکنند کافران از حطام دنیا که در معرض زوال و فنا است قل بگو مشرکان عرب را أرأيتم
خبر دهید مرا ما أنزل الله آنچه فرستاده خدای لكم برای شما من رزق از روزی یعنی چهارپا یا آنکه خوردن آن حلال است فجعلتم پس ساختید و نام نهادید منه از ان روزی که حراما
و حلالا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حلال و بر جمعی حرام چه گفتید ما في بطون هذه الأنعام
خالصة لذكورنا و محرم على أزواجنا قل بگو آلله أذن لكم آیا خدای دستوری داد شما را در تحریم و تحلیل أم على الله تفترون یا بر خدای افترا میکنید و ما ظن الذين و
چیست گمان آنها که يفترون افترا میبندند على الله الكذب بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که عذاب با ایشان چه کنند يوم القيامة روز رستخیز
که روز مکافات است درین ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است إن الله بدرستیکه خدای لذو فضل هر آینه خداوند رحمت است على الناس بر مردمان بانزال کتب و بیان
ع ۱۱
و ارسال رسل بدیشان ولكن أكثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا يشكرون سپاس داری نمیکنند این نعمت را وما تكون و نباشی تو ای محمد في شأن در هیچ کاری از کارها
خود وما تتلوا منه و نخوانی هیچ آیتی و سورتی از آنچه فرستاده خدا من قرآن از قرآن ولا تعملون و نکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها إلا كنا
مگر هستیم عليكم شهودا بر شما گواه یا نگاهبان إذ تفيضون آنوقت که خوض میکنید و در آیید فيه در آن کار وما يعزب و پوشیده نمی شود عن ربك از علم پروردگار
تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا مقدار آن في الأرض در زمین ولا في السماء و نه در آسمان ولا أصغر و نه خوردتر من ذلك از آن ذره ولا أكبر
و نه بزرگتر از آن إلا في كتاب مبين مگر آنکه مکتوب است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیت آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و مکافات اقوال
و افعال مناسب آن حکم خواهد فرمود و در ضمن این کلام وعده با مومنان را بجمال مثوبت و وعید بود منکران را بنهایت عقوبت پس بمجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید ألا
إن بدانید بدرستیکه أولياء الله دوستان خدای لا خوف عليهم هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید ولا هم يحزنون و نه ایشان اندوهناک باشند
از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا آنها اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدا باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیا انبیا اند که اهل القوس ...
و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته ٭ ...
کوی ... معتکفان حرم کبریا ٭ خستهٔ دل از صدمهٔ کبریا ٭ راه نوردان شکستهٔ قدم ... گفته اند اولیا الله ...
و موید این قول همین کلام است که در حدیث مجتبی ... المتحابین في الله ... در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال يوم القيامة نزد بعضی اولیا مومنان پرهیزکارند دلیل
آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که الذين آمنوا اولیا آنانند که گرویده اند بما جاء من عند الله وكانوا يتقون و هستند که پرهیز کاری میکنند ... الله

لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مژده مرافق را مر او را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که از زبان پیغمبر در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که مومن بیند یا برای مومن بینند و از
مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مر ایشان را در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که مومن جای خود را در بهشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمان است با ایشان و
ذکر نیکو وَفِي الْآخِرَةِ و در آخرت ایشان را مژده است در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان و سلمی گوید که بشارت دنیا وعده لقا است و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت است در دنیا شناخت و در عقبی نواخت در این سرای حضور و مجاهده و در آن سرای نور و مشاهده اینجا صفا و وفا آنجا رضا و لقا شعر از نعمت
این جهانی نام تو بس است * و از دولت آن جهانی لقای تو بس است لَا تَبْدِيلَ نیست بدل کردن لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر سخنان خدا را یعنی در وعده او خلاف نیست ذَٰلِكَ آن تبشیر موعود هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ آن است رستکاری بزرگ که فهم هیچکس بدو نرسد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد وَلَا يَحْزُنْكَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار در اشراک و نسبت
و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خوار داشت تو میگویند بیت بانگ سگ دان حدیث بدگویان * قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان * إِنَّ الْعِزَّةَ بدرستیکه غلبه
لِلَّهِ جَمِيعًا همه مر خدا راست و دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد هُوَ السَّمِيعُ او است شنوا مر اقوال ایشان را چه بجد و چه بهزل میگویند الْعَلِيمُ دانا باحوال ایشان از عزیمت و نیت
که دارند و فراخور آن ایشان را جزا خواهد داد أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید که بتحقیق مر خدا راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها است از ملائکه وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است از جن
و انس چون اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که با او شرکت کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد
پس جمادات را شریک خدا ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ و چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ
بجز خدای شریکان را یا متابعت نمی کنند آنانکه جز خدا را می پرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی می سازند زیرا که شرکت در ربوبیت محال است بلکه إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند در
عبادت شرکا را إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را که بتان کمان شرکت حق برده اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر
کمال قدرت و حکمت خود بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میگوید هُوَ الَّذِي او است آن کسیکه بقدرت کامله جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت
برای شما شب تیره لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید در آن و از تعب تردد روز بر آسائید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و گردانید روز را روشن تا انجام مهمات خود قیام نمائید إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستیکه در آفریدن این دو وقت نور و ظلمت لَآيَاتٍ هر آینه نشانها است بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در آن تدبر و
تفکر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سُبْحَانَهُ پاک است حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز است
از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام او بولد سمی پیدا کند و ولد فرع وارث
امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسیکه غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا گوئیم که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن
است و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بیت بود کمال غنا از صفات ذاتی او * کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج * و اشارت به بیان غنای حق
این است که لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست از روی ملکیت آنچه در آسمانها است از نفایس علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین ها است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست
نزدیک شما ای مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی بِهَٰذَا باین که خدای فرزند خواست میگیرد أَتَقُولُونَ آیا میگوئید عَلَى اللَّهِ بر خدا بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید قُلْ بگو
ای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا کنند و بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدا دروغ را باتخاذ ولد و اضافت شریک بدو لَا يُفْلِحُونَ رستکاری نیابند یعنی از دوزخ
نرهند و به بهشت نرسند مَتَاعٌ مر ایشان را برخورداری اندک فِي الدُّنْيَا در دنیا یعنی روزی چند مهلت یابند و سهل فرصتی یابند و بگذرانند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ماست
بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر کافر می شدند وَاتْلُ
و بخوان عَلَيْهِمْ یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که منکر بودند يَا قَوْمِ ای قوم من إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست بزرگ
شده و گران گشته عَلَيْكُمْ بر شما مَقَامِي اقامت من یا قیام من بدعوت بنص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار
ایشان را تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید و گفت ای قوم اگر بر شما شاق میکند درنگ من در میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن
بر وحدانیت حق و تصدیق نبوت نمودن مرا می رنجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا پس گرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را
یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امور را افراد او را و سردار قوم اند وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکا حق میدانید ملخص سخن آنکه شما همه بقصد
من اتفاق کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید
یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شما است وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید یا خلاص مدهید از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان دلیل است بر آنکه نوح در مقام توکل ثابت

قدم بوده و توقف تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم از طریق متابعت نهند خود ایشان را ضلالت ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرموده فان
تولیتم پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فما سألتكم پس نخواسته‌ام از شما برادای رسالت خود من اجر هیچ مزدی که با اعراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست
مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای و مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید و امرت و فرموده شده‌ام ان اکون آنکه باشم من المسلمین از گردن
نهادگان مر حکم خدا را یعنی خلاف امر کم و اجر رسالت از غیر حق نجویم فکذبوه پس دروغ داشتند قوم نوح او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت فنجیناه
پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن ومن معه و آنان را که با وی بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را
خلائف جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا الذین کذبوا و غرق کردیم بطوفان آنان را که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که با نوح بود یعنی معجزات و فانظر پس نگر
ای نگرنده بدیده عبرت و ببین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح و درین آیه تسلیه حضرت رسالت پناه است و بیم اهل
کفر و ضلالت است ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از پس نوح رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود
و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین فجاءوهم پس آمدند رسولان مر امتان خود را بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس
نبودند امم این رسل که ایمان آرندی بدان پیغمبران فرستاده بر بینات بما کذبوا به آنچه تکذیب کرده بودند یعنی تکذیب کرده بودند بدان من قبل پیش از بعثت رسل یعنی تکذیبی که آغاز
کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت برهان و تیره سلوک نموده بودند با ایمان نیاوردند بآن چیز که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهری که
بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می‌نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثم بعثنا
پس برانگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران موسی وهرون موسی بن عمران و برادر او هارون را الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا قابوس فرعون از زمان
بود وملائه و اشراف قوم او بآیاتنا با آیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت نمودند وکانوا و بودند
ایشان قوما مجرمین گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد به تکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست من عندنا از
نزدیک ما یعنی موسی بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه بر ایشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستیکه آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لسحر مبین
هر آینه جادوی است آشکارا قال موسی گفت موسی مر قائلان این قول را اتقولون آیا میگوئید للحق مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد که این سحر است
اسحر هذا آیا سحر است اینکه من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی جادو نیست ولا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم
فرعون مر موسی را اجئتنا آیا آمدی تو بما لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته‌ایم علیه آبائنا بر آن چیز پدران ما را یعنی از دین پدران خود در امر اد عبادت فرعون یعنی آله ما را از پرستش
فرعون باز داری وتکون و باشد لکما الکبریاء مر شما را هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر وما نحن لکما و نیستیم ما مر شما را هر دو را بمؤمنین از تصدیق
کنندگان وقال فرعون و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی پس سحره را جمع کردند و چون
که در سوره اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان بمقابله موسی قال لهم موسی
گفت مر ایشان را موسی القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما فکنده‌اید از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصاها که توده را از حرارت
هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قال موسی گفت موسی ما جئتم به السحر آنچه آورده‌اید شما جادوی است نه آنچه من آورده‌ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند
ان الله سیبطله بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و باطل سازد ان الله لا یصلح بدرستیکه خدای اصلاح نمیکند و در و تقویت نکند عمل المفسدین کار تباه کاران
را ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده‌ام از احکام الهی بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت که با من کرده ولو
کره المجرمون و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارت بدین
معنی است مثنوی حق تعالی از غم و خشم خصام کی گذارد دادن بار انعام * مه فشاند نور و سگ عوعو کند * سگ ز نور ماه کی مرتع کند * خس خسانه میرود بر روی آب * آب صافی میرود بی اضطراب
مصطفی مه می‌شکافد نیم شب * ژاژ میخاید ز کین بولهب * آن مسیحا مرده زنده میکند * وان جهود از خشم سبلت می‌کند * فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی در مبدا امر او الا
ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی و آن چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت ننمودند و بعضی از جوانان
ایشان بوی گرویدند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون وملائهم و ترس گروه خود یعنی از پیران و رؤسای قوم او آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آورده بودند
بانکه می‌ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کنند فرعون مر ایشان را یا بر جو کینه تا بفرعونیت باز گرداند ایشان را بکفر وان فرعون

ع

تعالی و بدرستیکه فرعون متکبر بود و طاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب بر آن وَإِنَّهُ و بدرستیکه بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ هر آئینه از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر آن مومنان را که دیدند که اثر خوف از ایشان مشاهد می نمود یَا قَوْمِ ای گروه من إِن كُنتُمْ آمَنتُم اگر هستید شما که گرویده اید بِاللَّهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر وی توکل کنید و کار خود با وگذارید إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ اگر هستید شما گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند توکل تعلق دل است بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را تو تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غاسل

نظم

مرد که در بحر توکل غرق گشت ✤ همتش از ما سوی الله درگذشت ✤ این توکل گرچه دارد رنجها ✤ هست بخشنده ازوی گنجها ✤

و چون موسی ایشان را به توکل فرمود فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل با جابت مقرون است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بسبب ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از گروه ناگرویدگان یعنی از کید و قصد ایشان یا از ملاقات ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی را فرمود تا در درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی و برادر او هارون أَن تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید لِقَوْمِكُمَا مر قوم خود را بِمِصْرَ بُيُوتًا در شهر مصر خانها که رجوع کنید بآن جهت پرستش خدای تعالی ضمیر تثنیه اشارت است بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایشان و قوم پیرو در آن محل امام ایشان موسی و هارون بود وَاجْعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را قِبْلَةً مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی نماز بجانب کعبه گزاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مومنان را به نجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفه صاحب بعثت و آن موسی بود وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در دعای خود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستیکه تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزی بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَأَمْوَالًا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و زمین او در آن مواضع روان بود و بدین سبب مالی بسیار بخزانه تصرف قبط در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگرباره برای الحاح در تضرع تکرار دعا کرد که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را اینها داده لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند بندگان ترا عَن سَبِيلِكَ از راه عبادت تو بپرستش فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو نیست عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی صورت از آن محو کن و منتقل ساز بحجری دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد بر آن شکل و نقش که داشت و سنگ در م فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و ثمار همه سنگ شده و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت گیر بر دلهای ایشان یعنی مهر بر آن تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند و موسی بوحی الهی دانسته بود که ایشان ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان مشرف نشوند و ایمان نیاورند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذاب دردناک را که آن غرق است در دریای قلزم قَالَ گفت خدای تعالی قَدْ أُجِيبَت بدرستیکه اجابت کرده شد دَّعْوَتُكُمَا دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی دعا میکرد و هارون آمین میگفت و آمین گوینده هم دعاکننده است از این جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند چهل سال اثر این دعا ظاهر شده وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنانرا که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوفا می انجامد در وقت آن

مصرع

کارها موقوف وقت آمد نگهدار بد وقت را ✤

چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی با جمیع بنی اسرائیل توجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب ایشان بیامد بدعای موسی دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعراء سمت ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا و گذرانیدیم بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمد ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون بسوی مادیان که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکر تمام بمتابعت نمودند همه بدریا در آمدند و فرعون مشهور است که بدریا در آمد با مرکب او حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال

اصنافت ایمان اورد من و بگرویدم انه لا اله الا الذی باکه نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدای که بدعوت موسی امنت به بنوا اسرائیل گرویده اند بدو بنی اسرائیل و انا من المسلمین و من
از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون یک معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرص بر قبول آن و نشد چه ایمان یاس بود و بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت
دیگر یک واحد کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی یا جبرئیل در جواب او فرمود که آلئن آیا ایمانی آرید اکنون که اختیار نماند و قد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل
پیش ازین در فرمان پیغمبر من نشنودی و کنت و بودی تو من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل بر دیوان مظالم فرعون
در این صورت بوی فتوی نمود که حکم امیر چیست در شان بندگان که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و بسبب او از سایر امثال یک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی
احکامی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد و فرعون بدست خود در ذیل فتوای نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که برسید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را
در آب غرق سازند جبرئیل آن خط را فرا گرفت و در آن محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط را برو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل مشتی
لوث دریا برداشت و در دهان آن لعین انداخت از آن جهت که ایمان نیاورد چه میدانست که این ایمان یاس است و مقبول نیست بلکه بر آن زیادتی اهانت و خواری او کرد و گفت که اکنون میگوئی
هنگام آنکه از تو از قبضه اختیار تو رفت وقت ایمان آوردن تو گذشت عجب وقت بر کار که هر کاری نافع بود نشد ایمان که پس از مرگ بیمار دهند لطفا که بوی آن است فالیوم ننجیک پس امروز
برهانیم ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرقه گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و سبدم
تنها ساز کرده لشکر را از دریا بکنار راند و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی تن فرعون را برو در دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدن او را بشناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بدیدند
دیدند و یافتند و از بیم آنکه بعضی علما بدن بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر
بعد غرقه شدن او را سیم [illegible] گفتند او با قوم خود در جزایر بصید مرغ مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکناره افکند تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند تا بینند
همه او را دیدند و از ینجاست که در معنی ننجیک ببدنک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض و بر تقدیر بدن ترا از دریا برآریم لتکون تا باشی لمن خلفک برای کسیکه از پس تو آیند
آیة نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که ملوک مقهور و در دست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نتواند رهانید چه اصدا انا ربکم الاعلی [illegible] جهانیان رساند فقط
عاجز کو [illegible] خواب [illegible] لاف قدرت [illegible] اگر در نفس خود زبون [illegible] صاحب اقتدار چون باشد و ان کثیرا و بدرستیکه بسیاری من الناس از مردمان عن آیتنا از آیات
قدرت ما لغفلون هر آینه بی خبرانند ایشان [illegible] فکری [illegible] از آن عبرت و لقد بوانا و بدرستیکه جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوأ
صدق جای پسندیده و شایسته چنانچه از وعده صدق ما شمرده آن دیار شام بود و بعد از آن مصر و رزقنهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از پاکیزها و چیزها که لذیذ و بقول جمعی
بنی اسرائیل [illegible] عصر پیغمبر آخر الزمان اند که ایشان را در یثرب جای داد و خرما خشک و تر بر ایشان ارزان داشت فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان
حضرت محمد مصطفی حتی جاءهم العلم تا وقتیکه آمد بدیشان علم توریت و احکام آن و در آن اختلاف کردند تا آنکه ظاهر شد نعوت احمدی و صفات محمدی و بتحریف و تغییر آن
مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآن است که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد ان ربک بدرستیکه پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما
کانوا در آن چیزیکه بودند که از روی عناد یا جهل فیه یختلفون در آن چیز اختلاف میکردند از کلام توریت یا امر پیغمبر فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا الیک از آنچه
فرستادیم بر تو از قصص و احکام فسئل الذین پس بپرس آنانکه یقرءون الکتب میخوانند کتاب را از احبار جنس کتب من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب که این منزل تحقیق است
نزد ایشان و مبنیت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر است و مراد امت و در زاد المسیر گوید که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما از زیادت تبصیر سوال کن از اهل کتاب
لقد جاءک الحق بدرستیکه آمد بتو بیان درست و درست من ربک از پروردگار تو فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در
این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت پناه است اما مخاطب غیر او است چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات در آنچه بر وی منزل شده و از همین قبیل است
این خطاب دیگر که ولا تکونن و مباش من الذین کذبوا از کسانیکه تکذیب کردند بایت الله مر آیتهای خدای را که قرآن است فتکون پس باشی از تکذیب من الخسرین
از زیانکاران ان الذین حقت بدرستیکه آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمت ربک قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و لاملأن را
بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملأن جهنم یا هولاء فی النار و لا ابالی و بر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یؤمنون ایمان نیارند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ
نیست و چون سبب [illegible] ایشانرا که تعلق اراده الله است بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند و لو جاءتهم کل آیة و اگر چه آید بدیشان هر آیتی که اقتراح میکنند حتی
یروا تا ببینند العذاب الالیم عذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم [illegible] سود نداشت فلولا
کانت قریة [illegible] در تبیان آورده که اکثر نحویان برآنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبود اهل دیهی از دیه ها [illegible] که بوقت نزول عذاب امنت ایمان آورده فنفعها

١٤ ع

پس سود رساید اهل آن ده را ایمانها ایمان ایشان در وقت الا قوم یونس مگر قوم یونس که ایشان لما آمنوا کشفنا عنهم آن هنگام که ایمان آوردند برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب
الخزی عذاب رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و متعناهم و برخوردار کردیم ایشان را الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا از قوم
یونس متصل بود و نفع ایمان باس مخصوص است باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و جمعی بر آنند که معنی آیت این است چرا اهل قریه ایمان آوردند
قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر کردند ایمان خود را تا بوقت حلول عذاب ایمان آوردند
بر این تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او دعوت ایشان را بخدای عزوجل کرد و ایشان تمرد نموده دیر امیر تابیدند
آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و از
میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ باین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن
سموم مصحوب ابر سیاه با دود غلیظ و شرارات آتش بیامده گرد مدینه نینوی فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس راست گفته روی بملک خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را طلب کنید
چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس برفت خدای که او ما را بدو دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا که بعجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او برآییم پس ملک ستر و پلاس
بر مهتر پلاسی در پوشیدند رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد درگرفتند و کودکان را از مادران جدا کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشتند که
بما جاء به یونس ایمان آوردیم و از اول غره محرم تا عاشر محرم برین وجه بنالیدند و در بیت چهل روز از فغان و ناله نیاسوده درماندگی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند مثنوی چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی بکه روآوریم * ای همه را از همه بیم آزاده * جز تو نداریم نوازنده * چون بدر کریم سر بر آستان آورده ایم * هم بامید تو خدا آمده ایم * قومی گفتند خداوندا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان را
بحرمت آزاد کنید ما بندگان توایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگری نالیدند که الهی یونس ما را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید بیچاره و
درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار یونس از قول تو بما میفرمود که هر که برشما ستم کند از وی درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم
عفو کن برخی دیگر برین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را گفت که پروردگار من گفته است که سایلان را نرانید ما سایلان آمده بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد مکن نظم تا بهدیه
برآورده ایم دستی در دعا * نقد شفیعی برین دستی گنهکار همه * قاضی حاجات … حاجتمندان توی * پس از کرم حاجات بسیار همه * القصه روز چهلم که … بود و عاشورا دعا
نشان اثر مناجات و سوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند و یونس بعد از چهل روز
متوجه نینوی گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار بروی غلبه کرده با خود گفت من ایشان را از عذاب ترسانیدم و عذاب برحمت
مبدل گشت اگر من برین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه محبوس گشتن در شکم ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و لو شاء
ربک و اگر خواستی پروردگار تو لآمن هر آینه ایمان آوردی من فی الارض هر که در زمین است کلهم همه ایشان جمیعا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه السلام بر ایمان قوم بغایت حریص
بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آیینه دل بی غل مبارک آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود افانت تکره الناس آیا تو اکراه
میکنی مردمان را حتی یکونوا مومنین تا گردند مومنان بی مشیت من این آیت منسوخ است بآیت قتال و ما کان لنفس و نشاید و نیست هیچ تن را ان تؤمن که ایمان آرد الا
باذن الله مگر بارادت و توفیق و تیسیر الهی و یجعل الرجس و می گمارد عذاب را یا ختم میکند یا مسلط میکند شیطان را و حفص میخواند بنون یعنی خدای غضب میکند علی الذین بر آنانکه
لا یعقلون تعقل نمی کنند در حجج و آیات قل انظروا بگو ای محمد مشرکان را که طلب آیات می کنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر ماذا فی السموات تا خود چه چیز است در آسمانها
از عجایب فطرت و الارض و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلوغ علم و حکمت پادشاهی و ما تغنی الآیات و دفع نمیکند دین آیتها و النذر و
استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی عن قوم لا یؤمنون از گروهی که در علم و حکمت من واقع است که نخواهند گروید فهل ینتظرون پس انتظار نمی برند این مشرکان الا
گرامی را یعنی وقایعها را مثل ایام الذین مثل وقایع آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب المؤتفکات متوقع مراد از نزول عذاب است قل فا
نتظروا بگو پس انتظار برید عذاب را که بشما نازل خواهد شد انی معکم بدرستیکه من با شما من المنتظرین از منتظرانم هلاک شما را ثم ننجی پس برهانیم رسلنا پیغمبران خود را که
که عذاب بمکذبان ایشان فرود آید و الذین آمنوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان کذلک همچنین که نجات دادیم رسل و متابعان ایشان را حقا علینا وعده است
درست از ما که بوقت هلاک مشرکان ننج المؤمنین نجات میدهیم گرویدگان را که محمد صلی الله علیه وسلم و اصحاب رضی اند و متابعان او قل بگو ای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب باهل مکه
است ان کنتم فی شک اگر هستید شما در گمان من دینی از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما فلا اعبد الذین پس نمی پرستم آنان را که تعبدون می پرستید
من دون الله بجز خدای از اصنام و ملائکه و لکن اعبد الله و لیکن میپرستم خدا را الذی یتوفیکم آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است

ع ۵

چه فقط اهل شرک سیاه عذاب ایشان است وَأُمِرْتُ و امور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا بوحی
فرستاده اند بآنکه بپای وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین حَنِيفًا در حالیکه مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آورندگان این خطاب [illegible] تعریض است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آن چیزی را که سود [illegible] ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ
و زیانی نرساند بتو ترک کردن آن فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را فَإِنَّكَ پس هر آینه تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آنهنگام از ستمکاران باشی [illegible]
او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر رساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مر آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که [illegible]
وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحتی و راحتی و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را [illegible] فضل در [illegible] که حق سبحانه متفضل
است بارادت خیر بر بندگان خود بی استحقاق از ایشان مثنوی در [illegible] در مصلحت خویش [illegible] خوش باش کرت نیست [illegible] يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل خود را
مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربان است پس بطاعت امید
رحمت او بندید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شمارا
فَمَنِ اهْتَدَى پس هرکه راه یافت بایمان و طاعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منفعت او عاید بدوست وَمَنْ ضَلَّ و هرکه گمراه شد بانکار
و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس نیست اینکه گمراه می شود عَلَيْهَا یعنی وبال آن ضلال بدوست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ و نیستم من بر شما نگهبانی که از شما موکول بمن باشد [illegible]
[illegible] که آیت السیف ناسخ این آیت است وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَى إِلَيْكَ آن چیزی که وحی کرده می شود بسوی تو بامتثال و تبلیغ آن وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت
در اذیت [illegible] می رسد شکیبائی ورز حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال [illegible] وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندگان
برای آنکه در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرایر و احتیاج بینه و گواه ندارد بیت از سپید تا سیاهی [illegible] یک قلم از خط حکمت [illegible] و هو خیر الحاکمین سوره هود مکیة

مائة و ثلث و عشرون آیة **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** الر در حقایق فرموده که حروف مقطعه بنسبت اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر

مکتوم باشد و مؤید این قول آنست که شعبی از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت
عاصیان را و هریک را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید كِتَابٌ این کتابیست صفت او أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ آیت های او
از حجج و دلایل یا منتظم گشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل در راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در آنچه بندگان
بدان محتاج اند یعنی مبین شده است مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزد حکم کننده یا حکمت بخشنده خَبِيرٍ دانا بهمه چیز و آن است أَلَّا تَعْبُدُوا برای آنکه تا نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را إِنَّنِي
لَكُمْ مِنْهُ بدرستیکه من مر شمارا از وی یعنی از نزد او نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده ام بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا
و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آن است تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در
زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری دهد شمارا مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شمارا زندگانی دهد در ایمنی
و تندرستی إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضا است بآنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه فرو نماید از محنت در لطایف
امام قشیری قدس سره مذکور است که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست او گذارده شود وَيُؤْتِ و بدهد كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دین
فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رض فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و [illegible] قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان او نشان
فضل نوشته باشند و آنچه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصرع آنرا که بداد داده و باز نگیرند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران بر گردید از اسلام و اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّي
پس بدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و در تیسیر گوید که روز بدر [illegible] گفته اند روز [illegible] مشقت و آن [illegible] کفار بود [illegible]
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ بسوی مجازات خدا است بازگشت شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز از اعاده و [illegible] و تعذیب [illegible] تواناست آورده اند جمعی مشرکان [illegible] عداوت حضرت رسالت پناه
می ورزیدند و بحجت [illegible] مصطفی [illegible] از دل و زبان در اخفای آن می کوشیدند روزی [illegible] گفتند چون درها فرو کشاییم و جامه ها بر سر کشیم و سینه ها بر عداوت محمد ع [illegible] کسی [illegible] اطلاع
نیابد حق سبحانه آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ [illegible] سینهای خود را بر عداوت [illegible]
داشتن [illegible] لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا پنهان دارند از خدای أَلَا حِينَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را [illegible]
يَعْلَمُ می داند خدای مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند در سینه وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند [illegible] إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ [illegible]

یا آنچه در سینه‌هاست و گویند ذات الصدور یعنی نهادها بر حق سبحانه مضمرات آشکار است فاخذ بیت آنکه در دل نهان کنی سرّی * آن دل آگه نمی‌داند * در اسباب نزول آورده که این آیت در شأن اخنس بن
شریق نازل شده که مردی سخن گفتار و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف محبت بسیار زدی اما ظاهرش بخلاف باطنش بود و در
تیره و بر دل نیش روشن می‌نمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را به این آیت آشکار کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مارست

در دلش زهر و بیرونش نقش و نگار است بیت صورتی ظاهر ندارد و اعتبار * باطنی باید مبرا از غبار * وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین از آدمی و

حیوانات إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای است رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوب است بر تشریع بجهت تحقیق اصول رزق است بر رزاق و گفته اند علی
بمعنی من است یعنی روزی همه از خدای است یا بمعنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند خدای تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوان
در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده است مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم
و بیضه كُلٌّ همه که یاد کرده شده از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه وَكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ
عرش او بر آب در بحر از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست آن جوهر بگداخت پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای آن باد نهاد و عرش
را بر زبر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل فکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود أَيُّكُمْ که کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است بدین نعمت یا تصدیق که کامل تر است در قرار عرش
بر آب و تفوق آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستیکه شما برانگیخته شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
هر آینه گویند آنانکه کافر شدند إِنْ هَذَا نیست این سخن که در باب بعث میگویید إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر مانند سحری آشکار در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ
از ایشان عذابی که وعده کرده‌ایم إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا هنگام که شمرده شده یعنی وقت معلوم لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول
و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید آن روز که بیاید عذاب بایشان که روز بدر است لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ نباشد آن عذاب باز داشته از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد
هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و بعضی فرموده است که این عذاب قتل جبرئیل مر مستهزیان را چنانچه مضمون إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ از آن خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد ان شاء
الله تعالی وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرده خواهد شد بدیشان و صیغه ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقیق وقوع است یعنی گویا فرا گرفته است جهات ایشان را مَا كَانُوا آنچه بودند از روی جهل
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بدان استهزا میکردند و بر وقوع آن استعجال مینمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد خود نعمتی در جمعی
ع ۱
که در یابد لذت آن را ثُمَّ نَزَعْنَاهَا پس بستانیم آن را مِنْهُ از وی إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستیکه او نا امید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما كَفُورٌ ناسپاس در نعمت گذشته وَ
لَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَاءَ نیکویی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ
السَّيِّئَاتُ عَنِّي برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا پیش آمده بود از من إِنَّهُ بدرستیکه انسان لَفَرِحٌ شادمان است بنعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده و فخر کننده
بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و قیام بحق آن إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبایی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی از
شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و بلا أُولَئِكَ آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند لَهُمْ مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ که
اقل آن بهشت است بیت شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی است که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا بیت ما را بهشت بهر لقای تو در خور است *
بی پرتو جمال تو جنت محقر است * آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق
تهاون و استهزا سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداده اند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستاده اند حضرت رسالت پناه از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریه
ایشان تنگدل می‌شد حق سبحانه و تعالی برای تسلیه آن حضرت در اداء رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیت فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی ای امام مر
بعضی میگویند استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ برخی از آنچه وحی کرده شده بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکان است از سب آلهه وَضَائِقٌ
بِهِ و تنگ شده باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو أَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان تا ایشان
تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا چرا نیامد با او فرشته بجهت گواهی به نبوت او تو بسبب این مقالات از ادای رسالت باز نمان إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ جز این نیست که تو بیم کننده برتو
انذار است و بس تو در آن تقصیر منمای پس حرج از رد و انکار ایشان تنگدل نباید شد بیت در سینه ... مر ... از سنگ ... ایشان چه باک وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

وخدای بر همه چیز و کیل است نگاه دارنده یا کارساز ازانکه فرود آمد ببر کلی بپردازی و از گفتن ایشان بر حسود و شور باکی باش اَمْ یَقُوْلُوْنَ بلکه میگویند

کافران افْتَرٰىهُ تا محمد ببافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود ساخته قُلْ فَاْتُوْا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ بده سوره مِّثْلِهٖ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفْتَرَیٰتٍ

بربافته از نزدیک خود یعنی هم شما آن کسانید که قرآن را از خود بر می توان بافت و بمن این گمان می برید که از خود ساخته ام شما فصحای عرب بید پس باید که شما نیز ده سوره برانشای مثل این

کلام ملکه شما از من قادرتر بود جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشای اشعار وَادْعُوْا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بر آوردن مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز

خدای اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بده سوره عاجز آمدند آیت دیگر آمد فَاْتُوْا بِسُوْرَةٍ من بعد عجز

ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فَاِلَّمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند شما را در آنچه گفتید از ایشان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم

باشد و گفته اند مراد مومنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و می گفتند که حضرت را مفتری میگویید شما نیز با مفتری معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که

اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوْا پس بدانید که اَنَّمَآ اُنْزِلَ آنچه فرو فرستاده شد بِعِلْمِ اللّٰهِ بعلم خدا است یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه

ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَاَنْ لَّآ اِلٰهَ و بدانید آنکه نیست معبودی سزا اِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بانچه غیر او نداند و قادر است بانچه غیر او نتواند فَهَلْ اَنْتُمْ پس

هستید شما مُّسْلِمُوْنَ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد از روی ارادت یُرِیْدُ

الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا خواهد زندگانی دنیا وَزِیْنَتَهَا و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است و جمیع

مردمان را که از ایشان احسان و اعمالی که از و صادر شود بر خوردار دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد نُوَفِّ اِلَیْهِمْ بتمام باز گذاریم به ایشان اَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای

ایشان فِیْهَا در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِیْهَا و ایشان در دنیا لَا یُبْخَسُوْنَ کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم

نکنند اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که لَیْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای دیگر اِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفای مزدی که بر عمل

اعمال ایشان مترتب بود نمودند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوْا آنچه کرده اند فِیْهَا در دنیا

چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند وَبٰطِلٌ و ناچیز است فی نفس الامر مَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن اَفَمَنْ

كَانَ آیا هر که باشد عَلٰی بَیِّنَةٍ بر برهانی مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَیَتْلُوْهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِّنْهُ گواهی از

خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل بر وجه صواب کند و گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر است

و گفته اند صاحب بینه پیغمبر است و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیل است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی یا صورت آن حضرت که هر که بدیده انصاف

در وی نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی شعر ای صبح سعادت ز جبینت هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی و بعضی بر آنند که بینه قرآن

است و یتلوه بمعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل است یا لسان حضرت رسالت پناه یا اعجاز نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل

تابع قرآن است بتصدیق و بشارت اگرچه قبل از و نازل شده است وَمِنْ قَبْلِهٖ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتٰبُ مُوْسٰٓی کتاب موسی یعنی توریت چه او نیز در

تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق است مر قرآن را اِمَامًا در حالتی که توریت پیشوا بوده مر اهل دین او را وَّرَحْمَةً و سبب بخشایش مر منزل علیهم

که مومنان اند اُولٰٓئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ می گروند بقرآن وَمَنْ یَّكْفُرْ بِهٖ و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْاَحْزَابِ از گروهی چند که اهل مکه

و الگروه ایشان است در عداوت پیغمبر فَالنَّارُ مَوْعِدُهٗ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِیْ مِرْیَةٍ مِّنْهُ در گمان از این

موعد اِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه این وعده درست و راست است مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان لَا یُؤْمِنُوْنَ نمی گروند بدان و

تصدیق نمی کنند وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از آنکس که بربندد عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برای او اُولٰٓئِكَ آن گروه یُعْرَضُوْنَ عرض کرده خواهند شد در موقف

عَلٰی رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَیَقُوْلُ الْاَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران یا امتان یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هٰٓؤُلَآءِ الَّذِیْنَ این گروه آنانند که ازروی كَذَبُوْا عَلٰی رَبِّهِمْ

دروغ گفتند بر پروردگار خویش با تخاذ ولد و شریک اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ بدانید که لعنت خدای عَلَی الظّٰلِمِیْنَ بر ستمکاران است یعنی بر کافران مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان کند و میگوید

الَّذِیْنَ یَصُدُّوْنَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدا یعنی از دین او وَیَبْغُوْنَهَا عِوَجًا و می جویند یعنی وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت هُمْ كٰفِرُوْنَ ایشان

نا گرویدگان اند و تکرار ضمیر جهت تاکید کفر ایشان است با آخرت اُولٰٓئِكَ آن گروه کافران لَمْ یَكُوْنُوْا نباشند مُعْجِزِیْنَ عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست مر ایشان را مِّنْ

دُوْنِ اللّٰهِ بغیر از خدا مِنْ اَوْلِیَآءَ هیچ کس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد و لیکن یُضٰعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ افزون کرده شود برای ایشان عذاب بجهت ضلال و اضلال ایشان مَا كَانُوْا بودند که

دنیا یَسْتَطِیْعُوْنَ السَّمْعَ توانستند شنیدن حق را از شدت آن کراهت وَمَا كَانُوْا یُبْصِرُوْنَ و نبودند که ببینند یعنی آیات قدرت را از دیدن آن کور بودند اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که

انفسهم زیان کردند نفسهای خویش یعنی زیان ایشان بر ایشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه
لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بی شک و بی شبهه ایشان فِي الْآخِرَةِ در سرای عقبی هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی
را بر نعیم عقبای باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است **نظم** آنکه دین را بدنیا داد اوست بی همی است هرزه گو دنیا جیفگی بی رنج است و دین آسایش است نعمت فانی ستانی دولت
باقی دهی اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرائض و تعهد
نوافل وَأَخْبَتُوا و آرام گرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا بر او از ماسوی الله منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ایشان ملازمان
بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در بوستان جنان خَالِدُونَ دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت این دو گروه که مومنند و کافر كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند کور و کر اند وَالْبَصِيرِ
وَالسَّمِيعِ و بینا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابر اند این دو فریق مَثَلًا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس پند نمیگیرید بضرب مثلها و تامل نمی نمایید در آن
تشبیه کرده است کافران را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و بناشنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر جهت آنست که حال مومنان در سمع و بصر
برضد احوال کافران است و در بحر الحقایق آورده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل
را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید و بحقیقت بصیر کسیست که دیده بصیرتش بکحل بی یبصر جلا یافته باشد
و سمیع کسیست که گوش هوشش بگوشواره بی یسمع آراسته بود هر که بجذبه عنایت خدایی نشود **رباعی** گوشی که سخن باز بود در همه جا و ارچه سخن نشود الا ز قضا و آن دیده که از نور
او را هر ذره بود آینه دوست نما وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستیکه فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام
مُبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان کنم یا نذیرم أَنْ لَا تَعْبُدُوا باینکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را که اگر پرستش وی ننمایید إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من
می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی را که مولم است آن عذاب و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست از برای وقوع الم در وی فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف
و روسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی قصور مزیتی که ترا باشد که سبب تخصیص تو بود
به نبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت ترا از تو در نمی یابیم ایشان میان کل بشر تشبیه میدادند و از درک حقایق انسانی غافل اند **مثنوی** همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور این ندانستند ایشان از عمی در میان فرق بود بی منتهی هر دو گون زنبور خوردند از محل زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل هر دو
گون آهو گیا خوردند و آب زان یکی سرگین شد و زین مشک ناب هر دو نی خوردند از یک آبخور این یکی خالی و آن دیگر پر شکر صد هزاران این چنین اشباه بین فرقشان هفتاد ساله راه بین
وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا مگر آنانکه ایشان فرومایگان و فرومایگان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی بتو
ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو همه اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان بیند صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ و نمی بینیم شما را یعنی ترا
و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان
ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من که بر صحت
دعوی من گواهی دهد وَآتَانِي و بدهد مرا رَحْمَةً امر رحمت مِنْ عِنْدِهِ بخشایش از نزد خود که نبوت است فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند
یعنی پوشیده گردانید آن حجت را بر شما بسبب عدم معرفت آن و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آن را یا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است
یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا به وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهید گاشفی فرموده که اگر نوح توانستی الزام کردی اما زمام اختیار
در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا راند و نایب فضل او کرا خواند **قطعه** یکی را بخوانی که مقبول ماست یکی را برانی که مخذول ماست ببین تا بیک امر رانده اند بتسلیم حکمت
افکنده اند وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه است از غیر مذکور است مَالًا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما
گران آید اگر ایمان آرید یا مرا متهم سازید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای و در آورده اند که اشراف قوم نوح می گفتند ای نوح اراذل را از مجلس خود
دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح در جواب ایشان فرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا و نیستم من راننده آنها که گرویده اند إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ
ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی نادان که نمیدانید قدر
ایمان را وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَنْ يَنْصُرُنِي که یاری دهد مرا و منع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید تا
التماس طرد ایشان ننمایید گفتند تو این همه صفتها ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و باطن مخالف تواند نوح فرمود که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را

ع ۲

شما را که لیس عِنْدِي خَزَائِنُ اللهِ نزدیک من خزینهای علم خداوند است وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَا أَقُولُ و نمیگویم إِنِّي مَلَكٌ
بدرستیکه من فرشته‌ام تا شما گویند که ما انت الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنان را که بخواری می‌نگرد ایشان را أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را از
اراذل میگوئید لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللهُ خَيْرًا که نخواهد داد خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده بهتر از آن است که شما را در دنیا داده اللهُ أَعْلَمُ
خدای داناتر است بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستیکه من آنهنگام باشم از
ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قَالُوا گفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار گردانیدی جدال با ما و دور رو از
شنیدی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه مرا وعده داده از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در وعید خود قَالَ گفت نوح إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ جز این نیست که بیارد
بِهِ اللهُ بیارد بشما خدای تعالی عذاب را إِنْ شَاءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود یا آنکه بستیزید یا بگریزید
وَلَا يَنْفَعُكُمْ و سود نمیدارد شما را نُصْحِي نصیحت کردن من إِنْ أَرَدْتُ اگر خواهم أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ آنکه نصیحت کنم مر شما را إِنْ كَانَ اللهُ يُرِيدُ اگر هست خدای که میخواهد
أَنْ يُغْوِيَكُمْ آنکه شما را گمراه سازد و درین کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش آنکه اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمی‌رساند هُوَ
رَبُّكُمْ اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت أَمْ يَقُولُونَ
بلکه گفتند قوم او افْتَرَاهُ بر می‌بافد نوح وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بر بافته‌ام وحی را فَعَلَيَّ إِجْرَامِي پس بر من است وبال گناه کرده من
وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن می‌نمائید وَأُوحِيَ و وحی کرده شد إِلَى نُوحٍ بسوی نوح أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ آنکه ایمان نخواهند
آورد مِنْ قَوْمِكَ از گروه تو إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا
و چون فائده دعوت از ایشان منقطع گشت زمان نزول عذاب رسید حکم شد که ای نوح مسابقت اجتهاد در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت یا با علم
ملائکه که موکل اند وَوَحْيِنَا و وحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس فرمود که نوح ندانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بسازد چون سینه مرغ
وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستیکه ایشان
غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح چوب کشتی می‌طلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند
متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت ابا کردند از قبول دعوت نوح پس نوح بساختن کشتی اشتغال فرمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که میساخت
کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و هرگاه که بگذشتندی بر وی مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ گروهی مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنْهُ افسوس کردندی بر وی چه کشتی را در بیابان می‌ساخت دور از آب
و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که با دل نبی بودی و آخر نجار شدی قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا نوح گفت که اگر سخریه میکنید با ما فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس افسوس خواهیم
کرد بر شما كَمَا تَسْخَرُونَ چنانچه شما افسوس میدارید بر ما فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بوی عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا
که آن غرق است وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بر وی عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سه صد گز و گفته اند
هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر از اینها نیز گفته‌اند و آن را سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلا
گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهایم را در وسطی و آدمیان با امتعه و اغذیه در علیا جای مقرر فرمود و بتهیه اسباب
اهتمام این مهام مشغول می‌بود حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر بعذاب وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا
در آن نان پختی و بمیراث بنوح رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از آن تنور بر جوشد پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم نوح را که بردار فِيهَا در کشتی
مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی از انها که جفتی می‌کنند اثْنَيْنِ دو تا نر و ماده و حفص تنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر
وَأَهْلَكَ و کسان خویش را از مسلمانان بکشتی در آر إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی قول یعنی حکم بهلاکی وی مراد کنعان است و واعله پسر و زن
نوح بودند وَمَنْ آمَنَ و در آر در کشتی هرکرا که ایمان آورده وَمَا آمَنَ مَعَهُ و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده با نوح إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از هر دو
گروه مسلم آن [illegible] و زنان ایشان هفتاد [illegible] از زن و مرد [illegible] که مجموع هفتاد و [illegible] تن بودند و با نوح هشتاد تن پس نوح و ایشان
[illegible] کشتی [illegible] شدند و از زمین چشمه‌ها جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرود آمدن آغاز کرد وَقَالَ و گفت
نوح ارْكَبُوا فِيهَا سوار شوید [illegible] بِسْمِ اللهِ بنام خدا [illegible] مَجْرَاهَا [illegible] وَمُرْسَاهَا [illegible]

ذکر طوفان و قصه کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام

خدا است رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام ایشان را بدین وجه تعلیم کرد و
إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من لَغَفُورٌ آمرزنده مومنان است رَحِيمٌ مهربان بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ و کشتی می برد ایشان را فِي مَوْجٍ در موجها که از
عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادَى و آواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح علیه السلام پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بود وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و حال آنکه بود بر کرانه آن کشتی و نوح او را
مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُنْ و مباش مَعَ الْكَافِرِينَ با کافران که غرق شوند
آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي زود باشد که باز گردم و پناه برم إِلَىٰ جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت
يَعْصِمُنِي نگاه دارد مرا مِنَ الْمَاءِ از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند چیزی را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خدا إِلَّا مَنْ رَحِمَ
مگر کسی که می بخشد خدای گویند عاصم بمعنی معصوم است چون دافق و عیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسیکه خدا بر وی بخشد و در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت
وَحَالَ و حایل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعی است
بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی تمام روی زمین بگشت چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت
يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و ای آسمان باز گیر آبی را که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ
الْأَمْرُ و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا
دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ و گفته شد بُعْدًا دوری و هلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمده آن
روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیت در غایت فصاحت و بلاغت است در مفتاح و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت
آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب نکته ها در ایراد هر کلمه حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون در این ترجمه بنیاد سخن بر ایجاز است ایراد آن نداده حواله وقوف
بر دقایق و حقایق این مقال بمطالعه این محل رجال التفسیر میسر و من الله التوفیق مصرع بغوص البحر من طلب اللآلی مصرع گوهر طلبی و سوی دریا کن وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ و بخواند نوح
پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ابْنِي بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ
الْحَقُّ و بدرستیکه وعده تو راست است وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت در این چیست امام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح علیه السلام از کفر پسر آگاه نبود اگر میدانستی
این سوال نکردی زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده بود وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سوال فرمود جواب او رسید قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستیکه
پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند عملی است غَيْرُ صَالِحٍ نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست
ترا بِهِ عِلْمٌ بدان چیز دانشی یعنی چیزی که در آن از رسیدن آن اندازه صبر بس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا
و منع میکنم أَنْ تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم
بتو بعد از این أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بیجوار سوال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و
نبخشائی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو
وَبَرَكَاتٍ و برکتها و زیادتیها عَلَيْكَ بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسرش عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین
کس منتهی می شود و سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترک و حام پدر هند وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یعنی آنها که ناشی می شوند از
جمعیکه با تو اند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ
پس برسد ایشان را مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ از نزد ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند در وسیط از قرظی رحمه الله نقل میکند که هیچ مومن و مومنه نیامده از آن روز تا روز قیامت
الا که داخل است درین اسلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخل است درین تمتیع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب که بواسطه
جبرئیل علیه السلام نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آن را بسوی تو مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آن را أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَٰذَا پیش از وحی
پیش از این وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ رسالت همچنانکه نوح علیه السلام صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست در دنیا
بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید مشکلهاست و شکیبائی علاج تنگیهاست نتیجه شکیبائی ظفر است و کار دل صبران بر ذره از مراست نظم
صبر است کلید گنج مقصود بی صبر مراد نگشود گر صبر کنی مراد یابی ور زانکه نه از شتابی گر صبر کنی بصبر ترسی وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا
برادر ایشان بود در اخوت نسبت نه مذهب قَالَ گفت هود يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ

شما را معبودی غَیْرُهٗ بجز وی و شما در انبات شریک اثبات می کنید اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا مُفْتَرُوْنَ مگر افترا کنندگان بر خدا با تخاذ شریکان یٰقَوْمِ ای گروه من لَآ اَسْئَلُکُمْ نمی خواهم از شما عَلَیْهِ
آنچه بر تبلیغ رسالت مزدی مقرر است که جمیع رسل قوم خود را ازین طمع نمودند تا دفع جهت ازالت تهمت و طلوع بصحیح از اغراض دنیوی چه دعوت بی نتیجه و بهره و علت آن زمان تا
رساند که بطمع فاسد آلوده باشد بیت طمع بند و دفتر حکمت بشوی طمع بکسل و هر چه خواهی بگوی لاجرم پیغمبران هر دو دعوت از قوم نخواستند چنانچه هود فرمود اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا
عَلَی الَّذِیْ مگر بر آنکسی که بمحض قدرت فَطَرَنِیْ بیافرید مرا اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید و بدانید که ناصح دروغ را
چه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود را قبول نکردند و حق سبحانه بر شامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب
زراعت بودند و دشمنان بسیار داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود فرمود وَیٰقَوْمِ اسْتَغْفِرُوْا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّکُمْ از پروردگار
خود بایمان ثُمَّ تُوْبُوْٓا اِلَیْهِ پس بازگردید بدو از عبادت غیر او یُرْسِلِ السَّمَآءَ تا بفرستد آسمان عَلَیْکُمْ بر مزروعات شما مِّدْرَارًا بارانی پیوسته وَّیَزِدْکُمْ و بیفزاید شما را و یاری کند
قُوَّةً اِلٰی قُوَّتِکُمْ قوت با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و بر مگردید از من و اعراض منمائید از پیغام الٰهی مُجْرِمِیْنَ
در حالیکه مصر باشید بر گناهان قَالُوْا گفتند یٰهُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَیِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا
در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِکِیْٓ اٰلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَنْ قَوْلِکَ از سخن تو که گوئی یک خدا را پرستید وَمَا نَحْنُ لَکَ و نیستیم
ما ترا بِمُؤْمِنِیْنَ گروندگان اِنْ نَّقُوْلُ نمی گوئیم در شان تو اِلَّا اعْتَرٰکَ مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ اٰلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوْٓءٍ برنجی و گزندی و گویند مراد از سوء جنون
است عادیان گفتند که تو چون دشنام میدهی خدایان ما را از آن ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنیده می شود قَالَ گفت هود اِنِّیْٓ بدرستیکه من اُشْهِدُ
اللّٰهَ گواه می سازم خدا را وَاشْهَدُوْٓا و شما نیز گواه باشید بر آنکه اَنِّیْ بَرِیْٓءٌ بآنکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِکُوْنَ از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُوْنِهٖ بجز او یعنی در عبادت
او دیگرا انباز می سازید فَکِیْدُوْنِیْ پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جَمِیْعًا همه شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید ثُمَّ لَا تُنْظِرُوْنِ پس مرا مهلت مدهید و بر هر چه
در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الٰهی از مضرت و معرت شما ایمنم و این از جمله معجزات هود بود که تن تنها در مواجه جمع کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت
و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در اهلاک من سعی نمائید و ایشان با وجود شدت قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن
اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شو اگر جمله عالم دریاست * نشود گر سر موی قدمت تر گردد و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الٰهی وثوق تمام داشت گفت اِنِّیْ
تَوَکَّلْتُ بدرستیکه من توکل کردم عَلَی اللّٰهِ بر خدای رَبِّیْ وَرَبِّکُمْ که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم مَا مِنْ دَآبَّةٍ نیست هیچ جنبنده اِلَّا هُوَ
اٰخِذٌۢ بِنَاصِیَتِهَا مگر خدای فراگیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک او است و قادر و غالب و اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه آفریدگار من عَلٰی
صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بر طریق حق و عدلست هر کس بر وی توکل کند او را مهمل نگذارد و ضایع نگذارد و در بحر الحقائق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق شود نه بغیر او چنانکه قال و الی ربک المنتهی و نقد الفقیر
جامع مذکور آنست در باب احدیت افعال و بیان مؤثرات و متاثرات که آن ذات متعالیه فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلاتست بحکم ترتیب بسوی حضرت خود
ربی علی صراط مستقیم بیت کس ندمی کند کاو الیه یلجئون چون روی جای دگر فکر غلط باشد چون و ازین معقولات قول قابل اشعار چون همه راه اوست از قضا است تو بهر ره که میروی آخر آنجا که او بوده
همه را هم بدو با نهایت همه است فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ پس بدرستیکه من رسانیده ام بشما مَّآ اُرْسِلْتُ بِهٖٓ آن چیز را که فرستاده شده ام
بِهٖٓ اِلَیْکُمْ بسوی شما یعنی وحی الٰهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم چون قبول حق نکنید حق تعالی شما را اهلاک کند وَیَسْتَخْلِفُ و جانشین شما گرداند رَبِّیْ آفریدگار من قَوْمًا غَیْرَکُمْ گروهی
را غیر شما وَلَا تَضُرُّوْنَهٗ شَیْئًا و زیان نتوانید رسانید حق را چیزی با عراض من و ابا از قبول دعوت حق اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه پروردگار من عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ حَفِیْظٌ بر همه چیزها
نگاهبانست یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها که از وی فوت نمی شود و چون کفار قوم هود بسبب سخن متعظ نشدند حکم بعذاب ایشان نفاذ یافت وَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا
و آن هنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّیْنَا هُوْدًا نجات دادیم هود را وَّالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنکسانیکه گرویده بودند مَعَهٗ با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم از عذاب بِرَحْمَةٍ مِّنَّا
ببخشش و بخشایش از ما یعنی نجات یافتن ایشان بفضل بود نه بعمل ایشان وَنَجَّیْنٰهُمْ و برهانیدیم ایشانرا مِّنْ عَذَابٍ غَلِیْظٍ از عذاب درشت و آن سموم بود که بمناخر ایشان در آمده و از ادبار بیرون رفت و اعضا
ایشانرا پاره پاره ساخت وَتِلْکَ عَادٌ و آن عاد است یعنی اثر آنها در دیار ایشان می بینید قبیله عاد جَحَدُوْا انکار کردند و کافر شدند بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهٗ و عاصی
در فرستادگان او نافرمانی پیغمبر او یعنی پیغمبران است وَاتَّبَعُوْٓا و پیروی کردند اَمْرَ کُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی عَنِیْدٍ ستیزکار را یعنی مهتران سرکش ایشان که حق را نمیگرویدند و دعوت کنندگان آنرا
کار ایشان الکفر وَاُتْبِعُوْا و از پی ایشان در آورده شد فِیْ هٰذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَةً در این سرای لعنت که بعد از هلاک است وَّیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است اَلَآ اِنَّ عَادًا
بدانید که قوم عاد کَفَرُوْا رَبَّهُمْ کافر شدند به پروردگار خود اَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ بدانید که دوری است مر عاد را از رحمت و درین باب بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دوری باد مر ایشان

بعد از هلاک ایشان تا دلیل استحقاق عذاب ایشان است قَوْمِ هُودٍ عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بر ایشان مبعوث بوده عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه
گویند به ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود و اَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
ای قوم من بپرستید خدا را و به وحدانیت او بگروید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ معبودی بجز وی هُوَ أَنشَأَكُم او بیافرید شما را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم را که پدر شماست
و مراد انطفها را که نسل او از آن آفریده می شود از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا و زندگانی و بقا داد شما را در زمین مدت آن چنان که مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار
بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل نزه ساختید و حفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از حضرت او یعنی ایمان آرید تا شما را
بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیک است با بندگان برحمت مُّجِيبٌ اجابت کننده دعا
است بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنتَ بدرستیکه بودی فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم
قَبْلَ هَٰذَا پیش از اینکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که تو میگویی امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا
آیا نهی می کنی أَن نَّعْبُدَ از آنکه می پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آن را که بودند پدران ما که می پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و به تحقیق ما در شکیم مِّمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو ما را
میخوانی إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مُرِيبٍ شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده میگرداند
قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلام که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا و فرض کنید که من إِن كُنتُ اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِّن رَّبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي
مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَن يَنصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر فرمانی کنم او را در تبلیغ
رسالت پس منع شما و ابتدای میخواهم و شما مرا دین خود دعوت میکنید و با من مجادله می نمایید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزایید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز زیان کاری و نسبت دادن
یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت تحریر یافت و بدعای
وی ناقه از سنگ بیرون آمد با بر عذاب صالح علیه السلام سخن گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت وَيَا قَوْمِ ای گروه من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه است که خدای خلق
کرده لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتیکه نشانه است بر قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدا یعنی روزی او بر شما نیست
و نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد وی کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذابی نزدیک یعنی متعاقب
بآزار و معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفسیر آن در سوره قمر بیاید ان شاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچه او بر بالای کوه بر آمده سه بار بانگ کرد و صالح
در آن وقت در میان قوم ثمود چون بیامد حال با او تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما بزیید و بر خورید از حیات خود فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ در سرای خود سه
روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ این وعده است غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی
ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا نجات دادیم صالح را
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که با او بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بفضل و بخشش از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی محض بفضل و رحمت صالح و مومنان را از آن بلا رهانیدیم و
وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوایی آن روز می شاید که مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مومنان الْعَزِيزُ غالب
دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و فرو گرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریادی عظیم مراد صیحه جبرئیل علیه السلام است در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که
وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کندند منتظر عذاب بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده و عذاب نیامد و از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند و
استهزا میکردند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خویش با شش صد بال و سر بر آسمان برای خویش نشر کرده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانها سفید
و براق پیشانی با جلا و نورانی و رخسار برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و روی بخاک نهاده بقبرها در
آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ در آن سرای
خود مردگان بر زمین چسبیدگان كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا که هرگز نبودند در آن سرای و در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنها را که از قوم ثمود بود در مشارق
و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستیکه قوم ثمود
كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا آگاه باشید که دوری است از رحمت لِّثَمُودَ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و به تحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما از ملائکه
که یازده یا دوازده یا سیزده یا نه بودند و میانی گویند سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم صلوات

ع ۶

الرحمن علی حبیبنا وعلیه بالبشری مژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط ع در حقایق سلمی آورده که آن بشارت بود بدوام خلت [illegible] کشف الاسرار فرموده که چون اله اولاد خلیل
را بنواخت که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داد و از قطعیت ایمن ساخت هم در حقایق سلمی آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید کائنات هم از صلب
وی که خاتم انبیا و صاحب لوای حمد است و چه بشارت در مقابل این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوش خوشت آن پدر که چنین باشد پسر پسر شاهی را اثر چه جمند
که چنین پدر دردگهر بوا با انزوکرم و ابنا از دو عزیز به صلوات علیه ما طلع الشمس والقمر + در تیسیر آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط ع آمده بود و اسرافیل بشارت ولد ابراهیم ع و میکائیل بمحافظت
لوط ع و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند سلام علیکم بر تو سلام کردیم قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما
ابراهیم ع ندانست که فرشتگان اند ایشان را در مهمانخانه نشانید فما لبث پس هیچ درنگ نکرد ان جاء تا آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان کشید و
صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابراهیم ع ایدیهم دستهای ایشان را که مطلق لا تصل الیه نمی رسد بدان گوساله یعنی دست
بطعام نمی کنند نکرهم انکار کرد آن را از ایشان یعنی منکر شمرد و اوجس و در دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او
تناول ننمودی چون ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرری بدو رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا
بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وامرأته و زن ابراهیم ساره بنت هارون قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن
ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت مهمانان استادگی داشت ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید از جهت فرح
و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم ع بود یا برای هلاک اهل فساد گویند خنده او از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط ع با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از
تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفتی می نمود از خوف ابراهیم ع از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم او را
بزبان ملائکه باسحق بوجود فرزندی اسحاق نام ومن وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق یعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهمت دو سر زنان بفرزند تنبیه
است و دیگر آنکه ابراهیم ع از هاجره پسر داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا ءالد آیا من بزایم و انا عجوز و حال
آنکه من پیرزنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر من شیخا در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله ان هذا
بدرستیکه این خبر که میگویید لشیء عجیب چیزی عجیب است عجب از راه عادت بود نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را اتعجبین آیا شگفت میداری من امر
الله از کار خدای هیچ عجب نیست که از صلب [illegible] از میان پیر فرزندی بیرون آرد [illegible] قدرت را که برکمال بود [illegible] محال بود رحمت الله
بخشایش خدای وبرکاته و برکتهای وی یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت مستحقان برآنند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل
از ابراهیم ع و از ساره رض پیدا شدند انه بدرستیکه خدای حمید ستوده است بافعال خود مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابراهیم
الروع از ابراهیم ع ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت اولاد یجادلنا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان فی قوم لوط در شأن قوم لوط آورده
اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در آن صد مومن باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشند گفتند نی هلاک نمیکنیم همچنین ده کم میکرد تا بده رسید پس ملائکه
گفتند در هر ده که یک مومن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم ع فرمود که ان فیها لوطا لوط و دیگر مومنان در آنجا اند فرمودند که لوط ع و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان
ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستیکه ابراهیم بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت
ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند و باز گردند
از بدی ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض عن هذا ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عن هذا از این جدال انه قد جاء بدرستیکه آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب
و هلاک ایشان وانهم اتیهم و بدرستیکه آینده است بدیشان عذاب غیر مردود عذابی بازناگردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را وداع نموده روی بمؤتفکات نهادند
و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بودند چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط ع در آنجا می بود نگاه کردند دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی رفتند
و سلام کردند ولما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط ع سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگ شد [illegible]
ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رویهای خوش و صورتهای لطیف از بدی و بیباکی قوم اندیشید وقال و گفت هذا یوم عصیب این روز سخت
بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط ع چهار نوبت بر قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط ع مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار
ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط ع را شرم آمد که تلفظ بعمل ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی غلام بازیها میکنند جبرئیل به میکائیل اشارت کرد که

گواه نیک شهادت لیس لوط با ایشان روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسیدند مهمان سخن با کرار فرموده

شوم این شهر رسیدند دیگر بار بر اسناد نموده چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضی از مردم مهمانان لوط ع را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند یا زن لوط ع که کافره بود ایشان را
قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوبرویی در خانه با مهمان شده اند قوم بسوی مهمانخانه لوط ع نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند بلوط ع قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ شتابان و دوانیده شده بسوی او وَمِن
قَبْلُ و پیش ازین وقت نیز كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و برای آشکار نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط ع
آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من هَؤُلَاءِ بَنَاتِي اینک دختران من ایشان را بزنی خواهید هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ایشان پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان مشروط
ایمان بود یا آنکه در شریعت ایشان تزویج مؤمنات با کافران می توانستی کرد حضرت لوط ع از فرط مروت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد از بنات نسائی
ایشان بوده چه پیغمبری پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان خواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای بترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا
مکنید فِي ضَيْفِي در شأن مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد شما را باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط
بدرستیکه تو میدانی که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بتحقیق تو میدانی مَا نُرِيدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قَالَ گفت
لوط ع در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً کاشکی باشد مرا بر دفع شما قوتی یا اگر قوتی باشد در نفس من هر آئینه شما را دفع کنم أَوْ آوِي یا پناه گیرم و باز گردم إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ
برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه ص فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی پناه
بحق سبحانه داد یاری را و چه ملجا درماندگان جز درگاه او نیست **مثنوی** آستانی که قبله گاه همه است + از همه آفتی پناه همه است + هر که دل در حمایتش بسته است + از غم هر دو کون وارسته
است + آورده اند که لوط ع در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه درآیند لوط ع بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملائکه او را
بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ
نخواهند رسید بآزار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمی رسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل ع بجنبش ایشان باز شد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه
لوط ع بیرون دویدند گفتند عذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل ع فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ پاره از شب یعنی بعد از گذشتن
برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که التفات نکند و واپس نگرد مِنكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا
بدرستیکه رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسد بایشان یعنی وی نیز چون باقی لقای هلاک خواهد شد لوط ع از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل
ع فرمود إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط ع فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل ع فرمود أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک
یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان درآورد و برداشت و بر بالا برد تا ساکنان آسمان
بانگ خروس و آواز سگان ایشان می شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و بقدرت کامله جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم
عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً سنگ مِّن سِجِّيلٍ از گل سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام
آسمان دنیاست یا سجین است که نام دوزخ باشد یعنی آن سنگ باران برایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مَّنضُودٍ بر هم نهاده یا پی در پی مُّسَوَّمَةً نشان کرده
بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا بسیاهی و حمرت در زاد المسیر که مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر وی نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر وی نقطهای سفید یا نام هر کسی که بدان
می شد بران نوشته بود یا آنکه نشان کرده شده عِندَ رَبِّكَ در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خورد او مساوی سبوی قولی آنست
که سنگ بر سر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس کجا از ایشان کسی بود که سنگی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه درآمده با چهل
آن سنگ که بنام او بود در هوا معلق بایستاد و چهل روز انتظار کشید تا او از حرم بیرون آمد بر وی فرود آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان بِبَعِيدٍ دور چه ایشان
را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد **ابیات** چو عالم از ستمگر تنگ دارد + عجب نبود که بر وی سنگ بارد + ستمکار است سنگ در خور است بسیار + چو ظالم را ببینی سنگ بردار
و گفته اند ضمیر هی راجع بقریهاست که نیست بغیر مذکور یعنی دیار قوم لوط ع از ستمکاران که دور نیست در اثنای سفر بران بگذرند پس اولی آنست که بنظر اعتبار در آن نگرند و از
عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را که اخوت
نسبی داشت قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید پیمانه
پیمانه را در پیمودن کیلها وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ بدرستیکه من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت
بلکه مردم منعم و توانگرید پس حق گذاری آن است که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما از رسم بر شما با این خیانت که داری

ع

عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی گرد آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب است بجهت وقوع آن است دران یعنی فرا رسنده بود شما را از وی گریزگاهی هیچ کس را نباشد مراد
عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر کرد بایفای آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ وای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام بپیمائید کیل را
به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن بهر چه میخریدند از حق آن چیزی باز میگرفتند و اطراف دینار
و درم را نیز می بریدند و دران باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه میخرید یا قراضه که از دینار و درم را می برید وَلَا
تَعْثَوْا و فساد و تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتیکه تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام
خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان
که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدن است و بس **بیت** من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم * تو خواه از
سخنم پند گیر خواه ملال * آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان و برخی آنکه ایشان را بحرب نفرموده اند و شعیب از آن جمله بود که
رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگزارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نماز تو ترا میفرماید آن أَنْ نَتْرُكَ
بتکلیف آنکه ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم از آنچه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه میخواهیم
از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستیکه تو بردبار الرَّشِيدُ راه یابنده بزعم خود یا این سخن از روی تهکم می گفتند
و مراد ایشان اضداد این صفتها بود و صفتها یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب که ای قوم من أَرَأَيْتُمْ
چه می بینید و چه میگوئید إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بینه و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده مرا مِنْهُ از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو
یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد در سعادت دو جهانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ
أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را از آن و بیایم إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آن چیز که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب او شوم بلکه از
هرچه شما را باز میدارم خود از آن پرهیزم إِنْ أُرِيدُ نمی خواهم من إِلَّا الْإِصْلَاحَ مگر اصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ ما دامی که توانم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من
در اصلاح امور شما یا رسیدن بسر منزل صواب و صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجزاند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بدو
باز میگردم در هرچه نیت می کنم وَيَا قَوْمِ وای گروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ باعث نشود شما را بران مدار شِقَاقِي دشمنی من و ستیزه کار با من أَنْ يُصِيبَكُمْ که برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ
مانند آنکه برسید قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح را از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح را از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی
در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او و از
پرستش غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من رَحِيمٌ بخشنده است بر مستغفران وَدُودٌ دوست دارنده تائبان است و ودود فعول است بمعنی فاعل آمد یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول
نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده است که دوست دارنده نیکی همه خلق و دوست داشته در دلها یعنی
او نیک را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی انسان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت است با غیر او را ثابت نیست
پس خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت یحبهم و یحبونه بر منظره بیان جلوه نموده و للوالد الاعز زیدت حقایقه صفا **رباعی** ای حسن تو داده یوسفان را خوبی * در عشق تو
کرده عاشقان یعقوبی * گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست * در مرتبه محبی و محبوبی * قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمی کنیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از آنچه میگوئی توحید و وجوب
و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد می گفتند و اگر چه فهم کلام او کردندی و او خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ و بدرستیکه
ما هر آینه می بینیم ترا فِينَا در میان ما ضَعِيفًا بی قوت در دفع بلایا یا ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ
هر آینه ما ترا سنگسار میکردیم وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْنَا بر ما بِعَزِيزٍ عزیز و کریم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب تحریم شود قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب ای گروه من أَرَهْطِي آیا عشیره و قوم من
أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیزتر اند بر شما و دوست تر نزد شما مِنَ اللَّهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ و گرفته اید شما امر خدا را وَرَاءَكُمْ از پس پشت خود ظِهْرِيًّا همچون متروک فراموش شده یعنی حق
خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید مُحِيطٌ آگاه است بروجهیکه هیچ چیز برو پوشیده نیست
و بران شما را مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا وای گروه من عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر جایهای خود که دارید از شرک و بخل إِنِّي عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ام و ثابت بر کار خود
سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ اثر که بیاید برو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و آن کیست که دروغگوست

دروغ گوییست بر زعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وَارْتَقِبُوا و انتظار برید آنرا که من میگویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آنهنگام که امر عذاب ما
نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا بسبب بخشایشی از فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفت آنانرا که ظلم کردند الصَّيْحَةُ
آواز جبرئیل که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس گشتند در سرای خود خفتگان مردگان و بر زمین افتادگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا هرگز اقامت ننموده‌اند در آن دیار
أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیله ثمود تشبیه کرده مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه
بود در تیسیر آورده که ابن عباس فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و ع
بتحقیق فرستادیم مُوسَى بِآيَاتِنَا موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و بحجت قاهر واضح که آن عصا بود و افراد عصا بذکر بجهت وضوح است إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون وَمَلَئِهِ و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آن گروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ براه رشد و صواب
و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس آرد شان بآتش وَبِئْسَ
الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانیست درآمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه مورد که آبشخور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آن موردیست بر ضد او وَأُتْبِعُوا و از پی آورده شدند فرعون و قوم او
فِي هَذِهِ لَعْنَةً درین جهان لعنت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطا داده شده ایشان یعنی لعنت بر لعنت ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى این خبر از اخبار دیهای هلاک شده که
نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا بر تو میخوانیم مِنْهَا قَائِمٌ بعضی از آنها باقی است یا آبادان چون زرع قایم ایستاده وَحَصِيدٌ و برخی معدومست یا خراب چون کشت درو کرده
اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر اهل این دیها بهلاک ایشان وَلَكِنْ
ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ سود نکرد و نه باز داشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي خدایان
باطل که از روی جهالت يَدْعُونَ بودند که میخواندند و می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ
وقتیکه آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشانرا بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ بغیر زیان کاری و هلاکت وَكَذَلِكَ و مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن
پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَى چون بگیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخْذَهُ بدرستیکه گرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک و سخت است
و از آن گرفتن کسی روی خلاصی و راه رهایی نیست قطعه کسی که صرصر ظلمش دهد بباد چراغ عیش مظلومان بمیرد بخیر سر از آن کیفر تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد إِنَّ فِي ذَلِكَ
بدرستیکه درین چه یاد کردیم از قصص لَآيَةً هر آینه عبرتی است لِمَنْ خَافَ مر کسی که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ و عذاب آن سرای ذَلِكَ روز قیامت يَوْمٌ روزی است مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ
جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذَلِكَ و آن يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمیداریم آن روز را
إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ الا برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقتی که در آن روز بر سر قایم گردد يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید آن روز مشهور لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچ کس سخنی
و از نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری خدای و این موقف خاص است و موقفی دیگر باشد که در او اجازت سخن گفتن نیز نبود هَذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ فَمِنْهُمْ
پس از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد وَسَعِيدٌ و نیکبخت که بموجب وعده بهشت جای او باشد در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند
که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیار گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیایی
شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی در [illegible] بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که در بازار روزگار کفار برآورده و دیگر حکم ازلی که
سعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه علیه السلام از هیبت این خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سوره هود قطعه آنکس را از ازل لوح سعادت بر کنار
و بین کی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین عدل او میبرد آن را سوی اصحاب الشمال فضل او میخواند این را سوی اصحاب الیمین فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا اما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ
[illegible] در دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را در آتش زَفِيرٌ فریادی سخت وَشَهِيقٌ و ناله [illegible] زفیر صوت شدید را گویند [illegible]
ضعیف بود و در آخر شهیق مستعمل [illegible] تشبیه میکند فریاد ایشانرا بانکر اصوات که صوت حمار است و این بدبختان باین ناله و افغان خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن آتش مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ [illegible] این کلمات عرف عرب عبارت از ابدیت و تحقیق خلود است پس دوام اهل النار بدوام آسمان و زمین [illegible] النار را انقطاع دوام ارض [illegible]
اعتقاد باید کرد که کفار [illegible] استثنا عبارت از ایشان [illegible] در دوزخ خواهند بود إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب
سازد یا [illegible] دیگر غیر از عذاب [illegible] انواع عذاب و عقوبت یکی از آنها آنست که باتش عذاب کنند [illegible] استثنا از خلود باشد در عذاب نار [illegible] از خلود در دوزخ إِنَّ
رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است هرچه را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان

در بهشت از خالدين فيها جاويد دران ما دامت السموات والارض مادامي كه باشند آسمان بهشت و زمين آن چه بحكم يوم تبدل الارض غير الارض والسموات زمين و آسمان بدل اين آسمان
و زمين خواهد بود و حضرت شيخ قدس سره در فتوحات آورده كه در آسمان و زمين از حيثيت جواهر ايشان مراد است نه از حيثيت صورت ايشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه
بالاي سر باشد آن را آسمان گويند و آنچه زير قدم بود آن را ارض خوانند پس مادامي كه تحت و فوق باشند سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربك مگر آنچه خواهد پروردگار تو كه او را از نعيم جنان
به دولتي رساند زياده از آن كه آن رتبه رويت است در رضوان يا نعمتي كه كنه وي را كس نداند مگر حضرت وي كه عالم است بجميع معلومات و نكته فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين مويد اين
قول است و شمه از اين باب در سوره توبه در تفسير آيت و رضوان من الله اكبر سمت ذكر يافت و بايد دانست كه علماي تفسير درين استثنا سخن بسيار گفته اند و در زاد المسير آورده كه استثناي لا يفعله
و در معالم فرموده كه خداي تعالى درين استثنا داناتر است و اگر اقوال همه آورده شوند سخن به اطناب كشد و در اول مقرر شده باقي نماند والله اعلم بالحكم واليه المرجع عطاء عطا داده ايشان را عطاء
غير مجذوذ نابريده يعني ممتد الى غير النهاية فلا تك پس مباش في مرية در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه است و در حقيقت خطاب راجع با امت است مي فرمايد كه در شك مباشيد
مما يعبد هؤلاء از آنچه مي پرستند اين گروه مشركان در آنكه ضلالت است و مودي بهلاك يعني شك مكنيد در آنكه آن عبادت گمراهي است كه آخر بهلاك ايشان كشد چنانچه كفر امم ماضيه سبب هلاك
و عذاب ايشان شد ما يعبدون و نمي پرستند اهل شرك ايشان را الا كما يعبد مگر چنانچه مي پرستيدند آباؤهم من قبل پدران ايشان پيش ازين يعني بي اصل و انا لموفوهم و بدرستيكه
ما تمام رساننده ايم بديشان نصيبهم بهره ايشان را از عذاب غير منقوص حال آنكه آن نصيب كاسته نباشد و لقد آتينا و بدرستيكه داديم موسى الكتب توريت فاختلف
فيه پس اختلاف كرده شد دران يعني قوم او اختلاف كردند بعضي بدو گرويدند و بعضي بدو كافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن و لولا كلمة سبقت و اگر نه سخني است پيشي گرفته
من ربك از آفريدگار تو بتاخير عذاب ايشان لقضي بينهم هر آينه حكم كرده شدي ميان قوم موسى تا مبطل بعذاب استيصال مبتلا گشتي و محق از آن نجات يافتي و انهم و بدرستيكه كفار قوم
تو لفي شك منه هر آينه در گماني اند از قرآن مريب گماني در ريب افكننده يعني نفس خود را مضطرب و عقل را شوريده كنند و ان كلا و بدرستيكه هر يك از مختلفان لما ليوفينهم از ايشان
جمله اند كه هر آينه تمام خواهد داد و رسانيد پروردگار تو اعمالهم جزاي عملهاي ايشان بعضي آن را نافيه ميدارند و لما بمعني الا يعني هيچكس نيست مگر خداي تعالى كه جزاي عملهاي ايشان بروجهي تمام بديشان
رساند صاحب مجاز البيان فرموده كه چون لما مغني ظرف است اينجا تقدير محذوفي بايد كرد برين وجه وان كلا لما بعثوا ليوفينهم و چون مراتب كلام خالي از اشكال نيست اين مقدار بسط
نمود و اين وجوه بر تقدير تشديد لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب كشاف فرموده كه لام لما موطئه قسم است و تنوين كلا عوض از مضاف اليه و ما زايده و تقدير چنين بود كه ان كلهم ليوفينهم
انه بدرستيكه خداي بما يعملون بانچه شما ميكنيد خبير داناست و چيزي ازو فوت نشود تا توفيه جزا تواند كرد بيت به همه كار بنده داناست او بمكافات هم تواناست او فاستقم
پس تو مستقيم باش كما امرت چنانچه فرموده شده و من تاب معك و بايد كه مستقيم شوند يا بفرماي كه مستقيم گردند آنانكه باز گشته اند از كفر و ايمان آورده اند با تو استقامت آن
كه مستقيم باشد بر امر و نهي امام قشيري قدس سره گفته كه مستقيم آن كس است كه از راه حق باز نگردد تا به منزل وصال برد و در حقايق سلمي از جعفر صادق قدس سره نقل ميكند كه طالب كرامت مباش طالب
استقامت باش محمد بن فضيل رح فرموده كه آن چيز كه بودي همه نيكوئيها نيكو شود و بنابودي همه زشتيها زشت شود استقامت است شيخ الاسلام قدس سره اين سخن را پسنديده گفت كه
بسيار نيكو گفته است و ليلتي فاستقم كما امرت بزرگي را پرسيدند كه كدام عمل فاضلتر است گفت استقامت ابو علي السيني رح فرموده كه حضرت را در واقعه ديدم گفتم يا رسول الله شيبتني
از سوره هود چه چيز است فرمود كه فاستقم كما امرت اي عزيز هر كرا قدم مستقيم نباشد سخن ضايع است شيخ ابو علي دقاق قدس سره گفته است كه استقامت آنست كه سر خود را از ما سوي الله محفوظ دارد
خواجه عصمت بخاري رح در صفت اهل استقامت فرموده قطعه كسي را دانم اهل استقامت كه باشد بر سر كوي ملامت ز اوصاف طبيعت پاك مرده باطراف بهشت جان سپرده تمام از گردش دانا
فتاده برفته سايه و خورشيد مانده ولا تطغوا و از حد در مگذريد انه بما تعملون بدرستيكه خداي بانچه شما ميكنيد بصير بيناست و لا تركنوا و ميل
مكنيد الى الذين ظلموا بسوي آنانكه ستم كردند يعني مداهنه منمائيد با ايشان يا فرمان ايشان مبريد يا معاونت مكنيد ايشان را بر بيداد ايشان سفيان ثوري قدس سره
فرموده كه هر كه قلمي براي ظالمي بتراشد يا سياهي در دوات ايشان ريزد يا كاغذي بدست ايشان دهد يا بوسد در ظلم ايشان شريك باشد و هم از ايشان پرسيدند كه ظالمي در بيابان تشنه
باشد و بهلاك مشرف شود او را آب توان داد فرمود ني گفتند اگر آب نه دهيم بميرد فرمود بگذاريد بميرد مصرع آنچنان بزندگاني مرده به پس تو ميسي از رحمت دور بود ميل
مكنيد فتمسكم النار پس برسد شما را آتش يعني بشما رسد آتش دوزخ و ما لكم و نيست شما را من دون الله بجز خداي تعالى من اولياء از دوستان كه عذاب از شما باز
دارند ثم لا تنصرون پس شما ياري داده نشويد و اقم الصلوة و بپاي دار نماز را طرفي النهار در دو طرف روز و زلفا من الليل و در
ساعتها از شب نماز طرف اعلي روز نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف الليل مغرب و عشا آورده اند كه عمرو بن غزيه رضي الله عنه خرماي فروخت
زني صاحب جمال را كه خرما خريدن آمده بود و گفت خرماي خوب تر در خانه است چون زن بخانه او در آمد عمرو او را تقبيل نمود في الحال پشيمان شده
بمجلس حضرت رسالت پناه صلي الله عليه و آله وسلم آمد و گريان حال گذشته را عرض آنحضرت صلي الله عليه وسلم مساعده اين

٩ ع

اِنَّ الْحَسَنٰتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّاٰتِ بدرستیکه نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرند و محو کنند بدیها را که غیر کبایر باشند حضرت رسالت پناه صلعم پرسید که نماز دیگر با آنکه از وی کفایتی که بی
کفارت آن نماز که کفاره این گناهست گفتند یا رسول الله این حال مرا اورا خاصه گفت نی برای عموم مردم است و موید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهانست که میان ایشان
واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند و آسلمی قدس سره فرموده که انوار طاعت ظلمت معاصی را محو میسازند و در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات
اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده باشد دفع میکنند و بعضی بر آنند که حسنات لفظ کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذٰلِكَ این فرمان
و این وعده ذِكْرٰى لِلذّٰكِرِيْنَ پندیست مر یاد کنندگان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای لَا يُضِيْعُ ضایع نگرداند اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ
اجر نیکوکاران را عدول از ضمیر اشارت بآنست که شکیبائی از حسناتست فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود لولا بمعنی نفی است یعنی نبود مِنَ الْقُرُوْنِ مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنها که پیش از شما بودند اُولُوْا
بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی حزم بازداشتند مفسدان را يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب فرود نیاید اِلَّا قَلِيْلًا لیکن اندکی بودند مِّمَّنْ اَنْجَيْنَا
مِنْهُمْ از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات یعنی نجات یافتگان که ایشان نهی میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و پیروی کردند آنانکه ظالم بودند مَآ اُتْرِفُوْا فِيْهِ آنچیز را که متنعم شده بودند در آن
یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماورای آن اعراض نمودند وَكَانُوْا مُجْرِمِيْنَ و بودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست
پروردگار تو لِيُهْلِكَ الْقُرٰى که هلاک کند اهل دیها را بِظُلْمٍ بشرک وَّاَهْلُهَا مُصْلِحُوْنَ و حال آنکه اهل آن در وضع بصلاح آرندگان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک کنند تا فساد
و ظلم آن منضم نگردد و اینجا گفته اند الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه گردانیدی مردمانرا اُمَّةً وَّاحِدَةً
همه یک گروه یعنی بر یک دین و کیش وَلَا يَزَالُوْنَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِيْنَ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس اِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند
پروردگار تو بر وی و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند با آنکه مختلف اند در فروع که آن مزاحمت و کی در دین مگر آنکه خدای تعالی در اقناعت وَلِذٰلِكَ و از برای آن
اختلاف خَلَقَهُمْ آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده و راه یافتگان را وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفته و آن اینست که لَاَمْلَئَنَّ
پر میسازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری رو نموده اَجْمَعِيْنَ همه ایشان وَكُلًّا نَّقُصُّ و هر خبری که میخوانیم
عَلَيْكَ بر تو مِنْ اَنْۢبَآءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران و آن خبریست مَا نُثَبِّتُ بِهٖ آنچه ثابت میکنیم و برجا میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل
تو بیارامد و تقویت پیغمبرانه از رسالت ثبات نماید و برایذای کفار شکیبائی کنی وَجَآءَكَ و آمده است بتو فِيْ هٰذِهِ الْحَقُّ در این سوره آنچه درست و راست است در معالم فرموده
که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند که اشارت باخبار مذکور است درین سوره یعنی این خبر راست است وَمَوْعِظَةٌ و پند است وَّذِكْرٰى
یادکرد لِلْمُؤْمِنِيْنَ مر گرویدگانرا وَقُلْ و بگوای محمد لِّلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنانرا که ایمان نمی آورند اعْمَلُوْا عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بر حالیکه بدان متمکنید اِنَّا عٰمِلُوْنَ بدرستیکه
ما نیز عمل کنندگانیم بر حالیکه داریم وَانْتَظِرُوْا و چشم دارید بما انقلاب زمانرا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ بدرستیکه ما نیز منتظریم بنزول عذاب شمارا وَلِلّٰهِ و مر خدایراست غَيْبُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ علم پوشیده های آسمانها و زمین وَاِلَيْهِ و بسوی او يُرْجَعُ الْاَمْرُ باز گردد و حفص یرجع مجهول میخواند یعنی باز گردانیده شود كُلُّهٗ همه کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مر او را
همه وقت وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارت است بآنکه نفع توکل بعد از آن بود و توکل مجرد بی عبادت اعتبار ندارد وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ
بیخبر از آنچه بندگان می کنند و حفص یعملون بیا خواند و مخاطب مردمان اند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه توریت آیه اول از سوره انعام است و خاتمه آن آیه آخر از سوره هود

سوره یوسف مائة واحدی عشرة آیة **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ** الٓرٰ در تفسیر کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم

تاویلها الا الله و گفته اند مراد ترکیب اسمای حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الر و حم و ن الرحمن حاصل شود یا مختصراتست از اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفت
او چنانچه الف از انفراد است و لام از لطف و را از رحمت گویا قسم یاد میکند برین وجه که بانفراد من بربوبیت و بلطف من بر عارفان بلطایف احدیت و برحمت من بر کافه بریت که
قسم بجهت تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ این آیات الهی آیتهای کتابیست مبین یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی آن بر متامل یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند ع ۱۰
چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر و از قصه یوسف چه بوده این سوره نازل شد اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ بدرستیکه ما فرو
فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قُرْءٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی و بعضی قرآن را قرآن گفته اند یعنی این سوره را بلغت عرب فرستادیم لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ تا باشد که شما فهم کنید معنی
آن بر سبیل صحبت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ میخوانیم عَلَيْكَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ بر تو بهترین قصه که خوانده میشود در معالم گوید که بهترست
بجهت اشتمال او بر عجائب و غرایب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصه های دیگر احسن است چه صاحبش بنزاد و میان احسن بوده و در تیسیر عجب القصص گوید و صاحب بحر
الحقایق گوید که احسن است بجهت آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس قوی و حواس را برادران یوسف و حضرت

بشیخ قدس سره بر بین منوال که تمام قصه را با حوال انسانی تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعی است مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در طریق گفته‌اند حوالت
بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می‌نماید آورده‌اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کارها
که بعضی از آن در بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بِمَا اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ بوحی کردن ما بسوی تو هٰذَا الْقُرْاٰنَ این سوره مقرر و را که اِنْ كُنْتَ و بدرستیکه بودی
تو مِنْ قَبْلِهٖ پیش از نزول این سوره لَمِنَ الْغٰفِلِیْنَ از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است اِذْ قَالَ یُوْسُفُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف
لِاَبِیْهِ مر پدر خود یعقوب را گویند یوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب درآمد یعقوب گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یٰۤاَبَتِ
ای پدر خوابی عجب دیدم اِنِّیْ رَاَیْتُ بدرستیکه من دیدم در خواب خود اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره را وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری
و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و شمس و قمر فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم رَاَیْتُهُمْ دیدم ایشان را لِیْ سٰجِدِیْنَ مرا سجده کنندگان بودند یعقوب دانست که
یوسف مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست و یعقوب و زوجه او که خاله یوسف است شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجا آرند
و مکرر نمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف دارند هر آینه قصد هلاک او کنند قَالَ یٰبُنَیَّ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لَا
تَقْصُصْ مخوان و بیان مکن رُءْیَاكَ خواب خود را عَلٰۤى اِخْوَتِكَ بر برادران خود فَیَكِیْدُوْا لَكَ که حیله کنند برای هلاک تو كَیْدًا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان اِنَّ الشَّیْطٰنَ بدرستیکه
دیو سرکش که ابلیس است لِلْاِنْسَانِ مر آدمیان را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنیست آشکارا که او را بکید و مکر میدارد وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ترا برگزید بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق است
بر اخوان یَجْتَبِیْكَ رَبُّكَ برگزیند ترا پروردگار تو بفرمان فرمائی و پادشاهی وَیُعَلِّمُكَ و خواهد آموخت ترا مِنْ تَاْوِیْلِ الْاَحَادِیْثِ از تعبیر خوابها یا بادله عقل غوامض کتب منزل
وَیُتِمُّ نِعْمَتَهٗ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است عَلَیْكَ بر تو وَعَلٰۤى اٰلِ یَعْقُوْبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقولی آنست که ایشان را پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب که انبیا
از وی بیرون آرد كَمَاۤ اَتَمَّهَا همچنانکه تمام کرد نعمت را عَلٰۤى اَبَوَیْكَ بر دو پدر تو مِنْ قَبْلُ پیش از این وقت یا پیش از تو مر او جدت و پدر جدت اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ بر ابراهیم و اسحاق
یعنی بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحاق باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو عَلِیْمٌ داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد
حَكِیْمٌ استوار کار است و درست کردار که بکند آنچه باید لَقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِیْ یُوْسُفَ در قصه یوسف وَاِخْوَتِهٖۤ و در حکایت برادران او اٰیٰتٌ نشانهای قدرت
یا دلایل حکمت لِّلسَّآىِٕلِیْنَ مر پرسندگان را و غیر ایشان را یوسف را یازده برادر بودند یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خاله یوسف بودند نام ایشان یهودا ع ۱۱
و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و آشر آورده‌اند که چون یوسف خواب را پدر تعبیر کرد و یعقوب او را بکتمان
آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او را مژده داد و بعضی از زنان برادران او بشنودند و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشان را عرق حسد
در حرکت آمد بتدبیر مهم او مشغول شدند اِذْ قَالُوْا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف بایکدیگر لَیُوْسُفُ وَاَخُوْهُ هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین اَحَبُّ اِلٰۤى اَبِیْنَا دوست تر اند
بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم ایشان خرد سال و بی کفایت لیکن سنی که پدر را در دست دارند اکنون او عاجز ضعیف را بر ماده مردان خواهد اختیار کرده اِنَّ
اَبَانَا بدرستیکه پدر ما لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ هر آینه در خطایی افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی بر ما او درین کار خطا واقع شده در تفسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر
ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را بندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که اُقْتُلُوْا یُوْسُفَ بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن شمعون بود که گفت اَوِ اطْرَحُوْهُ
یا بیفکنید او را اَرْضًا بزمینی دور از عمارات یا موضعی که در آن سباع باشند یعنی او را غائب کنید یَخْلُ لَكُمْ تا خالی شود برای شما وَجْهُ اَبِیْكُمْ روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی توجه بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند
وَتَكُوْنُوْا و باشید مِنْ بَعْدِهٖ پس از او یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صٰلِحِیْنَ گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید شیطانست که ناشکیبایان را آرزو را از روی تسویف بگوید
مصرع امروز گنه کنید فردا توبه + آخر تأمل نمی نماید که عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر اعتماد نیست شعر کار امروز بفردا مکن از زنهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است قَالَ قَآىِٕلٌ مِّنْهُمْ گفت گوینده
از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوْا یُوْسُفَ مکشید یوسف را که قتل از کناهان کناه عظیم است وَاَلْقُوْهُ و بیفکنید او را فِیْ غَیٰبَتِ الْجُبِّ در قعر چاه یَلْتَقِطْهُ تا بگیرد او را بَعْضُ
السَّیَّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدان چاه رسند و بسر منزل بناحیتی برند تا از دیار ما دور شود یعنی چون غرض شما نابودن او است بدین وجه باید کرد اِنْ كُنْتُمْ فٰعِلِیْنَ اگر هستید شما کار کنندگان مشورت او
پس برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه از زمین دمیده نظم سنبل سر زلف باز کرده + گل دست بدل دراز کرده + شاخ از سبزهای نوخیز + از لولوی تر زمرد انگیز + چه شود
یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا کذرانید یعقوب فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخانه خار هجران
گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان + من اندر کنج غم چون دردمندان + فرزندان یعقوب نومید شده پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه بادی بمیان آورده گفتند بیت
موسم گل دو سه روز نیست غنیمت دانید + که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود + یوسف علیه السلام چون نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با پدر در آن پیش عدید بزرگوار آمده

والتماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید بیت بین تمکنای خلوتم خاطر بصحرا می کشد * کز بوستان باد سحر خوش میرسد پیغام را * یعقوب ع در تکرر و درازنای
قالوا گفتند برادران یوسف یا ابانا ای پدر ما مالک لا تأمنا چیست ترا که ایمن نداری ما را علی یوسف بر یوسف تا با ما بسپری و فرستادن او را و انا له و حال آنکه ما مر او را لناصحون نیک
خواهانیم و بعنایت بر تصحیح او ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در وسعت و فراخی معیشت میوه ها و نقلها خورد و یلعب و بازی کند به تیر انداختن و نشر دوانیدن
و انا له و بدرستیکه ما مر او را لحافظون نگاه دارندگانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب انی لیحزننی بدرستیکه مرا اندوهگین میکند ان تذهبوا به آنکه شما ببرید او را از پیش من
جهت شدت مفارقت او و من بسیار بی صبر و شکیبم از مشاهده او و دشوار و اخاف و دیگر میترسم ان یأکله الذئب ازآنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میبرید گرگان درنده بسیار اند مبادا که گرگی قصد
وی کند و انتم و شما عنه غافلون ازو بیخبر باشید بسبب اشتغال شما به تماشا یا قلت اهتمام در محافظت او قطعه ازان ترسم که زو غافل نشینید * زغفلت صورت حالش ببینید * درین دیده
رست سخت ابکرم * کهن گرگی برو دندان کند تیز * قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن اکله الذئب بخدای که اگر بخورد او را گرگ و نحن عصبة و حال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکلیم
که هر یک از ما با دو شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد انا اذا لخاسرون بدرستیکه ما آن وقت که او را گرگ بخورد هر آئینه زیانکاران باشیم پس چون یعقوب ع مبالغه فرزندان شنید و میل دل
یوسف ع بگشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده به تقضای الهی رضا داده فرمود که تا سر و تن یوسف ع را بشستند و موی سرش شانه زده جامها نو بپوشانیدند
و قمیص ابراهیم ع که جبرئیل ع از بهشت آورده بوقت القای او در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب رسیده چون تعویذی بر بازو بستش بیت فرزندان تا شجرة الوداع
که بر دروازه کنعان بود بیرون آمده و یوسف ع را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روزی وداع گریه در خورد دیده بود * طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود *
یوسف ع چون پدر را گریان دید قطرات گلاب گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز گرفت مصرع ژاله از نرگس فرو بارید گل را آب داد
و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب ع مضمون این قطعه بسمع نور بصر رسانید بیت میان بعزم سفر بسته و برآمده * سرشک دیده من میرود که دیگر چه * ای یوسف
ازین رفتن تو را بیحد اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد مصرع
فراموشی نشرط دوستان است * پس فرزندان را در باب محافظت یوسف ع مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف ع را بر دوش گرفته روی براه آوردند بیت بجنبیدن پدر تا می نمودند
از یکدیگر بمهربانی میربودند * یعقوب ع در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند می گریست بیت هنوز سر در روانم زچشم ناشده دور * دلم ز نقش دوری چو بید لرزان است
چون فرزندان از پیش نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به پس آن هنگام که برادران ببردند یوسف را کردند با او آنچه کردند و صبا پدر برابر یک طرف نهاده یوسف
را بر زمین زدند و آغاز طعن نمودند و میگفتند ای صاحب رویا کاذب کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف ع گفت یا اخوتا شما را چه شد کی از حال پسر کنعانی
باز نپرسیدید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید بیت یاری دهید که من از دو رفته ام * رحمی کنید که زخم او را زمانده ام * القصه بسخن او التفات نکردند و طپانچه بر روی او زدند و در خاک
و خوار گرسنه و تشنه برو می کشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده نمود او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در شکستن توقف کنید آخر نه
عهد کرده اید که بقصد قتل او نمائید غضب ایشان تسکین یافت و از سر قتل او درگذشتند فاجمعوا و جمع شدند و رای خود را مستحکم ساختند ان یجعلوه بآنکه بیفکنند او را
فی غیابت الجب در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق او بود
پس یوسف ع را بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاهش می اندازند دست در هر یکی از ایشان میزد دستش را ببستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهن بر سنگی
بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر آشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل
پیش از آنکه یوسف ع بته چاه رسد بوی رسید و او را بپنجه مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ
وار بر بازو داشت در وی پوشانید و اوحینا الیه و وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل ع یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا ازین مضیق چاه بیرون آورده بمسند جاه
رسانیم و برادران ترا بتو محتاج گردانیم لتنبئنهم هر آینه خبر دهی تو ایشان را بامرهم هذا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده و هم لا یشعرون و حال
آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و بعید شدن زمانی و تغیر صورت و هیئت و بخدمت آمدن ایشان و نشناختند چنانچه و هم له منکرون الا چون یوسف ع در
چاه افتاد و برادران بازگشتند و بزغاله را کشتند پیراهن او آلوده بخون ساختند و جاءو اباهم و آمدند نزدیک پدر خود عشاء شبانگاه و بدروغ یبکون
می گریستند یعقوب ع چون گریه و آواز فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه شده است شما را یوسف من کجاست که نمی بینم او را قالوا یا ابانا
گفتند ای پدر ما انا ذهبنا نستبق بدرستیکه ما بصحرا رفتیم و مسابقت میکردیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن و ترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف ع را تنها عند متاعنا نزدیک
رخت و بار ما فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ و ما انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی و لو کنا صادقین و اگرچه ما راست

گویا ایم در همه کارها الا اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت با داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل بر گفتار ما بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آوردند عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر پیراهن
یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب پیراهن خون آلود دید و در غم یوسف بگریست و بر رو نهاد و دید که اطراف
پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض در پیراهن نکرده پس بر ایشان عتاب کرد قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین است که شما می گویید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته
است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا کاری بزرگ از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبر نیکو یعنی شکیبائی که آن شکایت نباشد وَاللَّهُ
الْمُسْتَعَانُ و خدای است یاری خواسته شده یعنی یاری از وی میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت می کنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف در آن چاه بود صباح روز چهارم
مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر می رفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی آن چاه و وارد
کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را آواز
رسید بیوسف که در دلو نشین جبرئیل گفت ای یوسف آخر بهتر از این دلو در چاه آمده یوسف در دلو نشست در معالم آورده که دیوار چاه بفراق یوسف می گریستند و در انیس
المریدین فرموده که مالک بر کشیدن دلو چون آن را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَىٰ گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام
صاحب او بوده او را برای اعانت طلبید و گفت هَٰذَا غُلَامٌ این پسری است که دلو را گران ساخته پس بمدد کاری او یوسف را از چاه برآورد نظم چو آن ماه جهان آرا برآمد ز هر جانب
بانگ یا بشری برآمد بشارت کز چنین تاریک چاهی برآمد پس جهان افروز ماهی وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی پنهان ساختند
او را مالک و کاروانیان گفتند که اهل این آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر برده بفروشیم و گفته اند که ضمیر اسروه راجع به برادران است یعنی برادران حال او را پنهان داشتند
که او بنده ماست و آن چنان بود که چون برادران از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام ماست از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه می کنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوئیم اگر
خلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده ما گریز پاست و نافرمان و دل بر خدمت ما ندارد او را می فروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر
بر تا آزاد در فتنه خبر او نشنویم مالک گفت من زر نقد که داشته ام ببضاعت خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با تو میسازیم بهر چه داری بیا
پس بیست یوسف بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ به بهای اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که
ما دون چهل درم را می شمردند و مافوق آن را وزن می کردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود و بیست بر برادر ده درم برداشتند و در وسیط آورده که به بیست و دو درم بیع کردند فی القصه مالک یوسف
را بخرید وَكَانُوا فِيهِ و بودند برادران در شان یوسف مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت
گریختن و نافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز
داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و تماشاکنان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعه جمال او شیفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر دادند و او زنی داشت
راعیل نام و بابکاره مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بفتح زا و فتح لام تصحیح کرده و در بستان بضم زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر غلام شنید مالک تعلیم داد که غلام
خود را بنخاس آرد روز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد فریاد و فغان از در و دیوار برآمد عزیز از
بمزیدبخشی درآمده هر کس در بهای او چیزی اضافه میکرد تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد بیت خریداران دکان بستند لیکن
خاموشی نشستند عزیز بهای آن داد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا
أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت است از نیکو داشت و حسن معهد چه نشاندن کسی را بجایگاه نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکودار عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند
ما را در کار ضیاع و عقار و سر انجام مصالح روزگار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فراگیریم او را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است وَ
كَذَٰلِكَ و همچنانکه محبت یوسف را در دل او جا دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و مکین ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدا غالب است عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچ کس جز او از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند
نمود یا غالب است بر امر یوسف که برادران را خواستی بود بهلاک او و خدا را خواستی بعزت و سروری و واقع نشد الا آنچه خدای خواسته بود بیت بود گر کسی گر کوه را
نباشد گر آنچه خواهد خدا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند لطیفه قدرت و مشیت او وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید یوسف أَشُدَّهُ
بقوت خود هجده سالگی یا بیست سالگی گویند میان سی و چهل آتَيْنَاهُ حُكْمًا دادیم او را حکمت و علم علی باشد و دیگر علم و دانش

وکذلک نجزی المحسنین ۞ و همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده‌اند که چون یوسف علیه السلام بخانهٔ عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانهٔ زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بتیغ غارت داد
زلیخا چون بدیدش دیده بگشاد ٭ بیک دیدار در دامش افتاد ٭ ز لطف صورت و حسن شمائل ٭ اسیر شد بکلی از تن و دل ٭ القصه آن کار عشق بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان
نهاد وراودته و درخواست یوسف را التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را عن نفسه از نفس او یعنی طلب او خود کرد از یوسف و او را بمنزل که خفته
خلوت خانه و بگیر ساخته درآورد و غلقت الابواب و ببست درهای را وقالت هیت لک و گفت بشتاب بسوی من آی که من ترا ام یوسف علیه السلام که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای
پناه گرفتنی انه ربی بدرستیکه خدای پروردگار من است احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز بهتر من نیست و ترا نیکو داشت من اهل قدم بوده پس من حرمت او و
حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم انه بدرستیکه او لا یفلح الظلمون رستگاری نشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا ناکسند چه زنا بر نفس ظلم
است و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد نظم ز بی خجلت که در روز قیامت ٭ بخواهند بزه کاران غرامت ٭ جزای آن جفاکیشان نویسند ٭ مرا اسم دفتر ایشان نویسند ٭ ولقد
همت به و بدرستیکه قصد کرد آن زلیخا بمخالطت با یوسف برنا وهم بها و قصد کرد یوسف بدفع وی بطریق فرار لولا ان رای اگر نه دیدی یوسف برهان ربه برهان پروردگار
خود را هر آئینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی باشد پس یوسف را یعقوب نبوت
و مدد قوت او را تحمل نمود و او را نگاه داشت کذلک همچنین او را اثبات دادیم بر عصمت و عفت لنصرف عنه تا بگردانیم از او السوء از بدی یعنی خیانت در حرم عزیز والفحشاء و عمل زشت
یعنی زنا انه بدرستیکه او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص است یعنی پاک کرده شده از هر ملامت و با لبقه آورده‌اند که چون یوسف از زلیخا فرار کرد بهر دری که میرسید بحکم
مفتح الابواب گشاده میشد زلیخا از عقب او میدوید واستبقا الباب و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید دست در و زده باز پس کشید وقدت و بدرید در
کشیدن قمیصه پیراهن او را من دبر از قفا والفیا سیدها و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لدا الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی
روی نموده که پرده عصمت اندیشی از آنکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده و لب بسخن درآمد قالت گفت زلیخا ما جزاء من اراد چیست جزای کسیکه خواهد باهلک سوءا بکسان تو بدی
مراد شهوت نفس خود است درین سخن خواسته است که ابرای نفس خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف است لیکن مکافات کسیکه بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود
یعنی بازداشته او بزندان او عذاب الیم یا عذابی دردناک یعنی او را بزدن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید می کنند قال هی راودتنی گفت یوسف او خواست
کرد مرا عن نفسی از نفس من و من تن بوی در نداده‌ام و از وی میگریختم عزیز گفت که این سخن بچه دانم و کیست که ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت درین خانه کودکی چهارماهه در گهواره بود گواه من
است و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یا بطریق سخن گوید یوسف گفت خدای من قادرست بر آنکه او را بسخن آرد و بی گناهی من گواهی دهد و در اخبار
آورده که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی بسخن درآمد و گفت یوسف راست میگوید حق تعالی ازین قصه خبر داده درین کلمات که وشهد شاهد من اهلها و گواهی
داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته‌اند که آن پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست گریبان پیراهن یوسف قد من قبل دریده شده از پیش فصدقت
پس زلیخا راست میگوید وهو من الکذبین و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا قصد دفع یوسف میکرده او خود را گریبان از پیش دریده شده وان کان
قمیصه و اگر هست پیراهن یوسف قد من دبر از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید وهو من الصدقین و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف
از وی گریخته و او در پی آمده و او را بسوی خود کشیده که پیراهن از پس دریده فلما رای پس آنهنگام که بدید عزیز قمیصه پیراهن یوسف را که قد من دبر دریده شده از پس رو بزلیخا کرد و از روی
غضب قال انه گفت بدرستیکه این کار من کیدکن از مکر و حیلهٔ شما زنانست ان کیدکن بدرستیکه کید شما عظیم بزرگست زود در دل اثر میکند پس متوجه یوسف
شده و از روی اعتذار گفت یوسف اعرض عن هذا ای یوسف در گذر و اعراض کن ازین مهم و نهان دار واستغفری و ای زلیخا تو آمرزش طلب لذنبک برای گناه خود در
تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریبست و تو او را بیازردی انک کنت بدرستیکه تو بودی من الخاطئین از گروه گناهکاران تذکیر از برای تغلیب است آورده‌اند که عزیز اگرچه این قصه را بستر
داشت اما سخن عشق نهان کی ماند شهرت این قصه در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا گشادند و هر آینه عشق را با نجوی ملامت در بیست نه سودا سلامت نظم نسازد عشق را کنج سلامت
خوشا رسوائی کوی ملامت ٭ غم عشق از ملامت تازه گردد ٭ وزین غوغا بلند آوازه گردد ٭ وقال نسوة و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی زن حاجب و زن ساقی
و زن خباز و زن زندان بان و زن صاحب دواب که گذر کرده‌اند فی المدینة در شهر مصر یعنی که اندر عین شمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه امرأت العزیز زن عزیز یعنی زلیخا تراود فتیها طلب کرده
است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی درخواسته است از وی کام او بر مراد قد شغفها بدرستیکه شگافته است غلاف دل او را حبا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف میان دل او در آمده انا
لنریها بدرستیکه ما میبینیم آن زن را فی ضلل مبین در گمراهی پیدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده خود می گردد فلما سمعت پس چون شنید زلیخا بمکرهن
مکر ایشان یعنی سخنی که در خفیه میگفتند ارسلت الیهن فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده‌اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامتگر نیز در میان ایشان

بودند پس چون بمنزل آمدند مراسم اعجاز بجای آورد و اعتدت و آماده کرد لهن مر ایشان را متکئا برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامی که بوی یا بساخت مجلس طعام چه در عرب سنت که ایشان
بتکیه زده طعام میخوردند و آتت و بداد کل واحدة منهن هر یکی را ازین زنان سکینا کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمد جامه مرصع در وی پوشانید و تاج
مکلل بر سرش نهاد و قالت اخرج و گفت بیرون آی علیهن برین زنان یوسف ابا نمود زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بیرون آورد بیت ز خلوت خانه آن گنج
نهفته * برون آمد چو گلزار شگفته * فلما رأینه پس آنهنگام که زنان او را دیدند اکبرنه بزرگ یافتندش در جمال کمال یکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را از خود
گم کردند و قطعن ایدیهن و ببریدند دستهای خود را و با الم آن محسوس نشدند در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در روی
مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکنند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا نالم نشوید بیت گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد * بیداد تو سهل است فراموش
توان کرد * القصه زنان مصر از بیخودی با خود باز آمده زبان آفرین بگشادند و قلن و گفتند حاش لله پاک است خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این
غلام آدمی زیرا که چنین جمال مشهود بشری نباشد و کسی ندیده شعر تو ز سلاله سفلی ز آب و خاک نزادی * که از قبیله روحانیان حور نژادی * ان هذا نیست این الا ملک کریم مگر
فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین رعنائی و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست نظم چو دیدندش که جز والا گهر نیست * برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست * نه چون
آدم ز آب و گل سرشته است * ز بالا آمده قدسی فرشته است * صاحب وسیط از جابر انصاری رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که جبرئیل ع بمن فرود آمد و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید که ای حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش معزز کرده ام و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسف
دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت بیت از عشق روی یوسف دست بریده سهل است * در پای دلبر ما سرها بریده باید * از عایشه رض نقل میکنند که در صفت جمال
حضرت رسالت پناه صلعم فرموده شعر لوامی زلیخا لو رأین جبینه * لآثرن بالقطع القلوب علی الید قطعه زنان مصر بهنگام جلوه یوسف * ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند * معزز را
که دل پاره پاره میکردند * اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند * القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قالت فذلکن الذی گفت زلیخا این آن کس است که لمتننی
فیه ملامت کردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده و لقد راودته و بدرستیکه من مراودت کردم او را عن نفسه از نفس او و در خواستم که آرزوی من بدهد
فاستعصم پس خویشتن را نگاه داشت و سر من در نیاورد و لئن لم یفعل و اگر بجا نیاورد ما آمره آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر آینه بزندان کرده شود و
لیکونا و هر آینه باشد من الصاغرین از خوارشدگان یعنی داخل زندانیان بی باکان یوسف ع که این سخن بشنید روی از آن مجلس بتافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در
لباس نصیحت او را ملامت میکردند که چرا زلیخا را ابا کنی و او را بخود دعوت کردند یوسف ع از مقالات ایشان بتنگ آمده قال رب گفت یوسف ع ای پروردگار من السجن زندان احب الی دوستر است
بمن مما یدعوننی الیه از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بایشان شعر عجب درمانده ام در کار ایشان * مرا زندان به از دیدار ایشان * و الا
تصرف و اگر نگردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را و اکن
من الجاهلین و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فاستجاب له پس اجابت کرد مر دعای او را ربه آفریدگار او فصرف عنه پس بگردانید از وی کیدهن مکر ایشان را انه هو
السمیع بدرستیکه او شنواست مر دعا کسی را که بدو پناه برد العلیم داناست بحال کسیکه از همه دوری گزیند و آورده اند که چون زنان از نومیدی زنان ازوی زلیخا را گفتند صلاح آنست که
روزی چند او را در زندان باز دارد شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چو گوهر ببارد ز زندان را بر دگر مهر بود زنان کوره گردد آهن
نرم * زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او
گناهکار است و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن قبول آمد حکم کردند که بزندانش برند شعر ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را در دل افتاد من بعد ما رأوا الآیات پس از آنکه دیدند
دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن او از قفا و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها ایشان بران قرار یافتند که برای مصلحت لیسجننه هر آینه
در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامیکه مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را بدان سر داشت کل رخسار او رشک گلستان کردند ابیات چو آن دلداده در زندان
در آمد * بجسمی مرده گوئی جان در آمد * در آن محنت سرا افتاده جوشی * برآمد ز آن گرفتاران خروشی * و دخل و در آمد معه السجن با او بزندان فتیان دو بنده از بندگان ملک ریان
یکی ساقی ملک بود که او را بوما گفتندی و دیگر طباخ که او را مجلت خواندندی ملک بر ایشان گمان برده بود که او را زهر دهند حکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف بزندان در آمدند و یوسف ع
در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی ... گویند ساقی و طباخ فی الحال هر دو خواب دیده بودند یوسف ع را امتحان
کردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی ام اصل تاکی هست و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست
من است اعصر خمرا می فشارم در وی انگور را انگور عنب خمر باعتبار ما یؤول الیه است و قال الآخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که

أَحْمِلُ می بینم فَوْقَ رَأْسِي بر زبر سر خود خُبْزًا نانی را و آن سه سفره نان بود تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ می خورند مرغان از آن نان و من می پایم نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ خبر ده ما را به تعبیر این دو خواب إِنَّا نَرَاكَ
بدرستیکه ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران با اهل زندان نیکوئی میکنی یا با تاویل رؤیا یوسف نخواست که تعبیر خواب ایشان که بد بود بازگوید پیدا در آن مکر دینی متوجه بود و بهر یکی پس از جواب
ایشان اعراض فرمود قَالَ گفت یوسف لَا يَأْتِيكُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ طعامی خوردنی که روزی داده شوید بوی إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بحقیقت وی یعنی بگویم
رنگ و مزه آن طعام قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف گفت که این معجزه من است
نه عرافت و کهانت ذَٰلِكُمَا این که گفتم شما را مِمَّا عَلَّمَنِي از آن چیزیست که بیاموخت مرا رَبِّي پروردگار من بالهام و وحی إِنِّي تَرَكْتُ بدرستیکه من دست بداشتم مِلَّةَ قَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ کیش گروهی را که نمی گروند بِاللَّهِ بخدای وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشان است بآخرت وَ
اتَّبَعْتُ و پیروی کرده ام مِلَّةَ آبَائِي کیش پدران خود را إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ابراهیم و اسحاق پسرش و یعقوب که پسر او است اظهار ذکر آبا بجهت آنکه از اهل بیت نبوت است
یا بجهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام او مَا كَانَ لَنَا روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم أَنْ نُشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بخدای چیزی را بلکه او را می پرستیم بیگانگی ذَٰلِكَ
این توحید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خداست عَلَيْنَا بر ما که بوحی ما را آگاه داده اند وَعَلَى النَّاسِ و این از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیاء را بارشاد ایشان فرستاده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لَا يَشْكُرُونَ سپاس نمی گذارند آن فضل و موهبت را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان
متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خَيْرٌ بهتر است أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه در ذات و صفات الْقَهَّارُ غالب بر همه مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما
مِنْ دُونِهِ بغیر او إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهان سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید آنها را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا فرو
نفرستاده است خدای به پرستش آنها مِنْ سُلْطَانٍ از هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت إِلَّا لِلَّهِ مگر خدا را
که مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ که مپرستید مگر او را ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این است دین مستقیم در روش درست و راست وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند پس نمی شناسند راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان می شوند يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَمَّا أَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است
بعد از سه روز بکار خلاص یابد فَيَسْقِي رَبَّهُ پس بیاشاماند مر رب خود را خَمْرًا شراب چنانچه پیشتر می بوده وَأَمَّا الْآخَرُ و اما آن دیگری که طباخ است فَيُصْلَبُ پس بر آویخته شود بر دار و
در آنجا بماند تا متعفن گردد فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَأْسِهِ از کاسه سر وی پس ایشان یا یکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف گفت قُضِيَ الْأَمْرُ
الَّذِي حکم کرده شده و محکم ساخته گشت کار آن خواب که فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ و گفت یوسف لِلَّذِي ظَنَّ مر آنکس را که دانست
أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا که او از زندان و قتل رهائی خواهد یافت از آن دو تن یعنی ساقی را گفت اذْكُرْنِي یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی حال مرا بگو که بی جرم محبوسم تا مرا از محنت
باز رهاند مظلوم کو هست اندرین زندان غریبی ز عدل شاه دور است این که بی تقصیر چنینش بسته میپسند رنجور کسی است این طریق معدلت دور آورده اند که چون سه روز برآمد ملک کس فرستاد و طباخ را
خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و مرغ چشم از کاسه سر او بیرون آورد و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود بکار منصب نخستین باز دادند او چون بمرتبه تقرب رسید و از نماز و جاه و دولت
سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف در زندان
بِضْعَ سِنِينَ چند سال بضع عدد است مبهم میان سه و نه گویند یوسف بعد از این واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل
از حسن بصری رح نقل میکند که روزی جبرئیل عم بزندان درآمد یوسف او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین چه سبب است که می بینم ترا در منزل گنه کاران جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین
ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاص خود میدانستی و بدو استشفاع می کنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من راضی هست یا نه گفت
آری از تو خشنود است گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی است از من هیچ باک ندارم فی المثنوی المعنوی قطعه پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین گرچه تقصیر از بحر و سحاب تا تو
خواهی از رنگ ... اما چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی دید مهیب و بامداد تمام حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک إِنِّي أَرَىٰ بدرستیکه من خواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
هفت گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند و پس از آن يَأْكُلُهُنَّ می خوردند ایشان را و فرو بردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیادت نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ ۱۵ ع
و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ خشک یعنی رسیده و بدرو در آمده پس آن خوشهای خشک بر آن
خوشهای سبز پیچیدند و در خاک برگردانیدند ایشان را و بپوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ فتوی دهید مرا در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب مرا تعبیر کنید قَالُوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابهای شوریده است وَمَا نَحْنُ
نیستیم بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ دانایان ما تعبیر رؤیای صادقه می کنیم و این از قبیل منامات باطله است ملک ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه

خورده گیا این مشکل من که کشاید و راه بتعبیر این واقعه که بمن نماید **مصرع** یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ⁂ ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف یاد آمد وَقَالَ الَّذِي نَجَا
مِنْهُمَا و گفت آنکسیکه نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را
بِتَأْوِيلِهِ به تعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسیست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته فرمود که رو و برخیز و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان در آمد
و زمین خدمت ببوسید و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده مرا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه يَأْكُلُهُنَّ میخورند ایشان را
سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه خشک که گرد بر آن سبزها پیچیدند و خشک ساختند همه را که دانای جهان از توجیه جواب گوی
لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که به برکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را و شرف و فضل ترا معلوم
کنند و بسوی خویش بخوانند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارتست بدانها دَأَبًا زراعتی بعادت مستمره
خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از سوسه و از آفات ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندک یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ پس ازین سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که
عجاف عبارت از ایشانست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانیکه در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن
سالهای قحط إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالها عَامٌ فِيهِ سالی
که در آن يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان با باران داده وَفِيهِ يَعْصِرُونَ و درین سال که بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و
ع ۱۶
این کنایتست از کثرت اثمار و گفته اند اشارتست بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسپند و این عبارتست از فراخ سالی است چون یوسف تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک
آمد و در محفل عام آن سخن را بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي
بِهِ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن وقت که آمد بوی فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ گفت باز گرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست
کن ازو بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي چه بود حال آن زنانی که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند ایشان دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ
بمکر زنان و کید ایشان داناست یوسف خواست که بیگناهی او بر ملک آشکار گردد تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن به ملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف رسانید ملک
آن زنان را جمع کرد و زلیخا را نیز بیاورد و پس جهت تحقیق مهم قَالَ گفت ملک با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب میکردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس
وی یعنی کام دل خود از وی میجستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاک است خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر وی
هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد و عشق بکمال رسیده بود و نیز پاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ
اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال صحبت او کردم وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ و بدرستیکه او از راست
گویانست آنجا که با عزیز گفت که هی راودتنی عن نفسی **نظم** بجرم خویشتن کرد اقرار مطلق برآمد زو صدای حصحص الحق بگفتا نیست یوسف را گناهی منم در عشق او گم کرده راهی منم خویشتن خواهم
چو کام من نداد از پیش راندم ملک بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف کردند یا بخصوص ایشان را عقاب کنیم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذَٰلِكَ این درخواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند
عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ آنکه من خیانت نکرده ام او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت اهل او در حق تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر معلوم کند که خدا لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش نگذارد
كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگان را پس یوسف خواست که تنبیه کند برای آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت
ربانی حمایت نماید معصوم کار از نفس عذار چه نوع کار آید این کلمات از لبی در آورد

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي

و پاک نمی کنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از همه عیب پاکست
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستیکه نفس من فرماینده است بِالسُّوءِ به بدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ولیکن آنرا که بخشد بر وی پروردگار من که از فرمان نفس ایمن آید إِنَّ رَبِّي
بدرستیکه آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصد را که بفعل نیاید رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت حمایت ما را درده اند که چون با ملک سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی و بدیدار
یوسف زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ و گفت ملک مصر بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص کنم او را برای خود و مهمات مملکت را بوی تفویض کنم
را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه به زندان فرستاد و به تعظیم تمام یوسف را از زندان بیارگاه آوردند در خبر است که چون یوسف از زندان بیرون آمد اهل زندان که با وی
بودند خروش بر آوردند و یوسف ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و لا تعم علیهم الاخبار و چون نزدیک ملک رسید ملک تمام شهر را استقبال فرمود **نظم** ز قرب مقدمش
خبر یافت استقبال و چون بخت لیاقت کشید در کنار خویشتن تنگ چو سر کلک و شمشاد کرد که به پهلو خود بر تخت بنشاند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام

سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ملک ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستیکه تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه و قدری أَمِينٌ موتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از مناصب
بخواه و التجا کن وزارت با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف گردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل از ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان
إِنِّي حَفِيظٌ بدرستیکه من نگاه دارنده و ضبط کننده ام بهیچ وجه از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک بر چه سازم حال از اصلاح تا باشد یا نگاهدارنده حسابم و دانا بلغت هرکه با من سخن گوید آورده اند
که یوسف هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکورست که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف مقرر کرد و تاج مکلل بجواهر بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام اختیار
مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهده یوسف واگذاشت اندک زمانی عزیز از رشک و حسد در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف درآورد و حق
سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد افرائیم و منشا و تفصیل این حالات حواله بجواهر التفسیرست وَكَذَٰلِكَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان گردانیدیم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف را بحکومت يَتَبَوَّأُ مِنْهَا تا بود که جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرض داشت حَيْثُ يَشَاءُ هرجا که میخواست ع ۷
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم نعمت خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَن نَّشَاءُ هرکرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع و باطل نمیگردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اجر نیکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ
و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهترست لِّلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف با حسان و تقوی از قعر
چاه بتخت و جاه رسید عیب بنیاد عجبی کسی قدرت که او جامع صبر و تقوی شناخت الفقصه یوسف مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی
بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل می شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط می ساخت تا سالهای قحط درآمد و در زمین مصر و شام تنگی تمام شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند
سال اول نقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم حلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم بخط
بندگی دادند یوسف صورت حال بملک عرض کرد ملک گفت همه بنده تواند و اختیار ایشان تراست یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بود
بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی که درباره او سخنی بی ادبانه
نرسد و نتواند گفت آورده اند که از قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب تنگ شده پسر یعقوب گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل
بدلخواه ایشان می سازد **نظم** ز احسانش آسوده برنا و پیر ز در گشته خوشدل غریب و فقیر ، بخشش ز ابر بهار افزون ، صفات کمالش ز غایت برون اگر فرمای برویم و طعام از بهر گرسنگان کنعان بیاریم
یعقوب اجازت فرمود بنیامین را بجهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هریک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند وَجَاءَ
و آمدند إِخْوَةُ يُوسُفَ برادران یوسف از کنعان بجانب تو فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس درآمدند بر وی و رسم خدمت بجا آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشانرا در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ و ایشان
او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از وقت ایشان گذشته بود با آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف از ایشان پرسید که شما چه کسانید
که جاسوسان را میمانید گفتند ای ملک معاذالله ما پسران یک پدریم که یعقوب بن اسحق است یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ بخورد و یکی را پدر بجهت خدمت
خود نگاه داشته و ده تن بملازمت آمده ایم یوسف گفت این چگونه باشد که شمارا شناسد گفتند ما درین مردم مصر ما را کسی نمی شناسد یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید تا حال شما
محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی را باز داشت و یوسف بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت
یوسف کار ایشان را و هریک را یک شتر بار گندم داد گفتند یک شتر وار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدرست بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم بشماره ایشان مبالغه نمودند قَالَ گفت
یوسف ائْتُونِي بیارید بمن بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ که من تمام میدهم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم
وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ
عِندِي پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من نیایید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ گفتند زود او را از پدرش بخواهیم و درین باب کوشیم در آن وَإِنَّا
لَفَاعِلُونَ و بدرستیکه ما کننده ایم آنچه را که گوییم وَقَالَ و گفت یوسف لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ مر غلامانرا که کیل غلات که تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده بودند
و آن ادیم و کفشی چند بود یوسف نخواست که گندم به بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد
کرد که آن بضاعتها چون بعوض گندم بوده باز آرند و از این جهت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انقَلَبُوا چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار
بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند و برادر مرا بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنگاه که بازگشتند فرزندان یعقوب إِلَىٰ أَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع
کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر این بار بنیامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا بگیریم کیل از برای خود و برادر وَإِنَّا لَهُ
و بتحقیق ما او را لَحَافِظُونَ نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب که ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را امین دارم عَلَيْهِ بر وی یعنی بر بنیامین إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ مگر چنانکه امین
ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِن قَبْلُ پیش ازین که گفتند و إنا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا پس خدای بهتراست از جهت نگاهداشتن و

حفص حافظا خوانده یعنی او است بهتر در حالیکه نگاه دارنده است پس توکل بر وکنیم و کار خود بدو گذاریم وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ و او بخشنده ترین بخشندگان است شاید که بر ما رحمت آورد
بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نگرداند وَلَمَّا فَتَحُوْا و آن هنگام که بکشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوْا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند
یوسف رُدَّتْ اِلَیْهِمْ بازگردانیده بود در بستان قَالُوْا یٰۤاَبَانَا گفتند ای پدر مَا نَبْغِیْ چه چیز مطلبیم از احسان بالای این که هٰذِهٖ بِضَاعَتُنَا این است بهای که از غله
رُدَّتْ اِلَیْنَا باز گردانیده اند بما پس بعد از اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِیْرُ اَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ اَخَانَا و نگاه داریم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ
بستانیم کَیْلَ بَعِیْرٍ پیمودن شتری یعنی یک شتر وار بمصاحبت برادر زیادت بریم یعنی یک شتر وار ذٰلِکَ کَیْلٌ یَّسِیْرٌ پیمودن اندک است و ملک این مقدار را با مصاحبت او بخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب
لَنْ اُرْسِلَهٗ هرگز نمی فرستم بنیامین را مَعَکُمْ با شما حَتّٰی تُؤْتُوْنِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِّنَ اللّٰهِ پیمانی موکد بذکر خدای در پیمان قرار داده که او را بشما دهم
و سید المرسلین و آله و اصحابه اجمعین لَتَاْتُنَّنِیْ بِهٖۤ که بیارید بمن او را اِلَّاۤ اَنْ یُّحَاطَ بِکُمْ مگر آنکه گرد شما در آورده شود عذابی یعنی هلاک شوید ایشان قبول کردند
سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند فَلَمَّاۤ اٰتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان و عهد خود قَالَ گفت یعقوب اللّٰهُ که خدای است عَلٰی مَا نَقُوْلُ بر آنچه میگوئیم از عهد
و پیمان وَکِیْلٌ نگاهبان و گواه مطلع است وَقَالَ و گفت یعقوب از روی شفقت یٰبَنِیَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوْا در میائید در شهر مصر مِنْۢ بَابٍ وَّاحِدٍ از یک در یعنی همه
برادران باهم از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد بشما نرسد چون شما را با این جمال و هیأت و شوکت و ابهت به بینند وَّادْخُلُوْا و در آئید مِنْ اَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ
از درهای متفرقه و آن شهر را چهار دروازه بود و هر طائفه وارد که یعقوب در اول مهر پدر پیدا کرده و آخر بندگی اشکارا کرد و گفت وَمَاۤ اُغْنِیْ عَنْکُمْ
که کردم مِّنَ اللّٰهِ از قضای خدای مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز زیرا که حذر دفع قدر نمیکند هیث من جهد همی کنم قضا میگوید بیرون از کفایت تو کاری دگر است اِنِ الْحُکْمُ نیست حکم اِلَّا
لِلّٰهِ مگر خدای را هر چه خواهد عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بر او توکل کردم من وَعَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُوْنَ و بر او باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت
و من یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوْا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب مِنْ حَیْثُ اَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را اَبُوْهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا
کَانَ یُغْنِیْ بود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان یعنی یعقوب مِّنَ اللّٰهِ از قضای خدای که درباره ایشان واقع شده بود مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز را البته
اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب مضاعف گشت پس بر یعقوب فایده نداد اِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِیْ نَفْسِ یَعْقُوْبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی
در آن وقت قَضٰىهَا ظاهر کرد آن را و وصیت کرد بآن وَاِنَّهٗ لَذُوْ عِلْمٍ و بدرستیکه یعقوب خداوند دانش بود و بقضا و قدر مبدا انست لِّمَا عَلَّمْنٰهُ مر آنچه
بود یم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما اغنی عنکم وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا یَعْلَمُوْنَ نه میدانند سر قدر را با جاهل اند با آنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نشود
تدبیر کننده و تقدیر برندانند + تقدیر خداوند تدبیر نماند + وَلَمَّا دَخَلُوْا عَلٰی یُوْسُفَ و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف در بارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته بود
نقاب بروی کشیده پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف گفت که دانستم
و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها ماند
در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف بفرمود تا گلاب بر روی او زدند چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت
یک خوان نشستند مرا برادری بود از پدر و مادر من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر این خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق
و بیهوشی من از این بود یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان و برا برداشتند و در پیش او آوردند و او را نزد خود طلبید
بسوی خود اٰوٰۤی اِلَیْهِ اَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد باز بگریست یوسف گفت
چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف چون یوسف این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت اِنِّیْۤ اَنَا اَخُوْکَ
فَلَا تَبْتَىِٕسْ پس اندوهناک مباش بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف بدید
یوسف کرد و بزبان حال گفت هیث
نمیکنم یوسف گفت ای برادر
باک ارم پس یوسف فرمود که نزد برادران رو بنیامین مرا حقی ... کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ
هنگام که کارسازی کرد ایشان را جَعَلَ السِّقَایَةَ بنهاد سقایه را آن مشربه ... فِیْ رَحْلِ اَخِیْهِ
طعام آن را پیمانه ساخته بود ...

ع ٢

بر او ندا درداد منادی از ملازمان یوسف ع از عقب کاروان رسید پس ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آگهی کرد ندا کننده که اَیَّتُهَا الْعِیْرُ ای کاروانیان اِنَّکُمْ لَسٰرِقُوْنَ بدرستیکه شما دزدانید یعنی
یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند ندا کننده این سخن بی اجازت یوسف گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قَالُوْا گفتند وَاَقْبَلُوْا عَلَیْهِمْ و روی آورده بدیشان چیست
مَاذَا تَفْقِدُوْنَ چه چیز گم کرده اید که میجوئید قَالُوْا نَفْقِدُ گفتند میجوئیم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملك که پیمانه غله بوده وَلِمَنْ جَآءَ بِهٖ و برای هر کس که بیارد آنرا حِمْلُ بَعِیْرٍ شتر وار
طعام حاضر است وَاَنَا بِهٖ زَعِیْمٌ و من که منادی ام آنرا کفیلم و پاینده آن قَالُوْا تَاللّٰهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ بر آینه شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بارها نهاده بود در بار اول حرف
این نوبت بیاوردیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند مَا جِئْنَا نیامدیم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق
ازیم وَمَا كُنَّا سٰرِقِیْنَ و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوْا فَمَا جَزَآؤُهٗ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان اِنْ كُنْتُمْ كٰذِبِیْنَ اگر باشید شما دروغ گویان
در ابرای ذمه خود یعنی جزای چه میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قَالُوْا جَزَآؤُهٗ گفتند جزای سرقه سارق مَنْ وُّجِدَ فِیْ رَحْلِهٖ گرفتن
آن کس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَآؤُهٗ پس همون است جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین ما كَذٰلِكَ نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ یعنی پاداش میدهیم ستمکاران
دزدان را پس [illegible] فَبَدَاَ بِاَوْعِیَتِهِمْ [illegible] قَبْلَ وِعَآءِ اَخِیْهِ [illegible] ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ
وِّعَآءِ اَخِیْهِ از بار برادر او كَذٰلِكَ كِدْنَا لِیُوْسُفَ [illegible] تعلیم دادیم یوسف را الهام برادران یوسف [illegible] مَا كَانَ نبود یوسف [illegible]
لِیَاْخُذَ اَخَاهُ که بگیرد برادر خود را فِیْ دِیْنِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب دزد ضرب و تعزیب بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف برادر خود را اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر
بخواست خدای [illegible] نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت مَّنْ نَّشَآءُ هر کرا خواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِیْ عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِیْمٌ دانا است که
درجه او بلندتر است [illegible] یوسف ع [illegible] قَالُوْٓا اِنْ یَّسْرِقْ گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فَقَدْ سَرَقَ پس بدرستیکه دزدی کرد
اَخٌ لَّهٗ برادر [illegible] مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی یوسف ع در معالم و کشاف و مدارک آورده که در خانه خاله یوسف ع [illegible] یوسف آن
مرغ بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فَاَسَرَّهَا یُوْسُفُ پس نهان داشت یوسف آن مقاله را فِیْ نَفْسِهٖ در نفس خود وَلَمْ یُبْدِهَا لَهُمْ و ظاهر نکرد آن
برایشان قَالَ گفت با خود یوسف که اَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا شما بدترید از جهت منزلت [illegible] وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا تَصِفُوْنَ بآنچه شما
صفت میکنید [illegible] روبیل [illegible] آتش خشم [illegible] سر از جامه بیرون کرد
و گفت ای ملک [illegible] فریاد [illegible]
چون دست او بروبیل رسید [illegible] آل یعقوب [illegible]
آمدی چون دیگری از آل یعقوب [illegible]
آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان [illegible]
ایشان چون دیدند که [illegible] قَالُوْا یٰٓاَیُّهَا الْعَزِیْزُ گفتند ای عزیز اِنَّ لَهٗٓ اَبًا شَیْخًا كَبِیْرًا [illegible] پیر بزرگ سال و عظیم القدر
و بعد از [illegible] فَخُذْ اَحَدَنَا مَكَانَهٗ [illegible] اِنَّا نَرٰىكَ مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ [illegible]
[illegible] قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت یوسف ع پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی اَنْ نَّاْخُذَ [illegible] اِلَّا مَنْ وَّجَدْنَا مگر آنرا که یافتیم
مَتَاعَنَا عِنْدَهٗٓ متاع خود را نزد وی [illegible] اِنَّآ اِذًا [illegible] لَّظٰلِمُوْنَ [illegible] فَلَمَّا اسْتَیْـَٔسُوْا [illegible] مِنْهُ ع ۳
از یوسف [illegible] خَلَصُوْا نَجِیًّا [illegible] قَالَ كَبِیْرُهُمْ گفت بزرگ ایشان [illegible] یعنی روبیل
[illegible] اَلَمْ تَعْلَمُوْٓا [illegible] اَنَّ اَبَاكُمْ قَدْ اَخَذَ عَلَیْكُمْ [illegible] مَّوْثِقًا [illegible] مِّنَ اللّٰهِ [illegible]
[illegible] وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُّمْ فِیْ یُوْسُفَ
[illegible] فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ [illegible] حَتّٰى یَاْذَنَ لِیْٓ اَبِیْٓ [illegible] اَوْ یَحْكُمَ اللّٰهُ لِیْ
[illegible] وَهُوَ خَیْرُ الْحٰكِمِیْنَ [illegible] اِرْجِعُوْٓا اِلٰٓى اَبِیْكُمْ
[illegible] فَقُوْلُوْا یٰٓاَبَانَآ اِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ [illegible] وَمَا شَهِدْنَآ اِلَّا بِمَا عَلِمْنَا [illegible]
[illegible] وَمَا كُنَّا لِلْغَیْبِ حٰفِظِیْنَ [illegible]

یا خود او مباشر این امر بوده وَاسْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل آن دهی که كُنَّا فِيهَا بودیم با در آن یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از ان کاروان نیز سوال کن
اَقْبَلْنَا فِيهَا که ما روی نهاده بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب وَاِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستیکه ما راستگوئیم فرزندان یعقوب بحکم
یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما اَنْفُسُكُمْ نفسهای شما اَمْرًا
کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگرنه ملک چه میداند که جزای سارق استرقاق است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبری است نیکو عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَأْتِيَنِي شاید که خدای بیارد بمن
بِهِمْ جَمِيعًا همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناتر است بحال من الْحَكِيمُ راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب از غایت
ملال توجه بیت الاحزان فرمود وَتَوَلَّى عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان خود وَقَالَ يَا اَسَفَى و گفت ای اندوه من عَلَى يُوسُفَ بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت
پناه صلعم از جبرئیل پرسید که وجد یعقوب و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هر کس
در آتش مفارقت آن برابر یعقوب بسوخت که چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال از چشم یعقوب اشک گریه خشک نشد و از زبان فرقت جگر گوشه پشت مبارک وی خمیده گشت
گرفت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد **بیت** دردیست درین سینه
که گفتن نتوانم * وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم * چون فرزندان زیاد یا اسفی شنیده اضطراب بر ایشان مستولی شد قَالُوا گفتند تَاللّٰهِ تَفْتَؤُا بخدای که همیشه باشی بناله و زاری
تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتّٰى تَكُونَ حَرَضًا تا وقتیکه بیمار شوی بیمار مشرف بر موت اَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت یعقوب
ای فرزندان من اِنَّمَا اَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّي وَحُزْنِي غم و اندوه خود را اِلَى اللّٰهِ بخدای نه بشما و نه غیر شما زیرا که کس بکس بیان و چاره مکن بیچارگان دست **قطع** حاجتی
را که از تو میجویم * با کسی که با تو میگویم * راز گویم بخلق خوار شوم * با تو گویم بزرگوار شوم * و در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب گفت اِنَّمَا اَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي اِلَى اللّٰهِ حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد
که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی باین اگر که تو کردی من ایشان را زنده ساختمی و بتو رسانیدمی و این فرموده بود که یعقوب گفت وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا
لَا تَعْلَمُونَ و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و در رسیدن وی بمن گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب پرسید که روح یوسف را قبض کرده گفت
نی یعقوب بدان امیدوار گشت گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحص کنید مِنْ يُوسُفَ وَاَخِيهِ از حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نومید مباشید
مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ از رحمت و فضل خدای اِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستیکه نومید نشوند مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ از رحمت و فرج خدای تعالی اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب
علیه السلام نامه نوشت برینوجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما اهل بیتیم که بلا را موکل گردانیده اند بجدم ابراهیم را دست و پا بر بسته
در آتش نمرود افکندند حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای تعالی برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوستترین فرزندان من برادران او را بصحرا بردند
پیراهن خون آلوده من آورده گفتند او را گرگ خورد و من در فراق او چندان گریستم که چشمم سفید شده و او را برادری بود که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاهداشته ای و ما
نه از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بر آید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو دعای کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد و السلام پس نامه بفرزندان داد و ایشان را که بضاعتی از پشم و روغن
و پنیر و امثال آن ترتیب داده بودند ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادر را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق برادر روی بدرگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ پس آن هنگام که در آمدند برادران
بر یوسف قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مَسَّنَا رسید ما را وَاَهْلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ و آورده ایم بضاعتی چند مزجاة یعنی اندک و بی اعتبار
فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت یا بزیادت از بهای متاع اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ جزا دهد تصدق کنندگان را بپاداش
نیکو آنان که از روی تفضل تصدق می نمایند گویند نامه یعقوب را برگوشه تخت نهادند چون یوسف نامه را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفته قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ
آیا میدانید مَا فَعَلْتُمْ آنچه کردید بِيُوسُفَ وَاَخِيهِ بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آنست که او را خوار و بی اعتبار میداشتند
بمرتبه که با هیچ یک سخن نمی گفتی الا از روی عجز و مذلت پس یوسف فرمود که آیا شما دانسته اید قبح آنرا که با یوسف و برادر کردید و آیا از آن توبه فرموده اید اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ در آن وقت شما
نادان بودید یعنی نرسیده و منتج و حسود و جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردید یوسف این سخن از روی مناصحت گفت نه بروجه معاتبت آنگه نقاب برفکند و تاج
از سر برگرفت چون ایشان را نظر بران شکل و شمایل افتاد قَالُوا گفتند اَئِنَّكَ لَاَنْتَ يُوسُفُ استفهام تقریری است یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نیست **بیت**
که در دار ز همه خوبان رخ چنین که تو داری * تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری * قَالَ اَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا اَخِي گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین است قَدْ مَنَّ اللّٰهُ بدرستیکه منت نهاد
خدای عَلَيْنَا بر ما بسلامت و کرامت اِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستیکه هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق خدا لَا يُضِيعُ ضایع نکند
اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند روی بخجلت در آورده خواستند که

یوسف را بوسه دادند یوسف از تخت فرود آمده ایشانرا در کنار گرفت قَالُوْا تَاللّٰهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ اٰثَرَكَ اللّٰهُ برگزید خدای ترا عَلَیْنَا بر ما وَاِنْ كُنَّا و بدرستی که
بودیم لَخٰطِئِیْنَ گناهکاران بجای این بدان عملها که کرده ایم قَالَ گفت یوسف در جواب ایشان لَا تَثْرِیْبَ هیچ سرزنش نیست عَلَیْكُمُ الْیَوْمَ بر شما امروز یعنی دیگر باره برگناه شما بر روی شما نیارم
یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ بیامرزد خدا مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ و او بخشنده ترین بخشندگانست ابیات بابی بشنو و جهانگیر شاه باشی بشنو بر زلیخا [illegible]
شاهی [illegible] برادران بر چه خواهی [illegible] نوازش بر گناه دل برادران تازه ساخت بکار چه دل افگار بر داخت و گفت اِذْهَبُوْا بِقَمِیْصِیْ هٰذَا ببرید این پیراهن مرا و پیراهن خلیل بود که
جبرئیل در قعر چاه بر یوسف پوشانیده بود و حق رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَاَلْقُوْهُ پس بیفگنید آنرا عَلٰی وَجْهِ اَبِیْ بر روی پدر من یَاْتِ بَصِیْرًا تا باز گردد بینا و ببیند جمال
اول باز و وَاْتُوْنِیْ و بیارید بمن بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِیْنَ همه کسان خود از اهل و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن هم
من ببرم که شاید فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف پیراهن بوی داد و اسباب راه بجهت پدر و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادر
متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِیْرُ و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف
را بمشام یعقوب رسانید قَالَ اَبُوْهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او اِنِّیْ لَاَجِدُ بدرستیکه من می یابم رِیْحَ یُوْسُفَ بوی یوسف را لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُوْنِ
اگر شما بنقصان عقل مرا نسبت نکنید و نگوئید که پیر شده و سخن خرافت رسیده قَالُوْا تَاللّٰهِ گفتند آنها که حاضر بودند بخدای که بدرستیکه تو هنوز لَفِیْ ضَلٰلِكَ الْقَدِیْمِ در آنچه در بیان حیرت قدیمی
که در افراط محبت یوسف از بسکه ذکر او کنی و توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّا اَنْ جَآءَ الْبَشِیْرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران
از لیست روز [illegible] آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده اَلْقٰىهُ بیفگند پیراهن یوسف را عَلٰی وَجْهِهٖ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِیْرًا پس گشت بینا و با احفاد خود قَالَ
گفت اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا نه گفتم شما را اِنِّیْ اَعْلَمُ که من میدانم مِنَ اللّٰهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس
راه و [illegible] و دیگر روز [illegible] بوده و بگوروان [illegible] و برادران دیگر رسیده بدست و پای پدر افتادند قَالُوْا گفتند یٰۤاَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوْبَنَا
گناهان ما را اِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم خٰطِئِیْنَ گناهکاران قَالَ گفت یعقوب سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّیْ از پروردگار خود اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ بدرستیکه
او آمرزنده ایمانست بهجو ذنوب الرَّحِیْمُ مهربان است بر بندگان بگشت کردیست تاخیر کرد تا شب جمعه با وقت سحر که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف از ایشان عفو
کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد و چون بمصر رسید شب جمعه بود نماز و بعد از تهجد روی بقبله باستاد و یوسف را در قفای خود و بعد از برادران را در عقب او داشت و دعا کرد و
فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب بنزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان و تمام اهل مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان
بر بالای بلندی برآمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند و تعجب می نمودند جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت این لشکر و تجمل عجب میدار بالا نگر که جنود ملک از زمین تا به فلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج
مسرور اند چنانچه در مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدرت سلام کند در خبر است که یعقوب
پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیك یا مذهب الاحزان و هر دو بیکبار دست در گردن یکدیگر آورده از شادی میگریستند قطعه چه خوش حالی است روی یار دیدن پس از عمری
بهجر یار رسیدن بشادی در آغوش کردن بکام دل زمانی آرمیدن بگفتن سخن وز هم شنیدن ز دلبر حال هجر آغاز کردن ز عاشق دفتری غم باز کردن پس
نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بود یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوْا عَلٰی یُوْسُفَ پس آن هنگام که در آمدند بر یوسف در آن منزل اٰوٰۤی اِلَیْهِ
اَبَوَیْهِ جای داد بسوی خود پدر و مادر خود را و خاله مادر او بوده ... آنجا مادر بپدر یوسف داده و دیگرباره پدر و مادر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادر زادگان را نوازش نمود وَقَالَ ادْخُلُوْا مِصْرَ و گفت در آئید بمصر اِنْ شَآءَ
اللّٰهُ اٰمِنِیْنَ اگر خواهد خدا در حالیکه ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا داخل است در امن در دخول چون بمصر آمدند ایشانرا بمنزل خود فرود آورد وَرَفَعَ اَبَوَیْهِ و بر داشت
پدر و خاله خود را یعنی بالا برد عَلَی الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوْا لَهٗ و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران سُجَّدًا همراه او سجده کنان در حالیکه سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آنزمان سجده بود
یوسف نگاه [illegible] بسجده فرمود وَقَالَ و گفت یوسف یٰۤاَبَتِ ای پدر من هٰذَا این سجده کردن شما تَاْوِیْلُ رُءْیَایَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ
پیش ازین در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستیکه گردانید آنرا رَبِّیْ حَقًّا پروردگار من راست وَقَدْ اَحْسَنَ بِیْۤ و بدرستیکه نکوی کرده است بمن آفریدگار من اِذْ اَخْرَجَنِیْ چون بیرون آورد مرا
مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَآءَ بِكُمْ و آورد شما را مِّنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب در آنجا نشسته
و آن نزدیک کنعان بود یوسف در بیت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم مِنْۢ بَعْدِ اَنْ نَّزَغَ الشَّیْطٰنُ
از پس آنکه تباه کرد شیطان و فتنه انداخت بَیْنِیْ میان من وَبَیْنَ اِخْوَتِیْ و میان برادران من اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه پروردگار من لَطِیْفٌ رساننده نیکی است لِّمَا یَشَآءُ
هر که را خواهد اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِیْمُ بدرستیکه او داناست باحوال وجود تدبیرات الْحَكِیْمُ حکیم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده است چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت

یعقوب علیه السلام از وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر و مادر را در واقعه دید که میگویند ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا بسه روز دیگر نزد من آئی یوسف از خواب بیدار
گشت و برادران را طلبیده وصیتها کرد و یهودا را ولی عهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستیکه دادی مرا مِنَ
الْمُلْكِ پادشاهی و مملکت داری وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمین أَنْتَ وَلِيِّي
توئی یار من و متولی کار من فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرای و در آن سرای تَوَفَّنِي بمیران مرا مُسْلِمًا در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی بر اسلام بمیران وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا
بِالصَّالِحِينَ به پدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود رخت بدار وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده دیگر
بعضی ابیات در بیان اوراق الفراق افتاده وفات یوسف بدین منوال ذکر میفرماید قطعه نکهت جبرئیل حاضر داشت سیبی که باغ خلد ازان می داشت زیبی چو یوسف را بدست آن سیب داد و زان
بوئید و جان داد * بلی زان نکهت باغ بقا یافت * ازان نکهت بسوی باغ بقا شتافت ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که بسبب ظهور
دلایل اعجاز نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم آنرا بتو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف
بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند به یعقوب و یوسف و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته
وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند اکثر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگرچه حرص می ورزی بر ایمان ایشان بِمُؤْمِنِينَ گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمیخواهی
تو از ایشان عَلَيْهِ بر تبلیغ و اداء احکام یا بر خواندن قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه قصه گویان مزد میخواهند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را
۵ ع
و نه تنها مشرکان که از معجزه تو روی میگردانند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلایل که بر وجود صانع و حکمت او هست فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن
معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بر آن وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند که در آن فکر کنند و از آن عبرت گیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ
و نه گرویدند بیشتر ایشان بِاللَّهِ بخدای تعالی إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر ایشان که شریک آرندگانند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از پی در آورده که الملائکه
بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان غَاشِيَةٌ
عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند
آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ بگو ای محمد هَٰذِهِ این دعوت بتوحید سَبِيلِي راه منست و برین راه ثابتم أَدْعُو میخوانم خلق را إِلَى اللَّهِ بخدای عَلَىٰ بَصِيرَةٍ بر بینائی یا
حجتی روشن أَنَا تأکید ضمیر مستتر است در ادعو وَمَنِ اتَّبَعَنِي و میخوانند بخدای هر که پیروی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاک است خدای از شریکی که شما او را بدان وصف میکنید وَمَا
أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان آورده اند که کافران گفتند خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَا أَرْسَلْنَا
و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردان را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان و حفص نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از
اهل شهرها نه بیابانها در وسیط از امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبری نفرستاده از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرد گفته اند شعر
اضحت نبیتنا انثی نطوف بها * و لم تزل انبیاء الله ذکرانا * أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن بر دیار عاد و ثمود که تکذیب کردند یعنی باید که بکنند فَيَنْظُرُوا پس
ببینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار آنانکه از منکران و مکذبان بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس ایشان نیز در گذشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند
وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعیم او خَيْرٌ بهتر است از لذت فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنرا که پرهیز کردند از شرک و فواحش أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل
نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است بیت * چه نسبت جاه سفلی را بشرف گاه روحانی * چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی * پس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت
خود مغرور نشوند که ما امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند رسولان با کافران قَدْ
كُذِبُوا بدرستیکه تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسول با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بپیغمبران
یاری کردن ما یعنی عذاب قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و تابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران چون
بریشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه های انبیاء و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران ایشان عِبْرَةٌ اعتبار و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی از امام جعفر
صادق رضی الله عنه نقل میکند که مراد از اولو الالباب ارباب اسرار اند پس اعتبار ازین قصه ارباب اسرار را باشد و حقایق که در آینه دل اهل ایقان جلوه نماید محبت دلی در پایه اسرار صفا شده که روشن شد بدیدار
مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ سخنی که بربافته باشند وَلَٰكِنْ و لیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق آنچه پیشتر بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب الهی مصدق و موافق آنست وَتَفْصِيلَ و بیان
كُلِّ شَيْءٍ همه چیز که محتاج الیه بود در دین وَهُدًى و راه نماینده وَرَحْمَةً و بخشایش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که گرویدند بتوحید خدا و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین

سورة الرعد مکیه و آیها ثلث و اربعون آیه **بسم الله الرحمن الرحیم** المر حروف مقطعه مختصر از نامهائی که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المر گفته اند
الف الائی اوست و لام لطف او و میم ملک او و را رأفت او و دیگر قول آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المر معنی انا الله
اعلم و ارى تلك این آیات آیات الکتب آیات قرآنست والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست است جمله مانند
عمل کن ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یؤمنون نمی گروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله الذی رفع السموات آنست که برداشت آسمانها را یعنی بنا
و برداشت بغیر عمد بی ستونی که بر آن قایم باشند ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را بی ستونی که شما ببینید پس لازم می آید که ستون هست
ولیکن مرئی نیست و آن قدرتست که آسمان بدان مرفوع باشد در فواید السلوک آورده که حضرت باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قایمه که ادراک توانید نمود برافراشت و
ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستونی هست اما مخفی است و قائمه موجودات ولیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات والارض یعنی آسمان و زمین
بعدل بر پا هستند نظم آسمان و زمین ز عدل پا بر جاست ... ثم استوى پس قصد کرد على العرش بافرینش عرش یا استولی
باشد بر و باقتدار و نفاذ حکم بر عرش ملک بالا و قصر فرمود بان بحفظ و تدبیر وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بانچه خواست از حرکات ایشان بر ذیل
معین کل هر یکی از ایشان یجری میرود و حرکت میکند لاجل مسمى تا وقتی نام برده شده یعنی بوقتی معین که دور خود با تمام رساند یا جریان او تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت
یدبر الامر تدبیر میکند همه کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت یفصل الآیات بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با امر و نهی و احداث دلایل
قدرت میکند لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزائی که خواهد داد در قیامت توقنون بی گمان گردید و بدانید که هر که قادرست بر آفرینش
این اشیا قادرست بر اعاده و احیا وهو الذی مد الارض و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات باشد وجعل فیها و پیدا کرد
دران رواسی کوههای محکم پا بر جا تا میخ زمین بود وانهارا و پدید آورد در زمین جویهای آب روان ومن کل الثمرات و از همه میوه ها جعل فیها بیافرید در زمین زوجین اثنین
دو صنف شلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بستانی و خشک و تر و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم یغشی
اللیل النهار می پوشاند شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می شود و زاینجا در می توان یافت تغشیه روز نیز بر شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد
ان فی ذلک بدرستیکه درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لآیات نشانهاست بر آفریننده روشن است لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند دران و دانند که کون این اشیا و تخصیص هر یک
بوجهی دلیل است بر وجود صانع حکیم وفی الارض و در زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعه زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته
زراعت است و برخی شوره زار و قدری ریگستان و قطعه سنگستان وجنات و دیگر در زمین بوستانهاست من اعناب از انگور بسیار وزرع و کشتها ونخیل و خرما بنان صنوان چند شاخ
از یک اصل رسته وغیر صنوان و خرما بنان که متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یسقى بماء واحد آب داده می شوند از همه اشجار و زروع بیک آب ونفضل بعضها
و تفضیل میدهیم بعضی را از آن على بعض بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه ها بحسب شکل و لون و رایحه و طعم ان فی ذلک بدرستیکه دران چه ذکر کرده شد لآیات نشانهاست واضح لقوم
یعقلون مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا باراده قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدمست در اختلاف الوان
و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق و طباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکیست و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار بر وی که در صفحه بر صفحی را نتیجه دل باشد موصوف
با انکار و استکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و بر دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + وان تعجب و اگر عجب میداری ای محمد از انکار منکر
کافران مر دلایل وحدت فعجب قولهم پس عجیب است قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند ءاذا کنا ترابا آیا آن وقت که باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که خاک
شده باشیم ءانا لفی خلق جدید آیا باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین می دانستند بعد از آنکه هیچ اثر از آنها نبود و هیچ فکری
نکردند که هر که بر ابداع قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود مثنوی آنکه سد با سافعن کارش بود + زنده کی دادن چه دشوارش بود + اولئک الذین آن گروه آنانند که ایشان کفروا بربهم
کافر شدند به پروردگار خود بجهت انکار ایشان بقدرت بر حشر و نشر واولئک الاغلال و آن گروه اند که غلها فی اعناقهم در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال یا
را امید غلهای آتشین بر گردن ایشان نهند و علامات کفار در دوزخ این باشد واولئک و آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آن
خالدون جاودانند آورده اند که چون حضرت رسالت پناه کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه
میفرماید که ویستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة بعقوبتی که عذاب ایشان را مقدر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال را از این امت صرف کرده
و تقدیر کرده که تا آن حضرت را تا حشر و روز قیامت امهال کنند و آن تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان تا حیات آن

تعجیل است از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان آنرا دیده‌اند چرا
بدان اعتبار نمیکنند و بدیدن مثل آن میطلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند
و تصدیق حق کنند خدای تعالی بیامرزد ایشانرا عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته‌اند یعنی کفر چه بیان ادم جرایم زیان کفر است وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آمرزگار تو لَشَدِيدُ
الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبت است بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته‌اند ذو مغفرت است بر مومن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران بانکار و استکبار محققان
بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی هیچ
احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی بیت ز حق بترس تا غافل نگردی ، مشو نا امید تا بددل نگردی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند
آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نمی‌شود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که مائی طلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی حق تعالی میفرماید که ای محمد
إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و لیس نزد تو اظهار آیات به اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و مر هر گروهی را راه نماینده است
یعنی پیغمبری که مخصوص است بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما طلبید اختصاص بزمان ایشان
داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی‌ترین معجزه من قرآن است فاتوا بسورة من مثله اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد كُلُّ أُنْثَىٰ هر زنی از فرزندان نر و ماده ع ٤
و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ
و آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثه ولد از اعضای زاید و گفته‌اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میباشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت او تا در رحم
چهار است نزد امام اعظم رح و در نوادر از امام شافعی رح نقل میکنند که در یمن زنی پنج بطن بزاد در هر بطن پنج فرزند و الله قادر علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش
ماه است و اکثر نزد امام اعظم رح دو سال است و نزد امام شافعی رح چهار سال است و پیش امام مالک رح پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ نزدیک او باندازه است که از آن
کم و زیاد نشود عَالِمُ الْغَيْبِ او است داننده پوشیده از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا بر حواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او
مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که بپوشد سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا بر دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفای کند و می‌پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ
بشب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیه بر او پوشیده نیست لَهُ مر خدای راست مُعَقِّبَاتٌ از پی
پی آن کس که می‌پوشد و آشکارا می کند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال و افعال او در روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس وی يَحْفَظُونَهُ
نگاه می‌دارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه از وی صادر می‌شود می‌نویسند و ایشان را بررة و کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب
و اصح و اشهر آن است که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته‌اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده نگاه دارندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدا
ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین و گفته‌اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت پناه یعنی مر خدا را فرشتگانند که محافظت آنحضرت می کنند
از عدوان چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشتند و عنقریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نمیکند مَا بِقَوْمٍ آنچه
بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال حمیده را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر
دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از سر و فکر او ای که دلها او در دست داده‌اند و غفلت نورزند آثار فیض با ایشان متصل بود شعر [illegible]
[illegible] وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس رد کرده نشود مر آنرا یعنی کسی نتواند که او را رد کند از خود یا از دیگر
وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ غیر خدای مِنْ وَالٍ کسیکه متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ می‌نماید
را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران است خَوْفًا از برای ترس مسافر که باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم که بباران احتیاج باشد وَيُنْشِئُ و پیدا کند السَّحَابَ
الثِّقَالَ ابر گران باران را وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح با تحمید مقترن میسازد و رعد ملکی است موکل بر ابر که سحاب را میراند و برق تازیانه او است
سلمی از ابن [illegible] نقل میکند که رعد صعقه فرشتگان است و برق آه پر سوز یاران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح میگویند جمیع فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس او
وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد تا بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده‌اند که در سال نهم از هجرت عامر بن
طفیل با اربد بن ربیعه [illegible] گفت که بدیدن محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی در آئی و شمشیر بر فرق وی زن چون بمجلس آمدند عامر بن طفیل آنحضرت
را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد بر تو آیم و لشکر بسیار چه از پیاده و سوار بر سر تو آرم این بگفت و بار دیگر برون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما

بیست ایشان بیامد پا برید گفت گرای محمد وصیت کجا رفت و چرا تیغ نزدی اربد گفت که هر گاه اراده تیغ زدن میکردم ترا میان من و او حایل می شدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد
واربد را بسوخت و عامر نیز در راه بمرد بغده و گویند یهودی بجناب نبوت آمد و گفت یا ابا القاسم خبر ده ما را که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا از زمرد یا از یاقوت
یا از زر سرخ فی الحال از سحاب عقب آن صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال می کنند
فِي اللَّهِ در حق او که او از چه چیز است یا بدل ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را او صف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و او خدای تعالی سخت عقوبت کننده
است بر مجادلان لَهُ مر خدا راست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر او راست سزای آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوة مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَ
الَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه میخوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتان که مشرکان می خوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمی کنند مر ایشان را بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ
كَفَّيْهِ مگر چون اجابت کسی که گشاده باشد هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاه رسد و دلو و رسن نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری آب را
طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا برسد بدهن او وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ و نیست آب رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی تواند که از مرکز
بمحیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت با عابدان همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مر بتان را إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن وَلِلَّهِ
يَسْجُدُ مر خدا را سجده کند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مومنان اند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده
کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواستگی مراد کافران اند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند وَظِلَالُهُمْ و سجده کنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت اشخاص
بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَالْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دوم است از سجدات قرانی و حضرت
شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرانی میکند این را سجود الظلال و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدا را در این خبر و سجده آرد و در
باب دیم از سفر ثانی آورده که از اسرار این آیت یکی آنست که هیچ چیز نیست الا که او را سایه است و آن سایه ساجد است مر حق را و قایم است بعبادت او در هر حال خواه آن عادت مطیع باشد خواه
عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود در آن سجده یکی اند و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال
ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت در دل جماعتی است که قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان نشانده شعر بر آن زخمی شدگان بی نیازیست بر آن مرهم نهد
کین دل نوازیست قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمین یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب داد از قبل ایشان قُلِ اللَّهُ بگو خدا است
چه ایشان را جز این جوابی نیست چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا گرفته اید مِنْ دُونِهِ بجز او أَوْلِيَاءَ بجز از وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون
بدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و میگیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند و مالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ مر نفسهای خود را نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی
یعنی برای خود جز نفعی نمی توانند و برای دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سود دیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى بگو آیا برابری باشند نابینا که عابد
صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستنده خدا است أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابری کنند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت پروردگار أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آیا کافران
ساخته اند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا آفریده اند كَخَلْقِهِ مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی نمی دانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده شرکا
کدام حاصل آنکه ایشان شرکائی گرفته اند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او است
قُلِ اللَّهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیز أَنْزَلَ
فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان مَاءً آبی را فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس رفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت
یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند را یعنی بر زبر آورد وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کورها نهاده آتش
می افروزند چه صفت بعضیت میخواهند یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر وی در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ
مَتَاعٍ یا برای آنکه آلات سکاریت و ادوات محاربت زَبَدٌ مِثْلُهُ کفی است مثل آن کف که بر روی آب است كَذَلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل میزند خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ
حق را و باطل را بالتشبیه میکند یعنی حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت
زوال بکفی که بر روی آب است و بر زبر فلزی باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کفی روی آب و خبث فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً پس برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلزی گداخته بی غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ همچنین میزند خدای مثلها
برای تعقل اهل دریافت و در این آیت علمای تفسیر و ارباب تاویل را لطایف بسیار است بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآن است که حیات دل اهل ایمان بدوست و اودیه دلهای مومنان اند که فراخور استعداد خود از آن نصیب

سجده

معا

میگیرند و زبد هواجس نفسانی است و وساوس شیطانی و آب صافی منبع لسبحق حق است و اگر کسی را عنایت اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیت باشد بگوی که در مطالعه همین محل در جواهر
التفسیر بدان معانی فایز تواند بود و الله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنان را که اجابت کنند لِرَبِّهِمْ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنَى پاداش نیکو است یا مراد از حسنی بهشت است
وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند مر خدا را لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ
و مانند اینها هم دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی بآن مقدار که نقود و اقمشه و امتعه دنیا که هست با آن اضافت کنند و هم در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آن را
تا از عذاب برهند أُولَئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی بسختی حساب که حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد
نصف وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاه است دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ آیا کسی که میداند أَنَّمَا أُنْزِلَ آنکه فرو فرستاده شد إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست است یعنی
حمزه بن عبد المطلب رض كَمَنْ هُوَ أَعْمَى مانند کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه الله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ
خداوند عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله و هم الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا می کنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن
پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه می پیوندند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای بآن أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل یا جدا نی
میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ و خوف می کنند سُوءَ الْحِسَابِ از سختی روز حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر
کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوا و یا بر جهاد ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه روزی داده بودیم بایشان یعنی آنکه واجب بود بر ایشان سِرًّا پنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نیکوی بدی را یعنی در عوض بدی
نیکوی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنة السيئة تمحها
و بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند در برابر آن که ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در وی پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فگن
هر که سنگت زند ثمر بخشش + از صدف یاد گیر نکته حلم + هر که زد بر سرش گهر بخشش + أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند لَهُمْ مر ایشان راست عُقْبَى الدَّارِ سرانجام نیکو یعنی جزای
عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها پایدار که همیشه در آن باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَنْ صَلَحَ و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت مِنْ
آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ و فرشتگان در آیند عَلَيْهِمْ بر ایشان مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای
منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بشارت است بر شما بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ
بانچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوست ترین صفتی است نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه ص بلال را گفت چنان کن که
که فقیر بخدای رسی نه غنی مصرع کانجا فقر از همه مقبول تر زر فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیک است سرانجام سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ و آنانکه می شکنند عَهْدَ اللَّهِ
پیمان خدا را که ایشان گرفته اند مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول وَيَقْطَعُونَ و آنانکه می برند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه خدای فرموده است بآن چیز أَنْ
يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و تباهی در زمین بکفر یا ظلم و معصیت یا فتنه انگیزی أُولَئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ
مر ایشان راست دوری از رحمت وَلَهُمْ و مر ایشان راست سُوءُ الدَّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که
میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر کسی که اراده کند وَفَرِحُوا و شاد شده اند اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرای فِي الْآخِرَةِ
در جنب آن سرای إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که او بقا ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ بگو بدرستیکه خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ گمراه میکند هر که را خواهد مر آنها را که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات و اگر خواهد با وجود مشهود
ع ۹ هزار آیه گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه نماید بسوی خود بی مشاهده آیه مَنْ أَنَابَ هر که باز گردد بتو و آنها چه کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند وَتَطْمَئِنُّ و آرام میابد قُلُوبُهُمْ
دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است
و در فصول از ابن عیینه رح نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه ص است که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام
می یابد دلهای مؤمنان صحابه رض فرمود که مراد اصحاب رسول اند صلعم و در حقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرام دل عارفان بتجلی
اسمای حسنی و دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصى الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته طُوبَى لَهُمْ زندگانی خوش است مر ایشان را
وَحُسْنُ مَآبٍ و نیکوی بازگشت طوبی بشارت است بشادی و خوشی و راحت و فرح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و مشهور آن است که طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ آن در قصر حضرت

رسالت پناه علیه السلام و در بهشت درختی بود که از طوبی ... و دو چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد كَذٰلِكَ یعنی چنانکه رسل پیش از تو فرستادیم اَرْسَلْنٰكَ فرستادیم ترا فِيْٓ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ
بسوی امتی که گذشته است مِنْ قَبْلِهَآ اُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِّتَتْلُوَا تا بخوانی عَلَيْهِمُ بر ایشان الَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ آن چیز را که وحی کردیم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ
و حال آنکه ایشان منکر میشوند بِالرَّحْمٰنِ بخدای بخشاینده که رحمان نام اوست هر آینه مشرکان مکه انکار کردند چون گفتند ایشان را که سجده کنید رحمان را قَالُوْا وَمَا الرَّحْمٰنُ و در صلح حدیبیه نیز حضرت رسالت پناه علیه السلام مرتضی علی
کرم الله وجهه را فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما ندانیم ما الرحمن قُلْ هُوَ رَبِّيْ بگوی ای محمد رحمن آفریدگار من است لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبود سزای پرستش نیست مگر او
عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَاِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی
که ترا متابعت کنیم بقرآن کوههای اطراف مکه را بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمهها و جویها پیدا آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا مردان ما
در باب نبوت تو با سخن گوید آیت آمد وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا و اگر کتابی بودی در عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ رانده شدی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ
الْاَرْضُ یا شکافته شدی بدو زمین چون بر وی خواندندی اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت آن مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت است در اعجاز و نهایت در تذکیر و انذار
بلکه چنان است که کافران میگویند بقرآن تو یا بغیر آن تو باید که اینها واقع شود بَلْ لِّلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِيْعًا مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیزها دارد هرگاه که خواهد این آیتها ظاهر
گرداند اَفَلَمْ يَايْـَٔسِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا آیا نومید نشوند آنها که گرویده اند یعنی مومنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند اَنْ لَّوْ يَشَاۗءُ اللّٰهُ اگر آنرا که خواهد خدای لَهَدَى
النَّاسَ جَمِيْعًا راه نماید همه مردمان را صاحب کشاف گفته یأس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت باز بسته است وَلَا يَزَالُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِيْبُهُمْ برسد ایشان را بِمَا صَنَعُوْا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده اَوْ تَحُلُّ یا فرود آید آن قارعه قَرِيْبًا
بموضعی نزدیک مِّنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مر او کفار که اندکی بشامت تکذیب آن حضرت علیه السلام پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت علیه السلام بحوالی ایشان رفته اموال
و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حَتّٰى يَاْتِيَ تا وقتیکه بیاید وَعْدُ اللّٰهِ وعده خدا که موت است یا قیامت یا فتح مکه اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ خلاف نکند وعده را پس از برای تسلی آنحضرت علیه السلام میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستیکه استهزا کرده اند بِرُسُلٍ بپیغمبران مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو چنانکه این ع ۱۰
قوم در حق تو میکنند فَاَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانرا که نگرویدند و مدتی ایشانرا بگذاشتم در راحت و تن آسانی ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشان را بالعقوبت
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تهدید و تهویل است اَفَمَنْ هُوَ آیا هر کسیکه او باشد قَاۗىِٕمٌ عَلٰي كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی
و دانا و بیننده بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی چنین نباشد یعنی خدای که نگاهدارنده و سازنده کارهاست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و نا
توان است یعنی بتان وَجَعَلُوْا و ساختند کافران لِلّٰهِ مر خدای را شُرَكَاۗءَ انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قُلْ سَمُّوْهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را با اسما
و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آن است که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویید و اطلاق هیچ یک
ازین اسما بر اصنام نمیتوان کرد اَمْ تُنَبِّـُٔوْنَهٗ بلکه خبر میدهید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمیداند فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفای معلوم است اَمْ بِظَاهِرٍ
مِّنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا برای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ
کید و کذب ایشان را وَصُدُّوْا و باز داشته شدند عَنِ السَّبِيْلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر که فرو گذارد خدای او را در ضلالت و گمراهی فَمَا لَهٗ مِنْ هَادٍ پس نیست
او را توفیق دهنده که راه نماید لَهُمْ مر کافران راست عَذَابٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَقُّ و هر آینه عذاب
آنسرای سخت تر و دشوارتر است بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشانرا مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدا مِنْ وَّاقٍ نگاهدارنده که نگاهدارد و نا معذب نشوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِيْ از آنچه بر تو
خوانده ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ وعده داده شده اند پرهیزگاران که بوی در آیند تَجْرِيْ میرود و پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا از
تحت مساکن بهشتیان جویها اُكُلُهَا دَاۗىِٕمٌ میوه آن بوستان همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وَّظِلُّهَا و همچنین سایه او ممنوع نگردد چنانچه سایه دنیا بلکه ممدود باشد
و امام قشیری فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل ظلیل اند بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید است *
ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِيْنَ اتَّقَوْا مآل حال و منتهای کار آنان است که پرهیزگاری کرده اند وَّعُقْبَى الْكٰفِرِيْنَ و عاقبت کافران
النَّارُ آتش دوزخ است وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب را از مومنان اهل کتاب چون عبدالله بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل
نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت يَفْرَحُوْنَ شادی میشوند بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده می شود بتو از قرآن وَمِنَ الْاَحْزَابِ و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی
کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کعب بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و اسید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَنْ يُّنْكِرُ بَعْضَهٗ کسی هست که انکار کند بعضی آنرا که مخالف

شرح حیث ایشان است قل انما امرت بگو مرایشان را که بجز این نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله باآنکه بپرستم خدا را بیگانگی ولا اشرک به و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید و عزیر و
مسیح را بخدای گرفتید الیه ادعوا بسوی او نه بغیر او میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان
انزلناه فرو فرستادیم قرآن را حکما کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا محکم کننده میان حق و باطل عربیا مترجم بلغت عرب تا ایشان را حفظ و فهم وی آسان باشد ولئن
اتبعت و اگر متابعت کنی تو اهواءهم آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت می کنند یا امانی یهود را که ترا رجوع بقبله خود میخوانند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد ترا
من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود و گرویدی روافقتشان شوی مالک نیست ترا من الله از عذاب خدای من
ولی هیچ یاری که نفع رساند ولا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو بازدارد آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را و می گفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروف است همواره
بازدواج و امتزاج با زنان مشغول اگر او پیغمبر بودی هر آئینه امر نبوت او را از اشتغال بانسوان بازداشتی آیت آمد که ولقد ارسلنا و بدرستی فرستادیم رسلا من قبلک ع ۱۱
پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم و بدادیم مر ایشان را ازواجا زنان وذریة و فرزندان وما کان و نباشد و نشاید لرسول مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی
بآیة آنکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند الا باذن الله مگر بامر خدای یا به تقدیر او این جواب مشرکان است که بتحکم طلب معجزات میکردند و می فرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد
مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی را کتاب حکمی است نوشته شده که چون آن وقت برسد حکم بظهور آید یا مر اجلی را از آجال خلایق کتابی است
نزدیک خدای که بجز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یمحو الله محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد بحکم ویثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وعنده و نزدیک اوست
ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاینی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی از آنچه شده است و می شود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظه
هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه ثبت کنند آنچه از بنده صادر شود و از اقوال و افعال و احوال همه را می نویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه
قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد و یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت
زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را علما دین برآنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد خلق و خلق
و شقاوت و سعادت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتاب است غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر نام کتاب راه نیابد و الله اعلم
و از حضرت رسالت پناه صلعم نقل میکنند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر از وی هیچکس بدان نظر نمی کند هر چه خواهد از و محو کند و هر چه خواهد در وی ثبت کند
در عقلیا آورده که محو کند رقوم افکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز اسرار سلمی هم از محمد رازی نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد
از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف رجا می برد و اخلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و جود ثابت می سازد شرم می برد و قناعت می آرد حرص می سترد و شفقت می نهد
دل راجی اعتبار میبرد و تسلیم می نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات می کند از دل محب رسوم انسانیت می سترد و نعوت ربانیت می نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ
نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی می نماید یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو می کند و انوار احدیت ثابت می سازد از او بنده می کاهد و از آن خود می
افزاید تا چنانچه باول خود بود باخر هم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از آن مرد
می کاست و از آن تو می افزود تا بآخر همان شد که باول بود رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست در عالم غیب خانه داشتیم رفتیم بدان خانه
که سر منزل ماست وان ما نرینک و اگر بنمائیم ترا بعض الذی برخی از آنچه نعدهم وعده کرده ایم کافران را از عذاب او نتوفینک یا ترا بمیرانیم پیش از آن فانما علیک
البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وعلینا الحساب و بر ماست شمار و حساب و پاداش ایشان اولم یروا آیا نمی بینند اهل مکه و نمی دانند انا
نأتی الارض بدرستیکه ما می آئیم یعنی فرمان می آید بزمین کفار ننقصها می کاهیم پاره پاره من اطرافها از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان
در می آریم و میگویند این سخن راجع است بیهود حق سبحانه فرمود که بازمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم والله یحکم و خدای حکم میکند بنقصان
اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لا معقب نیست رد کننده و بازگرداننده لحکمه مر حکم او را وهو سریع الحساب و او زود شمار است یعنی
بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وقد مکر الذین من قبلهم و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بوده
با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان یعلم میداند ما تکسب کل نفس هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده می سازد
وسیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت لمن عقبی الدار مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای ویقول الذین
کفروا لست مرسلا و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان که یا روسای یهود که تو محمد نیستی فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای بسنده است

شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما بآنکه من پیغمبرم وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و دیگر آنکه نزد یک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علماء
و آن مومنان اند در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است یا علم توریت و آن عبد الله بن سلام است و اخوان او رضی الله عنهم اجمعین سوره ابراهیم اثنا و خمسون آیه مکیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ 14 ع
الٓر قد ورد شرح تاویلات از امام ماتریدی رحمه الله مذکور است که حروف مقطعه استبلاء است بر تصدیق مومن و تکذیب کافر قرآن را و خدای بندگان را بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف اسمای
قرآن اند و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابی است که فرستادیم آن را إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله فرموده که از ظلمت
تدبیر بنور شهود تقدیر و بحر گوید که از ظلمات خلیقت بنور تجلی ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت
ذات و حقیقت آن است که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرات باطن پرتو
افگند و سالک را از ورطه مزاحمت غیر او باز رهاند تا نه بوجود خودش شعور باشد و نه عدم شعور بخود نیز داند رباعی یارب ز دوی کن ز خودی خود برهیم و ز عبد برآیم و از بدی خود برهیم در هستی
خود مرا ز خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی خود برهیم گفته اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهانی
و براه راست برسانی و از بن است که میگوید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ بیرون آری ایشان را از ظلمات بروشنای یعنی براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده و آن راه دین اسلام است
صفت عزیز و حمید مفسر اسم اللَّهِ الَّذِي معبودی بحق آنکه لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از موجودات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از مبدعات وَوَيْلٌ
لِلْكَافِرِينَ و رنج و مشقت مر ناگرویدگان بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ از عذابی سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر آن سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن
وَيَبْغُونَهَا و می طلبند برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کج است بمنزل مقصود نمیرسد أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی اند دور
از حق بعید فی الحقیقه صفت ضال است و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازی است در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حال است که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که محمد
آورده عربی است آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ رَسُولٍ هیچ پیغمبری را إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از میان ایشان بوده و در میان ایشان بزاده و مبعوث
بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان
فهم کنند و عذر نگویند که معنی این سخن را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه صلعم است چه جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل بآن پیغمبر هر قومی برای فهم آن قوم ترجمه
کرده اند و انزا بلغت منزل علیهم و در کشاف گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبری را اگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسیکه گوید پیغمبر که مبعوث
بامم مختلفه است بایستی که بروی کتب متعدده بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلام است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ و معانی لغتی که بزبان ایشان
و حرمان از علوم متشعبه از ان پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت فَيُضِلُّ اللَّهُ پس گمراه گرداند خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی فروگذارد تا گمراه شود وَ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر حکم خود الْحَكِيمُ راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است وَ
لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و هر آینه فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم أَنْ أَخْرِجْ که بیرون آر قَوْمَكَ گروه خود را که بنی
اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت و شبهت إِلَى النُّورِ بروشنای علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنای ایمان وَذَكِّرْهُمْ
و پند ده ایشان را بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهای که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
هر آینه در آنچه یاد کردیم لَآيَاتٍ هر آینه دلالتها است بر قدرت الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده بر بلا شَكُورٍ و شکر گوینده بر آلا وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ
مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ أَنْجَاكُمْ چون برهانید شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بدتر می رسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ و می کشتند
أَبْنَاءَكُمْ پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ و زنده میگذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را تا
خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَٰلِكُمْ و در آن محنت و شدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيمٌ
بزرگ و بی نهایت وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هر آینه
افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی نمایید بر آن إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ هر آینه عذاب من سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت

بود در دنیا دو قوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بران
شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام صلت و اگر آنرا شکر گوئید بالایم بدرجه قربت و بشکر آن نعمت در آرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام
معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بدرجات است و فی المثنوی المعنوی ابیات شکر نعمت نعمتت افزون کند ❊ کس زبان بر شکر چون کند ❊ شکر باشد دفع علتهای
دل ❊ سود دارد شاکر از سودای دل ❊ وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام که ای گروه من إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و هر که هست در
زمین همه ایشان از پری و آدمی فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِيدٌ ستوده است بی ستایش خلق یعنی ذات متعالی او بشکر نعمت او ناطق لذا
والسنه جمیع اشیا بتسبیح و تحمید او جاری ❊ بیت ❊ بذکرش جمله موجودات گویا ❊ همه او را ز روی شوق جویا ❊ أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی است یا ابتدای سخنی است از حق سبحانه
با اهل زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد بشما نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام وَعَادٍ و قبیله عاد وَثَمُودَ و قوم ثمود
وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ و آنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مگر خدای در میان آورده که خدای بسیار امم از عرب و عجم هلاک
کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل الله سی قرن گذشته و از احوال آن قرون
هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جَاءَتْهُمْ آوردند پیش ایشان رُسُلُهُم پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ
پس باز گردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی انامل دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن
نهادند که خاموش باشید و گفته اند که ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن نگوئید وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا و گفتند که ما کافر شده ایم بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بانچیزی که شما فرستاده شده اید
بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ و بدرستیکه ما در شکیم مِّمَّا تَدْعُونَنَا از آنچه میخوانید ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ایمان مُرِيبٍ شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک
رسولان را متهم میداشتند باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ایشان که ما شما را بجهة دعوت میکنیم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ آیا در وجود خدا شکی هست و حال آنکه
از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که آفریننده آسمانها و زمین است يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چو
ایمان آرید یعنی تا بسبب ایمان می آمرزد مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى
تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما بوده قَالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان إِنْ أَنتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما
از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید بنبوت از میان ما تُرِيدُونَ میخواهید أَن تَصُدُّونَا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ از آنچه بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران
ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ پس بیارید حجتی مُّبِينٍ روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوت و مرتبت رسالت گویا که ایشان معجزه میدیدند و اعتبار نمی نمودند از
روی لجاج و عناد اقتراح دیگر آیات میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان إِن نَّحْنُ نیستیم ما إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مگر بشری
مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ و لیکن خدای منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان
خود وَمَا كَانَ لَنَا و نیست ما را و نمی توانیم أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ آنکه بیاریم بر شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی از پیش خود بی خواست
خدای تعالی کاری نمی توانیم کرد و مهمی نمی توانیم ساخت ❊ نظم ❊ ناتوانی و عجز لازم ماست ❊ قدرت و اختیار از آن خداست ❊ کار ما را بحکم راست کند ❊ او توانا است هر چه خواست کند ❊
وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گروندگان وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم أَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ بر خدای وَقَدْ هَدَانَا و حال آنکه راه نمود ما را سُبُلَنَا
براههای ما راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که از همه امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ و بخدای که صبر خواهیم کرد عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و نسبت
وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که ثابت باشد توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُم هر آینه بیرون کنیم
14 شما را مِّنْ أَرْضِنَا از زمین دیار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با فِي مِلَّتِنَا در کیش ما مراد عود رجاعی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس وحی کرد
بپیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ هر آینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و هر آینه ساکن سازیم شما را در زمین ایشان
مِن بَعْدِهِمْ و پس از هلاک ایشان ذَٰلِكَ این امر مقرر و این وعده راست است لِمَنْ خَافَ برای کسیکه بترسد مَقَامِي از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که حکم میکنم بر بندگان
باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ و برای کسیکه ترسان گردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم می طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب
حکم کردند یعنی گفتند بیکبار ما بر باطلیم است عذاب فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات یافتند وَخَابَ و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ هر گردن کشی عَنِيدٍ ستیزنده با حق یا معرض
از اطاعت او مِّن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و در آن وهم که او را در آن افکنند وَيُسْقَىٰ و بیاشامانند مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ از آبی که مختلط باشد بچرک و خون

وکوشد این شل صدید یتجرعه بتکلیف ورنجی تمام جرعه جرعه میخورد آنرا ولا یکاد یسیغه ونمیتوانند که بگلو فرو برد از تلخی وگندگی ویأتیه الموت ومی آید بدو آلام وشدائد مرگ من کل مکان از هر جا
یا از هر جایی از اعضای تو تا انگشت از بیخ موها وانگشتها وما هو بمیت ونیست او مرده یعنی نمیرد تا بیاساید در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد ونه بتن باز گردد
تا زنده ماند بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مردگی وزندگی سرگردان ماند ومن ورائه ودر پس او ست با وجود چنین سختی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آن بدتر وآن خلود ست در دوزخ
مثل الذین کفروا انانچه برتو خوانده میشود صفت اعمال آنهاست که کافر شدند بربهم بپروردگار خود وصفت او این است که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت به
خاکستر است که سخت بکند بروی الریح باد فی یوم عاصف در روزیکه سخت باشد باد او عصوف اشتداد باد است وزمانه را بدو وصف کردن نهایت مبالغه باشد وحاصل معنی آنست که اعمال
کافران که در صورت خیر می نماید چون صله رحم وآزاد کردن بنده واکرام مهمانان وامثال آن مانند توده خاکستر است که باد سخت بر وی وزد واجزاء او در اطراف پراگنده سازد وهیچکس جمع آن
قادر نتواند بود وازآن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا از انچه کسب کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبطه شده باشند وهباء منثورا
گشته ومعلق اثری از ثواب آن پیدا نی ذلک آن پندار ایشان که مذکور کرده ایم هو الضلل البعید او گمراهی دورست یعنی در نهایت بعد است از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا دانسته ان
الله که الله امر آن که خدای خلق السموت والارض بیافرید آسمانها وزمین را بالحق بروجهی که حق است که در آفرینش اینها ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه ومعدوم گرداند ویأت بخلق
جدید بیارد وبیارد آفریده نو بجای شما که در کفر وتکذیب مثل شما نباشند وما ذلک ونیست اعدام وایجاد علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه او قادرست بالذات وقدرت او اختصاص ندارد
بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسان است شعر کار اگر دشوار اگر آسان بود * پیش قدرت جمله یکسان بود * وبرزوا وظاهر شوند ابرار آیند بصیغه ماضی جهت تحقق
وقوع است واگر مراد آنست که ظاهر شوند وبیرون آیند از قبرهای خود لله برای امر خدای ومحاسبه او جمیعا همه مردمان از کفار ومؤمنان فقال الضعفؤا پس گویند عاجزان از
اهل کفر یعنی اتباع وسفله للذین استکبروا مرآنانرا که تکبر کرده اند از رؤسا واشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان کرده باشند انا کنا بدرستیکه بودیم ما لکم تبعا مرشما را
پیروان در تکذیب رسل واعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم
متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید وبردارید از ما قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای مارا نمودی راه نجات از عذاب
لهدینکم هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدود است وشفاعت پادشاهی درگاه مردود وایشان نومید شده گویند بیائید تا باتفاق بجزع وشیون وجزع کنیم
شاید که دری بگشاید وراه خلاصی بنماید پس پانصد سال خروش کنند وسود ندارد وگویند بیائید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند ع ۱۰
مژده نجات نرسد پس گویند سواء علینا یکسان است بر ما اجزعنا اگر بجزع وشیون وجزع نمائیم ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فائده نمی رسد ما لنا نیست مارا من محیص
هیچ گریزگاهی وپناهی از عذاب دوزخ وقال الشیطن وگوید دیو ستمگر لما قضی الامر آن هنگام که گزارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند وحکم الهی نافذ گردد با آنکه اهل
بهشت به بهشت درآیند واهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجموع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند وابلیس بر منبری از آتش بر آید وگوید ای اشقیای انس که ای ملامت کنندگان
من ان الله وعدکم بدرستیکه وعده داد خدا شمارا وعد الحق وعده درست وراست که حشر وجزا خواهد بود ووعدتکم ومن وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که
نه قیامت است ونه حساب واگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس من وعده که داده ام شما را تبیین خلف وعده را خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ
گفته بودم وما کان لی ونبود مرا علیکم بر شما من سلطن هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر ومعصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را
بخواندم بوسوسه وفریب بی حجتی وبرهانی فاستجبتم لی پس شما مرا اجابت کردید برودی وتامل نه نمودید در عواقب امور خود فلا تلوموني پس ملامت مکنید مرا بجز در وسوسه
که کردم زیرا که من دشمن شما بودم وبدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکند ولوموا انفسکم وملامت کنید نفسهای خود را
که مرا فرمان بردید وقول خدا را که گفت یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطن نشنودید ما انا بمصرخکم من نیستم رهاننده وفریادرس شما از عذاب وما انتم بمصرخی وشما نیز
نیستید رهاننده وفریادرس انی کفرت بدرستیکه من امروز کافر شدم بما اشرکتمون بانچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری من قبل پیش ازین در دنیا یعنی بیزار
شدم از شرک شما ان الظلمین بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک موصوف بدوام وادخل الذین امنوا ودر آورده شوند آنانکه
گرویده اند بهما جاء من عند الله وعملوا الصلحت وکرده اند کارهای شایسته وپذیرفته جنت تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهر از زیر درختان آن جویها خلدین
فیها در حالتیکه جاوید در آن باشند ودر آرنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام وتعظیم تمام بر باغ دار السلام در آرند باذن ربهم بدستوری وفرمان پروردگار
ایشان تحیتهم تحیت ملایک بر ایشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان یک دیگر را سلام سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطاب است میفرماید
که ندیدی وندانستی ای بیننده بینا ودانا که برای تفهیم مؤمنان کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی وگردانید کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام

كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره‌ایست در بهشت اَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَفَرْعُهَا و شاخ آن فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي اُكُلَهَا میدهد میوه
خود را كُلَّ حِينٍ در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بدان تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و بریدن یعنی در این مدت از بسر
در رطب و تمر نفع میدهد بِاِذْنِ رَبِّهَا باراده و تکوین آفریننده خود وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ تا
که ایشان دریابند زیرا که تمثیل بتصویر معانیست در آئینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است یا دعوت بعبادت اصنام
كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ مانند درختی ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طبایع سلیمه با وجود خباثت ذکر است اجْتُثَّتْ جنبان شده و بریده و برکنده شده مِنْ
فَوْقِ الْاَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا ابیات بیخی کز آن بار آورد امداد نه شاخی که گیرد
بدان سایه دار گیاهی است افتاده بر روی خاک پریشان و بی حاصل و خار ناک حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او بجانب
اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل به درخت خرما که بیخ او مستقر است در زمین خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل کرد کلمه کفر
و عبادت اصنام را که در دل کافر متمکن است بعدم صحت و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی نیز بمقصد قبول رسد از و صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراریست و نه فرع او را اعتباری
قطعه نهال سایه وری شرع میوه دار و بهجان لطیف که برهیچ سازی نیست درخت زندقه شاخی است خشک و بی سایه که پیش بهیچ کس هیچ اعتباری نیست يُثَبِّتُ اللّٰهُ ثابت میگرداند
خدای الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنان را که ایمان آورده اند در استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول
ثابت کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بر آن ثابت میدارد مومنان را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبور در زند و از جاده مستقیم توحید نلغزند
چون زکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیاء و گویند تثبیت و بدهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بکلمه باشد وَفِي الْاٰخِرَةِ و ثابت دارد و ایشان را در آن
سرای که منزل اول است از منازل آخرت تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سوال وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰلِمِيْنَ و فرو گذارد
خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال قبر وَيَفْعَلُ اللّٰهُ و میکند خدای مَا يَشَاۤءُ آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
نگاه نکردی اِلَى الَّذِيْنَ بسوی آنانکه بَدَّلُوْا تبدیل کردند نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در
نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر در دست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را مسکن حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و نعمت
وجود حضرت رسالت پناه مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت پناه را از مکه بیرون کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در مانده خوار
و بی مقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهم منقول است که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبایل قریش اند بنو مغیره
و بنی امیه که نعمت حق را تغییر دادند وَاَحَلُّوْا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ
است يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهی است دوزخ وَجَعَلُوْا و فرا گرفتند لِلّٰهِ برای خدای اَنْدَادًا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه
که ایشان را آلهه نام نهادند لِيُضِلُّوْا تا گمراه کنند مردمان را عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه خدای که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوْا بگو برخوردار شوید از هوای خود یا بگذرانید عمر بعبادت بتان
امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَاِنَّ مَصِيْرَكُمْ پس بدرستیکه بازگشت شما اِلَى النَّارِ بآتش دوزخ است قُلْ بگو ای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گذارید و نفقه کنید يُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ تا ایشان بامر تو نماز گذارند وَيُنْفِقُوْا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ از آنچه عطا
دادیم بایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع است وَعَلَانِيَةً و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد بتحقیق سخن آنکه بندگان مرا بگو تا
نماز گذارند و زکوة بدهند مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ يَوْمٌ پیش از آنکه بیاید روزی لَا بَيْعٌ فِيْهِ روزیکه در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر چیزی بخرد که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلٰلٌ
و در آن روز دوستی نیز نبود که از دوستان نیز طلب نفع تواند کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اَللّٰهُ خدای الَّذِيْ خَلَقَ آن است که بیافرید
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمان و زمین را وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاۤءِ مَاۤءً و فرستاد از آسمان آبی مراد باران است فَاَخْرَجَ بِهٖ پس بیرون آورد بدان آب مِنَ الثَّمَرٰتِ از میوها
رِزْقًا لَّكُمْ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا میرود در دریا بِاَمْرِهٖ بفرمان او هر جا که میخواهید
وَسَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهٰرَ و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع و استضائت شما
آفتاب و ماه را دَآىِٕبَيْنِ در حالتیکه مستمر اند در سیر خود یا بجد و تعب در سیر آن و آثار نحو میکوشند و فتور و قصور در آن ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام گردانید
برای شما شب و روز را متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگر بهر کسب معیشت وَاٰتٰىكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَاَلْتُمُوْهُ از هر چه بخواستید و از هر چه نخواستید یعنی آنچه محتاج

۱۶ ع

اینه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وان تعدوا و اگر خواهید که شمار کنید نعمت الله نعمت خدا را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد آنرا و
طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست که شفیع بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق اوست و نعت او در حصر صفات کمال و شرح انوار
جلال و جمال آنحضرت علیه السلام از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزون است شعر بر ذروهٔ معارج قدر رفیع تو ٭ نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد ٭ ان الانسان بدرستیکه آدمی لظلوم
ستمکارست کفار ناسپاس که ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل است و کفران آن ورزد که به حقیقت منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع میکند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ١٧ ع
ورزد و در خیر کمتر شتابد واذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام در مناجات رب اجعل ای پروردگار من گردان هذا البلد این شهر که را آمنا ایمن از مکاره و مخاوف واجنبنی
و دور گردان مرا وبنی و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم بتان را ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای خلیل الرحمن علیه السلام بت نپرستیدند بلکه ایشان را
سنگی بود آنرا دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس ما حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل
بوده و بت پرستی ایشان مشهورست رب انهن ای آفریدگار من بدرستیکه بتان اضللن گمراه کردند کثیرا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی
پس هر که پیروی کند مرا در دین من فانه منی پس او از منست یعنی از اهل ملت من ومن عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فانک غفور پس بدرستیکه توی آمرزنده
رحیم مهربانی باشد دری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستیکه من ساکن گردانیدم من ذریتی بعضی
از فرزندان خود را مراد اسمعیل علیه السلام است که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن علیه السلام بود رشک آمد و ابراهیم علیه السلام را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر
او را بموضعی بری که در وی آب و آبادانی نباشد خلیل علیه السلام متامل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که بر حکم ساره امضا کند چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشسته و هاجره و ابراهیم را سوار کرده باندک زمانی از
شام بزمین حرم آمد و در وادی که ایشان را بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشان را ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بر وادی که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که
در وی کشت و کار توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وی صید و قتال یا حرام است نهادن او و تعرض بوی و مراد موضع خانه است که در زمان آدم
بوده و اگرنه بوقت دعای ابراهیم علیه السلام خانه نبوده پس بگرارند افرمود که ربنا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن کردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجا
آرند فاجعل پس بگردان افئدة من الناس دلهای بعضی از مردمان را که از کشش محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت علیه السلام مستجاب فرمود و بعد
از رفتن خلیل الله علیه السلام باندک زمانی چشمه زمزم برکف جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان خانه در تزایدست محققان
بر آنند که اگر من تبعیضیه در من الناس نبودی فارس و هند و روم و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد
کز دل بر جلال باشد ٭ وانکس که برآن چنان جمالی ٭ عاشق نشود وبال باشد ٭ و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا فرمود که وارزقهم و روزی ده اهل این بلده را من الثمرات از میوها لعلهم
یشکرون شاید که ایشان سپاس دارند آن نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته بآنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا می شود و در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه
و صیفیه و خریفیه و شتویه در یکروز همه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع و نیاز است دیگر بار فرمود ربنا ای پروردگار ما انک تعلم بدرستیکه تو می دانی ما نخفی آنچه نهان می کنیم
وما نعلن و آنچه آشکارا می سازیم یعنی نهان و آشکارا تو میدانی وما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای از هیچ چیز فی الارض در زمین ولا فی السماء و نه
در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسان است بیت آنچه پیدا و آنچه پنهان است ٭ همه با دانش تو یکسان است ٭ الحمد لله الذی ثنا و ستایش آن
خدا را که بمحض فضل خود وهب لی ببخشید و عطا کرد مرا علی الکبر در سن پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزندان بمن بخشید دو فرزند اسمعیل واسحق اسمعیل را
در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستیکه پروردگار من لسمیع الدعاء هر آئینه شنونده و اجابت کننده
دعاست و درین کلمات اشعار است بآنکه فرزند را بدعا از خدا خواسته اند رب اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بپای دارنده نماز ومن ذریتی و فرزندان مرا نیز مواظب
ساز به نماز از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که همت اولاد ابراهیم علیه السلام بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت ربنا ای پروردگار ما کرم نمای وتقبل دعاء و قبول کن دعای مرا یعنی اجابت کن
دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا ولوالدی و مر پدر و مادر مرا چون گمان آزر بود دعای غفران مر ایشان را قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشته و بعضی گفته اند
مراد از والدین آدم و حوا علیهما السلام است وللمؤمنین و بیامرز مومنان را یعنی هر که بتو آید مومن یوم یقوم الحساب روزی که قایم شود حساب خلایق ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد ١٨ ع
مومنان اند از امت محمد رسول علیه السلام ولا تحسبن الله و مپندار ای محمد خدا را غافلا بی خبر عما یعمل الظالمون از آنچه می کنند ستمکاران یعنی ثابت باش برآنچه دانسته از
عقابی که متوجه ایشان است چه این بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت علیه السلام است و مراد غیر او باشد انما یؤخرهم
جز این نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را لیوم تشخص برای روزی که خیره شود فیه الابصار در آن دیدها از مشاهده احوال مهطعین در حالتیکه خداوندان این

شتابندگان باشند بسوی سرافیل که ایشانرا بعرصه محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان سرهای خود را بالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ بازنمیگردد بدیشان چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده
بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان یَوْمَ يَأْتِيهِمُ
الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا باز پس دار یعنی عذاب
ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آن کسی را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگان را
أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ نباشد
شما را هیچ زوالی مراد آن است که می گفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم
کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ که چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وَضَرَبْنَا
لَكُمُ الْأَمْثَالَ و بیان کردیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستیکه کوشش کردند در حیله گری آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللَّهِ و نزدیک خدای است
مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستیکه بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ از آن مکر کوهها جبال مثل احکام
شریعت حضرت پیغمبر علیه السلام است یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیات است زایل گردانند و این محال است و جبال هست یاد مکر ایشان کهنه که جای قرار
کوه را بردن از جای .... در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم
که او را از آتش رهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن بآسمان میسر نشود نمرود نه شنید و بفرمود تا صرحی بساختند بلند
سالها بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید بروز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل بر ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی القصه
چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بآسمان روم و با خدای ابراهیم که مناره مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند
صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در وی راست کرد و بر چهار طرف چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار
بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بربستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند
بعد از شبان روزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان را همچنان حال دید که بر زمین می دید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشای و بنگر تا چه می بینی آن کس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب
چیزی دیگر نمی بینیم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی بگشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی که باب تحتانی بگشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود بترسید
نیزها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از اجنحه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ
اللَّهَ پس مپندار خدا را مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران را یعنی وعده نصرت که رسول علیه السلام را فرموده آنجا که گفت انا لننصر رسلنا کتب الله لاغلبن انا و رسلی خلاف
نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب است ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهد کشید کینه اولیا از اعدا يَوْمَ تُبَدَّلُ
الْأَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها مبدل گردد بآسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل الارض بتسویه جبال است و انهار و اشجار و تبدیل سما بتکویر شمس
و تناثر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمین را دوزخ و از حضرت مرتضی علی رض نقل کرده اند که زمین بدل کنند بزمینی از نقره و آسمان را باسمانی از زر
قول ابن مسعود رض آن است که روز قیامت بر آرند زمینی را از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن است وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و ببینی گناهکاران یعنی مشرکان را يَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ باهم بسته و جمع کرده بسبب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته
هر یکی را با دیو که موسوس او بوده فِي الْأَصْفَادِ در بندها یا غلها سَرَابِيلُهُمْ پیراهنهای ایشان مِنْ قَطِرَانٍ از قطران است و آن چیزی باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ ابهل است
که می پزند و بر شتر گرگین طلا می کنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن معذب گردند و گفته
اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان طلا کنند وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد
و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی در آن بپوشد لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق است ببرزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است مر بندگان را زیرا که حسابی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هَٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه بَلَاغٌ لِلنَّاسِ کفایت است مردمانرا تا پند داده شوند
بآن وَلِيُنْذَرُوا بِهِ و تا بیم کرده شوند بآن وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرت که در و مذکور است أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ آنکه او است اله وَاحِدٌ خدای یکتا است وَلِيَذَّكَّرَ و تا آنکه پند گیرند أُولُو الْأَلْبَابِ
خداوندان خردها و بازایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی سورة الحجر تسع و تسعون آیة مکیة بسم الله الرحمن الرحیم الر تقدم علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن نگفتن

ربار ا ۱ بر کلا ... لا ... ایانر ... ده ر

سلوک سبیل حیرت است در ینابیع آورده که عمر فاروق رض از معنی این حروف پرسید فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را فرموده که بگو ما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی اشارت باسمی است چنانچه در الر الف اشارت است باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسیده تلک این آیتها که می آید آیات الکتب آیتهای سوره است و قران مبین و آیتهای قران روشن یا بیان کننده حق از باطل و گفته اند کتاب و قران هر دو یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر یکی دلالت بر معنی دارد و تنکیر

قران بجهت تعظیم است ربما ای بسا وقت یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند و آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد

بوقت نصرت بر مومنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتیکه عصات موحدان را از دوزخ بیرون آرند و در های جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج ایشان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام بودیم ذرهم بگذار ایشان را امر تهدید و تحقیر است یعنی کافران در چه حساب‌اند دست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند و یتمتعوا و برخورداری یابند از مال و منافع آن و یلههم الامل و مشغول گرداند ایشان را آرزو و یعنی طول امل و استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مال فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کردار و کفار خود را و ما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دیهی را الا ولها مگر آنکه مر هلاک ایشان را کتب معلوم زمانی مقدر و بوده و نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشند و هلاکی بود ما تسبق پیشی نگیرند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را و ما یستاخرون و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشوند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر و قالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل ای آنکسیکه فرود آمده است علیه الذکر بر وی قران انک لمجنون بدرستیکه تو دیوانه که ما را از نفقه می‌خوانی این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد به نزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نباید لو ما تاتینا دیگر گفتند چرا نمی آری بالملئکة فرشتگان را گواهی رسالت خود ان کنت اگر هستی تو من الصدقین از راستگویان در دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که ما ننزل الملئکة فرود آمده نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه میخوانند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل را دیدند در زمان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه هر کسی می بینند و ما کانوا اذا و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت داده گان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستیکه ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قران را که یاد کردن مومنان است و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است و انا له لحافظون و بدرستیکه ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهدار اوایم از تطرق خلل بدو یا نگهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له عاید بحضرت رسالت پناه ع است یعنی نگهبان اویم از مضرت اعادی نظم اگر جمله جهانم خصم گردند * نترسم چون نگهبان تو باشی * ز شادی در همه عالم نگنجم * اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی * و لقد ارسلنا و بدرستیکه ما فرستادیم من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروه‌های پیشینیان و ما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا به مگر بودند که از روی کبر و عناد بان پیغمبر یستهزءون و بر وی استهزا می کردند چنانچه این معاندان بتو نیز میکنند مراد تسلیه حضرت رسالت پناه ع است یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده کذلک همچنانکه در آوردیم استهزای انبیا در دلهای مکذبان پیشین نسلکه در می آریم همان را فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو لا یومنون به ایمان نمی آرند بقران و قد خلت و بدرستیکه گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر ع نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می کردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که و لو فتحنا علیهم و اگر بگشائیم برین مقترحان بابا من السماء دری از آسمان پس بگشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فیه یعرجون در آن در شده بالا میروند و از آن در نیز بر می آیند لقالوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند انما سکرت جز این نیست که بر بسته اند ابصارنا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت کار را چشم‌بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کردگانیم یعنی محمد ع ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات می گفتند و یقولوا سحر مستمر ع و لقد جعلنا و بدرستیکه آفریدیم و پدید کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجهای دوازده گانه را بهیات و صفات و خواص مختلف یکدیگر و زینها و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمان را بنیرین و سایر کواکب للنظرین برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند و حفظنها و نگهداشتیم آسمان را من کل شیطن رجیم از هر دیوی رانده شده تا نتوانند که بران صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند الا من استرق السمع لیکن هر دیو که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد از و سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان بشنود فاتبعه پس از پی در آید او را و بدو رسد و بسوزدش شهاب مبین ستاره روشن و درخشان و از ابن عباس رض منقول است که در زمان آدم ع تا وقت عیسی ع دیوان بر آسمان می رفتند و از ملائکه که از اخبار لوح محفوظ درس می نمودند بران اطلاع داشتند سخنان می ربودند و بر زمین آمده با دوستان خود از کاهنان می گفتند چون روح الله ع متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند تا چهارم آسمان می رفتند چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین ص دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و

بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت کلی مسدود گشت بیت مهی برآمد و بازار تیرگی بشکست گلی شکفت و بیابان خار آخر شد وَالْاَرْضَ مَدَدْنٰهَا و زمین را باز کشیدیم
آب از زیر خانهٔ کعبه یعنی از طبقه‌ای که در آن مکان بنای کعبه بود وَاَلْقَیْنَا و درافکندیم و پیدا کردیم فِیْهَا رَوَاسِیَ در زمین کوه‌ها ساخته تا برجای بایستد وَاَنْۢبَتْنَا فِیْهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ کُلِّ
شَیْءٍ مَّوْزُوْنٍ از هر چیزی سنجیده به میزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت ازلی علت است یا آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزها
نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات وَجَعَلْنَا لَکُمْ و بساختیم برای شما فِیْهَا در زمین مَعَایِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوست از مطاعم و ملابس وَمَنْ لَّسْتُمْ لَهٗ
و هم برای شما ساختیم آن را که نیستید شما مر او را بِرٰزِقِیْنَ روزی دهندگان یعنی خدام و ممالیک و گفته‌اند انعام و مراکب وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد
اِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خَزَآئِنُهٗ خزینهای وی یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار و تشبیه کرده است مقدورات خود را
باشیای مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهٗۤ و فرو نمی فرستیم آن را اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن باشد و نه زیادت بران
باید وَاَرْسَلْنَا الرِّیٰحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستن یا بر یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ پس فرو فرستادیم از آسمان مَآءً
آبی که آن باران است فَاَسْقَیْنٰکُمُوْهُ پس بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن وَمَاۤ اَنْتُمْ لَهٗ و نیستید شما مر آن آب فرستاده را بِخٰزِنِیْنَ نگاه دارندگان
در چاه و غدیر و چشمه یا حافظ آن امام ماتریدی رح در تاویلات فرموده که نیستید شما خدا را خزینه داران یعنی خزاین او بدست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست
وَاِنَّا لَنَحْنُ نُحْیٖ و بدرستیکه ما زنده میگردانیم اجسام فانیه را بایجاد حیات دراو وَنُمِیْتُ و می میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از آن در لطایف قشیری رح مذکور است که زندگی میدهیم دلها
با نوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در بار مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق رح فرموده که احیاء قلوب اولیای کنیم با نوار
لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان می نمائیم بسطوات نفحات جلال یا موت و حیات میدهیم بتجلیه و لیس وَنَحْنُ الْوٰرِثُوْنَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی
را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِیْنَ مِنْکُمْ و بدرستیکه میدانیم پیشی گرفتگان را از
شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَاْخِرِیْنَ و بدرستیکه ما میدانیم واپس افتادگان را از آن یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که در میان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم
تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد علیه را یا آنرا که مقدم است در صف جهاد
یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است از ینها در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه علیه نماز میکرد و در صفوف نسائی بعضی از جماعتیان از صفها
پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وَاِنَّ
رَبَّکَ و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ یَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک را بدو رساند اِنَّهٗ حَکِیْمٌ بدرستیکه او راست کار است عَلِیْمٌ دانای نهان و آشکارا ع ۲
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را یعنی آدم را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بروی زنند بانگ کند مانند سفال پخته و آن گل مِّنْ حَمَاٍ و آن گل کاین بود
از گل سیاه مَّسْنُوْنٍ بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم را از خاک آفرید بران وجه که آب لطف بر خاک
بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حمأ گشت پس آنرا باحسن تقویم بتصویر کرد و مسنون بمعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَالْجَآنَّ خَلَقْنٰهُ و جان که پدر پریان است
بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفرینش انسان مِنْ نَّارِ السَّمُوْمِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق از آن آتش متکون میگردد و ابن مسعود رض فرموده که سموم دنیا جزو
است از هفتاد جزو از سمومی که جان از آن آفریده شده وَاِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّکَ لِلْمَلٰٓئِکَةِ پروردگار تو فرشتگان را که بجهت خلافت زمین اِنِّیْ خَالِقٌۢ من آفریننده ام
بَشَرًا آدمی را مِّنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که این است مِّنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ از لای مصور فَاِذَا سَوَّیْتُهٗ پس چون راست کنم صورت و هیأت او را وَنَفَخْتُ فِیْهِ و در آرم در وی
مِنْ رُّوْحِیْ از روحی که آفریده من است و او بدان زنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس بیفتید مر او را سٰجِدِیْنَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِکَةُ پس سجده کردند فرشتگان کُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ همه ایشان
بتمام یکبار اِلَّاۤ اِبْلِیْسَ مگر ابلیس که از روی استکبار اَبٰۤی اَنْ یَّکُوْنَ سر باز زد و سرکشی کرد از آنکه باشد مَعَ السّٰجِدِیْنَ از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ یٰۤاِبْلِیْسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَکَ
چیست ترا و غرض تو چه بوده اَلَّا تَکُوْنَ در آنکه نباشی مَعَ السّٰجِدِیْنَ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ اَکُنْ لِّاَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهٗ مر آدمی را که آفریده او را
مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِّنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا از زبان بر جسمانی
کثیف را ابلیس نظر ظاهر بر آدم علیه او انداخت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است قطعه گنجی است درین خانه که در کون نگنجد + این گنج خراب آرنده
این گنج نهان است + فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت + سلطان زمین است و سلیمان زمان است + قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم علیه فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از آسمان
یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از مرتبه که داشتی یا از صورت ملکی فَاِنَّکَ رَجِیْمٌ پس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت وَّاِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ و بدرستیکه بر تو است لعنت

الدِّينِ ۝ تا روز جزا او در آن بآب در ده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای پروردگار من فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝
تا روزیکه برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس این بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قَالَ گفت فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝ از میان مهلت دادگان إِلَىٰ
يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۝ تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخهٔ اولی که نفخهٔ صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال
خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد تا آنکه برانگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای آفریدگار من بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوگند میخورم باغوای تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه
را فِي الْأَرْضِ در زمین دنیا که دار غرور است در آوردی آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ و یکی بفعل که فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي و فقها فرق کرده
اند میان هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال این یمین نیست و اصح آنست
که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند میگویند یمین است و الا لا و در حق بر آنند که با در بما اغویتنی بای سببیت یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان
وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ و هر آینه ایشان را گمراه کنم همه را إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان ترا از ایشان الْمُخْلَصِينَ ۝ خالص شده که از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان
اثر نباشد قَالَ گفت خدای هَٰذَا این اخلاص و برای بیان صِرَاطٌ راهی است که حق است عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ ۝ راست است یعنی کجی ندارد و روندهٔ آن بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی است
یعنی اخلاص راهی است بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان تسلطی و قوتی در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر کسی
که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ ۝ از گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ هر آینه وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ ۝ همه ایشان
لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت در است لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ ۝ بهرهٔ است قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقتی قومی مقرر
و معین شده جهنم جای گنهکاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایان است حطمه مأوای جهودان است سعیر از آن صابیان است سقر مقر گبران است جحیم محل مشرکان است هاویه که درک اسفل گویند
مقر منافقان است امام ابو منصور ماتریدی رح در تأویلات فرموده که مراد از ابواب طبقات نیست چه چون مومنان در دوزخ جاوید نمی‌بدند ایشان را طبقه مقرر نباشد پس طبقهٔ اولی نامزد دهریه است
دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب سیوم از آن براهمه که مطلق منکر رسالت اند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد
و حرمان را هفت در است حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمهٔ شیخ مذکور است که دوزخ را هفت در از آن است که اعضای هفتگانهٔ آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن
و فرج و دست و پای است هفت در بدان گشوده می شود بگناهی که لایق آن موضع است و هر عضوی را از مأمور طریق گردانیده اند قطعه هفت در دوزخ اند در تن تو ساخته نفس شان و در
در بند بین که در دست تست قفل از در بند و در هفت محکم اند رشید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۝ در بوستانها و چشمها اند یعنی در باغها
که در آن چشمها روان بود از شیر و خمر و عسل آن ادْخُلُوهَا گویند فرشتگان متقیان را که در آئید بدین بوستانها بِسَلَامٍ آمِنِينَ ۝ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا در حالیکه
ایمن باشند از زوال نعمت وَنَزَعْنَا و بیرون کنیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از حضرت مرتضی علی رض منقول است که
گفت امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در آیند در بهشت در حالیکه همچون برادران
باشند مر یکدیگر را در مهر و دوستی عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها برادران نشسته بر تختها از زر و مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ ۝ روبروی یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نبینند چه هر جا که میروند
و روی بدان جانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد و در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آنجا استراحت
است وَمَا هُمْ مِنْهَا و نیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ ۝ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم از باب بنی شیبه
بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه رض را دید که می خندیدند فرمود که مالی اراکم تضحکون چیست مرا که شما را خندان می بینم صحابه رض را سخت عتابی ازین سخن احتشام نمودند و آنحضرت
در گذشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل امین آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا ناامید سازی نَبِّئْ عِبَادِي خبرده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بآنکه من آمرزنده
ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ ۝ بخشنده ام بر کسیکه توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و آنکه عذاب من بر عاصیی که از توبه و استغفار منحرف است هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ۝ عذابی
است دردناک محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب عقوبت ترجیح وعده و لطف است و تاکید صفت عقوبت کرده جرم من از عدد تبیین
سبقت رحمتی از آن پیش است عجب چه عجب گر عذاب نماید هرگنه پیشگان ببخشاید وَنَبِّئْهُمْ و خبرده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم ع یعنی آن سیزده فرشته
با هشت یا ده و ورده که بشارت ابراهیم ع و هلاک قوم لوط ع بر وی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر وی فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام کنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت
ابراهیم ع إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ۝ بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه با حضور وی نخورده بودند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ
گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستیکه ما ترا مژده می دهیم بِغُلَامٍ به پسری اسحاق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتیکه ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا

بشارت میدهید مرا علی ان مسنی الکبر بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگسالی متعجب شد از آنکه پیر بزرگ سال را پسر چه دهند بآن یعنی باز جوان گرده یا برهمان پیری که هست این صورت در وجود گیرد فبم
پس بچه نوع و چگونه تبشرون مژده می دهید مرا قالوا بشرناك گفتند مژده دادیم ترا بالحق براستی و درستی بی شک و بی شبهه فلا تکن پس مباش من القانطین از نا امیدان
یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه توانا هست بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوزه عاقره قال گفت ابراهیم من ناامید نیستم از رحمت پروردگار و من یقنط
و کیست که نومید شود من رحمة ربه از بخشش پروردگار خود الا الضالون مگر گمراهان که طریقت معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته و چون ابراهیم فرشتگان را
بسیار دید تامل فرمود که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده و در ضمن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قال فما خطبکم گفت پس چیست کار شما ایها المرسلون ای فرستادگان
و کار مهم چیست قالوا انا ارسلنا گفتند بدرستیکه ما را فرستاده اند الی قوم مجرمین بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم الا آل لوط لیکن آل لوط یعنی خاندان او
انا لمنجوهم بدرستیکه ما نجات دهندگانیم ایشان را اجمعین همه الا امرأته مگر زن او را قدرنا انها وقف قصد کرده ایم آن را که آن زن لمن الغابرین است از باز ماندگان با
ع ۴ در شهرستانها برای عذاب ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص توانند بود فلما جاء پس آن هنگام که آمد آل لوط بخانه لوط علیه السلام المرسلون فرستادگان
فرستاده شده قال گفت لوط علیه السلام انکم بدرستیکه شما قوم منکرون گروهی بیگانه اید یعنی نمی شناسم شما را قالوا بل جئناك گفتند نا بیگانه ایم بلکه آمده ایم بتو بما کانوا
بآن چیزیکه بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فیه یمترون در آنچیز که شک میکردند یعنی آورده ایم بعذاب ایشان که وعده داده بودی و ایشان دران شک داشتند و اتیناك
بالحق و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان که حق است و انا لصادقون و بدرستیکه ما راست گویانیم درین خبر فاسر باهلك پس ببر بیرون از این شهر اهل خود را بقطع
من اللیل در پاره از شب که بگذرد و اتبع ادبارهم و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن و لا یلتفت و باید که باز پس ننگرد منکم احد از شما یکی تا هول
عذاب را نبیند و امضوا و بروید حیث تؤمرون از آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا صعوده که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک نخواهند شد و قضینا و حکم کرده
ایم ما یا وحی فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را که تفسیرش این است ان دابر هؤلاء بدرستیکه بنیاد این گروه مقطوع بریده و برکنده است مصبحین
در حالتیکه بصبح درآیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر است که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد و جاء اهل
المدینة و آمدند اهل شهر سدوم در خانه لوط علیه السلام یستبشرون مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان قال گفت لوط علیه السلام ان هؤلاء ضیفی بدرستیکه
این گروه مهمانان من اند فلا تفضحون پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان و اتقوا الله و بترسید از خدای از ارتکاب فاحشه و لا تخزون و خوار و خجل مسازید مرا پیش
مهمانان قالوا اولم ننهك گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء بناتی گفت
اینک اینها دختران من اند یعنی زنان قوم چه هر نبی مر امت خود را بمنزله پدر است یا بنات خود را ایشان دهم بشرط اسلام ان کنتم اگر هستید شما فاعلین کنندگان آنچیز را که من میگویم
لعمرك بزندگانی تو ای محمد المصطفی بدرستیکه بودند قوم لوط علیه السلام لفی سکرتهم در گمراهی خود یعمهون سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراهی گشتند در تاویلات نجمیه
آورده که خدای هرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوگند خورد در تبیان از ابن عباس رضی نقل میکند که خدا نیافرید هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر
و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او و سلمی قدس سره فرموده که سوگند یاد کرد بحیات حضرت پیغمبر زیراکه حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضه حق بود لعمرك چون نبی از مستی
خود مستی یافت فرق پاکش از لعمرك تاج یافت داشت از حق زندگی و رشیدگی شد لعمرك جلوه آن زندگی آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل وقت صبح بود که
بانگ بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشان را بانگ اهل هلاک مشرقین در حالتیکه داخل بودند در وقت شروق شمس برداشت جبرئیل شهرهای ایشان را و بنزدیک برده
از آسمان نگونسار ساخت فجعلنا پس گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهر را زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آنرا و امطرنا علیهم و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند
از آن بلاد حجارة سنگی من سجیل از گل محکم شده با سنگی بران نوشته شده نام هر کس نام زده او بوده ان فی ذلک بدرستیکه در هلاک کردن ما قوم لوط را لآیات هر آینه نشانهاست برای بعضی
للمتوسمین مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیا را بسمات آن بشناسند و این صفت مومنان است چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله آورده
اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی درآمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف بگوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت
حضرت رسالت پناه علیه السلام فرموده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آن است که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله منها که مرا زناری
باشد خواجه بخادم اشارت فرمود که خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بموافقت این نو عهد زنار ظاهر ببرید ما نیز زنار
باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند قطعه توبه چه شد یار پیشتر بزبان آمدت بر حق تو مسلمان آمدت عام را توبه ز کار بد بود خاص را توبه ز دید خود بود و انها و بدرستیکه
شهرستانهای مؤتفکه لبسبیل مقیم براه دائم السلوک یعنی بر راهی است که تا قافله میرود و آثار آن را می بینند ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لآیة

لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ هرآینه نشانه است مر گروندگان را بر قدرت ربانی وَإِنْ كَانَ و بدرستیکه بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب لَظَالِمِينَ ۝ هرآینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار درهم گرفته را گویند و بلده ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه می گفتند و شعیب باهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره شعرا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَإِنَّهُمَا و بدرستیکه سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ ۝ بر راه روشن و هویدااند که مردم می گذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستیکه تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ ۝ فرستادگان را یعنی صالح را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ثمود را آيَاتِنَا آیتهای کتاب که بنبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه است مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظم او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر او که همه قوم ثمود را کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب روز نوبت او و خوردن تمام آب در یک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دادیم فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ پس بودند از آن آیات معرضان روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها آمِنِينَ ۝ در حالتیکه ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را و از عذاب الهی ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِينَ ۝ در حالتیکه در آمده بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت بسبب حق یا برای بیان حق وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستیکه قیامت لَآتِيَةٌ هرآینه آینده است و جزای انتقام از کذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات خود مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیه السیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده خلایق وَالْعَلِيمُ و دانا باهل وفاق و نفاق و در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت پناه صلعم در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمدند با متاعهای بسیار و ملابس و تجارت و بر تقدیری برخی از صحابه رضی گفتند اگر این مالها در دست ما بودی صرف راه خدای تعالی میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه صلعم خطور نمود و بسیار دشواری نمود که مومنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان این همه مال با ایشان آید وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستیکه دادیم ترا سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیه از مثانی که قرآنست و این هفت آیه بهتر از آن هفت قافله مراد هفت آیه فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآن اند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قرأت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ مکش و باز مکن هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچیزی که برخورداری دادیم بآن أَزْوَاجًا مِنْهُمْ اصنافها از کفار یعنی از رغبت نه از نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار است به نسبت آنکه ترا ارزانی داشته ایم از فضایل و کمالات

رباعی

بی عیش در یک قطره حرمت تو محیط ملک جهانی نیست * داری آن سلطنت که در نظرت * ملک کونین در حسابی نیست

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر ایشان که بخود بی نوایی و درویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ مر مومنان را و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایه است از نرم خوی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای حضرت اعلا نیامده

قطعه

ذات ترا وصف نکو خوی آمده * خوبی تو سرمایه نیکویی است * در ازل دوخته محکم قدیم * بر قد تو خلعت خلق عظیم *

وَقُلْ و بگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستیکه من بیم کننده ام الْمُبِينُ ۝ هویدا یعنی بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیارید بشما عذاب فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذابیکه فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ۝ بر بخش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِينَ ۝ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را بچند بخش وصف بازنمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در معین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت را بخود نصیب میداد و این همه از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا بهر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه صلعم تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ که هرآینه همه ایشان را سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب نقل است که حضرت رسالت پناه صلعم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بابلاغ قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۝ از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم صلعم بسیار کوشیدندی و هرجا که دیدندی بلفظ و بفعل استهزا نمودندی روزی آنحضرت علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن در آمدند و بدستور معهود

ربع

ستمزا آن کفتند بطواف حرم محترم مشغول بودند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بینی حارث
بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و به چشم اسود بن مطلب هر پنج ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و تکبر سر
زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدان زخم رفت و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون
و قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث بروی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بر آمد و این آیت
نازل شد که انا کفیناک المستهزءین بدرستیکه کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الذین یجعلون آنانکه می سازند و شریک میکنند مع الله با خدای بحق الها آخر
خدای دیگر بباطل فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات کردار خود را و لقد نعلم و بدرستیکه میدانیم انک یضیق صدرک آنکه تنگ می شود سینه
تو بما یقولون بآنچه کافران میگویند از شرک بخدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا گفتار ایشان فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی
بگوی سبحان الله و بحمده و کن من الساجدین و باش از نمازگذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو می رسد از غصه بیگانگان خبرداریم تو
بحضور دل بنماز در آی که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد و از وی پرسیدم
کای جوان مرد چندین زخم خوردی و ناله نکردی گفت آری آنجا معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند لذت نظاره وی بالم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ
میزن و دلبر را مقابل من بنشان + نظاره میکنم آن چهره نگارین را + واعبد ربک و پرستش کن پروردگار خود را حتی یاتیک الیقین تا وقتیکه بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است
چه متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادامی که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار سوره النحل مایة و ثمان و عشرون آیة مکیة بسم
الله الرحمن الرحیم اتی امر الله نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند
که معاندان تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر ایشانرا از آن وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگوئی واقع شود شریکان حق
که بتانند ما را از آن خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سبحانه پاکست خدای و تعالی عما یشرکون و برتر است از آنچه ایشان انبازی گیرند یعنی بزرگتر است از آنکه او را شریکی
باشد که دفع مراد او کند یعنی منع عذاب تواند کرد ینزل الملئکة فرو می فرستد فرشتگان را بالروح بوحی یا بالقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملائکه با روح میفرستد و گفته اند روح قومی
اند از فرشتگان در درگاه الوهیت و رقیبان ملائکه میگویند که هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با او است در قیامت و چنانچه بر ما میان حفظه می باشند و بر سر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد من امره
از فرمان خدای علی من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت باشد و بزبان ملائکه منزل بانبیا گویم ان انذروا آنکه اعلام کنید و بترسانید
خلق را و آگاه سازید انه لا اله الا انا که نیست خدای مستحق عبادت الا من آفریننده و روزی دهنده همه مخلوقات فاتقون پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید
از بزرگی من که دادم منم و بندگانی و مولی منم + خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق بحکم درست و راست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تعالی عما یشرکون
برتر است خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای او خلق الانسان بیافرید آدمی را من نطفة از آب منی که جمادی است بی حس و فهم و بی نطق که صنع و شکل پذیرد پس او را
عقل و فهم داد فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدل کننده است آشکار یعنی مناظره می کند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است
که استخوان کهنه و سست شده را بحضرت پیغمبر آورد و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحانه این آیت فرستاد که او در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما بجدال
می کند چرا استدلال نمی کند از ابتدا بر اعاده که هر که بر ان قادر بود هر آئینه بر این نیز قدرت دارد والانعام و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند خلقها لکم بیافرید برای شما و گفته اند
لکم متعلق با بعدست یعنی مر شما را فیها دفء در ایشان پوششی است گرم کننده یعنی جامه ها از پشم و موی که سرما را باز دارد و منافع و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه
در کوب و تجارت و جز آن و منها تاکلون و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر وجه تبع
معتبر است و لکم فیها و شما راست در آن چهارپایان جمال زینتی و آرایشی است یعنی در رای خانه شما در رفتن ایشان بدین انعام زینت می یابد حین تریحون هنگامی
که باز می آرید از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز و حین تسرحون و وقتیکه بیرون می برید بمراعی خود یعنی بامداد و تحمل اثقالکم و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را الی بلد
لم تکونوا بالغیه بشهری که نباشید شما بالغیه رسنده بدان ببارهای گران یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنج و سختی که بر بدنهای شما رسد آل بکر را میگوید که با منفعه تجارت خود را بهیچ شهری از
شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام فرموده ان ربکم بتحقیق که آفریدگار شما لرءوف هر آئینه مهربانست با نعمت ازلی سابقه رحیم
بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل و بیافرید اسپان را والبغال و استران را والحمیر و خران را لترکبوها تا برنشینید آن را و زینة و تا آرایش
گیرید روزگار خود را بدان آرایش کردنی و یخلق و بیافریند چنانچه ایشانرا آفرید ما لا تعلمون آنچه شما نمی دانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشت است

ع ۶

با ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ما ورای کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه تعالی میفرماید که لا تعلمون اولی است و علی الله و بر خدای است یعنی ادراست قصد
السبیل و بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وست اقامت طریقت مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مراد راست راه حق یعنی دین اسلام
و منها و هست بعضی از آن راه که خلقان روند جائر و کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر و شرک یا هوا و بدع و لو شاء و اگر خواستی خدای که راه نماید لهدیکم اجمعین هر آئینه
راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه بیابان به قصد السبیل رسیدندی هو الذی انزل او است آنکه فرستاد من السماء ماء از آسمان آبی یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب
بر زمین آبی لکم منه شراب شما را از وی آشامیدنی و منه شجر و از این باران باشد درخت مراد گیاهی است که از زمین بروید نباتی که آنرا ساق باشد فیه در آن نبات رسته تسیمون
می چرانید چهارپایان خود را ینبت لکم میرویاند و حفص بیا میخواند یعنی میرویاند خدای برای شما به الزرع آن آب باران کشت را مراد حبوب غذائیه است که زراعت میکنند و الزیتون و درخت
زیتون را و النخیل و خرمابنان را و الاعناب و تاکها را و من کل الثمرات و بعضی از همه میوه که در دنیا ممکن شود زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستیکه
در رویانیدن حبوب و اشجار لآیة هر آئینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند در آنکه دانه در زمین افتد و آب و نفوذ کرده
منتفخ گردد و اعلای او منشق گشته ساق از وی در هوا متصاعد یابد و اسفل او لیسکافته بیخی از وی در زمین مستحکم شود و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه از ازهار و انوار و میوه
برو پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی **نظم** روضه جان بخش جهان آفریده باغچه کون و مکان
آفریده کرد ز بر شاخ و گل و برگ و بار * جلوه او نقش گر آشکار * و سخر لکم و رام گردانید برای انتفاع شما اللیل و النهار شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش
و الشمس و القمر و آفتاب و ماهتاب را بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور و النجوم و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند
در حالتیکه هستند مسخرات بامره رام شدگان بامر خدا که پروردگار همه است ان فی ذلک بدرستیکه در اینها لآیات هر آئینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم لقوم
یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفا نیست در آیت اول ذکر تفکر فرمود و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد و ما ذرا لکم و
و دیگر رام گردانید آنچه را که آفریده است برای نفع شما فی الارض در زمین از هر چه از حیوان و نباتات یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح
مختلفا الوانه در حالتیکه مختلف است هیئات و اشکال و اصناف آن ان فی ذلک بدرستیکه درین مخلوقات لآیة هر آئینه دلالتی و نشانه است بر وحدانیت حق لقوم
یذکرون مر گروهی که یاد کنند و هو الذی و او است آنکه سخر البحر مسخر گردانید دریا را بجهتیکه شما متمکنید از انتفاع بدان که در وی میروید و صید میکنید لتاکلوا تا بخورید منه از او
لحما طریا گوشتی تازه یعنی ماهی و تستخرجوا و دیگر غوص می نمائید در دریا بیرون می آرید منه از وی حلیة تلبسونها پیرایه که میپوشید یعنی استخراج میکنید آنچه پیرا
از وی سازید چون لولو و مرجان و میپوشند آنرا زنان شما و چون تزین ایشان برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد و تری الفلک و می بینی کشتیها را مواخر رونده
و شکافنده آب فیه در دریا و لتبتغوا و دیگر تسخیر فرمود برای آنست که بجوئید بر کوب در کشتی من فضله از سود او که سبب رزق است و لعلکم تشکرون و شاید که شما
گوئید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و خزر و غیر آن و بر آن عبور برای کشتیها مقرر فرموده و از
روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و بر آن عبور برای ان نیز کشتیها معین کرده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل خرمی رسد و هر که در کشتی
قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خودان
در مهلکه تفرقه اند و بیخودان در مرتبه جمع **نظم** تحجاب خودی قفل در کش * دره بی خودی علم بر کش * تا بحجاب روی تا نروی بی راه * کی رسی در حرم الا الله * و القی فی الارض و بیافرید
و نهاد در زمین رواسی کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب
متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچ کس نتواند بود حق تعالی بر وی کوهها بیافرید تا قرار گرفت در تیسیر آورده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته
را که او صاعد بایل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد و انهارا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون
نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن و سبلا و دیگر پدید کردیم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقصود
خود و علامات و دیگر پدید کرد نشانهای برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن و بالنجم و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی و مانند آن که در
هم یهتدون ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء و الصیف باینکه راه را به ستاره از همه مردم
بهتر می شناسند افمن یخلق آیا کسیکه می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد کمن لا یخلق مانند کسی باشد که چیزی نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان بخدائی می پرستیدند چون
عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجز عزیزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل است افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید تا بدانید آنها

یعنی یاد کنید تا در یابید فساد اعتقاد خود را وَإِن تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن از آنکه چون از شمار نعمت عاجز
پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستیکه خدای هر آئینه آمرزنده است که اگر در ادای شکر تقصیر کنید در می گذراند رَحِيمٌ مهربانست که بسبب تقصیر شکر از نعمت شما
باز نمیدارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه بالوهیت از آلهه باطله میخوانند
کفار که می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود خود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نشایند أَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی
بتان جمادات نمی شنوند و نمی بینند و نمی گویند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ع ۵
ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بر ایشان توانا و معالم آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند و ذوات ارواح تا
عبده خود را تبرا کنند إِلَٰهُكُمْ خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه و یکتا است فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسانیکه نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمی کنند قُلُوبُهُم
مُّنكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است وحدانیت را و راستی نا پذیرنده وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر یا گردن کشی می کنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آئینه راست
و درست است أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان می سازند از مکر و حیله بر رسول خدا وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنند از حرب و مخاصمت با وی إِنَّهُ بدرستیکه خدای
تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُم و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را پرسند از رؤسا مَّاذَا
أَنزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاده است پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزاء و تهکم است چه ایشان به نزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسید که خدای چه فرستاده است قَالُوا گویند أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ آن فرستاده شده سر گذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا
تا بر دارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بر دارند بعضی نیز از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُم گمراه ساختند ایشان را بِغَيْرِ
عِلْمٍ به بیدانشی یعنی بمقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه عقوبت قومی که به جهل و نادانی ایشان را گمراه کردند أَلَا سَاءَ بدانید که بد باریست مَا يَزِرُونَ ع ۶
آن بار که ایشان می کشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستیکه مکر کرده اند آنانکه بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیا فَأَتَى اللَّهُ پس بیامد فرمان خدای بُنْيَانَهُم بنا که برافراشته بودند
یعنی امر خدا آمد بخرابی ابنیه ایشان مِّنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس عمدی که بناها بران موضوع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها مِن فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول از بر ایشان
فرود آمد پس دیوارها و این اشارت است باهندام کلی و هلاک ایشان در آن بعضی بر آنند که مراد از بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنجهزار گز بود و گویند دو فرسنگ طول و عرض داشت که بر آن
امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم مطلع شده با او مقابله نماید بعد از اتمام صرح بادی از مهب آلهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بر کند در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا در دریا افگند و باقی بر خانها
نمرودیان افتاد و آوازی مهیب از آن پدید آمد که زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته ببابل این است محمد جریر طبری آورده که زبان همه
مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان آن دیگری نمی دانست هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس
حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم مثل این مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او و ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانستند
که خدای تعالی نمرود را مبتلا گرداند یعنی وقتیکه طمع نداشتند یا از امری که متوقع نبود و معالم آورده که مراد ازین عذاب پشه است که بر لشکر او مسلط شد و در لباب نیز است که خدای نمرود را
مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته و در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سالی در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند تا فی الجمله آرامی یابد شیخ فریدالدین عطار
در توحید منطق الطیر آورده **نظم** نیم پشه بر سر دشمن گماشت * در سر او چار صد سالش بداشت * چون ماهکس منجنیق راند او * سبلت خصم قوی برکند او * ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ
رسوا گرداند ایشان را بعذاب کردن باتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر پشه وَيَقُولُ و گوید خدای بدیشان در آن روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجا اند انبازان
من یعنی آنها که گمان می بردند که شریکان منند الَّذِينَ كُنتُمْ آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه تُشَاقُّونَ فِيهِمْ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ
گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز وَالسُّوءَ
و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران است الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنانکه میمیرانند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان
ستمکارانند بر نفسهای خود به کفر و چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند
و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِن سُوءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلَىٰ نیست چنانکه شما
میگوئید یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل

میکردید و بران شمارا پاداش خواهند داد و پاداش آن است که گویند فَادْخُلُوا پس درآیید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خٰلِدِیْنَ فِیْهَا در حالتیکه جاویدان
باشند دران فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِيْنَ پس هر آئینه بد مقامی است و بد آرامگاهی است متکبران را جهنم آورده اند که احیاء عرب در موسم حج کسان بخود را میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر
تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار مکه می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید می گفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيْلَ و چون گفتندی لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا
آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان مَاذَا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوْا خَيْرًا گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات است و منبع جمیع حسنات
و برکات او و نیکوئیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا
درین سرا حَسَنَةٌ مکافات نیکو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آئینه ثواب ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهتر است ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِيْنَ و هر
آئینه نیکو سرایست مر پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیکو سرائیست دنیا که در وی تهیه زاد آخرت می توان کرد و کلمه الدنیا مزرعة الآخرة موید این قول است بزرگان گفته اند زرع بود که حصاد
قطعه کوشش امروز تا نخجل باشی ❊ که فردا بر جوی قادر نباشی ❊ گر این جا کشت کردن را نورزی ❊ دران خرمن بنیم ارزن نیرزی ❊ جَنّٰتُ عَدْنٍ سرای متقیان بوستانهای اقامت است
که روز قیامت يَدْخُلُوْنَهَا در آیند بدان که تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيْهَا مر ایشان را دران بهشت مَا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند
از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه
هر یک از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند كَذٰلِكَ مثل این جزا يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِيْنَ پاداش میدهد خدای متقیان را اَلَّذِيْنَ آنانکه تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ میمیرانند ایشان را
فرشتگان بامر خدای طَيِّبِيْنَ در حالتیکه پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوشوقت باشند که مژده دهند فرشتگان ایشانرا از روی تعظیم يَقُوْلُوْنَ گویند سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ
سلام خدای بر شما و می شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بسبب
آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند اِلَّآ اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض
ارواح اَوْ يَاْتِيَ يا بيايد اَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان كَذٰلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِيْنَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
و بدان سبب بایشان رسید آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ
بر نفسهای خود ستم میکردند فَاَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَيِّاٰتُ مَا عَمِلُوْا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا ع
مَا كَانُوْا بِهٖ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا می کردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا و گفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای مَا
عَبَدْنَا مِنْ دُوْنِهٖ نپرستیدیم بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را نَحْنُ وَلَآ اٰبَآؤُنَا ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمیکردیم مِنْ دُوْنِهٖ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ
چیزی را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا می گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال
و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی كَذٰلِكَ مانند کردار اینها فَعَلَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال
و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس آیا هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ جز رسانیدن پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و بدرستی که برانگیختیم
فِيْ كُلِّ اُمَّةٍ در میان هر امتی و گروهی رَّسُوْلًا پیغمبری چنانچه ترا برین امت فرستادیم و فرمودیم هر یک را تا بقوم خود گویند اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوْتَ
و بپرهیزید یا یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن هر چیزی است که بدون خدای پرستند فَمِنْهُمْ پس از ایشان مَّنْ هَدَى اللّٰهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد
وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب شد عَلَيْهِ الضَّلٰلَةُ بر وی گمراهی بسبب علم الهی فَسِيْرُوْا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِي الْاَرْضِ در زمین فَانْظُرُوْا
كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ سرانجام کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت دران بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر کرا
کند کار ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند اِنْ تَحْرِصْ اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلٰى هُدٰىهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای
لَا يَهْدِيْ راه نمی نماید مَنْ يُّضِلُّ آنرا که میخواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست مر گمراهان را مِّنْ نّٰصِرِيْنَ هیچکس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تفسیر آورده که یکی از مسلمانان
را بر کافری دینی داشت بتقاضا آمد و در اثنای مکالمه گفت بحق آن خدای که بعد از مرگ بلقای او امید دارم کافر گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر
با ایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیت آمد وَاَقْسَمُوْا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان
یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ برنینگیزد خدای مَنْ يَّمُوْتُ آنرا که بمیرد بَلٰى آری بر انگیزد بعد از نفی یعنی بر خواهد انگیخت ایشانرا وعده کرده است خدای
وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ که بر وی است وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند ایشان

حق تعالی بری الکذ ز ایشان را تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون فیه آنچیز را که اختلاف می کنند فیه در آن از امور بعث وحشر و لیعلم الذین کفروا و برای آنکه
تا بدانند آنانکه منکر و بیند انهم کانوا آنکه ایشان بودند کاذبین ه دروغ گویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیز را اذا اردناه چون خواهیم آفریدن او را ان
نقول له آنست که گوئیم له مر آن چیز را کن که باش فیکون ه پس باشد بلفظ بی سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر اراده و وجود مشیت پس نیست ابتدا را سبق ماده فا در باشیم بر
ابدای چیزی بر آنچه قدرت او از اعاده آن شی با وجود ماده دستگاه باشد فقطع الکرمیش از وجود جان بخشد ه هم تواند که بعد از آن بخشد ه چون در آورد از عدم بوجود ه چه عجب باشد
کر کند موجود ه والذین هاجروا و آنانکه ببرید از اوطان خود فی الله در کذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد اینها اند ع ۱۱
از اصحاب رضی که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا درین سرا حسنة شهری نیکو یعنی مدینه
معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را اکبر بزرگ تراست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسید آورده اند که وقف لازم
حضرت عمر فاروق اعظم رض هر گاه که یکی از مهاجر انرا عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا وما ادخر لک فی الآخرة فهو افضل لو کانوا یعلمون ه اگر
باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرا چه مزدی میدهد هر آینه ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الذین
صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون ه توکل میکنند و کار خود بدان تفویض می نمایند آورده اند که
قریش گفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشان را آیت آمد و ما ارسلنا و نفرستادیم
با رسالت من قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نوحی الیهم وحی فرستاده می شد و در حفص بصیغه متکلم خوانده اند یعنی وحی میفرستادیم
بدیشان بلحقیقی آنست که منت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت فرستند نه ملک را فاسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علمای ایشان را ان کنتم لا تعلمون
اگر نمیدانید شما که بپرسید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بودند که مبعوث شده یا ایم و فرستاده گشته بالبینات با معجزهای روشن والزبر و کتابهای نوشته و انزلنا و فرو فرستادیم الیک
الذکر و قرآن را که سبب یاد کردن خداوند است سبحانه و تعالی لتبین للناس تا روشن و هویدا کنی برای مردمان ما نزل آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان
از اوامر و نواهی و لعلهم و تا شاید که ایشان یتفکرون ه تفکر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست افأمن الذین آیا ایمن شده اند آنانکه مکروا السیئات کرده اند
مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که با پیغمبر مکر کرده اند سیفرمایند که ایا ایشان خود را ایمن میدانند و میدانند ان یخسف الله اینکه فرو برد خدای
بهم الارض مر ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد او یأتیهم العذاب یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون ه از آنجا که ندانند و امید ندارند
چنانچه بقوم لوط آمد او یأخذهم یا آنکه بگیرد ایشان را فی تقلبهم در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامه
خواب از دستی بدستی فما هم بمعجزین ه پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدا را از عقوبت خود او یأخذهم یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را علی تخوف بر زبان
ترسانیدن یعنی ترسان شوند از عذاب چنانکه بیش از ایشان بوده اند و در حین ترس عذاب بدیشان فرود آید فان ربکم پس بدرستیکه پروردگار شما لرؤف رحیم هر آینه مهربان است
و بردبار می کند با بندگان رحیم بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان او لم یروا آیا نمی نگرند این کافران الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدای من نصف
شیء از چیز کیا و درخت است یتفیؤا ظلاله میگردد سایهای او عن الیمین و الشمائل از راست و چپ یعنی از هر جانبی سجدا لله سجده کنندگان مر خدا را و هم داخرون
و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آن است که اگر کافران مرا سجده نمیکنند بزبان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند و لله ۳
یسجد و مر خدا را سجده میکنند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض من دابة و آنچه در زمین است از جنبندگان والملائکة و دیگر سجده میکنند سجده
ملائکه و تخصیص ایشان بآنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طواعیت در سجده و موید این قول است آنکه میگوید وهم لا یستکبرون ه و فرشتگان سرکشی نمی نمایند
از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن
سجده غیر عقلا است و این آیت سجده باید کرد و این سجده سیوم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام
ذلت و خوف حق را سجده می کنند پس باید که بنده درین دو محل باین دو صفت موصوف گشته خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد یخافون ربهم می ترسند از پروردگار خود که از عذاب ع ۱۲
آورد کار خود که ناگاه فرستد من فوقهم از زبر ایشان و یفعلون و می کنند بطوع و رغبت ما یؤمرون ه آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر و قال
الله و گفت خدای لا تتخذوا الهین اثنین ه دو خدا را معبود مگیرید اثنین برای تاکید است انما هو جز این نیست که خدای اله واحد ه معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم
الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت برنتابد چنانچه با دلیل واضح ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه اشیا از وظاهر بود و او

قایم باشند ببیت ارهبو در صفات و ذات بیداء الیس شی کمثله ابداء فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفات از غیبت به تکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدایراست
مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین هست یعنی مخلوق مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر اوراست طاعت وَاصِبًا لازم و واجب یا دین پسندیده مراد آن باشد یا ثواب
یا در او راست جزای دایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللّٰهِ آیا بدون خدای اگر از کسی دیگر تَتَّقُونَ می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه
بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللّٰهِ پس از خدا است ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ
پس بوی نالید و تضرع و زاری بدرگاه او کنید ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی که از آن می نالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ ناگهان گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُونَ به خداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل شده هر چیز را از وصول عطا و رد بلا به سببی نسبت دهند لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند
بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را داده ایم از نعمت کشف سختی فَتَمَتَّعُوا پس برخوردار شوید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت دو سه روزی کام خود برآیند و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعیدست اهل کفران را وَيَجْعَلُونَ و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمی دانند یعنی
بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین می کنند بجهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی ایشان داده ایم از کشتها و چهارپایان
چنانچه فرموده وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیه و بیان این کلام در سوره انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آن چیزی که بستید که افترا می کنید و دروغ برمی بافید که بتان خدایان اند و ایشان را نصیب زرع و انعام بدیشان تقرب می کنیم وَيَجْعَلُونَ و میگویند
و میسازند لِلّٰهِ الْبَنَاتِ مر خدا را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بعضی آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولد شدند سُبْحَانَهُ پاک است
خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان
بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ
و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاد يَتَوَارَىٰ پنهان شود و خود را پوشیده مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ از بدی و ناخوشی مَا بُشِّرَ بِهِ آنچه او را
خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری زاده و در فکر افتد که أَيُمْسِكُهُ آیا نگهدارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا پوشیده او را فِي التُّرَابِ
در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بدست مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم می کنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای
نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بدست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن
ایشان وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدا راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است و قادر بر هلاک کفار
الْحَكِيمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد
بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد ایشان را و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان ع ١٣
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند ساعتی
بر آن بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ و حکم می کنند لِلّٰهِ مر خدا را یعنی برای او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شریک در مهتری
و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگوید أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ که ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند
که اگر فرضا رجوع ما بخدا باشد ما را نزدیک او مرتبه خواهد بود وان لی عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ
مر ایشان را باشد آتش دوزخ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتبار آن و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت
تسلیه حضرت رسالت پناه میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست
لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشان است امروز یعنی با کافران
زمان تو دوستی می کنند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ و مر ایشان راست یعنی ابلیس و اتباع ایشان را فردا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا آنچیز را که اختلاف کردند فِيهِ
در آن باز امر توحید و احوال معاد وَهُدًى و منزل ساختیم کتاب را الا برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ و خدای فرو فرستاده از آسمان یا از ابر مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را

بباران بعد از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنانست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَآيَةً هر آینه نشانه است آشکارا
لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستیکه مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید
از جهل بعلم نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ ببعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبان است مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَبَنًا شیری خَالِصًا پاک
از لون دم و رایحه فرث سَائِغًا گوارنده و خوش آینده لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را ابن عباس رض فرموده که چون بهیمه علف بخورد و در شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا شود اسفل آن فرث
است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از شکم خود بیرون آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رض آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلای
آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمی شوند بلکه خلاصه اشیای ماکول را بعضی از منهضم یافته اند جگر جذب میکند و تفصیل آنرا که فرث است میکند رد و آن کیلوس را در سکنیه هضمی تمام میدهد تا اخلاط
اربعه حادث می گردد و بخش میکند آنها را بر اعضا بحکمی که قادر حکیم در وی ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای وی افزاید از جهت استیلای رطوبت و برودت بر امزجه انها
و آن خلط زاید برای جنین برحم میبرد و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از و به پستان میریزد بجهت آنکه گوشت پستان غدودی سپید است آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند در
تکوین شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز است و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت بادشاهی
شعر از خون سرخ شیر سفید آورد برون * وز خارهای خشک گل تر کند پدید * در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر ردی یکی از وصفین که فرث و دم باشد نعمت
تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای
عمل بسبب شوب هوای منتفی و در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست قطعه طاعت آلوده نیاید بکار * مشک جگر سوده نیاید بکار * هر چه ز آلودگی افتاد پاک * منظر
نظرها شود تابناک * وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ و مر شما راست از میوه های خرمابنان و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ آنچه میگیرید از آن سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما
و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در این میوه های تر و خشک و فوائد ایشان لَآيَةً هر آینه دلیلی روشن است بر توانایی آفریننده لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تأمل
دران نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند أَنِ اتَّخِذِي که فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوتًا خانها
مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتیکه مالکی و صاحبی نداشته باشد وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و از جا
گیرید از آنچه مردمان بنا می کنند یعنی بالکان شما چوب بنا کنند و غیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوه که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است فَاسْلُكِي سُبُلَ
رَبِّكِ پس بروید در راههای پروردگار شما یعنی طریقی که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتیکه منقاد باشید و رام شده مراد او چون زنبور آن امر الهی بکار بسته از شکوفها و گلها
بخورند در درون ایشان متحلل گردد بشیره شیرین و از آن قی کنند برای ذخیره زمستان و این است که حق سبحانه میگوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب
شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان است و زرد که از آن میانه سال است و سرخ که از آن پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و گفته
اند اختلاف الوان عسل بسبب اختلاف فصول است فِيهِ دران شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفا است مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در بسیار
امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزو وی از وی نبوده باشد قتاده رض فرموده که مردی بحضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت یا رسول الله برادر من اسهال دارد در شکم خود حضرت فرمود
اسقه العسل برفت و باز آمد که عسل دادمش و سودی نداشت دیگر باره امر بدان فرمود و همان حالت اول دست داد در نوبت سیوم یا چهارم فرمود که اذهب فاسقه العسل فقد
صدق الله و كذب بطن اخيك و درین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآن است که دو شفای دلهاست چنانچه در جای دیگر فرموده و ننزل من
القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا و از ابن مسعود رض منقول است که عليكم بالشفاءين القرآن والعسل آری عسل شفای آلام ظاهرست و قرآن دوای شفای
باطن آن یکی امراض قالب را زایل گرداند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن است و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی
تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل بود بیت رنج گر بسیار شد کی غم خورم * چون شفای جان بیمار تو بود * إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در امر نحل و عسل لَآيَةً هر آینه
حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای
دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند
طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند تملکی که در شبها بروند و باز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند صناعتی
که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس همچنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است
دست دهد قطعه فکر دل ار نیک با تمکین کند * کام جان را چون عسل شیرین کند * شربت فکر ار بکام جان رسد * همها شد آن بجهت دلها ابد *

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفّٰىكُمْ پس میراند و دیگرباره شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُّرَدُّ کسی هست که رد کرده شود اِلٰٓى اَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی
خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد و نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن سرخرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْـًٔا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و در نسیان و [illegible] ع ۱۵
فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیاده نکند طول عمر الا کرامت و عقل اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلِيْمٌ داناست بجهل مردمان و اطوار ایشان قَدِيْرٌ تواناست بعجز و توانائی او در راه نیاید و اللّٰه
فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی را از شما عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیا یکی توانگر شده و یکی درویش یکی مهتری یافت و یکی چاکری فَمَا الَّذِيْنَ فُضِّلُوْا پس نیستند
آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال بهتری یافته و توانگر گشته و مالک رقاب جمعی از خواجه شده اند نیستند بِرَآدِّيْ رِزْقِهِمْ بازگردانندهٔ مال خود را یعنی دهنده و بخشش کننده عَلٰى مَا مَلَكَتْ
اَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان آنرا یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمی‌دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ پس باشند در آن مال برابر و مساوی در مال
یکسان [illegible] در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا
میدارید که بندگان شریک من باشند در الوهیت اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُوْنَ انکار میکنند و حفص بصیغهٔ غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع
نعم او است پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان که با آن آرام میگیرید وَّجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید
برای شما مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِيْنَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَّرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ
از پاکیزه و لذیذها اَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده يُؤْمِنُوْنَ میگروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُوْنَ ایشان نمیگروند باطل عقیده که بتان [illegible] تحقیق
و شفاعت و نعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آن چیزیست که حرام کرده اند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای برایشان حلال گردانیده و گفته اند که باطل شیطان است و ایشان بدو میگروند و نعمت
حضرت رسالت پناه است بدو نمیگروند و نعمت حضرت رسالت پناه است [illegible] وَيَعْبُدُوْنَ و می‌پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ چیزی را که مالک نیست
یعنی توانائی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِّنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها یعنی باران وَالْاَرْضِ و از زمین یعنی نباتات [illegible] که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان
توانند روزی دادن شَيْـًٔا چیزی را بر پرستندگان خود از مطر و نبات وَّلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ و هرگز نمیتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت
شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا را ثابت است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوْا پس مزنید لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ برای خدای مثلها بر آن وجه که بتان را
[illegible] و شرکت [illegible] اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نمیدانید و اگر دانید بر این
جرات نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا
بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کلام است عَبْدًا مَّمْلُوْكًا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ توانائی ندارد عَلٰى شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَّمَنْ رَّزَقْنٰهُ
و آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزد خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در وی تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این مرزوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن روزی
سِرًّا نهان وَّجَهْرًا و آشکارا یعنی بهر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمیترسد هَلْ يَسْتَوٗنَ آیا برابر اند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون
مملوک عاجز با مالک قادر مستقر برابر نیست [illegible] که انجه مخلوقات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود نظم زراه تو سوز لایزالی از شرک و شریک بر دو عالی آن بنده که عاجز
است و محتاج کی راه برد بحضرت تاج [illegible] صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بمسجد شیخ ابو العباس شقانی در آمدم و دیدم که این آیت میخواند و میگریست و نعره میزد
پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ اینچه حالت است فرمود که یازده سال میگذرد که ورد من اینجا رسیده و از اینجا نمیتوانم گذشت آری حال و وقت رقم تواند رسید و ممکن از کرده [illegible]
خبر تواند داد [illegible] نیست [illegible] پهلو قطره با بحر [illegible] و گفته اند این ضرب المثل برای مومن موفق است و کافر مخذول و مراد از مومن ابو بکر صدیق
است و از کافر ابو جهل لعین اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنای و ستایش مر خدای را که مولی تمام نعمتها است بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند که
نعم او را بغیر او اضافت می نمایند پس [illegible] بیان می کند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا [illegible] رَّجُلَيْنِ دو مرد که اَحَدُهُمَآ اَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است و [illegible] گنگ مادرزاد که نه
شنود و نگوید لَا يَقْدِرُ توانائی و قدرت ندارد عَلٰى شَيْءٍ بر فهم چیزی از سخن و تدبیر وَّهُوَ كَلٌّ و این بیکار گرانست عَلٰى مَوْلٰىهُ بر کسیکه متولی امر او باشد یعنی ولی او در مانده حال
او اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُّ هر جا که بفرستد او را و متوجه گرداند لَا يَاْتِ بِخَيْرٍ نیارد به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند [illegible] خبر تواند داد [illegible] که گویند [illegible]
یافت هَلْ يَسْتَوِيْ هُوَ آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَّاْمُرُ و کسیکه میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت تمام و رشد کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل
[illegible] است جامع جمیع فضائل و مکارم وَهُوَ و او نیز عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بر راه راست است و سیرت درست و طریقهٔ پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید برود و مقصود
[illegible] پرستش [illegible] با حضرت پروردگار [illegible] و گفته اند این مثل نیز برای مومن [illegible]

مطلب شد وکافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین است رضه وکافر اسید ابن ابی العیص که مولای او بود وذی النورین او را باسلام دلالت میکرد واسید وی را از انفاق فی سبیل الله
منع میکرد آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد وَلِلّٰهِ و مر خدایراست غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ دانستن نهانی آسمان وزمین یعنی
او داند ولیکن آنچه پوشیده است از ان شمار محسوس نمی شود یا مراد مطر ونبات است وَمَآ اَمْرُ السَّاعَةِ ونیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در سرعت وسهولت اِلَّا كَلَمْحِ
الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی کشتن او از اعلای حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در آن روز آسان ترا
از آنکه شما دیده برهم زنید اَوْ هُوَ بلکه آن اَقْرَبُ نزدیک تر است چه لمح بصر دو فعل است وضع جفن ورفع آن وایقای قیامت یا احیای موتی یک فعل است پس ممکن است وقوع
آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث وحشر قَدِيْرٌ تواناست یعنی تواند احیای خلایق دفعة چنانچه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل
تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند وفرمود وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ وخدای بیرون آورد شمارا مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُوْنَ
شَيْئًا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود ودفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وداد مرشمارا گوش وَالْاَبْصَارَ وچشمها وَالْاَفْئِدَةَ ودلها یعنی ادوات آن شما داد
تا جزئیات اشیارا بمشاعر دریابید بدینها مشارکتی ومباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرر احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شمارا حاصل آید وبنظر در آن اکتساب علوم نظری دست
بهم دهید واستفاده واستفاضه از کلام وکتاب که تعلق آن باسماع وابصار است شمارا از آن دست دهد وسلاطین قلوب که بمیزان مستفادات شما اند مرشد تعقل شما سازد لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ
شاید که شما شکر گویید بدین نعمتها اَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان براه استدلال بر قدرت الٰهی اِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا ببینند ایشان را مُسَخَّرٰتٍ رام شدگان برای پریدن فِيْ جَوِّ
السَّمَآءِ در هوا میان ارض وسما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه میدارد ایشان را در آن هوا اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای اگرچه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر طیر
برای طیران لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ مر آن گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدانچه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر صفتی آفریده که طیران میتوانند نمود
وهوا را بر مثلی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکن است وایشان را نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بمآل این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را با شیان قربت
نشان تفکر ساخته عبادة ستین سنة میرساند حدیث تفکر ازین غایه فرازت کشد سوی سراپرده رازت کشد وَاللّٰهُ وخدای جَعَلَ ساخت لَكُمْ برای شما مِّنْۢ بُيُوْتِكُمْ از خانهای
شما که مبنی از سنگ وخشت وچوب باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود وَّجَعَلَ لَكُمْ وساخت مرشما را مِّنْ جُلُوْدِ الْاَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُيُوْتًا
خانها چون قبه وخیمه که از ادیم سازند وشما تَسْتَخِفُّوْنَهَا سبک می یابید آنرا به بردن وبا خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر ورحلت شما وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ ووقت اقامت
یعنی نزول شما در منزل وَمِنْ اَصْوَافِهَا وپیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد وَاَوْبَارِهَا واز پشمهای نرم که شتر را بود وَاَشْعَارِهَا وموی بز را بود اَثَاثًا
رختها از پوشیدنی وگستردنی وَّمَتَاعًا وبرخورداری از خرید وفروخت آن اِلٰى حِيْنٍ تا هنگامی که آنها بر قرار بود واز آن نفع توان گرفت یا تا وقتیکه زنده آید وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ وخدای
پیدا کرد برای راحت شما مِّمَّا خَلَقَ از آنچه بیافرید از درخت وکوه وبنا وابر ظِلٰلًا سایهای تا در آن از تاب آفتاب پناه می برید وَّجَعَلَ لَكُمْ وساخت برای شما مِّنَ الْجِبَالِ از کوهها اَكْنَانًا پوششها
یعنی غارها وجیزها که در آن سکون میورزید وَّجَعَلَ لَكُمْ وکرد برای شما سَرَابِيْلَ پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف وکتان وپنبه وغیر آن که تَقِيْكُمُ الْحَرَّ تا باز دارد از شما
ضرر گرما ودر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيْلَ ودیگر ساخت برای شما از آهن چون زره وجوشن که آن تَقِيْكُمْ بَاْسَكُمْ نگاه میدارد
شمارا از سلاح دشمنان یعنی تیر وتیغ ونیزه ایشان در کارزار شما كَذٰلِكَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهٗ تمام میگرداند نعمت نیکوی خود را عَلَيْكُمْ بر شما تمام کرد ودر زمان
استقبال لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُوْنَ باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند واعراض کنند از اسلام فَاِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست که بر تو الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ رسانید
پیغام است آشکارا وچون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان نکند يَعْرِفُوْنَ نِعْمَتَ اللّٰهِ می شناسند مشرکان نعمت خدایرا که شمرده شد بر ایشان ومعترفند که اینها از وست
ثُمَّ يُنْكِرُوْنَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت ایزد داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی می شناسند ودر حال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارفند وبدل منکر یا میدانند که نعمت ایشان نبوت
۱۷ حضرت رسالت پناه است باشد از معجزات شناخته اند که حق است وبعناد منکر شدند وَاَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُوْنَ وبیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین وصبیان کافرانند وَيَوْمَ نَبْعَثُ وبر انگیزانیم
از روزی که برانگیزیم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيْدًا گواهی بر ایمان وکفر ایشان که او پیغمبر ایشان است ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری ندهند لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا که کافر شده اند در
عذرخواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُوْنَ ونه ایشان مطالبه کرده شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدای را یعنی عمل کنید که خدای شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست ودر تاویلات
امام ماتریدی آورده که ایشان را دستوری اعتذار نمیدهند واگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَاِذَا رَاَ وچون ببینند در قیامت الَّذِيْنَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را ودر آرند
ایشان را بدوزخ فریاد بر آرند از آنکه تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ونه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت
ندهند وسیزان نگذارند وَاِذَا رَاَ وچون ببینند در آن سرای الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا آنانکه شرک آوردند شُرَكَآءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای گفتند قَالُوْا رَبَّنَا گویند

ای پروردگار ما هٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه هستند شریکان ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا آنانکه بودیم که ایشان را می پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ
پس افکنند بتان إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا رد و ایشان را جواب دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه شما دروغ گویانید هرگز اشمار افقر بودایم بر پرستش خود
یا شما مرا می پرستید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملائکه را علیهم السلام در بهشت ببینند و قسیکه خود در دوزخ باشند گویند خدایا اینان آنانی اند که می پرستیدیم
با مرایشان پس آن و عیسی و فرشتگان گویند شما دروغ میگوئید و ایشان شرمنده و خوار و تحیر دل گردند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بجزای یَوْمَئِذٍ
السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدا را یا اسلام آرند و هیچ کلام سود ندارد مصرع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود وَضَلَّ
عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زایل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بود ند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و یاری ایشان چه جای شفاعت از ایشان شفاعت بینند الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بخدای وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی از ایمان بحضرت مصطفیٰ زِدْنَاهُمْ بیفزائیم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بالای
عذابی بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ با آنچه بودند که منع مردم از اسلام یُفْسِدُونَ تباهی میکردند پس یک عذاب بر کفر ایشان است یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند بر بالای عذاب آتش که ماران بزرگ
خلقت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش نهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش کداخته بطرف ایشان روان گردد و سه
از آن معذب شود در مقدار شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان گویند زیادتی این عذاب از زهر ماران است وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روز را
که بر انگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر گفتار و کردار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَجِئْنَا بِكَ
و بیاریم ترا نیز شَهِيدًا عَلَىٰ هٰؤُلَاءِ گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قران را تِبْيَانًا
لِكُلِّ شَيْءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین و دنیا به تفصیل و اجمال صاحب بیان گفته فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود
بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قران است پس در آن امر مردم بمتابعت رسول کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و بیان کرده و حث کرده است بر اجماع و تهدید بر ترک آن که وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ
عبرت و استدلال اصل قیاس است حیث قال فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ و قران تبیان همه چیزها باشد وَهُدًى و راه نمودن بحق وَرَحْمَةً و بخشایش بر همه اگر و بگروند وَبُشْرَىٰ و مژدگانی
لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ امر میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک ۱۸ع
قایل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر خواه عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است
میان جبن و تهور وَالْإِحْسَانِ و میفرماید به نیکوی در طاعت یا بحسب کمیت چون تعبد بتطوع و نوافل یا بحسب کیفیت چنانچه سید فرمود الاحسان ان تعبد الله کانک تراه وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ و امر میکند
به عطا دادن خویشان و نزدیکان و رسانیدن بر ایشان آنچه بدان محتاج باشند وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت
وَالْمُنْكَرِ و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرای قوت غضبی است در غیر موضع چون قتل نفس و غصب اموال وَالْبَغْيِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت
وهمیه است مانند استعلا و استیلا برین نوع بنی آدم به تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد شما را امر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید این آیت جامع خیر و شر
است چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات و از جهت آنکه موعظه است جامع جمیع خیر و شر خطبا در جمعه در آخر خطبه می خوانند از عثمان بن مظعون
رض منقول است که گفت که من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزد پیغمبر آنحضرت ع بودم و این آیه نازل شد بر سینه که
دوستم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید بن مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت الحمد لله ان له والله لحلاوة وان علیه
لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستیکه خدای محمد را بمکارم اخلاق میفرماید و در لآلی الصفا آورده که سبب اسلام اکثم بن
صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت است و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادت است یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف دادن از نفس یا تسویه
در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن
برای دیگری آنچه برای خود دوست میدارد و دریکاره شمردن بر آنچه برای نفس خود کاره می شمارد و ایتای ذی القربی صله رحم است و نیکوی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر در تنگی
است و فضل عیشی ندارد باری ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز ممکن نتواند دعا کند در باره ایشان و فحشا زنا است یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا
بخل یا اهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بر آن مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه عقل آن را منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد
یا هر چه بران وعید کرده عند الله منکر بود یا آنچه خدای نبخشاید یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول یا سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق
بباطل در لطایف التفسیر در تفسیر این آیت آورده که استقامت بالک سه چیز مامور به است و از اضطراب آن سه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرت است و نتیجه
احسان [illegible] و فایده صله رحم [illegible] عدل [illegible] در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است

و محبت خدا و احسان سنت پیغمبر و ایتای ذی القربی محبت اهل بیت است نزد عامه صحابه رضی الله عنهم و در تیسیر گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال و ایتای ذی القربی آنکه دیگری را آنچه صدق ...
بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه بر هم احسان برکرد راست بود شیخ سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتان است بر هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و بغی
که در افعال باشد و در بحر الحقایق آورده که عدل آنست که هر چه ترا داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب رضای حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم
است و احسان آنکه هر نوع نیکوی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نکوی کنی و نزدیک تر از همه بتو نفس تو است او را از مهالک هوا باز داری و فحشا
چیزی است که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت حادث شود و مترتب بود و بغی سود صفات نفسانی است و آنرا القوت ریاضت باید شکست تا قوا اعد سلوک درست باشد زیرا که بحکم
اعدی عدوک نفسک بدترین دشمنان نفس تو است نعم ما قال **نظم** این سگ نفس شوم بدکاره که همه تن نیست همواره ❊ بدترین فاسدیست جان ترا ❊ میخورد مغز استخوان ترا ❊ پیش از آن
بیش از آن کان ترا بیدر دیست ❊ سر کشش بیفکن که دشمن نیست ❊ و باقی وجوه حقایق و نکات و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت وَاَوْفُوْا و وفا کنید بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدای تعالی
اِذَا عَاهَدْتُّمْ چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیت در شان جمعی است که با حضرت رسالت پناه ﷺ در مکه عهد بستند و غلبه قریش
و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا نقض عهد نمایند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر منهج وفا ثابت قدم گردانید
و فرمود بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْاَیْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها خود را که کرده بودید بَعْدَ تَوْکِیْدِهَا بعد از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ و حال آنکه ساخته
اید حضرت خدای را عَلَیْکُمْ بر پیمانها خود کَفِیْلًا گواه اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند مَا تَفْعَلُوْنَ آنچه می کنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید در شکستن
عهد و سوگند کَالَّتِیْ نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غَزْلَهَا ریسمانهای رشته خود را مِنْۢ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت یعنی استحکام آن اَنْکَاثًا پاره پاره یعنی از هم برکند غزل
خود را در حالتیکه ریسمانها تابداده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه بنت ... و بیمایگی و پریشانی نام او خرقا بود و ماعت بود حمقا با جوار با حرقا و در اکثر آن بود که
آن زن از اول بامداد تا نصف النهار از پشم و صوف خود میرشت و کنیزان را نیز رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از ریسمانها رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضایع می شدند پس ... فرمود
که این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن ریسمان میفرماید که چنانچه آن زن حمقا ریسمان تاب داده خود را ضایع میکرد شما عهد خود را ضایع مکنید هر دم ... آنکه بعد از استوار کردن عهد خود
را النشت نقض پاره مکنید تا بحکم اوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤلا ... وفا یا بیت گر شب هست که دل از کسی پیمان ❊ تا کار سرزنشت تا کنها ... تَتَّخِذُوْنَ اَیْمَانَکُمْ میگیرید عهد
و پیمان خود را دَخَلًا بَیْنَکُمْ خیانت و مکر و غدر در میان شما اَنْ تَکُوْنَ اُمَّةٌ بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هِیَ اَرْبٰی مِنْ اُمَّةٍ که ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از
مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان زیادتر دیده میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید اِنَّمَا یَبْلُوْکُمُ اللّٰهُ بِهٖ جز این نیست که خدای تعالی می آزماید شما را بوفا
بعهد تا مر شما را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر ﷺ که وفا می کنید وَلَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و هر آئینه پیدا کند برای شما روز رستخیز مَا کُنْتُمْ
فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ آنچه هستید که در ان اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَکُمْ و اگر خواستی خدای تعالی هر آئینه گردانیدی شما را اُمَّةً وَّاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام
وَّلٰکِنْ یُّضِلُّ و لیکن فرو میگذارد در ضلالت مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد وَیَهْدِیْ و راه می نماید بتوفیق مَنْ یَّشَآءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْـَٔلُنَّ و هر آئینه سوال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ
از آنچه بوده اید که عمل میکرده اید در دنیا وَلَا تَتَّخِذُوْٓا اَیْمَانَکُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا بَیْنَکُمْ غدر و مکر میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ
ثُبُوْتِهَا بعد از استواری او وَتَذُوْقُوا السُّوْٓءَ و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُّمْ بسبب باز ایستادن عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از وفا بعهد وَلَکُمْ و مر شما راست
در آخرت عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر ﷺ برگردند و قریش ایشان را وعده داده بود که اگر رجوع بدین باطل کنید ما برین وجه منافع
بشما رسانیم حق تعالی میفرماید که وَلَا تَشْتَرُوْا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللّٰهِ بعهد خدای و پیغمبر او ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک یعنی چیزی حقیر از مال دنیا که قریش شما را وعده
میدهند اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ بدرستیکه آنچه نزدیک خداست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده کنند اِنْ کُنْتُمْ
تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که شما بدانید مَا عِنْدَکُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه یَنْفَدُ سپری شود و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت بَاقٍ
همیشه است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده فی الخارج دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقه و آن عبارت است از ظهور نور حق در صور مظاهر
ممکنات و این را تجلی شهود گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص و التعین و ازین حیثیت است که ایشان را ممکن میگویند و خلق نیز می نامند و جمیع نقایص و عیوب موجودات ممکنه ازین وجه
منسوب بایشان است **مثنوی** ازین صورت نباید غیر دوست ❊ چون نظر کردی همه جمله اوست ❊ زان یکی ماندکم ینفد شود ❊ جز یکی ماند باقی شود ❊ و ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی است و ما عند الله
باق اشارت باعتبار اول **نظم** ای بو صنعت بیان نام همه هیچ ❊ همه آن تو آن نام همه هیچ ❊ هر چه بینی خیال نام همه نقش ❊ هر چه گوید زبان نام همه هیچ ❊ نام که حقیقت ترسیم ❊ ای ... گمان نام همه هیچ
وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِیْنَ صَبَرُوْٓا و هر آئینه جزا دهیم آنانرا که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت عقبه که بر پای

برای صبر نموده از عهد بر نگشتند بدهیم اَجْرَهُمْ مزد ایشان را که نعیم بهشت است با ثواب مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل می نمودند آورده اند که زاهدی از موحد
که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا غیر آن و یکی از میان آن صد بهتر و تمام تر باشد ثواب آن بر یکی که نیکوترست تمامی صد را بدهیم و ثواب هر یک با ثواب آن
بهتر و تمام تر برابر دهیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد چه عمل بی ایمان نبود مستحق ثواب نیست فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً
طَيِّبَةً پس البته زنده کنیم وی را بزندگانی خوش یعنی رزق حلال یعنی ارزانی داریم تا اکل و مال او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت است یا قناعت یا عمل صالح یا عاقبت
یا رضا بقضا و قول آنست که حیات طیبه در بهشت خواهد بود و چه زندگانی در دنیا مشوب بتنغیص و تفرقه است محققان بر آنند که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدا و صدق مقال با اهل
و وقوف بر منهج مرضات و اعراض از ما سوای خدا در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغناست بالله عما سوى الله مصرع چون نخواهد هرچه دارم در کرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ و بدهیم
ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به نیکوترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای تعالی مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشيطان الرجيم خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز در تفسیر خود آورده که مختار ازینجا بر روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده آن است که امام
باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور مستحبات است و باقتیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی است که استعاذه بر حضرت رسالت پناه تنها فرض بود بوقت قرائت و امت
امت بر سبیل سنت است و حیثیت استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستیکه نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند و به خدای
پناه بحق میگیرند وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس يَتَوَكَّلُونَ توکل می نمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند
و وسوسه او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ و آنانکه ایشان بسبب اطاعت شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرندگانند بخدای آورده اند که کفار بوقت نسخ حکمی از آیات گفتند که محمد با یاران خود سخریه میکند 19
امروز ایشان را کاری میفرماید و روز دیگر ازان نهی می نماید غالب آنست که او افترا میکند بخدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیت آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً و چون بدل کنیم یعنی ناسخ را مَكَانَ آيَةٍ بجای آیتی ع
منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو می فرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود
سخن میگوئی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام بگو ای محمد نَزَّلَهُ بگو ایشان را که فرو آورد او را یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ
روح پاکیزه که جبرئیل است مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثابت دارد آنانرا که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را راسخ سازد با آنکه آن
کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند و رعایت صلاح و حکمت آن را در بر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن راه نماینده است وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ و بشارت دهنده مر
مسلمانان را به بهشت در خبر است که غلامی رومی بود مر عامر بن حضرمی را گویند که جبر گفتندی و گویند که دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیر را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توریة و
انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت پناه بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی و گفته اند که حویطب غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش بالمعلم یا بلخیش عداس واصح آنست
که او را بو فکیهه گفتندی مشرکان گفتندی حضرت پیغمبر با آدمی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتندی محمد ازین غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ
آنکه ایشان میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر یا بو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را با و نسبت میکنند یعنی کتابی که میگویند که معلم او
أَعْجَمِيٌّ غیر مبین است یعنی فصاحت ندارد وَهَذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیت از اتیان بمثل آن عاجز
و ناتوانید پس چگونه آنکه عجمی است و زبان عربی ندارد چنین کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر السلطان إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای کتاب خدای
و تصدیق نمی کنند که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمی نماید خدای ایشان را براه نجات و جنات وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفران ایشان بقرآن
و نسبت افترا بحضرت پیغمبر و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می بافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی
و میگویند که بر بافته محمد است وَأُولَئِكَ و آن گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند إنما يعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست و در اخبار آمده است
که قریش بعد از تعرض حضرت با آنکه باطل ایشان با بداد آزار درویشان صحابه رض که حامی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه
کردندی جماعت در طریق خود بثبات قدم و رزیده بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا حدیکه والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم
در آن بود بگفت بل آمنت بالجبت والطاغوت خبر بحضرت پیغمبر رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده ازین خود بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان
بگوشت و خون او بر آمیخته است یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفت زبانی هرگز کوی تفاوت بر نیرد عمار رض گریان بجناب نبوت مآب آمد و آن حضرت عم بدست مبارک اشک او پاک
میکرد و میفرمود که ترا چه رسید ان عادوا فعد لهم یعنی اگر باز گردند تو با کراه باز گرد و بدین بیان کلمه حق سبحانه این آیت فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شود بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ
پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن حنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود بر تکلم وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ و دل او مطمئن بود بایمان

در سینه باشد با ایمان و عقیده او متغیر نگردد و چون عمار بن یاسر وَلٰكِنْ مَّنْ شَرَحَ و لیکن هر کس بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینه خود را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند و بران اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس
برایشان است غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان را بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا
بسبب آنکه ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْاٰخِرَةِ بر نعیم عقبی وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر بجهت آنست که خدا لَا يَهْدِي نمی‌خواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ
گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را بآنچه موجب ثبات بر ایمان باشد اُولٰٓئِكَ آن گروه کافران الَّذِيْنَ طَبَعَ اللّٰهُ آنانند که مهر نهاده خدای عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند وَسَمْعِهِمْ
و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وَاَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نبینند وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ایشانند غافلان بیخبران از حق لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ
حقا و راست هیچ شبهه نیست که ایشان فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای دیگر هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشان زیانکارانند چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس رانده از بازار قیامت
جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود **مثنوی** قیامت که بازار مینو نهند + منازل باعمال نیکو دهند + بضاعت بچندانکه آری بری + وگر مفلسی شرمساری بری + که بازار چندانکه آکنده‌تر
تهی دست را دل پراگنده‌تر + ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکه پروردگار تو بخشاینده است لِلَّذِيْنَ هَاجَرُوْا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال مِنْ بَعْدِ
ع ۲۰
مَا فُتِنُوْا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جٰهَدُوْا پس جهاد کردند وَصَبَرُوْا و شکیبائی نمودند بر جهاد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا
از پس هجرت و جهاد و صبر لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است و عفو کننده از ایشان گناهان گذشته رَّحِيْمٌ مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَاْتِيْ یاد کن روزی را
که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ جدال کند عَنْ نَّفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثل عاصی گوید که چرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا بر کسی
سعی کند و جدال نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی وَتُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفسی را مَّا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان ستم دیده نشوند در
مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای تعالی مثلی قَرْيَةً دیهی را كَانَتْ که بود اٰمِنَةً ایمن از نزول قیاصره و عقد جبابره مُّطْمَئِنَّةً آرامیده و اهل آن آسوده يَاْتِيْهَا
رِزْقُهَا می‌آید بدان ده روزی اهل آن یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ و بسیار مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جا یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران کردند بِاَنْعُمِ اللّٰهِ
به نعمتهای خدا و شکر نگذاردند فَاَذَاقَهَا اللّٰهُ پس چشانید خدای اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوْعِ وَالْخَوْفِ پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ بآنچه بودند که کردند از عملها و استعاره کرد
است ذوق را با ادراک اثر ضرر و لباس برای چیزیکه کسی را فرا گیرد و مشتمل شود یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که برایشان مشتمل بود و ابن عباس فرموده که این مثل برای
اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب عیش زندگانی بودند همین که بنعمت نبوت حضرت محمد مصطفی صلعم کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال
و تنگ سالی مانده از غایت جوع مردار می‌خوردند و خون می‌آشامیدند و آن بدعای آنحضرت بود که اللهم اشدد وطأتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد
بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدیکه از هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان رَسُوْلٌ مِّنْهُمْ
پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلعم فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند او را فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ و حال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بشرک و تکذیب
آورده اند که زنان قریش کسی را بحضرت رسالت پناه صلعم فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت رسالت پناه صلعم دستوری داد تا
چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد فَكُلُوْا پس بخورید ای زنان و کودکان که مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را از درست فرستادگان پیغمبر صلعم حَلٰلًا طَيِّبًا پاکیزه و بعضی
گویند خطاب با مومنانست ایشانرا میفرماید که حلال خورید وَاشْكُرُوْا و سپاس دارید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدای تعالی را اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ اگر هستید که خدای تعالی را تَعْبُدُوْنَ می‌پرستید
یا فرمان می‌برید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيْرِ و گوشت خوک را و آنچه از آن توان خورد وَمَآ اُهِلَّ
و آنچه آواز برآورده شود لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهٖ از برای غیر خدای بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غَيْرَ بَاغٍ
نه طالب لذت وَّلَا عَادٍ و نخورد زیاده از سیری فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُوْرٌ آمرزنده است گناه مضطر را رَّحِيْمٌ مهربانست در رخصت او وَلَا تَقُوْلُوْا و مگوئید لِمَا
تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمُ مر آنچه را وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید الْكَذِبَ دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ می‌گوئید و آن دروغ که آن
است که گفتند هٰذَا حَلٰلٌ این حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلال است بر مردان ما وَّهٰذَا حَرَامٌ و این حرام است یعنی همان که مذکور شد حرام است بر زنان ما میگوئید که این
حلال است و این حرام لِّتَفْتَرُوْا تا افترا کنید عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را که گوئید خدای تعالی ما را این فرموده است اِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ بدرستی آنانکه افترا میبندند عَلَى
اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را لَا يُفْلِحُوْنَ رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِيْلٌ آنچه برای او افترا میکنند برخورداری اندک است زود منقطع شود در دنیا
وَّلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ و مر ایشانراست عذابی مولم یعنی دایم باشد در آخرت وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا و بر آنانکه بدین یهودیت در آمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ
آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیة وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم

ع

آن ولکن کانوا ولیکن بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستیکه پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند
بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعد ذلک از پس آن عمل بد واصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستیکه پروردگار تو من
بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را رحیم مهربان است که قبول میکند توبه را از بندگان ان ابراهیم بدرستیکه ابراهیم که خلیل جلیل است کان امة
بود امتی یعنی جامع کمالات و نعوت و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد یا آنکه تنها ذات او بمثابت مجموعه آثار کمالات است
گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مؤمنی نبود پس او تنها امتی بوده قانتا لله فرمان برداری مر خدای را و قایم بامر او حنیفا مایل از ادیان باطله بدین حق و لم یک و نبود
من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتبیه برگزید خدای او را به نبوت و هدیه و راه نمود او را
دعوت بخدای الی صراط مستقیم براه راست که طریق توحید است و آتیناه فی الدنیا و دادیم او را در دنیا حسنة نیکوی از ذکر جمیل است یا اولاد و اتباع یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب
ملل او را دوست دارند و بر ثنای وی گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه ع از نسل او است یا آنکه صلوات بر وی مقرون بصلوة سید عالم است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وانه و بدرستیکه
ابراهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستگانست مر درجات عالیه را امام ماتریدی ره فرموده که حسنه او در دنیا کلمه تخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم
بتو ان اتبع آنکه پیروی کنی در توحید ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بر آن یا متابع او باشی در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگر
و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل [illegible] است پس اتباع آنحضرت ع مر ابراهیم را بسبب آن بود [illegible]
بحکم انا اکرم الاولین والاخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و تصدیق در تفضیل ملت بجمیع اصفیا اجزل و اتم [illegible] تو اصلی و باقی طفیل [illegible]
تو اند وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم ع از جمله شرک آرندگان تعریض بکفار قریش است که می گفتند ما بکیش پدر خود ابراهیم ع داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را که [illegible]
جمیع از اشتغال مهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسیده اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاده جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق
سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا بآفرینش خلق کرده خدای تعالی شنبه را مقرر داشت و مخالفت ایشان تعظیم آن
بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدید عظیم فرموده چنانچه میگوید انما جعل السبت جز این نیست که نهاده شد تعظیم شنبه یعنی نوشته گشت بفرضیت علی الذین اختلفوا بر آنانکه اختلاف
کردند فیه در آن روز و تعظیم شنبه آن بود که در آن روز بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق ننمایند و این تکلیف بغایت شاق [illegible] بود بر ایشان [illegible]
که آن روز حضرت موسی یکی را دید که متاعی را برداشته جای می برد [illegible] فرمود تا گردنش زدند [illegible] وان ربک و بدرستیکه
پروردگار تو لیحکم هر آینه حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچه بودند که از سرکشی و جهل فیه یختلفون در آن اختلاف میکردند یعنی [illegible]
عبادت در بیان فرموده که از حضرت [illegible] نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت در جمعه نوشت بجمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه
نمود فعلنا الیوم ولیهود غدا وللنصاری بعد غد ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود بالحکمة بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل گرداند والموعظة
الحسنة و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وجادلهم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن بطریقی که آن نیکوتر است یعنی برفق و خوشخوی و
ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند که حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه مستقصی آورده که طرق ثلثه دعوت اشارتست بمناهج ثلثه
وصول یعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت
رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت [illegible] واسطه جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارت از کرامتی که خلق را در آن
مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بامور حقیقت مناسبت دارد دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب نیکویی و محافظت جانب رفق و خوشخوی است اولی
نماید سوم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان امر حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلایل مفتقر
و از این کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام ع و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است قطعه نور او چون اصل موجودات بود
ذات او چون معطی هر ذات بود واجب آمد دعوت او در دو جهان + دعوت ذرات پیدا و نهان ان ربک بدرستیکه پروردگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضل بآن کس که گمراه شد عن
سبیله از راه حق که اسلام است وهو اعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان و بر تو که محمدی ع غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ع روز حرب
احد سید الشهدا حمزه را رض مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وان
عاقبتم و اگر عقوبت کنید یا داش دهید کسی را که بر شما عقوبت کرده است فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم به بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی اگر ایشان یکی را از شما مثله کرده اند شما در برابر آن

بکار نشد کنید نه بیشتر از آن و لئن صبرتم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لهو خیر للصابرین هر آینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام در فتح مکه بعضی از صحابه گفتند که ما
خدای بر ایشان بر آنکه صابر نمانند آورده اند که آنحضرت بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفاره سوگند داد و اصبر و شکیبا شو در آنچه از ایشان رسد و ما صبرک
و نیست شکیبائی تو الا بالله مگر بتوفیق و عون خدای و لا تحزن علیهم و اندوه مخور بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو و لا تک فی ضیق و مباش در
تنگدلی مما یمکرون از آنچه می سگالند از بدی ان الله بدرستیکه خدای بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنان است که پرهیز کردند از شرک و معصیت و الذین هم
محسنون و با آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان مخلصان و گفته اند تقوی اشارت است به تعظیم امر خدای و احسان عبارت است از شفقت بر خلق خدا و مدار کار اسلام
و ایمان برین دو صفت است **نظم** ز احسان خاطر مردم شود شاد * به تقوی خانه دین گردد آباد * بود این صفت اگر شناسی * رضای خلق و خالق هر دو یابی * سوره بنی اسرائیل صد و یازده آیت
مکیه
بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی
پاکی و بی عیبی آنراست که بسجرت کرامت اسری بعبده سیر داد بنده خود را که محمد است لیلا
شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط است بکعبه یا از خانه ام هانی چه مکه و حرم همه مسجد اند الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی
بیت المقدس الذی بارکنا حوله آن مسجد که برکت کردیم حول او که زمین شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و معبد انبیاء ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم بانهار
و اشجار و بسیار میوه و فراخی معیشت دار رزق لنریه تا بنمائیم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده
نمود و انبیاء را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجائب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که
ربیع الاول یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر آنست که هفدهم رجب بوده و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول
بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است **مثنوی** شاهد معراج نبی را فراست * هر که مقر نیست برین کافر است سکه
سلطنت این وصال * نیست بپا مرد خیل و خیال * عقل چه داند چه مقام است این * عشق شناسد که چه دام است این * معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده و مثال در
بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه نقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند و منکر قدرت **بیت** آنکه سرشت تنش از جان بود * سیر و عروج بتن آسان بود * و در آن شب جبرئیل
با جوقی از ملائکه آمده و آنحضرت را از مسجد الحرام برده از حجره ام هانی و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده **نظم** شبی نه شب که نافه زین
دیر فانی * بجلوت در سرای ام هانی * رسید پیش جبرئیل از بیت معمور * براق برق سیر آورده از دور * قوی پشت و گران سیر و سبک خیز * براندن در زمین و رفتن تیز * از روایت صحیح است
که حضرت رسالت در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد یا بر براق یا بر پر جبرئیل و در آسمان اول آدم را دید و در دوم عیسی و یحیی و در سیوم یوسف و در چهارم
ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرد و جواب بر وجه اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة نظروی در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب
نور از مرافقت باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت **بیت** چنان گرم در تیه قربت براند * که در سدره جبرئیل از وی باز ماند * و از آنجا تا حجاب عزت رفرف ظلمت تعظیم کرده بمحلی رسید
که براق نیز از رفتار باز ماند پس بر رفرف سوار گشته تا بعرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب ادن منی شنید و هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر بساط قرب نهاده از آن جا بر منظر
تدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص کان قاب قوسین او ادنی در آمده امر فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود **نظم** کلام سرمدی بی نقل بشنید * خداوند جهان را بی جهت دید * دید آنچه از حد دیدن
بیرون بود * مپرس از ما کیفیت که چون بود * و به نقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله و الصلوة و الطیبات بجا آورد و با کرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و
برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **بیت** چو کرده عهد های لطف در گوش * نکرده امت خود را فراموش * و در
حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا نظر دی در آورد و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده کاروانها
قریش را دید و مدت این سیر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود **نظم** راه زاندازه برون رفته * پی نتوان برد که چون رفته * عقل درین واقعه حاشا کند * عشق نه حاشا که تماشا کند * آورده
که چون بامداد سید انبیاء قصه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان
باز داد و از کاروانها خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق بود در انکار و تکذیب افزود **القصه** حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد تا آیتها ملک و ملکوت
ببیند و خبر آن بجهانیان رساند و دیگر آنکه مکذب و مصدق منکر و مقر ظاهر گردد و منافق از موافق ممتاز بود و انه بدرستیکه خدای هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب البصیر
بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی السمیع و البصیر صفت پیغمبر است یعنی شنوا شد محمد کلام خود و بینا شد او را آیات قدرت و انعام خود و بعضی ضمیر را عاید بدان حضرت
میگویند بدرستیکه محمد شنوا بود در آنچه از آن خطابش کردیم و بینا بود در آنچه او را با وی نمودیم و در بحر الحقایق آورده که نمودیم او را آیات آن شنیدن تجلی جمال با ذات
سمع السمیع و بصر البصیر **نظم** خود در کشف پی نشانی رسید * چه گویم که انجا چه دید و شنید * ورق در نوشته و دم در کشید * سمع شنیدن تجلی بود * دیدن تحقق و در جودة مرآت الحقایق

ع ۱ سوره بنی اسرائیل مکیه است و هی مائة و احدی عشرة آیة
آیات ۱۱۱ کلمات ... حروف ...

معجزات المصطفی قصهٔ معراج بر سبیل اقتصار آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق عروج و نزول را در رسالهٔ قاطعه باثبات آن در رفع شبهات الطارق استیفا کرده اینجا بسط اطناب مطوی
ساخته برجوع نموده شد بتفسیر السد تعالی خبر وَآتَيْنَا دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب
را و گفتیم مر ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا پروردگاری که مهم خود بوی گزارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ ای ذریت آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مع
نُوحٍ با نوح مراد سام است که ابراهیم که جد بنی اسرائیل است از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که بر پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بجا آرید إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه نوح بود
عَبْدًا شَكُورًا بنده سپاسدار زنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریت او را در اقتدای بپدر در شکر نعمت الهی که موجب
مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریت و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد کنید و تباهی از شما
آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده و نا شنیدن امر ارمیا که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی و حق سبحانه ایشان را خبر
داده که شما دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود با فرمانبرداری من فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید
وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقاب فساد اول از آن دو بَعَثْنَا برانگیزیم مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگان که ما راست این اضافت خلق است نه اضافت تشریف چه مراد بخت نصر است بقول
اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا جمعی از عمالقه در صفت آنها میگوید أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت و میاطی گفته که صاحب هیبت باشند آواز ایشان چون رعد و چشمهای ایشان
چون برق فَجَاسُوا پس در آیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سرایهای شما برای قتل و غارت وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا
پس باز گردانیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را و غلبه کنید عَلَيْهِمْ برایشان که شما را قتل و غارت کرده بودند و مغلوب و مقهور سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها
از هر نوع وَبَنِينَ و بزیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از پیشتر نَفِيرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت
نمودن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نکوئی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکوئی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفس شما را
باشد و در تیسیر مبارک از مرتضی علی رضی نقل میکنند که من هرگز با کسی نکوئی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیت خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند بیت در جهان گر نیک گر بد کرده ام
هر چه کردم جمله با خود کرده ام فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبت دیگر یعنی فساد دوم و بین الفسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعده عقوبت
ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی طرطوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد وُجُوهَكُمْ روی های شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند و
حقیقت تحقیق معنی آنست تا آن قوم روی های شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانکه اول لشکر
بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طرطوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و تباه سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا هلاک کردنی در این قصه اختلاف بسیار است
و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر در مختار القصص و غیر آن از کتبیکه از اخبار انبیا نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل بر ولایت شام بعد لقمان رسید
از اولاد سلیمان و او مرد ضعیف حال اعرج بود ملوک الطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند اول سنحاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلیمان پادشاه آذربایجان رسید و هر دو
تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر پیکار آغاز کردند پس قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و در یک جا رزت از صرصر صرصر صمت مویم را آمد قطره سپهدار سینه هم فکندند که در عالم
فکندند * به پیکان عالی را زاله بگرفت * ز خون ارض زمین لاله بگرفت * عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره
پادشاه روم و ملک صقالیه و سلطان اندلس بیک بار لشکر جرار کرار همه تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند و چون رتبه سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر
آرائی سپردازی قیام و اهتمام نمودند بیت صف افتادند همچون شیر غران * بگرز و نیزه و شمشیر بران * بنی اسرائیل دعا کردند اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند
و ملکیا نکبت غبار ادبار بر روی ایشان نشسته هر یک هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت نه جای قرار و نه پای ستیز * نهادند ناکام رو در گریز * اموال ایشان
نیز بدست بنی اسرائیل افتاد چون غنیمت بیحد و لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف در آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده و دست تغلب از آستین طغیان
بیرون کرده حکم توریت را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر ایشان را پند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده و این فساد اول است نکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند
حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنحاریب بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک او رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را
بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسرائیل بنده گرفت و این عقوبت اول بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافته مال بسیار برگرفت و سی هزار از ایشان
و سایر عیال با خود آورده و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیل خوشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان رو بازدیاد نهادند باز مسوده
این مخالفت از نهاد ایشان سر بزد یحیی معصوم علیه السلام را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی کردند عقوبت دوم در رسید و طرطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و ایشان

ایشان را بغایت بردند و حق سبحانه در توریت بعد از وعده این دو عقوبت بدیشان گفته بود عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است آن تو حکم
اَنْ يَرْحَمَكُمْ که رحمت کند بر شما و باز شما را منتعم سازد وَاِنْ عُدْتُّمْ و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم تا نوبت سیوم بعقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْكٰفِرِيْنَ
برای ناگرویدگان حَصِيْرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند و تکذیب حضرت رسالت پناه عم بقتل و جلا و جزیه خوار معاقب
گشتند اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ بدرستیکه این قرآن يَهْدِيْ راه نماید لِلَّتِيْ هِيَ اَقْوَمُ براهی که آن راست است و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِيْنَ و مژده
میدهد قرآن مرگرویدگان را الَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ آنانکه می کنند عملهای شایسته اَنَّ لَهُمْ باآنکه مر ایشان راست اَجْرًا كَبِيْرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَّاَنَّ الَّذِيْنَ
و هم بشارت میدهد مومنان را بآنکه آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت اَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کردهایم برای ایشان عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی با الم یعنی آتش دوزخ
پس مومنان را دو بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْاِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ به بدی بر نفس و اهل و مال خود
دُعَآءَهٗ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او به نیکوی مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدای تعالی بدعا میخواست که امطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی عَجُوْلًا
شتاب کننده در دعا بی تامل در عاقبت آن بالتعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا نه در گرما شکیبا است و نه در سرما وَجَعَلْنَا الَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم
شب و روز را اٰيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَآ پس محو کردیم اٰيَةَ الَّيْلِ آیتی را که شب است یعنی ظلمت وی را محو ساختیم باشراق
آفتاب وَجَعَلْنَآ اٰيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز ببینند لِّتَبْتَغُوْا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكُمْ روزی در معیشت از پروردگار
خود و گفته اند آیت روز آفتاب است و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بدیت تا محاق در لباب آورده از ابن عباس که پیش از این آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر
بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل عم را فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی این آیت بدین قول آنست که نور ماه را
محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما در روز از پی اکتساب معاش خود بروید وَلِتَعْلَمُوْا و تا بدانید از اختلاف و حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِيْنَ شمار سالها وَالْحِسَابَ
و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیز را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنٰهُ بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تَفْصِيْلًا بیان
کردنی وَكُلَّ اِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر اَلْزَمْنٰهُ الزام کردیم او را طٰٓئِرَهٗ عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فِيْ عُنُقِهٖ
در گردن او یعنی او را چاره نیست از آن او ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر مجاهد رح نقل میکند که هر مولودی را کتابی است از گردن او آویخته و در آنجا
نوشته که شقی است یا سعید و بعضی بر آنند که اعراب بجهت پریدن مرغ از راست یا چپ تفاول میکرده اند از جانب یمین نشانه یمن می گرفته اند و طرف شمال را نشان شومی میدانسته اند
پس اینجا استعاره کرده است طایر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایر آن کتابیست که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که
عمل آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهٗ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز قیامت كِتٰبًا نوشته که صحیفه عمل اوست يَّلْقٰىهُ مَنْشُوْرًا که ببیند آن کتاب را
باز کشاده بدست و در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست او دهند و گویند اِقْرَاْ كِتٰبَكَ بخوان نامه اعمال
نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه خود را که املا کرده بخوان كَفٰى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ
حَسِيْبًا بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی حضرت خطاب رضی فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در آن
بنگر از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک اعمال خود کوشش کن که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار فرموده که پدری پسر
خویش را گفت امروز هرچه با مردم کوئی و هرچه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من بگو و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر نماز شام بکلفت
تمام یک روزه گزارد کردار و گفتار خویش را با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هرچه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را یکبار
که طاقت ندارم پدر گفت که من ترا درین کار بهر آن داده ام تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نباشی و نشوی که ترا طاقت دادن حساب یکروزه باید نیست حساب
عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد **نظم** تو نمیدانی حساب صبح و شام ؛ پس حساب عمر چون گوئی تمام ؛ زین عملها بر نهج صواب ؛ نیست خبر تند و تنت جواب مَنِ اهْتَدٰى هر که راه یافت
و در راه راست رود فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود یعنی راه یافتن او و انجات خواهد داد و لسر وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد فَاِنَّمَا
يَضِلُّ عَلَيْهَا پس جز این نیست که گمراهی شود بر نفس خود یعنی گمراهی او وبال خواهد بود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ نفسی بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰى گناه نفس دیگر
ولید مغیره کافران را می گفت متابعت من کنید من گناه شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ و نیستیم عذاب
کننده قومی حَتّٰى نَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم رَسُوْلًا فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند وَاِذَآ اَرَدْنَآ و چون خواهیم اَنْ

هلاک قریةً اَمَرْنَا هلاک گردانیدیم اهل شهری یا بهی اَمَرْنَا بسیار گردانیدیم مُتْرَفِیهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسول
که مبعوث بر ایشان است فَفَسَقُوا پس بیرون روند ایشان از سخن رسول بیرون شدند و تمرد کنند فِیهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَیْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن ده کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب
عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس هلاک کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِیرًا هلاک کردنی و خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وَکَمْ أَهْلَکْنَا و چه بسیار هلاک کرده‌ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ
بَعْدِ نُوحٍ از پس نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن درنگذرد وَکَفَیٰ بِرَبِّکَ و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوبِ
عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِیرًا دانا که ذنوب ایشان را داند بَصِیرًا بینا که خطیات اسرار ایشان را بیند آورده‌اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون رفتند
و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَنْ کَانَ هر که باشد از روی خساست همت یُرِیدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا
لَهُ بشتابانیم برای او فِیهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُرِیدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت
یَصْلَاهَا درآید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعَیٰ لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی
کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْیَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حال آنکه او مومن باشد بایمان خالی از شائبه شرک فَأُولَٰئِکَ پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه‌اند یعنی طلب
آخرت و سعی در اعمال نیکو و ثبوت ایمان کَانَ سَعْیُهُمْ هست شتافتن ایشان مَشْکُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای کُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی‌اند
نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هَٰؤُلَاءِ این گروه را که بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه را بقدر رحمت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّکَ از عطای
آفریدگار تو وَمَا کَانَ و نیست عَطَاءُ رَبِّکَ عطای پروردگار تو مَحْظُورًا ممنوع کرده و باز داشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا انْظُرْ بنگر بدیده اعتبار
و از روی حکمت کَیْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده‌ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَیٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در رزق که بعضی مسعوداند در آن و جمعی را یا تفضیل داده‌ایم مرجمعی را
که طالب آخرت‌اند بر قومی که جوینده دنیا‌اند وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه آخرت أَکْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجات وَأَکْبَرُ تَفْضِیلًا و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت
در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا بدرجه برتر از او با بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه زیرتر از و همین مقدار
بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ مگردان ای گرامی مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس نشینی در دوزخ جاودان مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخْذُولًا فرو
گذاشته یعنی بی‌بهره از همه نیکوییها وَقَضَیٰ رَبُّکَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان أَلَّا تَعْبُدُوا آنکه مپرستید إِلَّا إِیَّاهُ مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم
است و نشاید الا کسی که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَیْنِ و دیگر آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نکویی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب
تو بعد موجود و تربیت اولاد را إِمَّا یَبْلُغَنَّ اگر رسد عِنْدَکَ الْکِبَرَ نزدیک تو بزرگسالی و کبر سن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ کِلَاهُمَا یا هر دو ایشان یعنی بزیند تا پیر شوند و محتاج
خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ پس مگو مر ایشان را اف و آن کلمه زجر است چون کسی از چیزی به تنگ آید تا بر وی گران آید یا بناپاکی آلوده شود این کلمه بگوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر
ایشان را مگوی یعنی از ایشان به تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا و بگوی مر ایشان را قَوْلًا کَرِیمًا
سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته‌اند که با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنه‌کار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرا گیر برای
ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بکبر و بزرگی مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیر روز محتاج ایشان بوده‌ای
در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان کَمَا رَبَّیَانِی صَغِیرًا همچنانکه پرورده‌اند مرا در حالتی که خرد
بودم و شفقت نمودند و دعا رحمت از ولد در حق والدین است که اگر مومن‌اند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافراند راه نمای باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته
است ... ایشان را بالحق عقوق پیش نباید رفت مثنوی آنکه تن پاره از جان او ست نطفه از چشمه حیوان او ست آب از دو دیده
... بوده خونش ... بوده رَبُّکُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است بِمَا فِی نُفُوسِکُمْ بآنچه در نفسهای شماست
از ... إِنْ تَکُونُوا صَالِحِینَ اگر باشید شایستگان یعنی نکویی کنندگان بمادر و پدر فَإِنَّهُ کَانَ پس بدرستی که خدای هست لِلْأَوَّابِینَ مر توبه کاران را
از عقوق یا رجوع کنندگان بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَیٰ و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق او ست از نفقه و حسن معاشرت و امام اعظم ره فرموده که حق اقارب است که اگر
درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته‌اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول‌اند و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه بر ایشان مقرر فرموده و در تفسیر
امام ... آورده که ... فرمود که در سوره بنی اسرائیل ... جواب داد که ...
... وَالْمِسْکِینَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِیلِ و راه گذری را ... ایشان از زکوة

تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا و اسراف مکن یعنی پراگنده مساز مال خود را [illegible] تبذیرا پراگنده ساختنی [illegible] فرموده که اگر برابر کوه احد زر در وجه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی [illegible] در غیر
خرج نماید اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستیکه اسراف کنندگان كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران شیطان یعنی امثال ایشان [illegible] و اتلاف اموال [illegible]
قومی کنند و متابعت امور ایشان نماید [illegible] آورده اند که کفار [illegible] اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند [illegible] شتران [illegible]
[illegible] اموال امثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا ناسپاس یعنی [illegible] نعمت او [illegible]
از فقرای صحابه [illegible] از حضرت رسالت پناه [illegible] طلب [illegible] که حاضر نبودی [illegible] وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ
[illegible] ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ برای انتظار روزی [illegible] تَرْجُوهَا [illegible] نزدیک پروردگار خود [illegible] فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا
مَيْسُورًا [illegible] برای ایشان باسانی [illegible] فقرا [illegible]
[illegible] که مسلمانی [illegible] یهودیه [illegible] و مضمون [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible]
[illegible] سوی جن [illegible] نبود [illegible] ازجهت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آیه آمد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً [illegible] دست خود را
إِلَى عُنُقِكَ [illegible] وَلَا تَبْسُطْهَا [illegible] كُلَّ الْبَسْطِ [illegible]
[illegible] فَتَقْعُدَ مَلُومًا [illegible] مَحْسُورًا [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible]
[illegible] يَبْسُطُ الرِّزْقَ [illegible] لِمَنْ يَشَاءُ [illegible]
[illegible] إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ [illegible] وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ [illegible] فرزندان
[illegible] خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ [illegible] نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ [illegible]
[illegible] خِطْئًا كَبِيرًا [illegible] وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا [illegible]
إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً [illegible] وَسَاءَ سَبِيلًا [illegible] وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
[illegible] إِلَّا بِالْحَقِّ [illegible]
[illegible] مَظْلُومًا [illegible] فَقَدْ جَعَلْنَا [illegible] لِوَلِيِّهِ [illegible] سُلْطَانًا
[illegible] فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ [illegible]
[illegible] إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا
[illegible] وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ [illegible] إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
[illegible]
[illegible] وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَأَوْفُوا الْكَيْلَ
[illegible] إِذَا كِلْتُمْ [illegible] وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ [illegible]
[illegible] تَأْوِيلًا [illegible] وَلَا تَقْفُ [illegible]
[illegible] إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ [illegible]

۴ ع

اولٓئك هر يك از اينها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْـُٔوْلًا پرسيده شده يعني از ايشان خواهند پرسيد كه صاحب ايشانرا با ايشان چه معامله كرده يا از سمع سوال كنند كه چه شنيدي و چرا شنيدي و چشم را گويند
كه چه ديدي و چرا ديدي و از دل پرسند كه چه دانستي و چرا دانستي وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمين مَرَحًا رفتن خداوند تكبر يعني بخرام چنانچه متكبران خرامند إِنَّكَ بدرستيكه تو لَن
تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتواني شكافت زمين بپاي در رفتن و كشيدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسي بكوهها طُولًا از روي درازي قامت يعني كسيكه زمين نتواند دريد و با كوهها سر نتواند
كرد او را كبر و تعظم چرا بايد كرد بيت ز خاك آفريدت خداوند پاك پس اي بنده افتادگي كن چو خاك كُلُّ ذَٰلِكَ همه اينها شمرده شده يعني اوامر و نواهي كه از آيت لا تجعل مع الله الها آخر تا
اينجا مذكور شد و آن يازده امر و چهارده نهي است و ابن عباس رض فرموده كه اينها در الواح موسي ع مكتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بد او يعني آنچه منهي عنه است عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار
تو مَكْرُوهًا ناپسنديده ذَٰلِكَ آنچه مذكور شد از احكام مِمَّا أَوْحَىٰ از آنچيزيست كه وحي كرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوي تو آفريدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمي كه شناخت حق است لذاته
والتمسك بخير للعمل به وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ و قرار مگير با خداي إِلَٰهًا آخَرَ خداي ديگر تكرار اين حكم تنبيه است برآنكه توحيد اصل همه احكام است و لهذا در مفتتح و مختتم اين امور نهي فرمود از
شرك و در اول نتيجه كه در دنيا بدان مرتب باشد ذكر كرد فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتي كه بران متفرع خواهد شد در عقبي ايراد فرمود كه فَتُلْقَىٰ اگر شرك آري پس انداخته شوي
فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتيكه ملامت كرده شده باشي يعني ملائكه و اهل ايمان ترا ملامت كنند مَّدْحُورًا در حالتيكه رانده باشي و دور مانده از رحمت خداي و تعالي از نهي كه
نسبت ميكنيد بحق كه گفتند الملائكة بنات الله و ميگويد أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آيا برگزيد شما را پروردگار شما بِالْبَنِينَ به پسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت براي خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا
از فرشتگان دختران اين خلاف سنت كه عادت شما بران جاري شده كه از دختران ننگ ميداريد و به پسر مي نازيد إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستيكه شما ميگوييد قَوْلًا عَظِيمًا سخني
بزرگ كه اضافه بنات مي كنيد بحق سبحانه و نفس خود را بتفضيل مي نهيد بر وي كه محبوب را بخود و مكروه را بدو نسبت ميدهيد وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستيكه گردانيديم و مكرر ساختيم آيات خود را
فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در چند جاي از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا دريابند و پند پذير شوند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمي افزايد ايشان را تكرار اين سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رميدن از حق و رمندن قُل بگو اي محمد
لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندي با خداي بحق خدايان ديگر كَمَا يَقُولُونَ چنانكه شماي مشركان ميگوييد و بعضي بغيبت ميخوانند چنانچه كافران ميگويند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه خدايان طلب
كردندي إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ بسوي خداوند عرش يا مالك سَبِيلًا راهي كه بدفع آن مشغول شدندي چنانكه ملوك ميكنند يعني حق سبحانه آنها را عجيب و تكبر مشترا ايشان ميعرستند اگر ايشان
خداي با شريك خدا بودندي بايستي كه راه منازعت جستندي و عيب عجز را از خود نفي كردندي سُبْحَانَهُ پاك است خداي وَتَعَالَىٰ و برتر است عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ميگويند ايشان عُلُوًّا
كَبِيرًا برتري بزرگ در تيسير نقل ميكند كه يكي از اولاد خباب بن الارت رض گفته كه صحبت حضرت رسالت پناه ع در دست مبارك وي تسبيح گفت خدا را چنانچه همه قوم شنودند و از روي تعجب
گفتند يا رسول الله اين چه چيز است چگونه تسبيح ميگويد آيت نازل شد كه تُسَبِّحُ لَهُ تسبيح ميگويد مر خدا را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان و زمين وَمَن فِيهِنَّ و هركه در ايشانست
از ملك و جن و انس وَإِن مِّن شَيْءٍ و نيست هيچ چيز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبيح ميگويد خدا را تسبيحي ملتبس بحمد و يعني تنزيه ميكند او را از سمات نقصان و ستايش مي نمايد بصفات
كمال امام قشيري رح فرموده كه تسبيح ميگويند زندگان از اهل زمين و آسمان بزبان قال و باقي از ايشان بلسان حال يعني دلالت مي كنند بامكان و حدوث خود بر صانع واجب قديم و اين تنزيه است مر او را
از لوازم امكان و توابع حدوث پس همه اشيا مسبح او باشند وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ و ليكن شماي مشركان در نمي يابيد تَسْبِيحَهُمْ تسبيح ايشان را چه شما را نظري صحيح و عقلي صافي كه با
آن فهم تسبيح ايشان توان كرد نيست إِنَّهُ كَانَ بدرستيكه هست حَلِيمًا بردبار كه تعجيل عقوبت نمي كند بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر آنان را كه بتسبيح خداي ايمان آرد در حقايق
سلمي از ابو عثمان مغربي قدس سره نقل ميكند كه تمام مكونات باختلاف لغات تسبيح الهي ميگويند اما نشنود آنرا و فهم نكند مگر عالم رباني كه گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال قطعه بذكرش
هرچه بيني در خروش است ولي داند درين معني كه گوش است نه بلبل بر گلش تسبيح خوانيست كه هر خاري بتسبيحش زبانيست در فتوحات مذكور است كه اگر مراد از تسبيح آن است كه اشيا
بلسان حال گويند پس ايراد و لكن لا تفقهون تسبيحهم فايده نباشد و در باب ثاني عشر از سفر ثاني فرموده كه ما بگوش خود شنيديم كه سنگي بزبان قال ذكر ملك متعال ميگفت و با ما خطابي
كرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ما را فهم مي نمود كه هر آدمي آنرا در نيابد و در بحر الحقايق آورده كه هر ذره از ذرات موجودات را زباني است ملكوتي كه بدان تسبيح و حمد حضرت خداوند ناطق است
و بدان زبان حصبا در دست حضرت محمد مصطفي ع تسبيح گفت و شهادت اعضا كه انطقنا الله الذي انطق كل شي اشارتست بدان و همين زبان خواهد بود و تتمه سخن درين باب از جواهر
التفسير مطالعه توان نمود و التوفيق من الله المنان المعبود آورده اند كه ابوجهل و اضراب او قصد آن كردند كه حضرت پيغمبر را بوقت قرائت قرآن ايذا كنند حق سبحانه آنحضرت ع را از چشم
ايشان بپوشيد و آيت فرستاد وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون ميخواني قرآن را جَعَلْنَا بَيْنَكَ ميسازيم و مي آريم ميان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و ميان آنانكه
نمي گروند بدار آخرت حِجَابًا مَّسْتُورًا پرده پوشيده از حس تا ترا نه بينند و آزاري نتوانند رسانيد گويند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگي برداشت بطلب پيغمبر ع بيرون آمده
تا آنسرور را بزند او را در خانه ابوبكر رض نشان دادند بيامد و حضرت ع آنجا نشسته بود و قرآن ميخواند ام جميل ابوبكر صديق رض را گفت صاحب تو كو كه مرا هجو كرده تا از
وي انتقام كشم ابوبكر رض گفت او شاعر نيست كه زبان بهجاي كسي بگشايد ام جميل گفت في جيدها حبل من مسد چه هجو است و او چه داند كه در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه ع صديق رض را

٥ ع

فرمود که از و بپرس که درین خانه غیر تو کسی با او بود گفت صدیق رضی الله عنه گفت ای ام جمیل در خانه غیر از من کسی بود فی کعبه کس نبود پس از آنجا برگشت تا آن
آیت نازل شد که ما او را بوقت تلاوت قرآن از نظر قرآن می پوشیم وَجَعَلْنَا و می کنیم یعنی ما افکنیم عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَکِنَّةً پوششها اَنْ یَّفْقَهُوْهُ تا در نیابند قرآن
را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وَفِیْٓ اٰذَانِهِمْ و می نهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه است از حیثیت لفظ و معنی
پس برای معجزات او شبهات کردانچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ وَاِذَا ذَکَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّکَ فِی الْقُرْاٰنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحْدَهٗ بیگانه و یکتا
وَلَّوْا عَلٰٓی اَدْبَارِهِمْ برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُوْرًا در حالیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که الهه خود ذکر کنی نَحْنُ
اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَسْتَمِعُوْنَ بِهٖ بانچه ایشان می شنوند قرآن را بسبب چیزی برای آن از سخریت و هزل و مراد آنست که قرآن برای استهزا و طعن قرآن می شنوند اِذْ یَسْتَمِعُوْنَ اِلَیْکَ
وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو وَاِذْ هُمْ نَجْوٰٓی و وقتیکه ایشان راز گویندگان [illegible] میگویند که کلام وی سحر است و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من میدانم
که محمد چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابو جهل [illegible] ابو لهب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان این جماعت است
اِذْ یَقُوْلُ الظّٰلِمُوْنَ [illegible] چون گفتند ستمکاران [illegible] اِنْ تَتَّبِعُوْنَ متابعت نمیکنید و از پی نمیروید اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا مگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده
[illegible] اُنْظُرْ کَیْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوْا لَکَ الْاَمْثَالَ زدند برای تو مثلها و تمثیل و توصیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر
کردند فَضَلُّوْا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ سَبِیْلًا پس نتوانند یافتن راه را بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو در جهتی موجه یا بلکه در کار خود
گم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوْٓا و گفتند کافران
که منکر بعث اند ءَاِذَا کُنَّا آیا آن هنگام که شویم بعد از مرگ بمرور زمان عِظَامًا استخوانها وَّرُفَاتًا و خاکهای خرد ریزه شده ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا ما انگیخته شدگان شویم خَلْقًا
جَدِیْدًا آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه قُلْ کُوْنُوْا بگو گردید شما امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید تن خود حِجَارَةً سنگ اَوْ حَدِیْدًا یا آهن اَوْ خَلْقًا
مِّمَّا یَکْبُرُ یا آفریده از چیزها که بزرگ است و رفتنی دارد فِیْ صُدُوْرِکُمْ در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هر چیزی از قبول حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را میرانند و زنده گرداند فَسَیَقُوْلُوْنَ پس
باشد که گویند مَنْ یُّعِیْدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِیْ فَطَرَکُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان داد در بدایت
هم خاک را زنده تواند ساخت در نهایت فَسَیُنْغِضُوْنَ پس زود بود که حرکت دهند اِلَیْکَ رُءُوْسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد
سر خود بجنبانند وَیَقُوْلُوْنَ و گویند مَتٰی هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بگو عَسٰٓی اَنْ یَّکُوْنَ شاید که باشد قَرِیْبًا نزدیک چه هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما را
خواهد بود یَوْمَ یَدْعُوْکُمْ در روزیکه بخواند شما را خدای برای محاسبه اسرافیل در نفخه اخیره قیام از قبور فَتَسْتَجِیْبُوْنَ پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمْدِهٖ در حالیکه قایل باشید ستایش حق
در خبر آمده است که خلایق از قبور برآیند خاک از سرهای افشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی
آیت چنین باشد که خدای شما را بخواند بامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّوْنَ و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی یا چون آخرت را
معاینه ببینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید بنسبت با آن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف ربع
کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند **قطعه** بدنیا توانی که عقبی خری * بخر جان من ورنه حسرت بری * کسی گوی دولت ز دنیا برد * که با خود نصیبی بعقبی برد * آورده اند که
مشرکان مکه در ایذای صحابه بقول و فعلا تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال دستوری طلبیدند آنحضرت فرموده که مرا حق سبحانه نفرموده
ایشان برین انفرمود و آیت آمد وَقُلْ لِّعِبَادِیْ و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران یَقُوْلُوا الَّتِیْ بگویند آن کلمه را هِیَ اَحْسَنُ که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی
نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی عمر فاروق رضی الله عنه را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او دشنام کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعضی فرموده گویند کلمه احسن شهادتین
است یا امر معروف و نهی از منکر و محققان برآنند که کلمه نیکوتر آن است که کسی را آزار نکنند مگر به نیکوئی و اگر کسی درشتی کند هم برابر او برنخیزد که اِنَّ الشَّیْطٰنَ بدرستیکه دیو یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ
دشمنی میافکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی بازای درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن منجر بازدیاد فساد گردد اِنَّ الشَّیْطٰنَ کَانَ بدرستیکه شیطان هست لِلْاِنْسَانِ آدمی را عَدُوًّا مُّبِیْنًا
دشمنی آشکارا که هرگز سلامت او نخواهد و خیر بهاک او کوشد رَبُّکُمْ پروردگار شما اَعْلَمُ بِکُمْ داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مومنان اند که ایشان را میگوید اِنْ یَّشَاْ یَرْحَمْکُمْ اگر خواهد خدای
بخشد بر شما و از جور کافران برهاند اَوْ اِنْ یَّشَاْ یا اگر خواهد یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند خدای بهدایت یا توبه و عذاب نماید باستیلا یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب
با کافران است میفرماید که اگر خواهد بخشد بر شما و عذاب دنیا از شما باز دارد و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیا است و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَآ اَرْسَلْنٰکَ
فرستادیم ترا ای محمد عَلَیْهِمْ وَکِیْلًا بر کافران نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاهداری یا ایمان آوری که ایمان ایشان ضامن شوی و اگر خطاب با مومنان است میگوید این آیت که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیل که ضامن حال ایشان

[illegible] بمن فی السموات والارض [illegible]

[illegible] ولقد فضلنا [illegible]

بعض النبیین علی بعض [illegible]

[illegible]

[illegible] ولقد [illegible]

[illegible] وآتینا داود زبورا [illegible]

[illegible] قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون

کشف الضر عنکم ولا تحویلا [illegible]

[illegible] اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم

الوسیلة [illegible]

[illegible]

[illegible] ویرجون رحمته ویخافون عذابه ان عذاب

ربک کان محذورا [illegible] وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة او معذبوها

[illegible] کان ذلک فی الکتاب مسطورا

[illegible]

[illegible] وما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها

الاولون [illegible]

[illegible] وآتینا

ثمود الناقة مبصرة [illegible]

[illegible] فظلموا بها [illegible]

[illegible] وما نرسل بالآیات الا تخویفا [illegible] واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس

[illegible] وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والشجرة الملعونة [illegible]

[illegible] انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ع

تخویفات چون باز سجده از قوم وانشان آیت فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی کران کاری ستیزه از حد متجاوز شده و چون این کبر از
ابلیس است از استکبار و متعنت این آیت شد نه اد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا
إِبْلِيسَ که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر کسی را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای تعالی بر وی لعنت کرد و از درگاه
تربیت براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا که هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی او را از خاک است و من از آتش لَئِنْ
أَخَّرْتَنِ واگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر آئینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب متأصل شوند إِلَّا
قَلِيلًا مگر اندکی که توانم ایشانرا اگراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مراد آنکه برو امر اهانت است و ابعاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت از پی مهم خود برو
فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شما است یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب
را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا دهیم جَزَاءً مَوْفُورًا جزاء تمام یعنی بدوام وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی لغزانیدن مِنْهُمْ از
ایشان بِصَوْتِكَ باواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند بصوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهدی رح از ابن عباس رض نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطان
است وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و بانگ زن بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را یعنی بوایکه معاون تواند در وسوسه و اغواء همه را جمع کن و در تسلط بر ایشان بر ضلالت وَشَارِكْهُمْ
و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا بربوا دهند یا در معصیت صرف نمایند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی یا بعبد
الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده
نمیدهد شیطان ایشانرا إِلَّا غُرُورًا مگر فریب یعنی خطا را در صورت صواب می آرایند إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه بندگان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ نیست ترا بر ایشان سُلْطَانٌ
تسلط و قدرت یعنی بر ایشان توانی فریفت گزیدگان امام قشیری فرموده که بنده حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره فرموده بیت چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی * که تو در بند هر چیزی
که هستی بنده آنی * وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو وَكِيلًا نگهدارنده بندگان خود را از اضلال ابلیس رَبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِي او آنست که بقدرت کامله يُزْجِي میراند و روان می
گرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا تا بجوئید مِنْ فَضْلِهِ از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا منفعه که بدان احتیاج آید و بی عبور دریا
نیاید إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میگرداند و اسباب احتیاج شما مهیا میکند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد شما را سختی یعنی خوف
غرق شدن فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُونَ هر که او را می خوانید و می پرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که خدا است یگانه و یکتا که در آن محل خیر او را الهی خوا
و نجات جز از حضرت او نمی خواهید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آنهنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ رو گردانیدید از توحید و باز روی به پرستش بتان
آوردید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی كَفُورًا ناسپاس نعمت خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ کرانه
زمین یعنی آنکه قادر است بآنکه شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک نهان کند أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند ثُمَّ
لَا تَجِدُوا پس نیابید لَكُمْ برای خود وَكِيلًا نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید أَنْ يُعِيدَكُمْ از آنکه باز گرداند شما را فِيهِ در دریا تَارَةً أُخْرَى باری
دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر باره در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس بفرستد بر شما قَاصِفًا اشکننده مِنَ الرِّيحِ از باد یعنی باد تیز انگیزاند که کشتی را بشکند فَيُغْرِقَكُمْ پس غرق
گرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب ناسپاسی که کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید لَكُمْ برای خویش عَلَيْنَا بِهِ بآن غرق کردن بر ما تَبِيعًا از پی آینده که آنرا کند و خواهد که انتقام کشد از ما
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا و هر آئینه گرامی کردیم بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و بر داشتیم ایشانرا یعنی سوار گردانیدیم فِي الْبَرِّ در صحرا بر چهار پایان وَالْبَحْرِ و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ
و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزونی دادیم ایشانرا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریدیم تَفْضِيلًا افزونی دادنی اعلا در کرم و نفسان و تفضیل
ایشان سخنان بسیار است و در ترجمه بقول جامع التفاسیر و صاحب بحر الحقایق اکتفا فرموده که کرامت انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی عام است انسان را بانند از مومن و کافر در آن تخمیر طینت آدم بید
بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج و قرب باعتدال و راستی قامت و لذت بدیه و اکل باصابع و تزئین بلحی و ذوایب و تمییز بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط و اهتداء باسباب معیشت و تمکن از
حرف و صناعات و روحانی نیز دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد و میثاق
بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل و معجزات برایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیاء
و اولیاء و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوت
بفضای لاهوت و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامات که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رح گفته که کرامت آدمیان بدان است که حضرت محمد رسول ص از ایشانست نظم ای شرف داده آدم بتو * روشنی دیده عالم بتو

نیست در اینجا که خیل توفیقت کیست بر خوان که طفیل توفیقت از تو صلای بالست آمده * نیست مهمانی بهتر آمده در حقایق سلمی مذکور است که گرامی ساختیم آدمیان بمعرفت و توحید
را در بنفس تسخیر طلب گفته اند مراد آنست که ظهور دارد از نعوت و صفات و دیگر آنچه مستور است از حقایق ذات در آنها و بلات کاشفی مذکور است که بر عالم اجساد بود و دیگر عالم ارواح و پیرو آمدن انسان
در برزخ کونین ایشانست از مرد و زن و دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بسیار مخلوقات یا که ایشانرا بعقول ایشان بینا ساختیم و شمشی جنس ملائکه اند با خواص انسانیه
و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و دراز است اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضل تر اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم شریف تر اند
از اولیای ملائکه و صلحای مومنانرا فضل است بر علوم ملائکه و علوم ملائکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری رح فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند نه کفار را بعض و من یهن الله فما له من مکرم از تکریم ایشان
نصیبی نیست و تکریم مومنان آنست که ظاهر ایشانرا بتوفیق مجاهده بیاراست و باطن ایشانرا به تحقیق مشاهده منور ساخت چنانچه کافه مومنانرا اکرم عالم ارزانی داشته امت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بکرم خصائص
اختصاص عطا است که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه صحبت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که اذکرونی اذکرکم الحال این آیت دلیل فضیلت جامعیت ایشان است که از همه مخلوقات مرات صافی جهت
انعکاس صفات الهی همه اوست و لیس عنا بنچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان کرد شوقی از آینه صاف کونست آینه کاده جام جهان نمود در وی جمله صور ذو الجلال و الافضال
زانکه بود این تفرق عدد * مانع از سر صانع احد * گشت آدم جلای این مرات * شد عیان ذات او بجمله صفات * مظهر گشت کلی [illegible]
تو این دایره مکمل شد * آخر این نقطه عین اول شد * یوم ندعوا کل اناس یاد کن روزی را که بخوانیم کل اناس گروهی را از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان یعنی نبی [illegible]
موسی یا امت عیسی بکتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا معدی که در دین تبع او بوده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی و یا شافعی یا بدین ملت
باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع ام است فرد اخلق را بمادران باز خوانند جهت کرامت عیسی ع و اظهار شرف حسن و حسین رض یا بر آنکه اولاد از نامرسوم نشوند در نسابت مرتضی علی
کرم الله وجهه نقل میکنند که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان و قول آنست که تعلق الناس بدیده گردد و نسبت اعمال باید پس هر گروهی
را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی کتابه بیمینه پس کسی که داده شود کتابه بیمینه نوشته عمل او بدست راست فاولئک پس آن گروه یقرءون کتابهم بخوانند کتاب خود را
از روی بهجت و مسرت و بیعت نواتی هر در آن نامه عملها نیکو بینند و لا یظلمون و ستم دیده نشوند در مزد خود فتیلا بمقدار فتیله از رشته که میان الاصبعین بتابد یعنی هیچ نقصان نباشد در
پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیت دلالت دارد بر آنکه هر که نامه بدست چپ او دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند و من کان و هر که هست فی هذه در این دنیا اعمی نابینا
یعنی دیده دلش اصوات نبیند فهو فی الاخرة اعمی پس در آخرت اعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نه بیند و اضل سبیلا و گمراه تر از نابینا بر جهت زوال استعداد و عدم فرصت تحصیل آن
گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان بیاریم بتو تا وقتیکه یک سال
برت پرستی بگذار و زمین طائف را که آرامگاه ماست چون حرم مکه محترم گردانی و مارا در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است پس حق سبحانه
آیت آمد و ان کادوا و بدرستیکه خواستند ثقیف لیفتنونک که بگردانند ترا عن الذی اوحینا الیک از آنچیزی که وحی کرده ایم بتو لتفتری تا افترا کنی و بربندی علینا غیره
بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگو که خدا امر فرموده و اذا لاتخذوک و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خلیلا دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت ص گفتند که نگذاریم ترا که استلام
حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد آنحضرت ص را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من باین کار راضی نیستم این آیت
فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند و لولا ان ثبتناک و اگر نه آنست که ترا ثابت داشتیم بر راه حق و عصمت خود لقد کدت ترکن هر آئینه نزدیک بود که میل کنی
الیهم بسوی آن آرزوی ایشان شیئا قلیلا میل کردنی اندک و نزد محققان این خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که معنی آیت این است که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نگردانیدیم اما عصمت
ما ترا دریافت و ممنوع شد از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح است با آنکه میل نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده و در تبیان گفته که آنحضرت ص معصوم بود و این برای تخویف امت است تا میل بسخن مشرکان نکنند این
آیت آمد که اذا لاذقناک آنگاه که میل کردی بر آینه میچشانیدیم ترا ضعف الحیوة عذاب زندگی یعنی در دنیا و ضعف الممات و عذاب مرگ یعنی در آخرت ثم لا تجد پس نیابی تو
لک برای خود علینا نصیرا بر ما یاری که رفع عذاب ما کند از تو آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت ص فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین یعنی الهی بره خود وا مگذار مرا
دمی با نفس ما نگذار ما را آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت ص مشاورت کردند و رای ایشان برین قرار گرفت که در دشمنی بجد آورند تا اینکه آنحضرت ص بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که و ان
کادوا و بدرستیکه خواستند اهل مکه لیستفزونک تا ترا بلغزانند به دشمنیها من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون کنند از آن و اذا لا یلبثون و آنگاه که چنان شود
درنگ نکنند خلافک پس از رفتن تو الا قلیلا مگر زمانی اندک آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک شدند و قول آنست که یهود را از اقامت آنحضرت ص در مدینه حسد آمد
گفتند ای اباالقاسم مقام انبیای پیشین علیهم السلام زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت ص عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت فرود آمد که یهود میخواهند
که ترا از زمین یثرب برانگیزند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت ص فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبائل یهود بقتل و جلا متفرق شدند پس بر این قول این آیت مدنی باشد و بقول اول

سنت ما او هم است سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنت نهادیم برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک کسان است که پیغمبر را بیرون کنند وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا و نیابی سنت ما را تغییر
یعنی در سنت ما تغییری و تبدیلی نیست أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب یعنی از زوال تا نماز پیشین و دیگر و غاسق اللیل نماز شام و خفتن
وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن در وی فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستیکه نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده شده یعنی می بینند او را
ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را در انتها میکنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت می نمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو کنند وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهِ پس
بیدار شو با وی بقرآن یعنی بنماز نَافِلَةً لَكَ نماز زیادتی مر ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید و البته چنین بود که برانگیزد
تو را مَقَامًا مَحْمُودًا در مقامی پسندیده یعنی بمقامیکه قائم در وی ستوده باشد و ستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت پناه ﷺ را در آن مقام ستایش کنند خلق اولین
و آخرین او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را در قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر فاروق رض نقل میکند که حضرت پیغمبر ﷺ در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا
و مراد به نشاندن با خود بر عرش بلفظ حدیث این است که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیت که ان الذین عند ربک یعنی مراد مکانت است نه مکان
و منزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس و مستوی تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلا و ابدا قائم بذات خود است
پس نشاندن مصطفی ﷺ بر عرش یا بر زمین بنسبت با ذات خود پیش یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آن حضرت ﷺ است و در عرایس المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش
که پیغمبر ما را بدو گرامی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت ﷺ دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم ﷺ و خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند بیت ای آنکه
زیر لوای دولتش ایم … آدم و من دونه تحت لوای مصطفی آمد صاحب فتوحات قدس سره فرموده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص است بمقامات
و آن خاصه حضرت محمد ﷺ است و باب شفاعت در این مقام گشاده میشود و در بحر الحقایق فرموده که مقام محمود آن است و قیام حضرت پیغمبر ﷺ بحق نه بنفس خود و طلبیان اشارت مقام محمود است شعر
ای ذات تو در دو کون مقصود وجود * نام تو محمد و مقامت محمود * وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من أَدْخِلْنِي در آر مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده … وَأَخْرِجْنِي
و بیرون آر مرا از وی مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا در آر مرا بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از او سوی حنین یا در آر به بهشت و
بیرون بر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده وَقُلْ
جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآن است و باطل شیطان هرجا که قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد مصرع دیو بگریزد
از آن قوم که قرآن خوانند إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستیکه باطل كَانَ زَهُوقًا هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری رح فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب
تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت و واجب است که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال است و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هرگز
در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم هر چه هستند از کهنه و نو همه بیشی نام هستی برند چون سلطان عزت علم بر کند جهان سر بجیب عدم در کشد وَنُنَزِّلُ و فرو فرستیم بر تو مِنَ
الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آنچیزی که او شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبه را و اصح آنست که من بیانی است یعنی همه قرآن شفاست
از مرضهای صوری و معنوی قالبی و قلبی وَرَحْمَةٌ و بخشایشی است لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را که بدان نفع میگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید قرآن ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیان
و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمی گروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی بصحت و توانگری أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است چون نعمتی دهیم او را
با انزال کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتها اعراض کند از ما وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بطرفی رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون
برسد بدو بیماری و فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن بنعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید قُلْ
كُلٌّ بگو که هر کس يَعْمَلُ عمل میکند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدایت و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس آرد و مومن در نعمت سپاس آرد و در ضراء شکیبایی
ورزد و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا مقدار فهم و طاقت و معنی همه راجع است بر آنکه بیت هر کسی کند کر نفس خود نشان آن کار کسی کند که شاید … از شبلی قدس سره
پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارتر است فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند در این آیت از رجا چه چیز است گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیم او شاید و از خدا وفا و عطا آید و آنچه از
کریم او سزد بیت از من همه آن آید که از من آید و من * در تو کرم آید و توانی * فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ پس پروردگار شما داناتر است بِمَنْ هُوَ بکسی که او أَهْدَىٰ سَبِيلًا راه یافته تر است … (?)
ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود در شأن حال حضرت پیغمبر ﷺ استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند … زمان ظهور پیغمبری
نزدیک است و از سخنان شما رایحه احوال آن نبی استشمام می توان کرد شما بجهت آزمایش از وی بپرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح
چیست اگر بر این سه سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست فاگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت ﷺ سوال نمودند آن دو

وارد وحی پیچم نکو پیغمبر است ایشان بخواندند مجلس ساختند و از آنحضرت علیه السلام سوال نمودند آن دو سوال را جواب آمد و در قصه روح این آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ و می پرسند ترا ای محمد ٤
از آن زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگوای محمد که روح از امر پروردگار من است یعنی از مبدعات که بامر کن کائن شده بی ماده و از آنجمله است که مخصوص است بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه
نیست وَمَا أُوتِيتُمْ و داده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو محی الدین عربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم
الهی عبارت است ... از آن رسیده ایم پس علی الدوام ... وَلَئِن شِئْنَا و اگر خواهیم لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه بریم آن چیزی را که از قرآن اَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ پس نیابی تو برای خود بِهِ بآن یعنی بنا بر بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند در سینه ها و
مصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتی است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستیکه فضل اوست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ که ترا سید ولد
آدم ساخته و ختم پیغمبران کرده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد قُلْ بگوای محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ اگر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ و پریان
که تو مبعوث بر ایشانی و اتفاق کنند عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیایند بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت [illegible] لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ
نیارند مانند او در این صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم
که جن و انس مثل این نتوانند گفت وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگرچه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم
تقدیر و بیان لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ
پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد تنگ
عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمین ما قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه را برای صدق
دعوی تو بفرستد و این کوهها از زر و نقره بگرداند و دیگری از زر ... بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت ذکر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز
قرآن این آیتها درخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی و بر آسمان روی من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود
آنکه اینها بکنی هنوز گمان میبرم که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه این آیت فرستاد که وَقَالُوا و گفتند متعنتان قریش لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتیکه روان سازی
برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین يَنْبُوعًا چشمه پر آب که هرگز کم نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان
فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان گردانی جویهای آب را خِلَالَهَا در میانه آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا وقتیکه بیفگنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ چنانکه گمان بردی
و وعید کردی که او نسقط علیهم کسفا من السماء عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدای را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان بجانبهای ما بیاری ایشان را
بگواهی رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ خانه از زر که در آن جای نشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن
ترا بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ تا وقتیکه فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو پاک است پروردگار ما از آنکه بروی تحکم
کنند یا از آنکه کسی در قدرت او شریک و انباز شود و شما چیزها از من طلبید معجزه که در آن ... هَلْ كُنْتُ آیا هستم من یعنی نیستم إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَسُولًا فرستاده شده همچون دیگر رسولان و ایشان
برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشانرا مجمل و تفصیل آن در آیات متفرقه است
کما سبق فی قوله تعالی ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله و لو انزلنا ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمانرا یعنی اهل مکه را أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آورند
إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ اللَّهُ آیا برانگیخت خدای بَشَرًا رَسُولًا آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشانرا
از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان غلطی کردند زیرا که تجانس موجب تواصل است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون
کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید نه بشر حق سبحانه رد شبه ایشان را میفرماید که قُلْ لَوْ كَانَ بگوای محمد اگر بودی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی
يَمْشُونَ می رفتندی بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ در حالیکه مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه می فرستادیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَسُولًا
فرشته را پیغمبر یعنی از جنس رسول ایشان بر ایشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از وی تلقن توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنه زمین آدمیانند پس
رسول ایشان آدمی باید ... زانکه جنسیت عجایب جاذبی است ٭ جاذبش جنس است هرجا طالبی است ٭ در لباب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت
تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شهادت حق اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطق است
بآنکه محمد رسول است ... گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خدا هست بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرًا آگاه که اسرار و احوال پوشیده ایشانرا میداند بَصِيرًا

ضلال و آثار اشکال الهی است ایشانرا می بینید وَمَن یَهْدِ اللّٰهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَن یُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم کند بضلالت او و او را فرو گذارد فَلَن تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهان را أَوْلِیَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشانرا مِن دُونِهِ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشانرا یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر روهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رض وارد است که از حضرت پیغمبر ص سوال کردیم که چگونه بروند بر روهای خود فرمود که آنکسی که می برد ایشانرا بر قدمهای ایشان قادر است آنکه ببرد ایشانرا بر روهای ایشان و اهل لغت گفته اند که ایشان بروی بر سبیل سرعت کنند بر روهای خود از رکیک و خواری عُمْیًا و حشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نبینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمی کردند وَبُکْمًا و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که در دنیا سخن حق نمی گفتند وَصُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه از آن دلشان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان در دوزخ است کُلَّمَا خَبَتْ هر گاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان تأثیر کند و گوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند چنانچه آتش ربایش پس سوختن هیچ زِدْنَاهُمْ سَعِیرًا بیفزاییم برای ایشان سعیرا آتش سوزان بآنکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بگیرد ذَٰلِکَ جَزَاؤُهُم آن عذاب پاداش ایشان است بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بسبب آنکه ایشان کافر شدند بِآیَاتِنَا بدلائل الهی واضحه بر صدق پیغمبر که معجزات اوست یا بآیات قران وَقَالُوا و گفتند أَإِذَا کُنَّا عِظَامًا آیا آنوقت که گردیم ما استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای ریزه ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِیدًا آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب کشند أَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند أَنَّ اللّٰهَ الَّذِی آنکه آن خدای که بقدرت خود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده قَادِرٌ تواناست عَلَىٰ أَن یَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشانرا دیگر باره بمثل تعبیر از نفس می کنند چنانچه مثلک لا تفعل کذا ای انت پس معنی آن باشد که آنکه نه از چیزی چیزی آفرید قادر است که آفرینش نو آغاز کرده کهنه شده را باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و بدرستیکه خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان أَجَلًا مدتی لَا رَیْبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در آن زمان مرگ است یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامت است فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إِلَّا کُفُورًا مگر انکار بعث و حشر را قُل بگو ای محمد کافرانرا لَوْ أَنتُمْ تَمْلِکُونَ اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّی خزینهای رزق پروردگار مرا که بخلقان می دهد إِذًا لَأَمْسَکْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْیَةَ الْإِنفَاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خزاین نعم ربانی شود هرگز جود او با جود الهی مساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای بر جود خود ازین دو چیز منزه است وَکَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی قَتُورًا بخیل و جمع کننده وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَىٰ و بدرستیکه دادیم موسی را تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهود از حضرت رسالت پناه از نه آیات پرسیدند و آنحضرت ص جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرمود که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در مگذرید فَاسْأَلْ بَنِی إِسْرَائِیلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا آنکه سوال کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی بایشان که چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت مر موسی را فرعون إِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا مُوسَىٰ بدرستیکه من گمان میبرم ترا ای موسی مَسْحُورًا جادوی کرده شده و عقل تو مختل شده قَالَ گفت موسی لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته بدل خود اگرچه بر زبان تلفظ نمیکنی که مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ نفرستاد این آیات را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمین بَصَائِرَ آیتهای روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من وَإِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا فِرْعَوْنُ و من بیقین دانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا هلاک شده یا مصروف یا ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَن یَسْتَفِزَّهُم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرق گردانیدیم او را وَمَن مَّعَهُ جَمِیعًا و هر که با او بود همه را وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ و گفتیم پس غرق شدن فرعون لِبَنِی إِسْرَائِیلَ مر فرزندان یعقوب را که شما اسْکُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان میخواستند که شما را بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِکُمْ بیاریم شما را در حشرگاه لَفِیفًا جماعتی آمیخته با هم پس یا کنیم میان شما تمیز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ و بدرستیکه أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قران را وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود آمد و در تبیان آمده که با بمعنی علی است و مراد از حق محمد ص است یعنی و علی محمد نزل در مدارک آورده که محمد بن سماک بیمار شده قاروره او بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکو روی خوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت می کنید باز گردید و ابن سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نه و بگو وبالحق انزلناه وبالحق نزل و از چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بر ان موضع نهاد و آن کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته اند آنکس حضرت خضر ع بود و عجب نیست که این کار طبیبان الهی است وَمَا أَرْسَلْنَاکَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده

دهنده مطیعان از ثواب وَ نَذِيرًا و بیم کننده عاصیان از عقاب شلی ح آورده که مژده دهنده ایشان را از مارودی بکرالله و بیم کننده ایشان را از کردی بیاورد یعنی بکاران را نیابت رت
بحال عفو ما رودی بدرگاه ما آرند و بدکاران را انذار کند از سطوت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و بپراگنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت
لِتَقْرَأَهُ تا بخوانی آن را عَلَى النَّاسِ بر مردمان عَلَىٰ مُكْثٍ بر طریق درنگ و مکث و مهلت چه آن برای حفظ آسان‌تر است و بفهم نزدیک‌تر وَنَزَّلْنَاهُ و فرو فرستادیم آن را بحسب
تَنْزِيلًا فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مر دمان را که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بر او در کمال وی نمی‌افزاید
و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی بدو نمی‌رسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده‌اند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده‌اند و حقیقت وحی
شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقه بن نوفل و امثال ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ چون
خوانده شود قرآن بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویهای سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعدالهی
که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلعم و انزال قرآن وَيَقُولُونَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاک است پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ بدرستیکه هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده آفریدگار
ما لَمَفْعُولًا آنچه کرده شده یعنی واقع است لامحاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و میفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از ساجد بزمین ملاقی شود
اوست گفته‌اند که سجده اول برای شکر است و این سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم در این سجده فرمود که يَبْكُونَ بگریند وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کند ایشان را استماع قرآن خُشُوعًا
فروتنی و تضرع این سجده چهاردهم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که حقیقت این سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر
یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده می‌شود و خشوع نمی‌باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر این تقدیر این سجود تجلی باشد و ساجد باید که
ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره‌مند گردد و خضوع و خشوع بیفزاید **مصرع** ما تجلی الله لشیء الا خضع له **بیت** لمعه نور تجلی از قدم * بر حدوث افتد فرو ریزد بهم **بیت** پس
خضوع اینجا زوال هستی است * آن بلندی موجب این پستی است * آورده‌اند که حضرت پیغمبر صلعم در سجود می‌گفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر می‌گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای
منع می‌کند و خود دو خدا را می‌خواند آیت آمد قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمان که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق می‌کنند و مقصود از هر دو یک ذات
است و بعضی گویند اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلعم گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند أَيًّا مَا تَدْعُوا
هر کدام را که بخوانید برابر است و نیکو تر دیدن معنی چون خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کمال این جبیر
فرموده که پیغمبر قرات بجهر میفرمود و در جمیع نمازها هر وقت که در صلوة یومیه در مسجد الحرام قرات کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیر زدن و دست زدن مشغول شدندی تا نشنوند که آنحضرت
در غلط افتاده ترک قرات کند حق تعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قرات نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز در
مدار با آن تا صحابه که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز می‌گذارند وَابْتَغِ و بطلب بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا میان جهر و مخافت راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوب است آورده‌اند که ابوبکر صدیق
قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر فاروق رض بلند میخواند و میگفت که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
این آیت ابوبکر را فرمود که قدری آواز بلندتر کن و عمر را امر کرد که قدری آواز خود فروتر آر و گویند معنی آیت این است که جهر مکن در همه نماز و اخفات مکن در همه و میان این دو
راهی بدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات آر و در بعضی جهر کن قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدای را الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا آنکه فرا نگرفت فرزندی رد یهود و نصاری و منه ملیح است
که فرزندان اثبات میکردند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ و نیست او را انبازی در پادشاهی رد مشرکانست که تعالی از شریک میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نبود مر او را وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ دوستی از جهت ذلتی که داشته باشد تا بسبب او رفع کردی
آن ذل فرموده که حق تعالی بکبریا و عظمت دوست نگیرد تا ملتجی شود از حضیض ذلت باوج عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيرًا تعظیم کردنی یعنی چنین بزرگتر
دان از وصف و اصفان و معرفت عارفان **نظم** فکر ما اخر است زاد و صافش * عقلها هرزه میزند لافش * عقل عقل است و جان جان است او * آن که زان برتر است آن است او
و گفته‌اند معنی تکبیر آنست که بگو الله اکبر نقلی است از فاروق رض نقل میکنند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا و هر چه در وست و آیت آخرین از این سوره را آیة العز گویند و هر کودکی که از بنی عبد
المطلب سخن در آمدی حضرت پیغمبر این آیه کریمه بدو آموختی **تمام شد جلد اول تفسیر حسینی** واضح باد که قبل ازین در سنه ۱۲۴۲ هجری النبوی صلعم علمای کلکته یعنی مولوی محمد
مولوی منصور احمد بردوانی و مولوی محمد سعید و سیر عبدی و مولوی اکبر الله بندوی و مولوی شیخ الدین احمد تصحیح تمام و مقابله بالکلام در کلکته طبع کنانیده بودند احقر العباد شیخ احمد کاتب هم
از آن نقل نموده بتصحیح کامل رسانیده در مطبع دار السلام باهتمام منشی نورالدین احمد لکهنوی صاحب معروض طبع در آورده هر که خواند دعا طمع دارم که این بنده گنهگار هم

الحمد لله علی احسانه که تفسیر مواهب علیه المعروف بتفسیر حسینی حسب ارشاد شیخ احمد انطباع یافت

جلد اول